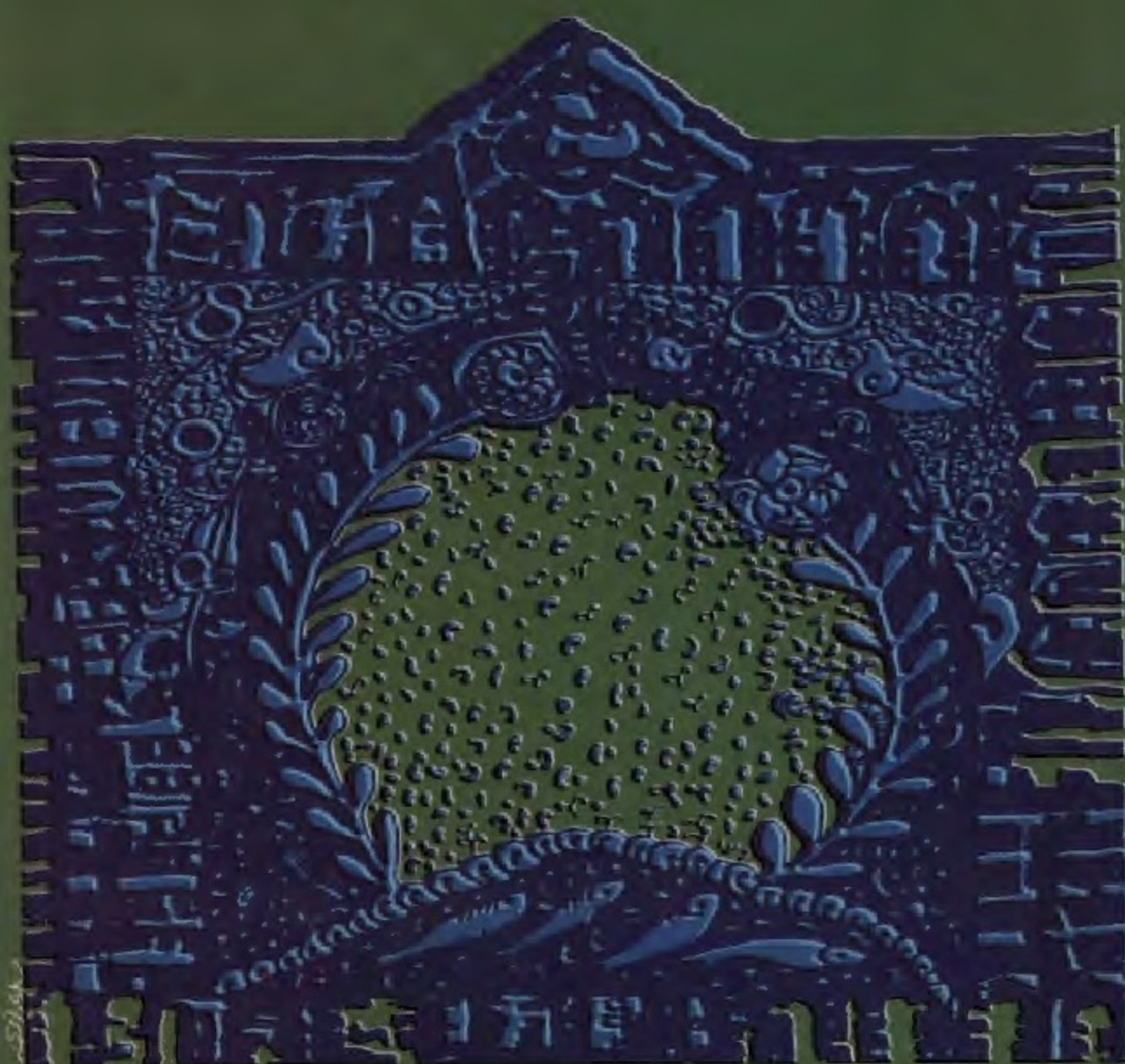


تفسیر سور آبادی

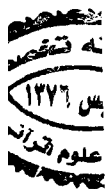
ابوبکر عتیق نیشابوری

بہ تصحیح

سعید سیس جانی









تفسیر سورآبادی

«تفسیر التفاسیر»

ابوبکر عتیق نیشابوری
مشهور به سورآبادی

به تصحیح
سعیدی سیرجانی

مجلد سوم

فرهنگ نشر نو
(عضو گروه ناشران ۸۰)
تهران، ۱۳۸۱

چاپ اول: ۱۳۸۱

تعداد: ۲۲۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و تکثیر محفوظ است.

سورآبادی، عتیق بن محمد،
تفسیر سورآبادی / ابوبکر عتیق نیشابوری؛ به تصحیح علی اکبر
سعیدی سیرجانی. — تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۳۵۷۱ ص. ۵ ج.

ISBN: 964 - 7443 - 07 - 2 (دوره)

ISBN: 964 - 7443 - 02 - 1 (ج. ۱)

ISBN: 964 - 7443 - 03 - X (ج. ۲)

ISBN: 964 - 7443 - 04 - 8 (ج. ۳)

ISBN: 964 - 7443 - 05 - 6 (ج. ۴)

ISBN: 964 - 7443 - 06 - 4 (ج. ۵)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۵ ق. الف. سعیدی سیرجانی، علی اکبر،

۱۳۱۰ - ۱۳۷۳، مصحح. ب. عنوان.

۲۹۷ / ۱۷۲۴

BP 94 / س ۹

۱۳۸۰

م ۸-۲۵۶۲۵

کتابخانه ملی ایران

لیتوگرافی: صحیفه نور

چاپ: چاپخانه گلرنگ یکتا

فهرست

۱۵۰۰	 طه	۲۰
۱۵۴۷	 الانبياء	۲۱
۱۵۹۰	 الحج	۲۲
۱۶۳۰	 المؤمنون	۲۳
۱۶۵۹	 النور	۲۴
۱۶۹۹	 الفرقان	۲۵
۱۷۲۰	 الشعراء	۲۶
۱۷۵۴	 النمل	۲۷
۱۷۹۶	 القصص	۲۸
۱۸۴۶	 العنكبوت	۲۹
۱۸۷۶	 الروم	۳۰
۱۹۰۲	 لقمان	۳۱
۱۹۲۱	 السجده (تنزيل)	۳۲
۱۹۳۴	 الاحزاب	۳۳
۲۰۰۴	 سبأ	۳۴
۲۰۳۶	 فاطر (الملائكه)	۳۵
۲۰۵۸	 يس	۳۶
۲۰۸۴	 الصافات	۳۷
۲۱۱۸	 ص	۳۸
۲۱۵۰	 الزمر	۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة طه برخواند
او را ثواب مهاجرین و انصار بود. قوله تعالى :

- طه، به تفخیم خوانند و به امالت خوانند و به تفخیم طا و به امالت ها
خوانند و به فتح طا و سکون ها خوانده اند؛ اما به تفخیم و امالت خوانند ۴
معنی بنگردد. سخن گفتند در معنی این؛ اقاویل مفسران در معانی
حروف تهجی در اوایل سوریاد کردیم، اما در این موضع خاص گفته اند
طه معناه : یا طاهراً من الذنوب و العیوب و یا هادياً للخلق، خطاب
مصطفی را بود. و گفته اند قسم اقسام الله تعالى بطوله هیته. و گفته اند طا ۸
طرب اهل الجنة فی الجنة و ها هوان اهل النار فی النار. و گفته اند یا
طالباً للجنة و یا هادياً من النار. و گفته اند معناه: طهر قلبک چنانکه جای
دیگر گفت وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ، ای: قلبک فطهر. و گفته اند یا من طینته ارفع
الطینات و یا من همته ارفع الهمّات. و گفته اند معناه: قسم بطاعة ۱۲
المطیعین و همّات العارفین. و گفته اند این از حروف جمل است طانه
بود و ها پنج جمله چهارده بود، معناه ای ماه شب چهارده. جعفر بن محمد
الصادق گوید این سری است میان حبیب و محبوب که خلق بر آن واقف
نیست چنانکه جای دیگر گفت فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مبهم یاد ۱۶
کرد. ابن عباس گوید معناه: یا رجل، به لغت عک، چنانکه شاعر

گوید:

إِنَّ السَّفَاهَةَ طَه مِنْ شَمَائِلِكُمْ لَا قَدَسَ لِلَّهِ أَرْوَاحَ الْمَلَاعِينِ
 طه ای: یا رجل. و اگر به فتح طا و سکون ها خوانی معناه: طی
 الارض بقدیمیک. و آن آن بود که مصطفی صلی الله علیه و سلم وقت ۴
 بودی که در نماز اعتماد بر سر پای کردی تا خوابش بشدی و رنج بیش
 بودی، خدای گفت طه ای: طَى الارض بقدیمیک: قدم تمام فرو زمین نه.
 کلبی گوید شأن نزول این آیت آن بود که چون امر آمد از خدای تعالی
 رسول را که قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ، الایه رسول گفت: من این ۸
 باریکیها در قیام نگه نتوانم داشت، چون مقصود قیام شب است من خود
 همه شب نماز کنم؛ قدم به قدم باز نهادی تا روز نماز می کردی. آن جهد
 در تن وی اثر کرد، قدمهایش بیاماسید، رویش زرد گشت، تنش ضعیف
 شد؛ کافران مکه او را بدان سرزنش کردند گفتند: ما اشقی محمد اشقی ۱۲
 الدنيا و الآخرة. خدای این آیت بفرستاد گفت طه ای مرد مردانه.
 مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى: این قرآن را بر تو وحی نه بدان فرستادیم تا
 تو بدبخت و رنجور گردی.

إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَى، لکن تذکرة: بیک برای آن فرستادیم تا پندی بود ۱۶
 مر آن را که بترسد از خدای و عذاب خدای در مخالفت این.
 تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى: سخن گفتنی و پیغام فرستادنی
 است این قرآن از آن خدای که بیافرید این زمین را و آسمانهای برترین را.
 سؤال: عُلَى جمع عُلیا است و عُلیا تانیث اعلی بود و آن برترین همه بود، ۲۰
 چرا آسمان را برترین همه خواند بعد ما که از آن برتر چیز بسیار است؟
 جواب گفته اند سماوات را عُلَى گفت در اضافت با زمین نه مطلق؛ و
 گفته اند مراد از این سماوات عُلَى همه اجرام علوی است آن را سما گفت
 لعلوها و کَلَّمَا علا فهو سما.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى: خدای مهربان استوار کرد بر عرش بی چون و بی چگونه.

- ۴ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است وَمَا بَيْنَهُمَا: و آنچه میان آسمانها و زمین است وَمَا تَحْتَ الثَّرَى: و آنچه زیر خاک نم دار است. گفته اند ثری زمین است و زیر آن گاوی است نام آن یهموت او را سی هزار سُروی است، این هفت زمین میان دو سُروی وی است؛ زیر آن گاوماهی است نام او لیوث؛ زیر ماهی صخره ثری و زیر آن دوزخ و زیر آن باد عقیم. و گفته اند صخره بر سر دوزخ است و زیر دوزخ ثری، وَمَا تَحْتَ الثَّرَى خدا داند و بس که چیست. ابن عباس گوید این آیت سبب اسلام عمر خطاب رضوان الله علیه بود و آن آن بود که چون آیت آمد که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ، بوجهل بر در کعبه بر پای خاست بر سر قریش گفت «یا معشر قریش، کار بدانجای رسید که محمد ما را و خدایان ما را همه هیزم دوزخ می گوید، الا هر که او را بکشد من او را صد اشتر سرخ موی سیه چشم دهم و هزار اوقیه درم دهم او را». عمر خطاب آن بشنید بر پای خاست — و عمر آن روز کافر بود — دست بوجهل گرفت گفت «یا بالحکم، ضمان درست هست؟». گفت «بلی و نقد»؛ او را در کعبه برد پیش هبل با وی عهد کرد و دیگر بتان را بر آن گواه کرد. عمر برفت به خانه شد کمان و جعبه تیر و شمشیر برگرفت و آهنگ به کشتن محمد داد.
- ۲۰ مردی از بنی زهره او را پیش آمد گفت «یا عمر، الی آین؟». گفت «می شوم تا سر محمد برگیرم». زهری گفت «نترسی از بنی هاشم و از بنی عبدالمطلب؟». عمر گفت «اصبوت — ای تو در دین محمد شدی؟ — سوگند به لات و هبل که اگر بدانمی که تو در دین محمدی اول ترا کشتی آنکه محمد را». زهری گفت «کلاً و حاشا من بر دین پدران

خویشم». هر دو می رفتند، چون به ابطح رسیدند خلقی را دیدند که از برنایان مکه گرد آمده بر گوساله ای که می بخواستند کشت قسمت قمار را؛ آن گوساله به زبان فصیح گفت «یا آل ذریح، امرُ نجیح، رجلُ یصیح، بلسان فصیح اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله». خلق ۴ آن بشنیدند از وی بیپراکندند. چون عمر آن بشنید از تعجب سر می جنبانید، همی رفت تا در کعبه شد، قریش را این بگفت. ایشان گفتند «عجب کاری، اگر جز از تو گفتی باور نداشتمی، اکنون که بشنیدی و ما را بگفتی زینهار هیچ جا بنگویی». عمر گفت «به لات و ۸ هبل که بگویم اگر حق است و اگر باطل». آنکه با قصد خویش گشت و آهنگ به کشتن محمد داد؛ قومی را دید از خزاعه که به تحاکم پیش فهم می شدند و فهم بتی بود ایشان را. در نزد وی شدند، آوازی شنیدند از جوف آن بت که:

یا ایها الناس ذوی الاجسام ما انتم و طانش الاحلام
و مسند الحکم الی الاصنام اما ترون ما أری امامی
من ساطع یجلو دجی الظلام قد لاح للناظر من تهام
و جاء بعد الکفر بالاسلام یأمر بالصلوة و الصیام ۱۶
و الخیر و الصلوة للارحام و یزجر الناس عن الآثام
آن قوم آن بشنیدند باز پراکندند؛ عمر به عجب فرو ماند، با خویشان گفت: کار این مرد - یعنی محمد - دور بکشید، اگر من او را زود بنکشم مخاطره است که کار از دست درگذرد. برفت، مردی از بنی ۲۰ عبدالمطلب او را پیش آمد گفت «یا عمر، خبر داری که خواهر تو فاطمه بنت الخطاب و داماد تو سعید بن زید هر دو در دین محمد شده اند؟». عمر گفت «به چه نشان؟». گفت «نشانت آن باد که از دست گشت تو نخورند». عمر برفت نخست به در سرای خواهر شد همینه ای شنید، گوش

- فرا داشت، فاطمه و سعید هر دو این آیت می خواندند لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى؛ این سوره آن روز فرو آمده بود. عمر در بزد گفتند «کیست؟». گفت «عمر است». ایشان ۴
 بترسیدند مصحف پنهان کردند و در بگشادند. عمر در شد، گفت «آن چه بود که می خواندید؟». ایشان ترسیدند گفتند «سخنی بود که با یکدیگر می گفتیم». عمر گوسپندی بکشت و جگر آن را بر آتش بریان کرد پیش ایشان بنهاد گفت «بخورید». گفتند «ما گوشت نمی خوریم». عمر ۸
 گفت «هذا هو العلامة»، قصد زخم خواهر کرد گفت «هان تو در دین این جادو شدی»، وی را می زد. سعید خواست که او را از خواهر باز کند، عمر او را نیز بزد و مجروح کرد. خواهرش گفت «ای عمر، تو بگره مردمان را بر هوای خود می داری، پنهان چرا دارم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله، هر چه بادا باد». عمر اندوهگن شد، شب ۱۲
 درآمد عمر همچنان اندوهگن می بود در گوشه خانه نشسته تا پاسی از شب بگذشت. خواهرش مر شوهر را گفت «خیز که روزگار می شود تا با سر خواندن خویش شویم». هر دو دست و روی بشستند سوره طه ابتدا کردند، چون فرا این آیت رسیدند لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۱۶
 الآیه، عمر آن بشنید گفت «یا فاطمه، آن خدای شما است که این همه او را است؟». گفت «بلی». عمر گفت «ای عجباً، ما را هزار و پانصد خدا است خدایی ایشان از حرم فراتر نشود، یک خدای تواند بود که هفت آسمان و زمین و ما بینهما و تحت الثری همه او را بود؟». فاطمه گفت ۲۰
 «بلی». عمر گفت «فرا من ده آن مصحف را تا بنگرم». گفت «ندهم زیرا که تو آلوده ای به کفر و لا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». عمر برخاست و غسلی بکرد گفت «اکنون فرا من ده تا بنگرم که دلم در آن آویخت». خواهرش گفت «ترسم که بدتری» گفت «مترس، در ضمان خطاب مرا

- ده». وی را داد. عمر در آن نگرست گفت «بخ بخ، دریغ بود جز این خدای را پرستیدن»، دلش گشاده گشت به اسلام، همه شب می‌گفت «وا شوقاه الی محمد». چون بامداد آمد خَبَّاب بن الارت به در آمد بر عادت خویش که وخی که آمدی خَبَّاب بدیشان رسانیدی. چون در بزد ۴ فاطمه سعید را گفت «در باز کن و وی را گوتا بهش باشد که عمر در اینجا است». در باز کرد. خَبَّاب در آمد گفت «دوش شب همه شب محمد می دعا کرد که یا رب اسلام را نصرت کن به یکی تن از این دو مرد بوالحکم هشام یا عمر خطاب و من چنان دانم که دعای وی در تو ۸ مستجاب است که خدای تعالی اسلام را به تو نصرت خواهد کرد». عمر گفت «محمد کجاست؟». گفت «در خانه عمّ وی حمزه». و آن آن بود که چون عمر از کعبه برفت و سلاح پوشید و آهنگ به کشتن مصطفی داد جبرئیل رسول را خبر کرد که عمر چنین قصد کرد، رسول پنه با خانه ۱۲ حمزه داد. چون عمر از خَبَّاب بشنید که محمد به خانه حمزه است آمد که نزد وی آید، قومی را دید از بنی سلیم که در نزد ضماد می شدند به تحاکم، و ضماد بتی بود ایشان را معروف، عمر را گفتند «تونیز درآی». وی با ایشان در رفت، آوازی شنید از جوف آن ضماد که: ۱۶
- أَیْطَمَعُ بِوَجْهِهِ بَقْتُلَ مُحَمَّدٍ أَلَا لَأَسْقَاهُ اللَّهُ مِنْ حَوْضِ أَحْمَدٍ
فَصَبْرًا أَبَاحِفْصَ وَرَفَقًا فَانَهُ سَيَأْتِيكَ عَزٌّ غَيْرُ عَزِّ بَنِي عَدِي
- ایشان چون آن بشنیدند عمر را گفتند «أَصَبَوْتَ یا عمر؟». عمر گفت «نه هنوز». عمر را بدان نیز یقین دل افزود، بیرون آمد آهنگ به سرای حمزه ۲۰ داد. رسول را خبر کردند که عمر آمد با سلاح تمام. حمزه گفت «یا رسول الله، تو باش تا من به روی وی بیرون روم»؛ آمد تا پیش عمر، گفت «یا عمر تویی که می طمع داری به جان محمد و اهل بیت وی در پیش وی؟ برو از پس کار خویش شو». عمر گفت «برو تو را با من کار

نیست، من دانم که کجا می شوم». رسول چون این بشنید که عمر به قول حمزه التفات نمی کند خود بیرون آمد، دو بازوی عمر بگرفت و بجنبانید چنانکه لرزه بر هفت اندام عمر افتاد، حال بروی بگشت، دست و پایش از کار بشد، بگریست آنکه چندان که آواز داشت گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. مصطفی وی را دربر گرفت و بنواخت و در سرای آورد. یاران رسول همه در آن سرای بودند از شادی بر رستند. عمر گفت «یا رسول الله، ما چند تنیم؟». رسول گفت «ما سی و نه بودیم اکنون به تو چهل ببودیم». وقت نماز درآمد، رسول گفت «تا نماز کنیم». عمر گفت «یا رسول الله، لات و عزی را بر سر کوهها و راهها نهاراً چهاراً می پرستند و ما خدای هفت آسمان و زمین را پنهان پرستیم؟ روید تا به در کعبه شویم و نماز آنجا کنیم». رسول گفت «یا عمر، گزاف نیست نماز به در کعبه نتوانیم کرد». عمر گفت «برو دل مشغول مدار». رسول در پیش ایستاد، بوبکر از راست وی، حمزه در پیش وی، علی در پیش حمزه و عمر در پیش همه و دیگر یاران در قفای رسول می رفتند سوی کعبه. بوجهل با قومش در پیش کعبه نشسته بودند منتظر عمر که می آید و سر محمد را می آرد، چون عمر را دیدند گفتند «آمد و محمد و یارانش را اسیر آورد»؛ همه برخاستند پیش وی باز آمدند گفتند «احسنت یا عمر، بکردی عمری خویش». عمر همی در ایشان ترغیرید و گفت:

۲۰ ما لی أریکم کلکم قیاما الکهل والشبان والغلاما
قد بعث الله لنا اماما محمداً قد شرع الاسلاما
اليوم حقاً نکسر الاصناما نذب عنه الخال والاعماما
ایشان همی آن بشنیدند فرو مردند گفتند «زه، عمر بشد که سر محمد بردارد خود در دین وی شد». عمر حمله ای بر ایشان برد، همه بگریختند،

در کعبه خالی شد؛ رسول در پیش ایستاد، دو رکعت نماز بکردند. آنکه عمر گفت «یا رسول الله خواهی که در کعبه شوی؟». رسول گفت «نهمار خواهم». عمر در با زد و پای در نهاد، آن بتان را دید نهاده و هبل مهترشان بر زور ایشان نهاده، آواز داد که:

۴

يا ايها الاصنام هذا احمدُ ان كان حقاً لئله فاسجدوا
و مصطفی از در درآمد، بتان همه در سجود افتادند، آیت آمد که يا ايُّهَا
الَّتَبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. قوله تعالى

۸

وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى: و اگر آشکارا و بلند گویی
گفتار را بدرستی که او — یعنی خدای — می داند نهان را و می داند
پوشیده تر را از نهان. سؤال: چرا نگفت و ان اخفيت القول او اسرته فانه
يعلم السر و اخفى تا سخن حکمی بودی؟ جواب گوئیم این از جوامع
الكلم است معناه: و ان تجهر بالقول او تخفيه او تسره او تعلنه يعلمه الله
فانه يعلم السر و اخفى. سر راز بود با کسی و پوشیده تر از آن بساریدن بود
با خویشان؛ و گفته اند سر نرمان گفتن بود و اخفی سندی بود؛ و
گفته اند سر نهان دل بود و اخفی آنکه هنوز نه اندیشیده بود. خدای آن
همه را می داند.

۱۶

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: خدای آن خدای است که نیست خدای مگر او لَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى: و او را است نامهای نیکوترین. پیغمبر گفت صلی الله
عليه خدای را عزوجل نود و نه نام است صد کم یکی که هر که آن را بداند
و بخواند در بهشت شود. ابن عباس گوید لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى یعنی
الصفات العلی چون علم و قدرت و جلال و کبریا و عزت و عظمت.
وَهَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى، ای: و قد اتيتك: بدرستی که آمد به تو یا
محمد خبر موسی.

إِذْ رَأَى نَارًا: چون بدید آتشی. و آن آن شب بود که از نزد شعیب می آمد

- عیال و رمه گوسپند را می آورد، در بیابان راه گم کرد در شب تاریک و سرمای سخت میغ فرا غریدن آمد و باران فرا باریدن آمد و باد فرا جستن آمد و گرگ فرا نریدن آمد و رمه فرا رمیدن آمد و خرفرا لنگیدن آمد و صفورا از درد زه فانا لیدن آمد و موسی از سرما فرا لرزیدن آمد؛ آتش زنه می زد، هر چند زد آتش بیرون نیامد؛ موسی از تنگ دلی آن را بر زمین زد گفت «تو نیز بر من بیرون آمدی؟». آتش زنه با وی به سخن آمد گفت «ای موسی، خشم مران که امشب نه مرا هیچ آهن و سنگ را فرمان نیست که آتش بیرون آرد». موسی عجب بماند گفت «چرا؟» گفت «زیرا که شبانی را می نورنبوت و رسالت افروزند». موسی باز نگریست از دور آتش دید فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا: گفت مر خاندان خویش را که درنگ کنید که من بدیدم آتشی لَعَلِّي أَتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ: مگر به شما آرم از آن آتش آینده ای أَوْاجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى: یا بیابم نزد آن آتش راه نماینده ای و راه نمودنی. در اخبار است که از آنجا که موسی آن آتش را بدید تا آنجا که آن آتش بود سیصد فرسنگ بود، خدای تعالی آن را بر موسی در نوردید تا با سه گام آورد.
- ۱۶ قَلَمًا أَتَيْهَا نُودِيَ يَا مُوسَى: چون بدان آتش رسید بخواندند او را که یا موسی. سؤال: آنچه موسی دید نار بود یا نه، اگر نار بود پس چرا آن را حرارت و احتراق نبود و گر نه نار بود پس چرا گفت رَأَى نَارًا؟ جواب گوییم آن نه نار بود لیکن آن را نار گفت به معنی نور که در لغت نار و نور یکی بود. در اخبار است که موسی علیه السلام از دور پنداشت که آن آتش است و آن خود نه آتش بود که نور بود. چون موسی نزد آن آمد نگه کرد درختی دید تنه بر سان آتش و شاخها سوز؛ بتعجب می نگریست و با خود می اندیشید که اگر این آتش است که من می بینم آن شاخها بدان سوزی چون شاید بود و اگر آن شاخ سبز است تنه آتشین چون شاید بود. و

در اخبار است که موسی درمنه‌ای بر سر عصا کرد و فازان درخت داشت تا مگر آتش در آن گیرد، آن نور از دیگر سوشد. موسی بتعجب در آن می‌نگریست در آن میان آوازی شنید که: یا موسی. موسی باز نگرست کس را ندید، دیگر بار آواز آمد؛ موسی گفت من الذی اسمع صوته ولا ۴ اری شخصه. پنداشت که مگر کس شعیب است از پس بیامده تا او را راه نماید، ندا آمد که یا موسی:

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ: منم که منم خدای توفّاخْلَعْ نَعْلَيْكَ: بیرون کش از پای نعلین ترا. سؤال: چرا موسی را به خلع نعلین فرمود؟ جواب گفته‌اند از بهر ۸ آن را که آن نعلین از پوست خر مرده بود موسی در بیابان آن را در پای کشیده بود، و گفته‌اند پوست شتر مرده بود. و آن آن بود که موسی از نزد شعیب برفت برهنه پای، فرا اشتری مرده رسید، پاره‌ای پوست از آن باز کرد در پای کشید. و گفته‌اند وی را از بهر آن به خلع نعلین فرمود تا ۱۲ برکت آن تربت فرا وی رسد که پیغامبران بر آن تربت رفته بودند. و گفته‌اند از بهر آن را فرمود تا از تکبر دورتر بود و به تواضع نزدیک تر بود و ادب بساط ملوک یکی آن است که نعلین بکشند. و گفته‌اند مراد از این ۱۶ خلع نعلین دل از حدیث عیال فارغ کردن است خدای تعالی موسی را گفت دل از حدیث عیال فارغ کن من خود کارایشان بسازم تو دل فرا وحی و رسالت من ده. در اخبار است که چون موسی از نزد عیال برفت وی را پسری زاد، در ساعت بر بالید، مرد آسا عصا با دوش گرفت و مادر را بر خر نشاند و رمه را و همه بنه را در پیش کرد و روی با مدین نهاد، ۲۰ بسلامت می‌شد تا به اهل بیت خویش رسید. و در اخبار است که چون موسی از نزد عیال برفت صفورا او را گفت «ای موسی، بهوش باش در این بیابان که پدرم گفתי در بیابان طوی ماران و کژدمان منکر باشند و شب است مبادا که ماری یا کژدمی ترا بگزد»، از مهربانی بر موسی در

۴ میان آن همه درد زه دلش با موسی بود. موسی گفت «تودل به من مشغول مدار هرچه مار است به عصا فرو کویم و هرچه کژدم است به نعلین فرو کویم»، دل در عصا و نعلین بست، چون فرا مقام رسید خدای گفت «نعلین بیوکن». بیوکند؛ دو نعلین وی دو کژدم گشت هر کدام صعبتر و منکرتر و چون عصا را بیوکند ماری گشت ثعبان مبین تا خلق بدانند که دل در خدای باید بست إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى: بدرستی که تویی یا موسی بدین وادی پاک کرده آفرین کرده بر آن. اگر طُوًى به تنوین خوانی ای: طوته الانبیا طُوًى، پیغامبران بر آن رفته؛ و اگر طُوًى بی تنوین خوانی نام آن وادی باشد وگر طُوًى به امالت خوانی — وگفته اند به امالت و تفخیم هر دو — نام آن وادی بود وگفته اند طُوًى به امالت آن بود که در نوردیدند ترا این وادی چنانکه یاد کردیم.

۱۲ وَأَنَا أَخْتَرُكَ: و من که خدایم برگزیدم ترا به نبوت و رسالت و قربت. اگر إِنَّا أَخْتَرْنَاكَ خوانی: ما برگزیدیم ترا فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى: فرا شنو آن را که وحی می کنند به تو.

۱۶ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا: منم که منم خدای نیست خدایی مگر من فَأَعْبُدْنِي: به یگانگی پرست مرا و بر توحید من بیست وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي: و بپای دار نماز به یاد کرد من. گفته اند لِذِكْرِي ای لتذکرتی ای: لحبّی ایّاه. و گفته اند معناه: لِذِكْرِي مر یاد کردن مرا، یعنی اذا نسيت الصلاة فصلّها اذا ذكرتها، چنانکه پیغامبر صلی الله علیه گفت مَنْ نام عَنْ صَلَوةِ او نسیها فليصلّها اذا ذكرها فذلك وقتها لا وقت لها غيره؛ ثم تلا وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. و اگر للذکری خوانی معناه: بالقراءة.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ: بدرستی که قیامت آیندنی است و بودنی است اکاؤدُ أَخْفِيهَا: می خواهم که پنهان دارم آن را اکنون از اهل آسمانها و زمین. وگفته اند معناه: می خواهم که آشکارا کنم آن را چون وقت اظهار آن بود؛

إِخْفَا أَظْهَارَ بُوْد و اسرار بود. و گفته اند معناه: اکاد اخفیها من نفسی
فکیف اظهرها لغیری و اینکه گفت من نفسی ای من خاصتی چون
فریشتگان و پیغامبران. و اگر أَخْفِیَهَا به فتح الف خوانی معناه اظهرها، پدید
آرم آن را لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى: تا پاداش دهند هر تنی را بدانچه ۴
می کند.

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا: بـمـگـردانـدا تـرا از آن آن کس که
بـنـگـروید بدن وَاَتَّبَعَ هَوَاهُ: و پس روی کرد کام و هوای خویش را
فَتَزَلَّى: که هلاک شوی. گفته اند این خطاب موسی را است و گفته اند ۸
مصطفی را است.

وَمَا يَلِكُ يَمِينِكَ يَا مُوسَى: آن چیست که به دست راست تو است ای
موسی. سؤال: ای خدای تعالی نمی دانست که آن چیست که به دست
راست موسی است تا می سؤال کرد که وَمَا يَلِكُ يَمِينِكَ يَا مُوسَى؟ ۱۲
جواب گفته اند خدای تعالی بدان سؤال آن خواست که موسی را با خود
گستاخ گرداند چنانکه یکی از ما میوه ای ببیند در دست کودک خرد
گوید «آن چیست که به دست داری»، بدان آن خواهد که وی را با خود
گستاخ کند. و گفته اند خدای تعالی بدان سؤال آن خواست که موسی به ۱۶
زبان خود اقرار دهد که آن عصا است تا چون آن را ثعبان گرداند موسی
بشک نشود که مگر آن خود از پیش هم ثعبان بود تا بداند عجیب صنع
خدای در تحویل آن.

قَالَ هِيَ عَصَايَ: موسی گفت این با هو من است. خدای گفت چه ۲۰
کنی بدان. گفت آتَوَكُّؤُا عَلَیْهَا: بر چسبم بر آن چون مانده گردم.
گفته اند بدان آن خواست که شبانان فرا عصا جسپند؛ و گفته اند بدان آن
خواست که مرا بر این عصا تکیه است که این مرا جایها به کار آید،
چنانکه کسی گوید من تکیه بر فلان دارم. گفته اند آن سخن از موسی

خطا بود که گفت تکیه بر عصا دارم؛ خدای تعالی با وی در آن عتاب کرد گفت: باش، آنچه من بجای تو کردم بجای هیچ بنده نکردم که ترا از دشمن به آتش نگه داشتم و به آب از شرط فرعون برهانیدم و بر کنار دشمن پیروردم و ترا از غم قصاص برهانیدم و تو را خُسری چون شعیب ۴ بدادم و چندان نیکوی در چهل سال با تو بکردم تو هنوز تکیه بر عصا داری، چرا نه تکیه بر من داری و بر نکوداشت من داری؟ و نیز چه کنی بدان عصا؟ گفت وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَمَمِي: و برگ فرو کنم بدین از درخت بر گوسپندان من وَلِيَّ فِيهَا مَأْرِبٌ أُخْرَى: و مرا در این عصا حوایج بسیار است ۸ جز این که یاد کردم. گفته اند هزار حاجت بر آمدی موسی را از آن عصا که آن را به زمین فرو بردی و کلاه بر سر آن نهادی، وی را چون چتری سایه داشتی و به شب چون شمع تابان گشتی در پیش موسی، چون خواستی که خالی نماز کند یا با خدا مناجات کند آن عصا را بر کنار رمله به زمین فرو بردی بر هیئت شبانی نبودی نوبت موسی می داشتی، چون خواستی که رمله را شبگاه کند عصا را بر کنار رمله بیفکندی آن همی چون دیواری بر گرد رمله در آمدی شبگاهی گشتی، و اگر گرگی از دور آمدی موسی عصا بر وی گماشتی گرگ را هلاک کردی، و اگر دزد یا دشمن ۱۶ پدید آمدی همچنان کردی، و اگر فرا سر چاهی رسیدی هر کدام قعر آن دورتر عصا فرو کردی به آب رسیدی و آب بر سر آمدی، و اگر فرا درختی رسیدی هر کدام آن بلندتر خواستی که برگ آن فرو کند عصا بیازیدی به سر آن درخت رسیدی برگ فرو کردی، و اگر موسی بخفتی عصا وی را ۲۰ پاسبانی کردی و گر موسی در رفتن مانده گشتی عصا وی را مرکبی گشتی، و اگر موسی گرسنه شدی و طعام نیافتی عصا را در مزیدی طعم طعام یافتی، و اگر تشنه شدی و آب نیافتی عصا را در مزیدی سیر آب گشتی، و اگر راه گم کردی در کوه و دشت و بیابان عصا او را راه

نمودی؛ این و جز این هزار عجایب بودست در آن عصای موسی.

قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى: خدای گفت بیوکن آن را از دست ای موسی. و آن از بهر آن گفت که موسی نهمار دل در آن بسته بود، خدای تعالی خواست که موسی دل از آن برکند و در مولی بندد زیرا که خدای تعالی نپسندد که ۴ دوستان او دل در دون او بندند. و گفته اند خدای تعالی بدان آن خواست که عصا را در پیش موسی ثعبان گرداند تا موسی بازان گستاخ گردد تا چنان نباشد که در پیش فرعون چون عصا ثعبان گردد موسی از یک سو گریزد و فرعون از دیگر سو آنگه فضل موسی بر فرعون پدید نیاید. ۸

فَأَلْقَيْهَا: بیوکنند آن عصا را فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى: همی ماری بود می شتابید و می دوید. موسی چون آن بدید بترسید بگریخت.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ: خدای گفت بگیر آن را و مترس سَعِيدُهَا سِيرَتَهَا ۱۲

الْأَلَى ای: هیئتِها الاولی: زودا که باز گردانیم آن را با حال اول آن چوبی. چون موسی این بشنید که خُذْهَا وَلَا تَخَفْ باز گشت و آهنگ آن کرد، همی ترسید دست در آستین سوی آن دراز کرد و آن عصا ماری عظیم گشته بود دهن باز کرده؛ موسی دست در آستین لباده به دهن او در زد آن همی چوبی گشت در دست موسی. خدای گفت ای موسی این ۱۶ یک حَجَّت بدیدی دیگر حَجَّت نیز بین.

وَأَضْمُمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ: با هم آردست ترا و در آرسوی بغل خویش تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ: تا بیرون آید سپید و روشن، ای: بی عیب و بی پسی آيَةُ الْاُخْرَى: نشانی دیگر بر رسالت تو. موسی همی دست به زیر ۲۰ دست در آورد و بیرون آورد سپید گشته چنانکه روشنایی آن بر روشنایی آفتاب غلبه کرد.

لِئَرْيَاكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى: تا بنماییم تو را از حجتها و نشانهای ما بزرگترین، چون ید و عصا.

إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ : بشو سوی فرعون بدان سرکش که او از حد در گذشته است و می دعوی خدایی کند او را با حق خوان. این خطاب موسی را است و مراد موسی و هارون.

۴ قَالَ رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي : موسی گفت ای بارخدای من گشاده کن مرا دل من نبوت و رسالت ترا، یعنی این تندی و تیزی از دل من ببر که رسالت را دل گشاده باید. گفته اند معنا: رب اشرح لی صدری من شغل الاهل و العیال؛ و گفته اند من خوف فرعون، تا چون وی سیاست نماید دل من از جا بنشود. ۸

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي : و آسان کن مرا کار من، یعنی این کار رسالت که صعب کاری است پیغام بردن به چنوطاغی و مناظره کردن با وی؛ و گفته اند و یسر لی امری، ای: توفیق و تأیید و تیسیر خود مرا مساعد دار.

۱۲ وَأَخْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي : و باز گشای گرهی از زبان من تا دریابند سخن من. سؤال: ای موسی بسته زبان بود تا می گفت وَأَخْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي بعدما که پیغامبران خدای فصیح باشند؟ جواب گفته اند مراد از این وَأَخْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي آن است که گره طمع از زبان من گشاده دار زیرا که طامع حق بنگوید. و گفته اند آن از آن گفت که در زبان موسی بستگی بود از آن وقت باز که آتش بر زبان نهاد؛ و آن آن بود که در کودکی که در خانه فرعون بود وقتی فرعون او را برگرفت، موسی دو دست به ریش فرعون زد و آن ریشی بود همه به جواهر و یواقیت بافته آن را فرو کند فرعون خشم گرفت او را بر زمین زد گفت ۲۰ «من همی گفتم که وی دشمن بچه است این را ببايد کشت». ایسیه گفت «ای بخت دو ساله کودکی چه داند که می چه کند، وی آن از نادانی کرد». فرعون گفت «لا، بل که وی این بقصد کرد». ایسیه گفت «تجربه کن تا بدانی که نه بقصد کرد»؛ بفرمود تا طشتی سنجد و

- طشتی اخگر بیاوردند در پیش موسی بنهادند تا موسی دست فرا کدام کند. موسی خواست که دست فرا سنجد کند جبرئیل فرود آمد و دست وی را سوی اخگر برد تا اخگر آتش برگرفت و در دهن نهاد زبان وی بسوخت، بخوژید. فرعون را دل بروی بسوخت وی را بناخت؛ از آن وقت باز بستگی در زبان موسی بود تا آن وقت که گفت وَ أَخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي خدای تعالی آن را از زبان وی برگرفت. سؤال: چرا زبان موسی از آن آتش بسوخت و دستش بنسوخت بعدما که نخست به دست گرفت آن را آنکه در دهان نهاد؟ جواب گفته اند زیرا که موسی به دست صلابت کرده بود که ریش فرعون را بکنده بود از برکت آن صلابت آتش بردستش کار نکرد، اما به زبان مدهانت کرده بود که فرعون را بابا گفته بود از شومی آن مدهانت زبانش بسوخت و دستش نسوخت. مذکران گویند دست موسی از آن نسوخت که معدن نور بود، آنچه معدن نور بود آتش را بدان راه نبود؛ همچنین دل مؤمن معدن نور معرفت است آتش دوزخ را بدان راه نبود.

- وَأَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي: و کن مرا یاری از خاندان من هارون را برادر من.

- أَشْدُّ بِهِ أْزْرِي: تا من استوار دارم به وی پشت من.
وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي: و هنباز کنم او را در کار من یعنی در این رسالت.
وگر أَشْدُّ بِهِ به ضم الف خوانی و أَشْرِكُهُ به فتح الف دعا باشد نه خبر معناه: استوار کن به وی پشت من و هنباز کن او را در کار من.

- كُنْ نُسَبِّحُكَ كَثِيْرًا وَنُذَكِّرُكَ كَثِيْرًا: تا هر دوان به پاکی یاد کنیم ترا بسیاری و یاد کنیم ترا به یگانگی در پیش خلق بسیاری و خلق را با توحید تو خوانیم إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا: بدرستی که توهستی به ما و به احوال ما دانا

و بینا.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى : خدای گفت بدرستی که بدادند ترا ای موسی خواسته تو و مراد تو.

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى : بدرستی که منت نهادیم بر تو و نکوداشت کردیم ترا بار دیگر. ۴

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى : چون الهام کردیم مادر ترا آنچه فایاد او می دادند. این وحی الهام است و بگفتیم در و اوحی [رَبُّكَ] إِلَى النَّحْلِ که وحی در قرآن بر چند وجه است. ۸

أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ : که در افکن موسی را در تابوت قَافِذِ فِيهِ فِي الْيَمِّ : پس در افکن او را در دریا قَلِيلُ قَلِيلُهُ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ : پس وا او کند او را دریا با کناره يَأْخُذُهُ غَدُوُّ لِي وَغَدُوُّ لَهٗ : تا فرا گیرد او را دشمنی مرا و دشمنی او را، یعنی فرعون. و آن آن بود که چون موسی از مادر بزاد عوانان فرعون که برگماشته بودند بر کشتن فرزندان بنی اسرائیل قصد کردند به کشتن موسی، چون مادرش بدانست که آمدند موسی را در تنور آتش افکند او را گفت در تنور بسوزد به از آن که عوانان فرعون او را بر شکم من بکشند او را در تنور افکند و سر بر نهاد. عوانان در اوفتادند و جستند، هیچ جا کودک نیافتند و اثر آن نیافتند و هیچ تهمت نبردند که در تنور سوزان کودک تواند بود که سوه از تنور می برزد. چون نومید باز گشتند مادر موسی هیچ شک نکرد که موسی بسوخته است، سر تنور برگرفت موسی را دید بر سر آتش با اخگر بازی می کرد به عافیت او را برگرفت، دانست که این حدیث در مصر پوشیده بنماند. خدای تعالی او را الهام کرد تا سلّه ای از دوخ بکرد و موسی را در آنجا نهاد و آن را به قبر بزد، فرا خواهر موسی اسپرد نامش مریم، گفت «این را ببر و در دریا افکن و از کناره نگاه می دار تا این به کجا رسد و حال وی چگونه گردد». وی برفت و آن تابوت را در دریا ۱۲ ۱۶ ۲۰

- افکند و بر کناره می رفت و به چشم آن تابوت را نگه می داشت چنانکه کس بجای نیاورد. آب آن تابوت را با کناره افکند؛ جویی از آن دریا در باغ فرعون کشیدی، بدان جوی فروشد در باغ فرعون. کنیزکان فرعون در آن باغ آب بازی می کردند آن را برگرفتند. در اخبار آمده است جواری ۴ فرعون چون آن تابوت را بدیدند که در جوی در شاخی آویخته بود هر چند کوشیدند آن را می برنرفتند، تا یکی از میان ایشان گفت بسم الله، همی آن تابوت بر او آمد. آن را پیش ایسیه بردند، سر آن تابوت باز کردند موسی را دیدند در آنجا چون پاره ای نور که در ایسیه خندید. خدای تعالی مهری ۸ از وی در دل ایسیه افکند تا همه دل و هفت اندامش مهر موسی گرفت؛ آن است که گفت وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي : و بر افکندم بر تو دوستی از من وَلِتُضْمَعَ عَلَيَّ غَيْبِي : و تا بپرورند ترا به دیدار من. در اخبار است که فرعون را دختر خوانده ای بود از راه برگرفته به اول نکوروی دختری بود ۱۲ فرعون دعوی کرد که او را من آفریدم، هفتاد و دو عیب در وی پدید آمد؛ تا آن روز که تابوت موسی را در آن سرای آوردند و سرباز کردند موسی در وی خندید، از برکت موسی آن دختر درست گشت.
- ۱۶ اِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ : چون می رفت خواهر تو فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ : گفت هیچ راه نمون کنم شما را بر کسی که بر پذیرد او را به دایگی. و آن آن بود که چون موسی را بیافتند در سرای فرعون و او را خبر کردند او گفت مبادا که این اسرائیلی بچه است دشمنی خویش با ما بکند. ایسیه او را بر فرعون آراست تا فرعون او را بنکشت؛ گفتند او را به ۲۰ فرزندی گیریم. دایگان آوردند، وی شیر هیچ دایه فرا نستد. خواهر موسی چون دید که تابوت در باغ فرعون شد با مادر دوید او را خبر کرد، مادرش گفت «اکنون برو و معلوم کن که با وی چه کردند در سرای فرعون». وی بیامد، اها، سرای را دید همه در تیمار موسی، و فرعون و هامان بهم

- نشسته بودند و در موسی نظاره می کردند که موسی زار می گریست و شیر هیچ دایه می فرامی نهند. خواهرش گفت هَلْ أَذْلُکُمْ الْآیَةَ. گفتند «آن کیست؟». گفت «مادرم که هر کودک شیروی فرامی ستاند و با وی الف گیرد». گفتند «بخوان او را». وی بدوید، مادر را بیاورد؛ چون موسی را در بر گرفت پستان در دهن وی نهاد، وی آرام گرفت، شیر می خورد. هاما ن گفت «مگر تو خود مادر وی ای؟». گفت «کاشکی مادر او بودمی لکن شیر من خوش است». آن است که گفت فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا: باز گردانیدیم ترا با مادر تو تا روشن گردد چشم او و لَا تَحْزَنْ: و اندوه نخورد بر تو وَ قَتَلْتَ نَفْسًا: و دیگر نکوداشت ترا آن است که بکشتی تنی را، یعنی قبطی را فَتَجَنَّبَاكَ مِنَ الْغَمِّ: ما برهانیدیم ترا از غم قصاص وَ قَتَلْتَ فَتُونًا: و آزمون کردیم تو را آزمون کردنی و پیراستیم ترا پیراستنی و پالودیم تو را پالودنی فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ: درنگ کردی سالها — ده سال — در اهل مدین، نزدیک شعیب و گفته اند نزدیک یثرون برادرزاده شعیب ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى: پس بیامدی بر اندازه ای و وقتی که هنگام رسالت تو بود به چهل سالگی.
- وَ أَصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي: و برگزیدیم ترا مر خود را و رسالت خود را. موسی این بشنید به سجود افتاد گفت الهی تمت الکرامة تمت النعمة. خدای گفت:
- إِذْ هَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي: بشو تو و برادر تو با نشانها و حجتهای من.
- سؤال: چرا گفت بِآيَاتِي نگفت بِآيَتِي بعد ما که حجّت موسی و هارون بر فرعون دو بودید و عصا؟ جواب گفته اند دورا در لغت عرب به لفظ جمع یاد کنند چنانکه خدای گفت فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا، ای: قلبا کما، و چنانکه شاعر گوید:
- يا صاحِبِي فَدَتْ نَفْسِي نَفْسُكَ مَا وَحَيْثُ مَا كُنْتُمَا لَقِيتُمَا رَشْدًا

و گفته اند آیات و معجزات موسی خود نه بود چنانکه جای دیگر گفت وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ زِيْرَا كِهْ كَفْت بَايَاتِي، نكفت بَايَتِي وَلَا تَنِيَّا فِي ذِكْرِي، اى: ولا تضعفا: سستی مكنيد درياد كرد من و توحيد من و باخواندن بازان.

۴

إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ: بشويد به فرعون كه او از حد درگذشته است. در اخبارست كه چون خدای تعالی موسی را به فرعون رسول كرد فریشتگان آسمان گفتند «بار خدایا، جنوبیچاره ای را همی به چنان جبّاری متکبر رسول کنی و او را مرکبی نه و سلاحي نه و یاری نه و ۸ سپاهی نه و لباسی نه». خدای تعالی مر جبرئیل را گفت «یا جبرئیل، بنگر تا در خزانه فضل ما کدام لباس نیکوتر». گفت «بار خدایا، بنگرستم هیچ لباس نیکوتر از لباس عافیت نیست». گفت «بیار و در وی پوشان». و گفت «بنگر تا کدام مرکب زیباتر». گفت «توفیق تو». ۱۲ گفت «بیار و زیران او آر». «بنگر تا کدام تیغ بران تر». گفت «تیغ حجت». گفت «بیار به دست وی ده». گفت «بنگر تا کدام یار یاورتر». گفت «عصمت تو». گفت «بیار هم بروی گردان». گفت «بنگر تا کدام سپاه قویتر». گفت «نصرت تو». گفت «بیار در قفای ۱۶ وی کن». آنکه موسی را گسیل كرد گفت

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا: بگوید او را گفتار نرم برفق لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى: تا مگر او پند گیرد یا بترسد. سخن گفتند در معنی این قول لَیْن، گفته اند معناه: سخن با وی به مدارا و رفق گوید تا فرا شنود؛ و گفته اند معناه: او ۲۰ را به کنیت بخوانید و مخاطبه ملک کنید؛ و گفته اند خدای تعالی موسی را فرمود كه سخن با فرعون به رفق گوی زیرا كه او را بر موسی حق پرورش بود؛ و گفته اند آن سخن به رفق آن بود كه او را گوید: ترا رای آید كه با خدای آشتی کنی تا ترا از پس پیری جوانی دهد و این ملكت را بر

تونگاه دارد تا به مرگ و ملکت این جهانی با ملکت آن جهانی پیوسته کند و طعام بر تو گوارنده کند و هر چه کرده ای از تو درگذارد. در اخبار آمده است که موسی و هارون چون این سخن فرعون را بگفتند او را رای آمد که اقرار دهد و بگردد، هامان را گفت «چگویی؟». هامان گفت ۴ «من ترا از این بخردتر دانستم تو خدایی می خواهی که خویشان را بنده گردانی و عزیزی می خواهی که خود را خوار گردانی نگر این در دل نیندیشی»، ویرا منع کرد از ایمان.

۸ قَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى: گفتند موسی و هارون ای بار خدای ما ما می ترسیم که او پیشی گیرد بر ما یعنی پیش از آنکه ما سخن گوئیم ما را هلاک کند و یا از حد درگذرد از تکبر خویش بر ما استخفاف کند و بر ما سیاست راند.

۱۲ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى: خدای گفت مترسید که من با شماام به عون و نصرت و حفظ و عصمت می شنوم آنچه وی شما را می گوید و می بینم آنچه وی با شما کند، من وی را بر شما دست ندهم.

فَأَنبِئَهُ: بدو آید فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ: و گوئید ما پیغمبران خدای توایم ۱۶ فَارْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ: بفرست با ما فرزندان یعقوب را تا ایشان را به زمین مقدس بریم وَلَا تُعَذِّبْهُمْ: و مرنجان و شکنجه مکن ایشان را که ایشان

آزادند نه بنده قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ: بدرستی که آوردیم به تونشانی و حجتی از خدای توبه رسالت ما وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى: و آفرین بر آن کس باد که پس روی کرد راه راست را. گفته اند مراد از این جبرئیل را ۲۰ داشت که وی گرویده بود، و گفته اند مراد از آن آن کس را داشت که حق را متابعت کند.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى: ما آنیم که خود وحی کردند به ما که عذاب بر آن کس لازم بود که بدروغ داشت حق را

و برگشت از توحید. سؤال: چون وحی خدای بر رسولان این بودست که عذاب کافران را بود چرا شما عاصیان مؤمنان را می عذاب گوید؟ جواب گفته اند مراد از آن عذاب آن عذاب است که فرعون بنی اسرائیل را می کرد، چنان عذاب کافران را باید کرد نه مؤمنان را؛ و گفته اند مراد از آن عذاب جاوید است که آن کافران را بود؛ و گفته اند کَذَّبَ ای: قصر فی حقّ الله و تولّی و اعرض عن طاعته.

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى: فرعون گفت کیست خدای شما ای موسی.
 ۸ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: گفت خدای ما آن خدای است که بداد هر چیزی را آفرینش آن پس راه نمود، ای: بداد هر جانوری را آنچه فرا خورد او بود و در بایست او بود، پس راه نمود او را به معاش او؛ و گفته اند معناه: بداد هر تنی را جفت او پس راه نمود او را به جفت او تا نسل حیوانات باقی می بود. و گر خلقه به فتح لام خوانی معناه: اعطانا کل شئ خلقه، بداد ما را هر چیزی که آفرید پس راه نمود اهل هدایت را به خود.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى: فرعون گفت چیست حال گروهان اول.
 ۱۶ گفته اند فرعون خواست که موسی را از آن سخن بیفکند به قصه پیشینان افکند؛ و گفته اند بدان آن خواست که پس چرا پیشینان این دین و این طریق نداشتند که تومی گویی.

قَالَ عَلَّمَهَا رَبِّي: موسی گفت دانش آن نزد خدای من است او داند مرا بازان چه کار فی کتاب، ای: و مع ذلک فی کتاب: و بازانکه می داند در نبشته ای است یعنی در لوح محفوظ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسِي: خطا نکند خدای من و فراموش نکند؛ و گفته اند لَا يَضِلُّ رَبِّي: گم نکند خدای من کردار ایشان را وَلَا يَنسِي: و فرونگذارد که پاداش دهد ایشان را.
 ۲۰ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا: آن خدای که کرد شما را این زمین

بستری وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا: و پدید کرد شما را در این زمین راهها و أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: و فرود آورد از آسمان و از میغ آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى: بیرون آوردیم بدان باران گوناگون از رسته پراکنده مختلف سپید و سرخ و سبز و زرد و سیاه از هر لون.

۴

كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ: می خورید و می چرانید ستوران شما را لفظش امر است و مراد خبر، ای: تَأْكُلُونَ وَتَرْعُونَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ: بدرستی که در آن حجتها و عبرتها است مر خداوندان خردها را و بیناییها را.

۸

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى: از این زمین بیافریدیم شما را و در این زمین گردانیم شما را و از آنجا بیرون آریم شما را بار دیگر روز قیامت. گفته اند معناه: منها خلقناکم لاظهار القدره و فيها نعیدکم لاظهار الهيئه و منها تخرجکم لاظهار الحکمة؛ و گفته اند منها خلقناکم للغناء و فيها نعیدکم للبقاء و منها تخرجکم للبقاء؛ و گفته اند منها خلقناکم فالكبر لماذی و فيها نعیدکم فالحرص لماذی و منها تخرجکم فالذنوب لماذی؛ و گفته اند منها خلقناکم للبلاء و فيها نعیدکم للبلى و منها تخرجکم للملاء؛ و گفته اند منها خلقناکم لبيان الربوبية و فيها نعیدکم لعجز العبودية و منها تخرجکم لسلطان الالهية.

۱۲

۱۶

وَلَقَدْ آرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى: بدرستی که بنمودیم او را نشانها و حجتهای ما همه بدروغ داشت و سرباز زد از ایمان. سؤال: چرا گفت فرعون را بنمودیم همه آیتهای ما، بعد ما که او را از آیات و حجج ید و عصا بیش نمود؟ جواب گفته اند مراد از آن آیتها همه معجزها و حجتهای موسی بود و آن نه آیت بود: ید و عصا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و سنین و طمس.

۲۰

قَالَ اجْنُتْنَا لِنُخْرِجَنَّا مِنْ أَرْضِنَا بِسُحْرِكَ يَا مُوسَى: گفت ای به ما آمدی تا

بیرون کنی ما را از این زمین ما یعنی از مصر به جادوی تو ای موسی .
 فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ : هراینه ما به تو آریم جادوی مانند آنکه تو آوردی
 فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا : کن میان ما و میان تو وعده گاهی لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ
 لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى : که خلاف نکنیم ما و نه تو آن وعده را جایگاهی جز
 ۴ این که در آنیم هامون زمینی .

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْتَةِ وَأَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحًى : موسی گفت وعده گاه
 شما روز عید است روز آرایش که همه خلق آن روز آراسته به جشن آیند و
 بینگیرند آن روز مردمان مصر را چاشتگاهی تا همه به دشت آیند و ببینند .
 ۸ فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ : برگشت فرعون از پذیرفتن ایمان و حق ؛ و گفته اند
 برگشت از آن مقام فَجَمَعَ كَيْدَهُ : پس فراهم آورد سگالش خویش را، هر چه
 بتوانست کرد بکرد در فراهم آوردن جادوان و اسباب و آلات و تکلف و
 تَجَمَّعَ ثُمَّ آتَى : پس بیامد بدان دشت و قبه ای بزد هفتاد در هفتاد و همه
 ۱۲ وزرا و ندما و عظما و حکما و قواد و اجناد او بدان دشت آمدند . فرعون در
 آن قبه بنشست نظاره می کرد و آن خلق همه منتظر موسی می بودند . زمانی
 بود، نگه کردند موسی می آمد لاینی در بر، کلاهی بر سر، چوبی به
 دست، هارون در قفای وی ؛ خلق خندستانی می کردند .
 ۱۶

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا : گفت ایشان را موسی ای
 وای بر شما مبادید بر خدای دروغ قُيُوسِحْتُمْ بِعَذَابٍ : که هلاک کند و
 نیست کند شما را به عذاب وَقَدْ خَابَ مَنْ آفَتَرَى : بدرستی که تهی دست
 گشت آن کس که فرابافت بر خدای دروغ .
 ۲۰

فَتَنَّا زَعْوًا أَمَرَهُمْ بَيْنَهُمْ : پیکار کردند و تدبیر کردند در کار ایشان میان
 ایشان . جادوان فرعون گفتند : گر موسی بر ما غلبه کند ما به وی و خدای
 وی ایمان آریم زیرا که در همه جهان جادوان از ما استادتر نیست، گر
 موسی به آید معلوم گردد که کاروی آسمانی است نه جادوی، و گر ما به

آیم از دولت تو بود و آسروا النجوى: و پنهان کردند از خلق راز را. سؤال: چگونه پنهان کردند راز را که بگفتند ان هذان لسا حیران الایة؟ جواب گفته اند و آسروا ای: اظهروا، آشکارا کردند راز را آسر آن بود که اظهروا آن بود که اخفی؛ معنی آن است که به اول پنهان داشتند راز خویش، آخر آشکارا کردند. ۴

قالوا ان هذان لسا حیران: گفتند بدرستی که این موسی و هارون دو جادواند. سؤال: چرا گفت ان هذان نگفت ان هذین بعدما که ان از ادات ناصبه است؟ جواب گفته اند این به لغت بوالحارث کعبی است، شاعر گوید: ۸

ان اباها و ابا آباها قد بلغا فی المجد غایتها و گفته اند معناه: ان هذان الا ساحران؛ و گفته اند این ان به معنی نعم است ای: نعم هذان لسا حیران یبردان ان یخرجاکم من ارضکم بسخرهمما: می خواهند که بیرون کنند شما را که عزیزان مصرید از این زمین شما به جادوی ایشان و یدهبنا بطریقکم المثلی: و ببرند دین بهین شما را بالمثلی یعنی بالفضلی، یعنی بردارند آن را و ببرند و دین خویش را بگسترانند و شهر از شما بستانند؛ و گفته اند این طریقت محتشمان مصراند. ۱۶

فاجمعوا کیدکم: دل بنهند بر تدبیر شما و فراهم آرید ساز شما ثم اتوا صفاً: پس بیایید به دشتی گفته اند صفاً ای: مصطفین، برسته استادگان و قد افلح الیوم من استغلی: بدرستی که رست و پیروز گشت امروز آن که به آمد، آنکه بدان دشت آمدند. گفته اند هفتاد هزار جادو بودند با هفتاد هزار عصا و رسن؛ و گفته اند هفتاد خروار عصا و رسن داشتند؛ و گفته اند آن گروه که با موسی می مناظره کردند هفتاد جادو بودند بگزیده از میان هفتاد هزار، والله اعلم. چون بدان وعده گاه آمدند و صف برکشیدند، ۲۰

قالوا یا موسی ایا ان تلقی و اما ان نکون اول من القی: گفتند یا موسی

نخست تو عصا بیوکنی یا ما باشیم اول کس که بیوکند. موسی را مخیر کردند، بدان مقدار که حرمت موسی نگاه داشتند خدای ایشان را آشنایی کرامت کرد.

- ۴ قَالَ بَلْ أَلْقُوا: موسی گفت بیک شما بیوکنید. ادب مناظره با خصم آن است که او را فراگذاری تا هر تیر که در جعبه دارد بیندازد، آنگه درآیی در جواب تا دلهای مستمعان از آن بازرمد، آنگه حجت خویش بنمایی تا آن را در دلهای نجوع افتد فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ يُخَيِّلُ آلِهَةً مِنْ سِخْرِهِمْ أَنَّهُمْ تَسْمَعُ: همی آن رسنها و عصاهای ایشان چنان نمودند به موسی از ۸ جادوی ایشان که آن می دود؛ و آن از آن بود که ایشان عصاها بر صورت مار کرده بودند میان آن پر سیماب کرده و آن را منقش کرده و رسنهای ادیمی همچنان بکرده و زمین هامون به نشیب تافته کرده بودند؛ و خود بر بالا بیستاندند و موسی را در نشیب بداشتند. چون موسی گفت بیوکنید ۱۲ ایشان همی آن عصاها و رسنها را بیکراه بیوکندند و آن همه آهنگ به موسی دادند، موسی پنداشت که آن همه قصد وی دارند.

- فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى: در دل گرفت موسی بیمی به هراس بشریتی قُلْنَا لَا تَخَفْ: گفتیم ما او را که مترس إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى: بدرستی ۱۶ که تویی به آینده و برتر از همه.

- وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا: و بیوکن آنچه در دست راست تو است — یعنی عصا را — تا فرو برد آنچه ایشان ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ: بدرستی که آنچه ایشان ساختند سگالش جادوی است وَلَا يُفْلِحُ ۲۰ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى: و پیروز نگردد و از عذاب خدای نرهد جادو و هر کجا آید. خدای تعالی موسی را فرمان داد تا عصا بیوکند. عصا اردهایی گشت دهن باز کرد و آن همه فرابافتهای ایشان را فرو برد و یکسر آهنگ به قبه فرعون داد تا او را نیز فرو برد. فرعون بترسید زنهار خواست به موسی؛ موسی

دنبال آن اژدها گرفت، آن در دست وی عصا گشت. چون جادوان آن برهان موسی را بدیدند همه بیکراه موسی را به سجود افتادند، آن است که گفت:

۴ قَالِقِي السَّحَرَةُ سُجَّدًا، اِي فَالهِم السَّحَرَةُ اِنْ اسْجَدُوا لِلّٰه : در دل آن جادوان افکنند که سجود کنید خدای را؛ همه به سجود افتادند. ابن عباس گوید مِنْ سُرْعَةٍ مَا سَجَدُوا كَانَهُمُ الْقَوَا قَالُوا اٰمَنَّا بِرَبِّ هٰرُونَ وَ مُوسٰی : گفتند گرویدیم به خدای هارون و موسی. سؤال: چرا هارون را بر موسی تقدیم کرد نگفت برت موسی و هرون؟ جواب گوئیم از بهر فواصل آیات را که فواصل آیات این سوره چنین است. در اخبار است که چون آن جادوان به سجود افتادند و گفتند اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ فرعون شوخی بکرد گفت: اِيَّايَ تَعْنُونَ، مراد بدین رب العالمین مرا داشتید؟. سحره گفتند: نه، بل رب موسی و هرون. ۱۲

قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ اَذِّنَ لَكُمْ : فرعون گفت ای بگرویدید به وی پیش از آنکه من دستوری دادم شما را اِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ: بدرستی که او خود استاد مهین شما است آنکه او شما را جادوی درآموختست، ۱۶ بهم بسگالیده اید که چنین مگری برآرید تا شهر از ما بستانید، بکنم با شما سزای شما فَلَا قَطْعَ اَيْدِيكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ : هراینه بررم دستها و پاهاى شما را فاذوا، دست راست و پای چپ و پای راست و دست چپ وَلَا صَلَبَتَكُمْ فِى جُدُوعِ النَّخْلِ : و هراينه بر دار كنم شما را بر تنه‌اى خرما بنان و لَتَعْلَمُنَّ اِنَّا اَشَدُّ عَذَابًا وَاَبْقٰى : و هراينه بدانيد كه كيست از ما سخت عذاب تر و باقى تر، من يا خدای موسی.

قَالُوا لَنْ نُؤْيِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ : سحره گفتند نیز برنگزینیم ترا و پرستیدن ترا بر آنچه به ما آمد از هویداییها وَالَّذِي فَطَرَنَا : و بر عبادت آن خدای که او آفرید ما را. و گفته اند این وَالَّذِي وَاَوْقَسَمَ است: به خدایی

آن خدای که ما را او آفرید که ما نیز ترا نپرستیم فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ، ای: فاصنع ما انت صانع: بکن هر چه توانی و بگذار هر چه در دل داری إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا: بدرستی که تو هر چه کنی در این زندگانی نخستین توانی کرد چندانکه جان در تنهای ما بود.

۴

إِنَّا أَمَّا بِرَبِّنَا: بدرستی که ما بگرویدیم به خدای ما لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا: تا بیمارزد ما را گناهان ما هر چه در کافری کردیم وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّخَرِ: و آنچه تو بستیم ما را بر آن داشتی از جادوی و آله خیر و ابقی: و خدا به و باقی تر، ما که بهین بیافتم نیز به دون او باز نگیریم.

۸

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا: بدرستی که هر که با خدای خویش آید بدکار به کفر و شرک فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى: بدرستی که او را بود دوزخ که نه بمیرد در آن دوزخ و نه زنده بود. سؤال: حال مردم از دو بیرون نبود زنده یا مرده، پس چرا گفت لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى؟ جواب گوئیم ۱۲ معناه لا يموت فيها موتاً يستريح ولا يحيى حياةً يستلذ. و گفته اند معناه: نه بمیرد مرگ یکسر و نه بزید زندگانی یکسر، بل که می میرد و او را زنده می کنند در روزی هفتاد بار.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ: و هر که با خدای آید گرویده بدرستی که کرد کارهای نیک به اخلاص فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى: ایشانند که ایشان را بود درجتهای برترین.

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: بهشتهای بایستگی می رود زیر اشجار و مساکن آن جویها می و شیر و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا: ۲۰ جاویدان باشند در آن بهشت وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى: و آن است پاداش آنکس که پاکی کرد از کفر و شرک و معاصی به ایمان و طاعت.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعَبَادِي: بدرستی که وحی کردیم ما به موسی که به شب ببرندگان مرا از مصر فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا:

بزن عصا و پدید کن ایشان را راهی در دریا خشک لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى: نترسی از در رسیدن فرعون و نه راسی. سؤال: خوف و خشیت یکی بود پس چرا آن را به دو لفظ یاد کرد؟ جواب گفته اند معناه: لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى غَرْقًا؛ و گفته اند معناه: لَا تَخَافُ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا تَخْشَى عَلَى قَوْمِكَ.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ: از پی ایشان درداشت فرعون و قوم او. و آن آن بود که موسی و بنو اسرائیل در جفاهای قبطیان درماندند و فرعون و قوم او نیز درماندند در آن حالها که ایشان را پیش می آمد چون طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دیگر عقوبات. بنی اسرائیل برفتند از مصر، چون از دریا گذاره شدند فرعون با لشکرهای وی از پس ایشان در رفتند فَغَشَّيْهُمْ مِنْ آلِیْمٍ مَا غَشَّيْهُمْ: بپوشید ایشان را — یعنی فرعون را و قوم او را — از دریا آنچه بپوشید ایشان را که همه را غرق کرد.

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى: و گم کرد فرعون گروه او را و راه ننمود. سؤال: چون گفت وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ چه فایده بود در تکرار وَمَا هَدَى؟ جواب گفته اند معناه: و اضلّ فرعون قومه عن الدّین و ما هدیهم فی البحر؛ و گفته اند معناه: و اضلّ فرعون قومه و ما هدی نفسه.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ: ای فرزندان یعقوب بدرستی که برهانیدیدم شما را از دشمن شما فرعون وَ وَاَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ: و هنگام کردیم با شما بدان سوی کوه راست موسی. سؤال: اینجا گفت وَ وَاَعَدْنَاكُمْ و جای دیگر گفت وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم وعده خدای تعالی با موسی بود نه با بنی اسرائیل لکن چون برای بنی اسرائیل بود تا ایشان را کتاب و شریعت فرستد بر دست موسی اینجا آن وعده را بدیشان اضافت کرد وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ أَلْسَلُوهُ: و فرود آوردیم بر شما تلنگبین و مرغ سمانی؛ و قصه ایشان در سورة البقرة گفته آمد.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ: گفتیم می خورید از آن حلالها و پاکیزها که روزی کردیم شما را وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ: و از حد در مگذرید در آن به باز نهادن؛ و گفته اند معناه: وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ بترك الشكر له فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي: که واجب گردد بر شما خشم من و اگر فَيَحِلَّ به ضم حا خوانی فرو آید بر شما خشم من و عذاب من وَمَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ: و هر که واجب گردد و فرو آید بر وی خشم و عذاب من بدرستی که فرو شد و هلاک گشت به دوزخ.

وَأَنى لَعَفَا لِمَنْ ثَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى: بدرستی که من ۸
 آمرزگارم آن را که توبه کرد از کفر و بگروید و کرد کار نیک به اخلاص پس راه یافت. گفته اند معناه: تاب من الشرك و آمن بالتوحيد و عمل صالحاً بالاخلاص ثم اهتدى بالسنة والجماعة؛ و گفته اند تاب من المعاصي و آمن ای ثبت علی ایمان و عمل صالحاً باداء الطاعات ثم ۱۲
 اهتدى استقام علی الطاعة الى الموت، چنانکه جای دیگر گفت قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى: چه چیز بشتابانید ترا از گروه تو یا موسی. و آن آن بود که خدای تعالی موسی را گفته بود که چون به طور ۱۶
 سینا آیی تا با تو سخن گویم هفتاد تن را از بنی اسرائیل با خود بیار. موسی ایشان را می آورد تا به دامن کوه رسید، ایشان را آنجا گذاشت و برفت؛ چون به مقام مناجات رسید به سر کوه خدای تعالی گفت: چرا از پیش بیامدی یا موسی. ۲۰

قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَى أَثَرِي: گفت ایشان اینک بر پی من می آیند وَاعْجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى: و من بشتافتم به تو یا رب تا تونخست از من خشنود باشی.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ: خدای گفت بدرستی

که ما آزمون کردیم گروه ترا از پس تو و گم کرد ایشان را سامری. سؤال :
 فَتَنَّا قَوْمَكَ أَنْ است که اضللنا، چون اضلال ایشان از خدا بود چرا آن را با
 سامری اضافت کرد گفت وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ؟ جواب گوییم آن اضلال
 فعل خدای و آن اثبات نکرت بود در دلهای ایشان لکن سبب آن بردست
 سامری بود به گوساله ساختن، آن را به وی اضافه کرد. و گفته اند اضلال
 خدا جدا بود و اضلال سامری جدا بود، اضلال خدا تنکیر بود و اضلال
 سامری دعوت به اضلال. اما سامری نام وی موسی بن ظفر بود، گفته اند
 وی گوری بود از کرمان، و گفته اند و معروفتر آن است که وی هم از
 ۸ بنی اسرائیل بود از قبیله سامرة و گویند منافق بود در میان قوم موسی
 زرگری کردی و قصه وی در سورة الاعراف گفته آمد.

فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا: باز گشت موسی باز گروه خویش
 ۱۲ خشم گرفته اندوهگن. اسف از ما حُزن بود چنانکه خدای تعالی گفت يَا
 أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ و از خدای تعالی غضب بود چنانکه گفت فَلَمَّا آسَفُونَا
 ای اغضبونا؛ و اصل آن است که کسی را کاری پیش آید نه از پسند او،
 اگر از مه پیش آید اندوه آرد آن را اسف گویند و اگر از که پیش آید
 غضب آرد آن را اسف گویند قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا: گفت
 ۱۶ ای گروه من ای نه وعده کرده بود شما را خدای شما وعده نیکو که تا
 چهل روز شما را کتاب فرستم و دین و شریعت درآموزم أَفَطَالَ عَلَيْكُمْ
 الْعَهْدُ: ای دراز آمد بر شما آن عهد که صبر نکردید تا به وقت آن آم آرذتم
 ۲۰ أَنْ يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ: یا می خواستید که واجب گردد بر شما
 خشمی از خدای شما فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي: خلاف کردید هنگام مرا.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا: گفتند خلاف نکردیم ما وعده ترا به
 خودی خود بقصد. سؤال: ای نه گوساله پرستیدن ایشان فعل ایشان بود
 پس چرا گفت مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا؟ جواب گوییم ایشان باطل

گفتند قول ایشان فراخورد فعل ایشان بود بدان تعلق نیاید؛ و گفته اند بَمَلِكِنَا ای بقصدنا، و گفته اند بَمَلِكِنَا ای بقدرتنا که ایشان می دعوی جبر کردند؛ و گفته اند بَمَلِكِنَا باختیارنا؛ و گفته اند باموالنا، این از شومی آن بود که املاک فرعون و قوم او در دست ما افتاد وَلَكِنَّا حُمَلَاءُ أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ: بیک ما برگرفتیم گران بارهایی از زر و زیور آن گروه، یعنی قوم فرعون. و گر حُمَلْنَا به ضم حا و تشدید میم خوانی: بر ما نهادند و آن آن زیرها بود که بنی اسرائیل از قبطیان به عاریت فرا خواستند و با خویشتن از مصر بیاوردند. و گفته اند اوزار ایشان آن اموال بود که از قوم فرعون باز کردند بر کنار دریا چون دریا ایشان را با کنار افکند فَقَدْفُنَاهَا: درافکندیم آن را در گوی فَكَذَلِكَ أَلْفَى السَّامِرِيُّ: و همچنان سامری درافکند نیز زر خویش و ایشان را گفت: موسی راه گم کرد به خدای نرسید به شومی این مال که در دست ماست ببايد تا آن را بسوزیم تا موسی راه یابد با ما آید. وی آن خویش درافکند، ایشان نیز درافکندند؛ وی زرگری دانست دم بر نهاد و می دمید همه را بر هم گذاخت.

فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوار: بیرون آورد ایشان را گوساله تنی او را بانگی. سامری خواست که ایشان را بتی کند لکن از آنکه در راه قومی بالوقه را دیده بود که گوساله می پرستیدند، چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند اجعل لنا الهماً كما لهم آلهة. سامری بدانست که ایشان گوساله زودتر پرستند از آن بود که آن گوساله کرد و آن را مشبک بکرد چنانکه باد از یک سوی آن می درآمد و به دیگر سو بیرون می شد، باد از پس وی درآمدی به دهنش بیرون شدی بانگی از وی بیامدی؛ سامری آن را تأویل کرد گفت: او می گوید «منم خدای شما و خدای موسی». و گویند مشی خاک داشت از زیر سنب اسب جبرئیل برگرفته بود، آن را در آن

گوساله انداخت، وی زنده گشت بانگی بکرد، واللہ اعلم. در اخبار است که هارون بر سامری بگذشت چون وی گوساله می ساخت گفت «همی چه کنی؟». گفت «چیزی که سود دارد و زیان ندارد، تودعایی بکن». هارون گفت «یا رب مراد وی حاصل کن»؛ مراد سامری حاصل آمد ۴
فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى: گفتند این است خدای شما و خدای موسی
فَتَسَى: موسی راه گم کرد، و گفته اند فَنَسَى معناه: فترک السامری طریق الحق. خدا گفت

۸ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا: ای نمی دیدند که آن گوساله باز نگردانیدی ایشان را گفتاری، سخن نگفتی و نه دعای ایشان را اجابت کردی وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا: و نه پادشاهی داشت ایشان را به بازداشتن گزند و نه رسانیدن منفعتی.

۱۲ وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ: بدرستی که گفته بود ایشان را هارون از پیش، یعنی از پیش باز آمدن موسی بازیشان از کوه بآ قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ: ای گروه من بدرستی که شما را آزمون کرده اند بدین گوساله، این فتنه فتنه شما است وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ: بدرستی که خدای شما خداوند مهربان است ۱۶ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي: پس روی کنید مرا و فرمان برید فرمان مرا.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى: گفتند — لَنْ نَبْرَحَ، لن نزال — همیشه ما بر این گوساله پرستیدن ایستادگانیم تا باز گردد با ما موسی. چون موسی باز آمد قوم را دید گوساله پرست، الواح بر زمین زد و روی در هارون نهاد. ۲۰

قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ: گفت ای هارون چه ترا بازداشت چون دیدی ایشان را که گمراه شدند که از پس من بیامدی مرا خبر کردی تا من زود آن را تدارک کردمى أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي: ای توهم نافرمان شدی فرمان مرا. آنکه حمله آورد و محاسن و گیسوی او را بگرفت

و سوی خویش کشید، او را بیوکند و زیر لگد آورد. هارون زنهار خواست.
 قَالَ يٰٓاٰتُوْنٰمُ: گفت ای پسر مادرم، یعنی ای برادر. سؤال: چرا نه او را
 گفت ای برادر که می گفت یٰٓاٰتُوْنٰمُ بعدما که موسی او را برادر هم مادرو
 هم پدر بود؟ جواب گفته اند او را به مادر بازخواند تا مگر دلش بروی ۴
 بسوزد که حدیث مادر رقتی دیگر دارد لَا تَاْخُذْ بِلِغٰتِنِيْ وَلَا بِرَاسِيْ: گفت مگیر
 ریش مرا و نه موی سر مرا اِنِّيْ خَشِيْتُ اَنْ تَقُوْلَ فَرَقْتُ بَيْنَ بَنِيْ اِسْرٰٓئِيْلَ وَلَمْ تَرْقُبْ
 قَوْلِيْ: من از آن بنیامدم از پی تو که ترسیدم که تو گویی تو خود جدایی
 افکندی میان فرزندان یعقوب و نکه نکردی به سخن من. و گفته اند وَلَمْ ۸
 تَرْقُبْ قَوْلِيْ خطاب هارون است مرموسی را که تو سخن من فرا نشنیدی
 اگر از پس تو بیامدمی. موسی دست از هارون برداشت و حمله به سامری
 برد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يٰ سَامِرِيُّ: گفت چه کار بود ترا ای سامری که می ۱۲
 گوساله ساختی و مردمان را فرا پرستیدن آن کردی.
 قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوْا بِهٖ: گفت من دیدم آنچه شما ندیدید، وگر
 ببصروا به یا خوانی، آنچه بنی اسرائیل ندیدند. موسی گفت چه دیدی؟
 گفت من اسب جبرئیل را دیدم بر کنار دریای قلزم به هر جا که قدم می ۱۶
 برنهاد سبز می گشت، دانستم که آن را اثری باشد فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ اَثَرِ
 الرَّسُوْلِ: فرا گرفتم مشتی خاک از آن پی اسب رسول خدای، یعنی
 جبرئیل فَنَبَذْتُهَا وَكَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لِيْ نَفْسِيْ: در آن زر انداختم آن مشت خاک
 را — و اگر قَبَضْتُ قَبْضَةً به صاد خوانی مقدار سه انگشت بود — و چنان ۲۰
 برآراست بر من تن من. موسی قصد کرد تا او را بکشد، جبرئیل وحی آورد
 از خدای تعالی که «او را مکش». موسی گفت «یا جبرئیل، نبینی که
 او چه کرد، چرا نکشم او را؟». گفت «زیرا که دروی جوانمردی

است، بدان خون وی بسته آمد، عقوبت وی بازان جهان افتاد». موسی چون دست نیافت بروی وی را براند.

- ۴ قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ : گفت برو که ترا در زندگانی تا زنده باشی آن است که گویی بسودن نیست مرا، یعنی با کس نیامیزی و کس با تو نیامیزد؛ وی را مهجور گرفت وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ : بدرستی که ترا وعده گاهی است که آن را خلاف نکنند با تو، و آن روز قیامت است، مکافات تو آنجا باشد بسزای تو وَأَنْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا : نگه کن بدین خدای تو که می روز گذاشتی بر پرستیدن آن ایستاده که ما بدان چه کنیم لَنُحَرِّقَنَّهُ : هراینه بسوزانیم آن را بارها به آتش تا خاکستر گردد وگر لَنُحَرِّقَنَّهُ به فتح نون اول و ضم را و سکون حا خوانی ای لَنَبْرُدَّنَّ بِالْمِبرِدِ : هراینه به سوهان بساییم آن را ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا : پس هراینه بپاشیم آن را در دریا پاشیدنی. سؤال : چه فایده بود در پاشیدن آن در دریا؟ جواب گفته اند مراد بدان استخفاف بود بدان معبود ایشان تا بدانند حقارت آن و خسارت خویش؛ و گفته اند سبب آن بود که بنی اسرائیل چون فرادیدند فرا ضلالت خویش از گوساله پرستیدن انکار کردند و گویند آنگه انکار کردند که حدیث کشتن بشنیدند، بر جان خویش بترسیدند انکار کردند پرستیدن آن را. موسی در آن فرو ماند، نمی دانست که پرستنده آن کیست. خدای تعالی وحی فرستاد که آن گوساله را خرد بکن و به دریا افکن و ایشان را فرا کن تا از آن آب بخورند هر که گوساله پرستیده بود بر سببت وی زر گردد پدید آید که عابد آن گوساله کیست و متقی کیست. چون بخوردند پدید آمد که عابدان که اند؛ آنگه بفرمود بکشتن آنها که آن را پرستیده بودند.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : بدرستی که خدای شما آن خدای است که نه خدایی مگر او وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا : تمام فرارسیده است همه

چیز را به دانش، خدایی را او سزد و بس. گفته اند این خطاب آن قوم را است که در وقت موسی بودند و گفته اند این خطاب قوم مصطفی را است.

۴ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ: همچنین می برگوییم ترا یا محمد از خبرهای آنچه گذشت وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا: بدرستی که بدادیم ترا یا محمد از نزد ما — ای: به فضل ما — یاد گاری و پندی و شرفی چون قرآن فاضلترین همه کتب.

۸ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ: هر که برگردد از این قرآن از اقرار دادن بدین قرآن و خواندن این و کار بستن این فَإِنَّهُ يَخْمَلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا: بدرستی که او برگیرد روز رستخیز بار گران از معصیت.

خَالِدِينَ فِيهِ: جاویدان باشند در آن بار معصیت و بار عقوبت وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا: و بد افتاده بود و اندوهگن کرده ایشان را روز قیامت آن بار. ۱۲ سؤال: پس اگر کسی قرآن نداند او را عذاب جاوید بود؟ جواب گوییم عذاب جاوید آن کس را بود که أَعْرَضَ عَنْهُ و اعراض از قرآن انکار آن بود و این جز کافر نبود؛ و گفته اند خَالِدِينَ فِيهِ ای: ما کثین فیه، خلود باشد که تأیید بود و باشد که نبود. ۱۶

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ: آن روز که دردمند در صور، درآرند جانها در کالبدها. اما صور در اخبار آمده است که صور بر هیئت شپور است اسرافیل بر دهن گرفته، یک قدم او به هفتم زمین و یک قدم او به هفتم آسمان و گردن او به زیر عرش و پیشانی انجوغ درآورده و گوش می دارد تا ۲۰ کی فرمان آید که دردم، تا در دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا: و برانگیزیم بدکاران را آن روز گربه چشمان سیاه رویان و گربه چشم انگیزد ایشان را نکال ایشان را و ایشان کافران باشند.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا: پنهان می گویند یکدیگر را بدرستی که

درنگ نکرده اید در دار دنیا و در گور مگر ده روز.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا: ما داناتریم بدانچه می گویند چون گوید راست گوی ترین ایشان به نزدیک ایشان که درنگ نکرده اید مگر روزی. سؤال: چه فایده بود در آنچه گویند ده روز بوده ایم در دنیا یا یک روز؟ جواب گفته اند آن از بهر تقلیل مدت جرم خویش را گویند، یعنی خود پدید است ایشان را که چند روزگار ما کافر و مجرم بوده ایم. و گفته اند ایشان آن سخن از درازی روز قیامت گویند که ایشان را همه عمر دنیا در جنب قیامت اندک آید. ۴ ۸

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ: و می پرسند ترا یا محمد از حال کوهها که حال آن چون بود روز قیامت فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا: بگویا محمد که برکند و برپاشد آن را خدای من برکنند و برپاشدنی. ۱۲

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا: بگذارد آن را — یعنی زمین را — هامونی سخت هامون. و آن آن بود که زمین زلزله گیرد کوهها را از آن برکنند و در هوا اندازند تا گردی گردد بر زمین فرود آید همه زمین هامون گردد.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا: نبینی در همه زمین کثری و نه بالایی، زمین چنان گردد که اگر خایه مرغی به مغرب بنهند کسی از مشرق بنگرد آن را تمام بیند. ۱۶

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ: آن روز که روز قیامت بود پس روی کنند خواننده قیامت را کثری نبود او را، یعنی در خواندن کس غلط نکند هر کسی را به نام و نشان او بخواند. و گفته اند معناه: لا عوج لهم عنه، کثری و بگشتن نبود ایشان را از وی، یعنی نتوانند گریخت از وی که همه را روی به قیامت باید نهاد وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ، ای: سکنت و انقادت: و آرامیده گردد آوازاها مر خدای مهربان را، یعنی از هیبت خدای فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا: نشنوی مگر پرکی نرم، و آن آواز نرم بود که از قدمهای ۲۰

ایشان می آید که پای برهنه می روند به عرصات قیامت.

- يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ : آن روز سود ندارد خواهش گری اِمَّنْ اِذْنٌ لَهُ
 اَلرَّحْمٰنُ : مگر آن کس که دستوری داده بود او را خدای مهربان به شفاعت
 ۴ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا : و پسندیده بود او را گفتار، بر دو معنی: یکی سود ندارد آن
 روز شفاعت کس یعنی شفاعت نکند مگر آن کس که خدای تعالی او را
 اذن دهد در شفاعت و گفتار او به شفاعت پسندیده بود، دیگر معنی: سود
 ندارد شفاعت مگر آن کس را که اذن داده بود خدا تا او را شفاعت کنند
 ۸ و پسندیده بود گفتار او یعنی کلمه توحید که موحد بود؛ و گفته اند که این
 قول پسندیده اقرار سنت و جماعت بود، یعنی شفاعت نبود مگر سنی و
 جمعی را.

- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ : می داند خدای تعالی آنچه فرا پیش
 ۱۲ ایشان است و آنچه با پس ایشان است بر سه معنی: یکی ظاهر و باطن
 ایشان می داند که ایشان هیچ کافر را شفاعت نکنند به ظاهر و باطن،
 دیگر معنی: آنچه فرا پیش ایشان است می داند که ایشان روز قیامت
 کافر را شفاعت نکنند و آنچه با پس ایشان است می داند که ایشان یعنی
 ۱۶ فریشتگان در دار دنیا هرگز دعوی خدایی و هنبازی نکنند، سدیگر معنی:
 آنچه از پیش آفریدن ایشان بود می داند و آنچه از پس آفریدن ایشان بود
 می داند وَلَا يُحِيطُونَ بِهٖ عِلْمًا : و فرا نرسند به وی به دانش. گفته اند به ای:
 بما بین ایدیهم و ما خلفهم، و گفته اند به ای: بالله یعنی کیفیت او را
 ۲۰ بدانند.

وَعَتَّ اَلْوُجُوهُ لِخَيِّ اَلْقِيَوْمِ : و گردن نهند همه روی شناسان مر آن زنده
 پاینده را، یعنی همه گردن آوران آن روز خدا را خاضع و منقاد باشند وَقَدْ
 خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا : بدرستی که تهی دست بود آن کس که برداشته بود
 ستم شرک و معاصی.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ: و هر که کند کاری از کارهای نیک و او گرویده بود فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا: و نترسد از ستمی و نه از بردن حقی و فرو شکستن حقی؛ و گفته اند ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا از کم کردن ثوابی و نه از افزودن عذابی.

۴

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا: و همچنانکه جبرئیل بر تو می خواند بگفتیم و بفرستادیم بر تو قرآنی به لغت تازی وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ: وفادوا گردانیدیم در این قرآن از هرگونه تهدید لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: تا فراخورد آن آن بود که ایشان بپرهیزند از مخالفت قرآن أَوْ يُخْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا: یا نو دهد ایشان را پندی و شرفی و یاد گاری و تنبیهی، و گفته اند یا عذابی گربنگروند.

۸

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ: برتر است آن خدای که پادشاه بسزا است از آنکه حق کس ببرد و از آنکه او را هنباز و فرزند بود وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ: و مشتاب به خواندن این قرآن پیش از آنکه بگزارند به تو وحی آن. و آن آن بود که چون جبرئیل قرآن بر رسول می خواندی رسول با وی برابر می خواندی تا زودتر یاد گیرد، خدای تعالی او را از آن نهی کرد حرمت امام را. در این ما را حجت است بر آنکه از پیش امام برنباید خواند حرمت امام را وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: و بگو یا محمد ای بار خدای من بیفزای مرا دانش. گفته اند معناه: رب زدنی حفظاً، و گفته اند فهماً و بصراً. در این ما را حجت است بر آنکه علم نه فعل ما است که اگر فعل ما بودی استزادت آن درست نیامدی چنانکه درست نیاید که کس گوید رب زدنی صلوةً و صياماً.

۱۲

۱۶

۲۰

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ: بدرستی که پیمان کردیم ما با آدم — یعنی بفرمودیم او را — از پیش، یعنی از پیش آنکه در بهشت شد، و گفته اند پیش از خوردن آن درخت که نگر از آن درخت نخوری فَتَسَى، ای: فترک امرنا: دست بداشت فرمان ما را وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً: و

نیافتیم او را دل نهادنی. سؤال: چون ظاهر قرآن ناطق بر آن است که آدم را نسیانی بود در خوردن آن درخت و از وی عزمی نبود و قصدی نبود چرا می‌گوید که او گنه کار بود؟ جواب گوئیم زیرا که خدای او را به معصیت وصف کرد و گفت وَعَصَىٰ آدَمُ وَخَدَاىَ رَاسَتِ گوی بود. اما اینکه گفت ۴
فَنَسِيَٰ معنی آن است فترک امر الله، این نسیان به معنی ترک است چنانکه گفت اِنَّا نَسِيْنَاكُمْ اى: ترکناکم فى العذاب؛ و این که گفت وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا: اى عزمًا على وفاء الامر. و چگونه توان گفت که اکل شجره از آدم به فراموشی بود با چندان مناظرت و محاورت و منازعت که میان او ۸
و میان ابلیس بود در خوردن آن.

وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ: و یاد کن چون گفتیم مرفریشتگان را که سجود کنید مر آدم را، و معنی این گفته آمد فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ: سجود کردند مگر آن نوید آبی: سر باز زد. ۱۲

فَقُلْنَا يَا آدَمُ: گفتیم ما اى آدم اِنَّ هٰذَا عَدُوُّكَ وَلِزَوْجِكَ: بدرستی که این ابلیس دشمنی است ترا و جفت ترا حوا فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰی: بیرون نکند شما را از بهشت که بدبخت و رنجور گردید تا چاشت و شام یابید. سؤال: چرا نگفت فتشقیاء بعد ما که خطاب آدم و حوا را است؟ ۱۶
جواب گوئیم زیرا که رنج معاش ساختن بر مردان است نه بر زنان.
اِنَّ لَكَ اِلَّا تَجُوْعُ فِیْهَا وَلَا تَغْرِی: بدرستی که ترا است در این بهشت آنکه نه گرسنه شوی و نه برهنه.

وَ اَنَّكَ لَا تَظْمُوْا فِیْهَا وَلَا تَصْحٰی: و تونه تشنه شوی در آنجا و نه در آفتاب ۲۰
مانی.

فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّیْطَانُ: بشورانید او را دیو قال یا آدَمُ هَلْ اَدْرٰکَ عَلَى شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا یَبْلٰی: گفت یا آدم هیچ راه نمون کنم ترا بر درخت جاویدی و پادشاهی که بنرسد. گفت: آن چیست؟ گفت: آنکه از این درخت

بخوری.

- فَاَكَلَا مِنْهَا: بخوردند از آن درخت آدم و حوا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا: پدید آمد ایشان را عورت‌های ایشان وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ: و در ایستادند و می برنهادند بر خویشان از برگ بهشت. در اخبار است که هر برگ که بر خویشان می نهادند از ایشان فرو می شد تا برگ انجیر بر خویشان نهادند، آن ایشان را بپوشید. خدای تعالی آن درخت را چهار خیر کرامت کرد: یکی آنکه سوگند بدان یاد کرد گفت وَالتَّيْنِ، دیگر آنکه ظاهر و باطن آن بی غش کرد، سدیگر آنکه آن را معنی دار کرد که همه درختان نخست برگ دعوی بیرون آرند و درخت انجیر نخست معنی میوه پدید آرد، چهارم آنکه آن را سبب رقت دل کرد؛ پیغامبر علیه السلام گفت مَنْ ارَادَ ان يَرَقَّ قَلْبُهُ فَلْيَاكُلِ التَّيْنَ وَغَضَى اَدَمُ رَبَّهُ فَعَوَى: و نافرمانی کرد آدم خدای او را و از راه صواب دست برداشت به خوردن آن درخت. و خواننده اند فَعَوَى به کسر واو و فتح یا معناه: ناگوار آمد او را آنچه خورد.
- سؤال: ای تو گویی که آدم عاصی بود به حکم این آیت؟ جواب گوئیم آدم معصیت کرد چنانکه خدای گفت وَغَضَى اَدَمُ، اما نگوییم آدم را که عاصی بود، چنانکه خدای را گوئیم تبارک الله و او را متبارک نگوییم و گوئیم تاب الله علی آدم و خدای را تائب نگوییم. سؤال: اگر برای آنکه خدا گفت وَغَضَى اَدَمُ تو گویی آدم معصیت کرد، پس چون گفت فَعَوَى تو نیز گو که آدم بیراه بود بعدما که غوی این بود. جواب گوئیم غوی آن بود که زَلَّ عن الصواب، لاجرم گوئیم آدم از راه صواب بیفتاد به خوردن آن درخت که نه صواب کرد.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى: پس برگزید او را خدای او و بناخت او را و توبه داد او را و بپذیرفت توبه او را و راه نمود او را به آمرزش و به بهشت.

- قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً: خدای گفت فرو روید از بهشت و از آسمان ای آدم و ای حوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ: برخی از شما برخی را دشمن. سؤال: چون گفت أَهْبِطَا به لفظ تشنیه چرا از پس گفت بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، بعدما که خطاب آدم را و حوا را است؟ جواب گوئیم آنجا آدم بود و حوا ۴ بود و مار بود و طاووس بود و ابلیس بود، زیرا گفت بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ. سؤال: چرا گفت بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ نگفت اعداء، بعدما که جمع است؟ جواب گوئیم عدو اسمی است که تشنیه و جمع و وحدان همه در آن یکسان بود، چنانکه گویند رجلٌ عدوٌّ و رجلان عدوٌّ و رجال عدوٌّ قال ۸ الله تعالى فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي فَإِنَّمَا يَتَسَنَّكُم مِّنِّي هُدًى: اگر به شما آید از من راه نمودنی، یعنی رسول و کتاب فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ: هر که پس روی کند راه نمودن مرا، یعنی رسول را و کتاب را فَلََا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى: گمراه نشود و نه بدبخت گردد. محمد هیصم گفتی رحمه الله: متابعت کتاب خدای بر ۱۲ سه وجه است: یکی به اقرار و اعتقاد، هر که بر این معنی متابعت کند کتاب خدا را فَلََا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى گمراه نشود به کفر و در عذاب جاوید نماند؛ دیگر معنی فَمَنِ اتَّبَعَ احکامه باتباع السَّنة و الجماعة فلا يضل بالبدعة ولا يشقى بعذاب بالحکم؛ سدیدگر معنی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ ۱۶ بالاستعمال فلا يضل بالمعصية ولا يشقى بعذاب البتة.
- وَمَنِ اعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً: و هر که برگردد از یاد کرد من — یعنی از کتاب و توحید من که آن را قبول نکند و از کار بستن آن اعراض کند و چیزی دیگر بر آن اختیار کند — بدرستی که او را بود ۲۰ زیستنی تنگ و تیره. سؤال: چرا عیش معرض را از قرآن و طاعت تنگ و تیره گفت بعدما که همی بینیم معرض را از قرآن که او همی خوشترزید و خوشتر بشاود؟ جواب گوئیم ابن عباس گوید مَعِيشَةً ضَنْكاً عِشَاءً فِي الْمَعْصِيَةِ و ان كان في رخاء من النعمة. و گفته اند مَعِيشَةً ضَنْكاً ضيقاً

عسراً فی القبر؛ و گفته اند مَعِيشَةً ضَنْكاً عِشاً مع الحرص فی الدنيا؛ و گفته اند مَعِيشَةً ضَنْكاً عِشاً شديداً فی النار. و بر بدل عیش ضنک حیوة طیب است، چنانکه جای دیگر گفت فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَیوةً طَیِّبَةً و آن زندگانی بود با قناعت. و گفته اند زندگانی بود در طاعت؛ و گفته اند زندگانی بود در گور، در روح و ریحان؛ و گفته اند زندگانی بهشت بود وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ اَعْمٰی: و برانگیزیم او را روز قیامت کور و نابینا به چشم سرو گفته اند به چشم دل.

۸ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيْ اَعْمٰی وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا: گوید ای بار خدای من چرا مرا کور و نابینا انگیختی و من بودم در دنیا بینا.

قَالَ كَذٰلِكَ اَتٰتُكَ اٰیٰتُنَا فَتَسِيْطٰهَا: خدای می گوید چنین بود پاداش تو که به تو آمد آیت‌های ما و توفرو گذاشتی آن را که قبول نکردی. و گفته اند فَتَسِيْطٰهَا کار نبستی آن را؛ و گفته اند فَتَسِيْطٰهَا فراموش کردی آن را از پس آنکه بیاموخته بودی آن را. بر این قول این صفت گروهی بود که ایشان قرآن را فراموش کنند، عقوبت ایشان آن بود که ایشان را روز قیامت کور انگیزند، آنکه او را وَ كَذٰلِكَ الْیَوْمَ تُنْسٰی: همچنانکه تو کتاب خدای را فرو گذاشتی فرو گذارند ترا امروز در عذاب. در اخبار است مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ ثَم نَسِیْهِ حَشْرِیَوْمَ الْقِیَمَةِ اَعْمٰی.

۲۰ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِیْ مَنْ اَسْرَفَ وَلَمْ یُؤْمِنْ بِآیٰتِ رَبِّهِ: و همچنان پاداش دهیم آن را که گزاف کرد به کفر و از حد درگذشت در معصیت و نگروید به آیت‌های خدای او وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَدُّ وَاَبْقٰی: و هراینه عذاب آن جهانی سخت تر و باقی تر از عذاب این جهان و عذاب گور.

اَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ: ای پدید نکرد و پدید نیامد ایشان را. و گر نهد به نون خوانی: پدیدار نکردیم ما ایشان را كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُوْنِ: که چند هلاک کردیم ما پیش از ایشان گروهان گذشته را یَمْشُوْنَ فِیْ مَسٰكِیْهِمْ:

می روند اهل مکه در جایهای ایشان در سفرها و منزلها إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ: بدرستی که در آن نشانها و عبرتها است مر خداوندان خردها
را. نُهی جمع نهیت بود و نهیت خرد بود، خرد را نهیت گویند زیرا که
ناهی بود از قبیح.

۴

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ: اگر نه سختی استی سابق شده از خدای تو
یا محمد به تأخیر عذاب از این امت لَكَانَ لِرِزَامًا، ای: لَكَانَ الْعَذَابُ لَزَامًا:
هراینه عذاب همیشگی گرفتی ایشان را وَاجَلٌ مُّسَمًّى: و زمان زده نام برده،
تقدیم و تأخیر است ای: وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ وَاجَلٌ مُّسَمًّى ۸
بِتَأْخِيرِ الْعَذَابِ لَكَانَ الْعَذَابُ لَزَامًا. سؤال: آن کدام سخن است سابق که
آن مانع بود از عذاب این امت؟ جواب گوئیم آن سخن است که مر آدم را
گفت سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي؛ و گفته اند آن سخن است که مصطفی را
گفت وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، و نیز گفت وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ یعنی بتأخیر العذاب. ۱۲

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ: تو شکیبایی کن یا محمد بر آنچه می گویند کافران
از کفر و انکار و جفا و آزار وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ: و نماز کن با حمد خدای تو
یا محمد به فرمان خدای تَوَقَّلْ طُلُوعَ الشَّمْسِ: پیش از برآمدن آفتاب، و این ۱۶
امر است به نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا: و پیش از فرو شدن آفتاب، و این
امر است به نماز پیشین و نماز دیگر وَمِنْ أُنَائِ الْبَلِّ فَسَبِّحْ: و از گاههای
شب نماز کن، و این امر است به نماز شام و نماز خفتن وَأَطْرَافَ النَّهَارِ: و
کنارهای روز نماز کن. سؤال: چون امر به پنج نماز بجای آمد پس چرا ۲۰
تکرار کرد وَأَطْرَافَ النَّهَارِ؟ جواب گفته اند وَأَطْرَافَ النَّهَارِ امر است هم
به پنج نماز لکن تکرار کرد از بهر تأکید را؛ و گفته اند وَأَطْرَافَ النَّهَارِ امر
است خاص به نماز بام و نماز دیگر زیرا که در آن تأخیر و تقصیر بیش
افتد لَعَلَّكَ تَرْضَى: تا فراخورد آن آن بود که تو خوشنود گردی، ای: چندان

کرامات دهم ترا که تو گویی بس؛ و اگر تُرَضَى به ضم تا خوانی: تا ترا
خشنود کنند به عطا و خلعت و شفاعت و کرامت.

وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنِيكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ: بسمه افکن و میازان دو
چشم ترا سوی آنچه برخوردار دادیم ما بدان گروهی را از ایشان چون ۴
قریظه و نضیر؛ و گفته اند مالداران مکه. این خطاب رسول را است و مراد
از این نهی امت است و این نهی نه از نگرستن است ولیکن نهی حرمت
است. و آن آن بود که پیغامبر علیه السلام و یاران وی چون به مدینه آمدند
بدان زینتها و مالهای قریظه و نضیر می نگرستند، هریکی را از ایشان هزار ۸
اشتر و دو هزار و سه هزار استر کاروانی درآمدی جلهای دیبا برافکنده و
ترسها ایشان زرین و سیمین و مهارهای ایشان ابریشمین؛ مهاجرین چنان
ندیده بودند، بتعجب در آن می نگرستند. خدای تعالی ایشان را نهی کرد
از آن که دریغ بود شما در آن نگرید. از آن پس چون رسول خدای به اموال ۱۲
قریظه و نضیر بگذشتی ردا به سر درآوردی و چشم بر هم نهادی زَهْرَةَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا: آن همه آرایش زندگانی نخستین است که فرا ایشان داده ایم لِتَفْتِنَهُمْ
فِيهِ: تا آزمون کنیم ایشان را در آن متاع دنیا به قضای حق آن در این جهان
و سؤال و حساب آن در آن جهان وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَآبَقَى: و روزی خدای تو ۱۶
یا محمد قوت حلال روزبه روزبه؛ و گفته اند روزی بهشت ترا به و
باقی تر از دنیای فانی.

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ: و بفرمای خاندان ترا و یاران و امت ترا به نماز و
أَصْطَبِرْ عَلَيْهَا: و خود شکیبایی کن بر آن لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا: نمی خواهیم از تو ۲۰
روزی تو و نه روزی دادن اهل تونحن نَرْزُقُكَ: ما خود روزی دهیم ترا و
الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى: و سرانجام نیک مرپرهیزگاری را و پرهیزگاران را است.
انس مالک گوید چون مصطفی را و اهل بیت او را گرسنگی رسیدی
اها، بت خود را به نماز فرمودی و خود در نماز ایستادی و گفتی بهذا

امرنی ربی و این آیت را برخواندی وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ.

- وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ: و گفتند کافران مکه چرا به ما نیارد محمد نشانی از خدای او چنانکه ما همی درخواهیم، یعنی کوههای مکه را زر گردانیدن و چشمهای آب روان کردن و باغ و بوستان پدید آوردن و ۴ کوهستانهای مکه را کشت زار کردن و فریشتگان با وی همبر برفتن و اگر تَأْتِينَا به تا خوانی خطاب بود که فرا رسول می گفتند چرا چنین معجزها نیاری که ما همی درخواهیم. خدای گفت أَوَلَمْ يَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى: ای نیامد بدیشان هویدایی آنچه در نبشتهای نخستین است که ۸ هیچ کتاب وحی منزل نبودست که نه نعت و صفت محمد و دین و کتاب و امت او در آن بودست و گربیش از این دلیل نبودی بر صدق دعوی مصطفی آن تمام بودی وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ: و گر ما هلاک کردیمی ایشان را به عذابی از پیش او یعنی پیش از فرستادن مصطفی و ۱۲ قرآن و وعد و وعید و دلایل لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا: هراینه گفتندی کافران ای بار خدای ما چرا نفرستادی به ما رسولی فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ: تا ما پس روی کردیمی نشانهای ترا و رسول را و کتاب و دلایل و حجج را مِنْ قَبْلِ أَنْ نَدِلَّ وَنَخْزِي: از پیش آنکه نژند و خوار گشتیم. سؤال: اگر بنده به ۱۶ عقل خویش محجوج بود پس خدای تعالی رسول و کتاب چرا فرستاد؟ جواب گوییم هر چند بنده به عقل خویش محجوج بود که عقل حجت خدای است بر خلق و لکن تأکید و ابلاغ حجت به کتاب و رسول بود، اگر خدای تعالی کتاب و رسول نفرستادی کافران بهانه کردند که ما از ۲۰ آن نگرویدیم که کس ما را آگاه نکرد. خدای تعالی رسول و کتاب فرستاد قطع این تعلل را.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ: بگویا محمد هری و همه ابچشم دارنده اید شما هلاکت ما را و ما نصرت خدای را فَتَرَبَّصُوا: چشم دارید فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ

أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ : زودا که بدانید که که اند خداوندان راه راست که تا بودند بر راه راست بودند وَمَنِ اهْتَدَى : و کیست راه یافته . سؤال : چون خداوند راه راست و مهتدی یکی بود چه فایده بود در تکرار این دو لفظ که مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ؟ جواب گفته اند أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ آن گروه باشند که خود بر راه راست باشند و مهتدی راه برنده بود که آن را می جوید . و گفته اند أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ آن گروه باشند که همیشه بر راه حق بوده باشند و مهتدی آنکه راه یافته بود از پس آنکه نداشته بود ؛ و گفته اند أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ آنها باشند که راه حق بیافتند و مهتدی آنکه بر راه حق بماند ؛ و گفته اند معناه : فستعلمون من اصحاب الصراط السوى دين الحق فى الدنيا و من اهتدى الى الجنة فى العقبى ، ما يا شما . والله اعلم .

۴

۸

۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الانبیا
برخواند هر چه در این جهان چیز است بروی آفرین کنند و در آن جهان
شمار بروی آسان کنند.

- ۴ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ: نزدیک آمد مردمان را شمار ایشان، ای: وقت
شمار ایشان و آن روز قیامت است چنانکه جای دیگر گفت اقتربت
الساعة. سؤال: اگر کسی گوید چهارصد و اند سال است تا این سورة
وحی آمده است و هنوز قیامت نیامده است، اگر این نزدیک بود پس دور
کدام بود؟ جواب: گفته اند این نزدیکی در جنب گذشته روزگار است. ۸
پیغامبر علیه السلام گفت نیست آنچه مانده است از دنیا در جنب گذشته
مگر چون کرباسی که به دو نیم فرو آرند و یک رشته مانده بود همنگار که
آن یک رشته نیز گسسته شد. و گفته اند این نزدیکی قیامت در اضافت به
هر یکی است که بمیرد، پیغامبر علیه السلام گفت: مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ ۱۲
قیامته، وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ: و ایشان — یعنی کافران — در ناآگاهی اند
از آن روز حساب و از خبر آن در قرآن و روی بگردانید گانند از حق.

- مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُخَدَّيْ إِلَّا أَصَمُّوهُ وَهُمْ يُلَاعِبُونَ: نیاید بدیشان
هیچ یاد کردی از خدای ایشان نوگفته نه ایشان فرا نیوشند آن را و ایشان ۱۶
بازی همی کنند. سؤال: چرا قرآن را محدث نگویند بعدما که خدای

- تعالی آن را در این آیت محدث گفت. جواب گفته اند این ذکر پند است و گفته اند این ذکر رسول است و پند و رسول خود نبود مگر محدث، و گفته اند این ذکر به معنی ذاکر است و گفته اند این ذکر به معنی شرف است و این همه جز قرآن است. سؤال: این ذکر را در این موضع چنانکه بر این همه وجوه که یاد کردی رانده اند بر قرآن هم رانده اند پس چرا قرآن را محدث نگوئی؟ جواب گوییم اگر این ذکر بر قرآن رانی این محدث به معنی احداث بود نه به معنی مخلوق و روا بود که این محدث صفت اتیان قرآن بود نه صفت قرآن؛ و اتیان قرآن خواندن جبرئیل و خواندن مصطفی بود، لاجرم آن خواندن ایشان خود محدث بود؛ و روا بود که این محدث به معنی جلی و ظاهر بود، شاید که محدث صفت قرآن بود زیرا که اگر قرآن محدث بودی مخلوق بودی و قرآن نه مخلوق است بل که منزل و حدیث است چنانکه خدای عزوجل گفت الله نزل احسن الحديث. ۴
- لاهِیَّةٌ قُلُوبُهُمْ: ای: معرضه قلوبهم: برگشتست دلهای ایشان از حق و مشغول به باطل. سؤال: لاهیة چرا به نصب است نه به رفع، بعد ما که نعت قلوبهم است؟ جواب گفته اند نصب علی الحال است، ای: و هم یلعبون فی حال کون قلوبهم لاهیة ساهیة قلوبهم؛ و گفته اند نصب است لانه نعت تقدم علی الاسم چنانکه خشعا ابصارهم و اسرؤا النجوى الذین ظلموا: و نهان داشتند و آخر آشکارا کردند رازها را در حدیث محمد آن کسان که ستم کردند. سؤال: چرا نگفت و اسر النجوى الذین ظلموا، به لفظ وحدان بعدما که فعل چون مقدم بود بر اسم به لفظ وحدان آرند چنانکه گویند دخل القوم، نگویند دخلوا القوم؟ جواب گوییم و اسرؤا راجع است با ماتقدم ای: و هم فی غفلة معرضون و اسرؤا النجوى. و گفته اند این به لغت قومی است از عرب که ایشان فعل جماعت فاعلان را به لفظ جمع آرند و اگر چه مقدم بود بر اسم، چنانکه گویند اکلونی
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

البراغیث، دخلوا علی الجیران. هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ: ای: ما هذا: نیست این محمد مگر آدمی همچون شما أَفَتَأْتُونَ السَّخَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ: ای می فرا جادوی آید و می فرا پذیرید آن را و شما می بینید و می دانید که آن جادو است.

۴

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: بگویا محمد خدای من می داند همه گفتار را در آسمان و زمین؛ یعنی گفتار اهل آسمان و زمین نهان و آشکارا وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و او است شنوای همه شنیدنیها دانا به همه دانستنیها.

۸

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ: بیک گفتند این قرآن شوریده خوابی است. اضغاث جمع ضغث و ضغث دسته گیاه بود مختلف، بَلْ أَفْتَرْتُمْ: بیک از خویشان فرابافته است محمد این قرآن را بَلْ هُوَ شَاعِرٌ: بیک او قافیت گوی است. سؤال: این سخنان متناقض است، عاقل چنین سخن کی گوید؟
 ۱۲ جواب گفته اند گروهی از ایشان چنین گفتند و گروهی چنان گفتند، و گفته اند هم ایشان گاه گفتندی این قرآن اضغاث احلام است گاه گفتندی مفتر است و گاه گفتندی سحر است و گاه گفتندی شعر است
 ۱۶ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْآوَلُونَ: به ما آردا نشانی چنانکه بفرستادند بدان پیشینیان را، یعنی چنان معجزها که رسولان گذشته آوردند چون خروج ناقه از سنگ خاره و قلب عصاحیه و احیاء موتی و شفاء مرضی و جز آن. خدا گفت:

۲۰ مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ: نگریدند پیش از ایشان هیچ اهل شهری و اهل دیهی که ما هلاک کردیم ایشان را؛ ای: ایشان نخواهند گروید و هرگز نگروند گرچه ما آیت و معجزه فرستیم به امانی ایشان، آنکه ما ایشان را هلاک باید کرد که سنت بر این رفته است و نمی خواهیم که ایشان را هلاک کنیم.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ: و نفرستادیم ما پیش از تو یا محمد مگر هم مردانی را که وحی می کردند بدیشان. این جواب آن است که کافران مکه می گفتند مصطفی را که ما هذا الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد اباؤکم، خدا گفت پیغامبران گذشته هم مردانی بودند اگر بدین علت رسالت محمد را می رد باید کرد پس رسالت همه رسولان را رد باید کرد که همه مردان بودند و اگر شما را می باور نبود فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ: پیرسید اهل کتاب را تا فرا شما بگویند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: اگر هستید که نمی دانید. سؤال: ایشان را به قول اهل کتاب چه علم آمدی بعدما که می گفتند لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ؟ جواب گوئیم هر چند کافران مکه را علم نبود به حقی اهل کتاب لکن نقل اهل کتاب متواتر بود و نقل متواتر موجب علم بود از هر گروه که باشد.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ: و نکردیم ایشان را تنی که نخورندی طعام. این جواب آن است که کافران می گفتند ما لهذا الرسول يأكل الطعام. سؤال: چرا نگفت و ما جعلنا هم اجساداً بعدما که هُمْ جمع است و جسد و حدان؟ جواب گوئیم جسد اسمی است بر وزن مصدر تثنیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود. و گفته اند جَسَدًا با هریکی از ایشان می گردد و مَا كَانُوا خَالِدِينَ: و نبودند جاویدان که آخر بمردند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ: پس راست کردیم ایشان را هنگام کردن، یعنی آن وعده که رسولان را کرده بودیم به نصرت ایشان و به هلاکت قوم فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ: برهانیدیم ایشان را و آن کسان را که می خواستیم رهانیدن ایشان را وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ: و هلاک کردیم گزاف کاران را به کفر و فساد.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ: بدرستی که فرو فرستادیم سوی شما نامه ای چون قرآن که در آن است شرف شما و پندها و یاد کرد صلاح و

فساد شما آفلا تَغْلِقُونَ: ای خرد ندارید و خردمندی نکنید تا از این اعراض می کنید.

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً: چندان که ما فرو شکستیم و هلاک کردیم اهل شهری و دیهی را که بودند ستمکاران و آنشأتا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ: ۴ و بیافریدیم و پدید آوردیم پس از آن گروهی دیگر را.

قَلَمَّا أَحْسُوا تَأْسًا: چون بدانستند و بدیدند و بیافتند عذاب ما را إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ: همی ایشان از آنجا می دویدند. ابن عباس گوید ایشان اهل حصورا بودند، شهری به ناحیت یمن، خلق بسیار در آن شهر طاغی گشتند ۸ در نعمت و اصرار آوردند بر کفر و کفران. خدای تعالی رسولی به ایشان فرستاد نام وی شمر بن علی، او را بکشتند. خدای عزوجل بخت نصر را بر ایشان گماشت، تا ناگاه بر ایشان زد، ایشان از شهر روی به دشت نهادند گریزان، فریشتگان پیش ایشان باز آمدند گفتند: ۱۲

لَا تَرْكُضُوا: مدوید مگریزید و آرجِعُوا إِلَى مَا أَتَرْتُمْ فِيهِ وَمَسَا كِنُكُمْ: و بازگردید بازان نعمت و کامرانی که شما را داده اند در این شهر و با خانهای شما گردید لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ: تا شما را بپرسند که چه افتادست، گزافست که بر شما همی تاختن آرند، بازگردید تا چنانکه ببايد کرد ۱۶ بکنیم. پنداشتند که فریشتگان به مدد ایشان آمدند، در شهر آمدند. بخت نصر در افتاد و همی کشت تا کودکان ایشان را و سگ و گربه همه را بکشت.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ: ایشان چون درماندند گفتند ای وای بر ما ۲۰ بودیم ستمکاران و سودشان نداشت.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ: همیشه آن بود سخن ایشان و فریاد خواندن ایشان حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ: تا کردیم ایشان را دروده ای چون دروده شمشیر و مرده و خشک بر جای مانده.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ : نیافریدیم ما آسمانها و زمین را و آنچه در میان آن است بازی کننده، یعنی بیهوده و بی غرض نیافریدیم آن را.

۴ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَّأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا : اگر خواستیمی که فراگیریمی کاری بیهوده فراگرفتیمی آن را از نزد ما، یعنی اگر ما کاری بازی خواستیمی کرد خردمندان را بر آن مطلع نگردانیدیمی. و گفته اند لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا، ای: امرأة؛ و گفته اند وَلَدًا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ: گر بودیمی ما کننده چنین کاری. گفته اند این إِنَّ به معنی مَا جحد است، ای: ما كُنَّا فاعلین.

۱۲ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ : بیک برزیم ما سزا و درست را بر ناسزا و نادرست، یعنی حجت‌های قرآن را بر شبه ایشان؛ و گفته اند توحید را بر شرک، یعنی این را در برابر آن آریم تا آن را نیست کند قَيْدُ مَغْهٍ : — ای: فیهلکه و یبطله — فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ : تا همی آن باطل هلاک شده و نیست شده بود وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ : و شما را بود و اوایی و عذاب سخت از آنچه می وصف کنید خدای را بناسزا.

۱۶ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ : و او راست آنچه در آسمانها و در زمین است یعنی همه بنده و آفریده او اند وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ : و آنها که نزد او اند یعنی آن فریشتگان که در ملکوت آسمانها اند ننگ ندارند و گردن کشی نکنند از پرستیدن او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ : و مانده نگردند هرگز از عبادت او.

۲۰ يُسَبِّحُونَ آتِيلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ : به پاکی و بی عیبی یاد می کنند او را شب و روز و سست نشوند از تسبیح، زیرا که تسبیح کردن ایشان را چون نفس زدن است ما را، ایشان را از آن ملالت نگیرد.

إِمَّا اتَّخَذُوا إِلَهًا مِنْ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ : ای فرا گرفته اند خدایگانی را به

خدایی از زمین که ایشان زنده کنند خلق را، هرگز که ایشان زنده نتوانند کرد کس را؛ چون قادر نباشند بر احیاء کسی خدایی را نشایند. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است، ای: ام اتَّخَذُوا إِلَهَةً هُمْ يَنْشُرُونَ مِنَ الْأَرْضِ.

- ۴ لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: اگر بودی در زمین و در آسمان خدایانی جز خدای هراینه تبه شدی آسمانها و زمین. سؤال: چرا اگر با خدای خدایانی بودی آسمان و زمین تبه شدی بعدما که یک سرای را کدخدایان بسیار شاید بود که در آن سرای تباهی نیاید. جواب گوئیم اگر آسمان و زمین را خدایان بودی میان ایشان منازعت و مخالفت ممکن بودی آنگه به منازعت ایشان جهان خراب شدی، یکی گفتی من روز آرم، یکی گفتی من شب آرم، یکی گفتی من آسمان را فوق دارم یکی گفتی من زمین را فوق دارم، عالم زیر و زبر شدی، فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ: پاک است از ولد و شریک و از همه نقصها و عیبا آن خدای ۱۲ که خدای عرش است از آنچه وصف کنند او را مشرکان بناسزا.

- لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ: نپرسند او را از آنچه کند وَهُمْ يُسْئَلُونَ: و ایشان را — یعنی بندگان را — بپرسند از هر چه کنند. این آیت در جواب کافران مکه آمد که ایشان گفتند یا محمد می دعوی کنی که خدا بر بندگان ۱۶ نبشته است هر چه ایشان کنند و می خواهد آنگه ایشان را بر آن عقوبت کند این ظلم بود بعدما که نتوانند محودن لوح محفوظ و نه رد کردن خواست او؛ این آیت فرود آمد. و گفته اند معناه: لَا يُسْئَلُ عَنْ قَضَائِهِ وَتَقْدِيرِهِ وَهُمْ يُسْئَلُونَ عَنْ أَعْمَالِهِمْ. و گفته اند معناه: کس را نیاید که بر ۲۰ خدای اعتراض و داوری کند که چرا کردی و بر دیگر معبودان اعتراض آید، پس ایشان خدایی را نشایند.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهَةً: یا گرفته اند از فرود او خدایانی قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ: بگویا محمد بیارید حجت شما بر خدایی ایشان هَذَا ذِكْرُ مَنْ

- مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي: اینجا در قرآن یاد کرده است حجت من است، و همچنین حجت آن کسان که از پیش من بودند از موحدان، در همه کتب دلائل و حجج توحید بودست چنین که بر شما می خوانند، شما به چه حجت می گوید که بت خدایی را یا هنبازی خدای را شاید بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ: بیک بیشتر ایشان نمی دانند حق را — یعنی توحید و دلائل توحید را — و ایشان روی بگردانیده اند از حق.
- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون: و فرستادیم از پیش تو یا محمد هیچ پیغامبر که نه وحی کردیم به وی که نیست خدای مگر من که یک خدای ام به یگانگی پرستید مرا. این آیت تأکید آن سخن است که گفت هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی.
- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا: و گفتند مشرکان که فرا گرفت خدای مهربان فرزندی، سُبْحَانَهُ: پاک است او و منزله از آنکه او را فرزند بود بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ: بیک آن فریشتگان که ایشان را می فرزند خدای گویند نه فرزندان اند که بندگان اند و نواختگان.
- لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ: پیشی نگیرند بر خدای به گفتار، یعنی پیش از اذن و فرمان خدای کاری نکنند و سخن نگویند وَهُمْ بِآيَاتِهِ يَعْمَلُونَ: و ایشان به فرمان او کنند هر چه کنند آن که وی خدا را بدین بنده واری بود فرزند نبود.
- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ: می داند خدای آنچه فرا پیش ایشان است و آنچه با پس ایشان است، یعنی ظاهر و باطن ایشان و آنچه پیش از آفریدن ایشان بود و آنچه از پس آفریدن ایشان، می داند احوال ایشان را در این جهان که ایشان هیچ کس را به پرستیدن خویش نفرمایند و ما خلفهم و آنچه با پس ایشان یعنی در آن جهان که ایشان هیچ مشرک را شفاعت نکنند وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ: و شفاعت نکنند مگر آنکس را که

- پسندیده بود چنانکه در معنی و رضی له قولا بگفته آمد وَهُمْ مِنْ خَشْيَةِ مُشْفِقُونَ: و ایشان از بیم خدای ترسانند. سؤال: چون از فریشتگان هرگز معصیت نبود چنان ترسان چرا باشند؟ جواب گوئیم بیم ایشان از عاقبت بود که عاقبت ابلیس و هاروت و ماروت را بدیده اند بدیشان عبرت گرفته اند؛ و نیز هیبت خدای عزوجل بر ایشان غالب بود. چنین گفته اند من کان باللّٰه اعرف کان من اللّٰه اخوف و من کان من اللّٰه اقرب کان من اللّٰه اربح. محمد کرام گوید رحمه الله: یا عجباً من مطیع خائف و من عاصٍ آمن.
- ۸ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ اِنِّي اِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ: و هر که از ایشان گوید من خدایم از فرود خدا قَدْ ذٰلِكَ نَجْزِيْهِ جَهَنَّمَ: او آن است که پاداش دهیم او را دوزخ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْظٰلِمِيْنَ: چنان پاداش دهیم ما ستمکاران را.
- ۱۲ اَوَلَمْ يَرَوْا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا: ای نگه نکردند آنها که نگرویدند تا بدانند که آسمانها و زمین بر هم نشسته بودند ما آن را از هم بگشادیم، بر سه معنی: یکی آنکه آسمانها و زمین بر هم نشسته بودند آن را از هم بازگشادیم به پانصد ساله راه هوا، دیگر معنی آسمانها بسته بود از باریدن و زمین از رستن نبات، خدای عزوجل آسمانها را گشاده کرد به باریدن و زمین را به رستن، سدیگر معنی: هفت آسمان از اول که آن را بیافریدیم همه بر هم گرفته بود و هفت زمین همچنان بر هم گرفته بود، خدای تعالی آن یک آسمان را هفت مطبق کرد زور یکدیگر و آن یک زمین را هفت مطبق کرد زور یکدیگر تا هفت آسمان بیود و هفت زمین بیود. سؤال: کافران کی دیدند که هفت آسمان و زمین بسته را از هم بازگشادند تا گفت اَوَلَمْ يَرَوْا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا؟ جواب گفته اند اَوَلَمْ يَرَوْا معناه اولم یخبروا، و گفته اند اولم یعلموا فلیعلموا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَیٍّ اَفَلَا یُؤْمِنُوْنَ: و کردیم از

آب هر چیز که زنده است ای می نگروند و باور ندارند دلیلها را و حجتها را، لفظ استفهام است و مراد از این گفته اند امر است، ای: آمینوا، و گفته اند تهدید است ای می بنگرید ببینید که به شما چه بود. سؤال: چرا گفت هر زنده ای از آب آفریدم بعدما که بسیار حیوان است که نه از آب است. جواب گفته اند مراد از این کُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ دواب است چنانکه جای دیگر گفت واللّه خلق کل دابة من ماء، و گفته اند معناه: از آب کردیم اصل هر جانوری را، که اول چیز که خدای عزوجل بیافرید گوهری بود؛ آنکه به نظر هیبت بدان نگریست، آن گوهرا از هیبت نظر خدای آبی گشت، جهان را از آن آفرید. و گفته اند مراد از این ماء نطفه است چنانکه گفت الم نخلقکم من ماء مهین، و گفته اند معناه: به آب زنده داریم هر چیز زنده را، و مراد از این کُلَّ بعض است.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ: ای: کیلا تمیل بهم: و کردیم در این زمین کوههای بیخاور تا بنجانبند زمین ایشان را، یعنی اهل آن را. و آن رواسی چهل هزار کوه است که خدای تعالی بیافریدست و میخ زمین کرده تا زمین را بر سر آب آرمیده می دارد وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا: و کردیم در این زمین راههای فراخ؛ و گفته اند فیها در کوهها وادیها و درغالها سبلا تا آن راه بود خلق را؛ و گفته اند فیها در کوهها فِجَاجًا راههای فراخ سُبُلًا دیگر راهها لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ: تا فراخورد آن آن بود که ایشان راه یابند به هستی و یگانگی خدای به نظر و استدلال.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا: و کردیم ما آسمان را کازی نگه داشته از دیوان به ستارگان تا هر دیو که قصد آن کند ستاره آتشین در روی افتد، چنانکه گفت و جعلناها رجوما للشیاطین، وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ: و ایشان یعنی کافران از نشانههای آن چون انواع عجایب آن روی بگردانند گانند. وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ: و او آن خدا است که بیافرید شب را و

روز را، و صفت شب و روز به اقوال مفسران در سورة البقرة گفته آمد وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ: و آفتاب را و ماه را كُلُّ فِی فَلْکِ یَسْبَحُونَ: هری و همه در چرخ می گردند سینا و کنان. مراد از این كُل قمر است در آسمان اول و عطارد در آسمان دوم و زهره در آسمان سیوم و شمس در آسمان چهارم و ۴ مریخ در آسمان پنجم و مشتری در آسمان ششم و زحل در آسمان هفتم، هریکی از این هفت در فلکی می گردند و برترین فلک الافلاک است محیط به همه افلاک آن را فلک البروج گویند دوران آن از اقصی مشرق تا اقصی مغرب بود. ۸

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ: و نکردیم ما یا محمد هیچ آدمی را از پیش تو جاویدی أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ: تا اگر تو بمیری ایشان جاوید خواهند بود. محمد هیصم گفتی رحمه الله: تلفیق این آیت با ماتقدم از آن روی است که خدای تعالی آسمان را بر دور چون آسیا سنگ زورین ۱۲ کردست و زمین را چون آسیا سنگ زیرین و مردم را در میان چون دانه گندم در میان دو سنگ آسیا کرده. چه بقا بود دانه گندم را که در میان دو سنگ افتاد، همچنین چه بقا بود مردم را که در میان گردش آسمان و زمین افتاد، چون چنین بود دل بر مرگ بنه وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ، این قضا نه همی بر تو فرود آمده است و بس، که ما پیش از تو هیچ آدمی در دنیا جاوید نداشته ایم.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ: هرتنی چشنده مرگ است. سؤال: اگر كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ است پس خدای تعالی نفس است چه گویی او را ۲۰ موت بود؟ جواب گوئیم خدای تعالی گفت هرتنی چشنده مرگ است و خدای را عزوجل تن نشاید گفت. و گفته اند معناه: هرتنی که شیرینی زندگانی بچشید چشنده مرگ است. و گفته اند معناه: کل نفس منفوسة ذایقة الموت. و گفته اند مراد از این كُل بعض است زیرا که بهشتیان

نفس اند و ایشان را مرگ نبود و خدای تعالی نفس است و مرگ را فرا وی راه نیست، وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً: و آزمون کنیم شما را به بد و نیک — یعنی به شدت و نعمت — و گفته اند به امر به خیر و به نهی از شرّ و اِلَینَا تُرْجَعُونَ: و با ما گردانند شما را به مرگ روز قیامت تا مکافات کنیم هر کس را بسزای او.

وَإِذْ أَرْأَى الَّذِينَ كَفَرُوا: و چون بینند ترا یا محمد آن کسان که بنگرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا: ای: مایتخذونک: نگیرند ترا مگر به خندستانی، گویند أَهَذَا الَّذِي يَدْعُكُمُ إِلَيْهِتُمْ: ای این است آن که می عیب کند خدایگان شما را وَهُمْ يَدْعُكُمُ الرَّحْمَنُ هُمْ كَافِرُونَ: ایشانند که ایشان به یاد کرد نام خدای مهربان ایشان ناگرویدگان گفتند مانعرف الرحمن الأرحمن الیمام، یعنی مسیلمة الکذاب.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ: بیافریده اند مردم را از گل؛ و گفته اند معناه: بیافریده اند مردم را علی عجل: مردم را شتاب زده آفریده اند، چنانکه آدم هنوز جان تمام در وی ناآورده قصد کرد که باز نشیند. و گفته اند معناه: خلق العجل فی الانسان. این جواب آن کافران است که می گفتند عجل لنا قطننا قبل یوم الحساب، سَأَرِیْكُمْ آیَاتِی: زودا که فرا شما نمایم نشانه های من. گفته اند این نشانه ها حجتها است، چنانکه گفت سنریهم آیاتنا فی الافاق. و گفته اند این آیات عقوبات است روز بدر و عذاب گور فلا تَسْتَغْفِرُونَ: شتاب مخواهید عذاب را، یعنی شتاب مکنید بر من.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: و می گویند کافران که کی خواهد بود این وعده قیامت — و گفته اند وعده بدر و گفته اند وعده فتح مکه — گر هستید راست گویان. خطاب مر رسول و مؤمنان را است.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ: اگر بدانندی آن کسان که ننگرویدند، آنکه که باز نتوانند داشت از

رویهای ایشان و نه از پشتهای ایشان آتش که دستهای ایشان به غل بود و در میان آتش باشند وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ: و نه ایشان را نصرت کنند و نه از عذاب ننگه دارند. سؤال: لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا شرط است و شرط را جواب باید، جواب این شرط کو؟ جواب گفته اند: معناه: لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ۴ العذاب كعلمهم به حین لا يكفون لما استعجلوه. و گفته اند معناه: اگر کافران زاری و خواری ایشان بدانندی آن وقت که عذاب را ببینند هرگز کفر نیارند. و گفته اند چنین شرط را جواب نیارند تمامی تأکید را چنانکه گویند لَوْ رَأَيْتَ عَلِيًّا بَيْنَ الصَّفَيْنِ، این را جواب نیارند تمامی تأکید ۸ را.

بَلْ نَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ: بیک بدیشان آید آن عذاب ناگاه فتنجأهم و تحيرهم ناگاه گیرد ایشان را و حیران گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا: نتوانند آن را باز گردانیدنی وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ: و نه ایشان را مهلت دهند. ۱۲ وَلَقَدْ آسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ: بدرستی که خندستانی کردند بدان رسولان که پیش از تو بودند یا محمد فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ: در رسید در آن کسان که می سخریت کردند زیشان آنچه بودند که از آن می خندستانی کردند چون عذاب. و گفته اند معناه در رسید در ۱۶ ایشان عقوبت استهزاء ایشان.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ: بگو یا محمد که نگاه دارد شما را از عذاب خدای مهربان شب و روز گر در رسد. و گفته اند معناه: که می نگاه دارد شما را به شب و روز از آفتها و قضاها که خدای قضا ۲۰ کند بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ: بیک ایشان از یاد کرد خدای ایشان یعنی او دلایل از توحید او روی بگردانید گانند.

أَمْ لَهُمْ إِلَهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ: یا هست ایشان را خدایگانی که نگاه دارند ایشان را از فرود ما از عذاب ما نتوانند نصرت

کردن تنهای ایشان را، از خویشتن باز نتوانند داشت عذاب از کس دیگر کی باز دارند وَلَا هُمْ مِنَّا يُضْحَبُونَ: و نه ایشان را از ما زنهار دهند.

۴ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ: بیک برخورداری دادیم اینها را و پدران ایشان را به عمر دراز و نعمت پاینده حَتَّى طَالُ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ: تا دراز آمد بر ایشان زندگانی و فریفته کرد ایشان را درازی امل تا از حد درگذشتند، أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ: ای نگه نکنند که فرمان ما می آید به زمین به فتح شهرها نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا: می کاهیم از کنارهای آن، یک یک شهر را و یک یک قبیله را در اسلام می آریم زود بود که نوبت فرا ایشان رسد. ۸ محمد بن احمد بن جعفر گفتی رحمه الله: نَأْتِي الْأَرْضَ این اتیان است به فعل مفسر، و هر اتیان که خدای تعالی آن را از خود یاد کرد و به فعل تفسیر کرد آن اتیان به معنی آن فعل است نه اتیان خدای أَفَهُمُ الْغَالِيُونَ: ای ایشان به آیند گانند. و گفته اند نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا مرگ بهینان و علما است ۱۲ که بقای زمین در بقای ایشان است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ: بگو یا محمد بدرستی که من بیم می کنم شما را به وحی قرآن وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ: و نشنوند کران خواندن را، ۱۶ یعنی درنیاوند حق را چون ایشان را بیم کنند. و اگر تسمع به ضم تا و نصب میم خوانی خطاب باشد رسول را یعنی: تون توانی که دریاوانی کر دلان را خواندن إِذَا مَا يُنذَرُونَ: چون ایشان را بیم می کنند.

وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ: و اگر فرا ایشان رسد سوهی و اندکی از عذاب خدای تَوَلَّوْا يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَوَّلُ: اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ: هراینه گویند ای وای ما بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر تن خویش. ۲۰

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ: و بنهیم ما ترازوهای بداد روز قیامت. سؤال: ای نه ترازوی قیامت یکی بود چنانکه ابن عباس گفت میزان لها کفتان کل کفة کا طبق الدنيا، پس چرا آن را موازین گفت؟

- جواب گفته اند میزان قیامت یکی بود، لکن آن را به لفظ جمع آورد زیرا که آن ترازو فایده ترازوهای بسیار دهد که در آن چند کوه وادید آید و چند ذره ذره فرادید آید. در اخبارست که خود هریکی را ترازوی بنهند؛ و گفته اند این موازین جمع موزون است و آن کردار بندگان باشد یعنی ۴ درنهم سختیهای ایشان را در میزان فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً: ستم نکنند بر هیچ تن چیزی، یعنی ثواب وی بنکاهند وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا: وگر باشد کردار بنده هم سنگ دانه ای از سپندان دانه بیاریم یعنی فرا دید آریم آن را وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ: و بسنده ایم ما شمار کننده با ۸ خلق. سؤال: اینجا گفت وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و جای دیگر گفت کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم خدای عزوجل با گروهی به خودی خود شمار کند و شمار گروهی از بندگان با ایشان گذارد و ایشان سعدا باشند چندانکه کردار خویش را بیند زیشان ۱۲ درگذارد.

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً: بدرستی که بدادیم ما موسی را و هارون را جدایی میان حق و باطل و روشنایی نور و حجت. و گفته اند فرقان موسی محکمت تورات بود و روشنایی نور حجت؛ و گفته اند فرقان ۱۶ وی الواح بود و ضیا تورات؛ و گفته اند فرقان فلق بحر بود و گفته اند نصرت وی بود بر فرعون و ضیا معجزه دستش بود وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ: و ذکر و یادگاری و یادکردی مرپرهیزگاران را، و آن آن پندها بود که در تورات بود، و گفته اند ذِكْرًا این ذکر نعت و صفت این امت است که در تورات ۲۰ بود، و گفته اند معناه: و آتینا محمداً ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ، چون قرآن.
- الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ: آن کسان که بترسند از خدای ایشان به ناپیدا یعنی به دل و گفته اند فی الدنيا و دیگر معنیهای غیب گفته آمد وَهُمْ مِنْ أَلْسَاعَةِ مُشْفِقُونَ: و ایشان از قیامت نزدیک ترسان باشند.

وَهَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ أَنْزَلْنَاهُ: و این قرآن پندی و یاد گاری و شرفی است
ببرکت که بگفتیم این را و فرو فرستادیم جبرئیل را بدین آفَاتْنِمُ لَهُ
مُنْكَرُونَ: ای شما آن را انکار کننده اید. لفظ استفهام است و مراد نهی.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ: بدرستی که ما بدادیم ابراهیم را
صوابی او — گفته اند رُشْدَهُ پیغامبری او و گفته اند کرامت او — از پیش،
یعنی پیش از تو یا محمد و پیش از موسی و عیسی. و گفته اند مِنْ قَبْلُ از
پیش بلاغت. و آن آن بود که اول که فرا سخن آمد همی گفت لا اله الا
الله نام خدای بر زبان او روان گشت، وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ: و بودیم ما به احوال
او دانا، ای: دانستیم که وی سزاوار آن است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ: چون گفت مر پدر خویش را و گروه او را مَا هَذِهِ
الْتَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ: چیست این تندیسها که شما بر آن و بر
پرستیدن آن ایستاد گانید. و آن آن بود که پدر وی آزر بت کردی و آن را
پرستیدی، ابراهیم بر وی حسبت کرد گفت این چرا می پرستی.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ: گفتند یافتیم ما پدران ما را که این بتان
را می پرستیدند، ما این زیشان گرفتیم.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: ابراهیم گفت بدرستی که
هستید و بودید شما و پدران شما در گمراهی هویدا که چیزی را به دست
خویش بکنید آنگه آن را پرستید.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ: گفتند ای به ما آوردی سزا و
درست — یعنی این سخن که می گویی حقیقت می گویی — یا هستی از
بازی کنان که به هزل می گویی.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ: ابراهیم گفت نه
بیگ خدای شما خدای آسمانها و زمین است آن خدای که بیافرید آن را و
أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ: و من بر آنتان — یعنی بر این توحید که

می‌گویم — از گواهی دهندگانم.

- وَتَاللَّهِ لَا كِيدَ إِلَّا أَصْنَامُكُمْ: و بخدا که من بسگالم این بتان شما را بشکستن بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدِيرِينَ: پس از آنکه شما بگردید روی بگردانیدگان از من به دشت. و آن آن بود که ایشان را جشنی بود که سه روزه دشت بیرون شدند و نمرود همه را بار دادی تا او را بی واسطه پیرستیدندی. ۴ چون ایشان بیرون رفتند ابراهیم را با خود ببرند؛ از راه باز ایستاد و عصابه‌ای بر سر بست و خود را بیمار ساخت و گویند ستان باز خفت و گفت من رنجورم، در نجوم نگرستم مرا بیماری طاعون خواهد بود. و ایشان ۸ از آن علت سخت حذر کردند؛ چون وی چنان گفت وی را بگذاشتند و برفتند. ابراهیم تیشه‌ای از آن پدر آن کار را به دست نهاده بود، بازگشت و آن تیشه را برگرفت و به بتخانه شد؛ آن بتان را دید نهاده و طاسهای انگبین و روغن در پیش ایشان نهاده و بعضی برنسهای ایشان آلوده چنانکه عادت ۱۲ آن بت پرستان بود که انگبین و روغن برنسهای بتان آلودندی تا بخورند، مگس از هوا فرو آمدی و آن را بخوردی و بر هوا شدی و بر سر ایشان فرو ترکیدی. ابراهیم چون آن بدید نخست بنشست از آن انگبین و روغن سیر بخورد، آنکه تبر به دست گرفت و هر چند نیرو داشت می زد. ۱۶
- فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ: کرد ایشان را خرد و مرد، مگر آن بت مهین که ایشان را بود بر بالای نهاده، وی را نشکست و تور بر گردن وی نهاد تا حواله بر وی کند که او کرد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ: تا مگر ایشان با وی گردند، پندارند که او کردست با ایشان. و گفته اند معناه: تا مگر قوم ۲۰ ابراهیم با ابراهیم گردند در حدیث آن بتان تا ابراهیم فرا ایشان نماید که ایشان خدایی را نشایند. و گفته اند معناه: تا مگر ایشان با دین ابراهیم گردند. سؤال: چرا گفت فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا، نگفت فجعلها جذاذا بعدما که هُم مَمِيرَان را گویند و آن بتان نه ممیز بودند؟ جواب گوئیم آن بتان را

۴ هُمْ كَفَتْ چنانکه ممیزان را گویند بر اعتقاد ایشان که ایشان در آن بتان اعتقاد ممیزان داشتند همچنانکه آن را آلهه گفت بر اعتقاد ایشان. چون از جشن باز آمدند یکسر به بتخانه شدند بر عادت ایشان چون بدیدند آن بتان را همه برهم شکسته و سرهای ایشان در آن کاسه نهاده.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا: گفتند این که کرد به خدایان ما، هر که کرد إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ: بدرستی که او از ستمکاران است بر ایشان و بر خویشان.

۸ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: گفتند گروهی که ما شنیدیم از ورنایی که عیب می کرد ایشان را او را ابراهیم گویند مخاطره است که او کرده باشد. خبر آن به نمرود برداشتند.

۱۲ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ: گفتند نمرود و قوم او که بیارید او را به چشم دیدار مردمان مگر ایشان حاضر آیند و گواهی دهند بروی بدین جرم.

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ: گفتند ای تو کردی به خدایگان ما این ای ابراهیم.

۱۶ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا: گفت بیک کرد این فعل این مهین ایشان.

سؤال: ای نه آن سخن دروغ بود از ابراهیم که شکستن آن بتان حواله با مهین ایشان کرد و خود نه چنان بود؟ جواب گفته اند وی آن حواله با مهین آن بتان به شرط گفتار کرد فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظِقُونَ: پرسید ایشان را اگر سخن گویند و خود دانست که ایشان سخن نگویند، پس آن از وی کذب نبود. و گفته اند آن از وی کذب بود و از بهر آن را گفت اطمع ان يغفرلى خطيئتي يوم الدين. و گفته اند ابراهیم مراد به کبیر نفس خود را داشت و به هذا اشارت فراخود کرد، ایشان بجای نیاوردند. و گفته اند مراد به هذا خدای را داشت. سه سخن ابراهیم بتعریض بگفت از بهر صلاح

را: یکی ساره را گفت که وی خواهر من است، مراد از آن در دین داشت نه در نسب؛ دیگر مرقوم را گفت اِنِّی سَقِیْمٌ، مراد بدان در استقبال داشت ای: ساسقم؛ سدیگر گفت بَلْ فَعَلَهُ کَبِیْرُهُمْ هَذَا، مراد بدان خود را داشت و گفته اند مراد بدان خدا را داشت.

۴

فَرَجِعُوا اِلٰی اَنْفُسِهِمْ: با تن خود گشتند فَقَالُوا اِنَّکُمْ اَنْتُمْ الظَّالِمُونَ: گفتند یکدیگر را بدرستی که شما ستمکارانید مگر ابراهیم از این بی جرم است شما بر وی ستم می کنید. گفته اند معناه: شما ستمکارانید به پرستیدن بت بر امید آنکه عذاب از شما باز دارند خود امروز تور از خویشتن می باز ۸ نتوانند داشت. چون حَجَّت ابراهیم دریافتند این سخن بگفتند.

ثُمَّ نَكِسُوا عَلٰی رُؤُسِهِمْ: پس سرنگوسار کردند ایشان را، یعنی با سر ضلالت خویش افتادند گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ: بدرستی که تو دانی ای ابراهیم که اینها سخن نگویند و نتوانند گفت، حواله با ایشان ۱۲ چرا می کنی.

قَالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اِلٰهِ مَا لَا يَنْفَعُکُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّکُمْ: ابراهیم دست یافت بر ایشان به حَجَّت، گفت ای می پرستید از فرود خدای آنچه سود ندارد شما را چیزی که می پرستید و گزند نکند شما را گر نپرستید. ۱۶ اَفْ لَکُمْ وَلِیْمًا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اِلٰهِ: پیخست باد شما را و آن را که می پرستید از فرود خدای اَفَلَا تَعْقِلُونَ: ای خرد ندارید و خرد را کار نبندید.

قَالُوا خَرَفُوْهُ وَاَنْصُرُوْا اِلٰهَکُمْ: گفتند نمرود و قوم او که بسوزید او را و ۲۰ نصرت کنید خدایگان شما را اِنْ کُنْتُمْ قَاعِلِیْنَ: گر هستید کنندگان کار صواب.

در خبر است که نمرود به کشتن ابراهیم فرمود، ارکان مملکت او گفتند «ما را نصیب باید از هلاکت وی». نمرود گفت «چه

- خواهید؟». گفتند «ما هریکی لختی هیمه بیاریم و آتش در آن زنیم و وی را بدان آتش بسوزیم تا صلابت ما در دین ما و نصرت خدایگان ما پدید آید». نمرود گفت «صواب آید». برفتند هر کس چندان که توانستند هیمه می آوردند، مهتران از باغهای خویش هیمه می آوردند ۴
- صلابت را تا پیرزنان دوکدانه می آوردند؛ دیوار بستی عظیم بکردند بر هیمه بنهادند و آتش در آن زدند. آتش غلبه کرد چنانکه کس نتوانست پیرامن آن گشتن. آزر نمرود را گفت «ای خدایگان، فرمان ده تا من که پدر وی ام ابراهیم را به دست خویش در آتش اندازم تا صلابت من در دین پدید آید». برادرش هاران عم ابراهیم گفت «ای خدایگان، وی پدر است مهرپدری فرا نگذارد که وی پسر خویش را به دست خویش بسوزد، وی را فرا من ده تا من او را در آتش اوکنم»؛ وی را برد تا به کنار آتش، ۸
- آتش علمی بزد، هاران را زکالی کرد، ابراهیم سلامت بازگشت. هیچ کس از سوه آن آتش پیرامن آن نتوانست گشت، گفته اند فرسنگی در فرسنگی سوه آتش بود. خلق در آن فرو ماندند؛ ابلیس آمد بر هیئت پیری، ایشان را گفت «سبیل شما آن است که منجنیق بسازید و ابراهیم را به طناب و زنجیر پیچید و چون گوی بکنید و در منجنیق نهید و بیندازید تا ۱۶
- در میان آتش افتد». ایشان ندانستند که منجنیق چه بود که هرگز ندیده بودند، لکن آن ملعون بر در دوزخ منجنیقها دیده بود که کافران را در آن نهند و در دوزخ اندازند، در ایشان آموخت. چوبها بیاوردند، منجنیقی عظیم بکردند و ابراهیم را در نمدی تر نوردیدند و به زنجیرها پیچیدند و در ۲۰
- بلخم نهادند و بکشیدند. در آن وقت فریشتگان آسمانها به بانگ و خروش برآمدند، گفتند «بار خدایا تو گفتی دوست گزیده من از همه اهل روی زمین ابراهیم خلیل است و می بینی که دشمنان تو بر دشمنی تو با دوست تو آن معاملت می کنند و تومی فرا گذاری؟». خدای تعالی فرا می گذاشت

- تا آن وقت که ابراهیم را از منجنیق رها کردند، فرمان داد جبرئیل را که: ادرک خلیلی. جبرئیل به یک پرزدن از زیر عرش پنجاه هزار ساله راه به زمین آمد، ابراهیم را در هوا دریافت، گفت «یا ابراهیم، هل من حاجة؟». ابراهیم گفت «اما الیک فلا». جبرئیل گفت «اگر به ۴ خدای داری بگو، تا ترا فریاد رسد». ابراهیم گفت «حسبی من سؤالی علمه بحالی». و آمده است در اخبار که ابراهیم در آن وقت گفت: ان رمیتونی فی المنجنیق الی النار فقد رمیت بقلبی الی العزیز الجبار. و آمده است که گفت: حسبی ربی فرداً. خدای گفت: ۸
- فَلَمَّا يَأْتِ نَارُ كُوبِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ: گفتیم ای آتش بباش سردی با سلامت. آتش به فرمان خدای سرد گشت. ابن عباس گوید گر خدای در آن وقت نگفتی وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ، ابراهیم را از سرمای آن رنج بیش بودی از آنکه از گرمای آن. چون این فرمان به آتش رسید در میان ۱۲ آتش چهل ارش در چهل ارش باغ خرم گشت و آن درختان میان آتش سبز و بارور گشت. خدای تعالی بفرمود تا تختی از بهشت بیاوردند و در میان آن بنهادند؛ ابراهیم بسلامت بر آن تخت بنشست، هر چه بر تن وی از طناب و زنجیر و نمد بود همه بسوخت و مویی بر تن وی بنیاززد، در ساعت ۱۶ حله ای از بهشت بیاوردند و در وی پوشانیدند و غلاله از نسیم رضوان بیاوردند بر سر وی نهادند، سنبل و ریاحین در پیش وی بدید آمد و نقل و شراب بهشت حاضر آوردند و فریشته باد بر سر وی بیستاد وی را باد می کرد و جبرئیل به ندیمی با وی همبر بنشست تا سه شبانروز و گفته اند تا ۲۰ هفت شبانروز که سوه آن آتش فرو نشست و در آن مدت تبش آن آتش چندان نیرو کرد که مردمان شهر همه در سنبها و نهفتها گریختند و نمرود پنهان شد و شک نکردند که ابراهیم در میان آتش انگشتی گشت. چون سوه آتش کم گشت نمرود بر بام منظر آمد نظاره کرد ابراهیم را دید در

میان آتش بر تخت نشسته، حلهٔ سبز پوشیده، برنای نیکوروی نیکولباس با
 وی همبر نشسته وی را از آن عجب آمد آواز داد که «یا ابراهیم».

۴ ابراهیم جواب داد که «هین ای نمرود». نمرود گفت «این که کرد با
 تو». گفت «خدای من کرد با من این نیکوی و الحمدلله». نمرود گفت
 «نیک خدایی داری ای ابراهیم». ابراهیم گفت «دیر است تا وی مرا
 نیک خدا است و نیکوکار است لکن تورا نمی‌یابی به وی». نمرود
 گفت «کجاست؟». ابراهیم گفت «فوق السموات العلی». نمرود
 ۸ گفت «اکنون که بگفتی کجاست به زمین نیایم تا نخست او را مقهور
 نکنم آنکه تو را هلاک کنم». ابراهیم گفت «باش، تو با من بیچاره می
 بر نیایی با خدای هفت آسمان و هفت زمین برخوایی آمد، برو نادانی
 مکن». آنکه نمرود از طغیان قصد کرد شدن به آسمان به حرب خدای
 ۱۲ تعالی و تقدس و آن کرکسان را پیرورد چنانکه قصهٔ آن در سورة ابراهیم
 گفته آمد. و در اخبار است که نمرود چون آن صنع خدای تعالی با
 ابراهیم بدید چهارهزار گاو بقربان کرد، والله اعلم. و در اخبار است که
 ابراهیم را علیه السلام پرسیدند از حال آن آتش، گفت: هرگز تا من بودم
 ۱۶ عیشی خوشتر از آن نگذاشتم که در میان آن آتش گذاشتم، سردر کنار
 جبرئیل که خواه از پیشانی من می‌سترد و فریشته‌ای بر سر من چتر سایه
 می‌داشت و فریشته‌ای دیگر مرا باد می‌کرد. چنین گویند که در همهٔ روی
 زمین آتش نماند که نه در آن وقت سرد گشت بدان یک ندا که کونی
 ۲۰ بردا، شرف ابراهیم را. و در همهٔ روی زمین جنبیده‌ای نماند که نه همه
 آب می‌پاشیدند به فروگشتن آن آتش مگر لخابو که وی می‌دمید تقویت
 آتش را از آن است که رسول علیه السلام گفت هر جا که ببینید او را
 بکشید. و در اخبار است که دختر نمرود در آن وقت بر بام صرح آمد با
 چهارصد کنیزک آراسته به جواهر و یواقیت تا بر ابراهیم نظاره کند؛ نگه

- کرد ابراهیم را دید ملک وار بر تخت نشسته می‌گمارید، گفت «نیک خدایی داری یا ابراهیم». گفت «بلی تو هنوز چه دانی از کرم وی». گفت «اگر من بیایم مرا فرایزد یا ابراهیم؟». ابراهیم گفت «نهمار پذیرد». آن دختر را دل به مهر مولی گشاده شد در ساعت آشنایی یافت ۴
- صبرش برسید در شوق مولی، آهنگ کرد که خود را از بام صرح نمرود فرو اوکند. امر آمد جبرئیل را که: برو هم بدان پر که ابراهیم را در هوا بگرفتی آن حرّه را بگیر به کنار آتش آر. جبرئیل وی را برگرفت و به کنار آتش فرو نهاد. دختر گفت «یا ابراهیم چون کنم تا به تورسم». ابراهیم ۸
- گفت بگو «بسم الله و پای در نه مترس». آن دختر همی گفت بسم الله و در آتش می رفت هر جا که قدم می بر نهاد نرگس می رست تا نزد ابراهیم رسید گفت «اسلام عرضه کن». از دل پاک اسلام آورد. نمرود را خبر کردند؛ نمرود وی را تهدید کرد که «تو در دین این جادو شدی». گفت ۱۲
- «در دین هیچ جادو نشدم بل که در دین حق خدای شدم». نمرود گفت «برگرد و گرنه ترا به نکال هلاک کنم». گفت «هزار جان فدای آشنایی مولی باد». نمرود گفت «همی از من تبرّا کنی». گفت «به از تو بیافتم به تونیز چه کنم». نمرود بفرمود تا دو دست او را ببریدند، وی ۱۶
- همی گفت الله الله. نمرود گفت دو پایش ببریدند و گوش وی ببریدند، وی همی گفت الله الله. نمرود گفت زبانش ببرید. در آن وقت آن حرّه گفت بار خدایا اکنون که کار به زبان رسید که از گفتار الله بازمانم نیز زندگانی نخواهم جانم بردار. امر آمد جبرئیل را که: ادرك الحرّة. در ۲۰
- ساعت حورالعین و وصیفتان بهشت به استقبال جان وی آمدند آوازی شنیدند که الی الروح والريحان والنعيم الی الراح والرحمن الرحيم. سؤال: چرا نار را خطاب کرد که گوئی برّداً بعدما که خطاب عاقل را درست آید و نار نه عاقل است. جواب گوییم این خطاب تحویل است

چنانکه گفت یا جبال اوبی معه وگفت فقال لها و للارض اتینا طوعا اوکرها. سؤال: چرا گفت بَرْدًا نَگفت بارَدَةً بعدما که نار مؤنث است. جواب گوئیم بَرْد بر وزن مصدر است ثانیست و تذکیر در آن یکسان بود.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا: و خواستند با ابراهیم سگالش هلاکت فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَخْسَرِينَ: کردیم ایشان را زیان کارترینان و بترآیندگان.

وَنَجَّيْنَاهُ: و برهانیدیم ابراهیم را وَلُوطًا: و لوط را برادرزاده او را از آن زمین إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ: سوی آن زمین که برکت کردیم در آن مرجهانیان را، و آن زمین مقدس است. در اخبار است که چون ابراهیم از آتش نمرود رهایی یافت یکسر از آن زمین بابل سوی شام برفت، لوط را و ساره را با خویشتن ببرد، خری خرید به چهل درم و ساره را بر آن نشاند و ببرد. نمرود کس به سر راهها فرستاد که هر جا که ورنایی بینید به زبان عبری وی را با من آرید. خدای تعالی زبان ابراهیم را عربی گردانید تا کس وی را بجای نیاورد تا بسلامت برفت. وگفته اند ابراهیم هم آنجا می بود تا نمرود هلاک شد، آنگه از آنجا برفت. واللّه اعلم.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ: و ببخشیدیم او را پسری چون اسحاق از ساره و نواده ای چون یعقوب نَافِلَةً: افزونی. نافله افزونی بود یعقوب را افزونی خواند زیرا که ابراهیم از خدای تعالی پسر خواست، خدای تعالی او را هم پسر داد و هم افزونی نواده. وگفته اند نَافِلَةً ای: فَضِيلَةً بفضل خود وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ: و همه را کردیم پیغامبران و شایستگان.

وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا: و کردیم ایشان را پیشوایانی که راه می نمودند به حق و خلق را با حق می خواندند به فرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ: و وحی کردیم بدیشان کردن نیکیها وَإِقَامَ الصَّلَاةِ: و به پای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ: و دادن پاکی خواسته، یعنی بفرمودیم ایشان را

به کردن این چیزها و فرمودن خلق را بدان و کَانُوا لَنَا عَابِدِينَ: و بودند ما را به یگانگی پرستندگان.

وَلَوْطًا اتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا: و یاد کن لوط را که بدادیم او را درستکاری و درست گفتاری، یعنی نبوت و دانش صحف ابراهیم وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْبَةِ ۴
الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ: و برهانیدیم او را از آن شهر که می کردند اهل آن پلید کاریها، و آن ده منکر بود که ایشان می کردند در آن شهرهای ایشان إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ: بدرستی که ایشان بودند گروهی بد بیرون شوندگان از دین و فرمان خدای. ۸

وَاذْخُلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا: و درآوردیم او را یعنی لوط را در رحمت ما، یعنی نبوت و گفته اند معناه: برحمتنا فی الجنة إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ: بدرستی که او بود از نیکان و شایستگان یعنی از پیغامبران.
وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ، اِی: و اذ کر نوحاً ونجینا نوحاً: و یاد کن که ۱۲
برهانیدیم نوح را چون بخواند از پیش، یعنی از پیش ابراهیم و لوط فَاسْتَجَبْنَا لَهُ: پاسخ کردیم او را دعای او به هلاکت بر قوم او فَتَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ: برهانیدیم او را و خاندان او را — یعنی اهل دین او را که با وی بودند در آن کشتی — از آن اندوه بزرگ غرق طوفان. ۱۶

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا: و نگه داشتیم او را و برهانیدیم از آن گروه که بدروغ داشتند نشانهای ما را، یعنی دلایل و حجج ما را إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ: بدرستی که ایشان بودند گروهی بد غرقه کردیم ایشان را همگنان. ۲۰

وَذَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ: و یاد کن داود را و سلیمان را پسر داود چون حکم می کردند در آن کشت إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ: چون به شب بچرید در آن گوسپندان آن گروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ: و بودیم ما آن حکم ایشان را دانا و حاضر به سمع و بصر.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ: دریا بانیدیم آن مر سلیمان را وَ كَلَّا اَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا: و هری را و همه را داده بودیم درستی و دانش، لکن اصلح آن بود که سلیمان کرد.

۴ و آن آن بود که مردی را رمه ای گوسفند بود و مردی دیگر را حیاطی بود نورسته و به درختان رز و جز از آن آراسته، آن رمه به شب در آنجا افتاد و آن را تبه کردند. خداوند آن دیگر روز به داود آمد به تظلم. داود خداوند گوسپند را حاضر کرد و تاوان آن جای بروی الزام کرد؛ همه گوسپندان وی به تاوان آن جای از وی می ستد. چون بیرون آمدند از نزد داود ۸ سلیمان بر در نشسته بود و آن وقت یازده ساله بود، بر در حکم می بودی هر حکم که داود بکردی سلیمان آن را تأمل کردی با یاد گرفتگی و بنبشتی و اگر زان صواب تر دیدی داود را تنبیه کردی. چون آن حکم بدید که زیانی ۱۲ بزرگ خداوند گوسپند را می بیفتد ایشان را باز گردانید که رسول خدا را خبر کنید که از این برفق تر بتوان کرد. ایشان داود را بگفتند. گفت «که می گوید؟». گفتند «جوانی برین در است». داود بدانست که آن سلیمان است گفت «وی را بخوانید». سلیمان درآمد گفت من صواب ۱۶ آن بینم که گوسپندان را فرا خداوند جای دهند تا به شیر و موی و نسل ایشان انتفاع می کند و آن جای را فرا خداوند گوسپند دهند تا آن را تعهد و عمارت می کند تا با حال خویش شود، آنکه ملک هریکی با وی رسانند». داود گفت هذا هو الصواب بعینه، خدا گفت فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ: دریا و انیدیم ما آن مر سلیمان را وَ كَلَّا اَتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا و هری و همه را ۲۰ داده بودیم درستی و دانش.

گفته اند تفهیم سلیمان آن بود که زنی بود در آن روزگار با جمال عقیقه و مردی فاسق وی را با زنا خواند، وی اجابت نکرد. آن فاسق گواهانی بروی بسگالیدند؛ بر آن زن گواهی داد به زنا و آن دیگر گواهان

- گواهی بدادند پیش داود. داود فرمود که بر آن زن حد برانند. سلیمان گفت «باشید»، آن گواهان را یک یک می پرسید از آن حال گواهی متناقض می دادند؛ سلیمان بدانست که ایشان گواهان زوراند بفرمود تا ایشان را حد زدند و آن زن را خلاص داد. و گفته اند تفهیم سلیمان آن بود ۴ که مردی دعا می کرد که یا رب مرا روزی حلال ده، همی گاوی از در سرای وی درآمد، آن را فرا گرفت بکشت. مردی بیامد بر وی دعوی کرد که وی گاو من بدزدیده است، وی را پیش داود آورد؛ حکم کرد به تاوان آن گاو و به دست بردن آن مرد. سلیمان در نزد داود شد گفت «ای پدر ۸ بهوش باش که آن مدعی را همی دست بپاید برید و بپاید کشت و گاو خود آن این بوده است که بکشت». گفت «چگونه؟». گفت «این که خصمی می کند بنده پدر این بوده است، پدر وی را بکشت و آن گاو به غصب ببرد، اکنون گاو با خداوند رسید، آن قاتل را همی قصاص باید ۱۲ کرد». چون تفحص کردند همچنان راست آمد که سلیمان گفت.
- و گفته اند تفهیم سلیمان آن بود که پارسا مردی را همسایه ای بود مفسد، همی خواست که آب آن مصلح ببرد؛ هفت خُم عصیر نزد وی امانت نهاد به مهر و یک خُم آن نیمه بود؛ چون روزی چند برآمد بیامد تا ۱۶ آن را ببرد، مهر باز کرد گفت «این یک خُم نیمه است تو خیانت کرده ای». آن مرد فرو ماند؛ خصم او را نزد داود آورد. داود حکم کرد به تاوان و به تعزیر او که خیانت کرد. سلیمان بر در بود پرسید که «رسول خدا چه حکم کرد؟». بگفتند. سلیمان گفت «باشید»، برخاست ۲۰ نزدیک آن خُمها شد گفت دردی این خُمها برسنجند، بسنجیدند دردی آن یک خُم نیمه آن آمد. سلیمان گفت «این خُم که بنهادند خود نیمه عصیر بوده است که اگر پر بودی دردی این با دردی دیگر خُمها برابر بودی». و گفته اند تفهیم سلیمان آن بود که زنی در راه می رفت سه گرده در بغل و

زنبیلی آرد برسر؛ سائلی پیش آمد از گرسنگی بنالید. آن زن آن سه قرص به وی داد و برفت؛ بادی درآمد آن آرد از زنبیل آن زن ببرد. وی به تظلم از باد پیش داود آمد، داود گفت «باد در جهان بسیار است، من ندانم که کدام باد بود که بر تو ظلم کرده است»، هزار درم وی را داد و باز گردانید. چون از دار حکم بیرون آمد، سلیمان بر در بود، گفت «رسول خدا چه حکم کرد؟». گفت «مرا هزار درم داد». سلیمان گفت «بازگرد که حق تو بیش از این است». زن با داود شد داود او را هزار دیگر داد زن بیرون آمد، سلیمان او را باز می گردانید تا به ده هزار درم شد و زن نیز باز می آمد. داود گفت «ای زن تا کی خواهد بود این خصومت تو؟». گفت «یا خلیفه الله، پسری بر این در است او مرا با توهمی فرستد». داود دانست که سلیمان است، او را در خواند گفت «پورا، چرا نگذاری که این زن بشود؟». گفت «زیرا که وی به حق خویش می رسد». داود گفت «حق او چیست؟». گفت «باد را بخوان تا بگوید». داود باد را بخواند بگفت که «تو کردی؟». گفت «من کردم». داود گفت «چرا کردی؟». گفت «به فرمان خازن باد کردم». داود خازن باد را گفت «چرا فرمودی؟». خازن گفت «به قول جبرئیل کردم». جبرئیل گفت «به قول میکائیل کردم». میکائیل گفت «به قول اسرافیل کردم». اسرافیل گفت «بدانکه در فلان دریا کشتی بود با مال بسیار، بشکست غرق خواست شد، همی آرد بایست تا آن را فرو گیرد، فرمان آمد تا باد آرد آن پیرزن را بر بود و بشکاف آن کشتی رسانید آن خلل را تدارک افتاد و اهل آن بسلامت به ساحل رسیدند، اکنون فرمان خدا آن است که مال آن کشتی را شمار کنید سیک آن مر آن زن را باشد که خداوند آن آرد بود»، شمار بکردند سیصد هزار درم نصیب آن زن آمد. داود او را پرسید که «چه کرده بودی که خدا ترا این

- مکافات کرد؟». گفت «آن دانم که آن سه قرص به درویش دادم».
- گفت «به همه دل بدان که این مکافات آن است». سؤال: چون داود حاکم روی زمین بود پس آن حکمهای وی ناصواب بود تا خدا گفت
- ۴ *فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَنَ*؟. جواب گوئیم حکمهای داود صواب بود نبینی که گفت *وَكُلًّا أَتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا*، لکن اصلح آن بود که سلیمان کرد. محمد هیصم گفتی خدای عزوجل همه ملک دنیا با سلیمان داد بدان بر وی منت نهاد گفت فامن او امسک بغیر حساب، به یک مسئله علم که او را بداد بر وی منت نهاد گفت *فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَنَ*، تا خلق بدانند فضل
- ۸ علم بر دنیا. آنکه خدای عزوجل بعضی از شرف و معجزات داود یاد کرد تا کسی او را نقصی ننهد بدانکه حکم او در بعض مسائل مفضل بود و حکم سلیمان افضل و اصلح، گفت *وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ*: رام کرده بودیم ما داود را کوهها *يُسَبِّحُنَ*: تا تسبیح می کردند با وی *وَالْقَلْبَرِ*: و ۱۲ مرغان را نیز مسخر کرده بودیم تا با وی آواز می گردانیدند. سؤال: چه خاصیت و چه شرف بود داود را به تسخیر جبال و طیر بعدما که همه چیزها خود پیش از داود و از پس او مسخراند تسبیح را چنانکه خدا گفت و ان من شی الا یسبح بحمده. جواب گوئیم تخصیص و تشریف داود در ۱۶ آن از آن وجه بود که جبال و طیور آواز تسبیح با داود برآوردندی و نغمت همی گردانیدندی، چون داود آواز به الحان برآوردی و این خاصیت داود را بوده است شرف او را، چون در کوه آواز برآوردی به زبور خواندن اهل کوه با وی آواز می گردانیدندی و یک یک از حلاوت آواز او جان همی ۲۰ دادندی، و گر در دشت آواز برآوردی مرغان هوا گرد آمدندی و با وی آواز همی گردانیدندی و از حلاوت آواز او مرده همی افتادندی *وَكُنَّا فَاعِلِينَ*: و بودیم ما کننده آن کرامات با داود.
- وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ*: و درآموختیم او را — یعنی داود را —



کردن پوشیدنی شما را، یعنی زره *لِنُخَصِّکُمْ مِنْ ثَأْسِکُمْ*: تا پنه دارد شما را از بلای دشمن شما. و آن آن بود که خدای تعالی آهن داود را نرم گردانیده بود تا وی از آن زرهها کردی تا غازیان در غزوها در پوشیدندی

۴ اظهار معجزه داود را. چون سندان آهن در پیش گرفتنی دست وی بدان می رسیدی آن همی چون خمیر می گردیدی، وی به انگشت می مالیدی و حلقه درهم می افکندی در ساعت زرهی بکردی. روزی لقمان حکیم به زیارت وی آمد، وی زره می کرد؛ لقمان ندانست که آن چیست و نپرسید او را از آن که لقمان استاد داود بود در علم، نخواست که آب خویش ببرد

۸ به سؤال کردن از داود تا داود آن زره تمام کرد و در پوشید گفت «نعم آله الحرب هذه»، و برکشید و به زرادخانه فرستاد. لقمان بدانست گفت: الصمت حکم و قلیل فاعله *فَهَلْ أَنْتُمْ شَاکِرُونَ*: هیچ هستید ای شما که قوم داواید سپاس دارنده، یعنی *أُشکروا*. سؤال: چه منت بود خدای را بر قوم داود به کرامتی که داود را داد تا گفت *فَهَلْ أَنْتُمْ شَاکِرُونَ*؟ جواب گوئیم منت بر ایشان از آن وجه آمد که داود را تعلیم کرد زره گری تا همی کرد و رایگان بدیشان می داد تا ایشان را از بلای دشمنان نگاه داشت و نیز از آن وجه که در تشریف رسول تشریف امت باشد.

۱۶

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً: ای: و سخرنما لسلیمان الريح: و رام کرده بودیم مر سلیمان را آن باد سخت؛ و گر ریاح خوانی بادهای، و آن بادی بود که بساط سلیمان را برگرفتی *تَجَرَّى بِأَمْرِه*: می رفتی به فرمان او *إِلَى الْأَرْضِ* آلتی بازگشتن فیها: بدان زمین که برکت کرده بودیم در آن زمین به آب و درخت، و آن زمین مقدس بود که باد شادروان او را برگرفتی از پارس به یک ساعت به مقدس بردی، شرح آن در قصه سلیمان در سورة النمل گفته آید *وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ*: و بودیم ما به هر چیزی از احوال او دانا، دانستیم که او شایسته آن است.

۲۰

- وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ: و از دیوان کس بود که به دریا فرو شدند و جواهر نفیس از قعر دریا برآوردندی او را. سؤال: ای سلیمان حریص دنیا بود تا دیوان را غَوَاصی فرمودی و دیگر کارها به طلب دنیا؟
- ۴ جواب گوئیم آن کارها که سلیمان دیوان را می فرمود تسخیر ایشان را بود نه طلب دنیا را، مقصود وی آن بود که ایشان را مقهور می داشت به تکلیف کارهای گران و نیز از بهر منافع مسلمانان را. و گفته اند سبب فرمودن او دیوان را به غَوَاصی آن بود که زنان سلیمان از وی درخواستند که ما را از این جلوه تو که در هوا می گذری بازین همه جوش و پوش نصیب باید.
- ۸ گفت چه خواهید؟ گفتند ما را کوشکی باید از جواهر که ما همه در آن مستور باشیم و با تو در هوا برابر می گذریم. سلیمان بفرمود دیوان را تا جواهر و یواقیت از قعر دریاها می برآوردند چندانکه کوشکی بکردند از جواهر نفیس و یواقیت ثمین، ده پوشش هر پوشش ده رده، در هر پوشش از آن صد زن. چون باد بساط سلیمان را برگرفتی دیوان آن کوشک را برگرفتندی و با باد در هوا برابر می بردندی وَ يَغْمَلُونَ عَمَلًا ذَلِك: و می کردند دیوان نیز کاری که جز آن بود هر چه وی فرمودی. سلیمان ایشان را در کار مالیده می داشتی تا تمرد نکردندی، چون از همه درماندی بفرمودی تا کوهها را از جای به جای می بردندی و چون کسی را از آدمیان کاری بزرگ بودی پیامدندی دیوی از سلیمان درخواستندی تا دیوی را سوی وی کردی تا آن کار وی را بکردی تا شب، چون شب درآمدی بجستی با جای خویش آمدی و گر کار آن کس پیش از شب تمام شدی برگشتی همه را تباه کردی. زنی نزد سلیمان آمد گفت «یا رسول الله، خانه ندارم دیوی را سوی من کن تا مرا کلبه ای کند». سلیمان گفت «تا شب کار داری؟» گفت «دارم، تو دل مشغول مدار، همی دیوی را سوی من کن». سلیمان دیوی را فرمود تا او را کلبه ای کند. دیویامد زن او را گفت «امروز کار

تو تا شب این است که مرا حجره‌ای کنی و پلاسی دارم سیاه آن را به آب بمالی تا سپید گردد. دیو در افتاد تا نماز پیشین حجره بکرد. زن پلاسی سیاه وی را داد گفت «گیر، در آب می مال تا سپید گردد». دیو بشد آن را در آب می مالید تا شب آمد بجست و بشد؛ بدان بهانه آن زن از آن دیو سلامت یافت و اگر آن مکر نیاوردی آن دیو حجره کرده را ویران کردی وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ: خدای گفت ما بودیم نگه دارنده ایشان یعنی دیوان در فرمان سلیمان که هر دیو که از فرمان وی بیرون شدی فریشته‌ای او را عمود آتشین زد، برجا بسوختی. وگر هیچ دیو ترمرد کردی، بفرمودی تا او را دربند کردند و به دریا فرو گذاشتندی.

وَأَيُّوبُ: واذکر ایوب: و یاد کن ایوب را إِذْ نَادَى رَبَّهُ: چون بخواند خدای خود را أَنَّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ: که رسید مرا گزند وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ: و تو بخشاینده ترین بخشاینده گانی، بتصریح نگفت که بلا بردار، نمایش کرد.

فَأَسْتَجَبْنَا لَهُ: پاسخ کردیم او را فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ: وا بردیم آنچه به وی بود از گزند وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ: و بدادیم او را اهل او. گفته اند او را هفت پسر بود و سه دختر همه را با وی داد وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ: و مانند ایشان با ایشان، ای: همچند ایشان نیز او را فرزند دادیم رَحْمَةً مِنْ عِنْدَنَا: بخشایشی از ما ایوب را و نعمتی وَذِكْرِي لِلْعَابِدِينَ: و پندی و یاد گاری مر خداپرستان را و گفته اند مرامت محمد را تا به حال ایوب عبرت گیرند بدانند که به محنت دل از خدا بنیاید گردانید.

وَأِسْمَاعِيلَ، ای: و اذکر اسمعیل: و یاد کن اسماعیل را. گفته اند اسماعیل بن ابراهیم بوده است جد مصطفی و گفته اند وی اشمویل بن حلقاا بود وَادْرِيسَ: و یاد کن ادريس را، نام وی اخنوخ بود و قصه وی در سورة مریم گفته آمد وَذَا الْكِفْلِ: و یاد کن خداوند پایندانی نام وی عدلک

بن اردیا و قصه وی در سورة صاد گفته آید **كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ** : این همه که یاد کردیم از شکیبایان بودند در دین خدا بنگر که به روی ایشان چه رسید.

- ۴ **وَاَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا** : و درآوردیم ایشان را به رحمت ما در بهشت
مَا اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ : بدرستی که ایشان از شایستگان اند. سؤال : چرا
پیغامبران مرسل را به صلاح بستود گفت **اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ** بعدما که عامه
مردمان خود صالحان باشند. جواب گوئیم **مِنَ الصَّالِحِينَ** مراد از این
مرسلان اند و گفته اند شایستگان کرامات خداوند.

- ۸ **وَذَآلَئِیْنِ** : و یاد کن یا محمد اهل آن ماهی را، یعنی یونس بن متی را
اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا : چون برفت خشم گرفته بر آن ملک. قصه وی در سورة
والصافات گفته آید **فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَیْهِ** : پنداشت که ما بروی تقدیر
نکرده بودیم. سؤال : آن پیغامبر بود که پندارد که خدای بروی قادر
نیست؟ جواب گوئیم **اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَیْهِ** از قدر یقدر قدر است نه از قدر
یقدر قدره و قدر یقدر قدر بر تقدیر قتل یقتل قتلاً اندازه کردن بود، ای :
پنداشت که ما بروی تقدیر عذاب نکرده ایم. و گفته اند **اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَیْهِ**،
معناه : ان لن نقتر علیه ولن نصیق علیه : پنداشت که ما کار بروی
۱۲ باریک نگرفته ایم، ندانست که کار بر خاصگان باریک تر گیرند. این
همچنان است که جای دیگر گفت **وَمَنْ قَدَّرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ**، ای : قتر، چون
درماند **فَتَادَى فِی الظُّلُمَاتِ** : آواز داد و بخواند خدای را در آن تاریکیها،
۱۶ تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی و تاریکی زلت **اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ** : که
نیست خدایی مگر تو **سُبْحَانَكَ** : پا کا خدایا **اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ** : بدرستی
که من بودم از ستمکاران بر تن خویش. در این آیت ما را حجت است بر
آنکه از پیغامبران گنه روا بود زیرا که از دو بیرون نیست : راست گفت
۲۰ که **اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ** یا دروغ، گر راست گفت درست شد که

گناهی کرده بود تا قول او راست بود، و اگر دروغ گفت دروغ از پیغامبر خدا روا نبود و اگر دروغ روا بود گناه روا داشته آمد.

- ۴ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ: پاسخ کردیم او را وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ: و برهانیدیم او را از آن هول وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ: و همچنان برهانیم گرویدگان را. سؤال: چرا گفت وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ بعدما که بسیار مؤمنان را می بینیم که ایشان در بلا درمانند و بسی دعا و زاری کنند و ایشان را نجات و فرج نیاید. جواب گوئیم خدای گفت وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ همچنان هر که در بلا درماند و دل با ما گرداند همچنانکه ۸ یونس دل با ما گردانید ما او را برهانیم. و گفته اند معناه همچنانکه یونس در وقت عافیت دعا بسیار کردی هر که در وقت عافیت دعا بسیار کند چون در بلا افتد دعا کند خدای او را فرج آرد، اما آن کس که دعا نکند تا درماند چنان کس را نجات و فرج کم آید، او را گویند الان و قد عصيت ۱۲ من قبل. در اخبار است که اذا كان العبد دعا في السرّ فنزلت به الضرا فدعا فقالت الملائكة هذا صوت معروف فيشفعون له، و اذا لم يكن العبد دعا في السرّ فنزلت به الضرا فدعا قالت الملائكة الآن فلا يشفعون له.
- ۱۶ وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ: و یاد کن زکریا را چون بخواند خدای خود را رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا: گفت ای بار خدای من فرومگذار مرا تنها، یعنی مرا فرزندی ده وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ: و تو بهین عطا دهندگانی و بهین وارثانی و قصه زکریّا در سورة مریم گفته آمد. نام وی زکریّا بن ماتان و گفته اند زکریّا بن آذن صد سال عمر وی رسید او را هیچ فرزند نبود، نومید شد؛ چون ۲۰ کرامات مریم را بدید اومید گرفت دعا کرد از خدای عزوجل فرزند خواست.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ: پاسخ کردیم او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى: و ببخشیدیم او را پسری چون یحیی وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ: و نیک کردیم او را جفت او از

- نازاینده گی که از پیش عقیم بود نام وی ایشا. و گفته اند دراز زبان بود، خدای تعالی او را به دعاء زکریا به اصلاح آورد و بدان منت بروی نهاد زیرا که زن سلیطه عقوبت اینجهانی است با وی هیچ حیل نتوان کرد، چنانکه در اخبار است که مردی نزد رسول آمد گفت یا رسول الله سه زن ۴ دارم یکی دزد است، دیگر برپای مانده که همه روز به در و بام و کوی می گردد، سدیگر سلیطه است. رسول علیه السلام گفت برو آن زن دزد را هر چه داری در دست وی کن تا نیز دزدی نکند و آن زن برپای مانده را پند ده برفق تا به صلاح آید و بنشیند و آن سلیطه را دست باز دار. آن مرد ۸ بشد کالایی که داشت در دست آن زن دزد کرد، وی نیز دزدی نکرد و آن دیگر را پند داد، فرو نشست و آرام گرفت و آن سدیگر را که رسول گفته بود که دستش باز دار از دلش بر نیامد که او را دوستر داشتی. روزی آن زن به زبان افراط کرد، آن مرد را صبر بر رسید سنگی بر بنا گوش او زد؛ ۱۲ هلاک شد. اهل بیت او بیامدند مرد را بکشتند، اهل بیت مرد بیامدند با اهل بیت زن جنگ کردند، خلقی از هر دو سوی کشته شد. خبر به رسول آوردند، رسول گفت انما انا رسول الله سخنی که شما را گویم فرا پذیرید و کار بندید که هر که پند و نصیحت من فرا نپذیرد چنان بود که او، وی را ۱۶ گفتم برو و زن سلیطه را دست باز دار، باز نداشت لاجرم بنگر که کار به کجا رسید. إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ : بدرستی که ایشان بودند که می شتافتند در نیکیها، یعنی رغبتی بودند در خیرها؛ یعنی زکریا و اهل بیت او و گفته اند مراد از إِنَّهُمْ كَانُوا أَنَّهُمْ پیغامبران اند که یاد کرد ۲۰ ایشان را از پیش وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا : و می خواندند ما را به اومید و بیم، رَغَبًا فِي الثَّوَابِ وَرَهَبًا مِنَ الْعَذَابِ، رَغَبًا فِي الْجَنَّةِ وَرَهَبًا مِنَ النَّارِ وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ : و بودند از ما ترسکاران و فروتنان و فرمان برداران.
- وَأَلَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا : و یاد کن آن زن را که نهفته داشت جیب

- پیراهن خود را از ناشایست. این فرج نه آن است که عورت است زیرا که ذکر آن بتصریح فحش باشد، از آن است که هیچ جای در قرآن خدای تعالی عورت را بتصریح یاد نکرده است و مجامعت را همه بکنایت آورده است، پس این فرج مراد از این جیب درع است چنانکه گویند فلان نقی الجیب طاهر الثوب؛ و آن زن مریم بود که این صفت او است فَتَفَخَّنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا: درآوردیم ما در رحم او جانی به فرمان ما، و گفته اند معناه: در دمید جبرئیل در وی بادی به فرمان ما. سؤال: چرا اینجا گفت فَتَفَخَّنَا فِيهَا به لفظ تأنیث و جای دیگر گفت فنفخنا فیه به لفظ تذکیر؟ جواب گوئیم اینجا که به لفظ تأنیث یاد کرد مراد بدان نفس او را داشت و آنجا که به لفظ تذکیر آورد مراد از آن جیب درع داشت وَجَعَلْنَاهَا وَأَبْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ: و کردیم او را — ای: مریم را — و پسر او را عیسی نشانی و حجتی و عبرتی مرجهانیان را. جهودان را شبهتی گشت تا او را حرامزاده گفتند و ترسایان را شبهتی گشت تا او را خدای و پسر خدای گفتند و مسلمانان را حجتی گشت تا او را رسول خدای گفتند. سؤال: چرا نگفت وجعلناها وابنها آیتین بعدما که مریم و عیسی دو حجت بودند نه یکی. جواب گوئیم هر دو را آیت گفت زیرا که عیسی و مادرش نیز هر دو بهم حجت بودند بر آن معنی که زادن عیسی از مریم بی پدر یک حجت بود.
- ۴
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰
- إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً: بدرستی که این دین شما همه پیغامبران یک دین است. این کُم خطاب مصطفی را است و مراد او را و همه پیغامبران را و این أُمَّة مراد از این دین است چنانکه گفت انا وجدنا آباءنا علی امة، ای: علی دین و ملة. سؤال: چرا گفت أُمَّةً وَاحِدَةً به نصب نه به رفع بعدما که موضع آن موضع رفع است؟ جواب گوئیم أُمَّةً نصب علی القطع و الصرف است لآنکه صرفت عن المعرفة الى النكرة وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون: و منم یکخدای شما به یگانگی پرستید مرا.

وَتَقْظَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ: و ببریده شدند و پراکنده شدند در کار ایشان — یعنی در دین ایشان — میان ایشان، یعنی امتان از پس رسولان کُلُّ الْاِیْتَا رَاجِعُونَ: هری و همه با ما باز گردنده اند، یعنی مکافات ایشان بر ما است و گفته اند این رجوع به معنی قضا و تقدیر است یعنی هر چه کردند و کنند ۴ به قضا و تقدیر ما است.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنْ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ: هر که کند کاری از کارهای نیک و او گرویده بود فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ: ناسپاسی نبود — یعنی ضایع کردن نبود — آن کردار او را وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ: و ما آن را نویسنده ایم. سؤال: ۸ چند کاتب بود کردار بندگان را؟ اینجا می گوید وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ و جای دیگر می گوید کراما کاتبین و رسلنا لدیهم یکتبون و یکتبون ما تفعلون. جواب گویم نبشتن کرام الکاتبین جدا بود و نبشتن خدای تعالی جدا بود، کتاب فریشتگان همه کردار بندگان را بود جد و هزل مغفور و ۱۲ نامغفور، و کتابت خدای تعالی استنساخ جدان باشد، چنانکه جای دیگر گفت انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون. و گفته اند وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ مراد از این کتابت ملائکه است لکن آن را از خود یاد کرد زیرا که به امر او بود چنانکه گفت فنفخنا فیه من روحنا، آن نفخ فعل جبرئیل بود و لکن به ۱۶ خود اضافت کرد زیرا که به امر او بود. و گفته اند وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ای: جامعون، ما آن را فراهم دارنده ایم و کتب جمع بود. و گفته اند کاتبون ای: حافظون.

وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْبَةٍ أَهْلُكُنَّا هَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ: و بهشت حرام است بر ۲۰ اهل دیهی و اهل شهری که ما هلاک کردیم ایشان را بر کفر و ضلالت چرا زیرا که ایشان باز نگردند با حق هرگز. سؤال: اگر حرام بود بر اهل شهری که هلاک کرد ایشان را که باز نگردند پس واجب آمد که باز گردند، زیرا که هر چه حرام بود که نبود واجب بود که نبود، پس چه معنی

- مقدار بود که بدان آتش برانگیزند و حطب هیمه بود حصب هیمه ریزه بود
 أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ: شما در آنجا شونده اید. در خبر است که مصطفی
 علیه السلام این آیت را بر اهل مکه خواند بر در کعبه، ایشان همه
 اندوهگن بازگشتند. عبدالله بن الزبعر خطیب قریش ایشان را پیش آمد، ۴
 بوجهل را گفت «یا بالحکم اندوهگن چرایی؟» گفت «زیرا که محمد
 ما را و همه معبودان ما را هیمه ریزه دوزخ خواند». ابن الزبعر گفت
 «دریغا اگر من آنجا بودمی جوابش باز دادمی». گفت «محمد هنوز بر
 در کعبه است برو تا چه جواب داری». پیامد با قریش تا نزد رسول آمد ۸
 گفت «این که گفתי شما و معبودان شما همه هیمه دوزخ اید عام است
 یا خاص؟». مصطفی گفت «بل که عام است». ابن الزبعر گفت
 «خصمتک یا محمد». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که عیسی را و
 عزیر را و فریشتگان را می پرستند از فرود خدای از قول تو واجب آید که ۱۲
 ایشان همه هیمه دوزخ باشند». پیغامبر علیه السلام فرو ایستاد تا خدای
 تعالی آیت فرستاد در جواب ایشان که ان الذین سبقت لهم منا الحسنى
 اولئک عنها مبعدون. سؤال: چگونه حکم توان کرد که کافران و معبودان
 ایشان همه هیمه دوزخ باشند بعد ما که ملائکه و عزیر و عیسی معبودان ۱۶
 ایشانند و محال بود که ایشان در دوزخ باشند. جواب گوییم إِنَّكُمْ وَمَا
 تَعْبُدُونَ عام است چنانکه مصطفی ابن الزبعر را گفت؛ رسول او را
 بشکست نه او رسول را، زیرا که رسول بدانکه گفت عام است آن خواست
 که عام است در مخاطبان و ایشان کافران مکه بودند و معبودان ایشان بتان ۲۰
 و دیوان بودند، لاجرم همه هیمه دوزخ اند. و گفته اند این لفظ عام است
 لکن سعاد را از این عموم اخراج کردیم بدان آیت که ان الذین سبقت لهم
 منا الحسنى، الآیه.

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ إِلَهًا مَا وَرَدُوهَا: اگر اینها یعنی بتان خدا بودندی در آن

- دوزخ نشدندی وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ: و همه در آن دوزخ جاوید باشند.
- لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ: ایشان را بود در آن دوزخ دندستی و نرستی، زفیر اول بانگ خر بود و شهیق آخر بانگ خر بود و ایشان در آن دوزخ فرانشنوند آواز دوزخ از آنکه کر باشند. ۴
- إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ: بدرستی که آن کسان که سابق شده است ایشان را از ما وعده نیکوترین، و گفته اند این حُسنی بهشت است و گفته اند سعادت است أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ: ایشان از آن دوزخ دورکردگان باشند یعنی نگه داشتگان از عذاب. سؤال: اینجا می گوید ۸
- عَنْهَا مُبْعَدُونَ و جای دیگر می گوید و ان منكم الا واردها، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم همه بر دوزخ گذرند بذات لکن خاصگان مولی دور باشند از عقوبات، آن که گفت و ان منكم الا واردها بذات است و آن که گفت عَنْهَا مُبْعَدُونَ بعد عقوبات است. چنانکه در خبر است که مؤمنان ۱۲
- چون به در بهشت رسند گویند أليس قد وعدنا ربنا انا واردو جهنم فيقول الملائكة قد وردتموها و هي خامدة.
- لَا يَسْمَعُونَ حَسِيَّتَهَا: نشنوند آواز آن و نرست آن وَهُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ: و ایشان در آنچه آرزو کند تنهای ایشان در نعيم بهشت جاویدان باشند. سؤال: چون سعاد را گفت لَا يَسْمَعُونَ حَسِيَّتَهَا و اشقيا را گفت وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ پس هر دو گروه در ناشنیدن آواز دوزخ برابر باشند؟ جواب گوئیم سعاد نشنوند از دوری و اشقيا نشنوند از کری و ۲۰
- بينهما بونٌ بعيد.
- لَا يَخْرُجُ لَهُمُ الْفَرْعُ إِلَّا كَبْرُ: اندوهگن نکند ایشان را هراس مهين.
- گفته اند فرع الا کبر آواز لا بُشری است در در مرگ و گفته اند نفخت دوم بود از اسرافیل و گفته اند نداء قیامت بود که فلان بن فلان شقی شقاق لا یسعد بعدها ابداً و گفته اند کشتن مرگ بود میان بهشت و دوزخ و گفته اند

فرع اکبر طبق برافکندن دوزخ بود وَتَتَلَقَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ: وپیش ایشان باز آیند فریشتگان و ایشان خازنان بهشت باشند هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ: گویند این است روز شما و روز دولت شما آنکه بودید که هنگام می کردند شما را.

۴

يَوْمَ نَظُورِ السَّمَاءِ كُطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ: آن روز که روز قیامت بود درنوردیم آسمان را چون درنوردیدن دویرنامه را؛ وگر کتب خوانی نامها را وگفته اند سجل صحیفه بود، ای: چنانکه درنوردند کاغذ نامه را و گفته اند سجل کاتب رسول بود كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ: چنانکه ابتدا کردیم اول آفریدن بازگردانیم آن را یعنی آسمان را دودی گردانیم چنانکه به اول بود. سؤال: چرا نگفت نعیدها بعدما که سما مؤث است. جواب گفته اند این ها راجع است به اول خلق زیرا که به لفظ تذکیر آورد، وگفته اند نُعِيدُهُ مراد از این مردم است، ای: چنانکه اول بیافریدیم او را دیگر بار بیافرینیم وَعَدًا عَلَيْنَا: وعده کرده ایم وعده ای بر ما إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ: بدرستی که ما هستیم کننده، ای: بجای آرنده آن وعده به انگیختن خلق.

۱۲

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: بدرستی که نبشتیم ما در کتاب داود از پس پند — وگفته اند از پس نبشتن لوح محفوظ، وگفته اند از پس یاد کرد این آیت — که این زمین را میراث گیرند آن بندگان من نیکان و شایستگان؛ وگفته اند مراد از این ارض زمین شام است و مراد از این عباد امت محمد. وگفته اند مراد از این ارض بهشت است که خدای عزوجل آن را به میراث با امت محمد دهد.

۲۰

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا: بدرستی که در این قرآن پند تمام است، وگفته اند در اینچه یاد کردیم از زبور تمام شرفی است لِقَوْمٍ عَابِدِينَ: مرگروه موحدان را.

- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ: و نفرستادیم ترا یا محمد مگر تا سبب رحمت باشی مرجهانیان را. سؤال: اگر رسول سبب رحمت بود همه جهانیان را پس چرا بر کافران رحمت نبود و ایشان هم از جهانیان اند. ۴
- جواب گوئیم گفته اند مراد از این رحمت تأخیر عذاب است و خود همچنان بود؛ و گفته اند إِلَّا رَحْمَةً ای: رحیماً علی العالمین و او خود همچنان بود، نبینی که روز احد چون کافران رباعیه او را بشکستند چندان خون از وی برفت که بیهوش بیفتاد، چون با هوش آمد گفت اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون؛ و گفته اند إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، ای: امنأ للكافرين فی الدنيا و شفیعاً للمؤمنین فی العقبی.
- قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ: بگو یا محمد که وحی می کنند به من که خدای شما یک خدای است بی همتا و بی همنواز و بی زن و بی فرزند فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: هیچ هستید شما گرویدگان؛ یعنی بگروید به یگانگی او، لفظ استفهام است و مراد از آن امر. ۱۲
- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ أَذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ: اگر برگردند یعنی باز ایستند از توحید بگو یا محمد که من آگاه کردم شما را از توحید خدای برابری و دادی، فاستوبنا فی هذا الخیر وَإِنْ أَذْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ: و من ندانم که نزدیک است یا دور آنچه شما را هنگام می کنند از عذاب. سؤال: ای نه محمد بر ایشان می خواند که اقتربت الساعة و اتی امر الله پس اینجا می گوید ندانم نزدیک است یا دور، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم این که گفت وَإِنْ أَذْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ مراد از این عذاب است، رسول ندانست که عذاب کافران نزدیک است یا دور. ۲۰
- إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ: بدرستی که خدای می داند آشکارا و بلند را از گفتار و يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ: و می داند آنچه شما می پپوشید؛ یعنی می داند تکذیب شما را به آشکارا و عداوت شما را پنهان. و گفته اند معناه:

می داند انکار آشکارا شما را و نکرت نهان شما را.

- وَإِنْ أَدْرَىٰ ، اِی : و ما ادری : و من ندانم لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ : مگر این تأخیر عذاب آزمونی است شما را و استدراجی و بر خورداری تا هنگامی ، یعنی رسیدن اجل و لعل از کلمه شک بود که هیچ بنده نداند ۴ که نعمت دنیا از خدای بنده را سبب سعادت است یا سبب شقاوت.
- قَالَ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ : بگو یا محمد ای بار خدای من بکن آن داوری بحق. سؤال : چون معلوم است که خدای عزوجل خود حکم نکند مگر بحق چه فایده بود در این سؤال که رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ؟ جواب گوئیم ۸ معناه آن حکم بحق که کافران را وعید کرده ای بکن. نمی گوید حکم بحق کن که خدای عزوجل خود حکم نکند مگر بحق ؛ و گفته اند معناه : رب عجل عقوبة الکفار بالحق ، یعنی نصره المؤمنین و هلاک الکافرین بدره ؛ و گفته اند فتح مکه ؛ و گفته اند حکم قیامت وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ : و خدای ۱۲ ما خدای مهربان است بر همه جانوران به روزی دادن و تأخیر عذاب از کافران الْمُسْتَغَانُ : آن یاری خواسته از وی عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ : بر آنچه شما می وصف کنید به ناسزا گفتن او را و رسول او را ، واللّه اعلم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الحج
برخواند به عدد هر حاجی و معتمری که تا قیامت حج و عمره کنند او را
ثوابی بود. قوله تعالى :

۴ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ : ای مردمان ای
بترسید از خدای شما و پرهیزید از آزار خدای شما بدرستی که زلزله
قیامت — یعنی لرزیدن زمین نزدیک قیامت — چیزی بزرگ است. و آن
زلزله نزد نفخت سدیگر بود که اسرافیل در صور دمده؛ او را سه نفخت بود :
۸ اول نفخت فزع بود، دیگر نفخت صَعَق بود، سدیگر نفخت بعث بود که
همه زمین زلزله گیرد و می لرزد تا هر چه در زیر دارد از دفنها و گنجها و
مردگان همه بر روی زمین افکند بعث قیامت را. سؤال : اگر معدوم شیء
نبود پس چرا خدای تعالی زلزله قیامت را شیء خواند؟ جواب گوئیم معنی
آن است که چون نبود شیء عظیم بود واجب نیاید تا معدوم شیء بود هم
۱۲ چنانکه آن را عظیم خواند واجب نیاید که معدوم عظیم بود.

يَوْمَ تَرَوْنها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ : آن روز که بینند آن را مشغول
ماند هر شیردهنده از آنچه می شیر داد؛ و گرتذْهَلُ به ضم تا وکسر ها
۱۶ خوانی مشغول کند آن زلزله هر شیردهنده را. سؤال : در وقت بعث ارضاع
کی بود تا می گوید تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ؟ جواب گفته اند این

- خبر از اول نفخت صور است، در آن وقت هنوز خلق بر کار خویش باشند مادران فرزندان را شیر می دهند در هول آن نفخت متحیر گردند؛ و گفته اند این زلزله وقت قیامت بود و اینکه می گوید تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ بِرِ سَبِيلِ مِثْلِ اسْت، یعنی همه به خویشتن مشغول باشند تا بمثل مادران از فرزندان مشغول مانند و ایشان را فرو گذارند وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا: و بنهد هر خداوند باری بار او. گفته اند این بار آبستان است که آن روز همه آبستان از هول آن بار بنهند و گفته اند این بار کردار است که هر کس کردار خویش را به قیامت حاضر آرد مثال آن در پیش خویش ببیند ۴ و مکافات آن بیاود و گفته اند این بار خصومت است یعنی همه خصمان را خشنود کنند وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى: و بینی مردمان را مستان و مَا هُمْ بِسُكَارَى: و نباشند ایشان مستان از شراب. سؤال: از دو بیرون نیست مست باشند یا نه، اگر مست باشند پس چرا گفت وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى و اگر نه مست باشند پس چرا گفت وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى بعد ما که رؤیت چیزی علی ما هوبه تعلق گیرد. جواب گوئیم وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى معناه کالسکاری که متحیر و شوریده گشته باشند چون مستان از هول آن روز، وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى ای: و ما هم بسکاری من الشراب وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ: بیک عذاب خدای سخت است، از هول آن چون مستان گردند.

- وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي آلِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ: و از مردمان کس است که پیکار می کند در خدایی خدای بی دانش، چون نصر حارث که بستیهده ۲۰ بود با رسول در توحید خدای و هم بر آن عنود می بود تا روز بدر که گرفتار آمد و قُتِلَ صَبْرًا وَتَتَّبِعُ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ: و پس روی می کند هر دیوی را رانده و دور کرده از خیر و گفته اند مَرِيدِ ای مارد متمرّد از بد تنی.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ: چنان قضا

کرده اند بدان دیو و نبشته در لوح محفوظ که هر که با وی دوستی دارد وی او را گم کند و بکشد او را با خویشتن به عذاب دوزخ سوزان.

۴ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ : ای مردمان اگر هستید در گمانی از انگیختن روز قیامت، دلیل بران آن است و نشان آن که ما

قادریم بر زنده کردن خلق که قَائِلًا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ : ما بیافریدیم شما را از خاکی ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ : پس از قطره ای آب پشت. سؤال : ای از بیش خلق نطفه ما را خلقی بودست از خاک تا گفت خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ؟ جواب گوئیم معناه خلقناکم بالتدریج آبائکم من تراب و

۸ انفسکم من نطفة ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ : پس از خون بسته پس از پاره ای گوشت ضعیف باشد صورت کرده و باشد صورت نا کرده، چون سقط ؛ و گفته اند معناه تمام صورت و ناقص صورت لِتُبَيِّنَ لَكُمْ : تا پدیدار کنیم شما را دلیل بر کمال قدرت ما، و گفته اند معناه تا

۱۲ پدید آریم شما را فرزند آراسته وَ نُقَرِّفِي الْأَرْحَامَ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى : و بداریم در زهدانها آنچه خواهیم — یعنی آن را که خواهیم — تا زمان زده ای نام برده نه ماه کم و بیش ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا : پس بیرون آریم شما را کودک خرد. سؤال : چرا گفت طِفْلًا نگفت اطفالاً بعد ما که جمع

۱۶ است ؟ جواب گوئیم معناه اطفالاً لکن به لفظ وحدان آورد زیرا که طفل اسمی است بر وزن مصدر، تشنیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود.

ثُمَّ لِيَتَّبِعُوا آسَدًاكُمْ : پس می پروریم شما را تا برسید به قوّت شما، گفته اند تا پانزده سالگی و گفته اند به هفده سالگی و گفته اند تا

۲۰ سی و سه سالگی و گفته اند به چهل سالگی زیرا که قوّت مردم به چهل سالگی تمام ببود از پس آن نقصان گردد وَمِنْكُمْ مَّنْ گويند، چون بزاید او را ولید گويند و سلیل گويند، و شیرخواره را رضیع گويند، چون یک ساله شود او را مُحُول گويند، چون از شیر باز کنند او را

- فطیم گویند، از پس آن منززع گویند، پس از آن او را یافع گویند، چون به بلاغت نزدیک رسید او را مراهق گویند، چون فرا رسد او را بالغ گویند و محتلم گویند و مدرک گویند، و تا خط بیارد او را امرد گویند، چون خط بیارد او را باقل و مخطط گویند، چون خط پیوسته گردد او را مجتمع گویند، چون تمام گردد او را فتی و شاب گویند، چون سپیدی پدید آید او را کهل و موخوط گویند، چون سپیدی غالب گردد او را شیخ گویند، چون پیر و ضعیف گردد او را هرم گویند، چون خشک گردد او را هم گویند، ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ؛ پس آن خدای که قادر بود بر آنکه او را از اول تا به آخر چندین حال به حال گرداند قادر بود بر آنکه او را از پس مرگ زنده کند. دیگر حجت بر قدرت خدای بر قیامت آن است وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً: ای: میده ساکنه یعنی: زمین را بینی پژمرده و آرامیده فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ: چون فرو آریم بر آن آب باران فراچند و برآید و بر رویاند از هرگونه نبات زیبا. سؤال: انبات فعل خدای باشد پس چرا از زمین گفت وَأَنْبَتَتْ؟ جواب گوئیم بلی انبات از خدای بود ولکن از زمین یاد کرد زیرا که زمین سبب آن است و فعل را اگر چه از فاعل بود به سبب اضافت کنند چنانکه گویند اللَّبَنُ مُشْبَعٌ مَرُوءٍ اگر چه مشبع و مروی خدای است.
- ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ: آن حجت بدان نماید که خدای است که خداوند بسزا است وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او است که زنده کند مردگان را و او بر هر چه خواهد که کند توانا است؛ همچنانکه وقت بهاران باران فرستد تا زمین مرده را زنده کند و الوان نبات برویاند در قیامت باران فرستد از آسمان کمنی الرجال، چهل روز می بارد تا چهل ارش آغاز به زمین فرو برد، همه خلق بیکبار سر از گور برکنند؛ اینجا است که پیغامبر علیه السلام گفت: اِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَادْكُرُوا التَّشَوُّرَ

ما اشبه الرّبيع بالتّشور.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّارْيَبَ فِيهَا: تا بدانند که قیامت آیندنی است جای شک نیست در آن. سؤال: گیر که از رویانیدن نباتها از زمین قدرت خدای برانگیختن خلق بدانیم قیامت را به نبوت چه دانیم تا گفت و آنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ؟ جواب گوییم منکران قیامت که آن را انکار کردند از آن وجه می انکار کردند که آن خود محال است مرده را زنده کردن فامقدور است، چون خدای تعالی دلیل بنمود بر قدرت وی بر آوردن قیامت بر منکران آن واجب آمد اقرار دادن بدان و ترسیدن از آن. سؤال: چرا گفت لَّارْيَبَ فِيهَا بعد ما که همه منکران بعث بشک اند در آن؟ جواب گوییم معناه لا موضع للرّيب فیها با چندین دلایل و حجج؛ و گفته اند معناه لا ترتابوا فیها، نهی است از شک کردن در آن وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ: و خدای برانگیزد آن را که در گورها است. در این آیت حجت است بر آنکه بعث اجساد را بود زیرا که گفت من فی القبور و در قبور اجساد بود، پس درست شد که بعث اجساد را بود.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي آلِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّهِيمٍ: و از مردمان کس بود که می پیکار کند و بستیهد در خدایی خدای و توحید او بی دانشی و بی حجتی از عقل و بی نبشته ای هویدا یعنی بی حجتی شرعی.

ثَانِي عَظِيمٍ: ای: لاوی عنقه: دو تا کننده دوش او از گردن کشی و بزرگ منشی. و آن نضر بن حارث بود يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: تا گمراه می بود از راه خدای و دین مسلمانی؛ و اگر يُضِلُّ به ضمّ یا خوانی تا گم می کند خلق را از دین خدای لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ: او را بود در این جهان خواری و هلاکت چنانکه ببود روز بدر و بچشانیم او را روز رستخیز عذاب آتش سوزان، و آن عذاب دوزخ است.

ذَلِكَ : ای : يقال له ذلك : او را گویند آن عذاب بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ :
بدان است که پیش فرستاد دو دست تو؛ یعنی بدان است که کردی از
کفر و معاصی، و بگفته ایم که چرا کردار بنده را اضافت به دست کنند و
۴ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ : و خدای ستمکار نیست بر بندگان، خود کرده را
چه درمان.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْبُذُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ : و از مردمان کس است که
می پرستد خدای را بر کناره ای، چون منافقان. و گفته اند عَلَى حَرْفٍ ای
۸ عَلَى كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ بِالظَّاهِرِ مِنْ غَيْرِ تَصْدِيقِ الْقَلْبِ، و گفته اند عَلَى حَرْفٍ
ای عَنِ جَرِّ نَفْعٍ وَدَفْعِ ضَرٍّ، و گفته اند عَلَى حَرْفٍ ای عَلَى شَكٍّ، و
گفته اند عَلَى حَرْفٍ ای عَلَى اِنْتِظَارِ رِزْقٍ، بر کناره ای می نگرد اگر خدای
او را به نعمت دنیا نیکو دارد طاعت کند و اگر او را محنت رساند روی از
طاعت خدای بگرداند چنانکه در این آیت گفت فَإِنْ أَصَابَتْهُ خَيْرٌ أَظْمَأَنَّ بِهِ وَ
۱۲ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ : اگر به وی رسد نیکی غنیمتی دل آرام
بود بدان نیکی و اگر به وی رسد آزمونی محنتی برگردد بر روی خویش،
یعنی روی از دین و طاعت خدای بگرداند. خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ
۱۶ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ : آن کس که چنین بود زیان کرد این جهان و آن جهان را
آن است او زیان کاری هویدا.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُ وَمَا لَا يَضُرُّهُ : می خوانند از فرود خدای
آنچه گزند نکند او را گرش نخواند و آنچه سود نکند او را گرش بخواند
ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ : آن است آن گمراهی دور از حق.

۲۰ تَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ : می خواند هراینه آن کس را که گزند او
— یعنی گزند بسبب او — نزدیکتر از منفعت او. سؤال : در اول آیت گفت
يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُ وَمَا لَا يَضُرُّهُ که از بت نه ضرر بود و
نه نفع و در این آیت گفت لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ ضرر و نفع از بت

ثابت کرد وگفت ضرر او نزدیکتر از نفع او است، نه این تناقض بود؟
 جواب گفته اند لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ معناه لَمَنْ الضَّرُّ بِسَبَبِهِ اقرب من
 النفع بسببه، از بت خود نه ضرر بود و نه نفع لکن بسبب پرستیدن او ضرر
 بود. سؤال: چرا گفت لَمَنْ ضَرُّهُ لَمْ تَأْكِيدِ در آورد دریدْعُوا بعد ما که در
 لغت نگویند زیّد يدعو العَمْرُو، دعوت را به لام مقید نکنند پس این چگونه
 است؟ جواب گوئیم در این تقدیم و تأخیر است معناه: يدعو مَنْ لضرره
 اقرب من نفعه؛ و گفته اند معناه: ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يدْعُوا، آنکه
 گفت لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ: هراینه آن کس که گزند او نزدیکتر از
 منفعت او لَيْسَ الْمَوْلَى وَلَيْسَ الْعَشِيرُ: هراینه بدا خداوندا که بت است و بدا
 دوستان که بت پرست است او را؛ و گفته اند معناه: بدا دوستان و بدا هنبازا
 که بت و بت پرستند.

۱۲ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ:
 بدرستی که خدای درآرد آن کسان را که بگرویدند و کردند کارهای
 نیک به اخلاص در بهشتهایی که می رود زیر اشجار و مساکن آن جویها
 ۱۶ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ: بدرستی که خدای کند آنچه خود خواهد از کرامات
 اولیا و اهانت اعدا.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: هر که می پندارد که
 نصرت نکند او را خدای در این جهان و در آن جهان، یعنی روزی ندهد
 او را در این جهان و ثواب ندهد او را در آن جهان فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى
 ۲۰ السَّمَاءِ: بکشد ا رسانی به آسمانه خانه ثُمَّ لِيَقْطَعُ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ
 مَا يَغِيظُ: پس خواه کندا گلوی خود را در آن رسن نگه کندا تا هیچ ببرد
 سگالش او آن گرم را که می دارد در دل. و گفته اند معناه: هر که بدانچه
 خدای او را روزی کرده بود بسنده نبود و دستش به مراد خویش می نرسد
 گورسانی در کاز خانه آویزو گردن خود را خواه کن تا جانش برآید. این

همچنان بود که مهتری عطاها می بخشد هر کسی را بسزای او و یکی از ایشان تنگ دلی می کند و سخط می آرد آن مهتر گوید این است برخ تو اگر رضا ندهی سر بر دیوار می زن. و گفته اند فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ معناه: گوی نردبانی به آسمان نه و به آسمان شو و در لوح نگر تا هیچ تواند کرد و هیچ سودش دارد. گفته اند این صفت منافقان است با رسول، معناه: هر که می پندارد که خدای تعالی رسول او را نصرت نخواهد کرد در دو جهان و کار دین او را پیش نخواهد برد و از دین وی می باز نیارد ایستاد گورسنی از آسمانه خانه بیاویز و خویشتن را هلاک کن تا هیچ آن گرم او را از دل وی ببرد.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ : و همچنانکه جبرئیل بر تو می خواند بگفتیم و بفرستادیم جبرئیل را بدین قرآن نشانهای هویدا وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَنِ يُرِيدُ : و خدای آن را راه نماید که خواهد که داند که سزای آن است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا: بدرستی که آن کسان که بگرویدند و آنها که بگشتند از حق و جهود شدند و آن از کیش به کیش شوندگان و ترسانان و کبرگان و آن کسان که هنباز گفتند خدای را، چون بت پرستان و جز از ایشان. قتاده گوید در تفسیر این آیت که دینها شش است یکی از آن رحمان را و پنج شیطان را، و گفته اند ملک کفر هفتصد است جمله آن راجع است بازین پنج إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: بدرستی که خدای حکم کند میان ایشان روز قیامت إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: بدرستی که خدای بر هر چیز گواه است و دانا.

الَّذِينَ تَرَأَوْنَ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ: ای نگه نکردی تا بدانی که خدای است که سجود می کنند او را آنکه در آسمانها اند از فریشتگان و آنکه در زمین اند از مؤمنان وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ

- الْجُجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُو الدَّوَابُّ: و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، همه سجود می کنند خدای را و سجود ایشان از حرکات ایشان است و ظلال آن و گفته اند این سجود خضوع است و کثیرٌ مِنَ النَّاسِ وَ کَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ: و بسیاری از مردمان — چون نیک بختان — و بسیار است که سزا گشته است بر وی عذاب، یعنی قضای سابق و وعید حتم. سؤال: چرا گفت وَ کَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ، نگفت علیهم العذاب بعد ما که کثیر جمع است و علیهم جمع است؟ جواب گوئیم کثیر لفظی است که بر جمع اطلاق کنند و بر وحدان اطلاق کنند چنانکه کثیر بن هشام و ابن کثیر؛ و گفته اند معناه: کثیرٌ مِمَّنْ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ، و لفظ مَنْ وَحْدَان است وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ: و هر که خوار کند او را خدای نبود او را هیچ گرامی کننده ای إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ: بدرستی که خدای کند آنچه خواهد از اکرام و اهانت. اینجا سجده تلاوت است. ۶
- هَٰذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَيْبِهِم: این دو گروه کافر و مؤمن پیکار کردند در خدایی خدای ایشان. سؤال: چرا هَٰذَا خِصْمَانِ را گفت اخْتَصَمُوا نگفت اختصما بعد ما که تشبیه است نه جمع؟ جواب گوئیم این خصمان مراد از این فریقان و جماعت است چون کافران و مؤمنان، اخْتَصَمُوا خبر از جمله آن دو گروه است؛ و گفته اند دو خود هم جمع بود زیرا که جمع از اجتماع است، اثنان فما فوقهما جماعة فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِنْ نَارٍ: آن کسان که بنگرویدند ساخته اند ایشان را جامها و پیراهنهایی از آتش. سؤال: ای نه جای دیگر گفت سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ، پس چرا اینجا گفت نِيَابٌ مِنْ نَارٍ؟ جواب گوئیم احوال دوزخیان مختلف بود در دوزخ، بعضی را جامه آتشین بود و بعضی را از قطران بود تا آتش بر ایشان کام کارتر بود يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ: فرو می ریزند به زور سرهای ایشان آب سوزان. ۸ ۱۶ ۲۰

يُضَهِّرُهُ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ: می‌گدازانند بدان آب آنچه در شکمهای ایشان بود و پوستها و اعضای ایشان همه می‌سوزند بدان. وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ: وایشان را بود کدینهای — یعنی خایسک — از آهن.

۴

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا: هر گاه که خواهند که بیرون آیند از آن دوزخ از بتول باز گردانندشان در آن دوزخ. و آن آن بود که دوزخ جوش برآرد دوزخی را از قعر دوزخ بر سرافکند وی پندارد که برستم، آهنگ کند که بیرون آید، فریشتگان ایستاده باشند ساخته آن را با مقام یکی بر سر او زنند، فرو شود، چهل سال به قعر دوزخ فرو می‌شود وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ: وگویند ایشان را بچشید عذاب سوزان.

۸

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: بدرستی که خدای درآرد آن کسان را که بگرویدند و کردند کارهای نیک در بهشتها که می‌رود میان آن جویها يُخَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ: زیبر کنند ایشان را در آن بهشت دست برنجها از زر و آن علامت ملک را بود به رسم عرب وَلُؤْلُؤًا: و گوهر و مروارید پیرایه کنند ایشان را. پیغامبر علیه السلام گفت: اللؤلؤة منها خيرٌ مِنَ الدنيا وما فيها وَلِيَأْسُوهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ: و پوشش ایشان در آن بهشت پرنیان بهشت بود؛ و حریر بهشت بدان لطافت بود که هفتاد هزار از آن برهم نهند چون برگ لاله ای بود.

۱۲

۱۶

وَهُدُوا إِلَى الظِّلِّ مِنَ الْقَوْلِ: و راه نموده باشند ایشان را بدان پاکیزه از گفتار، یعنی به قول لا اله الا الله محمد رسول الله، معناه: خدای ایشان را بدان بهشت بدان رساند که با کلمه توحید از این جهان بیرون شده باشند. گفته اند این قول طیب قرآن است و گفته اند اقرار سنت و جماعت است و گفته اند دعا است وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ: و راه نموده باشند ایشان را به راه ستوده. گفته اند صِرَاطِ الْحَمِيدِ دین اسلام است، حمید لغت است و گفته اند

۲۰

معناه: صراط الله الحمید یعنی دین الله الاسلام.

۴ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: بدرستی که آن کسان که کافر شدند و می بگردیدند و می بگردانیدند از راه خدا یعنی از دین خدای و الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً أَلْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ: و از آن مزگت شکهمند که کرده ایم ما آن را قبله ای مردمان را یکسان است مقیم در آن بیابانی و بیرونی، یعنی در دخول و طواف و حج و عمره همه یکسان باشند؛ و اگر سَوَاءً به نصب خوانی مفعول ثانی باشد ای: جَعَلْنَا سَوَاءً لِلنَّاسِ، آنکه یَسْتَوِي الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ: هر که خواهد در آنجا یعنی در مکه بدیی و بچسبیدنی از حق. سؤال: چرا گفت فیهِ بِالْحَادِ نگفت فیهِ الْحَاداً بعدما که ارادت را به با مقید نکنند؟ جواب گفته اند این باء بِالْحَادِ زایده است و باء زایده در سخن درآرند در لغت چنانکه شاعر گوید:

۱۲ نَحْنُ بَنُو جَعْدَةَ اصْحَابِ الْفَلَجِ نَضْرِبُ بِالسَّيْفِ وَ نَرْجُوا بِالْفَرْجِ
ای نضرب السیف و نرجوا الفرج. و گفته اند معناه: و مَنْ يُرِدْ فِيهِ شَرّاً بِالْحَادِ، ارادت بر مضمرو واقع است. و خوانده اند و مَنْ يَرِدْ به فتح یا از وَرَدَ يَرِدُ معناه: هر که در آرد در آنجا پیچی از دین حق یعنی از دین حق بگردد ۱۶ و کفر آرد در آنجا بِظُلْمٍ: به ستم تُدْفَعُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ: بچشانیم او را از عذاب دردناک یا جزاء حدّ بروی، هر که در آنجا جرمی کند حدّ بروی برانند زیرا که وی هتک حرم خدای کرد اما اگر بیرون حرم جرمی کند و التجا با حرم کند بروی حدّ نرانند حرمت خانه را، لکن با وی نیامیزند و ۲۰ به وی التفات نکنند تا سیر برآید و بیرون آید از حرم آنکه حدّ خدای بر وی برانند.

وَ اِذْ بُنِيَ نَالِ اِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ: و یاد کن چون پدید کردیم ابراهیم را مکان و جایگاه خانه کعبه؛ و آن آن بود که خدای تعالی آدم را خیمه ای

فرستاد از بهشت بر اندازه کعبه، آدم آن را آنجا که کعبه است بزدومی بود تا آدم بمرد آن را به آسمان بردند؛ شیث بن آدم بر اندازه آن خانه ای بکرد، آن خانه می بود تا به وقت طوفان نوح آن را به آسمان بردند. و در اخبار است که آن خود خانه آدم بود که به آسمان بردند، بیت المعور آن است در ۴ آسمان چهارم؛ پس از آن به روزگار ابراهیم خدای تعالی ابراهیم را فرمود که مرا خانه ای بنا کن چنانکه در وَادٍ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ بگفتیم أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا: و گفتیم ابراهیم را که هنباز میار به من چیزی. خطاب ابراهیم را و مراد غیر او را؛ و گفته اند مراد از این ریا است ۸ و این امر بود به اخلاص و وَظَّهَرْتَنِي لِلْقَائِمِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ: و پاک دار خانه مرا مر کردند گان را و ایستاد گان را — یعنی مقیمان را و معتکفان — را و رکوع کنان را و سجود کنان را، یعنی نمازکنان را که روی فازان کنند. ۱۲

وَإِذْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ: و آواز ده مردمان را به زیارت خانه؛ و آن آن وقت بود که ابراهیم از بناء کعبه فارغ شد، امر آمد او را که آواز ده مردمان را به حج، ابراهیم گفت یا جبرئیل آواز من که بشنود بعد ما که هزار فرسنگ در هزار فرسنگ بیابان است خالی. خدای گفت یا ابراهیم بر تو ۱۶ آواز دادن و بر من رسانیدن. ابراهیم بر کوه بوقییس شد انگشت در گوش کرد، آواز داد که یا معشر الناس إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَنَى لَكُمْ بَيْتًا فَرُورَه. خدای تعالی آن آواز او را به آدمیان رسانید تا هر که تا به قیامت حج خواست کرد همه جواب دادند از پشت پدران و رحم مادران به لَبَّيْكَ، این لَبَّيْكَ ۲۰ حاجیان از آنجا است يَا تُؤَكَّرُ رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ: تا به تو آیند پیادگان و بر هر ستوری میان باریک نبوده در تاختن در بادیه می آیند از هر راه دور.

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ: تا حاضر آیند به منفعتهایی که ایشان را بود در

- وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ : و تا یاد کنند خدای را در روزگارهای دانسته؛ گفته اند آن ده روز حج است و گفته اند این ایام مَّعْلُومَاتِ ایام تشریق است زیرا که می گوید عَلٰی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ : بر آنچه روزی کرد ایشان را از بسته زبانان چهار پایان؛ یعنی بر کشتن آن و کشتن انعام در ایام تشریق بود که خدای را یاد کنند بر کشتن آن فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَائِسَ الْفَقِيرِ : بخورید از آن — این امر اباحت است نه حتم — و بخورائید از آن رنجور درویش را، و حد پدید نیست که چند باید خورد از قربان و چند ببايد داد، هر چند بیش دهند مزد بیش بود.
- ۴ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ : بس بگزارند — و گربه کسر لام خوانی تاب بگزارند — قنبرهای ایشان، یعنی کارهای حج. گفته اند تَفَثِ افعال حُرْم گشادن است چون موی سرباز کردن و ناخن چیدن و موی پیش بکردن و جز آن
- ۸ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ : و تمام بجای آرند پیمانهای ایشان از قربانها و روزه و صدقه و جز آن وَلْيَقْطَعُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ : و طواف کنند به گرد آن خانه بزرگوار، و گفته اند عتیق دیرینه بود چنانکه گفت إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ، و گفته اند عتیق ای مُعْتَقٍ مِنْ ایدی الجبابة.
- ۱۲ ذَٰلِكَ : ای : الامر ذلک : فرمان خدای این است که یاد کردیم وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ : هر که بزرگ دارد حرمتهای خدای را یعنی کارهای حج را و فریضهای خدای را حرمت گویند زیرا که تقصیر در آن حرام است و نیز از بهر حرمت آن را فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ : آن به او را عِنْدَ رَبِّهِ : نزدیک خدای او. سؤال : بی حرمتی خود نیک نبود پس چگونه حرمت داری از آن
- ۲۰ به بود؟ جواب گوئیم فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ : آن نیک افتد او را، و گفته اند معنا: آن تعظیم کار خدای به دل بنده را به از کردن آن به ظاهر و اِحْلَتْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ : و گشاده کرده اند شما را چهار پایان استعمال

را و انتفاع را مگر آنچه می‌برخوانند بر شما حرامی آن چنانکه در سورة المائدة پدید کرد فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ: بپرهیزید از پلید از بتان. سؤال: چون بت و پرستیدن آن همه پلید است من تبعیض چرا درآورد گفت من الْأَوْثَانِ؟ جواب گفته اند این من تفسیر است نه من تبعیض، ۴ معناه: بپرهیزید از آن پلید که آن بت و بت پرستیدن است، و گفته اند معناه: فاجتنبوا الشرک و الاوثان: از شرک و از بتان دور باشید و از آن افعال که فراخورد بت و بت پرستیدن است چون شرک در تبلیه چنانکه در جاهلیت گفتندی لَیْکَ اللَّهُمَّ لَیْکَ لَیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ الا شَرِیکَ هو ۸ لک تملکه ملکه و ما مَلک و کشف عورت و بت پرستیدن در سعی میان صفا و مروء و ذبح بر نام آلهه و لطح کعبه به دما و افتخار به انساب و جز آن وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ: و بپرهیزید و دور باشید از گفتار ناشایست، یعنی کلمه شرک و مشرک خواندن ابراهیم و اسماعیل. و آن آن بود که ایشان ۱۲ می‌گفتند که دین ابراهیم و اسماعیل شرک بوده است و ایشان را در کعبه صورت کرده بودند ازلام در دست ایشان صورت کرده؛ پیغامبر علیه السلام سال فتح مکه در کعبه شد آن را بدید گفت قَبَحُهُمُ اللَّهُ مَتَى عَمَلًا بالازلام، و آن را بمحود.

۱۶

حُتَفَاءَ لِلَّهِ: راست دینان باشید خدای را، نصب علی الاغرا است غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ: نه هنبازآرندگان به وی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الظَّيْرُ: و هر که هنبازآرد با خدای چنان استی که بیفتادی از آسمان پس بربودی او را مرغان أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ: یا ببردی او را باد به جای دور که هرگز نام و نشان او نیافتندی؛ ۲۰ یعنی هر که شرک آرد به خدای وی در دوری از خدای و رحمت خدای و در گمنامی چنان کس بود که مرغان در هوا او را بر بایند یا باد او را ببرد که هرگز بادیدار نیاید.

ذَلِكَ: کاربر این جمله است که یاد کردیم. سؤال: ذَلِکَ چه فایده دهد در این موضع؟ جواب: گفته اند معناه الامر ذلک، و گفته اند معناه این است مثل شرک وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ: و هر که بزرگ دارد کارهای خدای را؛ یعنی بزرگ دارد کارهای حج را، و گفته اند این خاص قربان است فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ: بدرستی که آن از پرهیزگاری دلها است، و گفته اند معناه مِنْ نَقَاوَةِ الْقُلُوبِ.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى: شما را در آن چهار پایان منفعتها است به دوشیدن و برنشتن و کرا و پشم و گوشت و پوست و بهای آن تا ۸ زمان زده ای نام برده تا آن وقت که آن را به نام قربان کنید، چون آن را به نام قربان کردید نیز نشاید بدان انتفاع کردن مگر به وقت ضرورت انتفاعی که ضروری بازان قربان نگردد. و نشان قربان آن بود که آهنی در کوهان او زنند تا خون به وی فرو دود یا نعلی و نشانی بروی ببنند تا معلوم بود که آن قربان را است، آنگه محرر بود، نیز بار بروی نباید نهاد مگر چیزی که از آن ضروری نباشد آن را، چون جامه که بروی افکنند به وقت ضرورت ثُمَّ مَجِلَّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ: پس کشتن گاه آن به خانه شکمهند باید داشت. سؤال: چون خدای تعالی گفت قربانگاه به کعبه ۱۶ باید داشت چرا همی به منا کنند و منا از خانه دور است؟ جواب گوئیم قربانگاه ابراهیم و اسماعیل منا بوده است و مصطفی علیه السلام هم آنجا فرمود که قربان کنید ولکن خدای تعالی إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ گفت زیرا که آن همه هم از حرم است و حرم را به خانه بازخوانند. ۲۰

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا: و هر گروه را کرده ایم قربانگاهی، و گفته اند عبادت گاهی و گفته اند عیدی، منسک به فتح سین و کسر آن هر دو لغت است موضع منسک بود و نسک عبادت بود و ناسک عابد بود و قربان را نیز نسک گویند لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ:

تا یاد کنند نام خدای را بر آنچه روزی کرده است ایشان را از بسته زبانان چهارپایان به وقت کشتن آن که آن را برنام یک خدای کشند، و گفته اند معناه لیشکروا الله علی نعمته ای لیدکروا اسم الله بالشکر علی نعمته قَالَ لَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ: خدای شما یک خدای ۴ است به وی گرویده باشید و به یگانگی یاد کنید خدای را به وقت بسمل و مژدگان ده ترسکاران را و دل آرامیدگان را و مخلصان را و گفته اند مخبتان آنند که ایشان را از پس یاد کرد گفت:

الَّذِينَ إِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: آن کسان که چون یاد کنند خدای ۸ را بترسد دل‌های ایشان وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ: و آن شکیبایان بر آنچه فرا ایشان رسد از محنت وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ: و آن بیای دارندگان نماز که نماز را بجای آرند و بیای دارند به طهارت و ارکان آن. سؤال: چرا گفت و الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ الف و لام در مضاف آورد و در مضاف الف و لام ۱۲ و تنوین در نیاید؟ جواب گوئیم روا بود ادخال الف و لام در اسم مضاف چون اسم مشتق از فعل بود چنانکه شاعر گوید:

الحافظوا عورة العشيرة لا يأتهم من ورائهم وكف ۱۶ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ: و از آنچه روزی کرده ایم ایشان را هزینه می‌کنند به زکات و صدقه.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ: و قربانها آن است که کرده ایم آن را از نشانه‌ها کار خدای، یعنی از مناسک حج لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ: شما را در آن نیکی است به ثواب فَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ: یاد کنید نام خدای را ۲۰ بر آن در آن حال که برسته ایستاده باشند به وقت کشتن. و گر صَوَافٍ به یا خوانی معناها خوالص: و یره باید آن مر خدای را و خالص باید از عیب، و صَوَافٍ به نون جمع صافنه بود و صافنه ایستاده بود به سه پای و یک دست بسته. فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ: چون بیفتد و

پهلوه‌ای آن به زمین آید و بیارامد بخورید — مراد اباحت خوردن است اگر نخورد هم روا است، گر همه بدهد آن خود فاضلتر — و بخوراید روان خواه را و نیازمند را؛ و گفته اند الْقَانِعُ خرسند و الْمُعْتَرِّ الْفَقِيرُ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: چنان رام کرده ایم آن چهار پایان شما را تا فراخورد آن آن بود که شما سپاس داری کنید.

لَنْ يَتَالَ آلَهُ لِحُومِهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَتَّخِذُهَا مَنَاقِبُ: به خدای نرسد گوشتهای آن به خدای که رسد و خدای را که یابد و نه گوشتها و خونهای آن یابد و لکن خدای را که یابد و به ثواب او که رسد پرهیزگاری رسد و پرهیزگاران از شما. این کردند و دیوار کعبه را به خون آن بیالودندی و گوشت آن را بر دیوار کعبه زدندی و از دیوار کعبه درآویختندی این آیت در آن آمد. حسین فضل بجلی بغدادی گوید سه آیت است در قرآن که تفسیر آن من دانم و بس و ۱۲ نگویم مگر در پیش امیرالمؤمنین که قدر آن او داند و بس. هارون الرشید او را بخواند و تفسیر آن از وی درخواست، وی بگفت: قول خدای تعالی مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى گفت این آیت باز آن آیت که قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ در معنی متداخل است، ای: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَفِيهَا تَمُوتُونَ و منها تخرجون تارة اخرى؛ دیگر آیت این است که لَنْ يَتَالَ آلَهُ لِحُومِهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَتَّخِذُهَا مَنَاقِبُ، معناه: وَلَكِنْ يَتَّخِذُهَا مَنَاقِبُ الْمُتَّقَى مِنْكُمْ فِرَاحَ فِي الْجَنَّةِ، سدیگر آیت قول خدای تعالی هوالاول و الآخر و الظاهر و الباطن، معناه: هوالاول بلا ابتداء و الاخر بلا انتهاء و الظاهر المتجلی لمن شاء بما شاء كما شاء، كما قال وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ، و الباطن المحتجب عمن شاء بما شاء كما شاء، كما قال كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. هارون وی را بر آن احمادها کرد و

دهن او را پرگوهر کرد کَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ: همچنین رام کرد آن مرشما را تا به بزرگی یاد کنید خدای را بر آنکه راه نمود شما را به اسلام و شرایع اسلام و مژدگان ده نکوکاران را یعنی موحدان را و قربان کنندگان را و مناسک بجای آرندگان را و ۴ مخلصان را به بهشت.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا: بدرستی که خدای همی بازدارد از آن کسان که گرویده اند کید و مگر اهل مکه که قصد کردند به رسول و یاران او سال حدیبیة و سال عمرة القضا و خدای تعالی دفع کرد؛ و ۸ گفته اند معناه یدفع بالذین آمنوا عن كفار مکه، به برکت آن مؤمنان مستضعفان که در مکه بودند بلاها همی بازدارد از اهل مکه و اگر بسبب ایشان نبودى مسلمانان را برایشان گماشتندى تا همه را مستأصل کردندى چنانکه جای دیگر گفت وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ ۱۲ الْآیة. و گفته اند معناه: خدای باز می دارد از مؤمنان عذاب و بلا از برخی بسبب برخی به برکت حاجیان از دیگران و به برکت غازیان از متخلفان و به برکت نمازکنان از بی نمازان و به برکت صدقه دهندگان از بخیلان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ: بدرستی که خدای دوست ندارد لا بل که دشمن ۱۶ دارد هر کاستکاری ناسپاس را که شکر اسلام و دیگر نعمتهای خدای نکند و به مؤمنان بد خواهد.

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا: دستوری دادند آن کسان را که می کارزار کنند بر آنکه برایشان ستم کرده اند؛ و اگر آذِنَ به فتح الف خوانی ۲۰ معناه: خدای دستوری داد و اگر یَقَاتِلُونَ به فتح یا خوانی آن گروه را که می کارزار کنند با ایشان کافران و آن مؤمنان اند. سؤال: چرا گفت أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ دستوری دادند نگفت به چه چیز دستوری دادند ایشان را و تا مأذونٌ به را یاد نکنند سخن تمام نباشد پس ذکر مأذونٌ به تا این

- سخن تمام باشد؟ جواب گوئیم معناه اُذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بِالْقِتَالِ، لکن خود از ظاهر بر آن دلیل بود زیرا که یاران رسول تا در مکه بودند کافران بر ایشان کارزار می کردند به جفاها و مؤمنان را اذن نبود به قتال تا به مدینه آمدند همه بنشسته بودند در غبن کافران منتظر اذن خدای که کی بود که خدای تعالی ما را اذن دهد، چون بشنیدند که اذن آمد به همه دل بدانستند که مراد از آن امر به قتال است چنانکه اگر کسی در زندان درمانده باشد سالها و منتظر اذن ملک باشد به خروج چون آوازه راحت شنود بداند که آن راحت از زندان است نه از بیماری و نه از گرسنگی و نه از محنت دیگر. سؤال: چرا گفت اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بعد ما که یاران رسول آن وقت که این آیت آمد قتال نمی کردند که قتال هنوز حلال نگشته بود. جواب گوئیم معناه اُذِنَ لِلَّذِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يُقَاتِلُوا، و گریقاتلون به لفظ مجهول خوانی اشکال نماند. چنین گویند که اول آیت در امر به قتال این است؛ ابن عباس گوید این آیت ناسخ هفتاد آیت است در قرآن که منع کرده بود رسول را از کارزار بَانَهُمْ ظَلِمُوا: بدانکه بر ایشان ستم کردند وَاِنَّ اِلٰهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ: بدرستی که خدای بریاری کردن ایشان توانا است، یعنی خدای ضامن است نصرت ایشان را.
- ۴
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ: آن کسان که بیرون کردند ایشان را از خان و مان ایشان بی جرمی، و هیچ جرم نبود ایشان را اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ: مگر آنکه می گفتند خدای ما یک خدای است. سؤال: ای گفتار لا اله الا الله جرم بود تا استثنا می کند که اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ؟ جواب گوئیم این خود هنر است و بهین هنری و نه جرمی، این همچنان است که جای دیگر گفت وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ، شاعر گوید:
- ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن فلول من قراع الكتائب
- این خود هنر است نه عیب وَلَوْلَا دَفْعُ اَللّٰهِ النَّاسَ بَغَضَهُمْ بَبَغْضٍ: و اگر نه
- ۲۰

بازداشت خداستی مردمان را برخی از ایشان به برخی؛ یعنی برخی از برخی چنانکه کافران را از مؤمنان باز می‌دارد، و گفته‌اند معناه: عن بعضهم بسبب بعض چنانکه بگفتیم در آن
 ۴ **اللّٰهُ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا** اگر نه آن استی **لَهُدِمَتْ صَوَامِعُ** هراینه ویران کردند صومعه را **وَبِيعَ** و کلیسیاها را **وَصَلَوَاتُ** و کنشها را **وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا** و مزکتها را که یاد می‌کنند نام خدای را در آنجا بسیار. سؤال: گیر که خدای تعالی را منت آمد بر مؤمنان به نگه داشت مسجدها و بازداشت کافران از ویران کردن آن به
 ۸ نگه داشت کنشت و کلیسیا و باری چه منت آمد بعدما که اگر آن همه ویران بود با کی نیست. جواب گوییم منت به نگه داشت کلیسیاها و کنشها از آن روی است که آن در حریم و حمایت مسلمانان است، در ویران کردن آن شکست مسلمانان بود. و گفته‌اند **لَهُدِمَتْ صَوَامِعُ** مراد از
 ۱۲ آن صومعه است که در وقت عیسی بود و آن کنشها که در وقت موسی بود و ایشان در آن وقت مسلمانان بودند **وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ** هراینه نصرت کند خدای آن را که دین او را نصرت کند و رسول او را نصرت کند **إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ** که خدای نیرومند است به نصرت مؤمنان و کین کش از
 ۱۶ دشمنان.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ای: ملکناهم: آن مؤمنان که اگر ما پادشاهی دادیمی ایشان را در زمین مکه **أَقَامُوا الصَّلَاةَ**: بیای داشتندی نماز را **وَأَتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ** و بفرمودندی به نیکوی و نهوی **عَنِ الْمُنْكَرِ** و باز زدندی از ناشایست **وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ**: و خدای را است سرانجام کارها یعنی با وی گردد سرانجام کارهای بندگان به مکافات.
 ۲۰ **وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ** : و اگر بدروغ دارند ترا یا محمد عجب مدار **فَقَدْ كَذَّبْتَ** قبلهم قوم نوح: بدرستی که بدروغ داشتند پیش از قوم توقوم نوح را و

- عَاذُ: و قوم هود هود را وَثُمُودُ: و قوم صالح صالح را. وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ: و قوم ابراهیم ابراهیم را و قوم لوط لوط را. وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ: و قوم شعیب شعیب را وَكَذَّبَ مُوسَى: و بدروغ داشتند موسی را فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ: می فرا گذاشتم کافران را یک چندی ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ: پس بگرفتم ایشان را به عذاب فَكَيفَ كَانَ نَكِيرٍ: چگونه بود انکار من و عقوبت من ایشان را.
- فَكَاتَيْنِ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا: چندان شهرها و اهل شهرها و دیها و اهل دیها که من هلاک کردم آن را — وَأَهْلَكْنَاهَا: هلاک بکردیم ما آن را — وَهِيَ ظَالِمَةٌ: و اهل آن ستمکاران بودند فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا: آن افتاده است بر کازهای آن، کاز فرو افتاده و دیوار بر زور آن افتاده. و گفته اند فَهِيَ خَاوِيَةٌ آن همه خالی بر دیوارهای آن بمانده و اهل آن هلاک شده وَبِئْسَ مُعْظَلَةٌ وَقَصْرٌ مَشِيدٌ: و چندان چاهها گذاشته و اهل آن هلاک شده و چندان کوشک آراسته بگچ کرده همه معطل گذاشته و اهل آن هلاک شده.
- گفته اند این عام است خبر از کوشکها و چاههای گذاشته و اهل آن هلاک شده، و گفته اند بپیر معطله و قصر مشید وزیر ملکی را بوده است در روزگار اول که آن وزیر از آن ملک هجران آورد با چهار هزار مرد روی به بیابان نهاد، جایی فرو آمدند نذر کردند که اگر خدای عزوجل ما را آب پدید آرد ما یکسر روی فرا عبادت خدای کنیم. فرو کنند، خدای عزوجل ایشان را چاهی آب پدید آورد سپیدتر از شیر سردتر از برف نرم تر از مسکه. ایشان آنجا دل فرو نهادند و همه مؤمن بودند، به طاعت خدای مشغول گشتند؛ خبر ایشان به اطراف جهان بیفتاد، خلق روی به ایشان نهادند. خلق بسیار آنجا گرد آمدند و بازارگانیها می کردند آمن و مؤمن و آن چاه را بیاراستند به خشتی از زر و خشتی از سیم برآوردند و بر سر آن قبه ای سیمین بکردند به چهار در و درپیش آن ملک را کوشکی کردند

بلند و زیبا بیاراستند چنانکه ملک بر آن منظر بنشستی بر آن چاه و بر آن خلق نظاره می کردی.

- روزگاری برآمد ابلیس بیامد بر هیئت پیرزنی برهنه بر سر آن چاه در نماز ایستاد و با کس سخن نگفت، ملک را از آن منظر چشم به وی افتاد ۴
بفرمود تا وی را در خانه کردند در آن خانه می بود و می نمود که من در نمازم. روزها برآمد، زنان آن قوم با وی گستاخ گشتند، نزد وی می شدند وی را می پرسیدند از حوادث؛ وی ایشان را جواب می داد. ایشان قبول می کردند. آخر او را پرسیدند که «چه گویی این شوهران ما به سفرهای دراز می شوند و روزگار دراز غایب می باشند ما چه کنیم؟». گفت «تساقق کنید». ایشان آن را عادت گرفتند. مراد ابلیس از ایشان برآمد آنگه غایب شد. یک چندی برآمد، باز آمد بر هیئت پیری حاجی رکوه ای و عصایی به دست و بر سر آن چاه بایستاد در نماز تا مردمان او را به قرآیی ۱۲
بخریدند و دل فرا وی دادند. وی را مسئلتها می پرسیدند، آخر او را پرسیدند که «چه گویی، ما به سفرهای دراز می شویم دیر بمانیم و ما را از زنان چاره نبود چه کنیم؟». گفت «با ستوران نزدیکی کنید». ایشان آن را از وی فرا گرفتند. مردان ایشان در سفرها با ستوران نزدیکی ۱۶
می کردند و زنان ایشان در حضر تساقق می کردند، ابلیس خود ناپدید گشت. خدای تعالی رسولی بدیشان فرستاد نام وی قحافه؛ ایشان را پند می داد که: مکنید که این دو معصیت بزرگ است که شما بدان مبتلا گشته اید توبه کنید. ایشان فرمان او نکردند، خدای تعالی آن آب را بر ۲۰
ایشان زوال آورد، چاه خشک شد. ایشان فرو ماندند، ابلیس بر هیئت پیری منظرانی بدیشان آمد مر آن ملک را گفت «ایها الملک، هیچ دانی که این نعمت و این آب از چه سبب بر شما زوال آمد؟». گفت «تا بگویی». گفت «این از آن بود که شما همی یکسر روی فرا عبادت

خداى آسمان کرده بودى و اين نعمت شما را خداى زمين داده بود، اورا بایست پرستیدن؛ چون نعمت از خداى زمين داشتيد و خدمت خداى آسمان را کردید لاجرم نعمت را بر شما زوال آورد». ملک گفت «باش زمين را خداى ديگر است؟». گفت «ناچاره». گفت «کجا بود؟». ۴

گفت «برسرفلان بالای». و خود دیوى را آراسته بود بر سر بالایی بر تختی نشانده و گروهى دیوان را درپیش وی بیپای کرده، آن ملک را بفریفت که او خداى زمين است او را سجود باید کرد تا وی از شما خشنود گردد و آب شما بادیدار آرد. ملک و آن قوم چنان کردند، خود همه کافر شدند. ۸

پس آن دیو ایشان را گفت «هين بازگردید من از شما خشنود شدم؛ هر کسى از شما چون با خانه شويد نشان مرا بينيد بر در خانه شما، آن را مى پرستيد تا من آب با شما دهم و شما را نیکو دارم». ایشان با خانها شدند هر کسى بتى را دیدند بر در خانه خویش آن را فرا پرستیدن گرفتند. ۱۲

قحافه رسول ایشان را مى گفت «مکنید که خداى شما را هلاک کند و از هلاکت اين جهان شما را به دوزخ کند». ایشان فرمان وی نکردند. وی ایشان را تهدید کرد به عذاب تا هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت. آن ملک کارفرمایان را فرا کرد تا در آن هفت سال کوشكى عظیم او را بکردند چنانکه کسى را در جهان چنان نبود و در آن هفت ماه هفت کنده گرد آن کوشک بکنند چون هفت دریا پر آب و در آن هفت روز همه لشکر را عرض کرد و در آن هفت ساعت همه سلاح در پوشیدند و ساخته ببودند حرب را. خداى تعالى فریشته اى را فرمان داد تا بانگى بر آن قوم زد، همه را بر جای هلاک کرد و آن کوشک را و آن چاه را معطل کرد بئر معطله و قصر مشید آن بود، واللّه اعلم. ۲۰

أَفَلَمْ يَسْأَلُوا فِي الْأَرْضِ: اى نرفتند در زمين، سدى گوید: اى برنخواندند قرآن را فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا: تا بود مرایشان را

دل‌هایی که دریافتند بدان پند را و حجت را و عبرت را آوَاذَانُ
 يَسْمَعُونَ بِهَا: یا گوش‌هایی که بدان فراشنوندی پند و
 نصیحت را فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ: زیرا که نه چشمها است که کور گردد
 از دیدن فرا حق وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ: بیک دلها است
 آنکه در سینهها است که کور گردد از دیدن فرا حق. سؤال: چون دل خود
 نبود مگر در سینه چه فایده بود در این ذکر صدور که گفت الْقُلُوبُ الَّتِي
 فِي الصُّدُورِ؟ جواب: گوئیم ذکر صدور در این موضع تأکید را است
 چنانکه گویند نفسک الّتی بین جنبیک و سمعتہ باذنی و رایته بعینی و
 مشیت بر جلی، این همه از بهر تأکید را گویند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ: و شتاب زدگی می‌کنند بر تو یا محمد به عذاب
 خواستن وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ: و خلاف نکند خدای هنگام کرده خود را،
 و هنگام عذاب ایشان روز قیامت است وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا
 تَعُدُّونَ: بدرستی که روزی نزد خدای تو — به عذاب — چون هزار سال بود
 از آنچه می‌شمرد. سؤال: دوزخ و عذاب آن به خدای چه نزدیک است
 که روزگار عذاب را می‌گوید وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ؟ جواب: گوئیم عِنْدَ
 رَبِّكَ مراد از این قیامت است و آن را عِنْدَ رَبِّكَ گفت زیرا که آن روز
 بندگان را سر و کار با خدای بود، این همچنان است که گفت وَإِلَى اللَّهِ
 تُرْجَعُ الْأُمُورُ. سؤال: چون در دوزخ همه شب بود و هیچ روز نبود چرا
 گفت وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ؟ جواب: گوئیم عرب مدت را و گیتی را روز
 گویند و روزگار گویند چنانکه گویند در روزگار آدم و روزگار نوح،
 شاعر گوید:

یومان یوم مقامات و اندیة و یوم سیر الی الاعداء تأویب
 وَكَاتِنٍ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا: چندان شهرها و اهل شهرها که فرا گذاشتیم
 آن را وَهِيَ ظَالِمَةٌ: و اهل آن ستمکار بودند ثُمَّ أَخَذْتُهَا: پس بگرفتیم

- ایشان را به عذاب **وَالَّذِي الْمَصِيرُ**: و باز من است بازگشتن همه را.
- ۴ **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ**: بگویا محمد ای مردمان، یعنی اهل مکه **إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ**: بدرستی که من شما را بیم کننده ای ام هویدا کننده به لغت عرب، و گفته اند **مُبِينٌ** ظاهر به **حَجَّت** و معجزه.
- ۸ **فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ**: آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص ایشان را بود آموزش و روزی بزرگوار، یعنی روزی بهشت و نعیم آن ابدی. سؤال: آموزش گنه کار را باید نه نیک کار را، پس چرا گفت **فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ**؟ جواب گوئیم این عمل صالح مراد از این اخلاص است در ایمان، کلبی گوید هر جا که در قرآن **آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** است مراد از آن عمل صالح اخلاص است، و گفته اند مراد از این **آمَنُوا الصَّالِحَاتِ** آن است که توبه کنند. ۱۲
- وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ**: و آن کسان که بکوشیدند در آیت های ما اندیشه کنندگان که مگر از پیش عذاب ما بشوندگان باشند؛ و معجزین کران کنندگان دیگران را از گرویدن بدان، و گفته اند **مُعَاجِزِينَ** مسابِقین ۱۶ **بِالتَّكْذِيبِ** پیشی گیرنده بر یکدیگر به تکذیب و انکار، و معجزین به عجز منسوب کنندگان که پنداشتند که ما را از عذاب ایشان عاجز یابند **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**: ایشانند اهل آتش بزرگ یعنی آتش دوزخ.
- ۲۰ **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ**: نفرستادیم ما پیش از تو یا محمد هیچ پیغامبر و نه هیچ بزرگواری. سؤال: چه فرق است میان رسول و نبی تا رسول را و نبی را جدا یاد کرد؟ جواب گوئیم فرق است میان رسول و نبی؛ هر که رسول بود نبی بود، اما نبی بود که نه رسول بود. رسولان خدای سیصد و سیزده بوده اند، چنانکه پیغامبر روز بدریاران را گفت: **انتم اليوم على عدد الرسل واصحاب طالوت**؛ و ایشان آن روز سیصد و

- سیزده تن بودند، اما انبیا بیش از این بوده اند. دیگر فرق میان رسول و نبی آن است که رسول صاحب وحی بود و مأمور بوده دعوت خلق با حق و مکلف بود به شریعت و نبی بدین صفت نبود لکن استحقاق آن دارد که بدین صفت گردد. سدیگر فرق آن است که رسول صاحب معجزه بود، اما نبی باشد که نه صاحب معجزه بود، وی که بداند که او نبی است بدان داند که هاتفی او را آواز دهد یا در خواب به وی نمایند یا رسولی او را گوید که تونبی ای. در جمله رسول نبود مگر نبی، اما نبی بود که نه رسول بود و باشد که رسول بود. اشتقاق نبی از نبوت است و نبوت ارتفاع بود، در لغت جای بلند را نبی گویند لرفعت، و رسول نبود مگر مرسل اما نبی باشد که نه مرسل بود. سؤال: اگر نبی غیر رسول بود پس چرا خدای تعالی ارسال بر هر دو واقع کرد هم بر نبی و هم بر رسول، چنانکه در این آیت گفت وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ؟ جواب گفته اند این از جوامع الکلم است معناه: و ما ارسلنا من رسول ولا انبیا من نبی، و گفته اند معناه: و ما ارسلنا من رسول ولا کان نبی، چنانکه شاعر گوید:
- و رایت زوجک فی الوغا متقلداً سیفاً و رمحاً
ای مستقلداً سیفاً و آخذاً رمحاً.
- ۱۶
- إِلَّا إِذَا تَمَتَّى الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ: که نه چون برخواندند در افکندی دیو در خواندن او. سؤال: چه در افکند در خواندن او بعدما که مذکور نیست در ظاهر؟ جواب گفته اند معناه: در افکند غلط در خواندن آن رسول، و گفته اند معناه: در افکند غلط در اوهام سامعان چنانکه در اوهام سامعان مصطفی علیه السلام افکند که وی گفت: تلک الغرائق العلی — منها الشفاعة ترتجا، کافران پنداشتند که وی آن بحقیقت گفت و او خود آن را بر سبیل انکار گفت، چنانکه قصه آن در فإذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ تمام گفته آمد فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْفِي الشَّيْطَانُ: ببرد خدای آنچه در افکند دیو
- ۲۰

- ثُمَّ يُخَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ: پس درست بداشت خدای آیت‌های او را و آله عَلیهِمُ حَکِیمٌ: و خدای دانا است بدانچه دیو در افکند از غلط حکم کننده به نسخ آن. سؤال: کی ممکن باشد از دیو چیزی در وحی او کردن بعد ما که پیغامبران خدای معصوم باشند خاصه در تبلیغ وحی و خدای تعالی گفت ۴
- فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ، خبر کرد که در وقت وحی و اداء آن فریشتگان فرستم تا نگه می دارند وحی را از دیوان. جواب گفته اند دیو تواند که چیزی در افکند در تبلیغ وی اما نتواند که چیزی بیوکند از وحی و آنکه خدای تعالی گفت ۸
- يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا آن از بهر آن بود تا دیوان چیزی از وحی نتواند دزدید، این آیت را مناقض نیست و انبیاء خدای معصوم باشند از آنکه خلق را در غلط افکنند در وحی، اما اگر شیطان در غلط افکند خلق را بدان عصمت انبیاء باطل نگردد، زیرا که خدای تعالی تنبیه کند ۱۲
- بر بطلان آنچه دیو در افکند چنانکه اینجا گفت فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ. و گفته اند الْقَى الشَّيْطَانُ فِى أُمْنِيَّتِهِ اى عند امنيته، اى: عند تلاوته القى باطلا فى اوهام السامعين. سؤال: اگر چنین بودی وحی مبهم نگشتی زیرا که خدای تعالی زود آن را تدارک کردی و تحقیق حق و ۱۶
- تبطلیل باطل بنمودی. سؤال: چه حکمت بود خدای را عزوجل در آنکه رسول فرستد تا خلق را با راه حق خواند آنکه دیو را تمکین کند تا ایشان را در غلط افکند در مقابله رسول؟ جواب گوییم این سؤال در باب الردّ علی الله است همچنان که کسی گوید چه حکمت بود در وضع شبهه تا خلق ۲۰
- بدان از راه می بیفتند بعد ما که حجت بنهاد تا خلق بدان با راه آیند، یا گوید چه حکمت بود در آفریدن و فرا گذاشتن شیاطین تا از حق می باز دارند و رسولان فرستاد تا با حق می خوانند، یا گوید چه حکمت بود در ترکیب هوا در تن آدمی تا از حق می باز دارد و رسولان فرستاده تا با حق

می خوانند، این و مانند این سؤال باب الردّ علی. الله بود و خدای تعالی خود جواب این سؤال باز داد در این موضع گفت:

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: تا کند آنچه در
 ۴ افکند دیو آزمونی و شبهتی مر آن کسان را که در دل‌های ایشان بود بیماری شک و نکرت و الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ: و آنها که سیاه بود دل‌های ایشان و سخت بود به قسوت نکرت. سؤال: چه فرق است میان مرض دل و قسوت دل تا خدای تعالی آن را به دو لفظ مختلف یاد کرد؟ جواب گوییم مرض دل فتور آن بود در قبول حق و متابعت حق و قسوت دل انقطاع خواطر خیر بود از دل و ترادف خواطر شرّ بر دل و این هر دو مرض و قسوت دل از اشکال نکرت اند نعوذ بالله وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ: بدرستی که آن ستمکاران به ظلم شرک در خلافی اند دور از حق و متابعت حق.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ: و تا بدانند آن کسان که
 ۱۲ داده اند ایشان را دانش که آن امتحان حق است از خدای تو. سؤال: چه معنی بود تا بدانند آن کسان که داده اند ایشان را علم بعد ما که چون علم آن داده باشد ایشان را خود بدانسته باشند آن را، نیز چه باید دانست؟
 ۱۶ جواب گوییم تا بدانند آن کسان که ایشان را معرفت داده باشند و ایشان مؤمنان مخلص باشند، و گفته اند معناه: تا بدانند آن کسان که می خواهند که ایشان را علم آن بدهند فَيُؤْمِنُوا بِهِ: و بگروند بدان فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ: ای: فتخشع و تثبت له، ای: تا آرامیده گردد و ثبات کند بر محکّمات قرآن دل‌های ایشان وَإِنَّ اللَّهَ لَهُدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: بدرستی که
 ۲۰ خدای راه نماینده آن کسان است که گرویده اند سوی راه راست، یعنی بدارنده ایشان بر دین اسلام و بدارنده ایشان بر راه محکّمات قرآن راه نماینده ایشان به راه بهشت.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ: و همیشه آن کسان که بنگرویده اند

در شکی باشند از آن حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً: تا بدیشان آید قیامت ناگاه
 أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ: یا بدیشان آید عذاب روزی بی نفع؛ گفته اند روز
 بدر و گفته اند روز قیامت.

۴ أَلَمْ لِكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ: پادشاهی آن روز خدای را بود؛ امروز هم او را
 است، لکن هر کسی در چیزی می دعوی کند آن روز کس را دعوی
 نماند يَخْجُمُ بَيْنَهُمْ: حکم کند میان ایشان یعنی میان مؤمنان و کافران به
 ثواب و عقاب؛ و گفته اند میان خلق به عدل و انصاف فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 ۸ الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ: آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای
 نیک به اخلاص در بهشتهای بانعمتها باشند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ: و آن کسان که
 کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای ما را ایشانند که ایشان را بود عذاب
 ۱۲ خوارکننده؛ یعنی عذاب دوزخ که خوار کنند ایشان را در آن.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ: و آن کسان که جدا شدند از خان و مان
 نصرت و اعزاز دین خدای را برای خدای ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا: پس بکشتند
 ایشان را یا بمردند لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا: هرینه روزی دهد خدای
 ایشان را روزی نیکو، در این جهان غنایم حلال و در آن جهان روزی
 ۱۶ بهشت وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: بدرستی که خدای است که او بهین روزی
 دهندگان است در دو جهان.

لَيَدْخِلْنَّهُمْ مُّذَخَلًا يَرْضَوْنَهُ: هرینه در آرد ایشان را در آوردن جایی که
 ۲۰ بپسندند آن را، و آن بهشت است وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ: بدرستی که خدای
 دانا است به اهل بهشت بردبار که تعجیل نکند به عقوبت اعدا.

ذَٰلِكَ: ای لهم ذلك الثواب؛ و گفته اند معناه: کار بر این جمله است
 که بگفتیم وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلٍ مَا عُوِفَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ: هر که مکافات
 کند به مانند آن که مکافات کردند او را پس ستم کنند بروی، چنانکه

یاران رسول که اهل مکه و سایر عرب ایشان را بسیار برنجانیدند سیزده سال، چون به مدینه آمدند اذن آمد ایشان را به قتال با کافران، آن مکافات قتال کافران بود؛ پس کافران بر ایشان ستم کردند به قتال، خدای تعالی مؤمنان را نصرت وعده کرد در این جهان به غنیمت کافران و در آن جهان ۴ به ثواب و کرامت. و گفته اند این آیت در شأن اولیاء مقتول آمده است که اگر کسی کسی را بکشد، ولی مقتول مرقاتل را قصاص کند، آنگاه اولیاء قاتل اول او را بکشند، وی منصور باشد که قاتل او را نباید کشت لا محاله نه از وی دیت ستانند و نه عفو کنند لَیَنْصُرْتُهُ اللَّهُ: هراینه خدای او را نصرت ۸ کند؛ بر قول اول چنانکه یاران رسول را صلی الله علیه نصرت کرد بر کافران و می کند تا روز قیامت، و بر قول ثانی لَیَنْصُرْتُهُ اللَّهُ آن ولی مقتول را نصرت کند چنانکه بگفتیم إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ: بدرستی که خدا ناپیداکننده گناه تایبان است و آمرزنده گناه آن مظلوم را. و گفته اند لَعَفُوٌّ ۱۲ غَفُورٌ لمن تاب.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ: آن حکم و فرمان خدای روان بر بندگان بدان است که او است که می درآرد شب را در روز و یوَلِّجُ النَّهَارَ ۱۶ فِي اللَّيْلِ: و می درآرد روز را در شب؛ یعنی حال گردان عالم است که روز را می برد و شب را می آرد و شب را می برد و روز را می آرد. و گفته اند درآوردن شب در روز و درآوردن روز در شب آن است که از این در آن می افزاید و از آن در این می افزاید وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ: بدرستی که خدای است شنوا گفتار بندگان را بینا به کردار ایشان. ۲۰

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ: آن یاد کردن صنایع خدای بدان است تا بدانند که خدای است که خدایی را سزا است وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ: و آنچه آن را می خدای خوانند از فرود او آن همه ناچیز است و ناسزا وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ: و خدای است که او برتر از همه چیزها است بزرگ و

بزرگوار.

۴ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: ای نگه نکردی تا بدانی که خدای
 فرود آورد از آسمان و از میغ آبی چون باران فَتُضْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً: تا
 گردد زمین بدان باران سبز به نبات إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ: بدرستی که خدای
 باریک دان است و باریک بین و باریک کار و نیکوکار و آگاه به همه
 چیزها.

۸ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: او را است آنچه در آسمانها و آنچه
 در زمین است، همه مخلوق او و او خالق آن، همه مملوک او و او مالک
 آن و همه دلیل بر هستی و یگانگی او وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: بدرستی
 که خدای است که او بی نیاز است ستوده و سزاوار ستایش.

۱۲ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ: ای نگه نکردی تا بدانی که
 خدای رام کرده است از بهر شما را آنچه در زمین است بعضی بطوع و
 بعضی بکُره وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ: و کشتیها می رود در دریا به
 فرمان او وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ: و نگه می دارد آسمان
 را تا بر زمین نیفتد مگر به فرمان او و گفته اند امساک او آسمان را به کوه
 ۱۶ قاف است که اطراف و اکناف آسمان بر آن است؛ و گفته اند امساک او
 آسمان را به ابقای اکوان آن است، و گفته اند امساک او آسمان را به نفی
 اعدام او اکوان آن را است، و گفته اند امساک او آسمان را به کلمه توحید
 است بِهِ قَامَتِ السَّعْبُ الشَّدَاد. شما این همه گناه می کنید و او با شما این
 ۲۰ همه نیکوهایا می کند، چرا؟ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدا بر
 مردمان مهربان است و بخشاینده.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ: او آن خدای است که زنده
 کرد شما را پس بمیراند شما را پس زنده کند شما را. گفته اند این احیا و
 اماتت خوابانیدن و بیدار کردن است، و گفته اند زنده کردن و بمیرانیدن

است و از پس مرگ زنده کردن **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ**: بدرستی که مردم خدای خویش را نهمارناسپاس است که آلا و نعمای خدای را فراموش می‌کند و خدای را می‌آزارد. و گفته‌اند مراد از این انسان کافر است که قیامت را انکار کند.

۴

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا: هر گروهی را کرده‌ایم قربان گاهی و عبادت گاهی **هُمْ نَاسِكُوهُ**: ایشان عبادت کننده و قربان کننده‌اند در آن. منسک بهین شما را دادیم چون مناسک حج **فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ**: پیکار مکن با تو در کار حج و مناسک آن. و منازعت ایشان در کار حج آن بود که مسلمانان طواف می‌کردند عورت پوشیده، کافران می‌گفتند محمد دین بگردانید و حج نیز بگردانید که خویشان بیوشید در حج و حج برهنه باید کرد. و نیز چون مسلمانان قربان به منا بردند کافران بر آن انکار کردند گفتند قربان به کنار کعبه باید کرد و کعبه را به خون آن نباید آلود و ۱۲ گوشت آن بر کعبه باید زد تا قربان باشد. و نیز چون مسلمانان در تبلیه توحید آوردند کافران بر آن می‌انکار کردند، خدای گفت **فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ**. و گفته‌اند منازعت در کار حج آن باشد که کسی گوید این چرا و آن چرا، سروتن برهنه کردن در آفتاب عرفات و سنگ انداختن و ۱۶ گرد خانه دویدن این افعال دیوانگان است، این چرا است. و گفته‌اند منازعت ایشان در قربان بود که بوالاحوض ایشان را شریعت نهاده بود مردار خوردن و همی گفت ما ذبح الله خیر مما ذبحتم بسکا کینکم، یعنی مردار به از کشتار **وَأَذِغْ إِلَى رَبِّكَ**: باز خوان خلق را با خدای تو **إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ**: بدرستی که تویی بر راه راست و بایسته و درست، راه اسلام.

۲۰

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ: و اگر پیکار کنند با تو یا محمد در حدیث ذبایح و در توحید و تبلیه و دیگر منازعتها که یاد کردیم **فَقُلِ اللَّهُ**

أَعْلَمَ بِمَا تَعْمَلُونَ بگو خدای داناتر بدانچه شما می‌کنید که چه مکافات باید کرد شما را.

۴ اللَّهُ يَخْجُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: خدای داوری کند میان شما روز قیامت فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: در آنچه بودید که در آن خلاف می‌کردید از دین و شریعت.

۸ أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: ای ندانسته ای که خدای می‌داند آنچه در آسمان و زمین است. خطاب رسول را است و مراد غیر او را إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ: بدرستی که این در نبشته ای است و آن لوح محفوظ است، و این ذلک اشارت است فرا ما فی السموات و ما فی الارض إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ: بدرستی که آن — یعنی نبشتن آنهمه، و گفته اند إِنَّ ذَلِكَ ای: حفظ ذلک مِنْ غیر کتابیه، نگه داشتن آن بی نبشتن — بر خدای آسان است، لکن نبشت تا خبر به بندگان رسد بدانند کمال علم خدای.

۱۶ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا: و می‌پرستند مشرکان از فرود خدای آنچه فرو نفرستادست خدای آن را حجتی، چون بت و دیگر معبودان وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ: و آنچه نیست ایشان را بدان دانش وَمَا لِيُظَالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ: و نبود ستمکاران را هیچ یاری کننده که عذاب خدای از ایشان بازدارد.

۲۰ وَإِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ: چون برخوانند بر ایشان آیتهای ما را هویدا و عرضه کنند بر ایشان دلیلهای و حجتهای ما را تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ: بشناسی و بجای آری در رویهای آن کسان که بنگرویده اند دشواری و گستی يَكَاذُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا: خواهند که بقهر فرو گیرند آن کسان را که می‌خوانند بر ایشان آیتهای ما را قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِنْ ذَلِكُمْ: بگو ایشان را یا محمد ای بی‌گاهانم شما را و فرا شما بگویم که بتر از آنچه شما به مسلمانان قصد دارید چیست النَّارُ

وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا: آتش است که هنگام کرده است خدای مر آن کسان را که کافرند وَيُسَّ الْمَصِيرُ: وبد واگشتن جای است. شأن نزول این آیت آن بود که کافران مکه می سرزنش کردند رسول را و یاران او را به درویشی و محنت دنیا، خدای عزوجل گفت فرا ایشان بگو که حال شما روز قیامت بتر از این خواهد بود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ: ای مردمان ای بزدند و پدید کردند داستانی فرا شنوید آن را. سؤال: چون گفت بزدند مثلی کجا است آن مثل که هیچ جا مذکور نیست، اینکه از پس گفت إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ خود ابتداء سخنی است. جواب گفته اند ضُرِبَ مَثَلٌ ای: بَيْنَ صِفَةٍ، پدیدار کردند صفتی و آن صفت بت است به عجز که لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا. و گفته اند این مثل جای دیگر یاد کرده است آنجا که گفت مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنَكَبُوتِ، لکن اینجا گفت ضُرِبَ مَثَلٌ زیرا که کافران می گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه، چون گوش می فرا نداشتند خدای عزوجل گفت ضُرِبَ مَثَلٌ تا گوش فرا دارند که ایشان مثل را دوست داشتندی إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ: بدرستی که آنها که آن را می خدای خوانید از فرود خدای نیافرینند و نتوانند آفرید مگسی و اگر چه همه فرا هم آیند آن را، یعنی آفریدن آن را. گفته اند مراد از این ذباب پشه است، آن را ذباب گویند زیرا که می رانند آن را از خویشتن و ذب راندن بود. مگس آفریدن خود بزرگ کاری است، اگر خدای تعالی مگسی را بیافریند پس همه مصوران را گوید فراهم آید آن مگس را زنده کنید هم نتوانند؛ این خود هم بزرگ کاری است، اگر خدای تبارک و تعالی مگسی را بیافریند و زنده کند، آنکه همه معبودان را گوید آن را پرنده کنید، هم نتوانند؛ این خود هم بزرگ کاری است، گر خدای عزوجل مگسی را بیافریند و پر

بیافریند جدا، آنکه معبودان را گوید همه فراهم آید آن پر را در آن مگس نشانید چنانکه او بدان بپرد، هم نتوانند، این خود چه عجب وَاِنْ يَسْلُبْنَهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ: و اگر برباید از ایشان مگس چیزی نتوانند رها نیدن آن را از مگس، که انگبین برنسه‌ای آن بتان آلودندی، مگس از هوا فرو آمدی آن را از ایشان بر بودی و به هوا بر بردی و بخوردی و بر سر ایشان فرو ترکیدی؛ آن که با مگسی بر نیاید خدایی را کی شاید. سؤال: چرا گفت وَاِنْ يَسْلُبْنَهُمُ الذُّبَابُ نَكُفْتُ وَاِنْ يَسْلُبَهَا الذُّبَابُ بَعْدَ مَا كَانُوا فِيهِ مِنْ مَمَازِنِ الْعِبَادَةِ نَكُفْتُ؟ جواب گفته اند این بر اعتقاد مشرکان گفت و اعتقاد مشرکان آن است که آن بتان ممیز باشند می دانند پرستیدن ایشان. و گفته اند این صفت آن معبودان است که ممیز باشند چون عُزَيْر و عِيسَى و مَلَايِكَةُ و فرعون و نمرود و شداد و دیگر آدمیان که دعوی خدایی کردند همه عاجزاند از مگسی، زیرا که مگس و کمتر از مگسی از هوا فرو آید چون پشه و بر ایشان نشیند و خرطوم بر ایشان فرو برد و خون ایشان را که گفته اند چون جان است بر آرد و بخورد و بر هوا شود و باشد که بخورد و بر ایشان ترکد؛ آن کس که جان خود را از پشه نگاه نتواند داشت او در بندگی ناقص بود تا به خدایی رسد. ۴ ۸ ۱۲ ۱۶ ۲۰

هارون الرشید را گوهری آوردند بهای آن ده هزار دینار. جوهری گفت این را رگی است گر آن نیستی این دریتیم بودی که در همه جهان این را مانند نیستی. هارون گفت «هیچ حیلت توان کرد که این رگ از این ببرند؟» سبحی بیامد گفت «من آن را ببرم به الماس»؛ خواست که آن گوهر را به الماس ببرد و آن رگ را جدا کند، آنکه گوهر را به دارو درهم نشانید چنانکه پدید نبود. الماس بر نهاد پاره‌ای از آن گوهر جدا کرد و آن رگ را ببرد و دارو بر آن طلا کرد و در آفتاب نهاد پیش امیرالمؤمنین. در ساعت مگسی از هوا فرو آمد بر آن گوهر نشست برای آن طلا را، آن پاره

گوهر به پای او باز گرفت؛ مگس می پرید در هوا می شد، هارون از پس او می نگریست و این آیت می خواند و إِنَّ يَسْلُبُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ و می گریست و می گفت: انا العاجر الذی یسلبنی الذباب
 ۴ شیئاً لا یستنقذوه منه ضَعْفَ الظَّالِبِ وَالْمَظْلُوبِ: ضعیفا که آن جوینده است چون بت و ضعیفا که آن جُسته بود چون مگس؛ و گفته اند ضعیفا عابدا و ضعیفا معبودا.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ: ای: ما عَظَمُوا اللَّهَ حَقَّ تَعْظِيمِهِ و ما عرفوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ و ما وصفوا اللَّهَ حَقَّ صِفَتِهِ: بزرگ نداشتند خدای را سزای بزرگ داشتن او و نشناختند خدای را سزای شناختن او و وصف نکردند خدای را سزای وصف کردن او که بتی را با وی برابر کردند. محمد هیصم گفتی رحمه الله: شرط خدایی ده صفت است که دون خدای را یکی از آن نباشد و هر که او را آن نباشد خدایی را نشاید: یکی آن باید که قدیم و ازلی باشد، زیرا که حادث و محدث خدایی را نشاید. دیگر باید که باقی و ابدی بود، زیرا که هالک و فانی خدایی را نشاید. سدیگر باید که حی و قیوم بود، زیرا که مائت و میت خدایی را نشاید. چهارم باید که عالم بر کمال بود، زیرا که ناقص علم خدایی را نشاید. پنجم باید که قادر بر کمال بود، زیرا که قادر ناقص خدایی را نشاید. ششم باید که سمیع و بصیر بر کمال بود، زیرا که ناقص السمع و البصر خدایی را نشاید. هفتم باید که خالق و خلاق بود، زیرا که ناخالق خدایی را نشاید. هشتم باید که رازق و رزاق بود، زیرا که نارازق خدایی را نشاید. نهم باید که بی نیاز و بی هنباز بود، زیرا که بانیا و باهنباز خدایی را نشاید. دهم باید که از همه عیبا منزّه بود، زیرا که معیوب خدایی را نشاید. هر که به دون خدای خدای گفت از آن گفت که خدای را بدین صفات بندانست. إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ: بدرستی که خدای است نیرومند و نیست همتا به عقوبت

مشركان.

۴ **اللَّهُ يَضْطَفِي مِنَ الْمَلَكَةِ رُسُلًا:** خدای برگزیند از فریشتگان رسولانی را، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل. در این آیت حجت است بر آنکه همه فریشتگان رسولان نباشند، زیرا که خدای تعالی خبر کرد که گروهی را از ایشان به رسولی گزیدم و در این آیت نیز حجت است که ملائکه متفاوت باشند در فضل نه متساوی **وَمِنَ النَّاسِ** : و از مردمان نیز برگزیند چون مصطفی و امت وی **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ**: بدرستی که خدای شنوا است بینا به گفتار کافران که گفتند **لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ**؛ و گفته اند بینا بدانکه اهل رسالت کیست.

۸ **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ:** می داند آنچه فرا پیش ایشان است و آنچه بپس ایشان است. گفته اند معناه: ظاهر و باطن ایشان می داند؛ و گفته اند معناه: احوال آن جهان ایشان و احوال این جهان ایشان می داند؛ و گفته اند **مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**: پیش از آنکه خلق را آفرید **وَمَا خَلَقَهُمْ**: و از پس آنکه خلق را آفرید. **وَالِلَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ**: و با خدای گردد کارها که همه به قضای او است و همه را سر و کار باز او است. گفته اند این امور کارهای بندگان است که با خدا گردد بر این دو معنی که بگفتیم؛ و گفته اند این امور حوادث است که همه به علم او است و به خواست او و به کتابت او در لوح و به قضاء او.

۲۰ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا:** ای آن کسان که بگرویده اند و ای شما که بگروید گانید رکوع کنید و سجود کنید، یعنی نماز کنید **وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ**: و به یگانی پرستید خدای شما را. این امر بود به نماز، و نماز را پنج رکن است: تکبیر و قیام و رکوع و سجود و قرائت. خدای تعالی نماز را به هر رکنی از ارکان آن بخوانده است: به نام تکبیر گفت **وَرَبُّكَ فَكَبِّرْ**، به نام قیام گفت **وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ**، و به نام رکوع و سجود چنانکه در این آیت

گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا، و به نام قرائت گفت و قرآن الفجر، ای: و صلوة الفجر و آفَعَلُوا الْخَيْرَ: و بکنید نیکی، هر چند توانید؛ این امر ندب است به همه خیرات لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: تا مگر برهید از عذاب و برسید به ثواب.

۴

و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ: و کوشش کنید در کار خدای و طلب رضای او سزای کوشیدن آن. حسن بصری گوید: حَقَّ جِهَادِهِ آن است که امرهای خدای را امثال کنی و از مناهای او اجتناب کنی و دست بداری دنیا را از بهر رغبت عقبی را. محمد هیصم گفتی رحمه الله: ۸ خدای تعالی پنج چیز از بندگان درخواست بسزای آن به اول و آن مجهود طاقت بود، به آخر آن را تخفیف کرد به وسع طاقت و آن بسزا از میان برداشت: یکی جهاد بسزا بفرمود، چنانکه در این آیت گفت و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، به آخر تخفیف کرد گفت وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا ۱۲ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا الْآيَةِ. دیگر به تقوی بسزا فرمود گفت اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِيهِ، به آخر تخفیف کرد گفت وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. سدیگر به ذکر کثیر فرمود گفت اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا، به آخر تخفیف کرد گفت فَادْكُرُونِي اذْكُرْكُمْ. چهارم به توبه فرمود به شرط نصوح گفت تَوْبُوا إِلَى ۱۶ اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا، به آخر تخفیف کرد گفت وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا. پنجم به دعا فرمود به شرط تضرع و زاری چنانکه گفت ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً، به آخر تخفیف کرد و گفت ادعونی استجب لكم هُوَ اجْتَبِيكُمْ: او برگزید شما را بر همه امتان. این امت را بر همه امتان برگزید به ده چیز: ۲۰ نام بهین و دین بهین و شریعت بهین و رسول بهین و کتاب بهین و قبله بهین و ثنای بهین و روز بهین و شب بهین و ثواب بهین و مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ: و نکرد بر شما در دین هیچ تنگی. سؤال: چرا گفت تنگی نکردم بر شما در دین بعد ما که فرمود به بریدن دستی که پنج هزار

- درم ارزد برای ده درم را که بدزدد و برای زنا را سنگ سار کردن و کفارت
یک روز روزه دو ماه پیوسته روزه داشتن و هزار فرسنگ بادیه گذاشتن در
حج و جان بازی کردن در غزو، اگر این حرج نبود پس حرج کدام بود؟
- ۴ جواب گوئیم خدای عزوجل گفت وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، در دین دشواری نیست و آن کلمه توحید است که یکبار بگویی
بدان هفتاد ساله کفر و معصیت آمرزیده گردد. اگر خدای تعالی حکم
چنان کردی که هفتاد ساله کفر و معصیت را هفتاد سال دیگر طاعت
مخلص باید تا کفارت آن بود، او را آن آمدی و اگر گفתי به خانه من باید
۸ آمد و ایمان آورد تا فرا پذیرم، او را آمدی و اگر گفתי هر نمازی را غسلی
باید و پنجاه نماز باید در روزی و توبه از گناه به کشتن باید چنانکه قوم
موسی را فرمود، او را این همه آمدی؛ لکن نکرد بل که با ما تخفیف کرد
۱۲ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ: نگه دارید دین پدر شما ابراهیم خلیل را. اگر این خطاب
عرب را نهی ابراهیم. خود پدر ایشان است به نسب و اگر این خطاب عرب
و عجم را نهی این آب به معنی حرمت بود چنانکه زنان رسول را گفت وَ
أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ به معنی حرمت. سؤال: چرا ابراهیم را پدر مؤمنان خواند
۱۶ و مصطفی را نخواند بعد ما که مصطفی به ما اولی تر و نزدیکتر از ابراهیم؟
جواب گوئیم زیرا که اگر مصطفی را پدر ما خواندی او را نیامدی که
کسی را از امت به زنی کردی، چنانکه چون زنان او را مادران مؤمنان
خواند کس را از ایشان نیامد که کسی را از امت به شوهری گرفتندی، و
۲۰ نیز که مصطفی را پدر این امت نخواند نزدیکتر از پدر خواند که او را تن و
جان این امت خواند گفت لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ هُوَ سَمِيُّكُمْ
الْمُسْلِمِينَ: او نام کرد شما را مسلمانان، یعنی خدای نام کرد مِنْ قَبْلُ: از
پیش، یعنی در کتب اول وَفِي هَذَا: و در این قرآن نیز. و گفته اند هُوَ
سَمِيُّكُمْ یعنی ابراهیم سمیکم المسلمین مِنْ قَبْلُ. سؤال: گیر که در قرآن

- ما را مسلمان خواند این درست بود از پیش قرآن چگونه ما را مسلمان نام کرد و ما خود نبودیم و نابوده را نام نبود؟ جواب گوییم مِنْ قَبْلُ روز میثاق است و ما آن روز بودیم، ما را مسلمان نام کرد؛ و گفته اند مِنْ قَبْلُ معناه: در کتب اولی صفت نام این امت به مسلمانی کرد لَيَكُونَ الرَّسُولُ ۴ شَهِيداً عَلَيْكُمْ: باشد پیغامبر گواهی بر شما وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ: و باشید شما گواهان بر مردمان. سؤال: از آنجا که خدا ما را مسلمان نام کرد چه واجب آید که ما گواه باشیم بر مردمان تا گفت هُوَ سَمِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ؟ جواب گوییم این راجع است با ۸ اجتناب، ای: هُوَ اجْتَبَيْكُمْ لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ؛ و معنی شهادت این امت و تزکیت رسول ایشان را در وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا گفته آمد فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ: بپای دارید نماز را وَأَتُوا الزَّكَاةَ: و بدهید پاکی خواسته.
- ۱۲ بدین دو چیز فرموده است مؤمنان را نماز و زکات، زیرا که حق بندگی دو چیز است برتن و برمال و برتن بهین آن نماز است و برمال بهین آن زکات است وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ: و دستاویز کنید به خدای، یعنی به دین خدای؛ و گفته اند معناه فَوَضُوا امورکم الى الله و دلارام باشید به وعده خدای هُوَ مَوْلَاكُمْ: او است بارخدای شما و ناصر و نگه دار شما و یار شما ۱۶ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ: نیک خداوند است و نیک یار و نگه دار و بازدارنده عذاب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة المؤمنون
برخواند خدای عزوجل او را به عدد هر مؤمنی و مؤمنه ای طاعتی در دیوان
بنویسد و ثوابی بدهد. قوله عزوجل:

۴ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ: بدرستی که رستند و

پیروز گشتند گرویدگان آن کسان که در نماز ایشان ترسکاران باشند.

علی رضوان الله علیه گوید الخشوع بالقلب و ان لا تحرک یدیک فی

الصلوة، و در دیگر روایت گوید و ان لا ترفع یدیک فی الصلوة. فلاح در

۸ لغت سه چیز بود: نجات و فوز و بقا؛ این فلاح محتمل است این هر سه

معنی را، یعنی رستند از دوزخ و پیروز گشتند به بهشت و جاوید بمانندند

در بهشت آن مؤمنان که در نماز خاشع باشند. در خبر است که چون این

آیت در ابتداء این سورة فرو آمد یاران رسول اندوهگن شدند از این

۱۲ شرطهای گران که اینجا یاد کرده است گفتند اگر رستگار آن کس بود

که این شرطها را بجای آرد زارا کارا که از ما در این تقصیر است. چون به

آخر سورة گفت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ، مسلمانان شادیاها کردند بدانکه

اگر کافر هزاران طاعت دارد تا با کفر بود هرگز از عذاب خدای نرهد،

۱۶ مؤمن اگر چه بسیار معصیت و تقصیر طاعت دارد نبود کی نرهد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ: و آن کسان که ایشان از بیهوده روی

بگردانیدگان باشند، یعنی به دل از آن اعراض کنند. گفته اند در نماز از اندیشه دنیا اعراض کنند، و گفته اند معناه: از باطل بگردند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ: و آن کسان که ایشان پاکی تن و خواسته را کنندگان اند. سؤال: چرا گفت لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ نگفت مؤدّون یا مُعْطُونَ، بعد ما که در لغت نگویند فلان فعل الزکوة، بل که گویند آدی الزکوة و اعطى؟ جواب گوئیم اگر گفتمی للزکوة مؤدّون یا معطون کسی را فرا دل آمدی که مراد از این زکات زکات مال است نه زکات تن، چون گفت لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ معلوم گردد که مراد از این زکات هم زکات تن است از کفر و عصیان و هم زکات مال از حق درویشان.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَرْوَاحِهِمْ حَافِظُونَ: و آن کسان که ایشان فرجهای خویش را نگه دارنده باشند.

إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ: مگر از زنان ایشان یا از آنچه زبردستان ایشان باشند، چون پرستاران. سؤال: چرا گفت عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ حفظ را به علی مقید کرد، نگفت الا عن أرواحهم او ما ملکت ایمانهم، بعد ما که حفظ فرج را به علی مقید نکنند نگویند فلان یحفظ فرجه علی الحرام؟ جواب گوئیم این علی به معنی عن است و ادات کاسره و حافظه را یکی به دیگر بدل کنند چنانکه گفت فی جُذُوعِ النَّخْلِ، ای: علی جذوع النخل، چنانکه شاعر گوید:

إذا رضیت علی بنوقشر لعمر الله اعجبنی رضاها

و گفته اند معناه و الَّذِينَ هُمْ لِأَرْوَاحِهِمْ حَافِظُونَ فلا یرسلونها الا علی أرواحهم او ما ملکت ایمانهم فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ: زیرا که ایشان نه ملامت زدگان باشند در زنان و زبردستان ایشان. سؤال: چون خدای تعالی گفت أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ چرا آن را بر جواری رانید دون غلمان بعد ما که غلمان هم ملک یمین اند چون جواری؟ جواب گوئیم زیرا که صاحب

شرع بیان کرد ملک یمین را بدانکه گفت اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ، و هی الاماء، و صاحب شرع مبین شرع بود چنانکه قبول قول خدای واجب است و شرط مسلمانی است همچنین قبول قول صاحب شرع واجب است و شرط مسلمانی است. ۴

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذٰلِكَ : هر که بجوید افزون ازینچه یاد کردیم یعنی هر که نزدیکی کند با جز از زن و پرستار خویش فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ : ایشانند که ایشان از حد درگذرند گانند از حلال به حرام. در این آیت حجت است ما را بر حرامی متعه و لواطه و استمنا و خضخضه و تفخیز. ۸

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ : و آن کسان که ایشان زنهاریهای ایشان را و عهد ایشان را نگه دارنده باشند؛ و گفته اند مراد از این امانتهای خدا است به امر و نهی چنانکه گفت إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ. و گفته اند مراد از این امانتهای خلق است که در آن خیانت نکنند و این عهد مراد از این پیمانها و عهدها و سوگندهاست که آن را نگه دارندگان باشند تا نشکنند و شکسته را کفاره کنند. ۱۲

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ : و آن کسان که ایشان بر نمازهای ایشان نگه بان باشند. و اگر صلواتهم خوانی بر نماز ایشان نگه بانی کنند به اداء آن در اوقات آن بتمامی شرایط آن، محافظت صلات کردن آن باشد و در وقت کردن آن باشد و تمامی شرایط و ارکان آن بجای آوردن باشد و نگه داشتن آن تا به مرگ از هر چه در آن خلل آرد. ۱۶

أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : اهل این صفت ایشانند که ایشان میراث گیرندگان بهشت اند آن کسان که میراث گیرند بهشت برترین و نیکوترین را. کلبی گوید خدای تعالی بهشت را به سعتی آفریده است که گر همه کافران ایمان آرندی بهشت همه را فرا رسیدی، چون ایمان نیارند خدای تعالی آن را از ایشان باز گیرد فرا مؤمنان دهد، ۲۰

ایشان در آن بهشت جاویدان باشند اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ گفته اند خبر است از آن گروه که بر نماز نگه بان باشند، که جای نکونمازان بهشت و فردوس بود؛ و گفته اند اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ راجع است با ماتقدم فی اول السورة.

۴

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ: بدرستی که ما بیافریدیم مردم را — یعنی آدم را — از بیرون کشیده ای از گل. و آن آن بود که خدای تعالی چون خواست که آدم را بیافریند از همه روی زمین چهل ارش خاک جمع کرد و چهل شبانروز بر آن باران اندوهان بارید تا آغشته شد، به آخر یکساعت بر آن باران شادی بارید. گفته اند آن یک ساعت باران شادی آن است که در درمرگ به گوش بنده فرو گویند که مترس و اندوه مدار. آنکه خدای تعالی آن گل را به قدرت خود بیالود، صافی ترین آن را بیرون گرفت، سلاله آن بود، آدم را از آن بیافرید و از دیگر باقی گل درخت خرما را بیافرید؛ از آنجا است که رسول گفت النخلة عمّکم. و گفته اند لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مراد از این انسان آدمی است مِنْ سُلَالَةٍ ای: مِنْ نطفة مِنْ طین ای: مِنْ ادم و ادم مِنْ طین.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ: پس کردیم آن آب را در آرام گاهی استوار چون رحم.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً: پس گردانیدیم آن آب را از پس چهل روز خونی بسته فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً: پس گردانیدیم آن خون بسته را از پس چهل روز پاره ای گوشت ضعیف فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا: پس گردانیدیم آن گوشت ضعیف را استخوانها پس بر پوشانیدیم بر آن استخوانها گوشت ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ: پس بیافریدیم او را آفریدن دیگر. ابن عباس گوید آفریدن دیگر در آوردن جان است در وی؛ و گفته اند خَلْقًا آخَرَ یعنی الذکر و الانثی؛ و گفته اند معناه: کسونا

۲۰

الجلد؛ و گفته اند خَلْقاً آخَرَ السِّنِّ وَالشَّعْرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: با برکت است آن خدای و برکت همه چیزها از آن خدای است و بزرگوار خدایا آن خدای که نیکوآفرین ترین آفرینندگان است و نیکو نگارنده ترین نگارندگان است. در خبر است که عبدالله بن اسعد بن سرح کاتب وحی رسول بود؛ رسول این آیت را بروی املا می کرد چون بگفت ثُمَّ أَنْشَأَ نَاهُ خَلْقاً آخَرَ، بر زبان عبدالله برفت که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. رسول گفت: اُكْتُبْ هَكَذَا أَنْزَلَ. وی بشک شد، قلم و کاغذ از دست بنهاد و برخاست و برفت گفت: اگر محمد صاحب وحی است من نیز صاحب وحی ام. مرتد گشت. در خبر است که عمر خطاب چون این آیت بشنید همی خواند، چون به خَلْقاً آخَرَ رسید بر زبان وی برفت که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ نگه کرد خدای عزوجل بر وفاق وی وحی فرستاده بود. ۴ ۸ ۱۲

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ: پس هراینه شما از پس آن همه مردنی اید که آخر همه را می باید مرد به اجل. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ: پس هراینه شما را از پس آن روز قیامت برانگیزند. ۱۶

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ: بدرستی که بیافریدیم ما زبر شما هفت آسمان را تو بر تو، هر آسمانی پانصد ساله راه به ستبرنای از آسمان تا به آسمان دیگر پانصد ساله راه وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ: و نبودیم ما از آفریدن آن بی آگاهی، یعنی دانا بودیم به آفریدن آسمانها. و گفته اند عَنِ الْخَلْقِ مراد از این احوال خلق است؛ و آن آن بود که جهودان مر رسول را گفتند: اگر خدا زبر هفت آسمان است چنین که تومی گویی، هفت آسمان حجاب بود میان ما و میان او پس او ما را نبیند و نداند. خدای گفت وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ. ۲۰

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ: فرود آوردیم ما از آسمان و از میغ آبی چون باران و برف و تگرگ به اندازه پس آرام دادیم آن را در زمین. عبدالله بن مسعود گوید: ما من عام امطر من عام ولكن الله يصرفه حيث يشاء، هیچ سال باران بیشتر از دیگر سال نبارد و لکن خدای تعالی بگرداند از جا به جای که خواهد وَأَنَا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ: و ما بر بردن آن تواناییم که آن را یکسر به زمین فرو بریم یا بر روی زمین برانیم، لکن آن را به اندازه می رانیم در زمین.

۸ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ: پدید آوردیم و بر رویانیدیم شما را بدان آب باغ و بستانهایی از خرما بنان و انگورها لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ: شما را بود در آن میوه‌های بسیار وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ: و از آن می خورید.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ: و بیافریدیم درختی که بیرون آید از کوه آراسته و آن درخت زیتون است. سؤال: چرا گفت تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ بعدما که درخت زیتون از جز طور سینا هم روید؟ جواب گفته اند اصل زیتون از طور سینا بودست از آنجا به دیگر جاها افتادست زیرا که گفت مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ. و گفته اند مراد از این طور سینا حوالی آن است درخت زیتون آنجا روید تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ: بروید به روغن. سؤال: چرا گفت تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ بعد ما که درخت زیتون به آب روید نه به روغن؟ جواب گفته اند این باء تعدیت است ای: تنبت الدهن، روغن رویاند؛ و گفته اند ای: مع الدهن چنانکه گویند الكلت الخبز بالدهن ای مع الدهن. و اگر تَنْبُتُ به ضَمّ تاء اول خوانی با زایده بود: بر رویاند این درخت میوه‌های با روغن وَ صِبْغٍ لِلْأَكِلِينَ: و نان خورش بود مر خورندگان را صِبْغٍ آن نان خورش بود که نان بدان رنگ گیرد چون سرکه و دوشاب و مانند آن.

وَأَنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً تُسْقِیْكُمْ: بدرستی که شما را در چهار پایان اندازه گرفتن است که می خورانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا: از آنچه در

شکمهای آن است؛ چنانکه جای دیگر گفت مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ: و شما را در آن چهارپایان منفعتهای بسیار است از پشم آن و موی آن و کرای آن و از آن می‌خورید چون شیر و گوشت.

۴

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ: و بر آن چهارپایان و بر کشتیها می‌بردارند شما را، بر انعام دریابان و بر کشتی در دریا چنانکه نوح را و اهل او را برداشت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ: بدرستی که بفرستادیم ما نوح را به گروه او فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ: گفت ای گروه من به یگانگی پرستید خدای را که نیست شما را خدایی جزوی أَفَلَا تَتَّقُونَ: ای بنترسید از وی که وی را هنباز گوید.

۸

فَقَالَ الْمَلَأُو الْأَذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ: گفتند آن سرهنجمنان که کافر بودند از گروه او مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ: نیست این نوح مگر آدمی همچون شما يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ: می‌خواهد که بارنامه‌ای گیرد بر شما به دعوی نبوت و رسالت وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَكَةً: اگر خواستی خدای که رسول فرستد هراینه فرو فرستادی فریشتگان را مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ: نشنیده‌ایم ما این که نوح می‌گوید که خدای یکی است هرگز در پدران ما پیشینان.

۱۲

۱۶

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ: نیست او مگر مردی که او را دیوانگی است فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ: چشم دارید او را تا هنگامی، تا پدید آید که او چه مردی است. و گفته‌اند الی حین الموت، تا بمیرد از وی باز رهیم.

۲۰

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ: نوح گفت ای بار خدای من یاری ده مرا بر ایشان بدانکه بدروغ داشتند مرا در حق.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ: وحی کردیم به نوح أَنْ أَضَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا: که

- بِسَازِ كَشْتِي رَا بَه دِيدَارْمَا وَبِيغَام وَفَرْمَان مَافَاذَا جَاءَ
 أَمْرُنَا وَفَارَالتَّوْرُ: چون بيايد فرمان ما به عذاب و آب
 برآرد تنور. علی گوید رضوان الله عليه: چون آب برید از همه روی
 زمین، این تنور همه روی زمین است. و گفته اند معناه: چون روز برآید
 ۴ یعنی آفتاب برآید آب برآید. و معروفتر آن است که آن تنور
 آهنین بود که نوح را میراث بود از آدم که چون قوم او تعجب کردند از
 ساختن او کشتی را، به استهزا گفتند «این آب چندین از کجا خواهد
 بود؟». بر زبان نوح برفت که «از تنور برآید»؛ خود همچنان بود که زن
 وی و اعله فرا تنور بود نان می پخت در آن وقت آب از دره تنور روان گشت
 فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ آتْنَيْنِ: درآرد در آن کشتی از هر دو گونه دو،
 یعنی از هر جنسی از حیوانات نری و ماده ای و أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
 مِنْهُمْ: و درآرد در آنجا خاندان ترا مگر آن کس که برفت در پیش بروی
 ۱۲ گفتار وعید از ایشان، چون کنعان وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا: و سخن
 مگو با من به شفاعت در باب آن کسان که ستم کردند به ظلم شرک إِنَّهُمْ
 مُعْرِضُونَ: که ایشان غرقه کردنی اند.
- ۱۶ فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ: چون ببودی تو و آنها که با
 تواند در آن کشتی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: بگو سپاس
 و آزادی آن خدای را که برهانید ما را از گروه ستمکاران، و چون وقت
 آمدن آید:
- ۲۰ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا: بگو ای بار خدای من فرو آر مرا فرو
 آوردن جایی ببرکت به آب و درخت و آنجا سوق الثمانین بود وَأَنْتَ خَيْرُ
 الْمُنْزِلِينَ: و تو بهین فرو آورندگانی.
- إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ: بدرستی که در آن رهانیدن نوح و قوم او و هلاک
 کردن کافران نشانها و عبرتها است وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ: بدرستی که ما

بودیم آزمون کننده نوح به جفای قوم او و آزمون کننده قوم او به عذاب.
 ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ: پس بیافریدیم و پدید آوردیم از پس ایشان — یعنی از پس قوم نوح — گروهی دیگر، یعنی قوم هود.

۴ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ: پس بفرستادیم در ایشان — بدیشان — پیغامبری هم از ایشان چون هود اِنْ أَعْبُدُوا إِلَهًا مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ: که به یگانگی پرستید خدای را نیست شما را هیچ خدای جزوی أَفَلَا تَتَّقُونَ: ای بنترسید از وی که او را هنباز گوید، یعنی بترسید.

۸ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا: و گفتند آن سرهنجمنان از گروه او که بنگرویدند وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ: و بدروغ داشتند رسیدن بدان جهان و به دیدار آن جهان وَ أَتَرَفُنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: و نعمت و کامرانی داده بودیم ایشان را در زندگانی نخستین مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ: نیست این مگر آدمی همچون شما يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ: می خورد هم از آنچه شما می خورید وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ: و می آشامد هم از آنچه شما می آشامید؛ چه شرف آمد او را که رسول باشد به شما.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ: اگر شما فرمان برید آدمی را مانند شما إِنَّكُمْ إِذَا الْأَخْسِرُونَ: بدرستی که آنکه شما از زیان کاران باشید.

۱۶ أَيْعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا: ای وعده می دهد شما را که شما چون بمیرید و بباشید خاکی و استخوانهای ریزیده أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ: بیرون آوردگان خواهید بود از گور.

۲۰ هَيِّهَاتَ هَيِّهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ، ای: بعیداً بعیداً مَا تُوَعَدُونَ مِنَ الْبَعْث: دورا که آن بود از بودن و دورا که آن بود از وهم مردم. هیهات کلمه ای است موضوع مرغایت تبعید را و مقابل آن كَانَ قَدْ موضوع است مرغایت تقریب را، کافران گفتند دور است دور دور است آنچه شما می وعده کنید از بعث.

۴ **إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا**: نیست زندگانی مگر زندگانی نخستین **نَمُوتُ وَنَحْيَا**: می میریم و می زیمیم؛ یعنی گروهی می زیند و گروهی می میرند تا ابد. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه: نحیی و نموت، یک چندی بزییم آنکه بمیریم و هر که بمرد هرگز زنده نگردد **وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ**: و نیستیم ما برانگیختگان از پس مرگ.

إِنْ هُوَ إِلَّا أَفْتَرُ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ: نیست او مگر مردی که می فرافابد بر خدای دروغی و نیستیم ما او را باور دارنده.
۸ **قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي**: هود گفت ای بارخدای من یاری ده مرا بر ایشان بدانکه ایشان مرا بدروغ داشتند.
قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ: خدای گفت از آن زودتر و نزدیکتر و اندک تر **لَيُضِيعُنَّ نَادِمِينَ**: گردند پشیمانان.

۱۲ **فَاخَذْنَاهُمْ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ**: بگرفت ایشان را بانگ عذاب بسزا. و بگفتیم که بانگ عذاب را چه معنی بود **فَجَعَلْنَاهُمْ غُرَاءً**: پس کردیم ایشان را خاشاکی یعنی مرده و ریزیده **فَبُعْدًا**، ای: فسحقا: بیحسک و دوری و هلاکت **بَادَا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**: مر گروه ستمکاران را به ظلم شرک و جز آن.

۱۶ **ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ**: پس ما بیافریدیم از پس ایشان گروهان دیگران، چون قوم ابراهیم و قوم لوط و قوم شعیب و قوم موسی.
مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا: پیشی نگرفت هیچ گروه بر زمان زده ایشان **وَمَا لَكُمْ** و چون اجل فرا رسید **بِأَسْمَاءٍ لَا يَدْرِيكُمْ**: نیستادند.

۲۰ **ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا**: پس بفرستادیم پیغامبران ما را پیایی. سؤال: چرا گفت **رُسُلَنَا تَتْرًا** رسولان پیایی بعد ما که میان رسولان مهلت بسیار بود چنانکه میان عیسی و مصطفی پانصد و پنجاه سال بود و میان عیسی و موسی مدت دراز بود، و **تَتْرًا** آن بود که از پس یکدیگر بود بی مهلت؟

جواب گوئیم این تئرا در اندراس شریعت است که هر گه که شریعت
 یک رسول مندرس گشتی ما رسول دیگر بفرستادیمی کَلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولُهَا
 كَذَّبُوهُ: هر گه بیامدی به گروهی رسول ایشان بدروغ داشتندی او را
 ۴ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا: از پس فرا داشتیم برخی را از ایشان از پس برخی
 در انداز و اهلاک وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ: و کردیم ایشان را سمرهایی که به
 خبر می برگویند عبرت را. سؤال: ایشان را چگونه احادیث گردانید بعد ما
 که جواهر اعراض نگردد و ایشان جواهر بودند و احادیث اعراض بود؟
 ۸ جواب گوئیم این احادیث جمع حدوثه است نه جمع حدیث و حدوثه آن
 بود که یتحدَّثُ به که آن را به عبرت برگویند، در لغت عرب کسی را که
 او را بدی رسانند چنانکه دیگران به وی عبرت گیرند و او نیست گردد
 گویند جعله الله حدیثاً و جز در شر اعتبار نکنند فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ:
 ۱۲ دوری و هلاکت بادا مر گروهی را که نگویند به حق.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ: پس بفرستادیم ما موسی را و برادر او،
 هارون بآیاتنا: با نشانهای ما، و آن نه آیت بود وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ: و حجتی
 هویدا؛ گفته اند قلب عصاحیه و گفته اند ید بیضا که از حجتهای وی آن
 ۱۶ ظاهرتر بود و گفته اند این سُلْطَانٍ مُّبِينٍ قَوْتُ کاروی بود و گفته اند غلبه
 موسی بود بر فرعون.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ: به فرعون و سرهنجمنان او فَاسْتَكْبَرُوا: گردن کشی
 کردند از پذیرفتن حق وَكَانُوا قَوْمًا غَالِينَ: و بودند گروهی برتری کننده.
 ۲۰ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا: گفتند ای ما بگرویم به دو آدمی همچون ما
 وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ: و گروه ایشان ما را بندگان و پرستنده.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ: بدروغ داشتند ایشان را گشتند از
 هلاک کردگان.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ: بدرستی که بدادیم ما موسی

را نامه تورات تا فراخورد آن بود که ایشان یعنی قوم او راه یابند به حق. سؤال: چرا گفت موسی را کتاب دادیم تا مگر قوم او راه یابند بعد ما که تورات موسی را از پس آن داد که فرعون را هلاک کرد و بنی اسرائیل در تیه فرو آمدند و از موسی درخواستند تا از خدای درخواست تا ایشان را ۴ کتاب و شریعت داد، خدای تعالی گفت به طور سینا آی با هفتاد تن از بنی اسرائیل و قصه آن معروف است، پس تورات از پس هلاکت فرعون و قوم او بود، چگونه ایشان به کتاب موسی راه یافتندی؟ جواب گوییم مراد از این لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ آن قوم بودند که راه یافتند بدان و ایشان بنی اسرائیل ۸ بودند نه قبط.

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً: و کردیم ما پسر مریم را—یعنی عیسی را— و مادر او را نشانی بر کمال قدرت ما تا جهانیان بدانند که ما چنانکه خواهیم آفرینیم؛ خواهیم بی پدر و مادر آفرینیم، چون آدم و خواهیم از پدر ۱۲ بی مادر آفرینیم، چون حوا و خواهیم از مادر بی پدر آفرینیم، چون عیسی. و گفته اند آیه ای: حُجَّةٌ عَلَى الْخَلْقِ وَبِغَفْتِهِمْ أَنْجَا كَمَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا که چرا آیتین نگفت. سؤال: چرا از همه پیغامبران عیسی را به مادر بازخواند بعد ما که هر پیغامبری را هم مادر بود؟ جواب گفته اند برای جلوه ۱۶ و تشریف مریم را. و گفته اند از بهر آن را تا جهانیان بدانند که مریم نه زن خدای بود که اگر زن او بودی او را بتصریح نام نبردی، زیرا که در عقل و حکمت نیکو نباشد زن خویش را بر سر ملاً به نام یاد کردن وَأَوَيْنَا هُمَا إِلَى رَبْوَةٍ: و مأوی کردیم ایشان را بدان زمین بلند—یعنی دمشق و ۲۰ گفته اند بیت المقدس—و آن را ربوه خواند زیرا که آن از همه روی زمین به هر ده میل برتر است وَرَبْوَةٌ وَرَبْوَةٌ وَرَبَاوَةٌ وَرَبَاوَةٌ همه بالای بود، ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ: خداوند آرام گاه و آب ظاهر؛ اگر بر دمشق رانی آبش ظاهر است و اگر بر بیت المقدس رانی آب آنجا ظاهر نیست لکن چنین

گویند که همه آبهای جهان از صخرهٔ بیت المقدس بیاید و از آنجا ظاهر گردد.

۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
پاکیزها؛ لفظ امر است و مراد اباحت و اَعْمَلُوا صَالِحاً: و می کنید کار نیک. گفته اند مراد از عمل صالح شکر است، و گفته اند مراد اداء طاعات است. و این خطاب گفته اند رسولان را است و گفته اند خاص مصطفی را است و لکن وی را رسل خواند زیرا که خصال و معانی و معالی رسولان داشت اِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ: بدرستی که من بدانچه شما می کنید دانام. ذکر علیم در چنین موضع وعده ضمان مکافات باشد.

۸ وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ، اِی: ملة واحدة: این دین شما که پیغامبران یک دین است، این آن را به سه قرائت خوانده اند: به فتح و تشدید خوانده اند، معناه: و اعلموا اَنَّ هَذِهِ، و به کسر و تشدید خوانده اند بر سبیل ابتدا، و به کسر و تخفیف خوانده اند معناه: ما هذه الملة الا ملة واحدة وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ: و منم خدای شما از من بترسید و از آزار من پرهیزید.

۱۶ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، اِی: تفرقوا فی دینهم و کتابهم: خلاف کردند و از هم ببریدند دین ایشان و کتاب ایشان زُبُرًا: گروه گروه و گفته اند زُبُرًا اِی: کُتُبًا، نبشته کردند آن کتاب خویش را. هیچ کتاب نبوده است رسولی را که نه امت آن رسول از پس وی آن کتاب را تغییر و تبدیل کردند مگر امت محمد که این قرآن را تغییر و تبدیل نکردند از عصمت خدای ایشان را. و نیز خدای تعالی قرآن را چنان گفت که کس نتواند در آن تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان کند که اگر کند همه خلق تا کودکان دبیرستانها بروی رد کنند و انکار کنند. محمد هیصم گفتی رحمه الله: هفت خاصیت است قرآن را که هیچ کتاب را از کتابهای

- خدای آن نبوده است: یکی آنکه خدای تعالی هر کتاب را به یک نام بخواندست و قرآن را به هفتاد نام نیکو بخواندست، اگر بر شمرم دراز گردد. دیگر خاصیت آن است که قرآن را به ده نام از نامهای خود بخواندست چون حق و نور و مبین و عزیز و مجید و کریم و حکیم و عظیم و مهیم و علی. سدیگر خاصیت آن است که قرآن را به هفت صفت از صفات خود وصف کردست چون فضل و رحمت و حکمت و هدی و شفا و صدق و حکم. چهارم خاصیت آن است که همه کتابهای خدای را شاید که کافران خوانند چون جهود که انجیل خواند و ترسا که تورات خواند و جهود و ترسا که صحف ابراهیم خوانند و قرآن را نشاید که هیچ کافر خواند شرف قرآن را لَا يَمُسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ. پنجم خاصیت آن است که هر چه در باب دین و شریعت بدان حاجت بود در قرآن است چنانکه گفت و تبیاناً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ، مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ. ششم خاصیت آن است که لفظش نیکوترین همه کتب است و نظمش معجزترین همه کتب است و معانیش کاملترین همه کتب است و احکامش محکم ترین همه کتب است و فضلش بیشترین همه کتب است. هفتم خاصیت آنست که در همه کتب خدای زیادت و نقصان توان کرد و در قرآن نتوان کرد زیرا که منظوم است به نظم معجز و نیز در حمایت خدای است چنانکه گفت وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و دیگر کتب در حمایت بندگان بوده است چنانکه گفت بِمَا أَسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كُلُّ جَزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ: هر گروه بدانچه نزد ایشان است — از دین و اعتقاد — شادمان اند.

قَدْ رَهُمْ فِي غَمَرَاتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ: بگذار ایشان را یا محمد در آن نادانی ایشان تا هنگام عذاب.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِذُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ: ای می پندارند که آنچه ما

می دهیم ایشان را و می افزاییم ایشان را از خواسته و پسران آن بهی است ایشان را، مپندارند؛ و گفته اند این آیت متصل است به مابعد، معناه: *أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ*.

۴ *نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ*، خدای گفت عزوجل: ای همی پندارند کافران که مدد کردن ما ایشان را به مال و پسران شتابانیدن است که می بشتابانیم ایشان را در نیکیها بیک نمی دانند که اقبال دنیا نه نشان سعادت است. آنگه پدید کرد که سعادت و مسارعت در خیرات کرا است، گفت: ۸

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ: بدرستی که آن کسان که ایشان از بیم خدای ایشان ترسان باشند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ: و آن کسان که ایشان به نشانهای خدای ایشان گرویده باشند. ۱۲

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ: و آن کسان که ایشان با خدای ایشان هنباز نیارند بر سه معنی: یکی که شرک نیارند، دیگر که در کار خدای ریا نیارند، سدیگر معنی در نعمت خدای با خدای انباز نیارند، یعنی همه نعمت از خدای بینند. ۱۶

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا: و آن کسان که می دهند آنچه می دهند یعنی زکات و صدقات، و گریأتون ما اتوا خوانی معناه: يعملون ما عملوا، کنند آنچه کنند. گفته اند مراد از این سیآت است؛ و گفته اند مراد از این خیرات است چنانکه در خبر است که پیغامبر علیه السلام روزی این آیت می خواند، عایشه گفت «یا رسول الله یأتون ما اتوا من السیآت؟». قال «لا یا بنت الصدیق بل يعملون ما عملوا من الخیرات و یخافون ان لا تقبل منهم»، وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ: و دلهای ایشان ترسان بود که ایشان با خدای ایشان بازگردند گانند. ۲۰

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ : ایشانند که می شتابند در نیکیها وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ : و ایشان سوی آن پیشی گیرندگانند. لَهَا یعنی الیها چنانکه گفت أَوْحَىٰ لَهَا اِی : الیها؛ و گفته اند لَهَا اِی : لاجلها و بسببها سابقون الی الخیرات.

۴

وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا : و در نخواهیم ما از هیچ تن مگر فراخ توان او، تکلیف سه قست است : فوق طاقت بود و جهد طاقت بود و وسع طاقت بود. فوق طاقت آن بود که بنده را طاقت آن نبود، مثلاً ماهی چهل روز روزه یا از ده درم یازده درم زکات، این تکلیف از حکیم روا نبود؛ و جهد طاقت آن بود که بنده آن تواند و بیش از آن نتواند، مثلاً در ماهی سی روز روزه و از ده درم ده درم زکات، چنین تکلیف در حکمت روا بود از طریق عدل لکن خدای تعالی از بنده این درنخواست. وسع طاقت آن بود که بنده آن تواند و بیش از آن تواند، چنانکه مثلاً در سالی یک ماه روزه و از دویست درم پنج درم زکات و در شبانروزی پنج نماز، چنین تکلیف فضل بود؛ این است که می گوید وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، آنکه گفت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ : و نزدیک ما است نامه ای که گواهی می دهد بسزا. گفته اند مراد از این نامه لوح محفوظ است و گفته اند مراد از این روزنامه بندگان است. سؤال : نطق فعل ناطق بود و از کتاب فعل نبود پس چرا گفت كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ؟ جواب گوئیم این نطق به معنی بیان است و شهادت هر چند از کتاب نطق نبود لکن چون در آنجا نبشته بود از آن به لفظ نطق و شهادت خبر کنند گویند كِتَابُ اللَّهِ يَنْطِقُ بِكَذَا، و شاهد بکذا و مخبر بکذا وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ : و ایشانند که برایشان ستم نکنند، اِی : لا ینقص من ثواب اعمالهم ولا یزاد علی جزاء سیئاتهم.

۲۰

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَٰذَا : بیک دلهای ایشان در پوششی است از این قرآن. و گفته اند مِنْ هَٰذَا اِی : از عمل سابقان؛ و گفته اند مِنْ هَٰذَا

ای: من الكتاب الناطق عليهم بالحق. فِي غَمْرَةٍ اِي: فِي غَفْلَةٍ و گفته اند فی جهالة و گفته اند فی غطاء و لَهُمْ اَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ: و ایشان را کارهایی است جز آن، یعنی جز آن کارهای سابقان هُمْ لَهَا عَامِلُونَ: که ایشان آن را کننده اند، چون معاصی و سیئات. ۴

حَتّٰى اِذَا اَخَذْنَا مُثْرَفِيْهِمْ بِالْعَذَابِ، یعنی: امهلهم یا محمد فراگذار ایشان را تا آنکه که بگیریم ما کامرانان ایشان را به عذاب. گفته اند این عذاب بدر است و گفته اند عذاب گور است و گفته اند عذاب قحط است و گفته اند عذاب دوزخ است، بیشتر مفسران برآنند که این عذاب قحط است که پیغامبر علیه السلام برایشان سنه خواند گفت اللهم اشدد وطائك على مضر، اللهم اجعل عليهم سنين كسني يوسف، قحطی در ایشان افتاد چنانکه استخوانهای مردگان را از گورها برآوردند و بخوردند و بیشتر هلاک شدند؛ آنکه به فریاد آمدند به رسول که «گر ترا یا محمد بر ما رحمت نیست بر این اطفال و بهایم باری رحمت نیست که از گرسنگی هلاک شدند اِذَا هُمْ يَجْرُونَ: آنکه ایشان بانگ می کنند و فریاد می خوانند. ایشان را گویند: ۸ ۱۲

لَا تَجْرُوا الْيَوْمَ: بانگ و فریاد مکنید که سودتان ندارد امروز اِنَّكُمْ مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ: که شما را از ما و عذاب ما نگه ندارند و یاری ندهند. ۱۶

قَدْ كَانَتْ اٰیٰتِيْ تُتْلٰى عَلٰیكُمْ: بدرستی که بودی آیتهای من که می خواندند بر شما فَكُنْتُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ: شما بودید که بر پاشنه های شما همی بازگردیدید، یعنی از قبول آن همی باز ایستادید. ۲۰

مُسْتَكْبِرِيْنَ بِه: گردن کشان بودید بدان، یعنی بالبيت الحرام که ما اهل بیت حرام ایم محتشمان عرب. و گفته اند مُسْتَكْبِرِيْنَ بِه اِي: عند البيت نزدیک خانه کعبه، در لاف گاه مکه بنشستندی همی گفتندی یتیم بوطالب که بود که ما او را متابعت کنیم سَامِرًا: حدیث کنندگان بودید به

شب سگالش بد رسول را و مؤمنان را تَهَجَّرُونَ: تقولون السبّ و الا فحاش، و تَهَجَّرُونَ به فتح تا: بیهوده می گفتید و از حق اعراض می کردید و گَر تَهَجَّرُونَ به تشدید جیم خوانی: اعراض از پس اعراض می کردید هر گاه که آیتی بر شما خواندندی.

۴

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ: ای درنیدیشیدند در این گفتاری یعنی در این قرآن تا بدانند که این نه سخن مخلوق بود؛ و گفته اند معناه: درنیدیشیدند در آن سخن که می گفتند همی حق را بگزاف انکار می کنند اَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ: یا آمد بدیشان — بل که آمد به ایشان — آنچه نیامد به پدران ایشان پیشینان از رسول و کتاب و شریعت.

۸

اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ: یا نشناخته اند رسول ایشان را، ای: لم يعرفوه بالنبوة و الرسالة و عرفوه بالابوة و النسبة و الامانة و الصيانة فهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ: تا ایشان او را منکرند.

۱۲

اَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ: یا می گویند — بل که می گویند — او را دیوانگی است. نه چنان است که ایشان می گویند بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ: بیک آورد بدیشان سزا و درست، یعنی قرآن و توحید و خبر قیامت و أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ: و بیشتر ایشان حق را و توحید را و قرآن را دشخوار دارند. ۱۶ سؤال: این خبر از کافران مکه است و ایشان همه توحید را منکر و کاره بودند پس چرا گفت و أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ نگفت و کَلِّهِمْ؟ جواب گوئیم زیرا که بعضی از ایشان در حد نظر بودند نه نیک می گفتند و نه بد بل که نظر و استدلال می کردند تا به حق رسند. ۲۰

۲۰

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ: و گر پس روی کردی حق کامهای ایشان را لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ: تبه شدی آسمانها و زمین و آن که در آن است. سؤال: آن کدام حق است که اگر آن بر موافقت ایشان بودی هفت آسمان و زمین زیر و زبر شدی و تبه شدی؟ جواب

گفته اند این حق شهادت توحید است، و گفته اند این حق قرآن است، و گفته اند این حق خدای است تعالی. اگر این حق را بر شهادت رانی معنا: گر شهادت بکام ایشان بودی خود شرک بودی و اگر شرک بودی ۴ هفت آسمان و زمین زیر و زبر شدی زیرا که آسمانها و زمین به توحید موحدان بر پای است. و اگر این حق را بر قرآن رانی معنا: اگر این قرآن بکام ایشان بودی مدحت و ثناء بتان بودی و گر چنین بودی هفت آسمان و زمین زیر و زبر شدی. و اگر این حق را بر خدای رانی معنا: گر خدای بکام ایشان کردی تدبیر آسمانها و زمین تبه شدی زیرا که هواهای ایشان ۸ مختلف است و با هواهای مختلف تدبیر عالم مستقیم نبود. بَلْ آتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ: بیک بدیشان آوردیم یاد کرد ایشان. گفته اند این ذکر شرف است و گفته اند پند است و گفته اند یادگار است چون قرآن فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ: ایشان از یادگار ایشان و شرف ایشان و پند ایشان روی بگردانید گانند. ۱۲

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا: ای می خواهی از ایشان مزدی و جُعلی، لا بل فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ: ثواب خدای توبه از جُعل ایشان وَهُوَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ: و او خود بهین روزی دهندگان است. ۱۶

وَأَنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: بدرستی که توهمی بازخوانی ایشان را با راه راست و بایسته و درست، و آن راه اسلام است. وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُؤُنَ: بدرستی که آن کسان که نگرویدند بدان جهان از راه راست بچسبیده و بگردیده اند. ۲۰

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ: و گر ما رحمت کردیمی بر ایشان به رفع عذاب و باز بردیمی آنچه بدیشان بود از گزند لَلْجُؤِ فِي ظُغْيَانِهِمْ يَغْمَهُونَ: هراینه بستیهندندی در گردنکشی ایشان حیران می بودندی، یعنی هم بر آن سر کفر و شرک خویش می بودندی.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ: بدرستی که بگرفتیم ایشان را به عذاب قحط و تنگی فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ: تن بندادند و گردن نهادند فرمان خدای ایشان را و نه زاری کردند.

- ۴ حَتَّىٰ إِذَا فَتَخْنَا عَلَيْهِمُ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ: تا چون باز گشادیم بر ایشان دری از عذاب سخت، یعنی عذاب بدر و گفته اند عذاب گور و گفته اند عذاب دوزخ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ: همی ایشان در آن نومیدان بودند از نجات. وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ: او آن خدای است که بیافرید شما را شنوایی و بیناییها و دلها، یعنی گوشهای شنوا و چشمهای
- ۸ بینا و دلهای خردمند. سؤال: چرا سمع را به لفظ وحدان آورد و ابصار و افئده را به لفظ جمع؟ جواب گوییم زیرا که سمع اسمی است بر وزن مصدر و هر اسم که بر وزن مصدر بود وحدان و تثنیه و جمع در آن متساوی بود قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ: اندکی است آنچه شما می شکر کنید. گفته اند
- ۱۲ معناه: ما اقلّ ما تشكرون، و گفته اند معناه: ما تشكرون قليلاً ولا كثيراً. وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ: و او آن خدای است که بیافرید شما را در زمین. گفته اند این فِي به معنی مِنْ است ای: مِنْ الْأَرْضِ، و گفته اند
- ۱۶ این فِي به معنی عَلَى است ای: عَلَى الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُخْشَرُونَ: و سوی او انگیزند شما را روز قیامت.
- وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ: و او آن خدای است که زنده کند شما را و بمیراند. گفته اند معناه يحيى البنين والبنات و يميت الآباء والامهات؛ و گفته اند معناه يميت ويحيى، مقدم و مؤخر است؛ و گفته اند يحيى اولاً و يميت آخراً؛ و گفته اند معناه: يحيى قلب المؤمن بالمعرفة و يميت قلب الكافر بالنكرة؛ و گفته اند معناه: يحيى الارض وقت الربيع و يميتها وقت الخريف؛ و گفته اند معناه يحيى من يشاء و يميت من يشاء وَلَهُ اخْتِلَافٌ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: و او راست فادوای شب و روز و آمد و شد آن. أَفَلَا تَعْقِلُونَ:
- ۲۰

ای خرد ندارید، یعنی خرد را کارنبندید تا بدانید هستی و یگانگی خدای را به دلیل و حجت.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ آلَؤُلُونِ: بیک گفتند مانند آن که گفتند پیشینان. چه گفتند؟ ۴

قَالُوا عَادًا مِثْنًا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ؕ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ: گفتند ای چون بمردیم ما و ببودیم خاکی و استخوانهای ریزیده ما برانگیختگان خواهیم بود.

لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ: بدرستی که این وعده بکردند هم ما را و هم پدران ما را از پیش. إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: نیست این سخن که قیامتی خواهد بود مگر افسانه‌های پیشینگان، و هرگز که این نباشد؛ و گفته اند إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ یعنی القرآن. ۸

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا: بگویا محمد کرا است این زمین و آن که در آنند. إِنَّ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ای: اجیبوا: پاسخ کنید گرمی دانید. ۱۲

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ: زودا که گویند خدای را است؛ زیرا که ایشان به انیت خدای که هست مقرب بودند اما وحدانیت او را می انکار کردند. قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ: بگو ای درنیدیشید تا بدانید که بت خدایی را نشاید که بر هیچ چیز پادشاهی ندارد. ۱۶

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ: بگو کیست خداوند هفت آسمان و خداوند عرش بزرگ.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ: زودا که گویند خدای است؛ و گر لایه خوانی: زودا که گویند خدای را است که او است خداوند هفت آسمان و خداوند عرش بزرگ. قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ: بگو ای نپرهیزید از آزار خدای و نترسید از وی که او را همتا و هنباز گوید. قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ: بگویا محمد کیست که او را است پادشاهی هر چیز و هو یجبر و لا یجأر علیه: و او برهاند و زنهار ۲۰

دهد آن را که خواهد و نرھانند از عذاب او اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: پاسخ کنید اگر می دانید.

سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ: زودا که گویند خدای است؛ وگرلّٰه خوانی: زودا که گویند مر خدای را که او را است پادشاهی هر چیز قُلْ فَاَنّٰی تُسْحَرُونَ: ۴ بگو پس از کجا می بگردانند و چگونه به جادوی می فریبند شما را. بَلْ اَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ: بیک آوردیم ما بدیشان سزا و درست چون قرآن و دلیل و حجت توحید وَاَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: و بدرستی که ایشان دروغ زنانند که خدای را می همتا و همباز گویند. ۸

مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ: نگرفت خدای هیچ فرزند. این جواب جهودان و ترسایان است که گفتند خدای عزیر و عیسی را به فرزندگی گرفت و مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ: و نبود با خدای هیچ خدایی اِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ: زیرا که اگر با خدای خدایی دیگر بودی آنکه بریدی هر خدای آنچه آفریدی، ۱۲ یعنی نصیب خویش از آفریده جدا کردی تا آن دلیل بودی بر خدایی وی و لَعَلَّا بَغَضُنْهُمْ عَلٰی بَعْضٍ: و هراینه غلبه کردی برخی از ایشان بر برخی سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُصِفُونَ: پاک است خدای از آنچه می وصف کنند او را بناسزا. ۱۶

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: داننده ناپیدا و پیدا است فَتَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ: برتر است او و دور است از آنچه می انباز آرند با وی.

قُلْ رَبِّ اِنَّمَا تُرِيتُنِيْ مَا يُوعَدُونَ: بگو یا محمد ای بار خدای من اگر فرا من نمایی آنچه ایشان را وعید می کنند از عذاب. ۲۰

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِيْ فِی الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ: ای بار خدای من مکن مرا در گروه ستمکاران، یعنی با ایشان گرفتار مکن مرا در عذاب. سؤال: چه فایده بود در این دعا که مرا با کافران در عذاب گرفتار مکن بعد ما که در

حکمت خدای خود روا نبود که رسول خود را با کافران عذاب کردی؟
 جواب گوییم لعمری گر خدای عذاب فرستادی کافران را رسول خود را
 نگه داشتی، لکن او را بدین دعا فرمود زیرا که او خود دعای بنده دوست
 ۴ دارد. گفته اند از بهر آن را او را بدین دعا فرمود که خدای تعالی نگه
 داشت رسول را از عذاب قضا کرده بود به شرط دعا، وی را به دعا فرمود تا
 شرط بجای آید. و گفته اند این که گفت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ
 الظَّالِمِينَ مراد بدان امت را داشت، یعنی گر عذاب فرستی امت مرا
 ۸ نگه دار و گر چه ایشان گناه کار اند و سزاوار عذاب.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُثَبِّتَكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ: و ما بر آنکه فرا تو نماییم آنچه
 ایشان را وعید می کنیم توانا ایم یعنی قادریم بر آنکه ایشان را در حال
 حیات تو عذاب کنیم، و لکن برای جاه و حشمت ترا تأخیر می کنیم.
 ۱۲ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ: باز دار بدانچه نیکوتر بدی را یعنی به
 حلم و صبر جفا و تکذیب ایشان را دفع کن. گفته اند بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
 آیات قرآن است، یعنی به قرآن دفع کن تکذیب ایشان را و به دلیل و
 حجت دفع کن سیئه ایشان را نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ: ما داناتریم بدانچه
 ۱۶ می وصف کنند خدای را و رسول او را بناسزا.

وَقُلْ رَبِّ اغْوِذْكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ: و بگو یا محمد ای بار خدای من
 بازداشت خواهم به تواز و سوسهای دیوان.

وَاعُوذُكَ رَبِّ أَنْ يَخْضُرُونِ: و بازداشت خواهم به توای بار خدای من از
 ۲۰ آنکه حاضر آیند دیوان به من. از انس مالک روایت است که او گفت که
 چون این آیت فرو آمد که اعوذ بک من همزات الشیاطین الایه، رسول
 گفت صلی الله علیه هیچ بنده ای از امت من چون فرا بامداد رسد بگوید
 اعوذ بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم اعوذ بالله ان یحضر من ده بار که
 نه خدای عزوجل فریشته ای را بگمارد که تا دیورا از وی می باز دارد تا وا

- بامداد رسد. شأن نزول این آیت آن بود که مصطفی علیه السلام روزی نماز پیشین سه رکعت کرد، چون سلام داد یکی از یاران گفت «یا رسول الله نماز با کم کردند یا ترا سهو افتاد که سه رکعت کردی؟». رسول مر یاران را گفت «چه گوئید در آن سخن که او می گوید؟». گفتند «چنان ۴ است که او می گوید، نماز سه رکعت کردی». رسول برخاست نماز بازگردانید دانست که آن همزات دیوبوده است اندوهگن گشت، این آیت فرو آمد. و گفته اند شأن نزول این آیت آن بود که رسول علیه السلام در آن جفاهای اهل مکه درماند و امر نبود او را از خدای به مکافات ۸ ایشان. روزی در پیش کعبه در نماز سر بر سجده داشت بوجهل فرا کرد تا شکنجه شتری بیاوردند و برق قای مصطفی نهادند. فاطمه زهرا را خبر کردند، بیامد آن را بیوکند. رسول خدای از آن بغایت تافته شد، آیت آمد که اِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةِ، و این آیت بیامد و قُلْ رَبِّ اَعُوذُبِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ. پیغامبر علیه السلام گفت «لن ينجوا احداً من الشيطان». قیل «ولا انت يا رسول الله؟». قال «ولا انا الا ان الله اعاننى فاسلم».
- ۱۶ حَتَّىٰ اِذَا جَاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ، ای: امهلهم: فراگذار ایشان را تا آنکه که آید به یکی از ایشان مرگ قَالَ رَبِّ اَرْجِعُونِ: گوید آن محتضر ای بار خدای من — گفته اند این خطاب از آن محتضر مر ملک الموت را بود، رب یا سیدی، ای مهتر من — مرا باز گردان. سؤال: چرا گفت رَبِّ اَرْجِعُونِ بعد ما که خطاب یکی را است، چرا نگفت رب ارجعنی؟ ۲۰ جواب گوئیم زیرا که مراد بدان ملک الموت و یاران او است. گفته اند بدان تفخیم خواهد و خطاب ملوک را به لفظ جمع کنند تعظیم و تفخیم را.

لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ: تا مگر من کنم کار نیک در آنچه دست

۴ بداشتم و تقصیر کردم کلاً إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا: حقا که آن سخنی است که او می‌گوید، نه او را باز گردانند و نه او به نبود. و گفته‌اند معناه: حقا که آن سخنی است که او گوینده آن است و سودش ندارد وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ: و فرا پیش ایشان حجابی است — یعنی گورو عذاب آن — تا آن روز که ایشان را برانگیزند. در این آیت ما را حجت است بر اثبات عذاب القبر، گور را برزخ خواند زیرا که آن واسطه‌ای است میان این جهان و آن جهان. در اخبار است از پیغامبر علیه السلام که او گفت: القبر برزخ بین الدنيا والآخرة. ۸

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ: چون در دمند در صور و درآرند جانها را در کالبدها فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ: نسب نبود میان ایشان آن روز و نه پرسند یکدیگر را. سؤال: ای نه پیغامبر علیه السلام گفت کلّ حسب و نسب ینقطع يوم القيامة الاّ حسبی و نسبی، پس چرا در این آیت گفت فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ، نسب نبود آن روز؟ جواب گوئیم آن کافران را می‌گوید فلا انساب بینهم نه مؤمنان را؛ و گفته‌اند معناه: فلا ینفع الانساب بینهم بغير تقوی، چنانکه شاعر گوید: ۱۲

لَعَمْرُكَ مَا لَانْسَانَ الْاَبْدِينَه فَلَا تَتْرَكَ التَّقْوَى اتْكَالاً عَلَى النَّسَبِ ۱۶
لقد رفع الاسلام سلمان فارسی وقد وضع الشرك الشريف ابالهب
وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و پرسند یکدیگر را از نسب، و گفته‌اند معناه: نپرسند ایشان را که چه کردید زیرا که کرده ایشان برایشان ظاهر بود، چنانکه جای دیگر گفت يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِمَاهُمْ، اما پرسند که چرا کردید. ۲۰

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: و هر که گران آمد ترازوی وی و سختنیهای او به نیکی ایشانند که ایشان رستگاراند و پیروزی یافتگانند.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَيْرُوا أَنْفُسَهُمْ: و هر که سبک آمد

ترازوی او و سختیهای او به نیکی ایشانند آنها که زیان کردند بر تنهای خویش فی جَهَنَّمَ خَالِدُونَ: در دوزخ جاویدان باشند. سؤال: پس اگر هر که ترازوی وی به نیکی سبک آید در دوزخ جاوید ماند پس بیشتر مؤمنان در دوزخ جاویدان مانند، زیرا که بیشتر مؤمنان آن باشند که نیکی ایشان ۴ کم آید از بدی. جواب گوئیم این صفت کافران است، نبینی که فروتر ایشان را می گوید اَلَمْ تَكُنْ اٰیٰتِیْ تُثَلِّیْ عَلَیْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ، این صفت کافران بود. محمد هیصم گفتی رحمه الله: خفت کردار آن بود که هیچ وزن نیارد و آن کردار کافران باشد که محبط باشد هَبَاءً ۸ مَنشُوراً که آن را هیچ وزن نبود، اما کردار مؤمن بی رجحان نبود.

تَلْفَحُ وُجُوْهُهُمْ اَلنَّارُ وَّهُمْ فِيْهَا كَالِیْحُوْنَ: می سوزاند رویهای ایشان را آتش دوزخ و ایشان در آن دوزخ زشت رویان باشند.

۱۲ اَلَمْ تَكُنْ اٰیٰتِیْ تُثَلِّیْ عَلَیْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ، ای: یقال لهم: ایشان را گویند ای نبود آیتهای من که می خواندند بر شما بودید شما آن را که بدروغ داشتید.

۱۶ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَیْنَا شِقُوْتُنَا: گویند ای بارخدای ما — وگر خطاب مالک را نهی، ای مهتر ما — غلبه کرد بر ما بدبختی ما وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّیْنَ: و بودیم ما گروهی گمراهان. مراد بدین سخن آن دارند که ما در این دوزخ مظلومانیم که شقاوت بر ما قضا کردند تا از راه بیفتادیم و در دوزخ گرفتار آمدیم. در خدای اعتقاد ظلم دارند.

۲۰ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْهَا: ای بارخدای ما و ای مهتر ما بیرون آر ما را از این دوزخ فَإِنْ عُذْنَا فَإِنََّّا ظَالِمُونَ: اگر ما با سر معصیت گردیم آنکه ما ستمکاران باشیم؛ چنان نمایند که مظلومند نه ظالم. در این آیت ما را حجت است بر آنکه کافر را در آن جهان هم معرفت خدای نبود چنانکه در دنیا نبود و هیچ عارف ابدی در دوزخ نبود. و این ندا از ایشان آخرندها بود که

ایشان گویند در دوزخ و آن آن است که دوزخیان را در دوزخ هفت ندا بود هر ندایی هزار سال: اول ندا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰخِرَتَيْنَا اِثْنَيْنِ، چون هزار سال برآید جواب آید: ذٰلِكُمْ بَآئِهٖ اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ. دوم ندا رَبَّنَا اٰخِرْنَا اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ، آخر جواب آید که اَوَلَمْ تَكُونُوْا اِفْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ. سدیگر ندا رَبَّنَا اٰخِرَجْنَا نَعْمَلْ صٰلِحًا غَيْرَ الَّذِیْ كُنَّا نَعْمَلْ، آخر جواب آید که اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرْ فِیْهِ مَن تَذَكَّرْ. چهارم ندا رَبَّنَا اَبْصَرْنَا وَ سَمِعْنَا فَاَرْجَعْنَا نَعْمَلْ صٰلِحًا، آخر جواب آید فَذُوْقُوْا بِمَا نَسِیْتُمْ اِلَآیْهِ. پنجم ندا یَا مٰلِکُ لِيَقْبِضْ عَلَیْنَا رَبُّکَ، آخر جواب آید: قَالَ اِنَّکُمْ مَّا کِثُوْنَ. ششم ندا یا اهل الجنة اَنْ اَفِیْضُوْا عَلَیْنَا مِّنَ الْمَآءِ اَوْ مِمَّا رَزَقْکُمُ اللّٰهُ، آخر جواب آید: اِنَّ اللّٰهَ حَرَمَهُمَا عَلَی الْکٰفِرِیْنَ. هفتم ندا: رَبَّنَا اٰخِرَجْنَا مِنْهَا فَاِنْ عُدْنَا فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ، آخر جواب آید که:

قَالَ اٰخَسُوْا فِیْهَا وَلَا تُکَلِّمُوْنَ: خدای گوید خوار باشید و دور باشید در آن دوزخ و نیز سخن مگویید با من؛ از آن پس گنگ کردند فیتعاوون کالکلاب.

اِنَّهٗ كَانَ فَرِیْقٌ مِّنْ عِبَادِیْ یَقُوْلُوْنَ: این عقوبت شما را بدان است که بود گروهی از بندگان من می گفتند رَبَّنَا اٰمَنَّا فَاَغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّٰحِمِیْنَ: ای بارخدای ما ما گرویده ایم به توبیامرز ما را و ببخشای بر ما که توبهین بخشایند گانی.

فَاتَّخَذُوْهُمْ سَخِرَیًّا: فرا گرفتید ایشان را به سخره و مقهور. و سخریا به کسر سین: به خندستانی حَتّٰی اَنْسَوْکُمْ ذِکْرَیْ: تا فراموش کردند بر شما یاد کرد من، یعنی توحید و طاعت من که به ستیزه ایشان شهادت نگفتید و کُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضَحَّکُوْنَ: و بودید از ایشان می خندیدید.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا: من پاداش دهم امروز ایشان را بدانچه صبر کردند بر درویشی و بر جفای شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ: بدرستی که ایشان اند ایشان رستگاران قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ: خدای گوید ایشان را در قیامت خود چند درنگ کردید در زمین به شمار سالها. وگر ۴ قُلْ خَوَانِي: بگویا مالک ایشان را که چند بوده اید در زمین یعنی در گورو گفته اند: بر روی زمین چند بودید تا خود کرا کرد برای آن عمر فانی اندک را بهشت از دست بدادن.

۸ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ: گویند درنگ کردیم روزی یا برخی از روزی. گفته اند ایشان این بر آن معنی گویند که همه عمر دنیا ایشان را در جنب طول قیامت چند روزی یا بعضی از روزی. و گفته اند این سخن افتعال و احتیال را گویند، ای ما خود در دنیا بدین مقدار بیش نبودیم، پدید بود که در این مقدار عمر چند گناه بود. گویند ایشان را غلط ۱۲ می گویند فَسَلِّ الْعَادِينَ: بپرس شمار گیران را یعنی حفظه را.

قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا: گویند درنگ نکردند شما را در دار دنیا در جنب درازی روز قیامت مگر اندکی لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: گر شما بودید که بدانستید، معناه: اگر شما در دنیا بدانستید که فرا پیش شما چیست به از ۱۶ این ساختیدی، بهشت باقی را به دنیای فانی از دست بندادیدی.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا: ای پنداشتید که ما شما را بیافریدیم به بازی و از بهر بازی را وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: وپنداشتید که شما با ما نخواهید گردید وگر تَرْجَعُونَ به رفع تا وفتح جیم خوانی شما را با ما ۲۰ نخواهند گردانید. محمد کرام گوید رحمه الله: خلق الله اربعاً لاربع لا لاربع: خلق الدنيا للعبرة لا للنزهة وخلق العباد للتكليف لا للعطلة وخلق العمر للتزود لا للغفلة وخلق العلم للاستعمال لا للرواية.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ: برتر است آن خدای که پادشاه بسزا است از

آنکه کاری کند به بازی یا خلق آفریند برای بازی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: نه خدایی مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ: خدای عرش بزرگوار است.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ: و هر که خواند با خدای خدایی دیگر حجت نبود او را بدان فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ: بدرستی که شمار او نزد خدای او بود و عذاب او زود بود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ: بدرستی که هرگز نرهند کافران از عذاب، چون کافران باشند که از عذاب نرهند واجب آید که مؤمنان برهند.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ: و بگو یا محمد ای بار خدای من بیامرزم را و امت مرا و ببخشای بر من و بر امت من وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ: و توبه‌بین بخشاینده‌گانی رحیم‌تر بر بندگان از مادران. در اوّل سوره گفت قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ به آخر سوره گفت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ، چنانکه هیچ کافر نبود که برهد هیچ مؤمن نبود که نرهد.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة النور
برخواند خدای تعالی او را به در مرگ هزار صف فریشته فرستد با حلهای
از نور و کفنهای از نور.

- ۴ سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا: این سورتی است که بفرستادیم این را. سورة به رفع
خوانده اند و به نصب خوانده اند، چون به رفع خوانی معناه هذه سورة
انزلناها، وگر به نصب خوانی معناه: اقراء سورة انزلناها، وَفَرَضْنَاهَا: و
فريضة کردیم و پدید کردیم آن را. فَرَضْنَاهَا به تخفیف خوانده اند و به
تشديد خوانده اند؛ چون به تخفیف خوانی معناه: بَيَّنَّاها و فرضنا استعمالها،
۸ وگر به تشديد خوانی معناه: اكثرنا فرايضها وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ: و فرو
فرستادیم در این سوره آیتهای هویدا، که آن دلیل است بر کمال صفات
ما، چنانکه اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا،
وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ دَابَّةٍ. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: تا فراخورد آن آن بود که شما
۱۲ در اندیشید و پند گیرید.

- الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ: زن زنا کننده را و مرد
زنا کننده را بزنید هریکی را از ایشان صد چوب زخم. اما حدّ زنا به سه
۱۶ حال بگشته است: در اول اسلام گر مردی با زنی زنا کردی و بکر بودندی
عقوبت ایشان آن بودی که ایشان را ملامت کردندى تا آن وقت که توبه

ایشان معلوم گشتی؛ و اگر ثیب بودندی حبس کردند ایشان را. از پس آن امر آمد که بکر را حبس کنید سالی و صد چوب بزیند و ثیب را صد چوب بزیند و رجم کنید؛ یکچندی برآمد، امر آمد که بکر زانی را صد چوب بزیند چنانکه در این آیت است و ثیب را رجم کنید چنانکه در اخبار ۴ است: الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة. سؤال: چون خدای تعالی حد زانی را این نهاد مطلقاً مائة جلدة، چرا بدین حکم نکنید، بر زانی طفل و زانی مجنون و زانی ثیب این حکم نیست. جواب گوئیم هر چند خدای تعالی حد زانی مطلقاً این نهاد لکن صاحب شرع پدید کرد که این ۸ حد کدام زانی است و قبول قول او واجب است، چنانکه قبول قول خدای واجب است. سؤال: چرا نگفت الزانی الزانیة چنانکه در حد سرقت گفت: السارق و السارقة؟ جواب گوئیم زیرا که زنا به شهوت بود و سرقت به قوت، و زنان در شهوت مقدم باشند بر مردان و مردان در قوت مقدم باشند بر زنان. وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ: ای: فی حدّ الله: و مگیردا شما را در حدیث ایشان مهربانی در دین خدای اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ: گر هستید شما که می بگروید به خدای و به روز بازپسین ۱۲ وَلَيْشَهِدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: و حاضر آید به عذاب ایشان — یعنی به حد زدن ایشان — گروهی از گرویدگان، از یکی تا چندانکه باشند، و گفته اند کم از جماعتی نشاید که آنجا حاضر آیند تا عبرت گیرند و دیگران را آگاه کنند تا عبرت گیرند.

الزّانی لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً: مرد زنا کننده بزنی نکند مگر زن زنا کننده را یا هنباز آرنده را با خدای وَالزّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ: و زن زنا کننده را بزنی نکند مگر مردی زنا کننده یا انباز آرنده با خدای. سؤال: چرا گفت زانی بزنی نکند مگر زنی زنا کننده را بعدما که بسیاری زانی یا بیم که بزنی کند زنی پارسا را، و همچنین گفت زن زانیه را بزنی ۲۰

نکند مگر مرد زانی یا مشرک بعد ما که بسیار زن زانیه یا بیم که او را شوهر پارسا افتد. جواب گفته اند معناه: زانی مشرک بزنی نکند مگر زانیه مشرکه را و زانیه مشرکه را بزنی نکند مگر زانی مشرک. و گفته اند معناه ۴
مرد زانی سزای او نبود مگر زن زانیه یا مشرکه و زن زانیه سزای او نبود مگر مرد زانی یا مشرک. و گفته اند معناه: مرد زانی زنا نکند مگر با زن زانیه یا مشرکه و زن زانیه زنا نکند مگر با مرد زانی یا مشرک. و گفته اند این در اول اسلام بودست اکنون منسوخ است وَحَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ: و حرام کردند آن زنا را بر گرویدگان. ۸

وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ: و آن کسان که قذف کنند زنان پاک دامن را ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً: پس نیارند بر آن چار گواه بزنید ایشان را هریکی هشتاد چوب زخم وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ هُمُ ۱۲
الْفَاسِقُونَ: و مه پذیرید زیشان گواهی هرگز و ایشان اند ایشان بیرون شوندگان از فرمان خدای.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا: مگر آن کسان که توبه کردند از پس آن و ببسامانیدند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده تایبان را. سؤال: چون خدا گفت هرگز گواهی قاذف کاذب ۱۶
مپذیرید چرا همی گویند چون توبه کرد گواهی او بپذیریم؟ جواب گوئیم زیرا که خدای گفت إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا، چون توبه کرد آمرزیده گشت، التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ و نیز ما دانیم که قاذف بتر از زانی نیست و زانی چون توبه کند گواهی او مقبول بود و ۲۰
قاذف همچنان. سؤال: اگر برای آنکه توبه کرد گواهی او مقبول بود پس چرا حدّ از وی برنخیزد، چون به توبه حدّ از وی نیفتد اولتر که رد شهادت نیفتد. جواب گوئیم فرق است میان حدّ و ردّ، و آن آن است که اگر به توبه حدّ از قاذف برخاستی ممکن نبود هیچ حدّ راندن بر هیچ قاذف، لا

بل که بر هیچ زانی و بر هیچ سارق و بر هیچ جانی، زیرا که هر کرا بگرفتندی تا حدّ بزنند وی گفتی من توبه کردم، آنکه این همه حدها برخاستی؛ برای این گفتیم که به توبه حدّ از وی برنخیزد. اما تایب با متطهر در قبول شهادت برابر است.

۴

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ: و آن کسان که قذف کنند زنان ایشان را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ: و نبود ایشان را گواهان مگر تنهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ: گواهی یکی زیشان آن بود که سوگند خورد به خدا چهار سوگند که او از راست گویان است.

۸

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ: و پنجم آنکه نفرین خدای بر وی بادا اگر او از دروغ زنان است. سؤال: چرا گفت اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ بعد ما که گواهی به خدا ندهند سوگند به خدا خورند؟ جواب گوئیم مراد زین شهادت ایمان است، یمین را شهادت گویند زیرا که یمین و شهادت هر دو سبب حکم حاکم است، دو چیز که سبب یک چیز باشد آن را به نام یکدگر خوانند چنانکه شاعر گوید:

۱۲

تطوف العفاة بابوابه كطوف النصارى بيت الوثن

طوف نصاری که بود به بیت الصلیب بود نه به بیت وثن، لکن صلیب و وثن هر دو سبب شرک است آن را به نام یک دیگر بخوانند.

۱۶

وَيَذَرُوهَا غَنَاهَا الْعَذَابُ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ: و باز دارند از آن زن عذاب که سوگند خورد چهار سوگند به خدا که آن مرد از دروغ زنان است بر آن زن.

۲۰

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ: و پنجمین آنکه خشم خدا بر آن زن بادا اگر آن مرد بر وی از راست گویان است. اَنَّ لَعْنَتَهُ اللَّهُ چون اَنَّ به تخفیف خوانی لَعْنَتُهُ به رفع باید خواند، و اگر اَنَّ به تشدید خوانی لَعْنَتُهُ به نصب باید خواند، و اَنَّ غَضَبَ اللَّهِ همچنین.

- این آیت را آیت لعان گویند، در شأن عاصم بن عدی آمد و شریک بن ابی السحما. و آن آن بود که چون رسول علیه السلام آیت قذف برخواند که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ، الآية، عاصم بن عدی گفت «اگر مردی در خانه خویش شود، مردی را بیند با زن خویش بحرام بهم، اگر بیاید تا بگوید او را حد بزنند و گربشود تا گواه آرد، باشد که تا وی گواه آرد آن زانی خود کار خویش بکرد و برفت؛ و گربکشد، او را واکشند، و گرب خاموش باشد نتواند، چون کند؟». رسول گفت علیه السلام «کفی بالسيف شا»، خواست گفت «شاهداً»، فرو گرفت. آن مرد با خانه آمد، قضا را چنان بدید. آمد نزد رسول. این آیت فرو آمد در شأن وی. رسول آن زن را حاضر کرد. شوهر بروی دعوی کرد به زنا؛ زن انکار کرد. رسول مر آن مرد را چهار سوگند به خدا بداد که وی راست همی گوید، پنجمین به لعنت، آنکه زن را چهار سوگند بداد که آن مرد بروی همی دروغ گوید و ۱۲ پنجم به خشم خدا؛ آنکه رسول میان ایشان جدایی افکند ابدی. یکچندی برآمد آن زن پسری زاد، خبر به رسول آوردند گفتند «یا رسول الله، اکنون آن پسر کرا باشد؟». رسول گفت «إِنْ جَاءَتْ بِهِ أَصِيهَبِ اثْبِيجِ خمَش السَّاقِينَ فهو لعاصم بن عدی و إِنْ جَاءَتْ بِهِ جَعْدًا أَوْ رَقِ جَمَالِيَا ۱۶ خَدْلَجِ السَّاقِينَ سَابِغِ الْإِلْتِينَ فهو لمن رمی به». اکنون حکم بر آن است که مردی زن خویش را به زنا منسوب کند و چهار گواه عدل بیارد تا در چهار مجلس مختلف آن گواهی بدهند چنانکه هیچ تفاوت و خلاف نیفتد، زن را رجم کنند؛ و گرب گواه ندارد میان آن مرد و آن زن لعان کنند ۲۰ چنین که در این آیت یاد کرد؛ و گرب گواه سه دارد و چهارم نیارد، آن سه گواه را حد بزنند هریکی را هشتاد چوب؛ و گرب مردی زن خویش را گوید «ای زانیه سه بار هشته ای»، هیچ چیز نیاید بر آن مرد نه حد قاذف واجب آید و نه لعان، زیرا که آنچه گفت «یا زانیه» زن خویش را گفت و کسی

که زن خویش را زانیه خواند بر روی حدّ قاذف واجب نیاید و چون از پس آن گفت «سه بار هشته ای»، زن از وی باین گشت و بیگانه گشت و میان بیگانگان لعان نباشد، و گریه عکس این گوید «سه بار هشته ای یا زانیه» بر مرد حدّ واجب آید گر گواه ندارد زیرا که آن قذف زن بیگانه را کرد.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ: وگرنه فضل خدای بودی بر شما و رحمت او و آنّ الله تَوَاتَبَ حَكِيمٌ: و آنکه خدای توبه دهنده و توبه پذیرنده است و درست کار و درست گفتار و راست داور هم آنجا پدید کردی که صادق کیست و کاذب کیست و بندگان را رسوا کردی و در حال عذاب کردی.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ: بدرستی که آن کسان که آوردند آن دروغ را — یعنی قذف عایشه الصدیقه رضی الله عنها و عن ابیها — گروهی اند از شما لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ: مپندارید — یا عایشه و یا بابکرو یا صفوان — که آن بتری است شما را بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ: بیک آن بهی است شما را لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ مَا كُتِبَ مِنْ آلَائِهِم: هر مردی را زیشان آن بود که کرد از بزه وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ: و آن کس که پذیرفت زیشان بزرگترین آن دروغ را — چون عبداللّه بن ابی المنافق لعنه الله که وی مرعایشه و صفوان را گفت واللّه ما بریت منه ولا برئ منها — او را بود عذاب بزرگ.

حدیث افک عایشه رضی الله عنها: این آیت تا هژده آیت در شأن عایشه آمده است؛ و آن آن بود که پیغامبر علیه السلام عادت داشتی که چون به سفر خواستی شد قرعه زدی میان زنان خویش، هر کرا که قرعه بر وی افتادی وی را با خویشتن ببردی. آن سال که به عمره القضا شد عایشه را با خویشتن برده بود؛ چون بازگشت در منزلی فرود آمد، عایشه به

- طهارت شد، گردن بندی داشت عاریتی آنجا بیفتاد. چون با نزدیک رسول آمد با یادش آمد، به طلب آن شد. رسول پنداشت که وی در هودج است، وقت رحیل آمد، رحیل فرمود. چهارمرد بودند نام زده مر هودج عایشه را که آن را بر شتر نهادندی و فروگرفتندی؛ ایشان چون آواز رحیل بشنیدند پنداشتند که عایشه در هودج است، برگرفتند و بر شتر نهادند و یکسر برفتند با رسول و لشکر برفت. چون عایشه باز آمد کس نمانده بود در لشکرگاه مگر صفوان بن المعطل السلمی که وی ساقه لشکر بود، گرد لشکرگاه برمی آمد تا چه مانده بود، چنانکه عادت ساقه لشکر باشد. عایشه ۴
چون کس را ندید، دانست که هم اکنون کس آید از پس او؛ هم آنجا که هودج وی بوده بود فرو نشست چادر به سر درآورده. صفوان او را بدید گفت «أطعینة رسول الله؟» همی روی بگردانید و شتر فرو خوابانید تا عایشه بر شتر نشست. صفوان مهار گرفت و از پس لشکر برفت. چون ۸
رسول خدا به دیگر منزل فرود آمد، عادت داشتی که چون فرو آمدی هودج عایشه نزد او فرو آوردندی؛ آنکه رسول در هودج عایشه شدی یا عایشه را نزد خویش آوردی؛ در آن منزل عایشه را ندید، دلش مشغول گشت، در ساعت کس واپس فرستاد. عبدالله بن ابی چنانکه عادت او بود با یکسو ۱۶
فرو آمدی با گروهی از منافقان، چون بشنید که عایشه واپس مانده است گفت «جز آن نبود که عایشه با صفوان سری داشته است برای آن واپس ایستاده است». حسان ثابت بر خوان او بود، به هوای او سر درجنباید، وی را تصدیق کرد. مسطح بن اثاثه نیز بر خوان او بود، به هوای او سری ۲۰
در جنبانید. چون صفوان پدید آمد مهار شتر به دست، آن منافق گفت «والله که نه عایشه از صفوان رست و نه صفوان از عایشه». خبر آن با رسول آوردند. رسول از آن سخت تنگ دل شد؛ یکسر برفت از آن منزل، سه شبانروز پیوسته همی راند تا به مدینه رسید. و عایشه زنی بود نازک،

رنج رسید او را از آن رفتن پیوسته؛ چون با مدینه آمد بیمار گشت. رسول خدا به وی التفات می نکرد چنانکه از پیش کردی، و از پیش چنان بود که اگر عایشه را تبی بودی یا درد سری، رسول از بالین او برنخاستی تا به شدی. در آن بیماری فرا نزدیک او نشد و عایشه خود از آن بهتان خبر نداشت. ۴

و رسول در آن حدیث از علی پرسید که «توجه گویی در این حدیث؟». علی گفت «یا رسول الله، زن چون نعلین است، گرت می خوش نیاید دست باز دار دیگری گیر». پرستار را گفت «تو هرگز از عایشه هیچ عیب دیده ای؟». گفت «نه، مگر یک عیب دارد که غافل است، همی در نماز ایستد و از هیچ چیز نیندیشد تا داجن درآید خمیر بخورد، این عیب است در وی و بس». چون عایشه در آن بیماری از رسول شفقت ندید، وی را از آن خواری کرد؛ پدرش به عیادت وی آمد، با پدر گله کرد. و بوبکر خود از آن حدیث خبر نداشت؛ بیامد از رسول دستوری خواست که عایشه را با خانه برد، رسول همی دستوری داد. بوبکر را از آن عجب آمد زانکه رسول هرگز حدیث اذن عایشه چنان آسان نگرفتی. آنگه بوبکر عایشه را با خانه برد و اند روز بیمار بود، گاه گاه رسول به در آن سرای بگذشتی گفتی کیف بفتکم، بیمار تان چونست؛ بیش نه افزودی. بوبکر و عایشه و اهل بیت، خود از آن بهتان خبر نداشتند تا روزی حالت عایشه دست وی گرفته او را به میان سرای می برد، پایش در سنگی آمد گفت «تعسا المسطح»، نفرین کرد بر مسطح. عایشه آن بشنید گفت «چرا می گویی وی را بعدما که وی مردی پارسا است». گفت «یا عایشه، خبر نداری که ترا چه گفته است؟». گفت «نه، هیچ خبر ندارم». گفت «خبر نداری که بر تو چه بهتان گفته است؟». گفت «نه». قصه وی را بگفت. عایشه چون آن بشنید چنان از جای بشد که

بیماری او با سر شد و از پای فرو افتاد و زار بیود چنانکه دل از وی برگرفتند.

- خبر به رسول آوردند، رسول بیامد و بر بالین او بنشست گفت «یا عایشه، اگر از خود گناهی دانی میان خویش و میان خدای توبه کن که ۴ حال بر توتنگ درآمد». عایشه گوید از درد که به دل من رسید در آن وقت مرا نام یعقوب از یاد بشد. گفت «نگویم مگر آنچه آن بنده نیک گفت فَصْبُرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ». این بگفت و روی فرا دیوار نهاد و زار بگریست. در ساعت اثر وحی بر رسول پدید آمد، دو ۸ رخسار وی سرخ گشت و عرق بر روی وی نشست. ساعتی بود، رسول خدا سر برآورد گفت «یا عایشه، إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَرَاكَ مِمَّا قَالُوا، مَرْدُكَانَ تَرَا که جبرئیل آمد و هژده آیت آورد در برائت تو؛ و سرفروود آورد و بوسه ای بر روی عایشه داد و اشک فرو آورد. عایشه بگریست گفت ۱۲ «بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِ صَوِيحْبِكَ». آنکه رسول برخاست و به مسجد آمد و منادی فرمود تا خلق حاضر آمدند و خطبه کرد و این آیتها را برخواند و گله خویش از آن قاذفان بکرد و بفرمود تا ایشان را فروکشیدند و هریکی را ۱۶ هشتاد چوب گرم بزدند.

- لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا: چرا نه چون بشنیدندی آن سخن را اندیشه کردند گرویدگان از مردان و زنان به تنهای ایشان نیکی. گفته اند معناه: به تنهای عایشه و صفوان؛ و گفته اند به ۲۰ تنهای خود، چنانکه بوایوب انصاری و زن وی کرد. و آن آن بود که بوایوب انصاری در خانه شد، زن خویش را گفت «شنیدی که می چه گویند عایشه و صفوان را». گفت «دروغ می گویند، خواهی که بدانی که دروغ می گویند از خویشتن قیاس کن، اگر بجای صفوان توبودی هرگز تو آن روا داشتی؟». بوایوب گفت «نه، معاذ الله». زنش گفت «اگر

بجای عایشه من بودمی معاذ الله که من چنان روا داشتمی و به همه حال صفوان از تو به و عایشه از من به، بدان که میان ایشان این چنین سخن محال بود». خدای گفت چرا نه همه مؤمنان از مردان و زنان چنان گفتند و همان اندیشیدند وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ: و گفتندی اینت دروغی هویدا.

۴

لَوْلَا جِأُوْ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ: چرا نیاوردند بر آن سخن چهار گواه فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأَوَّلُكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمْ الْكَاذِبُونَ: چون نیاوردند گواهان ایشانند که ایشان نزد خدای دروغ زنانند در آنچه گفتند بر عایشه. سؤال: چرا گفت فَأَوَّلُكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمْ الْكَاذِبُونَ، نزد خدا خاص کرد نه مطلق گفت فاولئك هم الكاذبون؟ جواب گوئیم از بهر آن گفت عند الله تا خلق بدانند تمامی قبح کذب ایشان که خدای جهان به خودی خود ایشان را تکذیب کرد، چون او به خودی خود ایشان را تکذیب کرد در ملکوت هفت آسمان و زمین ایشان را تکذیب کردند.

۱۲

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: وگر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت او در این جهان و در آن جهان، در این جهان به تأخیر عذاب و در آن جهان به آمرزش تایبان را لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ: هراینه فرا شما رسیدی در آنچه در آن گفت و گوی می کردید عذاب بزرگ در این جهان و در آن جهان عذاب دوزخ.

۱۶

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتَةِ: چون می فرا گرفتید آن را به زبانهای شما، و عایشه تَلَقَّوْنَهُ خواندی به کسر لام و تخفیف قاف، معناه: چون می خاییدید آن دروغ را به زبانهای شما، وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ: و همی گفتید به دهنهای شما — ای: به زبانهای شما — آنچه نبود شما را بدان دانش وَتَحْسِبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ: و می پنداشتید که آن خوار و خرد سخنی است و آن خود نزد خدای بزرگ بهتانی است.

۲۰

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا: چرا نه چون بشنیدید آن

را گفتیدی نسزد ما را که این سخن گوئیم. سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ: پا کا خدایا اینت دروغ بزرگ.

۴ یَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: می پند دهد و بفرماید شما را خدای — کیلا تعودوا لمثله ابدًا — تا باز نگردید با چنان سخن هرگز گرهستید گرویدگان.

وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: و پدیدار می کند خدا شما را آیتها و خدا دانا است به صلاح بندگان درست کار و درست گفتار راست داور.

۸ إِنْ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا: بدرستی که آن کسان که می دوست دارند که پدید آید — ای آشکارا گردد — در میان آن کسان که گرویده اند زشت کاری لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: ایشان را بود عذاب دردناک در این جهان و در آن جهان. سؤال: چون خدای تعالی در این آیت وعید کرد آن کسان را که می دوست داشتند اشاعت آن فاحشه را از اینجا واجب آید که آن فاحشه بود، لکن اشاعت می نبایست کرد آن را. جواب گوئیم خدای تعالی خود تمامترین تکذیبی بکرد ایشان را در آن بهتان بدانچه گفت سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ، و ۱۶ فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ و دیگر انکارها، اما در این آیت خاص وعید آن منافقان زورجویان را است که می کوشیدند که بدنامی بر رسول خدا و بر بوبکر و بر صفوان و دیگر مؤمنان آرند و هم ایشان را گفت وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: و خدا می داند ایشان را و شما ندانید، معناه: خدا ۲۰ داند قصد بد ایشان و تمامی قبح فعل ایشان و تمامی عقوبت ایشان و شما ندانید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ: و گرنه فضل خدا بودی بر شما و رحمت او، وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ: و آنکه خدا مهربان است و بخشاینده. سؤال: چرا

گفت وَلَوْ لَا، شرط کرد و جواب پدید نکرد، بعدما که شرط بی جواب سخن ناقص باشد؟ جواب گوییم جوابش در این مضمراست، معناه: گر نه فضل خدای بودی و رحمت او پدید کردی کی بود که آن سخن از دل گفت و همه را هلاک کردی و لکن این مضمرا مظهر نکرد تمامی تأکید را. ۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ: ای آن کسان که گرویده اید و ای شما که گروید گانید پس روی مکنید گامهای دیورا، یعنی وسوسهای او را. خطوات جمع خطوة بود و خطوة آن مسافت بود که میان قدمین بود و خطوة به فتح خا گام نهادن بود. وسوسهای دیورا خُطَوَات خواند زیرا که هر که آن را متابعت کند به شیطان رسد به دوزخ، چنانکه هر که خطوات کسی را متابعت کند بدان کس رسد و مَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ: و هر که پس روی کند وسوسهای دیورا درافتد در زشتی و ناشایست فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ: زیرا که دیو بفرماید به زشتی و ناشایست. گفته اند الفحشاء ما يستفحشه العقول و المنکر ما لا يعرف فی الشریعة و لا فی السَّنة؛ و گفته اند الفحشاء ما يجب علیه الحد و المنکر ما یوجب سخط الله دون الحد؛ و گفته اند فحشا گناه آشکارا بود و منکر گناه نهان وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا: و گر نه فضل خدا بودی بر شما و رحمت او به حفظ و عصمت پاک نبودی از شما هیچ کس هرگز از آن بهتان وَلَكِنْ اللَّهُ يُرَكِّي مَنْ يَشَاءُ: بیک خدا پاک دارد آن را که خواهد وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: و خدا شنوا است آن بهتان را دانا به برائت عایشه و صفوان. ۸ ۱۲ ۱۶ ۲۰

وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ: و سوگند نباید خورد خداوندان فضل و شرف را از شما و خداوندان فراخ دستی را. و لا یتال خوانده اند در معنی بنگردد، الی یولی ایلاء و ایتلی یاتلی ایتلاء و تآلی یتآلی تآلیاً همه در

- معنی یکی بود اَنْ يُؤْتُوا اُولٰٓئِی الْفُرْبٰی : که ندهند خداوندان خویش را وَ الْمَسٰکِیْنِ : و درویشان را، وَ الْمُهَاجِرِیْنَ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ : و هجرت کنندگان را در راه خدا، یعنی در نصرت دین خدای، وَلَیَّعْفُوْا وَلَیْصَفَحُوْا : و فرا باید گذاشت و بیاید گردید از مکافات. این آیت در آن آمد که مسطح بن اثاثه ۴ پسر خالت بوبکر در داشت بوبکر بود، چون بوبکر بشنید که وی نیز در قذف عایشه سخن گفت، وی را از پیش براند و از وی او را خشم بیش آمد. و ایشان که آن بهتان گفتند عبداللّٰه بن ابیّ بود و حسان بن ثابت شاعر رسول و عباد بن عبدالمطلب و مسطح بن اثاثه و حمّنه بنت جحش. ۸ بوبکر را از مسطح تاسه بیش کرد، سوگند خورد که نیز با وی سخن نگوید و نکویی با وی نکند. خدای تعالی این آیت بفرستاد، گفت اَلَا تُحِبُّوْنَ اَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ : ای دوست ندارید که بیامرزد خدای شما را. چون این آیت فرو آمد پیغامبر بوبکر را گفت «یا ابابکر، اَلَا تحب ان یغفر الله لک؟». ۱۲ بوبکر گفت «یا رسول الله، نهمار دارم». رسول گفت: از مسطح درگذار تا خدا ترا بنقد بیامرزد وَ اَللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ : و خدا آمرزگار است و بخشاینده. بوبکر گفت «در گذاشتم»، و بگریست. در این آیت دلیل است بر فضل بوبکر بر همه یاران و آن آن است که خدای تعالی او را اُولُو الْفَضْلِ خواند و این الف و لام تعریف جنس است، همه فضلها در این درآمد مگر فضل نبوت و رسالت و فضل ربوبیت؛ و این شرف کس را نبود مگر بوبکر را. سؤال: چرا شاید که این اُولُو الْفَضْلِ مراد از این فضل مال است نه فضل شرف؟ جواب گوئیم شاید زیرا که خدای تعالی از پس گفت وَالسَّعَةِ، ۲۰ مال را جدا یاد کرد؛ پس این فضل نیست مگر فضل فضیلت و شرف. اگر گوید پس اگر این خاص بوبکر را است چرا به لفظ جمع گفت اُولُو الْفَضْلِ نه به لفظ وحدان یاد کرد تا خاص بوبکر را بودی؟ گوئیم به لفظ جمع یاد کرد تعظیم و تفخیم بوبکر را چنانکه رسول را گفت یٰ اَیُّهَا

الرُّسُل، او را به لفظ جمع یاد کرد تعظیم را.

۴ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ: بدرستی که آن کسان که قذف کنند زنان پاک دامن را، چون عایشه. مُحْصَنَات در قرآن بر سه معنی است: عفاف و حرایر و ذوات الازواج. در این موضع محتمل است هر سه معنی را
 ۸ أَلْغَافِلَاتِ: آن بی آگاهان را از فاحشه و از بهتان الْمُؤْمِنَاتِ: آن گرویدگان و حق ایمان نگه دارندگان و بجای آرندگان لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: بنفرینند و بنفریده اند ایشان را در این جهان و در آن جهان. خدای تعالی ابلیس را با بدی او لعنت این جهانی کرد گفت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ، ورافضی را لعنت دو جهانی کرد گفت لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، تا جهانیان بدانند که رافضی در بهتان عایشه بتر از آن افتاد که ابلیس را. و نیز ابلیس را گفت لعنت من که خدایم بر تو وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي، ورافضی را گفت لعنت من و هر لعنت کننده ای بر وی در دو جهان، زیرا ۱۲ که لُعْنُوا به لفظ جمع مجهول است، هه لعنتهای لاعنان در آن درآید. وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: و ایشان را بود عذاب بزرگ.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ: آن روز که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان بدان بهتان که گفتند وَآيَدِيهِمْ: و دستهای ایشان بر ایشان گواهی دهد وَآرْجُلُهُمْ: و پایهای ایشان بر ایشان گواهی دهد. سؤال: چرا زبان و دست و پای را خاص کرد به گواهی دادن بر ایشان؟ جواب گوییم ایشان که آن بهتان گفتند از سه وجه شر کردند در آن: یکی آنکه به زبان بگفتند، دیگر آنکه دست بر هم می زدند مغایظه رسول را و بوبکر را، ۲۰ سدیگر آنکه به پای فادوا می رفتند سخن چینی را. در آن بهتان ایشان را بر آنهمه مکافات کنند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: بدانچه بودند که می کردند.

يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دَنَبَهُمُ الْحَقُّ: آن روز تمام بدهد خدا ایشان را پاداش ایشان بسزا. اگر الْحَقُّ به رفع خوانی صفت الله بود، ای: يُوْقِفُهُمُ اللَّهُ

الحقّ دینهم، وگر الحقّ به نصب خوانی نعت دین بود و یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ: و بدانند که خدا است که او خدایی را سزا است، پیدا کننده حقها.

- ۴ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ: زنان پلید و پلید کار فراخورد مردان پلید و پلید کار باشند، چنانکه زن عبدالله بن ابیّ فراخورد او بود وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ: و مردان پلید و پلید کار فراخورد زنان پلید و پلید کار باشند، چنانکه عبدالله بن ابیّ فراخورد زنش بود وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ: و زنان پاک و پاکیزه فراخورد مردان پاک و پاکیزه باشند، چنانکه عایشه فراخورد مصطفیّ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ: و مردان پاک و پاکیزه فراخورد زنان پاک و پاکیزه باشند، چنانکه رسول فراخورد عایشه. دیگر معنی: الخبیثات من الکلام للخبیثین من الرجال و النساء و الخبیثون من الرجال و النساء للخبیثات من الکلام و الطبیّات من الکلام للطبیّین من الرجال و النساء و الطبیّون من الرجال و ۱۲ النساء للطبیّات من الکلام. سدیگر معنی: الخبیثات من الکلام یسمع و یقبل علی الخبیثین من الرجال و النساء و الخبیثون من الرجال و النساء یسمع و یقبل علیهم الخبیثات من الکلام و الطبیّات من الکلام یسمع و ۱۶ یقبل علی الطبیّین من الرجال و النساء و الطبیّون من الرجال و النساء یسمع و یقبل علیهم الطبیّات من الکلام أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یَقُولُونَ: ایشانند — یعنی عایشه و صفوان — بیزار کرده از آنچه بر ایشان می گفتند از دروغ و بهتان لَهُمْ مَغْفِرَةٌ: ایشان را بود آمرزش، بدان بهتان که بر ایشان گفتند وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ: و روزی بزرگوار بهشت، بدان اندوه که به دل ایشان رسید. ۲۰ از آنجا که إِنَّ الَّذِینَ جَاؤُا بِالْاِفْکِ تا اینجا همه در شأن عایشه آمد و برائت او از آنچه بروی گفتند. خدای تعالی درین آیات بیست و هفت جواب باز داد بهتان گوینده را بر عایشه. افک و شرّ و اثم و ظنّ بد و تهمت و کذب و تهدید و تعجیل عذاب و ژاژخایی و نادانی و تهوین و

محال و بهتان عظیم و نهی و کفران و تمامی قبح و فاحشه و عذاب و خطوات شیطان و فحشا و منکر و آرایش و لعنت دو جهانی و نکال قیامت و عقوبت و خبث و خبایث: اِفْکَ گفت اِنَّ الَّذِیْنَ جَاؤْا بِالْاِفْکِ. شرّ، گفت لَا تَحْسَبُوْهُ شَرًّا لَّکُمْ. اثم، گفت مَا اُکْتَسَبَ مِنْ اِلَا ثَمٍّ. ظنّ بد، گفت لَوْ لَا اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ. تهمت، گفت لَوْ لَا جَاؤْا عَلَیْهِ بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ. کذب، گفت فَاولَئِکَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمْ الْکَاذِبُوْنَ. تهدید، گفت وَلَوْ لَا فَضَّلُ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ. تعجیل عذاب، گفت لَمَسَّکُمْ فِیْمَا اَفْضَضْتُمْ فِیْهِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ. رازخایی، گفت اِذْ تَلَقَّوْهُ بِالْیَسْتِیْکُمْ. نادانی، گفت وَ تَقُولُوْنَ بِاَفْوَاهِکُمْ مَا لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ. تهوین، گفت وَ تَحْسَبُوْهُ هَیْنًا. محال، گفت لَوْ لَا اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ قُلْتُمْ مَا یَکُوْنُ لَنَا اَنْ نَّتَکَلَّمَ بِهَذَا. بهتان، گفت هَذَا بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ. نهی، گفت یَعْظُکُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُوْدُوْا لِمِثْلِهِ اَبَدًا. کفران، گفت اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ. تمامی قبح، گفت وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ. فاحشه، گفت اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ. عذاب، گفت لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ. خطوات شیطان، گفت لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ. فحشا و منکر، گفت فَاِنَّهُ یَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ وَ الْمُنْکَرِ. آرایش، گفت مَا زَکٰی مِنْکُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَدًا. لعنت دو جهانی، گفت لَعِنُوْا فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ. نکال قیامت، گفت یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ، الآیه. عقوبت، گفت یَوْمَیْذٍ یُوقِیْهِمُ اللّٰهُ. خبث و خبایث، اَلْخَبِیْثَاتُ لِلْخَبِیْثِیْنَ. از این همه وجوه به وحی منزل کذب آن کذابان بنمود و نیز به عیان بدیدند برائت ایشان از آن بهتان. و آن آن بود که صفوان روزی در مدینه خورما از درخت همی باز کرد به یک ازار، از زیر برنگرستند نگه کردند وی را خود اندام مردان نبود. مردمان را عیان گشت بهتان آن قوم که بروی بهتان گفتند.

يَا اَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَا تَدْخُلُوْا بُیُوتًا غَیْرِ بُیُوتِکُمْ: ای آنها که گرویده اید و ای شما که گرویدگانید در مشوید در خانهای بجز از خانهای شما، حتّٰی

- تَسْتَأْذِنُوا، — ای: تستأذنوا — وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا، مقدم و مؤخر: حَتَّى تَسَلِّمُوا و تستأذنوا علی اهلها: تا سلام کنید و دستوری خواهید از اهل آن. گفته اند حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا، ای: حَتَّى تَطْلُبُوا الْاِنْسَ، تا برسید که در آنجا کس هست و سلام کنید و دستوری خواهید از اهل آن، گر دستوری دهند ۴
- آنکه درشوید. و مراد بدین یُؤْتَا غَيْرَ یُؤْتِیْکُمْ آن خانه است که نه مسکن شما و اهل شما باشد، زیرا که اگر خانه آن تو باشد و لکن مسکن کسی دیگر باشد هم نشاید بی استیذان در آنجا شدن و گر خانه کسی دیگر را باشد و لکن مسکن تو یا اهل تو باشد روا بود بی استیذان در آنجا شدن، ۸
- ولکن سَنَّتِ آن است که نخست تنحج کنی چنانکه رسول علیه السلام گفت: تَنَحَّجُوا قَبْلَ اَنْ تَبْجَحُوا ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذْکُرُونَ: آنتان به شما را این پند بدادند شما را تا فراخورد آن آن بود که شما پند گیرید.
- فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ: گر نیابید در آنجا ۱۲
- کسی در مشوید در آنجا تا دستوری دهند شما را وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اَرْجِعُوا فَارْجِعُوا: و گر گویند شما را که باز گردید باز گردید هُوَ اَرْکٰی لَكُمْ ای: اطهر و اصوب: آن پاکتر و صواب تر شما را از نشستن بر در سرائهای مردمان و آله ۱۶
- بِمَا تَعْمَلُونَ عَلَیْهِمْ: و خدا بدانچه شما می کنید از استیذان و ترک استیذان دانا است.

- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ: نیست بر شما حرجی که درشوید در خانهای که در آن ساکنی نباشد در آنجا ۲۰
- برخورداری بود شما را، چون رباطات و سقایات و خربات، در آنجا منفعتی بود شما را به عبادات و فراغات و استراحات و قضای حاجات وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ: و خدا می داند آنچه شما آشکارا کنید و آنچه شما نهان کنید از فرمان برداری و نافرمانی.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ: بگو یا محمد مؤمنان را تا فرودارند

- چشمهای ایشان را از ناشایست. غَضّ است و غَمَض است، غمض چشم برهم نهادن است و غَضّ فرو داشتن بود؛ خدای تعالی در این آیت به غَضّ فرمود زیرا که چشم برهم نهادن فریضه نیست اما از ناشایست فرو داشتن فریضه است. گفته اند این مِنْ تبعیض است و گفته اند مِنْ صلت است. ۴
- سؤال: آن کدام نگرستن است که چشم از آن نگه داشتن فریضه است؟ جواب گوئیم نگرستن به عورت مردمان و نگرستن به محاسن زن و کودک امرد به چشم زینت و شهوت حرام است و چشم از آن نگه داشتن فریضه است وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ: و نگه دارند فرجهای ایشان. محمد هیصم گفتی ۸
- رحمه الله: خدای عزوجل می چون به حفظ فرج فرمود نخست به چشم نگه داشتن فرمود زیرا که مقدمه زنا نگرستن است، چنانکه در اخبار است که عیسی را علیه السلام پرسیدند: ما بدوا الزنا؛ قال: النظر و التمتی. ۱۲
- مصطفی گفت صلی الله علیه و سلم: نعم حاجزاً لشهوات غَضّ البصر. و گفته اند: لایزنی فرجک ما غَضَضْتَ طرفک ذَلِكَ أَزْكَی لَهُمْ: آن پاکتر و صواب تر ایشان را إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ: بدرستی که خدا آگاه است بدانچه خلق می کنند از خیانت چشم و صیانت آن.
- وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ: و بگوئید محمد مرزنان گرویده را ۱۶
- تا فرو دارند چشمهای ایشان را از نگرستن به ناشایست، وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ: و نگه دارند تنهای خویش را از ناشایست. سؤال: چون گفت قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ذُكُورٌ وَأُنْثَىٰ در آن درآمدند زیرا که خطاب الذکور یتناول الذکور و الاناث، پس چرا این خطاب اناث را تکرار کرد ۲۰
- گفت و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ؟ جواب گوئیم مؤمنات را جداگانه یاد کرد تأکید احتیاط را تا زنان را به دل نیاید که مردان را شاید به نامحرم نگرستن اما زنان را شاید. خدای تعالی جدا ایشان را یاد کرد تا بدانند که مردان و زنان همه در آن متساوی اند وَلَا يُدْنِ زَيْنَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا: و آشکارا نکنند

- آرایش ایشان را مگر خود آنچه آشکارا بود از آن، چون روی و کف دست و گفته اند زینت روی و زینت دست، زینت روی کحل و زینت دست خاتم و خضاب؛ و گفته اند إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا چون چادر وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ؛ و برزنند — یعنی تمام فرو گذارند — سرپوشهای خویش را بر ۴
برهای ایشان وَلَا يُدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ؛ و آشکارا نکنند آرایش ایشان مگر شوهران ایشان را أُولَآئِهِنَّ؛ یا پدران ایشان را أَوَابَاءُ بُعُولَتِهِنَّ؛ یا پدران شوهران ایشان را أَوَابَتَائِهِنَّ؛ یا پسران ایشان را أَوَابَتَائِهِنَّ؛ یا پسران شوهران ایشان را أَوَابَتَائِهِنَّ؛ یا برادران ایشان را أَوْبَتِي إِخْوَانِهِنَّ؛ یا پسران ۸
برادران ایشان را أَوْبَتِي أَخَوَاتِهِنَّ؛ یا پسران خواهران ایشان را أَوْنِسَائِهِنَّ؛ یا زنان ایشان را، یعنی نساء اهل دینهن، زیرا که زن کافره را صواب نباشد که خلقت زن مسلمان را ببند، زانچه ایشان جادوی حلال دارند، چون خلقت زن مسلمان را ببندد باک ندارند که ایشان را جادوی کنند أَوْ مَا ۱۲
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ؛ یا آنچه زیردستان ایشان را باشند، چون پرستاران یا صغار غلمان أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ؛ یا از پس روان که نه خداوندان حاجت باشند به زنان از مردان؛ و گفته اند مراد از این مخانیث است، و گفته اند عنین اند، و گفته اند خصیان اند، و گفته اند معاتیه اند، و گفته اند ۱۶
مجانین اند، و گفته اند پیران دیرینه اند أَوِ الظُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ الْنِسَاءِ؛ یا آن کودکان که ایشان دیده و رنگشته باشند به احوال زنان از خردی. و گفته اند معناه: لم يغلبوا ولم يقدرُوا على فروج النساء بالوطى من قوله تعالى فاصبحوا طاهرين ای عالنین وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ ۲۰
زِينَتِهِنَّ؛ و پای بهم مزنداد در رفتن تا بدانند آنچه آشکارا می کنند از آرایش ایشان چون خلخال. سؤال: چرا خدای تعالی در این آیت همه محرمان زن را که شاید که او را ببینند یاد کرد و عم و خال یاد نکرد، بعدما که ایشان هم از جمله محرمانند و شاید که مرد برادرزاده را و خواهرزاده خویش را

ببیند. جواب گوئیم عمّ و خال زن را از بهر آن یاد نکرد که شاید بود که ایشان را پسر بود، چون خلقت زن را بینند یا محاسن و زینت زن را بینند در پیش پسر خویش یاد کنند، آن سبب فتنه گردد وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً: و توبه کنید و به دل با خدا گردید همه آيَتُهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ: ای جمله شما که گروید گانید - محمد هیصم گفتی رحمه الله: خدای تعالی از اول مردان را و زنان را نهی کرد از نگرستن، به آخر همه را به توبه فرمود زیرا که دانست که آدمی نرهد از حدیث زنان یا به تن یا به دست یا به پای یا به گوش یا به چشم یا به زبان یا به دل، زیرا که گفت وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً آيَتُهَا الْمُؤْمِنُونَ، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - تا فراخورد آن آن بود که شما برهید از عذاب و برسید به ثواب. در این آیت ما را حجت است بر آنکه بنده به گناه کافر نشود و فاسق نامؤمن نشود و ناقص ایمان نگردد زیرا که خدای تعالی گناه کار را بعد گناه و قبل توبه به توبه فرمود و ایشان را مؤمن خواند، درست شد که او مؤمن است.

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ: و زن دهید مردان بیوه را از شما و به شوی دهید زنان بیوه را از شما. ایامی جمع آیم بود از مرد و زن و آیم بیوه بود وَ الْأَصْلَحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ أَمَائِكُمْ: و آن بسامانان را از بندگان شما و پرستاران شما إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: اگر درویش باشند بی نیاز کند خدا ایشان را از افزونی نیکوی او. بی نیازی دو است به مال و به قناعت و این غنا محتمل است هر دو بی نیازی را وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: و خدا فراخ عطا است دانا به صلاح بندگان. بنده بود که صلاح او در تنهایی بود و بنده بود که صلاح وی در پیوستگی بود، پیغامبر علیه السلام گفت لَيْسَ مَتَا مَنْ لَمْ يَتَزَوَّجْ لِفَقْرِهِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

وَلَيْسَتْ غَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ: و نهفتگی کنند آن کسان که نیاوند نکاح - یعنی آنچه بدان نکاح کنند از کاوین

و اسباب کدخدایی — تا آنکه که بی نیاز کند خدا ایشان را از فضل او به توانگری مال یا قناعت وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ : و آن کسان که بازفروختن خواهند از آن که زیردستان شما اند فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا : بازفروشید ایشان را گر در ایشان خیری دانید که از بهر صلاح و فراغت عبادت می خواهند بازخریدن. و گفته اند مراد از این خیر مال است. این آیت در شأن حوِیْطَب بن عبدالعُزَی آمد که غلام وی نامش صبیح بازخریدن می خواست و حوِیْطَب ابا می کرد تا این آیت بیامد وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ : و بدهید ایشان را از آن مال که خدا دادست شما را. و گفته اند این خطاب خداوند را است تا چیزی از مال مکاتب کم کند؛ و گفته اند این خطاب توانگران را است تا با مکاتبان مبرّت کنند چنانکه جای دیگر گفت وَفِي الرِّقَابِ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَىٰ آلِبَغَاءٍ : و به ستم برمدارید پرستاران شما را بر زنا.

این آیت در شأن عبداللّه بن ابی آمد که وی را سه کنیزک بود: مغاذه و معوذّه و مسیکه؛ ایشان را به زنا فرستادی، ضربیت هریکی هر روزی دیناری بودی. چون آیت حرامی زنا آمد، ایشان نزد رسول آمدند، گفتند «یا رسول الله، بدبخت ترین همه مردمان ما ایم که زنا از همه برخاست و ما را عبداللّه به ستم بر آن می دارد». این آیت فرود آمد. سؤال: چرا گفت وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ، به کره ایشان را بر زنا مدارید بعدما که به طوع هم نشاید، پس چه فایده است در تخصیص اکراه دون طوع؟ جواب گوئیم خدای تعالی این نهی از اکراه بر زنا از آن کرد که منافق به کره بر زنا داشت خدای عزوجل او را از آن نهی کرد، واجب نیاید تا بی اکراه روا باشد. این همچنان بود که کسی گوید بریتیمان ستم مکن، واجب نیاید تا بر نایتیم ستم کردن روا بود، إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا : اگر می خواهند نهفتگی. سؤال: چرا شرط کرد که إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا بعدما که گرچه

- تحصّن نخواهند هم نشاید ایشان را برزنا داشتن. جواب گفته اند این إنّ به معنی اِذْ است ای: اِذْ اَرَدَنْ تَحَصَّنَا، چو ایشان تحصّن خواهند شما که خداوندانید اولی تر باشید به تحصین ایشان لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا: تا می جوید کالای زندگانی نخستین وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و هر که ایشان را به کره برزنا دارد بدرستی که خدای تعالی از پس به کره بداشتن ایشان را برزنا آمرزگار است و بخشاینده، ایشان را نه خداوندان را. در خبر است که چون این آیت فرود آمد عبدالله بن ابی بشنید که خدا گفت فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ، گفت: نیک آمد، خدا خود مرا بدین نگیرد. آن کنیزکان را به کره برزنا می داشت.
- خبر به رسول آوردند که عبدالله بن ابی می گوید که خدا غفور است و رحیم مرا بدان نگیرد که کنیزکان را اکراه کنم به زنا. رسول گفت علیه السلام: لهن والله؛ تا سه بار. یعنی کنیزکان را آمرزگار است نه خداوندان را.
- وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ: و بدرستی که فرو فرستادیم سوی شما سخنان هویدا بگفته. و اگر مُبَيِّنَاتٍ به کسریا خوانی: هویدا کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ: و نشانی و داستانی از آن کسان که گذشتند از پیش شما وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ: و پندی مرپرهیزگاران را، یعنی مؤمنان را.
- اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: خدا است نور آسمانها و زمین. نور در لغت عرب بر سه معنی بود: نور بود به معنی مُشرق و متألّی، چنانکه نور آفتاب و نور ماه؛ و نور بود به معنی ادراک، چنانکه گویند نورالعين و نورالقلب؛ و نور بود به معنی ثنا و مدحت، چنانکه گویند فلان کس نور این شهر است. نشاید که گویی خدا نور است به معنی شروق و تلالوا، زیرا که آن به لون مخصوص بود و تعالی الله عن اللون؛ پس ایزد سبحانه و تعالی نور است به

- معنی ادراک و به معنی ثنا و مدحت. اما در تفسیر این آیت سخن گفتند:
- ابن عباس گوید **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**، یعنی منور قلوب اهل
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. کلبی گوید **نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**، ای: هادی اهل
 ۴ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. و گفته اند **نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**، ای: منور السَّمَوَاتِ
 و الارض **مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ**: مثل نور معرفت او در دل عارف
 چون روزنی در آن چراغی **الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ**: آن چراغ در آبگینه ای، ای:
 کمصباح فی زجاجه فی مشکاة، مثل معرفت چون چراغ است و مثل دل
 عارف چون قندیل آبگینه و مثل تن عارف چون مشکاة و مشکاة روزنی
 ۸ باشد نه گذار **الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ**: و آن آبگینه گویی ستاره ای
 است روشن. **دُرِّيٌّ** به ضم دال خوانند بی همزه و **دِرِّيٌّ** به کسر دال خوانند
 بی همزه، هر دو منسوب باشد به **دُرٍّ**، چون مروارید به روشنایی بل که از
 آن روشن تر. و گر **دِرِّیٌّ** به کسر دال و همز خوانی فعل بود روشنایی دهنده
 ۱۲ از **دُرٍّ**، و **دُرٍّ** دفع بود، یعنی گویی که روشنایی همی بیرون دهد **يُوقَدُ مِنْ
 شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ**: می افروزند آن چراغ را از روغن درخت ببرکت،
 درخت زیتون. و گر **تَوَقَّدُ** به فتح تا و رفع دال خوانی: می افروزد؛ و گر **تَوَقَّدَ**
 به نصب تا و نصب دال خوانی: افروخته باشد از روغن درخت زیتون **لَا
 شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ**: نه آفتابی و نه سایگی، یعنی نه آن درخت همه در
 آفتاب بوده باشد و نه همه در سایه که گر همه در آفتاب بوده باشد بارش
 بسوخته بودی، روغنش روشن نیاید؛ و گر همه در سایه برآمده بودی میوه
 ۱۶ آن ناپخته بودی، روغنش تاریک سوزدی **يَكَاذُ زَيْتُهَا يُضَيُّ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ**:
 ۲۰ خواهدی که روغن آن برافروزدی و گر چه بدان نرسیده بود آتش، همچنین
 خواهد که خصال حمیده در دل عارف برافروزدی و گر چه نور معرفت
 نبودی **نُورٌ عَلَى نُورٍ**: روشنایی بر روشنایی است، چراغ نور و قندیل نور و
 روغن نور، **نُورٌ عَلَى نُورٍ**. همچنین معرفت نور و دل عارف نور و تن او نور،

نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ: راه نماید خدای تعالی به نور خود آن را که خواهد و يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و همی زند و پدید می کند خدا داستانها مردمان را و خدای به هر چیزی دانا است.

- ۴ سؤال: چرا معرفت را به چراغ مانده کرد نه به آفتاب بعدما که نور آفتاب از نور چراغ تمامتر است. جواب گوئیم زیرا که نور معرفت در دل است و دل در تن، چنانکه چراغ در قندیل و قندیل در طاق، این مثل بدین راست آید نه به آفتاب. و معرفت را آشکال است چون ذهن و انتباه و شرح القلب و عقل و فهم و بصر و دیگر خصال حمیده، چنانکه چراغ را اشکال باید چون روغن و پلته و چراغدان. و گفته اند به آفتاب مانده نکرد زیرا که نور آفتاب فروتابد و نور معرفت برتابد چون چراغ. و گفته اند به آفتاب مانده نکرد زیرا که آفتاب خاص را و عام را همه را یکسان است، اما چراغ خاص را بود، همچنین معرفت خاصگان را بود. و گفته اند به آفتاب مانده نکرد زیرا که اگر بدان مانده کردی بودی که بیگانه در ناشناختن خدای تعالی عذر آوردی چنانکه گازر و رنگرز چون آفتاب نتابد عذر آرد، گوید جامه از آن نشستم یا رنگ نکردم که آفتاب نبود. خدای تعالی معرفت را به چراغ مانده کرد تا هیچ کس را عذر و بهانه نبود در ناشناختن خدای تعالی، زیرا که تواند که نظر کند تا معرفت یابد چنانکه تواند که چراغ برافروزد. سؤال: گیر که معرفت را به آفتاب مانده نکرد برای این وجوه که بگفتی، چرا آن را به شمع مانده نکرد بعدما که شمع از چراغ روشن تر است؟ جواب گوئیم زیرا که شمع غش دارد، اگر معرفت را بدان مانده کردی منافق مغشوش بر مؤمن مخلص تطاول کردی؛ و نیز شمع توانگران را بود، آنکه توانگران بر درویشان تطاول کردند.
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

فِي يُبَيِّنُ آذَانَ اللَّهِ أَنَّ تُرْفَعَ وَيُذَكِّرُ فِيهَا أَسْمُهُ: این نور که یاد کردیم در خانهای بزیب که فرموده است خدای تعالی که آن را بنا کنند و یاد کنند

در آنجا نام وی را، چون مسجدها و خانقها يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْآصَالِ: به پاکی و بی عیبی یاد می کنند خدای را در آنجا بامدادان و شبانگاهان، یعنی روز و شب.

- ۴ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: مردانی اند که مشغول نکند ایشان را بازرگانی و نه خرید و فروخت از یاد کرد خدای، یعنی کسب و تجارت ایشان را مشغول نکند از طاعت خدا. سؤال: چه فرق است میان بیع و تجارت تا گفت تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ؟ جواب گفته اند تجارت بازرگانی بود و آن صنیعت و حرفت است، اما بیع باشد که نه صنیعت بود.
- ۸ و گفته اند این تجارت بیع آخرت است به دنیا چنانکه جای دیگر گفت فَمَا رَبِحْتَ، تجارتهم و این بیع مبادلت حطام دنیا است. و گفته اند تجارت آن بود که بهر ربح را بود و بیع باشد که نه برای ربح را بود وَاقَامِ الصَّلَاةَ: و از به پای داشتن نماز. سؤال: چرا نگفت واقامة الصلوة بعدما که مصدر از اقام یقیم چنین آید. جواب گوئیم این اضافت است و اضافت بجای آن ها بیستد وَابْتِئَاءِ الزَّكَاةِ: و از دادن زکات نفس یَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ: همی ترسند از روزی که بگردد در آن روز دلها و چشمها، و آن روز مرگ است؛ گفته اند آن روز قیامت است.
- ۱۶

- لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا: توفیق این کارها داد خدای ایشان را تا پاداش دهد ایشان را نیکوترین آنچه کرده باشند و نیکوتر از آنچه کرده باشند وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: و بیفزاید ایشان را از فضل خود به اضعاف و اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ: و خدا روزی دهد نعیم بهشت آن را که خواهد بی آنکه با ایشان شمار کند. گفته اند بِغَيْرِ حِسَابٍ: بغیر قوت و لا هنداز. بوسهل انماری گوید لِيَجْزِيَهُمْ: هراینه و بدرستی که پاداش دهد ایشان را.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ: و آن کسان که کافرنند کارهای

ایشان چون کورابی بود به خالی دشتی. سؤال: سراب جسم بود و اعمال عَرَض، عرض چون جسم تواند بود تا می‌گوید اعمالهم کسرآب؟ جواب گوئیم معناه: کارهای ایشان در بی نفعی چون سرآب بود يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً: می‌پندارد تشنه که آن آب است از دور حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا: تا چون بدان آید نیاورد آن را چیزی وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ: و خدای را یابد نزد آن.

سؤال: ای خدا به عرصات قیامت بود تا کافر او را یابد آنجا و کافر خود هرگز خدای را یابد تا می‌گوید وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ؟ جواب گوئیم این وَوَجَدَ اللَّهَ وجدان حساب است و جزا، نبینی که گفت فَوَقَّيْهِ حِسَابَهُ: تمام بدهد او را پاداش او و تمام کند با وی شمار او وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ: و خدا زود شمار است. گفته‌اند معناه: سریع الحفظ، یعنی زود برگردد بر بنده. و گفته‌اند معناه: سریع العقاب. و گفته‌اند معناه: اذا حاسب فحسابه سریع و اذا عاقب فعاقبه شدید.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّي: یا چون تاریکیهای دریای جرف. این آو گفته‌اند به معنی واو عطف است و گفته‌اند آو تخیر است، ای: خواهی احوال کافران را به سرآب مانده کن خواهی بدان ظلمات يُمْشِيهِ مَوْجٌ: می‌درآید بر آن کس نَرَابِي مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ: از زبر آن موجی مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ: از زبر آن میغی تاریکیهای برخی از آن زبر برخی. مثل کافر چون مثل آن کس است که در دریا مانده بود و مثل کفر و نکرت و معاصی وی چون مثل آن تاریکیها است حَتَّى إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْهَا در مثل —: چون دست خویش بیرون کند نهمانا که بیند آن را در

آن دریا، همچنین کافر در میان آن تاریکیها فرا نبیند با دل خویش وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ: و هر که نکرده بود و نداده بود خدا او را روشنایی نبود او را هیچ روشنایی. گفته‌اند معناه: و من لم يجعل الله له نور المعرفة فما له نور المعرفة. و گفته‌اند معناه: و من لم يجعل الله له نور

الحِجَّةَ فَمَا لَهُ نَوْرُ الْحِجَّةِ. وگفته اند معناه: و من لم يجعل الله له نوراً
فى الدنيا فما له نور فى الآخرة.

- ۴ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ: اى نگه نکردى که خدا
است که تسبیح می کند او را آن که در آسمانها و زمین اند. گفته اند این
تسبیح به معنی دلالت است. و گفته اند این تسبیح جبرى است چنانکه
گفت وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. و گفته اند این تسبیح به معنی
صلوات است، نماز می کند خدا را هر که در آسمانها است از فرشتگان و
۸ هر که در زمین است از مؤمنان وَ اَلْقَلْبُ صَافٍ: و مرغان صف زده. گفته اند
این مرغان پرنده اند که پر زدن ایشان تسبیح است؛ و گفته اند این آن
مرغانند که در هوای اعلی باشند پر در پر بافته كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ:
هری و همه می داند نماز او و تسبیح او. و گفته اند معناه: هریکی زیشان
۱۲ می داند نماز و رستاد و تسبیح خود و می کند. و گفته اند این هاء خبر از
خدا است، اى: هریکی زیشان می داند که چه نماز می کند خدای را و
چه تسبیح می کند او را. کمترین تسبیح تسبیح خراست هر روز چهار هزار
تسبیح کند خدای را. و گفته اند معناه: كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ، اى: علم الله
۱۶ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اَللهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ: و خدا دانا است بدانچه خلق
می کنند.

- وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ: و خدای را است و خدای را سزد
پادشاهی آسمانها و زمین و اِلٰى اَللهِ اَلْمَصِيرُ: و با خدا است بازگشت همه را
۲۰ روز قیامت.

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا: اى نگه نکردى تا بدانى که خدا است که او
پدید آرد و بینگیزد و براند میغ را ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ: پس آنکه بپیوندد میان آن
ثُمَّ يَجْعَلُهُ رِجَامًا: پس کند آن را برهم نشسته فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ:
بینی باران تیز که بیرون می آید از میان آن وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا

مِنْ بَرْدٍ: و فرو می آرد از آسمان از کوههای که در آن است از تگرگ.
گفته اند معناه: وَ يَنْزِلُ بَرْدًا مِنَ السَّمَاءِ عَلَى الْجِبَالِ. و گفته اند معناه: و
يَنْزِلُ مِنَ السَّحَابِ جِبَالًا مِنَ الْبَرْدِ. و گفته اند معناه: وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ
جِبَالًا فِيهَا بَرْدٌ وَ هِيَ السَّحَابُ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ:
برساند آن را بدانکه خواهد — گفته اند فیصیب بضرره من یشاء: برساند
ضرر و صاعقه آن بدانکه خواهد — و بگرداند ضرر و صاعقه آن از آنکه
خواهد يَكَاذُ سَتَابَرِّقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ: خواهدی که روشنایی بخنوه آن ببرد
چشمها را، یعنی بیناییها را. ۴ ۸

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ: می گرداند خدا شب را و روز را، یعنی یکی را
می برد و دیگر را می آرد. گفته اند معناه: از این در آن می افزاید و از آن در
این می افزاید. و گفته اند معناه: طبایع آن را مختلف می دارد إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ: بدرستی که در آن جای اندازه گرفتن است مر
خداوندان بیناییها را. ۱۲

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ: و خدا است آفریننده هر جنبنده ای از آب.
و گر خَلَقَ خوانی: خدا است که بیافرید هر جنبنده ای از آب. سؤال: چرا
گفت هر جنبنده را از آب آفرید بعدما که بعضی را از خاک آفریده است ۱۶
چون آدم و بعضی را از باد آفریده است چون عیسی و بعضی را از آتش
چون جن و بعضی را از نور چون فریشتگان و بعضی را از سنگ چون ناقه
صالح و بعضی را از چوب چون عصای موسی و بعضی را از عفونت هوا
چون حشرات زمین. جواب گفته اند این آب آن است که اصل همه چیزها
از آن است چنانکه جای دیگر گفت وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ. و
آن آن است که خدای تعالی اصل همه چیزها که بیافرید گوهری آفرید،
نظری به هیبت بدان نگریست آن گوهر از هیبت نظر خدا آبی گشت، ۲۰

- خدای تعالی چیزها را از آن بیافرید. و گفته اند این آب پشت است چنانکه جای دیگر گفت اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ و این کُلّ مراد از این بعض است فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ: از ایشان هست که می رود بر شکم خود، چون ماهی و مار و کژدم. سؤال: چرا گفت يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ نگفت ۴
یزحف علی بطنه، بعد ما که مشی بر قدم بود نه بر بطن؟ جواب گفته اند معناه: یمر علی بطنه، مرور را مشی گویند. و گفته اند آنچه یزحف علی بطنه، از وی هم مشی بود که او را در شکم دست و پای بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ: و زیشان هست که می رود بر دو پای، چون مردم و مرغ و ۸
مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ: و زیشان هست که می رود بر چهار پای، چون ستوران. سؤال: مِنْهُمْ مَنْ در ممیزان درست آید و چهار پایان نه ممیزاند، پس چرا گفت وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ؟ جواب گوییم چون زیشان مشی بود هم ممیز باشند، زیرا که مشی تمیز حرکات مخصوص باشد، ۱۲
لکن ایشان را تمیز حسن و قبح نباشد چنانکه عقلا را. سؤال: چرا گفت عَلَى أَرْبَعٍ به خفض و تنوین بعدما که اربع بر وزن فعل است و اسمی که بر وزن فعل باشد لاینصرف بود و تنوین نپذیرد. جواب گوییم اسمی که بر وزن فعل باشد چون معرفه باشد لاینصرف بود و این اربع نکره است زان ۱۶
است که آن را صرف کرد يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ: می آفریند خدای آنچه خواهد چنانکه خواهد إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بدرستی که خدا بر هر چه خواهد که کند توانا است.
- ۲۰ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ: بدرستی که فرو فرستادیم ما آیتهای هویدا بگفته. و اگر مُبَيِّنَاتٍ به کسریا خوانی هویدا کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و خدای راه نماید آن را که خواهد به راه راست، یعنی راه قرآن و راه ایمان، و گفته اند راه بهشت.

- وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ: و می‌گویند گرویده‌ایم ما به خدا و به رسول
وَأَطَعْنَا: و فرمان برداریم خدا و رسول خدای را ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ: پس می‌برگردد و باز ایستد گروهی زیشان از پس آنکه در پیش
رسول فرمان برداری نمودند وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ: و نیستند ایشان گرویدگان ۴
- این آیت در شأن گروهی آمد از قوم عثمان عفان رضی الله عنه؛ و آن آن
بود که میان عثمان علی رضی الله عنهما پاره‌ای زمین بود به مدینه به
شرکت؛ و کیلان عثمان آن را با علی قسمت کردند، نیمه‌ترین با علی
دادند، بالایی بود آب بر آن می‌نشدی. علی رسول را بگفت. رسول گفت ۸
- «چون عثمان حاضر آید بگوی تا من ترا یاری دهم». علی پیش عثمان مر
رسول را آن سخن را بگفت. رسول گفت «یا عثمان، عجب است از تو
که چنان قسمت کردی». عثمان گفت «یا رسول الله، مرا خود از آن
خبر نیست، آن و کیلان من کرده باشند». علی ایشان را نزد رسول آورد — ۱۲
- و گویند ایشان منافق بودند — در پیش رسول گفتند «سمعنا و اطعنا».
چون بازگشتند از آن بازایستادند و علی را رنجه می‌داشتند. این آیت در
شأن ایشان آمد.
- وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ: و چون بازخوانند ایشان را با ۱۶
خدای و رسول او تا حکم کند میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ: همی
گروهی زیشان برگردنده باشند از حکم رسول.
- وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ: و گر ایشان را حقی بود بیایند به
رسول گردن نهاده شتابان به فرمان برداری. ۲۰
- أَفَى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: ای در دل‌های ایشان است بیماری شک و نفاق آم
أَرْتَابُوا: بل ارتابوا: بل که بشک‌اند در حق آم يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ
رَسُولُهُ: بل که می‌ترسند که ستم کند بر ایشان خدا و رسول او بَلْ أُولَئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ: بیک ایشانند که ایشان ستمکارانند.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ: بِدَرَسْتِي كِه بُوَد كُفْتَار مُؤْمِنَان إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيُحْكَمَ بَيْنَهُمْ: چُون بازخوانند ايشان را با خدا و رسول او تا حكم كند ميان ايشان اَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: كِه گويند بشنيديم و فرمان برداريم ما و ايشانند ايشان رستگاران. اين آيت در شان ۴ عثمان آمد كه وى رسول را اين گفت.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ: و هر كه فرمان برد خداى را و رسول او را و بترسد از خدا و پرهيزد از آزار خدا، يعنى يُطِيعِ اللَّهَ فى يومه و يخش الله فى امسه و يتقه فى غده فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ: ايشانند ايشان ۸ پيروزى يافتگان.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ: و سوگند مى خورند به خدا تمامى سوگندان ايشان — و ايشان قوم عثمان بودند — كه گر بفرمايى ايشان را هراينه بيرون آيند از همه املاك ايشان قُلْ لَا تُفْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً: ۱۲ بگويا محمد سوگند مخوريد، لا بل كه فرمان بردارى نكو كنيد. و گفته اند معناه: طاعةٌ معروفةٌ خير من حلف بالكذب إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: بدرسى كه خدا آگاه است بدانچه شما مى كنيد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ: بگويا محمد فرمان بريد خداى را و فرمان ۱۶ بريد رسول را؛ اطيعوا الله فى الاقرار بوحدانيتته و اطيعوا الرسول فى الاقرار برسالته. و گفته اند اطيعوا الله فى الفريض و الرسول فى السنن. و گفته اند اطيعوا الله فى الحلال و الحرام و الحدود و الاحكام و الرسول فى بيانها فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ: و گر ابا كنيد و باز ايستيد بدرسى كه بر رسول آن ۲۰ است كه او را فرموده اند و بروى نهاده اند از تبليغ رسالت وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ: و بر شما است آنچه فرموده اند و بر شما نهاده اند چون قبول و طاعت وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا: و گر فرمان بريد او را راه ياويد و بر راه صواب باشيد وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ: و نيست بر رسول مگر رسانيدنى

هویدا.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : وَعَدَهُ خدای آن کسان را که گرویده اند از شما و کردند کارهای نیک لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَتَّخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ : که از پس درآیندگان کند ایشان را در زمین چنانکه خلیفه کرد آن کسان را که پیش از ایشان بودند، چون امتان گذشته. گفته اند این خطاب همه مؤمنان را است، و گفته اند این خطاب خلفاء راشدین را است چون بوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم. وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ : و هراینه دست دهد ایشان را به برزیدن آن دین ایشان که پسندیده است ایشان را، یعنی دین اسلام وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا : و هراینه و بدرستی که بدهد ایشان را از پس بیم ایشان بی بیمی يَغْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا : تا به یگانگی پرستند مرا و انباز نیارند به من چیزی وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ : و هر که کافر شود از پس آن ایشانند که ایشان نافرمانانند در دین.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ : و به پای دارید نماز را و بدهید پاکی خواسته و بگزارید زکوة تن به ایمان و عمل وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ : و فرمان برید رسول را تا فراخورد آن آن بود که بر شما رحمت کنند.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ : مپندار که آن کسان که کافرند عاجز یا بنده اند خدا را از عذاب ایشان در زمین و از پیش عذاب خدا بشونده اند و به آینده وَمَا يُهْمُ النَّارُ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ : و بازگشتن جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتن جای که آن است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ : ای مؤمنان دستوری خواهند از شما آن کسان که زیردستان شما اند وَالَّذِينَ لَمْ يَلْعَنُوا أَلْهَمَ مِنْكُمْ : و آن کسان که هنوز به بلاغت نرسیده باشند از شما ثَلَاثَ

- مَرَاتٍ: ای: ثلث ساعات: سه وقت مِنْ قَبْلِ صَلَوةِ الْفَجْرِ: پیش از نماز بامداد که مردمان همی برخیزند از خواب وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ: و آن وقت که بنهید جامه‌های شما به قیلولة در نیم روز وَمِنْ بَعْدِ صَلَوةِ الْعِشَاءِ: و از پس نماز خفتن که وقت خفتن بود ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ: این سه وقت وقت ۴ برهنگی عورتها بود شما را لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ: نبود بر شما و نه بر ایشان تنگی بَعْدَهُنَّ: پس از این سه وقت. سؤال: چرا امر کرد اطفال نابالغ را که گفت وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ، بعدما که نابالغ را امر و نهی و تکلیف درست نیاید. جواب گوئیم این امر بحقیقت پدران و ۸ مادران اطفال را است به تعلیم و تأدیب ایشان کودکان را طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ: گردندگان باشند بر شما به خدمت بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ: برخی از شما بر برخی كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ: چنین پدیدار می کند خدا شما را آیتها ۱۲ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: و خدا دانا است به صلاح بندگان حکم کننده بر ایشان به فرمانهای او. این آیت در شأن مُدْلِجِ آمد، غلامی بود انصاری، رسول او را به خانهٔ عمر فرستاد تا او را بخواند. نیم روز بود، به در سرای عمر آمد در بزد. عمر خفته بود به قیلولة، بیدار نشد. آن غلام در باز کرد، در شد. عمر در خواب بود و جامه از وی باز شده بود. مدلیج تشویر خورد، بیرون آمد و در ۱۶ فرا کرد و همی گفت اللَّهُمَّ ايقظهُ؛ تا یک راه که عمر بیدار شد بدانست که آن غلام وی را بیدیده است نه برُمَّت، اندوهگن شد، گفت: چه بودی گر خدای تعالی فرمودی کودکان و زیردستان ما را تا در این سه وقت نزد ما نیامدندی مگر به دستوری. خدای تعالی بر وفاق رای عمر این آیت ۲۰ بفرستاد. رسول آن غلام را گفت، «تو چه نامی؟». گفت «مدلیج». رسول گفت «تَلِجَ الْجَنَّةَ ان شاء الله».

وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ: و چون برسند کودکان از شما به بلاغت. حُلُمٌ گوشاسب دیدن بود، لکن بلاغت را حُلُم خواند زیرا که تا به بلاغت

نرسند آن خواب نبینند فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: دستوری خواهندا چنانکه دستوری خواستندی آن کسان که از پیش ایشان بودند؛ یعنی که به زاد مه از ایشان بودند كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ: همچنین پدیدار می کند خدا شما را آیتهای او به ادب درآموختن وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: و خدا دانا است به صلاح بندگان حکم کننده بر ایشان به فرمانهای او.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا: و آن زنان از زه بشده که نیز اومید ندارند زناشویی که کس را در ایشان رغبتی نبود به نکاح فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ: نیست بر ایشان تنگی اَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ: که بنهند جامه های ایشان. سؤال: چرا گفت حرجی نیست که زن به زاد برآمده جامه بنهد، بعد ما که هیچ زن را روا نیست که برهنه بیرون آید؟ جواب گوئیم این ثِيَابَهُنَّ مراد از آن چادرها است که پیرزن اگر بی چادر بیرون آید روا است غَيْرِ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ: آن باید که نه برآرینده بود به آرایش از رنگ و بوی و لباس و اَنْ يَسْتَغْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ: و گر خود نهفتگی کنند که در چادر بیرون آیند به ایشان را. محمد هیصم گفتی: خدای تعالی دانست که در پیرزنان رعنایان باشند که بر بهانه آنکه پیرزن اند خویشان را برآریند و بی چادر بیرون آیند، زیرا گفت و اَنْ يَسْتَغْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ. و هم محمد هیصم گفتی: خدای تعالی زنان را ادب ایشان درآموخته است: در رفتن گفت وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ، و در نشستن گفت وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ، و در نگرستن گفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ، و در گفتن گفت وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا، و در پوشیدن گفت يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَيبِهِنَّ، و در آراستن گفت وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ الآية، و در بیرون آمدن گفت و اِنْ يَسْتَغْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: و خدا شنوا است گفتار بندگان را دانا به کردار ایشان.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ: نیست بر نابینا تنگی و بزه ای. شأن نزول این آیت آن بود که یاران رسول اهل صفه عادت داشتندی که طعام بهم

- خوردندی، چون آیت آمد که لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ ایشان
 خرج سخت فراگرفتند. تن درستان گفتند ما نیز با نابینایان و بیماران و
 اوگاران بهم طعام نخوریم مبادا که انصاف ایشان ببرده آید؛ نابینایان
 ۴ گفتند ما نیز با بینایان طعام نخوریم که مبادا که دست فراپیش کسی
 کرده آید کسی را از ما کراهیت آید؛ و بیماران و اوگاران همین گفتند.
 این آیت فرو آمد لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ، ای: لَيْسَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مَعَ
 الْأَعْمَى حَرَجٌ: حرجی نیست بر آنکه با نابینان طعام خورد. و بر ظاهر
 رانده اند معناه: نیست بر نابینا تنگی و بزه ای که با بینا طعام خورد وَلَا
 ۸ عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ: و نه بر لنگ تنگی که با تن درست طعام خورد وَلَا عَلَى
 الْمَرِيضِ حَرَجٌ: و نه بر بیمار تنگی وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ: و نه بر تنهای شما
 حرجی أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ: که بخورید از خانهای شما. سؤال: چه معنی
 بود این را که هر شما حرجی نیست که از خانهای شما طعام خورید بعدما
 ۱۲ که هیچ کس را خود در این هیچ شک نباشد و شبهت نیفتد؟ جواب
 گوئیم مراد از این بُيُوتِكُمْ خانهای فرزندان است، آن را بُيُوتِكُمْ خواند تا
 بدانند که از خانهٔ فرزند طعام خوردن همچنان بود که از خانهٔ خویش.
 ۱۶ پیغامبر علیه السلام گفت: انت و مالک لِأَبِيكَ. دلیل بر صحت این قول
 آن است که خانهای همه اقارب را یاد کرد تا أَوْ صَدِيقِكُمْ خانهٔ دوست را
 یاد کرد و خانهٔ فرزند یاد نکرد، پدید آمد که مراد از این بُيُوتِكُمْ خانهای
 فرزندان است که روا باشد مادر و پدر را که چون محتاج باشند از خانهٔ
 ۲۰ فرزند بی اذن او بخورند أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ: یا از خانهای پدران شما أَوْ بُيُوتِ
 أُمَّهَاتِكُمْ: یا از خانهای مادران شما أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ: یا از خانهای برادران
 شما أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ: یا از خانهای خواهران شما أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ: یا از
 خانهای عمّان شما أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ: یا از خانهای عمّتان شما أَوْ بُيُوتِ
 أَخَوَالِكُمْ: یا از خانهای خالان شما أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ: یا از خانهای خالتان

- شما **أَوْ مَا مَلَکُکُمْ مَفَاتِحَهُ** : یا آن خانهای که کلیدهای آن به دست شما بود. و آن آن بود که کسی از یاران رسول به غزو شدی کلید خانه خویش به دست برادری یا یاری بنهادی، در آن خانه طعام بودی، آن یار را بدان حاجت بودی نخوردی، تا بودی که آن طعام از کار بشدی و او گرسنگی می کشیدی و زان نخوردی. خدا گفت **أَوْ مَا مَلَکُکُمْ مَفَاتِحَهُ** رخصت داد، **أَوْ صَدِیقُکُمْ** : یا از خانهای دوست شما، نه هر دوستی، آن دوستی که اگر با وی گستاخی کنی شاد گردد. محمد هیصم گفتی رحمه الله: دوست سه است: دوستی است که ترا دوست دارد و لکن دنیا را از تو دوستر دارد، با چنین دوست گستاخی نباید کردن به دنیا و اگر او ابتدا کند تا توانی قبول نباید کرد. دیگر دوستی است که ترا دوست دارد و دنیا را دوست دارد برابر، با چنین دوست گستاخی نباید کرد اما اگر او ابتدا کند شاید که قبول کنی. سدیگر دوستی است که ترا دوست دارد و دنیا را دوست دارد و لکن ترا از دنیا دوستر دارد، با چنین دوست شاید که گستاخی کنی بر ابتدا؛ و اینکه گفت **أَوْ صَدِیقُکُمْ** چنین دوست را می گوید و اصل در این باب آن سخن است که حامد لقاف گوید:
- ولا تنبسط فی هذا الزمان الی احد فان قدر الشئ قدر سخ فی القلوب
 لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعاً أو اشتاناً: نیست بر شما حرجی که بهم خورید یا پراکنده، اما بهم خوردن نیکوتر که موافقت در آن است فإذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی أنفسکم: چون در شوید در خانهای شما سلام کنید بر تنهای شما. سؤال: سلام کردن امان دادن است و مردم خود از خویشان آمن باشد پس چه فایده بود در سلام کردن بر خویشان؟ جواب گفته اند علی أنفسکم، ای: علی اهل بیتکم. و اگر در خانه کس نبود آنگه بر خویشان آفرین کنید، گوید السلام علینا من ربنا تحية من عند الله: آفرینی بود از خدای مبارکه طيبة: ببرکت و خوش و پاکیزه کذلک یبین

اللَّهُ لَكُمْ آيَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ : چنین پدیدار می‌کند خدای تعالی شما را
آیت‌های او به تعلیم و تأدیب شما را تا فراخورد آن آن بود که شما خرد را
کار بندید و دریابید.

- ۴ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ : بدرستی که مؤمنان حق ایمان
بجای آورده آن کسان باشند که گرویده باشند به خدای و به رسول او وَاِذَا
كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ : و چون باشند با رسول خدا بر
کاری فراهم دارند — یعنی بهم باشند — بنشوند و نپراکنند تا دستوری
۸ خواهند از رسول إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ : بدرستی که آن کسان که دستوری
خواهند از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ : ایشانند که گرویده می‌باشند
به خدا و رسول او. سؤال : اگر کسی را عذری بودی بی اذن رسول غایب
شدی پس او نه مسلمان بودی تا می‌گوید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ
۱۲ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ؟ جواب گوئیم مراد از این ایمان بجای آوردن
حق ایمان است، یعنی ایشانند که حق ایمان به خدای و رسول بجای
می‌آرند. و گفته‌اند استیذان طلب اذن بود و آن آن بود که خواها بود اذن
رسول را. و هر که مخلص بودی در وقت رسول چون با وی بهم بودی در
۱۶ کاری روا نداشتی غایب شدن مگر به اذن رسول یا خواهان بودی اذن
رسول را، آن کس که بی اذن رسول علیه السلام بشدی یا خواهان نبودی اذن
رسول را خود منافق بودی، زیرا گفت إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ : چون دستوری
۲۰ خواهند از تو یا محمد بعضی را از کار ایشان فَأَذْنُ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ : دستوری
ده آن را که خواهی زیشان وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ : و آمرزش خواه ایشان را از
خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ : بدرستی که خدا آمرزگار است و بخشاینده.

این آیت در شأن گروهی آمد که به حرب احزاب به اول حاضر
آمدندی آنکه همی پراکندندی بی اذن رسول، و ایشان خود منافقان بودند.

- و گفته اند این آیت در ثنای جابر بن عبد الله الانصاری آمد، و آن آن بود که روز خندق سال حرب احزاب که رسول و یاران کنده می کنند و رسول تا به سینه در خاک، جابر نگه کرد رسول خدا را دید از گرسنگی سنگی بر شکم بسته دلش بسوخت گفت «یا رسول الله، دستوری دهی تا با خانه شوم هم اکنون باز آیم». رسول دستوری داد. جابر برفت زن را گفت «ای زن، من رسول خدا را به حالی دیدم که صبرم نماند، هیچ خوردنی داری؟». گفت «بزغاله ای دارم و صاعی جو». بزغاله را بکشت و جورا آرد کرد و خمیر کرد و گوشت در دیگ کرد و نزد رسول آمد ساعتی بود دیگر بار دستوری خواست با خانه آمد خمیر فرارسیده بود، به نان پختن فرمود. دیگر بار نزد رسول آمد و با وی راز کرد که «یا رسول الله، طعامکی ساخته ام نه بسیار، تو با یک دو تن بیای». رسول گفت «طعام چند است؟». گفت «بزغاله ای و صاعی جو». رسول گفت «با خانه رو، بگو تا نان از تنور بیرون نگیرند و دیگ فرو نگیرند تا ما بیاییم». پس منادی فرمود که: قوموا الی بیت جابر. جابر گفت: تشویر می خوردم چنان که خدا داند زانکه رسول همه یاران را بینگیخت بدان قدر طعام. عیال خویش را گفتم که «(رسول و همه یاران آمدند)». وی گفت که «(رسول را بگفتی که طعام این است؟)». گفت «بگفتم». زن گفت «پس رسول خدا به داند». گفت «راست گویی». رسول با یاران در رسیدند. رسول گفت «انبوهی مکنید، بهوشک بنشینید هفتگان هشتگان بر یک کاسه». پس دعای برکت کرد بر تنور و دیگ. ما در ایستادیم نان از تنور همی باز کردیم و در کاسها می شکستیم و ترید می کردیم و پیش ایشان می آوردیم تا همه سیر بخوردند؛ نگه کردیم تنور هنوز پر نان بود و دیگ پر گوشت و آنچه در پیش ایشان نهاده بودیم همچنان بود. رسول گفت «یا جابر، مردمان را گرسنگی رسیده است، می خورید و می دهید». جابر

گوید ما آن روز همی خوردیم و همی دادیم و هم بنرسید تا هشتصد تن از آن سیر بخوردند و نیز باقی بماند.

- لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا: مکنید خواندن رسول را میان شما چون خواندن شما بعضی مر بعضی را، ای: مگویید یا محمد و یا احمد، بل که گویید یا نبی الله یا رسول الله یا ابا القاسم، او را بتعظیم خوانید. گفته اند معناه: دعا رسول را چون دعا یکدگر را مکنید به آمرزش خواستن و از دوزخ رهایی خواستن و به بهشت رسانیدن، لکن تحیت کنید او را و آفرین گویید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ. قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ ۸
- الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا: بدرستی که خدا می داند آن کسان را که بیرون می خیزند از شما و پنه می گیرند پنه گرفتنی. و آن منافقان بودند که از بیم ملامت مردمان به مجلس رسول حاضر آمدندی آنکه یک یک می گریختندی فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ: حذر کنند آن کسان که می مخالفت کنند امر خدای را و مخالفت کنند فرمان رسول را. سؤال: چرا گفت يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ نگفت یخالفون امره بعدما که در لغت نگویند خالفت عن امری، بل که گویند خالفت امری؟ جواب گوئیم معناه یخالفون الله و يعرضون عن امره أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ: که در ایشان رسد آزمونی. ۱۶
- گفته اند این فتنه کوری دل است و گفته اند رسوا کردن ایشان است و گفته اند این فتنه عذاب گور است أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: یا بدیشان رسد عذاب دردناک، و آن عذاب دوزخ است.

۲۰. أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بدان که خدای را است آنچه در آسمانها و زمین است، بر آن سه معنی که جایهای دیگر گفتیم قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ: بدرستی که می داند آنچه شما برآنید از خیر و شر و یَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ: و آن روز که روز قیامت بود بازگردانند ایشان را با وی فَيُنِيبُهُمْ بِمَا عَمِلُوا: پس بیاگاهاند ایشان را بدانچه کردند به مکافات وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ: و خدا به هر چیزی از احوال خلق و جز از آن دانا است به صلاح و فساد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الفرقان
برخواند چندانش مزد بود که صد و چهارده کتاب منزل برخواندی.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ: با برکت است آن خدای و برکت

همه چیزها از آن خدای است و همیشه بود و همیشه باشد آن خدای و برتر
است از همه چیزها آن خدای که فرو فرستاد قرآنی جدا کننده میان حق و
باطل بر بنده خود محمد لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا: تا باشد جهانیان را بیم
کننده. گفته اند این نذیر صف خدای است و گفته اند صفت قرآن است و
گفته اند صفت رسول است.

۸

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: آن خدای که او را است و او را سزد
پادشاهی آسمانها و زمین وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ: و
نگرفت فرزندی و نبود او را انبازی در پادشاهی وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ
تَقْدِيرًا: و بیافرید هر چیز که خواست اندازه کرد آن را اندازه کردنی.
سؤال: چه فرق است میان خلق و تقدیر از خدای تعالی تا آن را به دو لفظ
مختلف یاد کرد؟ جواب گوئیم خلق خدای تعالی چیزی را ایجاد آن بود
و تقدیر او ایقاع آن بر وجهی مخصوص.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ: و فرا گرفتند
مشرکان از فرود او خدایانی نیافرینند چیزی و ایشان را خود می آفرینند وَ

۱۶

لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا: و پادشاهی ندارند آن الهه مرتنهای ایشان را دفع ضرری و نه جرّ نفعی وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا: و نه پادشاهی دارند — یعنی نه توانایی دارند — مرگی را و نه زندگانی را و نه انگيختنی را. پدید آمد که ایشان خدایی را نشایند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ: و گفتند آن کسان که کافرند نیست این قرآن مگر دروغی که فرابافته است آن را محمد وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ: و یاری کرده او را بر آن گروهی دیگر، چون جبر و یسار و گفته اند شیاطین فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا: بدرستی که آوردند ستمی بر خویشان و بهتانی بر محمد.

وَقَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا: و گفتند این قرآن افسانه‌های پیشینگان است که محمد خود را باز نبشته است. اکتتاب به خودی خود را نبشتن بود فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا: آن را املا می‌کنند بر وی بامداد و شبانگاه. و قصه جبر و یسار در آنما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ بَغْفَةً آمَد.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بگو یا محمد که بگفت این قرآن را و فرو فرستاد جبرئیل را بدین قرآن آن خدای که او داند هر چه نهان است در آسمانها و زمین؛ چنین سخن نتواند گفت مگر عالم بر کمال إِنَّهُ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا: بدرستی که هست خدای آمرزگار و بخشاینده به تأخیر عذاب از کافران و آمرزش مومنان.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ: و کافران مکه گفتند چه بوده است این رسول را که طعام می‌خورد و در بازارها می‌رود. محمد هیصم گفتی رحمه الله: عجب از کوردلی ایشان است که رسالت رسول را بدین همی رد کردند و خود بتان را انگین برنس می‌آلودند و در بازارها به من یزید می‌گردانیدند. بت را بدین عیب در خدایی رد نکردند و رسول را در رسولی رد کردند. لَوْلَا أَنْزَلِ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: گفتند چرا فرو نفرستادند سوی وی فریشته‌ای تا باشد با وی بیم کننده‌ای.

أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ: یا چرا نداده اند او را گنجی أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا: یا چرا نیست او را باغ و بوستانی که می خوردی از آن گرسول خدای است وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا: و گفتند آن ستمکاران به کفر و شرک مر مسلمانان را که پس روی نمی کنید مگر ۴
مردی را میان تهی و جادوی درآموخته و جادوی کرده و از راه ببرده.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ: نگه کن که چگونه زدند ترا مثلهای بد فَضَلُوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا: گمراه شدند از دل نیاوند آمدن با راه راست. سؤال: پس گر نتوانستند آمدن با راه راست چرا ایشان را می با راه خواند ۸
بعد ما که تکلیف ما لایطاق روا نبود؟ جواب گوئیم این فَلَا يَسْتَطِيعُونَ نفی استطاعت مطاوعت است نه استطاعت قدرت. ایشان را قدرت ایمان بود لکن از دل ایشان می برنیامد که ایمان آوردندی.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ: ببرکت است آن خدا و ۱۲
برکت همه چیزها از او است که گر خواستی کردی و دادی ترا یا محمد به از آنچه ایشان می درخواهند جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ فُصُورًا: بهشتهایی که می رود میان آن جویها و کندی ترا کوشکها؛ و خود خواست و کرد به نام تو همه در بهشت.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا: بیک بدروغ داشتند کافران مکه قیامت نزدیک را و ساخته ایم ما آن را که بدروغ دارد قیامت را آتش سوزان. در این آیت حجت است ما را بر آنکه دوزخ آفریده است زیرا که أَعْتَدْنَا در ماضی است. ۱۶

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ: چون بیند دوزخ ایشان را از جای دور از پانصد ساله راه سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا: بشنوند آن را دندستی و نرستی. ۲۰
وَإِذَا أَلْفَوْا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبَيْنِ دَعَوْا هُنَا لِكَ تَبُورًا: و چون در افکنند ایشان را در آن دوزخ در جای تنگ — كالزج فی الرمح — قرین کرده با

دیوبخوانند آنکه آن جایگاه واویلا و هلاکتا.

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً: ایشان را گویند نه یک بار واهلکتا خوانید بس که وا هلاکتا خواندید و سودتان ندارد.

۴ قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ: بگو یا محمد ای آن

منزل و آن جزا به یا بهشت جاویدان آنچه وعده کرده اند پرهیزگاران را کانت لهم جزاء ومصيراً: باشد آن بهشت ایشان را پاداش و بازگشتن جای.

لهم فيها ما يشاؤون: ایشان را بود در آن بهشت هر چه ایشان خواهند

۸ خالدين: جاویدان باشند گان على ربك وعداً مسؤولاً: هست آن بر خدای تو

وعده ای فراخواسته که وی وعده کرده است و ایشان همی فراخواهند که

ربنا وآتينا ما وعدتنا على رسلك. گفته اند مسؤولاً آن است که حمله

العرش آن را از خدا همی فراخواهند مؤمنان را که ربنا و ادخلهم جنات

۱۲ عدن التي وعدتهم. و گفته اند مسؤولاً فرا خواستنی است که آن را از وی

فرا باید خواست تا بدان رسند.

ويوم يحشرهم: و آن روز که بینگیزیم ما ایشان را. وگريحشرهم به یا

خوانی: بینگیزد خدای ایشان را، یعنی مشرکان را وما يغبدون من دون الله:

۱۶ و آن را که می پرستند از دون خدای چون عزیر و عیسی و ملائکه و

گفته اند بتان فيقولوا انتم اظللتم عبادي هؤلاء ام هم ضلوا السبيل: پس گوید

خدا مر آن معبودان را ای شما بودید که گمراه کردید این بندگان مرا یا

ایشان خود گمراه شدند.

۲۰ قالوا سبحانه ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء: گویند پا کا

خدایا نسزیدی ما را که فرا گرفتیمی از دون تو دوستانی، یعنی عابدانی و

گفته اند معبودانی، وگريخخذ به ضم نون و فتح خا خوانی معناه: نسزیدی

که فرا گرفتندی ما را بدون تو معبودانی که ما خود بنده بودیم بنده خدایی

را شاید وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ: بیک توزندگانی و برخورداری دادی ایشان را و پدران ایشان را حَتَّىٰ نَسُوا آلَ الَّذِينَ كَرُوا كَانُوا قَوْمًا بُورًا: تا دست بداشتند و فراموش کردند یاد کرد و توحید ترا و بودند گروهی هلاک شده و سزاوار هلاکت. خدای گوید:

۴

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ: بدرستی که بدروغ داشتند شما را بدانچه می‌گویند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا: نتوانند آن معبودان بگردانیدن عذاب از عابدان و نه یاری دادن ایشان را و گَر تَسْتَطِيعُونَ به تا خوانی خطاب بود. گفته‌اند صَرْفًا ای توبه و گفته‌اند صَرْفًا ای صرفاً ای التوبة وَمَنْ يَظْلِم ۸ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا: و هر که ستم کند از شما به ظلم شرک بچشانیم او را عذاب بزرگ.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ: و نفرستادیم ما پیش از تو یا محمد هیچ فرستادگان که نه ایشان می‌خوردند طعام وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ: و می‌رفتند در بازارها. این جواب کافران است که می‌گفتند مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ، الْآيَةَ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً: و کرده‌ایم برخی را از شما مبرخی را آزمونی؛ یعنی گروهی را توانگری دادیم و گروهی را درویشی أَتَصْبِرُونَ: ای صبر کنید؛ ای: تا پدید آید که کدام توانگر در توانگری صبر کند و بطن نیارد و کدام درویش در درویشی صبر کند و جزع و سخط نیارد وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا: و بود و هست خدای تو بینا به صلاح خلق.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا: و گفتند آن کسانی که اومید نمی‌دارند باز رسیدن با ما؛ گفته‌اند معناه: لا يخافون البعث بعد الموت لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ: چرا فرو نفرستادند بر ما فریشتگان را گر می‌رسول خواستی فرستاد أَوْ نَرَىٰ رُتَبًا: یا چرا نبینیم ما خدای ما را تا خود با ما بگوید آنچه

۲۰

خواهد. خدا گفت لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا: بدرستی که
 نهمار بزرگ منشی کردند در تنهای ایشان و از حد درگذشتند از حد
 درگذشتنی بزرگ. سؤال: چون دیدار خدا خواستن بدان صعبی است که
 ۴ خدا گفت لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا، چرا شما می روا
 دارید دیدار خدا را؟ جواب گوییم انکار برایشان بدان بود که ایشان با
 کفر و شرک می دیدار خدا خواستند و در این جهان خواستند و همی
 گفتند ما تا نبینیم نگریم، لاجرم آنکه چنین گوید سزاوار انکار و توبیخ
 ۸ باشد.

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ: آن روز که بینند فریشتگان را
 مزدگان نبود آن روز مرید کاران را. و آن فریشتگان یاران ملک الموت
 باشند که گویند کافران را لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّخْجُورًا: ای:
 ۱۲ حراماً محرمّاً: و گویند بسته کرده است بر شما بهشت.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ: و قصد کنیم ما بدانچه کرده باشند از
 کارهای خیر فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا: کنیم آن را گردی پراکنده. هَبَاءً مَنْثُورًا
 آن گرد بود که در خانه پدید آید چون آفتاب به روزن درافتد. سؤال: کردار
 ۱۶ عرض است و گرد جسم بود، عرض چون جسم گردد؟ جواب گوییم
 معناه کردار ایشان در بی نفعی چنان گرد گردد؛ و گفته اند این بر وفاق
 لغت عرب است که چیزی را که نیست گردد گویند ارتفع منه غباراً، به
 پارسی گویند خاکی ببود گردی برآمد.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا: اهل بهشت آن روز به
 باشند به آرامگاه، یعنی آرامگاه ایشان به و قیلوله گاه ایشان نیکوتر. و
 قیلوله ایشان فرو آمدن ایشان بود در بهشت؛ پیغامبر علیه السلام گفت: لا
 ينتصف النهار يوم القيامة حتى يقیل اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی
 النار فتحین القايله.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ: و آن روز باز شکافد آسمان به میغ. و آن آن بود که خدای تعالی میغی بفرستد که آن شادروان فریشتگان بود، بر آن می آیند به زمین، چون به آسمان رسند آسمان از گرانی آن بشکافد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا: و فرو آرند فریشتگان را فرو آوردنی.

۴

الْمَلِكُ يُؤَمِّدُ الْحَقَّ لِلرَّحْمَنِ: پادشاهی بسزا آن روز خدای نیکوکار را بود. سؤال: چرا آن روز را خاص بکرد بدانکه پادشاهی خدای را بود بعد ما که امروز خود هم پادشاهی بسزا او را است؟ جواب گوئیم، آن را خاص کرد زیرا که امروز هر کسی دعوی می کند در ملک چیزی، آن روز هیچ کس را دعوی نماند وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا: و بود آن روز بر کافران دشخوار.

۸

وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ: و آن روز می گزد و می خاید ستم کار دو دست خویش را از حسرت يَقُولُ يَا لَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا: گوید کاشکی بگرفتمی با رسول راه حق.

۱۲

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا: ای وای منی کاشکی نگرفتمی فلان را دوستی

۱۶

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي: بدرستی که او گمراه کرد مرا از توحید پس از آنکه به من آمد وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا: و بود و هست دیو مردم را فرو گذارنده. این آیت در شأن عقبه بن ابی معیط آمد که وی مهمانی کرد، همه اشراف قریش را بخواند؛ مصطفی در میان ایشان بود، چون ایشان دست به طعام کردند مصطفی دست فرا نکرد. عقبه گفت «چرا همی نخوری؟». مصطفی گفت «من عهد دارم که طعام هیچ مشرک نخورم، گرمی خواهی که من از طعام تو بخورم کلمه توحید بگوی». و عرب ننگ دارد که کسی به طعام ایشان حاضر آید و نخورد. عقبه برای آن را تا محمد از طعام او بخورد شهادت بگفت. ابی بن خلف

۲۰

الجمحی از آن بر عقبه خشم گرفت؛ پس از آن وی را گفت «اصبوت عن دینک یا عقبه؟ قد تبرأت منک»، و میان ایشان دوستی دیرینه بود. عقبه گفت «لا، بل من هم بر آن دینم که از پیش بودم، لکن مرا عار آمد که محمد به خوان من حاضر بود و از طعام من نخوردی، از بهر آن شهادت بگفتم». ابی گفت «باورت ندارم تا صدق این سخن معلوم نگردد». عقبه گفت «چه خواهی؟». ابی گفت «آن خواهم که بشوی خیو در روی محمد اندازی». عقبه برفت و مصطفی در پیش کعبه نماز می کرد، پیش وی باز آمد خیو در روی وی پاشید. رسول خدای از اندوه و غبن همی از پای فرو نشست و بگریست، آنگه این سخن بگفت که خدای تعالی از وی حکایت کرد.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا: و رسول گفت ای بار خدای من بدرستی که قوم من یعنی کافران مکه فرا گرفتند این قرآن را — مَهْجُوراً ای: متروکاً — گذشته ای، و گفته اند محجوراً ای: مسبوتاً، زار گفته ای که آن را زار می گویند.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ: خدا گفت همچنین کرده ایم ما هر پیغامبری را دشمنی از بدکاران و کافران وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا: و بسنده است خدای تو راه نماینده آن را که اهل آن باشد و نصرت کننده اولیای خود را.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: وَكَفَرُوا: و گفتند آن کسان که کافر شدند لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً: چرا نه فرو فرستادند این قرآن را بر محمد همه بیکبار، چنانکه تورات بر موسی؛ محمد این قرآن را آیت آیت و سورة سورة می برخواند بدان ماند که از خویشان می فرابافد و بر ما می خواند. خدا گفت كَذَلِكَ: چنین گفتیم این قرآن را سورت سورت و آیت آیت لِتُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ: تا بداریم دل ترا و بداریم آن را در دل تو. سؤال: ای گر خدای

تعالی قرآن بیکبار بدادی مصطفی را نتوانستی که آن را بردل وی نگه داشتی چنانکه تورات را در دل موسی تا کافران را این بهانه نبود، پس چرا گفت کَذَلِكْ لِيُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ؟ جواب گوییم خدای تعالی گفت لِيُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ: تا دل ترا به نزول وحی علی الادبار تربیت می‌کنیم و به نیکوداشت خویش می‌بداریم، گفته‌اند لِيُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ خطاب رسول را است و مراد غیر او را تا در دلها قرار گیرد که اگر بیکراه فرستادی دلها از آن باز رمیدی چنانکه تورات بیکبار فرستاد دلهای قوم موسی از آن برمید، نپذیرفتند تا کوه بر سر ایشان بداشتند وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً: ای: و فصلنامه تفصیلاً: و هویدا گفتیم و جدا جدا گفتیم این قرآن را جدا جدا گفتنی.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ: و نیارند به تو یا محمد هیچ داستانی از شبهت که نه به تو آریم آن را جوابی بسزا وَآخَسَنَ تَفْسِيرًا: و نیکو بیان تر.

۱۲

الَّذِينَ يُخْشَوْنَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ: آن کسان که بینگیزند ایشان را بر رویهای ایشان سوی دوزخ. گفته‌اند مراد از این وجوه ملل و مذاهب است و گفته‌اند مراد از این رویها است چنانکه در خبر است که رسول را علیه السلام پرسیدند که: یا رسول الله کیف یمشون علی وجوههم؟ فقال: ۱۶

أَنَّ الَّذِي مَشَاهُمْ عَلَىٰ أَقْدَامِهِمْ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَمْشِيَهُمْ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ أَوَّلِيكَ شَرِّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا: ایشانند بتر به جایگاه و گمتر به راه.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ: بدرستی که ما بدادیم موسی را نامه وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا: و کردیم با وی برادر او را هارون یاری.

۲۰

فَقُلْنَا أَهْبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا: پس گفتیم بشوید بدان گروه که بدروغ داشتند آیتهای ما را فَدَمَرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا، ای: فاهلکناهم اهلاکاً: هلاک کردیم ایشان را یکباره هلاک کردنی.

وَقَوْمُ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ: و یاد کن گروه نوح را چون بدروغ داشتند

رسولان را. رسول ایشان نوح بود و لکن رسل گفت زیرا که هر که یک رسول را تکذیب کند همه رسولان را تکذیب کرده بود **أَعْرِفْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً: غرقه کردیم ایشان را و کردیم ایشان را مردمان را عبرتی و پندی و آَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا: و ساخته ایم ما ستمکاران را عذاب دردناک، و آن عذاب دوزخ است.** ۴

وَعَادًا وَثُمُودَ: و هلاک کردیم قوم هود را و قوم صالح را وَأَصْحَابِ الْرَّسِّ: و اهل آن چاه را. گفته اند ایشان قوم شعیب بودند و گفته اند ایشان اهل بئر معطله بودند و گفته اند ایشان قومی بودند متمرّد؛ خدای تعالی رسولان را به ایشان می فرستاد، ایشان رسولان خدای را می کشتند تا چاهی از سر رسولان پربیا کنند، رس آن چاه بود و اصحاب الرس ایشان بودند و **اللّٰهُ اَعْلَمَ وَفَرُّوْنَا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا: و گروهانی در میان آن بسیار.** ۸

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ: و هری و همه ای آن است که بزیدیم او را داستانها و كَلَّا تَبَرَّنَا تَنْبِيرًا: و همه را هلاک کردیم هلاک کردنی. ۱۲

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرَتْ مَقَرَّ السُّوءِ: بدرستی که آمدند اهل مکه و گذشتند بر آن شهر که بیارانیند بر آن باران بد، یعنی سنگ باران و آن شهرهای لوط بود أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنها: ای نمی دیدند آن را تا بدان عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا: بیک نمی ترسند از انگیختن روز قیامت، این دلیری و ناباکی بر آزار خدا و نافرمانی او را از آن می کنند. ۱۶

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا: و چون بینند ترا یا محمد نگیرند ترا مگر به خندستانی. و آن آن بود که کافران مکه در لافگاه بنشستندی، چون رسول بر ایشان بگذشتی ایشان وی را بدیدندی در میان خلقان به طنز گفتندی أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا: ای این است آنکه خدا به رسولی فرستادست؛ یکی گفتی رسالت کجا دارد؟ دیگری گفتی زیر آن ردا دارد، دیگری گفتی لا بل زیر آن نعلین دارد. ۲۰

إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا: بدرستی که خواست که بگرداند ما را و گم کند از خدایگان ما گر نه آن بودی که ما خود صبر کردیمی بر آن. خدا گفت وَ سَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا: زودا که بدانند چون ببینند عذاب را که کیست گمراه‌تر.

۴

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ: ای دیدی یا محمد آن کس را که بگرفته است خدای خویش را به هوای دل خویش، و آن مشرکانند که هر چه ایشان را دل فازان خورد آن را به خدایی پرستند. گفته‌اند این مقدم مؤخر است معناه: أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ هَوَاهُ إِلَهَهُ، هوای تن را خدای گرفته‌اند، چنانکه فرمان خدا باید کرد آن کافر متابعت هوای تن کند أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا: ای تو بروی نگه‌بانی و گماشته‌ای تا بقهر او را بر حق داری. این سوره مکی است و در مکه امر نبود رسول را جز برفق با کافران گفتن.

۸

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ: تا چه پنداری که بیشتر ایشان فرا شنوند حق را یا دریاوند نیستند ایشان مگر چون ستوران بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا: بیک ایشان گمراه‌ترند از ستور، چرا؟ زیرا که ستور را خردی نباشد که او را بر صواب دارد و از ناصواب باز دارد و ایشان را خرد هست و آن را متابعت نکنند. سؤال: چرا کافران را در گمراهی به ستور مانده کرد بعد ما که ستور را خود معرفت خدا هست و ایشان مسبح باشند خدای را؟ جواب گوییم معنی آن است که کافران در تفهم ناکردن حق و نادیدن فرا حجت همچون ستورند. گفته‌اند معناه: کافران کوردل‌ترند در

۱۶

باب دین از آنکه ستور در باب دنیا. سؤال: گر کافران چون ستورند پس چرا گفت بَلْ هُمْ أَضَلُّ وَ گر گمراه‌ترند از ستور پس چرا گفت أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ؛ و گر هم این‌اند و هم آن تناقض بود. جواب گوییم بَلْ اضراب بود از قول اول تأکید قول ثانی نه رفع قول اول، چنانکه کسی گوید مرا بر زید هزار درم است بل که دو هزار؛ این قول ثانی اول را برنداشتن باشد و

۲۰

تناقض نکرده بود بل که از قول اول اضراب کرده بود به قول ثانی، و این از حکیم روا بود. و گفته اند اُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ صَفَتْ گروهی است و بَلْ هُمْ أَضَلُّ صفت گروهی دیگر؛ پس در این تناقض لازم نیاید.

۴ اَلَمْ تَرَ اِلٰى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ: ای نگه نکردی به صنع خدای تو که چگونه باز کشیده است سایه را، یعنی شب را. گفته اند این ظلّ سایه وقت صبح است تا برآمدن آفتاب وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلْنَاهُ سَاكِنًا: و اگر خواستی کردی آن سایه را دایمی تا همه شب بودی و هیچ روز نبودی ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ ذَلِيلًا: پس کردیم آفتاب را بر شب نشانی و راه نمایی که گر ۸ روشنایی آفتاب نبودی ندانستندی که چه تاریکی است که خدای تعالی باز برد.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا: پس فرا گرفتیم و فرا می گیریم آن سایه را بخودی خود فرا گرفتی اندک اندک به آسانی که اگر بیکبار بفور آن تاریکی شب را باز بردی و روز آوردی خلق مدهوش گشتندی. ۱۲

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَاسَاً: و او آن خدای است که کرد شب را پوششی که بپوشاند شما را به تاریکی. گفته اند معناه لباساً لحواسکم تا حاستهای شما در آن آرامیده گردد، خواب آید تا بیاسایید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا: و ۱۶ کرد خواب را راحتی و رازیدنی وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا: و کرد روز را سبب انگیزختنی و پراکندنی که در آن فرا بینند و بر خویشتن گردند.

وَهُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ: و او آن خدای است که ۲۰ بفرستاد بادها را پراکنده و زنده — جنوب و شمال و دبور و صبا — درپیش باران. و گر نُشْرًا به ضم نون خوانی: انگیزنده میغها را، جمع نشور و ناشر بود و آن انگیزنده بود؛ و گر بشرًا به با خوانی: مژدگان دهنده به باران، بشرًا یعنی مبشراً وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا: و فرو آوردیم از آسمان آبی پاک و

پاک کننده.

لِئُحْيِيَ بِهِ بَلَدَهُ قَيِّمًا: تا زنده کنیم بدان آب زمین پرمرده و نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا: و بخورانیم آن مرستوران را و مردمان را از آنچه آفریده ایم بسیاری.

۴

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هَٰؤُلَاءِ بِئْتَهُمْ: و بدرستی که فادوا گردانیدیم ما آن آب را میان ایشان لَيْدَةً كُرُوا: تا پند گیرند و دراندیشند، تا بدانند که آن میغ را که پر آب از جای بجای می شود یک جای ببارد و دیگر جای نبارد آن را راننده ای است و باراننده ای است، و نیز آن آب فرو شده به زمین بیرون می آید از چشمها و کاریزها و چاهها آن را بیرون آورنده ای است فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا: سرباز زدند بیشتر مردمان چون کافران که نکنند مگر ناسپاسی و ناگرویدن به حق.

۸

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا: و گر خواستیم ما بفرستادیم در هر شهری بیم کننده ای، یعنی رسولی و لکن همه به توارزانی داشتیم تا آن فضل ترا بود، چون چنین بود صبر کن گر رنج تو بیش بود.

۱۲

فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا: فرمان مبر کافران را — آنکه ترا می گویند با ما بساز تا ما با تو بسازیم — و بازکوش با ایشان بدین قرآن کوشیدنی بزرگ یعنی جواب ایشان به قرآن بازده.

۱۶

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ: و او آن خدای است که درهم گشاد دو دریا را. گفته اند این دو دریا دریای پارس و دریای روم است؛ و گفته اند صد

۲۰

هزار و بیست و چهار هزار جوی است در زمین بعضی عذب و بعضی ملح؛ و گفته اند دو آب است مطلق هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ: این یکی خوش و مزه دار و هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ: و این دیگر شور و تلخ وَجَعَلْ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا: و کرد میان آن دو دریا حجابی وَحِجْرًا مَخْجُورًا: و بندی بسته کرد. اگر این بحرین بر دریای پارس و دریای روم رانی برزخ میان آن جزیره عرب است، و گر بر دیگر

- آنها رانی حجاب میان آن قدرت است که طعم یک دیگر را بنگرداند.
- وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا: و او آن خدای است که بیافرید از آب مردم را. گفته اند این بشر آدمی است و گفته اند آدم است، گر بر آدم رانی آفریدن او از آب آن است که او را از خاک بیافرید و خاک را از آب که همه زمین کفکی است از آب آفریده، و گر بر آدمی رانی آفریدن او خود از آب مهین است فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا: پس کرد او را پیوستگی قرابت و پیوستگی نکاح؛ و گفته اند نَسَبًا پیوسته ای به قرابت و نکاح و صِهْرًا: پیوسته ای به رضاع وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا: و بود و هست خدای توتوانا بتمای.
- وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ: و می پرستند از فرود خدا آنچه سود ندارد ایشان را گر پرستند و زیان ندارد گر نپرستند چون بت و جز آن وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا: و هست کافر بر خدای او هم پشت با دیو.
- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا: و نفرستادیم ما ترا یا محمد مگر مژدگان دهنده ای و بیم کننده ای، ای: مُبَشِّرًا للمؤمنين بالجنة و نذيرًا للکافرین بالنار.
- قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ: بگو یا محمد نمی خواهم از شما بر این تبلیغ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا: مگر آن کس که خواهد که گیرد به خدای خویش راهی. سؤال: استثناء الّا مَنْ شَاءَ چون درست آید از اجر؟ جواب گوییم معناه: لکن من شاء ان يتخذ الى ربه سبيلاً فانا ادله عليه: بیک کسی که خواهد به خدای خویش راهی گیرد من او را راه پدید کنم و بر راه دلالت کنم. سؤال: مِنْ أَجْرٍ تأکید نفی بود که هیچ مزد نمی خواهم، در دیگر آیت گفت مزد نمی خواهم مگر مودت قرابت، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنکه گفت لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا

الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ مَنْسُوخَ است بدان آیت که گفت قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ، پس هر جای که در قرآن لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا است آن را بر مطلق داریم و این که گفت لَا مَنْ شَاءَ يَتَّخِذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا این آیه به معنی لکن است نه استثناء حقیقی.

۴

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ: و توکل بر آن زنده کن که نمیرد و نه بر آن زندگانی که بمیرند و نه بر موات وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ: و تسبیح کن و حمد کن او را وَ كَفَىٰ بِهِ يَذُنُوبَ عِبَادِهِ خَبِيرًا: و بسنده است و بسنده کن به وی به گناهان بندگان او آگاه است.

۸

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آن است در شش روز. گفته اند معناه: فی ستة آلاف سنة، و گفته اند فی ستة ساعات من اليوم ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ: پس استوا کرد بر عرش آن خدای نیکوکار فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا: فسئل به، ای: عنه، چنانکه شاعر گوید

۱۲

و سائلة بشعلبة بن بكر وقد علقت بشعلبة العلوق

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آن است در شش روز. گفته اند معناه: فی ستة آلاف سنة، و گفته اند فی ستة ساعات من اليوم ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ: پس استوا کرد بر عرش آن خدای نیکوکار فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا: فسئل به، ای: عنه، چنانکه شاعر گوید

۱۶

و سائلة بشعلبة بن بكر وقد علقت بشعلبة العلوق

۲۰

بشعلبة ای: عن ثعلبه — اگر خواهی که معنی این استوا بدانی از خدای آگاه پرس به همه چیزها، چرا؟ زیرا که وَلَا يُبْسِكُ مِثْلُ خَبِيرٍ. و آن آن بود که مصطفی صلی الله علیه جبرئیل را گفت «یا جبرئیل معنی استوای خدا بر عرش دانی؟». گفت «ندانم، گر تو خواهی که بدانی از

خدای خبیر پرس». مصطفی گفت «تو معلم همه فریشتگانی، گرمی روا بود که تو معنی استوای خدا ندانی، روا بود که من هم ندانم». نه رسول از خدای خبیر پرسید که استوای تو بر عرش چون است و نه خدای خود بیان کرد، تا جهانیان بدانند که استوای خدا خدا داند و بس؛ از آنجا است که مالک گفتی الاستواء معلوم والایمان به واجب والکیفیة مجهولة والسؤال عنه بدعة، رسول نپرسید و صحابه نپرسیدند، هر که پرسد بدعت است که می آرد نُقَرَبه وَنَمَرّ ولا تَزید ولا تنقص.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ: و چون گویند ایشان را سجود کنید خدای مهربان را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ: گویند رحمان چه بود، لا نعرف الرحمن الا رحمن الیمامة یعنی مسیلمة الکذاب اَنْسَجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا: ای ما سجود کنیم برای آن که مسیلمة می فرماید، و گفته اند لما یأمرنا محمد، و گریه تا خوانی خطاب بود رسول را وَزَادَهُمْ نُفُورًا: و بیفزاید ایشان را رمیدن از حق و از نام رحمان.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا: با برکت است آن خدا و نام آن خدای که کرد در آسمانها برجها، و آن دوازده برج است: حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت. گفته اند این برجهای آسمان کوشکها است در آسمان که آن معابد فریشتگان است چنانکه مساجد در زمین معابد مؤمنان است. و آن کوشکها بعضی از زبرجد سبز است و بعضی از زرسرخ و بعضی از نقره سپید و بعضی از یاقوت سرخ وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا: و کرد در آسمان چراغی چون آفتاب — و سُرْجًا: چراغها چون کواکب — و ماه روشن.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً: و او آن خدای است که کرد شب را و روز را پس یکدیگر در آینده. گفته اند خِلْفَةً ای: مختلفة فی اللون و

الطَّيْعَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدَّكِرَ: آن را که خواهد که دراندیشد و پند گیرد آوَارَادَ شُكُوراً: یا خواهد سپاس داشتنی که خدای را بر این دو نعمت شب و روز شکر کند.

- ۴ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا: و بندگان و خاصگان خدای مهربان آن کسان باشند که می روند بر زمین به فروتنی. و گفته اند هَوْنًا بی رنج، و گفته اند بالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَالْحِلْمِ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا: و چون سخن گویند با ایشان نادانان سخنی نادان وار ایشان سخنی گویند بسلامت یا گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ. از ۸ آنجا که و عباد الرحمن تا به آخر سورت همه صفت خاصگان خدای است، در جواب کافران آما که رحمان که بود. خدا گفت رحمان آن است که جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا و کیت و کیت و آنکه او را چنین بندگان باشند.

- ۱۲ وَالَّذِينَ يَسْتَوْنَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا: و آن کسان که شب گذارند خدای ایشان را سجده کنان و ایستادگان؛ یعنی شب گذارند در نماز و گر نه، اول شب و آخر شب نماز کنند همچنان بود که همه شب در نماز باشند.
- ۱۶ پیغامبر علیه السلام گفت: فَمَتَى الصَّلَاةُ وَالنُّومُ وَمَتَى الْإِفْطَارُ وَالصَّوْمُ. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ: و آن کسان که گویند ای بار خدای ما بگردان از ما عذاب دوزخ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا: بدرستی که عذاب دوزخ بودن است لازم. گفته اند غَرَامًا ای: ثَقِيلًا كَالْغَرَمِ، و گفته اند غَرَامًا ای: شَدِيدًا.

- ۲۰ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا: بدرستی که آن دوزخ بد آرامگاهی است و بد ایستادن جایی.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا: و آن کسان که چون نفقه کنند گزاف نکنند و تنگی نکنند، و گفته ایم لَمْ يُسْرِفُوا ای: لَمْ يَنْفَقُوا فی

الباطل وَلَمْ يَقْتُرُوا اِی: لم یمنعوا عن الحق وَكَانَ بَیْنَ ذَلِكَ قَوَامًا: و بود نفقه ایشان میان اسراف و تقتیر بایستگی میانه.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ: و آن کسان که نخوانند با خدای
 ۴ خدایی دیگر وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ: و نکشد تنی را که
 حرام کرده بود خدای تعالی کشتن آن را مگر بحق؛ یعنی ان یرتد فیقتل او
 یحارب فیصلب او یزنی فیُرجم او یقتل فیقتل وَلَا یَزْنُونَ: و زنا نکنند وَمَنْ
 یَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا: و هر که بکند آن که یاد کردیم برسد و ببیند عقوبت
 ۸ بزه خویش. گفته اند أَثَامًا بزه که کرده بود باز ببیند آن را روز قیامت.
 سؤال: چرا گفت وَمَنْ یَفْعَلْ ذَلِكَ نَكُفْتُ تِلْكَ بعدما که بسیاری معاصی
 را یاد کرد چون شرک و خون ناحق و زنا و جماعت را به لفظ تِلْكَ گویند
 نه به لفظ ذَلِک؟ جواب گفته اند این ذَلِک راجع است با زنا، ای: وَمَنْ
 ۱۲ یَفْعَلُ الزَّنا، و گفته اند معناه: وَمَنْ یَفْعَلْ ذَلِک الَّذی تقدّم ذکره.

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: می افزاید او را عذاب روز رستخیز وَيَخْلُدْ
 فِيهِ مُهَانًا: و بماند در آن عذاب خوار کرده. و گریختن به ضمّ یا خوانی و فتح
 لام: بدارند او را در آن عذاب خوار کرده.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا: مگر آن کس که توبه کرد از کفر
 ۱۶ و بگروید و کرد کار نیک. سؤال: چرا صاحب کبیره را در دوزخ مخلد
 نگویند بعدما که خدا گفت وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا؟ جواب گوئیم وَمَنْ یَفْعَلْ
 ذَلِک گفته اند راجع است باز آنکه گفت وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
 ۲۰ آخَرَ، وَمَنْ یَفْعَلْ ذَلِک ای: وَمَنْ یُشْرِكْ بِاللَّهِ، لاجرم مشرک را عذاب ابد
 بود. دلیل بر آنکه این صفت کافران است آن است که گفت مَنْ تَابَ وَ
 آمَنَ، ایمان شرط کرد و ایمان کافر را باید آورد؛ و گفته اند وَيَخْلُدْ فِيهِ
 ای: و یمکث، نگفت و یؤبد، و خلود مکث بود نه تأبید فَأُولَئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ
 سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ: ایشانند که بدل کند خدا بدیهای ایشان را به نیکیها و

- نیکوییها. گفته اند معناه: چون توبه کنند خدای تعالی بدیهای ایشان را از دیوان بمحاید و به توبه ایشان را ثوابها نبیسد؛ و گفته اند معناه: توفیق دهد ایشان را از پس توبه تا نیکیهها در دیوان خویش حاصل کنند؛ و گفته اند معنی آن تبدیل آن است که روز قیامت خدای تعالی نامه تائب را با دست وی دهد تا وی کردارهای خویش را بازبند آنکه گناهان او را به طاعت بدل کند وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و بود و هست خدای آمرزگار و بخشاینده بر تائب. محمد هیصم گفتی رحمه الله: هفت کرامت خدای تعالی در قرآن تائب را وعده کرده است: قبول: وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، و مغفرت: وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ، و مدحت: اَلَّتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ، و محبت: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ، و فلاح: وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، و دعا [ی] فریشتگان: فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا، و تبدیل سیئات به حسنات: فَاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات.

- وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا: و هر که توبه کرد و کرد کار نیک بدرستی که او است که می باز گردد با خدا باز گشتنی بسزا با بهشت و کرامات خدا.

- وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ: و نیز خاصگان خدا آن کسان باشند که گواهی ندهند بدروغ و حاضر نیایند آنجا که فضول و ناشایست گویند وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا: و چون بگذرند به بیهوده و ناشایست بگذرند کریمان یعنی کریم وار؛ یعنی به دل نپسندند آن را و بزبان پند دهند. و گفته اند مَرُّوا كِرَامًا آن است که بگذرند روی بگردانیده کریم وار که امر معروف و نهی منکر به علم و حلم کنند و به رفق یا خود در آن نپیوندند وَ الَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا: و آن کسان که چون ایشان را پند دهند به آیتهای خدای ایشان بر نیفتند بر آن کران و کوران،

ای: غافل نباشند لا بل که برایشان اثری پدید آید از خشوع.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ: و آن کسانی

که گویند ای بار خدای ما ببخش ما را از زنان ما و فرزندان ما روشنائی

چشمها؛ یعنی ایشان را شایسته خود کن که فرزند قره العین مادر و پدر آن ۴

بود که نیک فرزند بود، و گفته اند که فرزند قره العین آن بود که نیکونماز

بود زیرا که پیغامبر علیه السلام گفت جعل قره عینی فی الصلوة و آمده

است که چون رسول این سخن بگفت فاطمه در پیش وی بود. و گفته اند

معناه: ایشان را با ما به بهشت رسان تا چشم ما را به دیدار ایشان روشن ۸

گردد وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا: و کن ما را مرپرئز گاران را پیشوا تا اقتدا

کنند به ما تا فضل و شرف آن ما را بود. سؤال: چرا نگفت و اجعلنا

للمتقين ائمة بعد ما که صفت جمع است؟ جواب گوئیم برای فواصل

آیات را که در این موضع همه بر این وزن است، و گفته اند مراد از این آن ۱۲

است که هریکی را از ما امامی گردان.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا: ایشانند آن کسان که پاداش دهند ایشان

را درجت بلند بدانچه صبر کردند بر طاعت و صبر کردند از معصیت و صبر

کردند در محنت. گفته اند این غرفه که صابران را وعده کرده است ۱۶

درجتی باشد در بهشت به نام صابران آن را هفتاد در مصراع بود بر هر دری

هفتاد حاجب گاه، فریشتگان می آیند با هدیه ها و سلام خدا، حاجبان

ایشان را گویند که «نه وقت باراست که ولی خدا با حور مشغول

است»؛ ایشان را می دارد تا یک راه که وقت بار آید، در آیند از هر دری ۲۰

یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم وَبَلَقُونَ فِيهَا نَجِيَّةً وَ

سَلَامًا: و پیش آرند ایشان را و بدهند ایشان را در آنجا کرامت و آفرین.

سؤال: چه فرق است میان تحیت و سلام، بعد ما که پیغامبر گفت

علیه السلام: السلام تحية اهل الجنة فی الجنة، پس چرا خدای تعالی

فرق کرد میان تحیت و سلام؟ جواب گوییم تحیت از بهشتیان بود یکدیگر را و سلام از خدا بود چنانکه گفت سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ، و گفته اند تحیت خدا ایشان را به هدیت بود و سلام به گفتار.

- ۴ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا: جاویدان باشند در آن بهشت آنت
 نیکو آرامگاهی و ایستادن جایی که آن بهشت است؛ نصبٌ علی التفسیر.
 قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ: بگویا محمد که چه خواهد کرد به
 شما خدای من گر نه دعای شما بودی. سؤال: اگر غرض خدا از آفرینش
 ۸ بندگان دعای ایشان است بس اگر بنده دعا نکند غرض خدا از آفرینش
 او بحاصل نیاید؟ جواب گفته اند معناه: چه کار است خدا را با عذاب
 شما اگر نه دعوی شما بودی مردون خدای را به خدایی؛ یعنی گر نه برای
 شرک شما را بودی چرا عذاب کندی شما را. و گفته اند معناه: ما یعبوا
 بکم لولا توحید کم: اگر نه برای توحید موحدان را بودی خلق را نیافریدی
 ۱۲ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ: اکنون که بدروغ داشتید حق را و توحید خدای را فَسَوْفَ يَكُونُ
 لِزَامًا: زودا که عذاب شما را لازم بود، روز بدر و گفته اند روز قیامت و
 گفته اند غراماً كالغرم الثقيل.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم که او گفت هر که سورة الشعراء را برخواند مرگ او مرگ سعدا باشد و او را چندان ثواب بود که ایسیه بنت مزاحم را.

۴ طَسَمَ: سوگند به طول خدای و سنای او و ملک او. و گفته اند طا طرب اهل الجنة فی الجنة، سین سرورهم فیها، میم ملکهم فیها. و گفته اند طا درخت طوبی، سین سدرۃ المنتهی، میم محمد المصطفی. و گفته اند طسم نام این سورت است.

۸ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ: این سورة آیتهای نامه هویدا است، یعنی قرآن؛ و گفته اند این کتاب مبین لوح محفوظ است.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ: مگر تو یا محمد هلاک کننده ای تن خود را و بخواهی کشت خویشان را بدانکه ایشان نیستند گرویدگان. و آن آن بود که خدای تعالی رسول را فرمود که جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ أَعْلَظْ عَلَيْهِمْ پیغامبر چندان جد و جهد کرد در جهاد با کافران که خویشان را هلاک خواست کرد در جد و جهد، خدای تعالی این آیت بفرستاد.

۱۶ إِنْ نَشَأْ نُثَرِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً: گر خواهیم فرو فرستیم بر ایشان از آسمان نشانی، یعنی عجیبه ای و عقوبتی فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ: تا گرددی گردنآوران ایشان آن را گردن نهادگان و گردنهای ایشان آن را

نرم. و گفته اند اَعْتَا قَهُمْ ای: جماعاتهم، تا همه ایشان آن را منقاد بودندی تا گر خواستندی و گر نه ایمان آوردندی. سؤال: چرا نگفت اعناقهم لها خاضعتین؟ جواب گفته اند این اعناق عبارت از نفوس و اعیان ایشان است و گفته اند برای فاصله آیت است و گفته اند این اعناق گردن آوران اند نه گردنها.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُخَدِّثٍ: و نیامد به ایشان هیچ پند — گفته اند مِنْ ذِكْرِ ای: مِنْ ذَاكِرٍ، هیچ پند دهنده ای؛ و گفته اند مِنْ ذِكْرِ ای: مِنْ شَرَفٍ، هیچ شرف — از خدای مهربان نوآورده إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ: که نباشند از آن روی گردانندگان. اشکالی که در این آیت است در اول سورة الانبیا گفته آمد.

فَقَدْ كَذَّبُوا: بدرستی که بدروغ داشتند حق را فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ: زودا که به ایشان آید خبرهای آنچه بودند که بدان خندستانی می کردند، گفته اند عقوبة استهزائهم.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ: ای نگه نکردند به زمین که چند برویانیدیم مادر آن — یعنی در زمین — از هرگونه نبات نیکو منفعت کننده شایسته نظاره را و نظر و استدلال را و انتفاع را.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ: بدرستی که در آن نشان است و عبرت است و حجت است و نبود بیشتر ایشان گرویدگان، از آن بود که ایشان را هلاک کردند. گفته اند معناه: نبود در سابق علم خدای بیشتر ایشان گرویدگان.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: بدرستی که خدای تو او است کین کش دوستان از دشمنان و نیست همتا به کین کشیدن و بخشاینده بر مؤمنان خاصه بر تایبان.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ إِنِ أَنْتَ الْفَوَّيمُ الظَّالِمِينَ: و یاد کن چون بخواند خدای

تو موسی را و بفرمود که بشو بدان گروه ستمکاران.
 قَوْمٌ فِرْعَوْنَ لَا يَتَّقُونَ: گروه فرعون ای بنترسند از خدای که او را هم‌تاه
 گویند و نپرهیزند از آزار او.

۴ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون: موسی گفت ای بار خدای من می ترسم
 که مرا بدروغ دارند و دروغ زن خوانند.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي: و تنگ گردد دل من و نرود زبان من.
 گفته اند این از آن گفت که مردم که دلتنگ گردد از تنگ دلی زبانش
 فرو بندد. و گفته اند بدان بستگی زبان آن خواست که در زبان موسی
 ۸ بستگی بود از آن وقت باز که در خانه فرعون آتش بر زبان نهاد فَأَرْسِلْ إِلَيَّ
 هَارُونَ: پیغام فرست به هارون تا با من یار بود و مرا به وی قوت دل بود.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون: و نیز ایشان را بر من گناهی است
 که یکی را از ایشان بکشته ام ترسم که مرا بکشند به قصاص. ۱۲

قَالَ كَلَّا 'فَإِذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ: خدای گفت برگست بادا — ای
 حقا که این نبود — بشوید و ببرید نشانهای ما را بدرستی که ما با شما
 باشیم به سمع و بصر شنونده که او شما را چه گوید.

۱۶ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ: هر دوان بشوید به فرعون فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ: بگویند
 که ما رسول خدای جهانیانیم. سؤال: چرا نگفت رسولا رب العالمین
 بعدما که موسی و هارون دو رسول بودند؟ جواب گوییم رسول اسمی
 است بر وزن مصدر چون و لوع و قبول، شاعر گوید:

لقد كذب الواشون ما تحبّ عنده... م بسرّ ولا ارسلتهم برسول
 ۲۰ ای: برساله؛ و هر اسم که بر وزن مصدر بود تشبیه و جمع و وحدان در آن
 متساوی بود چنانکه گفت هَوْلًا ضَيْفِي.

أَنْ أَرْسِلَ مَعًا بَنِي إِسْرَائِيلَ: که بفرست با ما فرزندان یعقوب را که ایشان
 آراندند نه بندگان تو. سؤال: چرا گفت آمده ایم تا بنی اسرائیل را با ما

دهی، نگفت آمده ایم تا به خدای ایمان آری بعد ما که خدای تعالی موسی را بدان فرستاده بود تا فرعون را به ایمان خواند نه از بهر آنکه بنی اسرائیل را از وی درخواست؟ جواب گوئیم موسی علیه السلام خواست که اول فرعون را از ظلم درگیرد که وی می دعوی عدل کرد و مقرّ بود به قبح ظلم، موسی خواست که او را باز نماید که من ترا ناصح ام نام توبه عدل بشده و تو این بنی اسرائیل را سخره گرفته ای، این نه باخورد عدل تو باشد؛ برفق او را تنبیه کرد تا وی بداند که موسی او را ناصح است. فرعون از سر تکبر خویش قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فَيُنَا وَلِيدًا، گفت ای نه تو آئی که ما ترا از راه برگرفتیم و ترا نان دادیم.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فَيُنَا وَلِيدًا: ای نه ما پروردیم ترا در میان ما آنکه که تو کودک خرد بودی وَلَبِثْتَ فَيُنَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ: و درنگ کردی میان ما از زندگانی تو سالها، سی سال.

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتَى فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ: و کردی کرد تو آنچه کردی — یعنی کشتی آن قبطی را — و تو از ناسپاسان نعمت مای. گفته اند مِنَ الْكَافِرِينَ ای: من الجاحدين لنعمائى والآئى.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ: موسی گفت آری کردم من آن فعل و من آن وقت از گمراهان بودم. سؤال: ای روا بود که پیغامبر خدای گمراه بود تا گفت وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ؟ جواب گفته اند ای: مِنَ الضَّالِّينَ عَنِ الصَّوَابِ الى الخطأ، و خطا از پیغامبران روا بود؛ و گفته اند مِنَ الضَّالِّينَ ای: من الجاهلین؛ و گفته اند مِنَ الضَّالِّينَ ای: من الناسین؛ و گفته اند مِنَ الضَّالِّينَ ای: من الشبان، از برناساری بود که کرده آمد.

فَقَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ: بگریختم از شما چون ترسیدم از شما فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا: ببخشید مرا خدای من درستی، یعنی نبوت و علم وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ: و کرد مرا از پیغامبران. سؤال: ای نه پیغامبر خدای هرگز

- نبرد مگر رسول بر آن معنی که استحقاق رسالت دارد، چنانکه پیغامبر گفت کُنْتُ نَبِيًّا و آدم بین الروح و الجسد، پس چرا موسی گفت چون از نزد شما برفتم خدای مرا پیغامبری داد؟ جواب گوییم رسول و مرسل بر دو معنی بود یکی به معنی سزاوار رسالت کرده دیگر به معنی وحی فرستاده؛ موسی بدانکه گفت وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ آن خواست که به من وحی فرستاد؛ و آن از پس آن بود که موسی از مصر برفت، هر چند از پیش خود نبی و رسول بود و رسول مرسل بود به معنی سزاوار رسالت و وحی. آنگاه جواب داد آن سخن را که فرعون گفت اَلَمْ نُرَبِّكَ فِتْنًا وَلَيْدًا. ۴
- وَبَلِّغْ نِعْمَةً تَمُنُّهَا عَلَيَّ اَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَئِيلَ: و آن نیز نعمتی است که بدان می منتت بر من نهی که بنده گرفتی فرزندان یعقوب را، و می کشتی فرزندان ایشان را تا مرا از ضرورت به آب افکندند و به توافقادم، آن نیایستی کرد تا این نبود. گفته اند موسی جواب فرعون بر آن معنی داد ۱۲
- که تو مرا به فرزندی برگرفتی نیکونامی خویش را تا ترا به عنت و نامردی وصف نکنند؛ چون به فرزندی برگرفتی فرزند خویش را نان دهی بدان منتت بر من نهی، دانی که بدین جای منتت نبود. گفته اند موسی بدان آن خواست که بلی آن نیکوداشت بود که توباً من کردی که بنی اسرائیل را به بندگی داشتی و مرا به فرزندی می داشتی لاجرم مکافات نیکوتری همی باز کنم که ترا از دوزخ با بهشت آرم گرجا بابت کنی. ۱۶
- قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ: فرعون تشویر خورد فرا فذلک سخن شد گفت چیست این خدای جهانیان که می گویی من رسول او ام. سؤال: ۲۰
- چرا نگفت و مَنْ رَبُّ الْعَالَمِينَ بعدما که ما در ناممیزان اعتبار کنند؟ جواب گوییم وی از کوردلی می گفت که خدای را نشناخت، عیب با وی گردد، بر ما نیست نوبت او داشتن به جواب. و گفته اند که ما در ممیز و ناممیز اعتبار کنند چنانکه خدا گفت فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ،

ای: مَنْ طَابَتْ لَكُمْ، و گفت لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، ای: مَنْ اَعْبُدُ.

۴ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ: موسی گفت ربّ العالمین خدای آسمانها و زمین است و آنچه میان آن است اگر به هیچیز بی گمان باشید بدین بی گمان باید بود. سؤال: چرا گفت إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ، یقین ایشان شرط کرد در خدایی خدای و ایشان خود موقن نبودند؟ جواب گوییم معناه: گربه آسمان و زمین و آنچه میان آن است موقن اید به کردگار آن موقن باید بود، و گفته اند معناه: ما کنتم موقین.

۸ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمِعُونَ: فرعون گفت آن کسها را که نزد او بودند ای نمی شنوید که می چه گوید. خواست که تبعید کند آن سخن موسی را. قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ: موسی گفت خدای شما است و خدای پدران شما پیشینان یعنی پروردگار شما است و آن ایشان.

۱۲ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ: فرعون گفت بطنز این رسول شما که به شما فرستاده اند دیوانه ای است که بجز من خدای دیگر می گوید.

۱۶ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَقُولُونَ: موسی گفت خدای برآمدن جای و فروشدن جای آفتاب است و آنچه میان آن است گر شما باری خرد دارید.

۲۰ قَالَ لَئِنْ آتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ: فرعون گفت گر خدایی گیری جز من هراینه ترا از زندانیان کنم. و زندان وی صعبترین عذابی بود، که زندانی در زندان وی بمردی زندانیان او را بخوردندی.

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ: موسی گفت وگر چه به تو آرم چیزی هویدا، یعنی حجت هویدا.

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ: فرعون گفت بیار حجت گر هستی از

راست گویان.

فَالْقُلُوبُ غَاصَّةٌ فَإِذَا هِيَ تُغْبَاثُ مُبِينٌ: بیفکنند موسی عصای او را همی آن
عصا اژدرهایی گشت هویدا دهنی باز کرده هشتاد ارش، بر خویشتن
بگردید میان سرای فرعون همه سنگ مرمر بود بر هم درید؛ بیست و چهار ۴
هزار حاجب بود فرعون را، هفت هزار را از ایشان زهره بچکید، آنکه سر
برآورد و آهنگ به فرعون داد. فرعون چنان بترسید که هفتاد بار او را شکم
فروشد از بیم، بعدما که هر چهل روزی او را یکبار حاجت افتادی به
خلا؛ آنکه گفت «او را بگیریا موسی». موسی دست بدان زد، چوبی ۸
گشت در دست موسی. فرعون گفت «نیز هیچ حجت داری؟». گفت
«دارم».

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ: موسی دست از آستین بیرون کشید
از زیر بغل همی آن دست او سپید روشن بود نگرندگان را چنان که ۱۲
روشنایی آن بر آفتاب غلبه کرد.

قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ حُوتُهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ: فرعون گفت مر آن سرهنجمنان را
که گرد بر گرد او بودند بدرستی که این موسی جادوی است نهماردانا و ۱۶
زیرک.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ: می خواهد که بیرون
کند شما را از این زمین شما به جادوی او، چه فرمایید یعنی چه گوئید با
وی چه کنیم.

قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأَتَّبَعْتُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ: گفتند بازدار او را و برادر او ۲۰
را و بفرست در شهرهای مصر انگیزندگان که جادوان انگیزند.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ: تا به تو آرند هر جادوی دانا، وگر سحّار خوانی
مبالغت ساحر بود.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ : فراهم آوردند جادوان مرهنگام روزی دانسته را.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ : و گفتند مردمان را هیچ هستید شما فراهم آیندگان.

۴

لَعَلَّنَا نَتَّبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ : تا مگر ما پس روی کنیم جادوان را گر باشند ایشان غلبه کننده بر موسی و بر خدای موسی ؛ یعنی بیایید تا انبوهی کنیم به غلبه مگر جادوان ما از موسی و خدای موسی به آیند.

۸

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَمَّا لَآجِرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ : چون آمدند جادوان فرعون گفتند فرعون را ای ما را مزدی بود گر ما باشیم به آیندگان و غلبه کنندگان بر موسی و خدای موسی .

۱۲

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ : فرعون گفت نهماز بود شما را بنوازم و خلعت دهم و آنکه شما از نزدیک کردگان باشید که هرگاه که آید شما را بار دهم. چون ایشان این سخن بشنیدند از فرعون گفتند: بیخ بخت النعمة، واجب شد که ما همه جان بر میان بندیم تا موسی را و خدای موسی را قهر کنیم. آنکه آهنگ به دشت دادند و خلق روی به دشت نهادند، چون به وعده گاه حاضر آمدند،

۱۶

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ : گفت ایشان را موسی که بیفکنید آنچه شما بیفکننده آید.

۲۰

فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ : بیفکندند رسنها و باهوهای ایشان؛ هفتاد هزار عصا و رسن بیاوردند بر هیئت ماران بکرده و میان آن عصا پر سیماب بکرده و قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ : و گفتند به عزیزی فرعون که ما ایم به آینده از موسی و خدای موسی .

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ : بیفکند موسی باهوی او را

همی آن فرو می برد آن را که ایشان فرا بافته بودند؛ چون همه فرو برد
آهنگ به فرعون داد که او را نیز فرو برد و فرعون بر بالایی بر تخت زرین
نشسته بود و هفت چتر مرصع به جواهر بر سر او گذاشته، چون آن ازدها را
بدید خواست که زهره او بچکد، موسی را گفت: بگیر او را.

۴

فَالْقِيَّ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ: به روی درافکندند آن جادوان را سجود کنان.
سؤال: ای نه آن سجود و ایمان سحره فرعون اختیاری بود، پس چرا گفت
فَالْقِيَّ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ؟ جواب ابن عباس گوید من سرعة ما سجدوا
كانهم ألقوا؛ گفته اند فَالْقِيَّ ای: فَاَلْهَم السحرة آن اسجدوا، در دل
افکندند ایشان را گرویدن به موسی و خدای موسی.

۸

قَالُوا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ: گفتند گرویدیم ما به خدای جهانیان. فرعون آن
بشنید گفت اِيَّايَ تَعْنُونَ: مراد مرا می دارید به رب العالمین؟ گفتند
رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ: لا بل خدای موسی و هارون.

۱۲

قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ اُذِنَ لَكُمْ: فرعون گفت بلعب الحجل ای بگرویدید
به وی پیش از آن که من دستوری دادم شما را اِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ
السَّحَرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ: بدرستی که او خود مهین شما است آنکه درآموخت
شما را جادوی زودا که بدانید که با شما چه کنم لَا قُطْعَنَ اَيْدِيكُمْ وَاَرْجَلُكُمْ
مِنْ خِلَافٍ: هر اینکه و بدرستی که ببرم دستها و پایهای شما را فادوا، دست
راست و پای چپ و پای راست و دست چپ وَلَا صَلَّيْنَكُمْ اَجْمَعِينَ: و هر
اینه بردار کنم شما را همگنان.

۱۶

قَالُوا لَا ضَيْرَ اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ: جادوان گفتند لا بأس ولا ضرر گزند
ندارد ما را که ما با خدای گردیده ایم؛ ما که به دل به مولی رسیدیم به تن
هر چه خواهی بکن.

۲۰

اِنَّا نَظْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا اَنْ كُنَّا اَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ: ما می امید داریم که
بیمارزد ما را خدای ما گناهان ما را بداند که هستیم اول گرویدگان به

- موسی و خدای موسی. سؤال: چه فایده است در تکرار این قصه در قرآن بعدما که در سوره الاعراف این را یاد کرد و در طه همین را بعینها یاد کرد و چند جای در قرآن این قصه را یاد کرد؟ جواب گوئیم خدای تعالی قرآن را مثنائی خواند گفت کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیً زیرا که قصص و اخبار آن مثنائی است تأکید تحدی را به اتیان مثل آن، چنانکه مبارز چون به مبارزت بیرون آید و ناورد کند همی گوید نزال نزال، ای: هل مِن مبارز تأکید تحدی را. و نیز یاران رسول در اکثر احوال گروهی به غزوها غایب بودندی و از مهبط وحی دور افتاده بودندی دوست داشتندی که به نزول قصه ای که آمدی حاضر بودندی، خدای تعالی خواست که ایشان را از باکوره آن نصیب کند دیگر بار آن قصه را وحی فرستادی. محمد هیصم گفتی رحمه الله: باشد که ملحدی را فرا دل آید که عرب توانستندی که قرآن را مثلی آوردندی و لکن از آن سبب نیاوردند که اندیشیدند آنچه ما آریم از دو بیرون نبود: مثل این قرآن بود در حروف و کلمات یا خلاف این بود، اگر مثل این بود محمد گوید این خود آن است که من آوردم هذیه بضاعتنا ردّت الینا، وگر خلاف این آوردندی محمد گفتی من شما را تحدی به مثل این قرآن می‌کنم نه به خلاف این؛ از این سبب بود که مثل قرآن نیاوردند نه از عجز. خدای تعالی باز نمود که از شرط آنکه سخنی با سخنی در نظم برابر بود واجب نیست که در حروف و کلمات برابر بود، نبینی که یک قصه در قرآن به چند کرات و تارات خدای تعالی بفرستاد همه در نظم برابر و در حروف و کلمات متفاوت تا خلق بدانند که ناآوردن مثل قرآن از عجز بود نه از آن سبب که ملحد پنداشت. سؤال: چرا است که خدای تعالی در قرآن از همه پیغامبران قصه موسی را بیش یاد کرده است؟ جواب گوئیم زیرا که احوال موسی بود که مانده تر بود به احوال مصطفی در حجت نمودن اهل مصر را و اصرار ایشان بر کفر و جفا

کردن با رسول خدای، اهل مکه با مصطفی همچنان می‌کردند هر چند وی معجزات بیش نمود ایشان متمرّدتر و مصرّتر بودند بر تکذیب و انکار و جفا و آزار مصطفی علیه السلام.

۴ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ: و پیغام دادیم ما به موسی که به شب ببر بندگان مرا — بنی اسرائیل را — که شما از پس درآمد گانید. و آن از پس آن بود که چهل سال می جفای فرعون و قوم او کشیدند و از پس آنکه خدای گفت قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا چون کیل ایشان پر شد وقت هلاکت ایشان آمد موسی بنی اسرائیل را به بهانه عیدی بیرون برد از مصر.

۱۲ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ: بفرستاد فرعون در شهرهای مصر انگیزندگان. و آن وقت مصر چهل فرسنگ در چهل فرسنگ بود همه آبادان، حاشران فرعون لشکر فراهم می‌کردند فرعون را؛ چندانکه لشکر موسی — ششصد هزار سوار بجز کودک و پیر و بجز زنان — در جنب لشکر فرعون اندک بودند. فرعون از این گفت:

۱۶ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ: بدرستی که اینها — یعنی بنی اسرائیل — در جنب ما گروهی اند اندک.

وَأَنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ: بدرستی که ایشان ما را به خشم آورده‌اند. وَأَنَا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ: و ما هراینه گروهی ایم حزم گیرنده. حاذر آن بود که حزم خویش فرا گیرد چون کاری پیش آید و حذر آن بود که همیشه حذور بود.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: و بیرون آوردیم ایشان را از باغ بوستانها و چشمها.

وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ: و گنجها و جایگاه خرم، و این مقام کریم گفته‌اند قصر فرعون بود به عین الشمس، آن را کریم خواند از جامعی که آن بود در

باب خویش. و گفته اند آن را مَقَامِ کریم خواند زیرا که بسم الله الرحمن الرحیم بر دیوار آن نبشته بود و آن خط جبرئیل بود که آن روز که هجران آورد از فرعون پای در پشت ستور آورد، بر کنار کوشک فرعون تازیانه به دست داشت به سر تازیانه بر آن دیوار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم ۴ بنوشت، از برکت این کلمه خدای تعالی آن کوشک را مَقَامِ کریم خواند. كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ: همچنان که از ایشان واستدیم آن را به میراث فرا فرزندان یعقوب دادیم.

۸ فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ: آنکه از پس ایشان درداشتند بامدادان. و این قصه بتمامی در سورة البقرة گفته آمد.

فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ: چون رسیدند و بیدار یکدیگر افتادند آن دو جمع، لشکر موسی و لشکر فرعون. سؤال: ترائی تفاعل بود از رؤیت که بهم دیدار بود و آن دو لشکر را بهم دیدار نبود، زیرا که در اخبار معروف است ۱۲ که خدای تعالی سپید میخی را بفرستاد تا میان آن دو لشکر بر زمین آمد تا ایشان را به یکدیگر دیدار نبود، پس چرا گفت تَرَاءَ الْجَمْعَانِ؟ جواب گوئیم این ترائی به معنی تدانی است، عرب تدانی را ترائی گویند چنانکه پیغامبر گفت المؤمن والكافر لا یتراآناهما، ای: لا یتدانا؛ در ۱۶ لغت گویند دورنا تتناظر، ای: تتقابل و تتدانی. قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ: گفتند یاران موسی که ما دریافتگانیم هم اکنون ما را بگیرند.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي: موسی گفت حقا که نگیرند و دریابند زیرا که ۲۰ با من است خدای من به عون و نصرت و حفظ و رعایت سَیْهَدِنِ: زودا که مرا راه نماید به گذشتن بر دریا. در این آیت ما را حجت است بر آنکه ادراک غیر رؤیت است زیرا که اینجا رؤیت اثبات کرد و ادراک نفی کرد، درست شد که ادراک غیر رؤیت است؛ پس روا بود که از بندگان ادراک نبود خدای را چنانکه گفت لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ و رؤیت بود چنانکه

گفت إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ: آنکه وحی کردیم ما به
موسی که بزنی عصای ترا بر دریا فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالْقُلُودِ الْعَظِيمِ: بزد
بشکافت و نبود هر پاره ای چون کوه بزرگ؛ دوازده راه پدید آمد از کنار تا
کنار دریا دوازده سبط بنی اسرائیل را. در اخبار است که آن آب که از
میان آن راهها ناپدید گشت در عصای موسی معبّا گشت تا آن روز که در
تیه آب خواستند، خدای تعالی گفت أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ. موسی عصا
بر سنگ زد، خدای تعالی آن آب معبّا را به کمال قدرت بادید آورد.
محمد هیصم گفتی رحمه الله: معجزه مصطفی در انشقاق قمره از معجزه
موسی بود در انفلاق بحر، زیرا که بحر در جنب بدر اندک بود؛ و نیز
موسی به دریا رسید تا عصا بر آن زد و مصطفی به پانصد ساله راه بود از بدر
که بدان اشارت کرد آن باز شکافت؛ و نیز شرف فلق بحر موسی با
مصطفی گشت زیرا که به نام او بشکافت که تا ده بار بر مصطفی صلوات
نفرستاد دریا نشکافت.

وَأَزَلَفْنَا ثُمَّ الْآخَرِينَ: و نزدیک آوردیم و فراهم آوردیم آنجا آن وقت
دیگران را، یعنی قوم فرعون را و در آن دریا غرق کردیم.
وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ: و برهانیدیم موسی را و آن کسان را
که با وی بودند همگنان.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخَرِينَ: پس غرقه کردیم دیگران را.
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ: بدرستی که در آن اغراق ایشان
نشانی و عبرتی بود تمام و نبود بیشتر ایشان گرویدگان، بر آن معنی که
بگفتیم در اول این آیت.

وَأَنَّ رَبَّكَ لَهْوَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ، معنی این گفته آمد.
وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ: و برخوان یا محمد بر ایشان خبر ابراهیم خلیل.

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ: چون گفت مر پدر خویش را آزر و گروه خویش را که چیست این که شما می پرستید.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ: گفتند می پرستیم ما بتان را روز گذاریم مقیم ایستاده آن را پرستیدن.

۴

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ: ابراهیم گفت هیچ فرا شنوند از شما چون بخوانند ایشان را.

أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ: یا هیچ منفعت کنند شما را گر پرستید یا هیچ گزند کنند گر نپرستید؟ گفتند از این هیچیز نیست. ابراهیم گفت پس چرا می پرستید ایشان را؟

۸

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ: گفتند یافتیم ما پدران ما را که همچنین می کردند، ما این از ایشان گرفتیم. در اخبار است که آزر بت

۱۲

تراشیدی و با ابراهیم دادی که به بت خانه برو در راه به من یزید آواز می ده. ابراهیم آن را از پیش بدر زاستر بردی، رشته ای در بینی آن بت کردی و نگوسار آن را به زمین می کشیدی و به آب فرو می بردی و در خاک می مالیدی و همی گفتی «که خرد اُخریانی که بر خریدن آن همه

۱۶

زیان کند هیچ سود نکند»؛ اگر خریدار یافتی بفروختی و گر نیافتی به بت خانه بردی و لگدی بر سر وی زدی و در میان دیگر بتان بیفکندی و بنشستی و انگبین و روغن سیر بخوردی. روزی بتی در راه می برد و آواز می داد که «که خرد خدای را». زنی سر از خانه بیرون کرد گفت «به

۲۰

من آر آن خدایگان را تا بخرم که من خدایگانی داشتم در میان جامه نهاده بودم، دزد در آمد جامها را بدزدید و آن خدایگان را در میان آن برد». ابراهیم گفت «پس این را بخر که این سرایت را نگاه دارد و دیگت بپزد و تنورت بتاود». زن گفت «چگونه؟». گفت «این بزرگ چیزی است، در پس در نهی نخلوک محکم باشد سرایت را نگه دارد، و چون به کاری

بنشینی بر این نشینی ترا نگه دارد تا نیفتی، و گربشکنی به یک نیمه تنور
 را بتاوی و به دیگر نیمه دیگ پیزی این را شاید». زن به عبرت در ابراهیم
 می نگریست و به فکرت فروشد؛ ابراهیم دانست که زن خردمند است
 ۴ دریافت که بت خدایی را نشاید، گفت «ای مادر، خریداری کنی
 خدایی را که هر چه داری از او داری و هر چه خواهی از او یابی و هر چه
 خواهد کند؟». زن گفت «آن کدام خدای است مگر نمرود را
 می گویی؟». ابراهیم گفت «لا، بل آن خدایی که خدای من و تو و
 ۸ خدای نمرود است و هر که در هفت آسمان و هفت زمین است همه بنده
 او اند». زن گفت «چنین خدای را که بها تواند داد؟». ابراهیم گفت
 «ای مادر، به یک سخن این خدای را بیاوی که بگویی لا اله الا الله». آن زن را دل به نور معرفت گشاده شد، اسلام آورد؛ آنکه ابراهیم را گفت
 ۱۲ «بیار آن بت را تا سزای او بکنم»، آن را بیفکند و تبر در نهاد و آن را خرد
 و مرد کرد.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ: ابراهیم گفت ای دیدید آنچه همی
 پرستیدید.

۱۶ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ أَلَا تَقْدُمُونَ: شما و پدران شما پیشینان.
 فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ: بدرستی که ایشان همه دشمن اند مرا
 مگر خدای جهانیان.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ: آن خدای که بیافرید مرا هم او راه نموده
 ۲۰ می دارد مرا.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ: و آن خدای که او طعام دهد مرا و شراب
 دهد مرا.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ: و چون بیمار شوم او شفا آرد مرا. سؤال: چرا
 نگفت و اذا مرضنی فهو یشفین؟ جواب گوئیم ابراهیم همی آلا و نعمای

خدای را یاد کرد و بیماری محنت است، ابراهیم خواست که شفا و راحت از او یاد کند نه محنت. گفته اند معناه: و اذا مرضتُ من صحبة الخلق فهو يشفين بمؤانسة الحق. و گفته اند و اذا مرضتُ مرض الغربة فهو يشفين بشفاء القربة.

۴

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي: و آن خدای که خود بمیراند مرا پس هم او زنده کند مرا. سؤال: پس چرا ابراهیم مرگ از خدای یاد کرد و مرگ هم محنت است؟ جواب گوئیم مرگ سبب رسیدن دوست است به دوست، چنین گفته اند الموت جسرٌ يوصل الحبيب الى الحبيب.

۸

وَالَّذِي أَظْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ: و آن خدای که می او میدارم که بیا مرزد مرا گناه من روز شمار و قضا و جزا. گفته اند گناه وی آن بود که گفت اِنِّي سَقِيمٌ و خود بیمار نبود، و لکن گفته اند اِنِّي سَقِيمٌ اى: سأسقم. و گفته اند گناه او آن بود که آن بتان را بشکست و تبر بر گردن آن مهین نهاد پس گفت بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا. و گفته اند گناه او آن بود که ساره را گفت هذه اختى، و لکن گفته اند مراد وی بدان اُخت در مسلمانی بود اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ. و گفته اند گناه ابراهیم آن بود که پدر خویش را استغفار کرد و کافر را استغفار روا نبود؛ و الله اعلم که گناه او چه بود، در جمله دانیم که از وی گناهی بود تا می گفت أَظْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ. و در این ما را حجت است بر آنکه گناه از پیغامبران روا بود، و در این حجت است ما را بر آنکه بنده به گناه کافر نشود و فاسق نامؤمن نشود و ناقص ایمان نشود و مستوجب عذاب ابد نشود، نبینی که از ابراهیم علیه السلام گناه بود و از این هیچیز لازم نیامد.

۲۰

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ آخِزْنِي بِالْصَّالِحِينَ: اى بار خدای من ببخش مرا درستی گفتار و کردار و برسان مرا به پیغامبران و شایستگان. وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ: و کن مرا ثنای نیکو در پسینان.

سؤال: ای نه بندگان منهی اند از ریا و سمعت و ثنای نیکو خواستن از مردمان ریا است و سمعت، پس چرا ابراهیم آن خواست؟ جواب گوئیم ثنای نیکو خواستن به کار خدای از جمله ریا و سمعت بود، ابراهیم این ثنا که می خواست نه به کار خدای می خواست؛ همچنانکه دنیا خواستن از خلق به کار خدای ریا است، اما اگر کسی بر ابتدا از خدای تعالی دنیا خواهد حاجت خویش را آن نه ریا باشد. گفته اند آن ثنای نیکو ابراهیم را در پسران این است که این امت می گویند کما صلیت و بارکت علی ابرهیم. و گفته اند ثنای نیکووی را آن است که همه خلق او را نیکو گویند و دوست دارند.

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ : و کن مرا از میراث برندگان بهشت و نعمتها.

وَأَغْفِرْ لِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ : و بیامرز پدر مرا که او بود از گمراهان.

سؤال: چون کافر را استغفار روا نبود از قول خدای که مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ، پس چرا ابراهیم پدر خویش را استغفار کرد بعدما که می دانست که او کافر است؟ جواب گوئیم ابراهیم این دعا به شرط ایمان کرد، چون بدانست که پدر او بر کفر بمرد نیز او را استغفار نکرد فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ. گفته اند ابراهیم این استغفار پدر را از آن کرد که با وی عهد کرده بود که سِاسْتَغْفَرَ لَكَ رَبِّي، خواست که از عهده آن بیرون آید. و گفته اند آن از ابراهیم خطا بود زیرا گفت أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ : و خوار و هلاک مکن مرا آن روز که خلق را برانگیزند. سؤال: در حکمت خدای خود روا نبود که رسول خود را و خلیل خود را خوار و هلاک کند روز قیامت پس چه فایده بود در این دعا؟ جواب گوئیم هر چند خدای تعالی این نکند لیکن خود دعای بنده دوست

دارد؛ و گفته اند ابراهیم این دعا در حال غلبه خوف کرد چنانکه گفت وَ اجْبُنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ: آن روز سود ندارد خواسته و نه پسران.

- ۴ اِلَّا مَنْ اَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: مگر آن کس را که به خدای آورده بود دلی به سلامت رسته. گفته اند بقلب سلیم من الکفر و النفاق و البدعة و گفته اند بقلب سلیم من الشک و گفته اند سلیم من العلاقة بدون الله و گفته اند سلیم من حب الدنيا و گفته اند بقلب سلیم من حب المال و البنین که مال را در کار خدای به کار برد و فرزندان را به کار خدای ۸ دهد.

- وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ: و نزدیک آورده باشند بهشت مرپرهیزگاران را. سؤال: چون بهشت را از جای آن زاستر نیارند چرا گفت وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ؟ جواب گوئیم معنی آن است که متقیان را به بهشت ۱۲ نزدیک برند؛ این همچنان است که کسی به مکه نزدیک رسد گوید مکه نزدیک آمد. و گفته اند این نزدیکی آوردن بهشت آن است که حجابها را از میان بردارند چون هفت آسمان و جز از آن.

- وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ: و بیرون آرند و پدید آرند دوزخ مربی راهان را. ۱۶ ابن عباس گوید روز قیامت خدای تعالی هفتاد هزار صف از فریشتگان بفرستد به آوردن دوزخ هر صفی هزار بار چند همه پریان و آدمیان تا آن را می کشند از زیر هفتم زمین به مهارهای آن و سلسلهای آن و دوزخ را چهار پای است غلاظ شداد، طول هر قایمه هزار ساله راه و آن را سی هزار ۲۰ سراسر است در هر سری سی هزار دهن، در هر دهنی سی هزار ضرس، هر ضرسی چون کوه احد سی هزار بار، هر دهنی را دولب هر لبی چندانکه از کنار تا کنار جهان، در هر لبی ماهاری و زنجیری هر زنجیری هفتاد هزار حلقه هر حلقه ای به دست هفتاد هزار فریشته هر فریشته ای را چندان

- قوت که گر خدای تعالی او را فرماید هفت آسمان و هفت زمین را در دهن او کند بروی آسانتر از آن آید که یکی از ما عدسی با دهان او کند. خدای تعالی آن را گوید «اجبنی»، وی از هول این ندا فراهم انجسختن و می لرزد گوید «ای فریشتگان خدای من به خدای بر شما که هیچ دانید که چه خواهد کرد خدای من با من و هیچیز آفریده است که مرا بدان عذاب خواهد کرد؟» گویند «ندانیم». ندا آید که «اجبنی که هیچیز نیافریده ام که ترا بدان عذاب کنم لا بل که ترا آفریده ام تا به تو عذاب کنم اهل عذاب را». دوزخ شکر این را دستوری خواهد به سجود افتد خدای را، پس بنزد نرستی. بدان خدای که مصطفی را بحق به خلق فرستاد که گر کمترین نرستی و غریذنی را از آن امروز اهل هفت آسمان و هفت زمین بشنوند همه بمیرند. آن می آید و می پوید بر آن پایها و پاره‌های آتش و پاره‌های دود از گلو و مناخر آن می برآید و خلق را به تاریکی آن می پوشد، کس کس را نبیند مگر آن کس که خدای او را نور دهد؛ آنگه فرا طپیدن آید دلها و فرا لرزیدن آید تنها و مدهوش گردد خردها و خلق به زانو درافتند که: نَفْسِي نَفْسِي.
- ۱۶ وَقِيلَ لَهُمْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ: و گویند ایشان را یعنی مشرکان را که کجا اند آنچه بودید که می پرستیدید مِنْ دُونِ اللَّهِ: آن را از فرود خدای هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ اَوْ يَنْتَصِرُونَ: هیچ یاری کنند و نگه دارند شما را از عذاب یا خود خویشتن را نصرت کنند و نگه دارند از عذاب.
- ۲۰ فَكُتِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ: نگوسار در او کنند ایشان را در آن دوزخ هم ایشان را و هم آن گمراهان را که ایشان را می پرستیدند. وَجُئُوا اِبْلِيسَ اَجْمَعُونَ: و لشکرهای ابلیس را همه.
- قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ: گویند مشرکان و ایشان در آن دوزخ پیکار می کنند. تَاللَّهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: به خدای که بودیم ما در گمراهی

هویدا اِذْ تُسَوِّیْکُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ: چون می برابر کردیم شما را با خدای همه جهان و جهانیان. این سخن مشرکان گویند مر معبودان را وَمَا أَصْلَانَا اِنْ لَا الْمُجْرِمُونَ: و گمراه نکردند ما را مگر بدکاران، یعنی قاده و گفته اند دیوان فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِیْنَ: نیست ما را هیچ خواهش گرانی.

۴

وَلَا صَدِیْقَ حَمِیْمٍ: و نه دوست و خویشی دل سوز که ما را فریاد رسد. و این سخن آن وقت گویند که مصطفی باقی گنه کاران امت را شفاعت کند، ندا آید که: اُخْرِجُوا مِنَ التَّارِ مَنْ قَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ؛ همه عاصیان مؤمنان را از دوزخ بیرون آرند کافران بمانند گویند ای دروغا گرما را نیز شفیع بودی. در این آیت حجت است ما را بر اثبات شفاعت مؤمنان را. فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَتَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ: گرما را باز گردانیدنی بودی با دار دنیا باشیم ما از گرویدگان.

۸

اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیَةً وَّمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ: بدرستی که در آن حجتها است نشانها و نبود بیشتر ایشان گرویدگان.

۱۲

وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ، معنی این بگفته آمد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوْحٍ الْمُرْسَلِیْنَ: بدروغ داشتند گروه نوح پیغامبران را.

۱۶

اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ نُوْحٌ اَلَا تَتَّقُوْنَ: چون گفت ایشان را برادر ایشان — در نسبت و هیئت یعنی پیغامبر ایشان — نوح ای نترسید که خدای را هنباز گویند.

اِنِّیْ لَكُمْ رَسُوْلٌ اٰمِیْنٌ: بدرستی که من شما را پیغامبری ام زینهاردار

۲۰

وحی خدای.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوْهُ: بترسید از خدای و فرمان برید مرا.

وَمَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ: و نمی خواهم من از شما بر این پیغامبری هیچ مزدی و جُعَلی و رشوتی نیست مزد من و ثواب من مگر بر خدای جهانیان.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ: پرهیزید از آزار خدای و فرمان برید مرا.
 قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ: گفتند قوم او ای ما باور داریم ترا و
 پس روی کرده ترا نا کسان و فرومایگان و ایشان که گرویده اند خود نه از
 دل گرویده اند. ۴

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: نوح گفت چه دانش بود مرا بدانچه
 ایشان می کنند، یعنی مرا با باطن ایشان چه کار.
 إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوَ تَشْعُرُونَ: نیست شمار ایشان مگر بر خدای من
 ۸ گر بدانید؛ یعنی مرا با ایمان ایشان چه کار است، شمار ایشان بر خدای
 است. گفتند ایشان را بران تا ما به تو ایمان آریم و مقصود ایشان آن بود
 که نوح تنها ماند، نوح گفت:

وَمَا أَنَا بِظَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ: و من نیستم براننده گرویدگان را.
 إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ: نیستم من مگر بیم کننده ای هویدا.
 قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ: گفتند ای نوح اگر باز
 نه ایستی از این سخن توحید هراینه باشی از کشتگان و سنگ ساران.
 ۱ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونُ: نوح گفت ای بار خدای من بدرستی که این
 گروه من همه مرا بدروغ داشتند. ۱۶

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيَ وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: برگشای به حکم
 میان من و میان ایشان گشادنی و برهان مرا و اینها را که با من اند از
 گرویدگان.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ: برهانیدیم او را و آنها را که با
 وی بودند از گرویدگان در آن کشتی پر کرده، و ایشان هشتاد تن بودند.
 ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ: پس غرقه کردیم از آن پس ماندگان را.
 ۲۰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ: بدرستی که در آن نشانی و
 عبرتی است گرویدگان را و نبود بیشتر ایشان برویده.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: و بدرستی که خدای تو او است نیست همتا و بخشاینده.

كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ: بدروغ داشتند عادیان فرستادگان را، یعنی هود را.

۴

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ: چون گفت ایشان را پیغامبر ایشان هود ای می نترسید از خدای که او را هنباز گوید.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ: من شما را پیغامبری ام زینهار داروخی خدای.

۸

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا: بترسید از خدای و فرمان برید مرا.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ: و نمی خواهم من از شما بر این پیغامبری هیچ مزدی و جعلی و رشوتی، نیست مزد من مگر بر خدای جهانیان.

۱۲

اتَّبِعُونِ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ: ای می بنا کنید به هر سرراهی و به هر سر بالایی نشانه ای — یعنی کوشکی و منظری — تا بازی می کنید. و آن آن بود که ایشان مردمانی بودند متمرّد طاغی بر سر بالاها و بر سر راهها کوشکها کردند و در آنجا مجلس لهو و طرب آراستندی و نیز مردازماینها و لعبها کردند.

۱۶

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ: و همی گیرید بناها از سنگ خاره گویی که شما را جاویدان خواهند کرد در این جهان. و اگر تَخْلُدُونَ به فتح تا و ضم لام خوانی معناه: مگر شما می جاوید خواهید بود.

۲۰

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشَتُمْ جَبَّارِينَ: و چون بگیرید بگیرید گردنکشان و قتالان. و آن آن بود که ایشان مردمان دیگر را سخره و بنده داشتندی و بر آن منظرها به لهو و طرب بنشستندی خمر می خوردندی و دیگر مردمان را به خدمت پیش خویش به پای کردند چون خشم گرفتندی آن کهتران و

- خادمان را از آنجا سرنگوسار فرو افکندندی تا هلاک شدند.
- فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا: هود گفت از خدای بترسید و فرمان کنید مرا.
- وَأَتَقُوا آلَ ذِي أَمَدٍ كَمَا تَعْلَمُونَ: و بترسید از آن خدای که افزونی داد
- ۴ شما را بدانچه می دانید یعنی در قوت و قد و قامت و نعمت.
- أَمَدٌ كَمَا بِنَاعٍ وَبَيْنَ: مدد کرد شما را به چهار پایان و پسران.
- وَجَنَّاتٍ وَغُيُوبٍ: و باغ بوستانها و چشمها.
- إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: من می بترسم بر شما از عذاب روز
- ۸ بزرگ، و آن عذاب دوزخ است.
- قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَصْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ: گفتند یکسان است بر
- ما ای هود اگر پند دهی یا نباشی از پنددهندگان.
- ۵ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ: نیست این سخن که تومی گویی از حدیث
- ۱۲ توحید خدای و بودن قیامت مگر فرابافته پیشینان. و گر خُلُق به ضَمّ خا
- خوانی: عادت پیشینان.
- وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ: و نیستیم ما هرگز عذاب کردگان و سزاوار عذاب.
- فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ: بدروغ داشتند هود را هلاک کردیم ما ایشان را إِنَّ
- ۱۶ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، معنی این گفته آمد بتوفیق خدای.
- وَأَنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ، معنی این گفته آمد بتوفیق خدای.
- كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ: بدروغ داشتند قوم صالح فرستادگان را یعنی
- صالح را و همه پیغامبران را.
- ۲۰ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ: چون گفت ایشان را برادر ایشان —
- یعنی پیغامبر ایشان — صالح ای بترسید از خدای که او را هنباز و همتا
- گویید.
- إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ: بدرستی که من شما را رسولی ام زینهار دارو حی

خدای.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا: بترسید از خدای و فرمان برید مرا.

- وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ: و نمی خواهم من از شما بر
 ۴ این پیغامبری مزدی و جعلی نیست ثواب من مگر بر خدای جهانیان.
 محمد هیضم گفتی رحمه الله پیغامبران خدای همه این گفتند که وَمَا
 أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا بِلَاغِ نَصِيحَةٍ رَا وَالْزَامِ حُجَّتِ رَا گفتند زیرا که
 نصیحت ناصح و وعظ واعظ آنگه رد باید کرد که بطمع گوید اما چون
 رایگان گوید نصیحت رایگان را جای رد نبود.
 ۸

أَتُنْزِلُونَ فِي مَا هِيَئْنَا أَمِينًا: ای دست بخواهند داشت شما را در این
 نعمت و کامرانی که اینجا است آمان.

- فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: در باغ و بوستانها و چشمها.
 ۱۲ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ: و کشت زارها و خرما بنان میوه دار میوه آن
 برهم نشانده و خوش و گوارنده.
 وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا: و می برید از کوهها خانها فَا رِهِنَ أَشْرِينَ
 دنه گرفتگان، و فارهین: حاذقین استادان.

- ۱۶ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا: بترسید از خدای و فرمان برید مرا.
 وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ: و فرمان مبرید فرمان گزاف کاران را.
 الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ: آن کسان که تباهی می کنند در
 زمین و با صلاح نیایند؛ و ایشان آن نه عیار بودند که در آن شهر فساد
 می کردند چنانکه خدای تعالی گفت وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ
 ۲۰ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ: گفتند بدرستی که توای صالح از

جادوی درآموختگانی؛ و گفته اند من المسحرین از جادوی کردگانی که ترا جادوی کرده اند و از راه ببرده. و گفته اند مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ای من المجوقین از سحر فرا، و سحر سله بود یعنی تو میان تهی ای رسولی را نشایی.

۴

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ: نیستی تو مگر آدمی همچو ما بیار نشانی صدق دعوی خویش را گر هستی تو از راست گویان.
قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ: صالح گفت اینک این ماده شتر است او را آبش خوری و شما را آبش خوری روزی دانسته یعنی آبش خور شما میان شما و میان ناقه به نوبت یک روز شما را و یک روز او را.

۸

وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ: و مرسانید او را بدی ای که بگیرد شما را عذاب روز بزرگ.

۱۲

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ: پی کردند و بکشتند او را پس گشتند پشیمانان.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ: بگرفت ایشان را عذاب؛ و آن عذاب آتش بود که از زیر پایهای ایشان برآمد هر یکی برجا کودی خاکستر بیبوندند و قصه قوم او در سورة الاعراف بتمامی گفته آمد إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، معنی این آیت گفته آمد.

۱۶

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: معنی این آیه گفته آمد.

كَذَّبَتْ قَوْمٌ لُوطَ الْمُرْسَلِينَ: بدروغ داشتند گروه لوط فرستادگان را.
إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ: چون گفت ایشان را برادر ایشان یعنی پیغامبر ایشان لوط بن هارن بن ازرای نترسید از خدای و نپرهیزید از آزار خدا.

۲۰

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ: بدرستی که من رسولی ام شما را امانت دار و وحی

خدای.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا: بترسید از خدا و فرمان برید مرا.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ: معنی این آیت گفته آمد.

۴

آتَاؤُنَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ: ای می به نرّان آید از جهانیان به لواطه. وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ: و می فرو گذارید آنچه آفریده است برای شما را خدای شما از زنان بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ: بیک شما گروهی اید از حد درگذرنده از حلال به حرام.

۸

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ: گفتند ای لوط گرباز نیستی از این انکار کردن بر لواطه هرینه باشی از بیرون کردگان از شهر بخواری.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ: لوط گفت من این کردار شما را از دشمن دارم.

۱۲

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ: ای بار خدای من برهان مرا و خاندان مرا از آنچه ایشان می کنند. سؤال: ای ایشان قصد لوط و اهل او داشتند به لواطه تا وی همی بازداشت خواست به خدای از فعل ایشان؟ جواب ۱۶ گوییم مِمَّا يَعْمَلُونَ معناه نگه دار ما را از شومی فعل ایشان تا به عذاب ایشان گرفتار نیایم.

۱۶

فَتَجِدْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ: برهاندیم او را و خاندان او را همگنان.

۲۰

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ: مگر پیرزنی در واماندگان؛ یعنی زن لوط.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ: پس هلاک کردیم دیگران را.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ: و سنگ بارانیدیم ما بر ایشان سنگ بارانی بد آمد باران آن بیم کردگان.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، معنی این گفته آمد.

- وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: معنی این گفته آمد.
- كَذَّبَ أَصْحَابُ آلِ يُثُومَ الْمُرْسَلِينَ: بدروغ داشتند خداوندان بیشه
فرستادگان را، یعنی شعیب را. یک جای ایشان را اصحاب الایکه خواند
و یک جای اصحاب الرس و یک جای اصحاب مدین، زیرا که در اصل
از مدین بودند و اهل چهار پایان بودند زمستان بر سر چاهها فرو آمدندی و
تابستان به بیشه.
- ۴
- إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ: چون گفت ایشان را شعیب نبی ای
ترسید از خدای که او را هنباز و همتا گوید.
- ۸
- إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ: من شما را رسولی ام امانت داروخی خدای.
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ: بترسید از خدای و فرمان برید مرا.
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ: معنی این گفته
آمد.
- ۱۲
- أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ: تمام پیمایید پیمانه را و مباشید از
کم کاست کنندگان.
- وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ: و به ترازوی راست سنجید. گفته اند قسطاس
ترازو بود و گفته اند شاهین بود و گفته اند کبان بود.
- ۱۶
- وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ: و مبرید از مردمان چیزهای ایشان وَلَا تَعْتُوا
فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ: و تباهی مکنید در زمین و شما تباه کاران باشید.
سؤال: چون گفت وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ تباهی مکنید در زمین، نهی از
فساد بجای آمد چه فایده بود در تکرار مُفْسِدِينَ؟ جواب گوییم گفته اند
۲۰
معناه: وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ بالكفر مفسدین بانواع المعاصی، و گفته اند
معناه: وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ای: مصرین علیها.
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِيلَ الْأَوَّلِينَ: و بترسید از آن خدای که بیافرید
شما را و گروهان پیشینان را.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ: گفتند بدرستی که توای شعیب از جادوکردگانی، ای: مِنَ الْمُعَلِّمِينَ السَّحَرِ وَدِیْکَ مَعْنِیْهَا در مسحرین گفته آمد.

۴ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ: و نیستی تو مگر آدمی مانند ما و بدرستی که ما می پنداریم که تو از دروغ زنانی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ: فرو افکن بر ما پاره ای از آسمان گر هستی از راست گویان.

۸ قَالَ رَبِّیْ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ: شعیب گفت خدای من داناتر است بدانچه شما می کنید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ: بدروغ داشتند او را بگرفت ایشان را عذاب روز سایبان؛ و آن میغ سیاه بود که برآمد و ایشان را فرو گرفت آنگه برایشان آتش بارید تا همه بر جای بسوختند إِنَّهُ كَانَ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ: بدرستی که آن بود عذاب روز بزرگ.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ، معنی این بگفته آمد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: معنی این بگفته آمد.

۱۶ شعیب بن نویب خسرموسی بود؛ سه بار نابینا گشت از بس که بگریست، هر باری خدای تعالی بینایی به وی دادی، آخر وحی فرستاد به وی که «یا شعیب، این همه گریستن تو چرا است؟ — و او خود به دانست — اگر از بهر گناه می گیری من گناه تو بیا مرزیدم و اگر از بیم دوزخ می گیری از دوزخت ایمن کردم و اگر امید بهشت را می گیری بهشت ترا واجب کردم». شعیب گفت «بار خدایا، دانی که دیدار ترا می گیرم که مبادا که از دیدار تو باز مانم». خدای گفت «یا شعیب بر این اومید سزا است که بگریی، می گری تا مرا ببینی». مصطفی علیه السلام شعیب را گفت ذاك خطيب الانبياء.

وَإِنَّهُ لَنَزْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و بدرستی که این قرآن سخن گفتن خدای جهان و جهانیان است؛ گفته اند وَإِنَّهُ لَنَزْلُ معناه: فرو فرستادن خدای است مر جبرئیل را.

۴ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ: فرو آمد بدین قرآن جبرئیل زینهاردار؛ و گر نَزَلَ به تشدید خوانی معناه: فرو آورد و فرو فرستاد بدین قرآن خدای جبرئیل را. سؤال: کجا است در قرآن امر جبرئیل را به نزول تا گفت نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ؟ جواب گوئیم گفتن قرآن جمله متضمن بود امر را به نزول زیرا که چون خدای تعالی مصطفی را می گفت چنین گوی و چنین کن و جبرئیل بود سفیر، وی دانست که او را همی تبلیغ باید کرد؛ نبینی که مهتری یکی را از اهل مملکت خویش بخواند و همی گوید چنین و چنین کنید، وی داند که او را آن همی ابلاغ باید کرد و گر چه وی را بر خصوص امر نکند به تبلیغ آن. ۱۲

عَلَى قَلْبِكَ: بر دل تو. سؤال: چرا نگفت علیک چنانکه جای دیگر گفت هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، چرا اینجا دل را خاص کرد؟ جواب گفته اند معناه: علیک لتحفظه بقلبك؛ و گفته اند معناه: علی قدر عقلک، این قلب مراد از این عقل است چنانکه جای دیگر گفت إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، ای: عقل. محمد هیصم گفتی رحمه الله: چنین خطاب را که قرآن است شایسته نبود مگر عاقلترین همه خلق، چنین گفته اند کَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ. و گفته اند عَلَى قَلْبِكَ بر ظاهر است به تأویل حاجت نیست زیرا که جبرئیل که آمدی نزد رسول بر دو وجه آمدی: بودی که بر هیئت دحیة الکلبی آمدی و با رسول سخن می گفتی یاران رسول پنداشتندی که وی دحیة است، و بودی که بر دل رسول فرو آمدی حال بر رسول بگشتی، روی وی سرخ برآمدی، مویها بر تن وی بر پای خاستی، عرق بر جبین وی پدید آمدی؛ چون وحی

بگزاردی و جبرئیل بازگشتی رسول با جای خویش آمدی، چنانکه پیغامبر گفت علیه السلام: اِنَّهٗ لَیْغَانِ عَلٰی قَلْبِیْ فِیْتَفْصِیْ عَنِّیْ وَ قَدْ وَعِیْتُ لَیْکُوْنَ مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ: تا باشی تو یا محمد از بیم کنندگان.

- ۴ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِیْنٍ: به زبانی — یعنی به لغت — تازی هویدا.
وَ اِنَّهٗ لَفِیْ زُبْرِ الْاَوَّلِیْنَ: بدرستی که این قرآن در نبشتهای پیشینان است.
سؤال: چرا گویند قرآن حادث است و در وقت مصطفی گفته است بعدما که خدای می گوید وَ اِنَّهٗ لَفِیْ زُبْرِ الْاَوَّلِیْنَ خبر کرد که این قرآن در کتب اول در است؟ جواب گفته اند معناه: نعت و صفت این قرآن در کتب اول است؛ این همچنان است که مصطفی را گفت یَجِدُوْنَهٗ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرِیْهِ وَ الْاِنْجِیْلِ، نه آن است که مصطفی به نفس خویش در تورات و انجیل است لکن نعت و صفت وی در تورات و انجیل بود، وَ اِنَّهٗ لَفِیْ زُبْرِ الْاَوَّلِیْنَ هم چنان است؛ و گفته اند معناه: این قرآن در کتب اول است و ۸
این همچنان است که کسی سخنی می گوید آنکه گوید این سخن که من می گویم در قرآن است، بدان آن خواهد که معنی این در قرآن است نه آن سخن بعینه.

- ۱۶ اَوَلَمْ یَكُنْ لَهُمْ اٰیَةٌ اَنْ یَعْلَمُوْا بَنٰی اِسْرَآئِیْلَ: ای نبود ایشان را — یعنی اهل مکه را — نشانی و حجتی بر رسالت محمد آنکه می داند او را دانشمندانی از فرزندان یعقوب. و اگر بر نبوت مصطفی بیش از آن حجت نبود که در همه کتب نعت و صفت او بود آن خود بسنده بودی، گر وی رسول حق نبودی همه کتب اول باطل بودی.

۲۰ وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلٰی بَعْضِ الْاَعْجَمِیْنَ: و اگر فرو فرستادیم ما این قرآن را بر یکی از بدزبانان.

فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مَا كَانُوْا بِهٖ مُّؤْمِنِیْنَ: تا بر خواندی آن را بر ایشان نبودندی بدان گرویدگان، زیرا که نه به لغت ایشان بودی؛ عجب از آنکه این قرآن به

- لغت ایشان است و خلق از این عاجز و بدین بنگرند.
- كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ: چنین درآوردیم ما تکذیب و انکار
قرآن را در دلهای آن بدکاران.
- ۴ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ: نگروند بدان تا ببینند عذاب
دردناک را، یعنی عذاب مرگ و گور و قیامت.
- فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: بدیشان آید آن عذاب ناگه و ایشان آگاهی
ندارند که از کجا آمد.
- ۸ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ: گویند هیچ هستیم ما زمان دادگان چندانکه
توبه کنیم.
- أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ: ای به عذاب ما می شتاب کنند و بشتاب می
خواهند آن را.
- ۱۲ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ: ای دیدی یا محمد — یعنی چه بینی و چه
گویی — گر ما برخورداری دادیمی ایشان را سالها.
- ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ: پس آمدی بدیشان آنچه بودند که ایشان را
هنگام می کردند از عذاب.
- ۱۶ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ: چه بی نیازی کردی از ایشان آنچه بودند
ایشان برخورداری می دادند ایشان را.
- وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ: و هلاک نکردیم ما هیچ شهری و
اهل شهری را و دیهی و اهل دیهی را که نه آن را بیم کنندگان بودند.
- ۲۰ ذِكْرِي: پند دادند ایشان را پندی تمام؛ و گفته اند معناه: تو پند می ده
ایشان را یا محمد پندی تمام؛ و گفته اند معناه: هذا القرآن ذکری وَمَا كُنَّا
ظَالِمِينَ: و نبودیم ما ستم کاران که بی جرم کسی را هلاک کردیمی و
نبودیم فرماینده ظلم.
- وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ: و فرو نیاورد این قرآن رادبوان. وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا

يَسْتَطِيعُونَ: و خود نسزد ایشان را — که چنین قرآن گویند، زیرا که در قرآن امر است به خیر و طاعت و نهی است از شر و معصیت و از دیو حشر و فساد نبود — و خود نتوانند که چنین قرآن گویند، زیرا که قرآن منظوم است به نظم معجز.

۴

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُؤُونَ: بدرستی که ایشان از شنیدن قرآن خود دور کردند؛ زیرا که هرگاه که جبرئیل به وحی می آمدی فریشتگان بسیار با وی می آمدندی هریکی با حربه ای آتشین تا دیوان را از قرآن دور می داشتندی.

۸

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ: ای آنکه با خدای خدایی دیگر می گویی مگوی و مخوان با خدای خدایی دیگر فَتَكُونُ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ: که باشی از عذاب کردگان.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ: و بیم کن یا محمد بدین قرآن خویشاوندان ترا که نزدیک ترینان اند. و آن آن بود که کفار عرب رسول را سرزنش کردند گفتند گر دین تو حق است چرا نه نخست اقارب و عشایر خویش را بازمین دین خوانی تا به تو بگروند که ایشان حق تراند؛ خدای تعالی این آیت فرستاد، رسول علیه السلام علی را بفرستاد تا بنی هاشم را بخواند و قصه آن بتمامی در سورة تبت گفته آید ان شاء الله تعالی.

۱۶

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: و فرودار بال خویش به فروتنی آن کس را که ترا پس روی کرد از گرویدگان.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ: اگر نافرمانی کنند ترا در دین بگو من بیزارم از آنچه شما می کنید. این همچنان است که گفت لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.

۲۰

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ: و توکل کن بر خدای نیست همتا و بخشاینده.

الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ: آن خدای که می بیند ترا آنکه که برخیزی. گفته اند معناه: حین تقوم و تقعد و فی جمیع الاحوال؛ و گفته اند معناه: حین تقوم بانذار الناس والدعوة الى الاسلام؛ و گفته اند حین تقوم من الليل للصلوة. ۴

وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ: و گشتن تو در میان سجودکنان؛ یعنی تقلبک فی الصلوة للركوع و السجود و القيام و القعود فی الامامة؛ و گفته اند معناه: تقلبک فی المصلّین، و آن آن بود که رسول علیه السلام نماز می کردی و یاران را بر نماز می انگیختی و در میان ایشان می گشتی؛ و گفته اند تقلبک فی اصلاب ابايک الانبياء من وقت آدم الى يومه. ۸

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: بدرستی که او است که او شنوا است گفتار خلق را دانا به همه کردار ایشان.

هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ: هیچ بگویم شمارا که بر که فروآیند دیوان. ۱۲

تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ: فروآیند بر هر دروغ زنی بزه مندی. يُلْقُونَ السَّمْعَ وَآكُثْرُهُمْ كَاذِبُونَ: درافکنند دروغها در گوش و بیشتر ایشان دروغ زنان باشند. گفته اند معناه: کلّهم کاذبون، و گفته اند معناه: در آنچه می در او کنند در گوشها بیشتر دروغ زنان باشند که بعضی از آن راست بود بیشتر دروغ. ۱۶

وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ: و قافیت گویان باشند که پس روی کنند ایشان را گمراهان، چون بوسفیان حارث و عبدالله بن الزبعر و نضر حارث و مانند ایشان شعرا که رسول را و اسلام را هجا کردند. ۲۰

الْمَ تَرَانَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ: ای نگه نکردی که ایشان در هر وادی — یعنی در هر نوعی سخن — روی بنهند. هَامَ الرجل اذا مضى على وجهه لا يدرى اين يذهب، شعرا چنان باشند در هر نوع که در روند از مدح و از

هجا بگراف روند.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ : وایشان می‌گویند آنچه نکنند، یعنی لافها
زنند از حد بیرون.

- ۴ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : مگر آن کسانی که بگرویدند و
کردند کارهای نیک، چون حسانِ ثابت و ثابت بن قیس و عبدالله
بن رواحه و دیگر شعراء اسلام وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا : و
یاد کردند و یاد کنند خدای را بسیاری در شعر خویش و کین کشند از
۸ پس آنکه برایشان ستم کردند وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ : و
زودا که بدانند آن کسان که ستم کردند که با کدام بازگشتن جای
گردند، با وادی دوزخ نام آن بولس که ظالمان را در تابوتهای آتشین کنند
و مسمار برزنند و بدان وادی آتشین اندازند و اعوان ایشان با ایشان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة النمل
برخواند او را بود به عدد هر سجود که مؤمنان کنند چندان ثواب که همه
مؤمنان را.

۴ طس: سوگند به طول خدای و سنای او، طول بی نیازی بود و سنا
بزرگواری. گفته اند طس: طا طرب اهل الجنة في الجنة، سین سرورهم
فيها تلك ايات القرآن: این سورة آیتهای قرآن است و کتاب مُبین: و نامه
هویدا. سؤال: چون این کتاب است که قرآن است چرا این را به دو نام
۸ مختلف بخواند؟ جواب گوئیم قرآن را به دو نام مختلف بخواند از بهر دو
معنی مختلف را، قرآن خواند لآنه یقرأ و کتاب خواند لآنه یکتب، اما مُبین
خواند قرآن را بر سه معنی: یکی هویدا است به لغت عرب، دیگر مُبین
پیدا کننده احکام، سدیگر پیدا کننده حق به حجت‌های آن.

۱۲ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ: با حق خواندنی و هویدایی و راه نمودنی و
مژدگانی است گرویدگان را، به مؤمنان اضافت کرد زیرا که فایده از این
ایشان برگیرند.

الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ: آن گرویدگان که پپای دارند نماز را بتمامی
۱۶ ارکان و شرایط آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ: و بدهند پاکی
خواسته و ایشان اند که ایشان بدان جهان بی گمانند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ: بدرستی که آن کسان که نگر ویدند بدان جهان زینا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ: آراسته کردیم ایشان را کارهای ایشان حتیٰ یحسبوا أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعًا فَهُمْ يَغْمَهُونَ: تا ایشان کوردل و حیران می باشند. سؤال: اینجا گفت زینا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ و جای دیگر گفت وزین لهم الشیطان اعمالهم، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم تزیین رحمان جذ بود و تزیین شیطان جذ، تزیین رحمان ترکیب شهوت و هوا و مشیت و لذت بود و تزیین شیطان وسوسه و غرور و تمنیت بود.

۸ اُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ هُمْ الْاٰخَسَرُونَ: ایشانند که ایشان را بود بترین عذاب در این جهان و ایشانند که در آن جهان ایشان زیان کارترینانند. گفته اند این سوء عذاب ایشان در این جهان ذلّ خیریت است و گفته اند عذاب سكرات است و گفته اند عذاب گور است.

۱۲

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ: و بدرستی که بر تو وحی می فرستند و ترا می درآموزند و می دریابانند این قرآن را مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ: از نزد خدای درست کار و درست گفتار راست داور دانا به همه چیزها.

۱۶ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِاَهْلِهٖ اِنِّىۤ اَنْتُمْ نَارًا: ياد کن چون گفت موسیٰ مرخاندان او را من بدیدم آتشی سَتَاتِکُمْ مِنْهَا یَخْبَرُ اَوَاثِکُمْ بِشَہَابِ قَیْسٍ: زودا که به شما آرم از آن آتش آگاهی یا به شما آرم پاره‌ای آتش فراگرفته لَعَلَّکُمْ تَصْطَلَوْنَ: تا مگر شما گرم شوید. در اخبار است که تا موسیٰ بود چندان اندوه ندیده بود که در آن شب دید در آن وادی و تا موسیٰ بود چندان شادی ندید که در آن شب دید در آن وادی و قصه آن بتمامی در سورة طه گفته آمد.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا: چون آنجا آمد آواز دادند او را که برکت باد آن را که در این آتش است و آنکه گرد بر گرد آن است. سؤال: چرا گفت بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ برکت باد بر آنکه در آن آتش

است بعد ما که در آن آتش کس نبود؟ جواب گوییم معناه بورک من عند
 التار و من حولها، عند التار موسی بود و حولها فریشتگان: و گفته اند معناه
 بورک من فی طلب التار و من حولها همین معنی بود که یاد کردیم؛
 و گفته اند معناه بورک النار و من حولها برکت باد بر آن آتش و بر آنکه نزد
 آن است چون موسی. بوسهل انماری گوید معناه تبارک من نور النار و اقام
 حولها الملیکه. و گروهی از مشبّهه گفتند معناه ببرکت است آنکه در آن
 نور است و آن خدای بود و آنکه نزدیک آن موسی؛ و این محال است زیرا
 که نشاید که خدای تعالی در جای بود یا نور بود به معنی شروق و تلاقؤ.
 سؤال: نار بی حرارت محال بود چنانکه برف بی برودت محال بود، پس
 اگر آن نار بود چرا آن را حرارت نبود؟ جواب گفته اند این نار به معنی نور
 است، نور و ناریکی بود در لغت؛ و گفته اند از دور که موسی آن را بدید
 نار بود چون بدان رسید حق تعالی آن را از طبع ناری ببرد چنانکه نار
 نمرود بر ابراهیم، چون ابراهیم بدان رسید خدای تعالی آن را از صفت
 ناری ببرد؛ و گفته اند آن خود نار بود و بغایت حار بود لکن خدای تعالی به
 حجاب قدرت حرارت آن را از موسی منع کرد وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:
 پاک است آن خدا که خدای جهانیان است از همه صفات مخلوقان.
 محمد هیصم گفتی: خدای عزوجل دانست که گروهی از نادانان این
 بُورِکَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا بشنوند پندارند که مگر خدای آنجا بود و
 پندارند که و نادیناه من جانب الطور الايمن آن است که خدای از آن نور
 موسی را آواز داد، خدای تعالی خود را تنزیه کرد گفت وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ.

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: ندا آمد که یا موسی آنکه ترا خواند منم
 که منم خدای نیست همتا درست کار و درست گفتار راست داور. گفته اند
 اینها عماد است و صله: بدرستی که منم خدای عزیز و حکیم.

- وَأَلْقِ عَصَاكَ: و بیفکن باهوی ترا. موسی عصا بیفکند، در ساعت ماری گشت به دویدن آمد فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ: چون بدید آن را موسی که می دوید گفتی ای که آن سبک ماری است. اینجا گفت كَأَنَّهَا جَانٌّ
- ۴ جای دیگر گفت فاذا هی حیه تسعى و جای دیگر گفت فاذا هی ثعبان مبین، اشکالی که در این آید بگفته آمد جای دیگر، معنی: كَأَنَّهَا جَانٌّ
- فی السرعة و حیه فی الهیة و ثعبان فی الهیة وَلِیْ مُدْبِرًا: برگشت موسی روی بگردانیده یکسر: به دو لفظ یاد کرد که وَلِیْ مُدْبِرًا زیرا که کس بود که روی از چیزی بگرداند بر عزم آنکه بازان گردد، موسی همی یکسر
- ۸ روی از آن بگردانید؛ زیرا گفت وَلِیْ مُدْبِرًا وَلَمْ یُعَقِّبْ: باز نگشت، ای ولم یرجع. ندا آمد که یا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّی لَا یَخَافُ لَدِیَّ الْمُرْسَلُونَ: مترس یا موسی من آن خدایم که نترسند نزد من رسولان، و نباید ترسید نزد من رسولان را،
- ۱۲ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ: مگر آن کس که ستم کرد پس بدل کرد فعل بد خویش را به نیکوی از پس بدی بدرستی که من آمرزگارم و بخشاینده بروی. سؤال: چرا گفت نباید ترسید نزد من مگر آن کس را که ستم کرد پس آن را بدل کرد به نیکوی، رأیت اگر بدل نکرد
- ۱۶ ظلم را به نیکوی پس او را نباید ترسید؟ جواب گفته اند معناه: و لا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا؛ و آن آن بود که چون خدای تعالی گفت لَا یَخَافُ لَدِیَّ الْمُرْسَلُونَ موسی را با دل آمد که من جرمی کرده ام که قبطی را بکشته ام مرا جای ترس بود خدای عزوجل دل موسی را امن گردانید بدین که گفت
- ۲۰ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا؛ و گفته اند معناه: لکن مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا الْآیة؛ و گفته اند إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ الْکَلَام و اینجا وقف است، آنگاه گفت ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا، ای: و مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا الْآیة؛ و گفته اند معناه: لَا یَخَافُ لَدِی الْمُرْسَلُونَ و لا غیر المرسلین إِلَّا مَنْ ظَلَمَ، الْآیة.
- وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَبْنِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ: و در آرد دست ترا در بغل

تو — گفته اند فی جَبِيْكَ اِی: فی کَم قمیصک — تا بیرون آید سپید و روشن بی عیبی و بی پیسی ای فی تِسْعِ اَیَّاتٍ، ای: مع تسعه آیات: با نه نشان اِلٰی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ اِنَّهُمْ کَانُوْا قَوْمًا فَاسِقِیْنَ، ای: اِذهب الی فرعون و قومه و مرسلًا الی فرعون و قومه: پیغامبر باش به فرعون و گروه او که ایشان بودند و هستند گروهی بیرون شوندگان از دین و فرمان خدای.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ اَیَّاتُنَا مُبْصِرَةً: چون آمد بدیشان نشانهای ما هویدا، چنانکه بدان فراحق توانست دید. سؤال: چرا آیات را مُبْصِرَةً گفت بعد ما که آیات را بصر نبود؟ جواب گوئیم مُبْصِرَةً ای یُبْصِرُهَا، چنانکه گویند لیلُ نایم ای: یُنَام فیه، اَرْضُ سَاهِرَةٌ ای: یُسْهَرُ فِیْهَا قَالُوْا هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ: گفتند این جادوی است هویدا.

وَحَدِّثُوْا بِهَا: و انکار کردند آن را وَ اَسْتَقْبَلَتْهَا اَنْفُسُهُمْ: و بیقین می دانست آن را تنها ایشان، یعنی دلهای ایشان. سؤال: اگر بیقین می دانستند آن را و انکار می کردند پس همه معاند بودند و عنود بر خلق بسیار روا نبود، پس این چگونه است؟ جواب گوئیم عنود انکار ضروری باشد و ایشان بضرورت نمی دانستند معجزات موسی را. دیگر جواب گوئیم ایشان بیقین می دانستند که آن نه مقدور انسان است اما بیقین ندانستند که آن از خدای است. و گفته اند وَ اَسْتَقْبَلَتْهَا: و بیقین می بایست دانست دلهای ایشان را که آن معجزات از خدای بود. و گفته اند معناه: بیقین بدانستندی گر نظر کردندی لکن انکار کردند ظُلْمًا وَ غُلُوًّا: به ستم و برتری و گردنکشی فَاَنْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ: نگه کن که چگونه بود سرانجام آن تبه کاران.

وَلَقَدْ اَتَيْنَا دَاوُوْدَ وَ سُلَیْمٰنَ عِلْمًا: و بدرستی که بدادیم ما داود را و سلیمان را دانش. گفته اند مراد از این دانش نبوت است و گفته اند مراد از این دانش حکمت است و گفته اند مراد از این دانش حکل است که نعت هر

چیزی بدانستندی وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ: و گفتند هردوان — داود و سلیمان — سپاس و آزادی و ستایش آن خدای را که افزونی نهاد ما را بر بسیاری بندگان او که گرویدگانند، هم فضل فضیلت و هم فضل فضلت.

۴

وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ: و میراث برد سلیمان از داود ملکت، و گفته اند خلافت. وراثت سلیمان ملکت و خلافت را آن بود که جبرئیل نامه ای آورد مختوم از خدای تعالی به داود و گفت: هر که از فرزندان تو این را مختوم برخواند خلیفت تو او بود. و داود را آن وقت بیست پسر بود کهین ایشان سلیمان بود. داود آن نامه را برنورده پسر عرض کرد کس از ایشان آن بدانست، داود نومید شد. جبرئیل گفت «نیز فرزند داری؟». گفت «دارم و لکن خرد است به بازی است خواندن این نامه نه کار او است».

۸

مادر سلیمان بتشایع گفت «با من عهد کرده ای که مرا پسری بود از تو ولی عهد او بود، این العهد؟». داود سلیمان را بخواند، آن نامه را بروی عرضه کرد. سلیمان در مهر آن را برخواند حرفاً بحرف به الهام سماوی. داود بدانست که او خواهد بود خلیفت وی. در آن نامه پندها و حکمتها و

مسئلتها بود، سلیمان همه از بربرخواند. آنگه داود مهر نامه بگشاد؛ همچنان بود در آنجا نبشته، حرفی خلاف نه. آنگه داود سلیمان را در سرای حکم فرستاد و حکماء بنی اسرائیل را گفت: دروید و وی را به مسایل تجربت کنید. پیران در شدند، مسئلتها پرسیدند؛ همه را جواب

صواب باز داد آنگه کهلان در شدند، مسئلتهای بسیار پرسیدند؛ همه را جواب صواب داد آنگه جوانان در شدند، می پرسیدند و سلیمان جواب می داد، در آن میانه بخندید؛ ایشان آن خنده را از وی نپسندیدند. آنگه همه به داود آمدند، داود گفت «چگونه یافتید پسر مرا در علم؟». گفتند «سخت عالم و بزرگوار و سخت شایسته خلافت را». داود گفت «هیچ

۲۰

- عیب دیدید بروی؟». پیران گفتند «البته»، کهلان گفتند «البته»، جوانان گفتند «ما یک عیب دیدیم و آن آن بود که در میان علم گفتن بخندید و آن نه جای خنده بود و خنده نه در موضع بتر از حدی نه در موضع». داود گفت «پورا، آن چون بود که در چنان وقت بخندیدی؟». ۴
- سلیمان عذر آن بنمود گفت «یا خلیفه الله، آن خنده من از آن بود که من علم می‌گفتم به الهام الهی، در آن میان مورکان بر کنار خانه می‌رفتند، دو مور بهم رسیدند یکی مردیگر را گفت بهوش باش تا خاک بر خلیفه خدا نریزی که خاطر او شوریده گردد. من آن بشنیدم بدانستم عجب آمد، مرا آن خنده از تعجب بود». آنکه داود وی را ولی عهد خویش کرد وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ: و گفت ای مردمان درآموختند ما را سخن گفتن مرغان و بدادند ما را از هر چیزی، یعنی ملک گفته‌اند معناه: از هر کرامت که بنده را دهند؛ و گفته‌اند معناه: من علم ۱۲
- کُلِّ شَيْءٍ؛ و گفته‌اند منطق کل شیء که لغت هر چیزی بدانستی. و این خاصیت سلیمان را بوده است چنانکه در اخبار آمده است که روزی در مجلس نشسته بود و مرغان بر زبروی پر درپر درباخته و چتر ایستاده، خروه بانگی بکرد؛ سلیمان گفت او چه می‌گوید؟ گفتند الله و رسوله اعلم. ۱۶
- گفت می‌گوید الرحمن علی العرش استوی. قمری بانگی بکرد؛ گفت چه می‌گوید؟ گفتند ندانیم. گفت می‌گوید لدوا للموت و ابنوا للخراب. طائوس آواز داد؛ گفت می‌گوید کما تدین تدان و کما تزرع تحصد. طوطی بانگی بکرد؛ گفت می‌گوید مَن سَكَتَ سَلِمَ. هدهد بانگی کرد؛ گفت ۲۰
- می‌گوید مَن لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَم. صقر بانگ کرد؛ گفت می‌گوید استغفروا الله یا مذنبین. کبوتر بانگی بکرد؛ گفت می‌گوید سبحان ربّي الاعلیٰ. زغن بانگی کرد؛ گفت می‌گوید کُلِّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ. شیر بنرید؛ گفت می‌گوید انا کلبٌ مَن کلاب الله سَلَطْنِي عَلَى مَنْ يَشَاءُ اللَّهُمَّ

- لا تسلطنی علی البارین بآبائهم و امهاتهم. فراشته بانگی کرد؛ گفت می گوید الزجاجة کاتها کوکب درّی. حده بانگی کرد؛ گفت می گوید کظی البحل للکبت. و در اخبار است که کوف پیش او آمد سلام کرد،
- ۴ سلیمان او را گفت «چرا از کشت ما نخوری؟». گفت «زیرا که آدم از آن خورد پشیمان گشت». گفت «چرا از آب ما نخوری؟». گفت «زیرا که قوم نوح به آب غرقه شدند، من ترسم که غرقه شوم گر از آن بخورم». گفت «چرا همه درویران باشی؟». گفت «زیرا که آن مرا میراث است از پدران و مادران». گفت «چرا به روز بیرون نیایی؟». گفت «تا
- ۸ گناهان آدمیان نبینم؟». گفت «چون به آبادانی بگذری چه گویی؟». گفت «گویم عجب از آدمی که او را خواب آید و او را مرگ و گورو قیامت فراپیش است و دوزخ فراپیش». سلیمان گفت «چون درویران فرو آیی چه گویی؟». گفت «می گویم کجا اند آنها که به دنیا
- ۱۲ می نازیدند اینک در گور می ریزند». گفت «همه روزهمی فکرت کنی چندان چه اندیشی؟». گفت «یا رسول الله، در سه چیز می اندیشم هر چند می اندیشم به کناره آن می نرسم». گفت «آن سه چیز چیست؟». گفت «یکی می اندیشم تا در جهان مردان بیش اند یا زنان، هر چند
- ۱۶ می اندیشم زنان بیش می یابم». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که هر چه زنان اند خود زنان اند و هر چه مردان اند اسیر و زبون زنان اند و هر مرد که اسیر و زبون زن بود از زن بتر بود». سلیمان گفت «احسنت، دیگر چه می اندیشی؟». گفت «می اندیشم تا در جهان آبادانی بیش است یا
- ۲۰ ویرانی، هر چند بیش می اندیشم ویرانی بیش است از آبادانی». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که آن که ویران است خود ویران است و آن که آبادان است خود ویران خواهد شد». سلیمان گفت «احسنت، سدیگر می چه اندیشی؟». گفت «می اندیشم تا زندگان بیش اند یا مردگان، هر

چند می اندیشم مردگان بیش اند، چرا؟ زیرا که آنکه مردگان اند خود
 مردگان اند و آنچه زندگان اند همه روی با مرگ دارند و هر که مردنی بود
 مرده گیر، قال الله تعالی إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ». و در اخبار است که
 ۴ آفتاب و آب و باد هر سه نزد سلیمان آمدند به حاجت از وی درخواستند
 که «ما را از خدای آرام خواه تا ما را آرام دهد». گفت «تا بنگرم». چون
 ایشان بازگشتند مار پیش آمد گفت «یا خلیفه الله، مرا از خدای تعالی
 پای خواه تا بروم». گفت «تا بنگرم». چون مار بازگشت خفاش پیش
 آمد گفت «یا رسول الله، زینهار که مراد ایشان حاصل نکنی که گر
 ۸ آفتاب را قرار بود هر چه بر روی زمین است همه را بسوزاند، و گرباد را
 قرار بود پنافته آید همه بناها و درختان جهان برکنده گردد و جهانیان
 هلاک شوند، و اگر آب را قرار بود بر یک جای خلق جهان از تشنگی
 ۱۲ هلاک شوند، و مار خود بی پای با آدمی می این کند گری پای یابد یک
 آدمی را بر روی زمین زنده نماند». سلیمان گفت «نصیحت تو
 فرایذیرفتم». آفتاب آن بدانست گفت «باش یا خفاش گرت نسوزم نه
 منم». باد گفت «باش گرت هلاک نکنم نه منم». آب گفت «باش
 ۱۶ گرت غرق نکنم نه منم». مار گفت «باش گرت نگزم نه منم». خفاش
 اندوهگن شد، خدای تعالی وی را به برکت آن صلابت و نصیحت از آن
 همه دشمنان نگه داشت، چنان کرد که وی را هرگز حاجت نبود به روز
 بیرون آمدن، از آفتاب رست و او را به صحرا نباید آمد، از باد رست و به
 آب حاجت نبود که او را پستان بود از آن شیر می خورد بجای آب، از آب
 ۲۰ رست و بول او زهر مار بود هیچ مار پیرامن او نیارد گشت، از مار رست. و
 در اخبار است که روزی مرغی نزد سلیمان آمد، دیر بود تا نیامده بود؛
 سلیمان با وی عتاب کرد. گفت «یا رسول الله، با قضای خدای
 می بر نیایم»؛ سلیمان او را معذور داشت. عنقا گفت «یا رسول الله حدیث

- قضا و قدر هیچ گونه در دل من می نشود، چه کنم؟». سلیمان گفت
 «عجبی ترا بگویم تا عبرت گیری و به قضای خدا اقرار دهی؛ دوش
 ملک مغرب را پسری آمد و ملک مشرق را دختری و قضای خدای آن
 ۴ است که ایشان بحرام بهم رسند در غریب ترین جایی». عنقا گفت «یا
 نبی الله، آنجای را فرا من نمای تا من قضا را بگردانم». سلیمان گفت
 «دروغ گویی، خواهی که بدانی آنجای فلان شهر است به مشرق و فلان
 شهر به مغرب». عنقا به هوا بر شد چندانکه فرو نگرست همه زمین را
 ۸ چون یک شهر دید بر سر آب فرو نگرست آن دختر را دید در میان
 دایگان. فرو آمد او را بر ربود و به کوهی برد در میان دریا، در جهان کوه
 از آن بلندتر نه، بر سر آن کوه درختی بود آن را هزار شاخ هر شاخی چند
 بزرگترین درختی در زمین، عنقا بر آن درخت آشیانی نرم بساخت و آن
 ۱۲ دختر را آنجا فرود آورد و انواع اطعمه و فواکه و اشربه به وی می آورد و
 او را می پرورد تا برسد. و آن پسر آنجا که بود بالغ شد و حریص بود بر
 صید، آرزوش کرد صید دریا، ساز آن بساخت و در کشتی نشست با
 وزیری و ندیمی و حاجبی و غلامی و کنیزکی و طباحی و شراب داری و
 ۱۶ بازی و سگی و سگبانی و مطربی و از طعام و شراب هر چه ببايست.
 چون در کشتی نشست باد درآمد کشتی را براند، پنجاه شبانروزی برد هر
 شبانروزی یک ساله راه تا بدان کوه رسید، آنجا فرو داشت. مطرب آواز
 طرب و ملاحی و معازف و مغانی برکشید خوشترین آوازی. آن دختر سر از
 ۲۰ آن آشیان برکرد، سایه وی بر آن ملک زاده افتاد؛ برنگریست آن دختر را
 بدید بغایت جمال، دلش در وی آویخت گفت «تو که ای؟». گفت
 «من دختر عنقاام، مرا وی پرورده است نیکوترین پرورشی؛ هر بامداد به
 مجلس سلیمان رود آنگه باز آید با هر نعمتی که مرا باید». آن پسر
 بگریست از عشق دختر. دختر گفت «چرا می گویی؟». گفت «برتو

می‌گیریم، چون تو مردمی خالی مانده از همه لذات و راحت و سماعهای خوش جدا مانده». دختر گفت «چون کنم تا مرا با تو انس بود؟». پسر گفت «من حیلتي بکنم تا به هم رسیم». اسبی را میان تهی کرد و به کافور و مشک خوش‌بوی کرد گفت «من در میان آن شوم تو عنقا را گوی ۴ تا اسب را نزد تو آرد، خود نداند که من در میانم». چنان بکرد، بهم رسیدند؛ زن بار گرفت. باد سلیمان را آگاه کرد. سلیمان عنقا را بگفت. عنقا انکار کرد سلیمان گفت «برو و آن اسب را به من آر». بیاورد، غلام را و جاریه را هر دو در میان آن اسب بدیدند. عنقا اقرار داد به قضای خدای و از شرم و تشویر آن ناپدید گشت از میان خلق. قوله تعالی إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ: بدرستی که این است کرامت و افزونی هویدا که خدای سلیمان را داد.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْقَطِيرِ وَبِئْسَ كَيْدُ سُلَيْمَانَ ۱۲
 لشکرهای او را از پریان و دیوان و آدمیان و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ، ای: یحیی‌سون: ایشان را می‌نیافتندی. و آن آن بود که خدای تعالی سلیمان را شادروانی داده بود صد فرسنگ در صد فرسنگ بر آن شادروان خیمه‌ای فرسنگی در فرسنگی تُنْكَ تَرَا ز پوست خایه مرغ، در آن خیمه تختی میلی ۱۶ در میلی و از راست او ده هزار کرسی زرین نهاده علما را و از چپ او ده هزار کرسی سیمین نهاده‌ند ما را. سلیمان بر آن تخت نشست، علما از راست او بر آن کرسیهای زرین و ندما از چپ او بر آن کرسیهای سیمین، دیگر آدمیان در پیش وی بیستادندی و پریان و دیوان به گرد ایشان و ۲۰ فریشتگان به گرد ایشان بیستادندی با عمودهای آتشین تا هر که بی فرمان سلیمان از آن مجلس بازگشتی فریشته‌ای او را عمود آتشین بزدی بر جای بسوختی و مرغان زبر سلیمان همه پر در پر بافته چون چتر سایه داشتندی آنگه باد رُخا زیر آن شادروان درآمدی آن را برگرفتی هفت میل در هوا

- بردی هُرست و جُرست در جهان افتادی، خلق بر بامها و بالاها آمدندی به
نظاره؛ آن باد بازان همه قوت می رفتی و آن شادروان را بازان همه خلق
در هوا می بردی چنانکه برگگی بر درخت از آن نجنبیدی، همی بردی تا
۴ آنجا که سلیمان خواستی. فریشتگان آسمان نیز بروی نظاره کردند،
هنگامی فریشتگان از آن موکب و جلوه تعجب می کردند گفتند: اینت
بزرگوار بنده ای که سلیمان است که خدای تعالی او را چنان برکشیده
است. خدای تعالی ایشان را گفت: ای فریشتگان، آن بر کشیدن من
سلیمان را از بهر فروتنی او را است که اگر در دل او ذره ای کبر بودی من
۸ او را چنان که به آسمان می برآرم به زمین فرو بردمی.
- حَتَّىٰ إِذَا تَوَلَّىٰ وَادٍ الثَّمَلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ:
می گذشتند تا بیامدند به وادی موران گفت موری — نام وی مُنذر — ای
۱۲ موران در شوید در جایگاههای شما لَا يَخْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمٌ وَجُنُودُهُ وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ: تا فرو نکوبد شما را سلیمان و لشکرهاى او و ایشان ندانند.
گفته اند آن موران نمی دانستند که سلیمان و لشکرهاى او ایشان را فرو
نکوبند، و گفته اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ لشکرهاى سلیمان ندانستند. سخن آن
۱۶ مور را سلیمان بدانست که باد آن سخن را به گوش سلیمان رسانید؛
بازایستاد گفت مر آن مور را که «شما را از ما چرا می بیم کند که من در
هواام و شما بر زمین». آن مور امیر موران جوابش باز داد گفت «بلی تو در
هوایی و لکن ملک این جهانی را بقا نیست ما ایمن نه ایم که از نفس تا
۲۰ نفس ملک ترا زوال آید به زمین افتی ما کوفته گردیم». سلیمان نگه کرد
آن مور مر آن موران را در پیش کرده به سولاخ فرو می کرد. سلیمان وی را
گفت «تو ایشان را که باشی؟». گفت «من امیر ایشانم». سلیمان
گفت «پس چون است که بایس همه ای؟». گفت برای آنکه گر
مکروهی رسد به من رسد نه بدیشان و حق رعیت بر امیر آن باشد که خود

- را سپر ایشان دارد». سلیمان را از آن سخنان او عجب آمد.
- فَتَبَسَّ صَاحِبًا مِّنْ قَوْلِهَا: بگمارید خندان از آن گفتار او. و خنده دو
- است: تبسم و قهقهه، خنده پیغامبران تبسم بود نه قهقهه، زیرا که خنده به
- قهقهه دل را سیه کند. آنکه سلیمان او را گفت «لشکر چند داری؟». ۴
- گفت «در این وادی چهل هزار قاید با هر قایدی چهل هزار علم، زیر هر
- علمی چهل هزار کردوس، هر کردوسی چهل هزار مور و از مشرق تا به
- مغرب همه موران در فرمان من اند، چون آواز دهم همه بیکبار آواز من
- بشنوند مرا اجابت کنند». سلیمان گفت «لشکر خویش مرا بنمای تا ۸
- بینم». منذر گفت «چنین به تعجیل بر نیاید، گرمی خواهی فرود آی و
- دل فرو نه تا لشکر خویش را بر تو عرضه کنم». سلیمان در آن بیابان فرود
- آمد. منذر آوازی بداد که: يَا أَيُّهَا التَّمَلْ اخْرُجُوا مِن مَّسَاكِنِكُمْ. کردوسهای
- موران از زمین برمی آمدند تا هفت روز و آمده است در اخبار تا هفتاد روز ۱۲
- همچنان پیوسته می برآمدند بزحام. سلیمان را دل بگرفت گفت «تا کی
- خواهد بود؟». منذر گفت «هنوز چه دیدی، گریبانشی تا هفتاد سال
- همچنین می برآیند». سلیمان آن مور را بنواخت و بر دست خود خود نشانید
- گفت «چه گویی در این بساط من؟». منذر گفت «بساط من به از بساط ۱۶
- تو». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که بساط تو نسج دیوان است و بساط
- من دست سلیمان است». سلیمان گفت «چه گویی در این ملک
- من؟». گفت «چه گویم در ملکتی که پر سارخکی نسجد». گفت
- «چه گویی در این دیوان که در فرمان من اند؟». گفت «امیر باخورد ۲۰
- رعیت بود و رعیت باخورد امیر». گفت «چه گویی در این باد که در
- فرمان من است؟». گفت «باد است به دست تو باد». گفت «چه
- گویی در این مرغان که مونس من اند؟». گفت «گرتر با خدای انس
- بودی با دون او ترا انس ندادی»، آنکه گفت «یا سلیمان، ترا چرا

- سلیمان گویند؟». گفت «ندانم تا تو بگویی». گفت «معنی سلیمان آن بود که یا سُلیم اَنَّ لَكَ ان تتوب الى الله بقلبك، و دانی که پدر ترا چرا داود گفتند؟». گفت «تا تو بگویی». گفت «معنی داود آن بود که داو داك، درمان کن درد خویش را». سلیمان را از آن حکمتها عجب آمد ۴ بخندید آنگاه او را گفت «حاجت خواه». منذر گفت «حاجت من آن است که از این معلولی درست کردم»، که وی را یک پای و یک دست و یک چشم بیش نبود، «و دیگر حاجتم آن است که پیرم جوان کردم و دیر بزم». سلیمان گفت «من از این عاجزم». منذر گفت «پس تو که ۸ عاجزی حاجت به عاجز چرا بردارم». وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ: سلیمان گفت ای بار خدای من فادل ده مرا و توفیق ده مرا و حریص کن مرا تا سپاس داری کنم نیکوداشت ترا آنکه نیکوداشت کردی مرا و مادر و پدر مرا و وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ و تا کنم ۱۲ کار نیک چنانکه بپسندی آن را وَأَذْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ: و در آرم مرا به بخشایش تو با بندگان شایستگان تو در بهشت.
- وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ: و گم گشت آن مرغ را یعنی هدهد را. و سبب گم گشتن سلیمان هدهد را آن بود که هدهد با دیگر مرغان بر زبر سلیمان پر در پر ۱۶ بافته داشت و سایه افکنده؛ چون هدهد غایب شد آفتاب بر سلیمان افتاد، از آن سبب او را خواستاری کرد. و گفته اند سبب تفقد وی آن بود که وقت نماز درآمد و آب پدید نبود و هدهد از هوا فرو نگرستی چهل ارش در زمین آب بدیدی، سلیمان هدهد را طلب کرد تا بگوید که آب کجا ۲۰ نزدیک تر به روی زمین تا مقتیان فرو کنند فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ: گفت چه بوده است مرا که نمی بینم هدهد را یا هست او — بیک هست او — از غایبان.

لَاُعَذِّبُهُ عَذَابًا شَدِيدًا: هراینه عذاب کنم او را عذاب سخت أَوْ لَا أَدْخِلُهُ: یا

گلو ببرم او را اَوَلِيَّائِي سُلْطَانٍ مُبِينٍ: یا به من آرد حجتی هویدا غیبت خویش را. سخن گفتند تا این عذاب سخت چیست؛ گفته اند لا تُتَفَنَّ رِيشُهُ که سلیمان عقوبت مرغ آن کردی که بفرمودی تا پراو بکنند و در آفتاب افکندند تا بمردی؛ و گفته اند لاُعْلَبَتْهُ عَذَاباً شَدِيداً ای بالفرقة والقطیعة؛ و گفته اند لاَعَذَبَتْهُ بالجوع و گفته اند لاَعَذَبَتْهُ بالغربة و گفته اند لاَعَذَبَتْهُ ای لأفرقته عن شکله. سؤال: چرا تقسیم کرد بر آن سه قسمت حال او را؟ جواب گوئیم سلیمان گفت اگر هدهد بر سبیل انکار و تمرّد غایب شده است او را عذابی کنم سخت، و گربه هوای خویش غایب شده است وی را بکشم، و اگر بعه عذری غایب شده است آن باید که حجت آن بیارد. و سبب غیبت هدهد آن بود که هدهد دیگر از سبا بیامد نام وی عَفِیرا و نام هدهد سلیمان یَعْفِیرا. چون یَعْفِیرا عَفِیرا را بدید گفت «تو از کجایی و از کجا می آیی؟». گفت «من از سبا آمده ام». گفت «به چه شغل؟». گفت «به نظاره ملک سلیمان». گفت «چون بینی ملک ملک ما را؟». گفت «سخت زیبا، ما را نیز ملکه ای است نام وی بلقیس ملک دنیا دارد و تجمل تمام، گر خواهی که ببینی براو با من بیا». یَعْفِیرا با عَفِیرا برفت تا به سر کوشک بلقیس؛ و بلقیس زنی بود که در روزگار او به جمال او زن نبود، چنین گویند که بلقیس از نسل پریان بود از مادر، اما پدرش آدمی بود شراحیل ملک، به چهل پدر همه ملوک بودند. شراحیل هم کفو خویش زنی نمی یافت از آدمیان، از پریان بیافت زنی نام او ریحانه به چهل پدر ملک و ملک زاده؛ وی را بخواست. بلقیس از آن زن بود، نامش مَقّه کنیتش بلقیس به لغت ایشان. هدهد نگه کرد وی را دید ملک وار بر تختی نشسته سی ارش بالای آن و شصت ارش پهنای آن همه به جواهر و یواقیت اثمائی پیوسته، داربزن آن از یاقوت و زمرد و زبرجد سبز، در منظری بر سر کوشکی بلند کنگرهای آن از

زر و یاقوت سرخ در برابر خورشید چنانکه چون آفتاب برآمدی نخست بر آن
 کوشک تافتی و شعاع خورشید چنان بر آن کوشک افتادی که هر که از
 شهر بنگرستی پنداشتی که آفتاب از آن کوشک می برآید. و اهل آن شهر
 ۴ همه آفتاب پرست بودند چون آفتاب برآمدی ایشان همه روی سوی آفتاب
 کردند به پرستیدن و منظر بلقیس قبله ایشان بودی بازان مانستی که
 بلقیس را می پرستند. وی بازان همه جمال خود را آراسته داشتی به انواع
 زینت، تاج ملک بر سر و هفت سیوار در هر دستی مرصع به جواهر و
 ۸ یوایت و هفت بازوبند بر هر بازوی مرگب به جواهر و هفت خلخال در هر
 پای و در هر انگشت انگشتی بهای آن هزار دینار و مخنقه ای از گوهر در
 گردن هر گوهری در آن شعاع آن بر حوالی او تافته؛ و هفتصد کنیزک
 چنانکه بهای هیچ کنیزک کم از هزار دینار نه، در پیش وی به خدمت
 ۱۲ ایستاده؛ و براقع لطیفه پیش روی وی فرو گذاشته، هر ساعتی همی
 برگرفتی، از جمال روی وی همه جواری به سجود افتادندی. هدهد آن
 بدید بازگشت تا سلیمان را خبر کند.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ: درنگ کرد نه دیر. سلیمان مرکرکی را که امیر
 ۱۶ عارض مرغان بود پرسید که «هدهد کجا است؟». گفت «خبر ندارم». چون
 هدهد از دور آمد کرکی وی را گفت «برخویشتن ستم کردی که
 غایب شدی تا خلیفه خدای بر تو خشم گرفت و تهدید صعب بکرد، تا چه
 حجت داری». هدهد گفت «اینها الامیر، تو غم مدار که من علمی آوردم
 ۲۰ که سلیمان را آن نیست و وی علم دوست است چون این را از من بشنود
 خشم فرو خورد». آمد تا پیش سلیمان. سلیمان او را گفت «کجا
 بودی؟». فَقَالَ أَخَظْتُ بِمَا لَمْ تُحِظْ بِهِ: گفت من رسیدم آنجا که تو نرسیدی و
 بدانستم آنچه تو ندانسته ای و عجب خبری آوردم ترا. سلیمان گفت
 «هین چه خبر است». هدهد نازی بکرد «گفت یا خلیفه الله چنین

نشاید، مرا بر مقام علما بیاید نشانند تا علم گویم و توسماع کنی». سلیمان وی را بر مقام خویش بنشانند به عزّ، پس گفت «هین چه خبر؟». هدهد گفت وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بَنِيَّ يَمِينٍ: آوردم به تو از سبا خبری بی گمان. چون سبأ به نصب همز خوانی نام آن زمین باشد لاینصرف بود و گر سبأ به تنوین خوانی نام آن قوم باشد.

۴ اِنِّی وَجَدْتُ اَمْرًا تَمْلِكُهُمْ: من یافتم زنی را که پادشاهی دارد بر آن قوم سبا و اَوْتِیْتُ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ: و بداده اند او را از هر چیزی، یعنی هر چه در باب مملکت ببااید. گفته اند معناه: من کلّ شئ فی ارض سبا، که آن شهر و نواحی آن همه او دارد وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیْمٌ: و او را است تخت بزرگ؛ چنانکه از پیش بگفتیم، و گفته اند عظیم القدر.

۸ وَجَدْتُهَا وَفَوْقَهَا یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ: یافتم او را و گروه او را که سجود می کنند آفتاب را و می پرستند آن را از فرود خدای، و او را هزار قیل زیر دست هر قیلی صد هزار مرد آفتاب پرست وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالُهُمْ: و آراسته کرده است ایشان را دیو کارهای ایشان، تا پندارند که حق و صواب آن است فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ: بگردانیده است ایشان را از راه تا راه نمی یابند به حق. سلیمان این بشنید گفت:

۱۶ اَلَا یَسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِیْ یُخْرِجُ الْخَبَّ فِی السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ: ای قوم سجود آن خدای را کنید که او بیرون آرد نهان را در آسمانها و زمین. و گر اَلَا یَسْجُدُوا به تشدید خوانی یعنی: فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ کئی لایسجدوا: دیو ایشان را بگردانیده است از راه تا سجود نه آن خدای را می کنند که او بیرون آرد خبّ، گفته اند خبّ السموات المطر و خبّ الارض النبات، و گفته اند خبّ السموات الشمس والقمر والكواكب و خبّ الارض الاشجار والنبات، و گفته اند یُخْرِجُ الْخَبَّ فِی السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ ای: یعلم اسرار

اهل السموات والارض وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ: و می داند آنچه خلق می پویند و آنچه آشکارا می کنند.

۴ أَلَلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ: خدای آن است که نیست خدایی مگر او خداوند عرش بزرگ است.

۸ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ: سلیمان گفت زودا که بنگریم تا راست گفتی آنچه گفتی از خبر سبا یا هستی از دروغ زنان. آنگه سلیمان نامه ای نبشت شست ارش از نقره سپید تاخته هفت درم سنگ و در منقار هدهد نهاد، گفت:

۱۲ اِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْقِهِ إِلَيْهِمْ: ببر این نامه مرا و بدیشان رسان این را، یعنی به بلقیس و قوم او ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ: پس بگرد از ایشان پس نگه کن تا چه جواب باز دهند. سؤال: چرا گفت ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ باز گرد از ایشان پس نگه کن تا چه جواب باز دهند، چون باز گشت چگونه نگه کردی به جواب ایشان؟ جواب گفته اند اندر این تقدیم و تأخیر است، ای: فآله الیهم فانظر ماذا يرجعون ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ ای: و گفته اند تَوَلَّى عَنْهُمْ ای تأخر عنهم، بپس تر آئی پس نگه کن تا چه گویند. آنگه سلیمان نامه را در منقار هدهد نهاد و وی را به زینت رسالت بیاراست، تاج بر سر او نهاد و طوقی در گردن او کرد و حله ای منقش در وی پوشانید آنگه وی را گسیل کرد. هدهد به هوا بر شد. در اخبار است که باز در هوا آن هدهد را دید که به ناز پرواز می کرد، گفت «ای هدهد، نهار بلند پر شده ای و به ناز پرواز می کنی». هدهد گفت «بلی زیرا که نام حبیب دارم و نامه حبیب حبیب دارم». آنگه برابر منظر بلقیس فرو آمد، بلقیس به خانه به قیلوله خفته بود بر هر دری هزار مرد پاسوان. هدهد نامه را بر سینه وی افکند، وی بیدار نشد؛ هدهد زیر سر او زفره می کرد تا وی بیدار گشت و گویند هدهد منقار در سینه او زد و او برهنه بود خفته مگر عورت که

پوشیده بود. چون بیدار شد نامه را دید بر سینه خویش عجبش آمد، زود ارکان مملکت را بخواند و هدهد در بالکانه نشسته نظاره می‌کرد.

۴ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ: گفت ای سرهنجمنان بدرستی که من آنم که افکندند و رسانیدند به من نامه بزرگوار؛ گفته اند آن را کریم گفت زیرا که لطیف نامه ای بود شست ارش بود به وزن هفت درم‌سنگ؛ و گفته اند آن را کریم گفت زیرا که مختوم بود به مهر زرین؛ و گفته اند آن را کریم گفت زیرا که عنوانش نام خدای بود، در آنجا نبشته:

۸ اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ: این نامه از سلیمان است و ابتداء این به نام خدای مهربان است و بخشاینده. سؤال: چرا سلیمان نام خود را بر نام خدای تقدیم کرد؟ جواب گفته اند زیرا که سلیمان دانست که بلقیس بیگانه است خدای را شناسد مبادا که به نام خدای استخفاف کند خواست که نام وی سپر نام خدای باشد حرمت و تعظیم نام خدای استخفاف کند خواست که نام وی سپر نام خدای باشد حرمت و تعظیم نام خدای را؛ و گفته اند نام سلیمان بر پشت نامه بود و نام الله بر سر نامه چنانکه ادب نامه نبشتن است. و بلقیس نبیسنده و خواننده بود چون چشمش به نام سلیمان افتاد گفت فال گرفتم از نام سلیمان به سلامت و از نام رحمان به رحمت. چون نامه باز کرد در آنجا نبشته دید که:

۲۰ اَلَا تَعْلَمُوْا عَلٰی وَاَنْتَوْنِیْ مُسْلِمٰیْنِ: آن باید که گردن کشی و برتری نکنید بر من و به من آیید گرویدگان. گفته اند مُسْلِمِیْنِ ای منقادین للحق؛ و گفته اند مُسْلِمِیْنِ ای مسالمین مصالحین.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِیْ فِیْ أَمْرِیْ: بلقیس گفت ای سرهنجمنان جواب دهید مرا در این کار که پیش آمد مرا اشیروا الّی فی مشاورتی مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتّٰی تَشْهَدُوْا: نبوده ام من برگزارنده کاری تا شما حاضر آمدی و با

شما مشاورت کردمی.

۴ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا أَبَاسٍ شَدِيدٍ: ایشان گفتند ما خداوندان نیروایم و خداوندان حرب سخت، ما سیصد و شست جاثلیق ایم زیر دست هر جاثلیق صد هزار مرد رعیت، مرد هست و قوت هست و مال هست وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَأْمُرُ: و فرمان ترا است بنگر تا چه فرماید ما را ما فرمان برداریم.

۸ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا: بلقیس گفت بدرستی که پادشاهان چون بنوشهری درآیند تباهی کنند یعنی ویران کنند شهر را وَ جَعَلُوا آعِزَّةً أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ: و کنند شکهمندان و پدیدآمدگان اهل آن را نژندان و همچنین کنند سلیمان و لشکر او گر درآیند؛ و گفته اند این سخن خدا گفت صدق سخن بلقیس را. گفتند پس صواب چه بینی؟ گفت:

۱۲ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ: و من فرستنده ام بدیشان هدیه ای فَنَاطِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ: پس نگه کننده ام تا به چه چیز بازگردند فرستادگان، اگر سلیمان همی عز و مال دنیا جوید او را به مال کور کنیم و گر همی دین جوید و ما را با دین دیگر خواند تا بنگریم که رسولان چه خبر باز آرند. آنکه ۱۶ هدیه های نیکو بساخت و بفرستاد. در اخبار است که هزار غلام آراسته به تمامترین سلاحی بر اسبان تازی نشاند و هزار کنیزک آراسته به تمامترین زینتی بر هزار استر بردعی نشاند هدیه را و هزار حُلّه هر حُلّه ای در تخت سیمین به طناب زرین بسته و هزار حقه مشک و هزار حقه عنبر و خشتی ۲۰ زرین سه ارش پهنای آن و دوارش ستبرنای آن و خشتی سیمین همچنان و چهار گوهر هریکی چنانکه در خانه ای تاریک بنهادندی خانه سرتاسر روشن و تابان گشتی و سه زبرجد سبز چنانکه روشنای آن بر روشنای چراغ غلبه کردی این همه هدیت را، و تجربه را ده غلام در هیئت وزی

کنیزکان و ده کنیزک در هیئت و زنی غلامان و غلامان را حجت برگرفت
 که سخن چون زنان گویند بنرمی تا کسی بجای نیارد که شما پسرانید و
 جواری را حجت برگرفت که سخن جزم گویند تا بجا نیارند که شما
 دخترانید، و دو گوهر بفرستاد یکی سفته به سولاخ عجب پیچیده و یکی
 ناسفته و ده تا مادیان و ده تا بچه بهم مانده و قدحی تهی و نامه را جواب
 باز نوشت که: رسید کریم نامه تو بخواندم و بدانستم آنچه استدعا کرده
 بودی تا بنگریم در حدیث تو و دین تو و علم تو آن ده غلام و آن ده کنیزک
 را از هم جدا باید کرد چنانکه ایشان را برهنه نکنند و دست فرا ایشان
 نکنند و این دو گوهر را آنچه سفته است رشته در آن باید کرد و آنچه
 ناسفته است همچنان دیگر سولاخ باید کرد پیچیده و این بیست تا اسب
 مادر را از بچه جدا باید کرد و آن قدح را پر آب باید کرد که نه آب آسمان
 بود و نه آب زمین تا ما بر علم تو واقف گردیم. چون رسولان را گسیل کرد
 دهدد پیامد سلیمان را خبر کرد و گفته اند پریان وی را خبر کردند تا از
 آمدن رسولان بلقیس. سلیمان بفرمود تا دویست هزار سوار آدمی را باد
 برگرفت و در هوا مصاف برکشیدند به سلاح آراسته و بر یکدیگر حمله
 می بردند و حرب می کردند و لشکر شیاطین از دیگر سو مصاف برکشیدند و
 عَلم عَلم آتش در همدیگر می انداختند و کوه در کوه می انداختند و لشکر
 پریان در هوا بیستادند طبل و بوق و صنج می زدند. چون رسولان بلقیس آن
 بدیدند خواست که زهره ایشان بچکد، از هوش می شدند و باهوش
 می آمدند تا نزدیک رسیدند به درگاه سلیمان. سلیمان فرموده بود تا در
 راه گذر ایشان خشتهای زرین و سیمین افکنده بودند و جای یک خشت
 زرین و یک خشت سیمین خالی گذاشته بودند و جواهر و یواقیت و زبرجد
 بسیار در پای ستوران ریخته. چون رسولان می گذشتند جایگاه آن دو
 خشت خالی دیدند یکدیگر را گفتند گر ما این دو خشت که می بریم نزد

سلیمان بریم جز آن نباشد که ما را متهم کنند که شما این را از آنجا برگرفته اید آب ما بشود، صواب آن است که ما این دو خشت را بر آنجا بنهیم؛ بنهادند.

- ۴ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنُ قَالَ اٰتِمِدُّوْنِي بِمَاۤلٍ: چون آمد رسول بلقیس به سلیمان سلیمان گفت مرا همی به مال مدد خواهید کرد و به مال می فریبید فَمَا اٰتَانِي اللّٰهُ خَيْرٌ مِّمَّا اٰتَيْتُكُمْ: آنچه خدای مرا داده است از نبوت و حکمت و ملک و نعمت به از آنچه شما را داده است از مال بَلْ اَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُوْنَ: من شاد نگردم به مال و هدیه شما بیک شما باشید که به هدیه شادی کنید و به دنیا نازید، آن هدیه را رد کرد و آن غلامان و جواری را که برای تجربه را آورده بودند فرمود تا همه را بهم به خوان مهمان نشاندند، چون از طعام خوردن پرداختند آب بدیشان آوردند دست شستن را، هر که از ایشان آب بر دو دست می ریخت و هر دو دست بهم می شست دانستند ۱۲ که غلام است و هر که کنیزک بود به یک دست آب برمی گرفت و دست می شست، بدان نشان غلام را از جواری جدا کردند. و اسبان را و بچگان را بهم به علف بیستانیدند به آخر، مادران به نس علف پیش بچگان می افکندند؛ بدان نشان مادران را از بچگان جدا کردند. و آن گوهر که ۱۶ می رشته در آن بایست کشید دودی را بفرمود تا رشته بر خویشتن پیچید و در آن سولاخ شد همی گشت تا به دیگر سوی بیرون آمد و کرم دیگر را بفرمود تا آن دیگر گوهر را همچنان بسفت. و آن قدح را که می پر آب بایست کرد نه از آب آسمان و نه از آب زمین بفرمود تا اسبان را گرم ۲۰ بتاختند تا عرق بسیار از ایشان برفت آن عرق را بگرفتند و آن قدح را پر کردند؛ آنکه مر رسول را گفت و گویند دهد را گفت:

اِزْجِعْ اِلَيْهِمْ فَلَنَاْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا: بازگرد باز ایشان — یعنی با بلقیس و قوم او — خبر کن ایشان را که اگر سمعاً و طاعةً بیاید و گر نه

هراینه و بدرستی که بدیشان آریم لشکریایی که ایشان را طاقت آن نبود وَ
لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ: و هراینه بیرون آریم ایشان را از آن شهر
سبا نژدان دربندهای گران و ایشان خواران. چون رسولان بازگشتند
۴ سلیمان دانست که بلقیس با حشم وی بیایند، خواست که پیش از آمدن
ایشان تخت وی را به دست آرد تا آن غنیمت باشد وی را.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاْ أَتُكْمُ يَا تَيْيِنِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ: گفت ای
سرهنجمنان کیست از شما که به من آرد تخت بلقیس را پیش از آنکه
۸ ایشان به من آیند گرویدگان.

قَالَ عِفْرِيتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ: گفت ستنبه ای از
پریان نام وی عمرو من به تو آرم آن را پیش از آنکه تو برخیزی از جایگاه
تو؛ گفته اند از جایگاه حکومت که بامداد به مقام حکم بنشستی تا
۱۲ نیم روز؛ و گفته اند از مقام عبادت که در یک مقام هزار هزار تسبیح
کردی خدای را آنکه برخاستی وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيْ أَمِينٌ: و من بر آن و بر آوردن
آن نیرومندم و زینهاردار. سلیمان گفت پیش از این خواهم.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ: گفت آنکه نزد او بود دانشی از نبشته
لوح، یعنی مهین نام خدای و او آصف بن برخیا بود وزیر سلیمان أَنَا أَتِيكَ
۱۶ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ: من به تو آرم آن تخت را پیش از آنکه با تو گردد
چشم تو، چشم زدن تو و گفته اند معناه پیش از آنکه آن کس که تو او را از
دور بینی با تو رسد، و گفته اند پیش از آنکه چشم بر هم زنی. سلیمان
گفت بیار. آصف هم آنجا سر بر زمین نهاد خدای را به مهین نام وی
۲۰ بخواند. خدای تعالی آن تخت را آنجا که بود به زمین فرو برد و پیش
سلیمان بر آورد، از مجلس سلیمان تا بدان تخت یک ماهه راه بود و آن
تخت آنجا که بود در هفتم حصن بود و سی هزار مرد بر آن حارس بود در
یک طرفه العین به دعای آصف پیش سلیمان حاضر آمد. سه کرامت از

- کرامات اولیا ایزد تعالی در قرآن یاد کرده است ردّ بر آن گروه که کرامت اولیا را انکار کنند و گویند کرامات نانبی را روا نبود: یکی از آن کرامات مریم است کَلَمَا دَخَلَ عَلَيْهَا الْمَحْرَابُ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، دیگر کرامات اصحاب الکهف و لبثوا فی کَهْفِهِمْ ثَلَاثُمِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تَسْعًا، سدیگر کرامات آصف برخیا چنانکه در این آیت بگفت، حَجَّتْ اِسْتَمَا مَا رَا فِي الْاَنْكَرَةِ كِرَامَاتِ نَانَبِي رَا رَوَا بُوْد فَلَمَّا رَاَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ: چون بدید سلیمان آن تخت را آرام گرفته نزد وی قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ اَشْكُرْ اَمْ اَكْفُرْ: گفت این از افزونی و نیکویی خدای من است با من ۴ — که مرا چنین وزیری داد صاحب کرامات — تا آزمون کند مرا که شکر کنم بر چنین وزیری یا ناسپاسی کنم به حسد کردن او را وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ: و هر که شکر کرد بدرستی که آن شکر تن او را سود دارد و داشت وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ: و هر که ناسپاسی کرد زیان او را دارد ۸ زیرا که خدای من بی نیاز است از شکر شا کران و بزرگوار است. سؤال: چرا نشاید که آتایک به قَبْلِ اَنْ يَّرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ سلیمان گفت و تخت بلقیس را او حاضر کرد به مهین نام خدای و آن کرامت او را بود نه ۱۲ وزیر او را؟ جواب گوییم نشاید زیرا که سلیمان گفته بود اَيُّكُمْ يَأْتِنِي بِعَرْشِهَا وَاجِبْ اَيْدِیْ اَتِيكَ خُطَابُ سَلِیْمَانَ رَا بُوْد لَاغیر؛ و نیز گفت قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَقَامِیْكَ، سلیمان بود بر مقام نشسته نه عفریت که عفریت بر پای بود به خدمت ایستاده؛ و نیز اخبار چنین وارد است که ۱۶ احضار تخت بلقیس پیش سلیمان از آصف بود و این خبری است و در ۲۰ خبریات به اخبار باید گرفت نه به هوا و گزاف. سؤال: ای روا بود که نارسول از رسول فاضلتر بود تا او را شرفی بود که رسول را نبود؟ جواب گوییم نارسول از رسول فاضلتر نبود اما باشد که نارسول را نوعی بود از کرامت که رسول را آن نبود چنانکه مریم را میوه و روزی بهشت

می آوردند و زکریّا را آن کرامت نبود و سلیمان با قوم به دشت می شدند به استسقا، موری دید ستان باز افتاده دعا می کرد از خدای آب می خواست؛ سلیمان قوم را گفت ارجعوا و را کم فقد سقیم بدعوة غیرکم، به دعای آن مور همه آب یافتند، واجب نیاید تا آن مور از سلیمان علیه السلام فاضلتر بود. و در اخبار معروف است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم يستنصر بصعاليك المهاجرین، چون به غزو خواستی شد درویشان غریب را گفתי دعا کنید ما را به نصرت که خدای ما را به دعای شما نصرت کند و برای آن واجب نیاید تا ایشان از رسول خدای فاضلتر بودند. و فی الجمله هر کرامت که یاری را بود از یاران رسول یا کسی را از امت وی شرف آن بازان رسول گردد، همچنانکه اینجا شاگرد استادی را کرامتی بود که آن استاد را نبود نقص استاد واجب نیاید زیرا که فضل و شرف آن بازان استاد گردد؛ کرامت آصف برخیا همچنان بود واجب نیاید تا وی از سلیمان فاضلتر بود.

قَالَ نَكِرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرَ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ: سلیمان گفت بگردانید بلقیس را تخت او تا بنگریم که راه برد بدانکه آن تخت او است یا باشد از آن کسان که راه نبرند. و آن آن بود که پریان سلیمان را گفتند به نیکوی بلقیس غره مشو که به خرد ناقص است و نیز پای او چون آن خر است با موی، خواستند که وی را به دل سلیمان سرد کنند زانکه دانستند که گروی با سلیمان پیوندد اسرار پریان با او بگوید؛ و گفته اند زنان سلیمان از رشک خواستند که وی را به دل سلیمان تبرید کنند و تقبیح کنند، دانستند که گر سلیمان وی را به زنی کند بازاری ایشان کاسد گردد. فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ: چون بلقیس بیامد وی را گفتند ای اینچنین بود تخت تو قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ: گفت گویی که آن است. نگفت مطلق که این آن است زانکه عجب داشت که تخت وی از دو ماهه راه

- شدن و آمدن از سبا از هفتم حصار از هفتم خانه از میان چندان حرس
بدان زودی آنجا رسیدی، و نگفت که نه آن است زیرا که مانده بود بدان
لکن تغییر کرده بودند که یک پایه از آن بیرون گرفته بودند و آن را پس
پیش نهاده. بلقیس جواب عاقل وارباز داد که گویی آن است تا دروغی
گفته نیاید. سلیمان بدانست که وی خردمند است. بدان فرمان که
سلیمان داد در حدیث عرش بلقیس سیادت وی پدید آمد و بدان اجابت
که عمرو کرد طواعیت او پدید آمد و بدان احضار آصف تخت را کرامت
او پدید آمد و فضیلت او پدید آمد و بدان شکر سلیمان جودت عبودیت او
پدید آمد و بدان تأمل بلقیس که گفت کَآَنَّهُ هُوَ عَقْل و درایت او پدید آمد،
همچنین خدای تعالی خبر کرد از استوای او بر عرش در آن علو و رفعت او
پدید آمد در تکلیف مشبه تشبیه جهالت او پدید آمد در اقرار سستی سنت و
جماعت او پدید آمد. بلقیس در عرش بلقیس گفت کَآَنَّهُ هُوَ، سستی در
عرش قدوس گفت کَمَا قَالَ هُوَ وَأُوتِيتَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا؛ و بدادند ما را دانش از
پیش این. گفته اند این سخن حکایت از قول بلقیس است که وی گفت
ما را از پیش علم حقی و نبوت سلیمان داده بودند و معرفت یافته بودیم و
كُنَّا مُسْلِمِينَ؛ و بودیم ما گرویده. و گفته اند آن دانش آن وقت یافت که
چشمش به نام خدای افتاد بر عنوان نامه سلیمان، از برکت نام خدای که
آن را بوسه داد نور معرفت در دل وی پدید آمد. و گفته اند وَأُوتِيتَا الْعِلْمَ مِنْ
قَبْلِهَا خبر از قول سلیمان است که وی بلقیس را گفت ما را از پیش آمدن
وی علم آن بداده بودند که تخت وی را چگونه حاضر باید کرد و وی را
چگونه تجربه باید کرد و این کرامت بدان یافتیم که مسلمان بودیم؛
خواست که مسلمانی را به دل بلقیس شیرین کند تا وی در اسلام راغب
باشد.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَغْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ: و بگردانیده بود بلقیس را از راه حق

آنچه بودی که می پرستیدی آن را از فرود خدای چون آفتاب. سؤال: ای آفتاب تواند که کسی را از خدای و از پرستیدن خدای بگرداند تا گفت وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ جواب گوییم معنی آن است که به سبب آفتاب پرستیدن از خدای و عبادت خدای باز مانده بود إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ: بدرستی که او بود از گروه ناگرویدگان. خواستند که عذری نمایند بلبقیس را تا تشویر نخورد از سلیمان گفتند او آن دیده بود در میان قوم خویش و در آن برآمده بود پنداشت که حق است.

۴ قِيلَ لَهَا اَدْخُلِي الصَّرْحَ: گفتند او را — یعنی بلبقیس را — که درآی در این گردکوشک. و آن آن بود که سلیمان خواست که معلوم گرداند آن سخن که از بلبقیس با وی گفته بودند که پای وی چون پای خراست، بفرمود دیوان را تا گردکوشکی بکردند و در میان آن حوض پرآب کردند از آبگینه و ماهیان و بزغها در آن گذاشتند و زور آن به آبگینه بتاختند چنانکه کسی در آن نگرستی پنداشتی که آن همه آب است و سلیمان در صربنشست، بلبقیس قصد کرد که فرا پیش وی شود گذرش بر آن حوض بود، چون آن را بدید فرو ایستید. سلیمان وی را گفت «درآی، مترس»؛ پایزه برکشید تا در رود، از آن است که می گوید فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً: چون بدید آن را پنداشت که آن گردابی است ژرف وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا: و باز برد پوشش از دو ساق خود. گویند دو ساق لطیف وی را بدید آمد کاصل البردی خلاف آنکه سلیمان را گفتند، و گفته اند بر ساق موی داشت. سلیمان گفت «آن را هیچ حیلست بود؟». گفتند «آن را آهک ببرد». آهک را استعمال کردند، استعمال آهک از آنجا است؛ و گویند که آبگینه هم از آن وقت باز پدید آمده است قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ فَوَارِيزَ: سلیمان گفت بدرستی که آن گردکوشکی است سو کرده از آبگینه. بلبقیس چون آن بدانست به دل قوی پیش سلیمان آمد قَالَتْ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ

سَلِيمَنَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: گفت ای بار خدای من بدرستی که ستم کردم بر خویشان که دون ترا پرستیدم و بگرویدم با سلیمان بدان خدای و مر آن خدای را که خدای جهان و جهانیان است. سؤال: چرا گفت و اَسَلَمْتُ ۴ مَعَ سُلَيْمَانَ بعد ما که وی بر دست سلیمان اسلام آورد نه با سلیمان که سلیمان خود از پیش اسلام وی مسلمان بود؟ جواب گوئیم آنکه گفت مَعَ سُلَيْمَانَ معناه علی ید سلیمان، ولكن نگفت بر دست سلیمان زیرا که وی ملکه بود نخواست که خود را مولای کسی کند.

۸ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ: و بدرستی که بفرستادیم ما به قوم صالح برادر ایشان را — یعنی رسول ایشان را — صالح که به یگانگی پرستید خدای را فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ: همی ایشان دو گروه شدند پیکار می کردند مؤمن با کافر. سؤال: چرا نگفت یختصمان گفت يَخْتَصِمُونَ بعد ما که فریقان دو بود و يَخْتَصِمُونَ جماعت بود؟ جواب ۱۲ گوئیم مراد از این فریقان مؤمنان و کافرانند و ایشان جماعت بودند.

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ: صالح گفت ای گروه من چرا می شتاب کنید به بدی پیش از نیکی؛ گفته اند بالعذاب قبل الرحمة و گفته اند معناه بالبلاء قبل العافية و گفته اند معناه بالكفر قبل الايمان لَوْلَا ۱۶ تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: چرا نه آمرزش خواهید از خدای به توحید و حسنات تا فراخورد آن آن بود که بر شما رحمت کنند.

قَالُوا أَظَلَّيْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ: گفتند آن گروه که ما اختربد گرفتیم به تو و بدانکه با تواند. و آن آن بود که ایشان به صالح نگرودند، خدای تعالی ۲۰ ایشان را قحط و تنگی رسانید، ایشان گفتند که این از شومی صالح رسید و آن گروه که با وی گرویده اند قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ: صالح گفت اختربد شما نزدیک خدای است به شومی کفر شما بیک شما گروهی اید که آزمون می کنند شما را تا مگر بیدار گردید.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ: و بودند در آن شهر حَجَرُ نُه تن و ایشان نُه امیرزاده بودند که تباهی می کردند در آن زمین وادی طوی و با صلاح و توبه همی نیامدند و ایشان بودند که ناقه صالح را بکشتند. ۴

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ: گفتند تحالفوا بالله، سوگندان خورید به خدای لَبِيتَنَّهُ: که ما شبیخون کنیم بر صالح؛ و گر لَبِيتَنَّهُ به تا خوانی خطاب بود ای شما شبیخون کنید بر صالح به کشتن او و أَهْلُهُ: و بر خاندان او ثَمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكًا: پس گوئیم مراهل او را — و گر لَنَقُولَنَّ به تا خوانی خطاب باشد، پس گوئید مر خاندان او را — ما حاضر نبودیم و خبر نداریم از هلاکت او و خاندان او وَاِنَّا لَصَادِقُونَ: و ما راست گویانیم. و آن بیعت آنکه کردند که ناقه را بکشتند و صالح ایشان را تهدید کرد به عذاب که تا سه روز چشم دارید عذاب را. ایشان گفتند پس گر چنین است تا کاریکباره کنیم در کوه شدند و در غاری بهم بسگالیدند که بر صالح کوبیم به شبیخون او را و اهل او را بکشیم تا گر راست می گوید آنچه می گوید از عذاب تا از پیش ما هلاک شود و گرمی دروغ گوید خود کشتنی است. ۱۶ چون شب درآمد ایشان می آمدند بقصد هلاکت صالح، فریشته ای بیامد سرهای ایشان به سنگ بکوفت همه را هلاک کرد.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَتَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: و بسگالیدند ایشان سگالش بد و تدبیر کردیم ما در هلاکت ایشان تدبیری و در رسانیدیم سگالش بد ایشان را در ایشان رسانیدنی و ایشان نمی دانستند که ما تدبیر هلاکت ایشان داریم. ۲۰

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ: نَگه کن که چگونه بود سرانجام سگالش ایشان اِنَّا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ: بدرستی که ما هلاک کردیم ایشان را و گروه ایشان را همگنان.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا: آن خانه‌های ایشان تهی است و افتاده بدانکه ایشان ستم کردند به ظلم شرک و فساد. سؤال: خاویۀ چرا به نصب است نه به رفع بعد ما که خبر ابتداء است؟ جواب گفته اند خاویۀ نصب علی القطع است و گفته اند معناه جعلناها خاویۀ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: بدرستی که در آن دمار ایشان نشانی و عبرتی است و پندی مر گروهی را که بدانند و دریابند پند و عبرت را.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ: و برهانیدیم آن کسان را که بگرویدند و بودند که می پرهیزیدند از کفر و شرک و معاصی. ۸
وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ آتَانِي الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ: و یاد کن لوط را چون گفت مر گروه خویش را ای شما می زشتکاری کنید — یعنی لواطه — و شما می بینید و می دانید به خرد زشتی آن.

أَيْنَكُمْ لَتَاتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ: ای شما به مردان آیدید به لواطه بارزوانی از فرود زنان بیک شما گروهی آید که می نادانی کنید. ۱۲

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ: نبود پاسخ گروه او مگر آنکه گفتندی که بیرون کنید اهل بیت او را از شهر شما إِنَّهُمْ أَتَّاسٌ يَتَطَهَّرُونَ، ای یتنزهون عن ادبار الرجال: بدرستی که ایشان مردمانی اند که می پاکی کنند از لواطه. ۱۶

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ: برهانیدیم او را و خاندان او را مگر زن او را و اعله، قَدَرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ، ای: من المتخلفين الهالكين: که اندازه کرده بودیم او را که او از بازماندگان و هلاک شدگان بود. ۲۰

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ: و ببارانیدیم بر ایشان سنگ بارانی بد آمد و اندوهگن کرد آن سنگ باران آن بیم کردگان را.

فَلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: بگویا محمد سپاس و آزادی و ستایش خدای را سزد؛

یعنی الحمد لله علی اهلاک هولاء القوم و محو آثارهم، و گفته اند معناه آزادی و ستایش خدای را بر عصمت این امت از مانند افعال امتان دیگر و نکال ایشان و سلام علی عبادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَى: و آفرین باد بر آن بندگان او که برگزید ایشان را. گفته اند مراد ازین این امت است چنانکه جای دیگر گفت ایشان را که اصطفینا من عبادنا، و گفته اند مراد از این رسولان است اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ: ای خدای به و پرستیدن یک خدای به یا آنکه می هنباز آرید با خدای و پرستیدن او.

۸ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: یا کیست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را و فرو آورد شما را از آسمان و از میغ آبی فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ: برویانیدیم بدان آب باغ بستانهای خداوند نیکویی و زیبایی مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا: نبودی شما را — ای: نتوانستیدی شما — که برویانیدی درختان آن اللَّهُ مَعَ اللَّهِ: ای خدای دیگر باشد با خدای بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ: بیک ایشان گروهی اند که با خدای می همتا گویند ناسزا. و گفته اند يَعْدِلُونَ ای یمیلون عن الحق و عن عبادة الله الحق الی غیره.

۱۶ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا: یا کیست آنکه کرد زمین را آرام گاهی. گفته اند معناه: عبادة الاصنام خیرٌ ام عبادة من جعل الارض قراراً وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا: و کرد میان زمین جویهایی چون دجله و فرات و جیحون و سیحون و جز از آن؛ و گفته اند خِلَالَهَا ای درجها امواها وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ: و کرد زمین را چون کوههای بیخاور وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا: و کرد میان دو دریا بندی بازدارنده. گفته اند حَاجِزًا جزیره العرب که میان دریای پارس و دریای روم است و گفته اند حاجز حجابی است قدرتی میان دو آب خوش و شور عَالَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: ای خدای دیگر باشد با خدای بیک بیشتر ایشان نمی دانند توحید خدای را.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ: یا کیست آن که پاسخ کند درمانده را چون

بخواند او را وَيَكْشِفُ السُّوءَ: و باز برد اندوه و بلا را وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ: و کند شما را از پس درآیندگان زمین از پس گروهان گذشته عَالِهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ: ای خدای دیگر باشد با خدای اندک است از شما آنکه پند گیرد و در اندیشد. گفته اند معناه: اندک است آنچه شما می پند گیرید و در اندیشید، و گفته اند معناه ماتذکرون قلیلاً ولا کثیراً. اگر تَذَكَّرُونَ به تشدید ذال خوانی در اصل تذکرون بوده است تا را در ذال مدغم کردند و گرتَذَكَّرُونَ به تخفیف خوانی یک تا را حذف کرده باشند تخفیف را.

- ۸ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: یا کیست آن که راه نماید شما را در تاریکیهای بیابان و دریا، در بیابان به کوهها و نشانها و در دریا به ستارگان. گفته اند يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ معناه يُنجيکم من ظلمات البر والبحر، ای: من شدایدها وَمَنْ يُرْسِلُ الْرِّيحَ بَشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ: و که می فرستد بادهای را و گر الرِّيحَ خوانی جنس باد بود و گفته اند خاص باد صبا باشد نُشْرًا ای: منتشر و زنده، و گر نُشْرًا به ضَمّ نون خوانی جمع نُشور باشد: انگیزنده میغ را، و نُشْرًا به ضَمّ نون و شین هم این باشد، و گر بُشْرًا به با خوانی: مژدگان دهنده به باران چنانکه جای دیگر گفت يرسل الرياح مبشرات بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ: در پیش باران او، و باران را رحمت خواند زیرا که سبب آن رحمت او باشد عَالِهَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ: ای با خدای خدای دیگر باشد برتر است خدای از آنچه می هنباز آرند با وی.
- ۱۲ اَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ: یا کیست آن که نخست بیافریند خلق را پس باز گرداند او را به زنده کردن از پس مرگ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: یا کیست آن که روزی دهد شما را از آسمان و زمین، از آسمان باران و برف و از زمین نبات و درختان و جانوران. گفته اند معناه: وَمَنْ
- ۱۶
- ۲۰

۴ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ يَرْزُقْكُمْ: کیست در هفت آسمان و زمین که روزی دهد شما را عَالَةً مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: ای خدای دیگر باشد با خدای بگویا محمد بیارید حجت شما گر هستید راست گویان. و هرگز ایشان را بدان حجت نبود چنانکه جای دیگر گفت و من یدع مع الله الها اخر لا برهان له به.

۸ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ: بگویا محمد که نداند کس در آسمانها و زمین ناپیدا مگر یک خدای. سؤال: ای نه قیامت غیب است و ما آن را می دانیم همچنین بهشت و دوزخ و ملائکتان و عرش و کرسی و لوح و قلم همه غیب است و ما آن را می دانیم، خدای را فریسته ای است که گر خدای او را گوید بگو تا هفت آسمان و هفت زمین به ذره چند است بگوید، پس چرا گفت لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؟ جواب گفته اند معناه لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ بِلَا دَلِيلٍ إِلَّا اللَّهُ، و گفته اند معناه لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ بِلَا مَعْلَمٍ إِلَّا اللَّهُ، و گفته اند معناه لَا يَعْلَمُ جَمِيعَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ، و گفته اند معناه لَا يَعْلَمُ ضَمَائِرَ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ: و ندانند که کی برانگیزند ایشان را از پس مرگ؛ و این آن غیب است که کس نداند مگر خدا.

۱۶

بَلِ آدَارُكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ: بیک چندان فرا رسیده است و فرا هم رسیده است دانش ایشان در بودن قیامت که می گویند خود نخواهد بود بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا: بیک ایشان در گمانی اند از آن بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ: بیک ایشان از دانش آن کوردلان اند. سؤال: چرا گفت کافران را دانش فرا هم رسیده است به قیامت، پس گفت ایشان در شک اند، از آن پس گفت ایشان کوردلان اند از آن، نه این تناقض بود که ایشان را هم به علم و هم به شک و هم به کوردلی وصف کرد، این چگونه بود؟ جواب گفته اند بَلِ آدَارُكَ صِفَتِ گروهی است که ایشان را علم بود به بودن قیامت و بت

۲۰

می پرستیدند امید شفاعت قیامت را، وَ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا صفت گروهی دیگر است که ایشان به شک بودند در بودن قیامت، وَ بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ صفت گروهی دیگر است که ایشان یکسر منکر قیامت بودند. و گفته اند بَلِ اَدْرَاكَ و گفته اند همنگار که بدانستند قیامت را چون ببینند ۴
 آن را بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بیک ایشان امروز در شک اند از آن، بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ بیک ایشان از پیش کوردلان بودند. بر این قول این صفت ایشان در سحوق باشد استقبال و حال و ماضی. و گفته اند بَلِ اَدْرَاكَ عَلِمُهُمْ ای ظنهم و حد سهم و ظن را علم گویند چنانکه شاعر گوید وَلَا عِلْمَ الْآ ۸
 حَسَنَ ظَنٍّ بَغَائِبٍ. ادراک اصل آن تدارک بوده است، تا را در دال مدغم کردند الف در آوردند برای ابتدا را ادراک شد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَادًا كُنَّا ثَرَابًا وَابًا وَنَا أَنَا لَمُخْرَجُونَ: و گفتند آن کسان که نگرویدند ای چون ما بودیم خاکی ما و پدران ما ای ما بیرون آورده خواهیم بود از گور. ۱۲

لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ: بدرستی که این هنگام بکردند هم ما را و هم پدران ما را از پیش، و نه همی بینیم که هیچ کس زنده گشت از پس مرگ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: نیست این سخن مگر افسانه‌های پیشینان. ۱۶

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ: بگویا محمد که بروید در زمین تا خان و مان ایشان را ببینید و عبرت گیرید. سُدَى گوید فاقروا القرآن نگه کنید که چگونه بود سرانجام آن بدکاران. ۲۰

وَلَا تَخْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ: و اندوه مخوریا محمد بر ایشان که نگروند و مباش در تنگی و تنگ دلی از آنچه ایشان می سگالند تکذیب و جفای ترا.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: و می گویند کی خواهد بود این

هنگام عذاب گرهستید شما راست گویان.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفٌ لَّكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ: بگویا محمد شاید بود که نزدیک آمد شما را برخی از آنچه می شتاب خواهید آن را، چون عذاب بدر و عذاب گورو عذاب قحط، اما تمامی عذاب کافران در دوزخ جاوید موعود است. ۴

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ: و بدرستی که خدای تو یا محمد خداوند افزونی نیکوی است بر مردمان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ: بیک بیشتر ایشان سپاس داری نکنند تأخیر عذاب را. ۸

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ: و بدرستی که خدای تو یا محمد نهمار می داند آنچه می بپوشد دلهای ایشان از مکر و حقد و عداوت و آنچه می آشکارا کنند از تکذیب و انکار و جفا و آزار.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: و نیست هیچ ناپیدای در آسمان و زمین که نه در نبشته است هویدا. گفته اند مراد از این غَائِبَةٍ بودنیاها است از اول جهان تا به آخر جهان همه در لوح محفوظ است نبشته، و گفته اند مراد از این غایبه این چیزها است که اهل آسمان و زمین را به دانستن آن حاجت باشد از باب دین و شریعت آن همه در قرآن است بعضی ظاهر و بعضی پوشیده، نبینی که از پس این گفت:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ: بدرستی که این قرآن پدید می کند و خبر می دهد فرزندان یعقوب را أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ: بیشتر آنچه ایشان در آن خلاف می کنند از مذاهب و احوال ایشان که ایشان چه کردند و خدای با ایشان چه کرد، و گفته اند معناه إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَبَيِّنُ لِنَبِيِّ إِسْرَآئِيلَ أَكْثَرَ حُجَجِ الْإِسْلَامِ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

وَأَنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ: و بدرستی که این قرآن هویدایی و راه نمودنی است و سبب بخشایشی مر گرویدگان را.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ: بدرستی که خدای تو یا محمد برگزارد میان ایشان روز قیامت به درست دآوری او وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ: و او است نیست همتا و کین کش از دشمنان دانا به اختلاف ایشان و مکافات ایشان.

۴

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ: توکل بر خدای کن یا محمد بدرستی که تو بر حقی ای هویدا.

۸

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى: بدرستی که تو نشنوانی — ای در نیاوانی — مردگان را، یعنی مرده دلان را پند و حجت حق وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ: و نشنوانی ای در نیاوانی کران را خواندن با حق، یعنی آن کسان را که خویشان را همی کر سازند از شنیدن حق إِذَا وَلَوْ مٌدْبِرِينَ: چون برگردند از حق یکسر روی بگردانیدگان.

۱۲

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ: و نیستی تو یا محمد راه نماینده کوردلان را از گمراهی ایشان.

۱۶

إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا: نشنوانی و در نیاوانی حق و حجت مگر آن کس را که بگردد به آیت های ما فَهُمْ مُسْلِمُونَ: ایشان باشند گرویدگان و گردن نهادگان حکم و فرمان خدای را.

۲۰

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ: و چون سزا گردد گفتار وعید و فرا رسد عذاب بر ایشان أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ: بیرون آریم ایشان را جنبنده از زمین. گفته اند آن دابة عصای موسی بود که از زمین برآید سه شبان روز به هوا بر شود آنکه با خلق سخن گوید، و گفته اند آن دابة ای باشد چهار پای از میان صفا و مروه برآید مهر سلیمان و عصای موسی با وی باشد، چون سر وی به هوای علیا رسد همه خلق سوی وی می نگرند تا چه خواهد بود؛ آن دابة در ایشان نگیرد، بعضی را خاتم بر روی نهد و بعضی را عصا در روی زند، هر که او را مهر بر روی نهد رویش سپید گردد و آن نشان سعادت

بود و هر کرا عصا در روی زند رویش سیاه گردد آن نشان شقاوت باشد
 تَكَلِّمُهُمْ: سخن گوید با ایشان اَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ: بدرستی که
 مردمان به نشانه‌های ما بی گمان نمی بودند تا بدیدند نشان قیامت را. چون
 اَنَّ النَّاسَ به فتح الف خوانی حکایه از دابه باشد، ای: يُخْبِرُهُمْ بَأَنَّ النَّاسَ
 ۴ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ؛ و گرانَّ النَّاسَ به کسر الف خوانی روا باشد که
 ابتدا [ء] سخن دابه بود و روا باشد که سخن خدای بود که او گفت هنوز
 مردمان به نشانه‌های ما بودن قیامت را بی گمان نیستند تا ببینند. و گر
 ۸ تَكَلِّمُهُمْ به فتح تا و کسر لام خوانی و به تخفیف: نشان کند ایشان را،
 اندر روی خلق دمد هر که نیکبخت بود روی او روشن و سپید شود و هر
 که بدبخت بود روی او سیاه شود. و آن خروج دابه یک علامت بود از
 علامات قیامت، دیگر علامت خروج دجال بود.

۱۲ ابن عباس گوید دجال در اصل از مدینه رسول بود جهودزاده ای، رسول
 با عمروی را دیدند که با کودکان بازی می کرد در میان کوی، رسول او را
 گفت «بگوی لا اله الا الله». وی مر رسول را گفت «لا بل تبگو». رسول
 گفت «بگوی که من رسول خدای ام». گفت «لا بل تبگو که
 ۱۶ من رسول خدای ام». عمر قصد کرد به کشتن وی، رسول او را زجر کرد
 گفت «نتوانی کشتن او را که قضای خدای نافذ است». آن غلام همی
 برآمد چندانکه صفه ای از وی پر شد، آنگه آتشی درآمد وی را بر بود به
 جزیره دریا برد. از پس آن مردی از مدینه نام او اؤس او را آنجا بدید و
 ۲۰ آتانی نزد وی بسته، پرسید او را که «محمد زنده است؟». گفت «بلی». گفت
 «هنوز وقت من نیست». چون قیامت نزدیک آید وی گشاده شود بر
 آن آتان نشیند از آنکه هیچیز او را بر نتاود مگر آن خریک چشم و هر چند
 بیند گام نهد همی آید خلق فتنه وی گردند که آواز ملاهی و طبول و
 صنوج و بوقات شنوند که با وی بود، آهنگ به نظاره دهند؛ هر که چهل

- قدم از پس او بشود خود نیز باز نتواند گشت. خلق بسیار وی را تبع کردند، بهشتی از راست می برد و دوزخی از چپ و آن خود لختی مأکولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات بود که از راست خویش می برد، آن را بهشت خواند؛ و لختی سلاسل و اغلال و انکال و آلات عذاب از چپ ۴ وی می برند، وی آن را دوزخ خواند و خود بر آن خر نشسته، وی اعور و آتانش عورا، چشم وی بر میان پیشانی به طول؛ و خضر علیه السلام از راست وی می رود و الیاس از چپ وی می رود. وی گوید اِنِّی انا الله رب العالمین، خضر گوید کذبٌ، الیاس گوید صدقٌ و بدان تصدیق ۸ خضر خواهد در آنچه گفت کذبٌ و لکن مردمان پندارند که الیاس بدانچه گفت صدقٌ تصدیق مسیح دجال خواست که اِنِّی انا الله رب العالمین. خلق از آن در غلط افتند. اعرابی وی را پیش آید، دجال او را گوید «ایمان آر به من». گوید «نیارم». گردن او را بزند، در ساعت زنده گردد ۱۲ دیگر بار او را گوید «بگرو به من». گوید «نگروم و گر مرا هزار بار بکشی زیرا که بر پیشانی تو نبشته می بینم کافر بالله العظیم». آنکه قصد مکه کند که کعبه را ویران کند؛ فریشتگان او را منع کنند. قصد مدینه کند، هم نتواند. قصد بیت المقدس کند، مهدی بیرون آید، قومی از ۱۶ مسلمانان یار وی گردند با دجال حرب کنند دو شبان روز، درمانند، آوازی شنوند از آسمان که: صبر کنید که فرج و نصرت نزدیک است. چون روز چهارم بود عیسی علیه السلام از محراب بیت المقدس بیرون آید، مهدی را پیش کند تا امامی کند و عیسی و دیگر مسلمانان از پس وی ۲۰ نماز کنند. آن است که پیغامبر گفت: لا تقوم الساعة حتی یصلی عیسی خلف رجل من امتی. آنکه عیسی بر اسبی نشیند حرب دجال را. او را بینند در گیاختن آید چون ارزیز می گیازد، عیسی او را زخمی زند تا هلاک شود، لشکری به هزیمت شوند؛ مسلمانان از پس وی می شوند و

می‌کشند و ایشان می‌گریزند پنهان می‌شوند، همه چیزها با مسلمانان به سخن آید تا درخت و نبات و سنگ و کلوخ همی گوید: ای مؤمن اینک شیعه دجال اینجا است. ایشان را فرا مسلمانان می‌نمایند تا روی زمین از ایشان پاک کنند. آنکه یکچندی امن و عافیت در جهان پیدا آید، آنکه عیسی زنی خواهد از بنی غسان، پس وی را فرزندی آید؛ آنکه او را مرگ آید، وی را در بر مصطفی دفن کنند، مهدی بماند تا پیروهرم گردد و خلق روی به فساد نهند، مناگیر و فواحش در همه روی زمین آشکارا گردد، چنان بود که در همه روی زمین کس نماند که گوید الله؛ آنکه اسرافیل صور دردمد.

وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ: و آن روز که روز قیامت بود بینگیزیم از هر گروهی لختی از آنها که می بدروغ داشتند نشانهای ما را، فَهُمْ يُوزَعُونَ، ای: یحبس اولهم لاخرهم: ایشان را می پناوند و فراهم می دارند و فراهم ترمی آرند بدان آتش که از زمین عدن برآید و به گرد خلق درآید و آن بتر علامتی بود از علامات قیامت.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ أَكْذَبْتُمْ بَيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا: تا چون به قیامت آیند خدای گوید ای بگزارف بدروغ داشتید آیتهای مرا و خود نادانسته آن را دانشی. گفته اند و لم تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا ای بندانستی قیامت را با چندان حجت که فرا شما نمودند أَفَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: ای با خود چه کرده اید در دار دنیا که چنین ناساخته آمدید به قیامت.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا: و سزا گردد گفتار وعید بر ایشان و برسد وقت عذاب ایشان بدانچه ستم کردند به کفر و شرک و معاصی فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ: و ایشان سخن نگویند.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ: ای نگه نکردند که ما کرده ایم شب را تا گر خواهند آرام گیرند در آن وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا: و کردیم روز را روشن

چنانکه در آن فرا بینند إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: بدرستی که در آن آفریدن شب و روز و اختلاف آن نشانها است مر گروهی را که بگروند. سؤال: چرا گفت آیت و حجت مر گروهی را است که بگروند بعد ما که آیت و حجت عام است همه خلق را؟ جواب گوئیم بلی آیت و حجت همه را است لکن آن را به مؤمنان اضافت کرد زیرا که فایده ایشان برگیرند تا سود ایشان را دارد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَنَزَّلُ مِنَ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ: و آن روز — که روز قیامت بود — دردمند در شبور بهراسند آنکه در آسمانها و زمین اند ۸ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ: مگر آنکه خدای خواهد گفته اند ایشان جانهای شهیدان باشند که از نفخت صور نترسند، و گفته اند ایشان حور و غلمان بهشت باشند، و گفته اند ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل باشند وَ كُلُّ آتَوْهُ ذَاخِرِينَ: و همه آمده باشند به وی خواران. سؤال: چرا همه را ۱۲ خواران گفت بعد ما که پیغامبران و صدیقان و مستقیمان طاعت عزیزان باشند نه خواران؟ جواب گوئیم این دُخور عبودیت است نه هوان و مذلت، این همچنان است که جای دیگر گفت ان كل من في السموات والارض الا اتى الرحمن عبدا. وگر آتَوْهُ به مدّ و فتح تا خوانی: همه جان به وی ۱۶ دادگان باشند و گر آتَوْهُ به مدّ و ضمّ تا خوانی: همه آیندگان باشند به وی.

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً: و بینی کوهها را آن روزپنداری که آن ایستاده است، ای: تحسبها قارة و هی مارة و هی تَمُرُّمَرَّ السَّحَابِ: و آن خود ۲۰ می رود چون رفتن ابر. و آن آن وقت بود که کوهها را از زمین برکنند و در هوا پاشند تا گردی گردد از همواری و بسیاری بازان ماند که ایستاده است و آن خود بهم می در شود به فرمان خدای از هول قیامت صُنِعَ اللَّهُ أَلَدَى آتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ: به صنع آن خدای که او درست کرد هر چیز که کرد

اگر صُنْعُ اللَّهِ به نصب خوانی مصدر باشد و گر صُنْعُ اللَّهِ به رفع خوانی معناه ذلك صنع الله إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ: بدرستی که او آگاه است بدانچه خلق می‌کنند از خیر و شر، و گر تَفْعَلُونَ به تاخوانی خطاب باشد.

۴ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ: هر که بیارد نیکی و نیکوی؛ گفته‌اند این حَسَنَةُ توحید است و گفته‌اند طاعت است فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا: اورا نیک افتد از آن در دو جهان. گفته‌اند این خیر بهین است یعنی اورا به از آن و بیش از آن ثواب باشد وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَيِّدٍ اٰمِنُونَ: و ایشان از هراس آن روز بی بیمان باشند، و گر فَرْعٍ يَوْمَيِّدٍ به تنوین خوانی بی اضافت معناه: از فرع اکبر ایمن باشند آن روز؛ و بگفتیم در سورة الانبیا که فرع اکبر کدام بود.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ: و در که بیارد بدی و آن کفر است نگوسار درافکنند رویهای ایشان را در آتش؛ یعنی ایشان را بر رویهای ایشان در آتش افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: ایشان را گویند پاداش ندهند شما را مگر آنچه بودید در دار دنیا که می‌کردید.

۱۶ اِنَّمَا اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا: بگویا محمد که مرا فرموده‌اند که به یگانگی پرستم خداوند این شهر مکه را آن خدای که شکهمند کرد و بسته کرد این را وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ: و او را است هر چیزی؛ یعنی او است خداوند هر چیز و آفریدگار هر چیز و اُمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: و فرموده‌اند مرا که باشم از گرویدگان.

۲۰ وَ اَنْ اَتْلُوَ الْقُرْآنَ: و بدانکه برخوانم قرآن را بر خلق، و بازین دعوت کنم ایشان را و بدین با حق خوانم فَمَنْ اَهْتَدَىٰ فَاتِّمَّا يَهْتَدِ لِتَفْسِيهِ: و هر که راه یافت بدرستی که آن راه یافتن او او را سود دارد وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ اِنَّمَا اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ: و هر که گم شد بگویا محمد که من از بیم‌کنندگانم، راه نماینده خدای است.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: و بگو سپاس و آزادی و ستایش خدای را سزد سَیْرِیْکُمْ
 آیاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا: زودا که با شما نماید نشانهای او — فی الارض و فی
 انفسکم — تا بشناسید آن را وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ: و نیست خدای تو
 بی آگاهی از آنچه خلق می کنند؛ و گریه تا خوانی خطاب باشد، تهدید
 ظالمان است و تعزیت مظلومان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة القصص
برخواند او را بود به عدد هر چه خدا آفریده است خزینه ای از کرامات.
طسم: قسم اقسام الله بطوله و سنائه و مجده، سوگند به بی نیازی خدا و
برتری او و بزرگواری او؛ و گفته اند طا: طرب اهل الجنة فی الجنة، و
۴ سین: سرورهم فیها، و میم: ملکهم فیها؛ و گفته اند طسم نام قرآن است؛
و گفته اند نام این سورة است.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ: این سورة آیتهای نامه هویدا است، چون
۸ قرآن؛ و گفته اند اشارت است با آیتهای قرآن؛ و گفته اند کتاب مبین لوح
محفوظ است.

نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ: می برخوانیم برتویا محمد
— یعنی ما می گوییم و جبرئیل برتومی خواند — از خبر موسی و فرعون
بسزا و درست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: مر گروهی را که بگروند، یعنی نفع و فایده این
۱۲ مر آن گروه را بود که بگروند.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ: بدرستی که فرعون برتری کرد در زمین مصر
که دعوی خدایی کرد وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا: و کرد اهل زمین مصر را گروه
گروه، که بعضی را وزیری داد و بعضی را ندیمی داد و بعضی را حاجبی
۱۶ داد و بعضی را سرهنگی داد و بعضی را به بندگی گرفت. گفته اند و

- جَعَلَ أَهْلَهَا شِيعًا فِي الْعِبَادَةِ، تا گروهی آفتاب را می پرستیدند و گروهی ماه را و گروهی ستاره و گروهی گاو را می پرستیدند و گروهی بت و گروهی خاص فرعون را می پرستیدند يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: سست می گرفت گروهی را زیشان چون بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ: گلو می برید پسران ایشان را وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ: و زنده می گذاشت خدمت را زنان ایشان را إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ: بدرستی که او بود از تبه کاران.
- چنین گویند که نامش ولید بن الریان بود و گویند ریان بن الولید، عمر دراز داشت، چهارصد سال دعوی خدایی کرده بود، پیش از دعوی خدایی درست بود چون آن دعوی کرد هفتاد و دو عیب برتن وی پدید آمد. و گویند در اصل از بلخ بود به سیاحی برخاست روی به دریای مغرب نهاد چون به بوشنج رسید، هامان بوشنجه بود وی را گفت «کجا می روی؟». گفت «به سیاحت می روم تا کجا رسم». هامان نیز با وی برفت، هردوان می رفتند ناداشت وار تا به مصر رسیدند؛ وقت خربزه بود با کنار خربزه زاری رسیدند، خوردنی خواستند. ایشان را گفتند «خرواری خربزه در شهر برید ما را بفروشید تا شما را میزوانی کنیم». هامان آنجا بیستاد، فرعون خرواری خربزه در شهر برد، و گویند هامان درآورد. ۸
- مردمان در ساعت آن را به نسیه برگرفتند و هیچ چیز از بها ندادند گفتند «رسم ما در این شهر چنین باشد، فردا بازایی تا بها بدهیم»؛ دست تهی باز آمد. فرعون گفت «این شهر زبونان است، ما را اینجا نباید بود». ۱۲
- فرعون پیش امیر شهر شد گفت «مردی ام غریب با کفایه مرا در این شهر عملی باید». گفت «چه عمل خواهی؟». گفت «شحنگی دروازه گورستان مرا ده». وی را داد و منشور آن عمل به وی داد، وی برفت به دروازه گورستان فرود آمد؛ بد قضا را وبایی افتاد در مصر. فرعون از هر جنازه ای درمی می ستد، مالی فراهم آورد بعضی به رشوه بداد شحانت ۱۶
- ۲۰

همه شهر بگرفت. یکچندی برآمد امیر شهر بمرد، وی امارت مصر بگرفت و اهل آن را سخره گرفت؛ یکچندی برآمد هامان را گفت «نه ترا گفتم که این شهر زبونان است، اکنون مرا همی باید که دعوی خدایی کنم و این مردمان را فرا پرستیدن خویش کنم». هامان گفت «صعب حدیثی است به گزاف بنیاید، اگر لامحاله این دعوی می بخواهی کرد به تدریج ببیاید اندک اندک به روزگار، زیرا که این خلق همه بر خدای و دین خدای راست بیستاده اند، از آنکه همه این دین دیده اند از این برنگردند مگر این را از دل ایشان ببری آنگه دین دیگر را در دل ایشان کاری». ۴

گفت «چگونه کنم تا این دین از دل ایشان ببرم؟». هامان گفت علمای ایشان را از علم گفتن منع باید کرد تا خلق علم نشنوند و حجت دین نشنوند تاریک دل شوند، کار دین ایشان مدروس گردد و خواز کار دین و کار خویش باز کنند، آنگه دین دیگر در ایشان توان کارید». فرمود تا ۱۲

علما را منع کردند از علم گفتن و گفت هر که نیز در این شهر علم گوید زفان او ببرم. یکچندی برآمد، مردمان مصر در جهالت ستور طبع شدند. آنگه فرعون گفت «خداوند شما منم مرا باید پرستید»؛ همه را با پرستیدن خویش کرد تا آنگه که موسی آمد، خدای تعالی گفت: ۱۶

وَأَنذِرْهُمْ أَنَّهُمْ عَلَى الَّذِينَ أَسْطُفِعُوا فِي الْأَرْضِ : و می خواستیم که منت نهیم بر آن کسان که سست گرفته بودند ایشان را در آن زمین مصر، یعنی بنی اسرائیل را وَنَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ : و کنیم ایشان را — یعنی بنی اسرائیل را — پیشوایانی و کنیم ایشان را میراث گیرندگان املاک فرعون و ولایت او و پس از آن زمین شام. ۲۰

وَأُتِمِّمَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ : و می خواستیم که پایگاه و دستگاه دهیم ایشان را در آن زمین وَتُرى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ : و بنماییم فرعون را و هامان را و لشکرهای ایشان را از بنی اسرائیل آنچه

بودند که از آن می حذر کردند؛ و اگر یُری به یا خوانی: تا ببیند فرعون و هامان و قوم ایشان آنچه از آن حذر می کردند، چون فرو شدن ایشان بر دست بنی اسرائیل.

- ۴ و آن آن بود که منجمان و کهنه فرعون را گفتند ملک تو بر دست بنی اسرائیلی فرو خواهد شد و گفته اند که فرعون خود خوابی دید که آتشی از زمین آریحا و اذرعات برآمدی در مصرا فتادی و در فرعون و همه ارکان مملکت وی افتادی؛ معبران را پرسید، گفتند «اسرائیلی خواهد بود از اصل بنی اسرائیل که بدان زمین باشند ملک تو بر دست وی فرو شود احتیاط باید کرد». فرعون بفرمود تا بنی اسرائیل را همه از آن زمین آریحا و اذرعات بیاورند برده و به بندگی می داشتند در مصر؛ آنگه فرعون گفت «آن اسرائیلی که از وی این مخاطرگی است کنون هست؟».
- ۸ گفتند «نه هنوز نژادست». فرعون گفت «نگه می دارید هر که از بنی اسرائیل پسرزاید بکشید و هر که دخترزاید به بندگی گیرید خدمت را بگذارید». یکچندی بر آن برآمد، آن پسران را می کشتند نسل بنی اسرائیل همی کم گشت و قبطیان را به ایشان حاجت بود که کارهای قبط ایشان کردند، زیرا که قبط مردمانی جلف بودند جز حرب را نشایستندی و بنی اسرائیل مردمانی چرب دست بودند همه کارهای فرعون و قوم او ایشان کردند. فرعون چون دید که نسل ایشان بریده گشت فرمود که یکسال می کشید و یکسال مکشید. آن سال که نوبت کشتن نبود هارون زاد، دیگر سال که نوبت کشتن بود موسی زاد. چنین گویند
- ۱۶ عجبترین احوال موسی بر جمله دوازده چیز بوده است، خدای تعالی در این سورة یاد کرده است: عجایب ولادت، عجایب رضاعت، عجایب تربیت، عجایب غربت، عجایب وصلت و مصاهرت، عجایب شبانی و رعایت، عجایب بلا و محنت، عجایب وحی و رسالت، عجایب حجت و
- ۲۰

معجزت، عجایب جدل و مناظرت، عجایب فتح و نصرت، عجایب مناجات و قربت. تفسیر این دوازده در تفسیر آیات این سوره گفته آید **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**. اما ولادتش در اخبار است که آن شب که موسی علیه السلام به زمین آمد همه آبستان بار بیهادند و همه دردمندان را راحت آمد و همه مبتلایان را عافیت آمد و همه محبوسان را خلاص آمد و همه درماندگان را فرج آمد و همه اندوهگنان را رستگاری آمد، ستاره ای به گرد مصر درآمد و نوری از مصر برآمد و کوشک فرعون بلرزید و تخت فرعون نگوسار شد، طرّقی از پشت وی بیامد هُرّستی به دل هامان درآمد.

۴ **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ : وَ الْهَام كَرَدِيمَ مَا مَادَرِ مُوسَى رَا نَامَش يُوْحَايِيذْ؛** این وحی الهام است نه وحی رسالت **أَنَّ أَرْضِيهِ** : که شیرده او را. سؤال : چه حکمت بود در شیر دادن موسی را بعد ما که می به دریا افکند او را؟

۱۲ **جَوَاب** گوییم خدای تعالی دانست که شیردایگان را بر موسی عرضه خواهند کرد خواست که نخست شیر مادر بچشد، چون طعم آن بیافت نیز شیر دیگر دایگان نستانند تا با مادر قرار گیرد **فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ** : چون بترسیدی بروی از عوانان فرعون که آواز او بشنوند بیایند او را گلو باز برند **فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ** : در افکن او را در دریای نیل **وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ** : و مترس بروی از غرق و اندوه مدار از ضایع شدن وی بدرستی که ما بازگردانده ایم او را با تو بمراد تو **وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ** : و کننده ایم او را از پیغامبران. قصه ترسیدن مادر موسی بروی از شرط فرعون و درافکندن او در تنور و برآوردن و شیر دادن مادر او را و در تابوت کردن و در دریا افکندن

۲۰ **وَي در سوره طه گفته آمد.**

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ : برداشت موسی را اهل بیت فرعون **لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرًّا** : تا باشد ایشان را دشمنی و اندوهی. سؤال : چرا گفت برداشت موسی را اهل فرعون تا ایشان را دشمنی و اندوهی بود بعدما که ایشان

موسی را که برداشتند از بهر آن برداشتند تا ایشان را دوستی بود و شادی بود؟ جواب گوئیم این لام لِيَكُونَ لام عاقبت است نه لام كَي چنانکه شاعر گوید:

- ۴ لَهُ مَلَكٌ يَنَادِي كُلَّ يَوْمٍ لِدُوا لِّلْمَوْتِ وَابْنُوا لِّلْخَرَابِ
 إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ: بدرستی که فرعون و هامان وزیر
 وی و لشکرهای ایشان بودند کورکاران به کفر و معاصی. در اخبار است
 که چون تابوت موسی در آب به باغ فرعون آمد هفتاد کنیزک بودند در آن
 ۸ باغ آب بازی می کردند، چون تابوت را بدیدند قصد کردند تا آن را بگیرند
 هر چند کوشیدند برنافتند، یکی از میان ایشان از آنجا که عادت است
 گفت بسم الله، همی تابوت سبک بر سینه او برآمد. چون تابوت را پیش
 ایسیه بردند مقیر بود به قار مسمر به مسمار، ایسیه سر تابوت بازگشاد،
 ۱۲ لقیطه حاضر بود، و لقیطه دختر خوانده فرعون بود و فرعون دعوی همی کرد
 که او را من آفریده ام هفتاد و دو عیب بر وی پدید آمد، گویند نگارستانی
 بود عوارستانی گشت؛ در آن ساعت که سر تابوت موسی بازگشادند موسی
 به یک چشم در ایسیه نگریست، ایسیه معرفت یافت و به یک چشم در
 ۱۶ لقیطه نگریست، لقیطه عافیت یافت. ایسیه به دل به معرفت آراسته گشت
 و لقیطه از عیبها پراسته گشت. هر که موسی را همی دید مهر بر وی
 می افکند مگر فرعون که وی در موسی نگریست گفت «وی دشمن بچه
 است اسرائیلی او را نباید کشت». ایسیه گفت «باری یک بار در وی
 ۲۰ نگر تا خود چیست و او خود کیست»؛ نمی نگریست تا بر زبان موسی
 برفت که «بابا»، فرعون آن بشنید مهرش بر موسی افتاد وی را در برگرفت
 و بنواخت. چنین گویند بدان یک سخن که موسی بگفت فرعون ده
 کرامت بجای وی بکرد: دست قتالان از وی دور کرد و کشتن وی حرام
 کرد و وی را در برگرفت و روی بر روی او نهاد و وی را بوسه داد و وی را

به فرزندی گرفت و او را عزیز پدر خواند و به دست خود او را در حله زربفت پیچید و تاج بر سر او نهاد و عین شمس را از بهروی آیین بست و همه خاصگان را به سجود وی فرمود؛ آنکه گفت همین دایگان را بیارید تا وی را شیر دهند. همی آوردند تا چهل دایه را بیاوردند، موسی شیر هیچ دایه فرا نستد و با کس آرام نگرفت تا آنکه که مادر را بیافت الف گرفت، چنانکه قصه آن در طه گفته آمد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ: وَ كَافَتْ زَن فِرْعَوْنَ اِيسِيَه بَنَت مَزَاحِم قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ: روشنای چشم بود مرا و ترا — یعنی موسی — مکشید او را؛ گفته اند ايسيه گفت قُرَّةُ عَيْنٍ لِي: روشنایی چشم من است وَ لَكَ لَا: و ترا نیست، مکشید او را عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا: شاید بود که سود دارد ما را که فرجامی فرزندی است ما را نیکونامی باشد و به وی ما را تسلی باشد و در املاک ما متولی باشد و در کار ما ملی باشد اَوْ نَتَّخِذْهُ وَلَدًا: یا فراگیریم او را به فرزندی وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: و ایشان نمی دانستند که ملک ایشان خود بر دست وی فرو خواهد شد، وی را بر پذیرفتند و موشی نام کردند؛ موآب بود و شا درخت بود به زبان عبری، وی را موشی نام کردند از آنکه آن را میان آب و درخت یافتند، چون با تازی گردانیدند موسی گفتند.

وَاصْبَحَ فَوْادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا: و گشت دل مادر موسی پرداخته از همه انڈهان، مگر از انڈه موسی آن وقت که او را در دریا افکند اِنْ كَاذَتْ لَتُبْدَىٰ بِهِ لَوْلَا اَنْ رَّبَّنَا عَلٰی قَلْبِهَا: بدرستی که خواست که آشکارا کند حدیث موسی را گر نه آن بودی که بسته کردیمی ما بر دل وی صبر لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: تا باشد از باوردارندگان وعده خدا که گفته بود اِنَّا رَاَدُّوهُ اِلَيْكَ؛ و گفته اند وَاصْبَحَ فَوْادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا، ای: فارغاً مِنْ حدیث موسی، چون او را بازیافت دلش فارغ گشت از حدیث وی، چنانکه خواست که پدید کند که او فرزند من است گر نه آن بودی که خدای تعالی دل او را نگه

داشت به صبر تا بنگفت که اگر بگفتی در ساعت او را بکشتندی.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ : و گفت مادر موسی مر خواهر موسی را — نامش مریم — که از پس وی همی شو، چون او را در دریا افکنی نگه می کن تا حال وی به چه رسد فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ : می دید تابوت موسی را از دور و هُمْ لَا يَشْعُرُونَ : و ایشان نمی دانستند، یعنی کس ندانست که او می چه کند.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ : و بسته کردیم بر موسی شیردهندگان را از پیش، یعنی پیش از آنکه با مادر رسید. سؤال : تحریم چیزی بر عاقل درست آید و موسی در آن وقت رضیع بود نابالغ، تحریم بروی چون درست آید تا گفت وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ ؟ جواب گوییم این تحریم حَرَم طبع است که فازان نشود نه تحریم حظر و نهی ؛ و آن آن بود که خدای تعالی شیرهای شیردهندگان را بر موسی بسته کرد و منش او را از همه باز زد تا جز شیر مادر فرا نسد فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ : گفت خواهر موسی هیچ راه نمون کنم شما را بر خاندانی که بر پذیرند او را به دایگی از بهر شما را و ایشان او را — یعنی موسی را و گفته اند فرعون را — نیک خواهندند. گفتند کیست ؟ گفت مادر من. ۱۶ گفتند بیار. مریم بدوید مادر را آگاه کرد؛ مادرش بیامد، موسی را برگرفت و پستان در دهن وی نهاد، چون موسی بوی او بشنید آرام گرفت و شیر فرا ستد.

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا : باز گردانیدیم او را با مادر او تا روشن گردد چشم وی وَلَا تَحْزَنْ وَلِتَعْلَمِ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ : و نیز اندوهگن نبود به حدیث وی و تا بداند که وعده خدای راست است وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ : بیک بیشتر ایشان نمی دانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَآسَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا : و چون رسید موسی به قوت

خویش به بلاغت — گفته اند به سی و سه سالگی و گفته اند به چهل سالگی — و تمام ببود به عقل و قوت خویش بدادیم او را درست کاری و درست گفتاری، و گفته اند حُکماً پیغامبری و علماً دانش وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: و همچنان پاداش دهیم ما نیکوکاران را. ۴

وَ دَخَلَ الْمَدِيْنَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا: و در شد موسی در شهر هنگامی بی آگاهی از اهل آن شهر که از کوشک فرعون پیامد و در شهر آمد. عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ گفته اند روز عیدی بود که اهل شهر غایب بودند، و گفته اند وقت قیلوله بود گرمگاهی که اهل شهر غافل بودند فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ: ۸ بیافت در آن شهر دو مرد را که کارزار می کردند هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ: این یکی از گروه موسی یعنی از بنی اسرائیل و این یکی از دشمنان او یعنی از قبط فَاَسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ: و فریاد خواست از موسی آنکه از گروه او بود برآنکه از دشمنان او بود فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَىٰ عَلَيْهِ: دستی زد قبطی را موسی بکشت او را قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ: موسی گفت این از کار دیو بود — یعنی به فرمان او بود و فراخورد او بود — بدرستی که دیو دشمنی است گم کننده هویدا. ۱۲

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي: موسی گفت ای بارخدای من بدرستی که من ستم کردم برتن خویش — به کشتن قبطی بی فرمان تو — بیا مرز مرا فَعَفَّرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: بیا مرزید او را بدرستی که او است آمرزگار تایبان و بخشاینده بر مؤمنان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه گنه از پیغامبران روا بود زیرا آنچه موسی گفت ظَلَمْتُ نَفْسِي از دو بیرون نبود راست گفت یا دروغ، اگر راست گفت واجب آمد که ظلم کرده بود، و گر دروغ گفت دروغ گناه است. ۱۶

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ: گفت موسی ای بارخدای من بدان نیکوداشت که کردی مرا به معرفت — و گفته اند به

- مغفرت - نباشم یاری مر بدکاران را. در اخبار است که موسی علیه السلام چون در سرای فرعون بود به زی ملک زادگان رفتی، چهارصد غلام با وی برنشستی و مقررعه زنان و بردا برد در پیش وی و خلق بر وی نظاره؛ گاه گاه دلش بگرفتی از دارالملک بیرون آمدی به نظر عبرت در احوال خلق ۴ می نگرستی. هنگامی گرمگاه مردمان خفته بودند در بازار مصر آمد متنکر چنانکه کس وی را ندانست، سرهنگی را دید از سرهنگان فرعون نامش زیفا در اسرایلی آویخته تا غراه ای کاه برگردد به اصطبل برد. اسرایلی با وی همی آویخت، چون موسی را بدید به وی استغاثت کرد. موسی مشتی ۸ زد آن قبطی را بر جای بکشت و اسرایلی برفت. دیگر روز موسی مترقب می بود تا چه گویند در مصر از آن حدیث وی و کس را از آن آگاهی نبود که قاتل زیفا کیست و تجسس می کردند. موسی در بازار آمد تا چه می رود، همان اسرایلی را دید با عوانی دیگر می کاوید؛ آن است که ۱۲ خدای گفت:

- فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا: به بامداد رسید موسی دیگر روز ترسان از قصاص که فرعون دعوی عدل کردی گفتی در انصاف و انتصاف کس را آزرم ندارم و گرچه فرزندم بود يَتَرَقَّبُ: چشم می داشت موسی تا چه ۱۶ پدید آید از حدیث کشتن قبطی فَإِذَا الَّذِي اَسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ: همی نگه کرد آن مرد که پیشاروز یاری خواسته بود از وی، با قبطی دیگر از عوانان فرعون لطام می زدند چون موسی را بدید يَسْتَصْرِخُهُ فریاد می خواست از وی قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ: گفت او را موسی بدرستی ۲۰ که تو نهمار معربدی ای هویدا و نادان.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا: چون خواست که بقوت بگیرد آن قبطی را که دشمن موسی و اسرایلی بود، اسرایلی پنداشت که موسی قصد او دارد از آنکه در اول بانگ بر وی زده بود قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي

كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ: گفت ای موسی ای می خواهی که بکشی مرا امروز چنانکه بکشتی تنی را دی نه می خواهی مگر آنکه باشی خشم رانی کشنده ای در زمین و مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُضْلِحِينَ: و نه می خواهی که باشی از نیک کاران. چون قبطی آن سخن بشنید گفت باش یار مرا دی خود موسی کشته است، دست از آن اسرائیلی برداشت و همی دوید تا به فرعون و فرعون فرموده بود که نیک بنگرید تا قاتل زیفا را بجای آرید، آن عوان وی را خبر کرد که این قاتل موسی است معلوم کردم. فرعون خشم گرفت قصاص فرمود. خزیل خازن وی در آن مجلس بود، وی هواخواه موسی بود، چون آن سخن بشنید زود بدوید پیاده آمد تا نزدیک موسی؛ آن است که خدای تعالی گفت:

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى: و بیامد مردی از دورترین شهر یعنی از عین الشمس همی شتافت قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ: گفت ای موسی بدرستی که فرعون و سرهنگمنان می سگالند تا ترا بکشند فَأَخْرَجَ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ: بیرون شو از شهر بدرستی که من ترا از نیک خواهانم.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ: بیرون آمد موسی از آن شهر ترسان چشم می داشت که مبادا که کس فرعون از پس وی بیاید، وی هرگز غربت نکرده بود حیران فرو ماند قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: گفت ای بارخدای من برهان مرا از این گروه ستمکاران.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ لِقَاءَ مَدْيَنَ: چون روی بنهاد سوی مدین. گفته اند مدین نام آن ناحیت است و گفته اند نام آن قوم است، ایشان را به پدری بازخوانند که ایشان را بوده است نام وی مدین بن مدان بن ابراهیم قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ: گفت شاید بود که خدای من بنماید مرا راه راست.

وَلَمَّا رَزَدَ مَاءَ مَدْيَنَ: و چون برسد به آب مدین، و آن چاهی بود بزرگ،

- اهل مدین آب از آنجا کشیدندی؛ سنگی بود بر سر آن چاه که چهل مرد قوی بایستی تا آن را برداشتندی و به چهل مرد قوی دلو آن را برکشیدندی وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ: بیافت بر سر آن چاه گروهی را از مردمان که آب می دادند چهار پایان را وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ: و بیافت از ۴ فرود ایشان — یعنی فراتر از ایشان — دو زن که باز می داشتند و می پنافتند گوسپندان خویش را از آب، و ایشان دو دختر شعیب بودند و گفته اند دختران یثرون بودند برادرزاده شعیب قَالَ مَا خَطْبُكُمَا، ای: ما حالکما و ما شأنکما و ما بالکما: چیست کار شما که گوسپندان را می آب ندهید قَالَتَا ۸ لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأُبُونَا شَيْخَ كَبِيرٍ: گفتند آب ندهیم تا آنکه که بازگردند شبانان و پدر ما پیر است سخت پیر. موسی با آن قوم گفت «چرا این مستورات را آب نکشید؟». ایشان بطنز گفتند «تو مردتری برکش».
- ۱۲ موسی همی دست بزد و گویند سر پای با آن سنگ زد با یکسوافکند آن را و بتنهای خویش آن دلو را برکشید و آخور پر آب کرد.
- فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ: و آب داد برای آن دو دختر گوسپندان ایشان را پس بازگشت با سایه، گرما یافته بود و مانده و گرسنه شده فَقَالَ ۱۶ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ: پس گفت ای بارخدای من بدرستی که من نیازمند آنم که بدهی مرا پاره ای نان و گر همه قرصی بود جوین. در اخبار است که موسی در آن وقت گفت: الهی انا الفقیر، انا الغریب، انا المریض، انا الحزین، انا الوحدان، انا الحیران، انا اللهفان. آوازی شنید که: ۲۰ یا موسی فقیر آن بود که او را از من نصیب نبود، غریب آن بود که او را چون من حبیب نبود، مریض آن بود که او را چون من طبیب نبود، حزین آن بود که او را چون من مجیب نبود، تنها آن بود که او را چون من رقیب نبود، حیران آن بود که او را چون من قریب نبود، لهفان آن بود که او را چون من مطیب نبود، آنکه با ما نفسی دارد جز عجب العجیب نبود.

فَجَاءَتْهُ إِخْدِيهٖمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ: به وی آمد یکی از آن دو دختر — نامش صفورا — همی رفت با شرمی دست به روی باز نهاده برپهنای می رفت. گفته اند عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا: شرمگن وار گفت بدرستی که پدر من ترا می خواند — موسی گفت تا چه کند؟ گفت — تا پاداش دهد ترا مزد آنکه تو آب دادی ما را و از بهر ما را. و آن آن بود که دختران شعیب آن روز زودتر با خانه شدند؛ پدر ایشان آن گوسپندان ببسود، پهلوهایی ایشان بیرون خاسته بود از سیرابی، گفت «عجبا امروز زودتر آمدی و گوسپندان سیراب ترند». گفتند «ای پدر و زنهای پدید آمد بتهنهای خویش آب برکشید ما را». پدر گفت «وی را شناختید؟». گفتند «نه، وی غریب بود». شعیب گفت «کجا شد؟». گفتند «با سایه شد، بنشست و به فکر فرو شد چون مستمندی». گفت «وی را بخوانید تا او را مکافات کنم». فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ: چون بیامد موسی به وی و برگفت حدیث خویش وی را، که چه سبب بود افتادن من از مصر به غریبی قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: شعیب گفت مترس که رستی از آن گروه ستمکاران که فرعون را بر این ولایت دست نیست. ۱۶

قَالَتْ إِخْدِيهَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ: گفت یکی از آن دو دختر ای پدر من مزدورگیر او را إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ: بدرستی که بهین کس که مزدورگیری نیرومند امانت دار بود. شعیب گفت «از قوت و امانت وی چه دیدی؟». گفت «قوتش تا بدانجای است که آن سنگ که چهل مرد قوی باید که آن را بگیرد وی بتهنهای خویش آن را برگرفت و آن دلو که چهل مرد قوی باید که آن را برکشد وی تنها برکشید، و امانتش تا بدانجا است که در راه در پیش وی می رفتم باد دامن ازار مرا از پشت پای من باز برد، وی مرا گفت: در پیش من مرو، باز پس رو و مرا بر راه دلالت

می‌کن؛ چون باز پس وی می‌رفتم سخن می‌گفتم، گفت: سخن مگوی، از آن سوی که همی باید شد کلوخی می‌انداز تا من راه می‌برم». شعیب گفت «این چنین کس نه مزدوری را شاید که فرزندی و دامادی را شاید».

۴

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ: گفت شعیب من همی خواهم که بزنی به تودهم یکی را از این دو دختر من عَلٰی أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَاجٍ: بر کاوین آنکه مزدوری کنی مرا هشت سال؛ و گفته‌اند تَأْجُرَنِي: تا پاداش دهی مرا فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ: کرده سال تمام ۸ کنی آن از فضل تو بود وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَاحِينَ: و نخواهم که سختی نهم بر تو زودا که یابی مرا گر خدای خواهد از خُسران نیک و از شایستگان.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ: موسی گفت آن وعده میان من و میان تست ۱۲ أَبَمَّا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُذْوَانَ عَلَيَّ: هر کدام از این دو وعده که بگرام حرجی نباشد بر من وَاللَّهِ عَلٰی مَا نَقُولُ وَكِيلٌ: و خدای بدینچه ما می‌گوییم نگاه‌بان و گواه است. چون عقد بکردند شعیب دختر را گفت «در خانه شو، عصای بیرون آر تا وی به دست گیرد شبانی را»؛ و وی را عصاها بود ۱۶ یکی از آن او را میراث بود از یعقوب از اسحاق از ابراهیم از پیغامبران گذشته از آدم علیه السلام که چون از بهشت به دنیا افتاد شاخی از مورد بهشت به دست داشت سر آن دو شاخ، آن از آدم به شیت رسید و همچنان دست به دست می‌گذشت تا به شعیب رسید و از شعیب به موسی، و ۲۰ عصای موسی آن بود. چون دختر شعیب آن عصا را از خانه بیرون آورد شعیب نابینا بود آن را به دست بیسود بدانست که این آن عصا است، از دلش برنیامد که آن را فرا کسی دهد دختر را گفت «این را بازبر، دیگری بیار». وی آن را در خانه برد، پنداشت که دیگری می‌آرد همان می‌آورد

تا هفت بار آن را همی آورد. شعیب دانست که آن کاری است خدایی، گفت «خدای تعالی این را به وی ارزانی داشت». آن را به موسی داد گفت «این را نیکودار و عزیزدار تا عجایب بینی». موسی رمه شعیب را درپیش کرد به شبانی شد. چنین گویند هیچ پیغامبر نبوده است که نه شبانی کرد؛ مصطفی علیه السلام گفت: ما بعث نبی حتی رعی، زیرا که شبانی را ده چیز بیاید که آن هر ده خصال نبوت است: دیانت و صیانت و امانت و نصیحت و شفقت و صلابت و حراست و کفایت و شکر و صبر و جهد. هر که بدین ده خصال آراسته بود وی مهذب و پیراسته بود، بر سر رعیت سالار باشد و نبوت را سزاوار باشد و هر که ازین ده چیز جدا باشد نه شایسته خدای باشد و نه نبوت را سزا باشد.

چون موسی رمه را به دشت برد، دره‌ای بود در آنجا آب و گیاه بسیار لکن در آن دره اژدهایی بود منکر هر که در آن دره شدی او را هلاک کردی، هیچ جانور پیرامن آن دره نیارست گشت. موسی به الهام خدای یکسر روی بدان دره نهاد. وی را گفتند: زنه‌ار که در آن دره ثعبان عظیمی است ترا و گوسپندان ترا هلاک کند. موسی از آن نیندیشید، در آن دره رفت و گوسپندان را فرا چرا کرد و عصا به زمین فرو برد و در نماز ایستاد، زمانی بود اژدها پدید آمد آهنگ به رمه موسی داد؛ موسی او را عصای بزد بر جای هلاک کرد. در اخبار آمده است که موسی بدان عصا دو دشمن را دوزخم زد بر جای هلاک کرد: یکی این ثعبان که بگفتیم، دیگر زخم عوج بن اعنق را زد آن روز که می آمد سنگی فرسنگی در فرسنگی بر سر گرفته می آورد تا بر موسی و لشکر وی زند، جبرئیل موسی را خبر کرد که: ساخته باش حرب او را چون فرا تو رسد. و خدای تعالی هدهد را بگماشت تا بر زور آن سنگ نشست و منقار او را الماس گردانید تا برابر سر وی آن سنگ را می برید و عوج خبر نداشت؛ چون نزدیک

- موسی رسید موسی قصد کرد که حمله بر او برد، جبرئیل گفت «باش تا هدهد کار خویش بکند و سنگ در گردن وی افتد، آنگه حمله بر». هدهد سولاخ فرو برد، سنگ در گردن وی افتاد؛ جبرئیل موسی را گفت «هین اکنون وقت است که حمله بری». موسی حمله برد، خود دوازده ۴ ارش بود و عصای وی نیز دوازده ارش بود و دوازده ارش از زمین برجست عصا بگزارد، سر عصا به بژول عوج رسید، بیفتاد هلاک شد.
- چون موسی ازدهای آن دره را هلاک کرد دره او را مسلم گشت؛ هر روز رمه را آنجا بردی، هشت سال شعیب را شبانی کرد. چون هشت ۸ سال تمام شد، شعیب گفت «ای موسی، وعده من تمام گشت از این پس فضل می‌کنی، من نیز ترا بر این مکافات کنم هر چه از گوسپندان من امسال بچه زاید هم‌رنگ مادران همه ترا»؛ و در اخبار است که گفت «هر چه امسال ماده زاید ترا». موسی عصا بر آب زد، گوسپندان شعیب از آن ۱۲ آب بخوردند، آن سال همه ماده زادند دو دو. دیگر سال شعیب گفت «هر چه امسال نر زاید همه ترا». موسی عصا بر آب زد، گوسپندان از آن آب بخوردند، آن سال همه نر زادند دو دو، چنان نبود که رمه موسی از رمه شعیب افزون گشت. موسی را آرزوی اهل بیت خویش خاست؛ وی را ۱۶ دو پسر آمده بود، و در اخبار است که زن او صفورا باردار بود چون موسی از مدین برفت. در خبر است که جبرئیل مصطفی را گفت: یا رسول الله گر ترا پرسند که موسی از آن دو وعده که با شعیب کرده بود کدام بجای آورد؟ تو گوی وعده مهین ده سال؛ و گر پرسند که از آن دو دختر شعیب کدام را بخواست؟ تو گوی کهین نامش صفورا.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ: چون تمام کرد موسی آن زمان زده نام برده و تمامترین را و به شب ببرد خاندان خویش را، و در آن بیابان طوی از راه بیفتاد — چنانکه قصه آن در طه گفته آمد — ده محنت آن شب

موسی را پیش آمد: تاریکی شب و گمراهی و محنت گرگ و محنت سرما و باران و برف و طلق ولادت زن و محنت حرونی آتش زنه و لنگیدن خر و رمیدن رمه و محنت گم شدن عصا؛ چون این محنتها بروی گرد آمد

۴ **أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الظُّلُمِ نَارًا:** بدید از سوی آن کوه آتشی **قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا:** گفتم مر خاندان خویش را باشید که من بدیدم آتشی **لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ:** مگر به شما آرم از آنجا آگاهی — یعنی نشان راه — یا به شما آرم نیم سوخته ای از آتش تا مگر شما گرم شوید. صفورا وی را گفت «یا موسی، به احتیاط رو که من از پدرم شنیدم که در این بیابان ماران و کژدمان صعب بود و شب است مبادا که ترا گزند کنند». موسی گفت «تو دل به من مشغول مدار، هر چه مار است به عصا فرو کویم و هر چه کژدم است به نعلین فرو کویم». چون موسی نگه داشت خود از عصا و نعلین دید، خدای تعالی چنان سبب کرد

۱۲ **که چون امر آمد او را که فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ،** نعلین بیفکند دو کژدم گشت هر کدام منکرتر، چنانکه موسی را خواست که از بیم آن زهره بچکد؛ و چون امر آمد او را که عصا بیفکن، ماری گشت هر کدام صعبتر، تا به موسی آید که دل در خدای باید بست نه در نعلین و عصا. آنکه چون موسی دل از عصا و نعلین برکند و دل در مولی بست خدای تعالی آن دو کژدم را نعلین گردانید و آن ثعبان را عصا گردانید.

فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ: چون آمد بدان آتش بخواندند او را از کناره آن وادی سوی راست موسی **فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ:** در آن پاره جای ببرکت. آن را ببرکت خواند زیرا که مهبط وحی پیغامبران بود، گفته اند آن را مبارک خواند زیرا که بر موسی ببرکت آمد که از شبانی و مزدوری به رسالت رسید **مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى:** از آن درخت که ای موسی؛ یعنی ندا آمد او را از جانب آن درخت نام آن علیق که یا موسی. سؤال: چون ندا از

۲۰

- خدای بود موسی را و آواز از آن درخت آمد چه گویی خدای آنجا بود؟
 جواب گوئیم معنی آن است که ندا آمد موسی را از علو اعلی و بشنوانیدند
 آن ندا موسی را از جانب آن درخت، نه آن است که منادی آنجا بود که
 ۴ آن درخت بود لابل منادا آنجا بود و آن منادا موسی بود. این همچنان است
 که گویند نادیته مِّن السَّطْح و نادیته مِّن السَّكَّة، چون منادا بر بام بود یا به
 کوی باشد، نه آن بود که منادی بر بام یا به کوی باشد. در آن وقت موسی
 از هر سوی نگریست کس را ندید دیگر بار ندا آمد. موسی گفت مَن
 ۸ الَّذِی اَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلَا أَرَى شَخْصَهُ؛ پنداشت که مگر کس شعیب است
 از پس وی پیامده است تا او را راه نماید. آنگه ندا آمد اِنِّی اَنَا اِلَلّٰهُ رَبُّ
 الْعَالَمِیْنَ: منم آن خدای که خداوند همه جهان و جهانیان ام. چون این ندا
 به گوش موسی رسید حال بر وی بگشت چنانکه خواست که هفت
 ۱۲ اندامش بند از بند جدا گردد. خدای تعالی به صنع خود او را دریافت و
 دل داد تا سخن خدای را به هفت اندام بشنید. آنگه خدا خواست که او را
 با خود گستاخ گرداند گفت «ای موسی از کجا می آیی؟». گفت «از
 مدین». گفت «چه می کردی به مدین؟»، و او خود به دانست و لکن
 برای آن می پرسید تا موسی به زبان خویش بگوید و با خدا گستاخ گردد.
 ۱۶ موسی گفت «بار خدایا تو خود به دانی که شبانی می کردم شعیب را».
 گفت «چند سال؟». گفت «ده سال». گفت «آخر چه مکافات کرد
 ترا؟». موسی گفت «مرا زن داد، دختر به من داد و رمه داد». گفت
 «امشب که آمدی از آنجا تا اینجا چند قدم نهادی؟». گفت «سه قدم»؛
 ۲۰ از آنکه خدای تعالی آن سیصد فرسنگ بیابان را بر موسی با سه قدم آورده
 بود، موسی گفت سه قدم رفتم. خدای گفت «ای موسی ده سال رنج
 بردی در کار شعیب، مکافات تو آن کرد که باری بردل تو نهاد؛ امشب
 سه قدم سوی ما برفتی نبوت و رسالت بر تو باز نهادم و خلعت کرامت در تو

پوشانیدم وَاَنَا اخْتَرْتُكَ و ترا مر خود را برگزیدم و نداء خود بی واسطه ترا بشنوانیدم، تا بدانی که رنج در کار ما باید برد». آنکه گفت وَمَا يَلُكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى : آن چیست که به دست راست داری ای موسی . موسی گفت آن عصای من است. ندا آمد که :

۴

وَأَن أَلْقِ عَصَاكَ : بیفکن عصای ترا. موسی عصا از دست بیفکند، با دویدن آمد، آهنگ به موسی کرد فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ : چون بدید آن را که می جنبید و می دوید گویی که آن سبک ماری بودی وَلَّى مُدْبِرًا : موسی برگشت از آن عصا یکسر روی بگردانیده وَلَمْ يُعَقِّبْ : و بازنگشت. سؤال : چون گفت وَلَّى مُدْبِرًا برگشت یکسر، چه فایده بود در ذکر وَلَمْ يُعَقِّبْ ؟ جواب گوئیم وَلَمْ يُعَقِّبْ آن است که باز آن ننگریست همی گریخت. ندا آمد که يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ : ای موسی پیش آی و مترس، یعنی بازگرد و مهراس إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ : که تو از بی بیمانی . موسی بازگشت و دست در آستین کشید و به دهن آن مارزد تا او را بگیرد. چون دست وی بدان رسید همی چوبی گشت؛ ندا آمد که :

۸

۱۲

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ : درآر دست ترا در باذوان تو. گفته اند فِي جَيْبِكَ ای : فی کُمک، و گفته اند فِي جَيْبِكَ ای : فی إبطک تَخْرُجُ بَيْنَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ : تا بیرون آید سپید و روشن بی عیبی و بی پستی . موسی دست در آستین کشید و بیرون آورد سپید و روشن چنانکه روشنایی آن بر آفتاب غلبه کردی، آنکه ندا آمد وَأَضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ : و باز آربا خویشتن بال خویش را خالی از بیم. سؤال : چه معنی بود این را که گفت دست با خویش آرز بیم، اگر بدان آن خواست که : مترس، این لفظ این معنی فایده ندهد، پس چرا نه همی گفت لَا تَخَفْ چنانکه جای دیگر گفت وَلَا تَخَفْ ؟ جواب گوئیم وَأَضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ معنی آن است که خویشتن را فراهم گیر بس که ترسیدی، و گفته اند و

۱۶

۲۰

- أَضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ اِی: من الکتَم یعنی دست درخویشتن کش سوی آستین، و رَهَب کَم باشد در لغت چنانکه اصمعی گوید:
- وقتی در بادیه راه گم کردم همی رفتم، میوه داشتم در آستین؛ کودکی مرا پیش آمد، از وی راه پرسیدم گفت: اَدْلَکْ عَلَی الطَّرِيقِ اِنْ اَعْطِیْتَنِی مَا فِی رَهْبِکَ؛ بدانستم که رهب آستین باشد. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه وَلَیْ مُدْبِرًا مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِنَ رَبِّکَ: آنت دو حجت از خدای توید و عصا. سؤال: نون تشنیه در اضافت بیفتد پس چرا در این موضع نیفتاد گفت فَذَانِکَ؟ جواب گوئیم این نون را حذف نکردند زیرا که اگر این را حذف کردند به خبر از یکی مانده بودی زیرا که ذاک خبر از یکی باشد و اینجا خبر از دو همی کنیدی و عصا. و گفته اند این نون نه نون تشنیه است. زیرا که نون تشنیه آنجا بود که وحدان در او سالم بود چنانکه زیدان و رجلان و اینجا وحدان ذَا است اگر ذانک نون تشنیه بودی ذَاانک بودی نه ذانک پس این لفظ موضوع است اشارت را فرا دو؛ و گفته اند این نون بدل است در موضع این تشنیه از لام ذَلِکَ و البدل لایحذف؛ و گفته اند نون تشنیه در اضافت آنکه بیفتد که بدل از تنوین وحدان باشد تا در اضافت بیفتد چنانکه تنوین بیفتد و این نون در ذانک نه بجای تنوین است در ذَا زیرا که در ذَا تنوین نبود اِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ اِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِیْنَ: سوی فرعون و قوم او بدرستی که ایشان بودند گروهی بیرون شونده از دین و فرمان خدای. در اخبار است که چون ندا آمد موسی را به رسالت سوی فرعون فریشتگان گفتند: بار خدایا چنین درویشی را به چنان جباری می فرستی و او را لباس نه، ستوری نه، سلاحی نه، یاری نه. خدای تعالی جبرئیل را گفت: یا جبرئیل، بنگر تا در خزینۀ کرامات من کدام لباس زیباتر و کدام مرکب رهوارتر و کدام سلاح برّان تر و کدام یار قوی تر. جبرئیل گفت: بار خدایا، بنگریستم هیچ لباس زیباتر از

لباس عافیت نیست. گفت: بیار دروی پوشان. گفت: هیچ مرکب رهوارتر از مرکب توفیق نیست. گفت: بیار زیران موسی کن. گفت: هیچ سلاحی برآن تر از حجت نیست. گفت: بیار با دست وی ده. گفت: هیچ سپاه قوی تر از نصرت تو نیست. گفت: بیار درقفای وی کن. موسی در لباس عافیت بر مرکب توفیق با سلاح حجت و سپاه نصرت آهنگ به فرعون داد.

۴ قَالَ رَبِّ اِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَآخَافُ اَنْ یَقْتُلُوْنِ: موسی گفت ای بار خدای من بکشته‌ام من زیشان تنی را — و اوقبطی بود — همی ترسم که بکشند مرا به قصاص.

وَاَخِی هَارُوْنُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا فَاَرْسَلُهُ مَعِیْ رِدْعًا یُصَدِّقُنِیْ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یُکَذِّبُوْنِ: و برادر من هارون او شیباتر است از من به زبان بفرست او را با من یاری تا تصدیق کند مرا من می دانم و همی ترسم که مرا بدروغ دارند، تا هارون مرا یاری باشد سری در من می جنباند و مرا به وی قوی باشد. سؤال: چرا نگفت رِدْعًا یُصَدِّقُنِیْ به جزم بعدما که جواب دعا بی فا به جزم بود؟ جواب گوئیم هرگه که میان دعا و میان جواب نکره درآید روا باشد که آن را جواب ننهی و آن فعل را مستأنف نهی چنانکه گویند اعطنی درهماً اشتری به لحمًا و گفته اند معناه رِدْعًا مُصَدِّقًا لِّی.

۱۲ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِیكَ: خدای گفت زودا که استوار کنم بازوی ترا به برادر تو یعنی تقویت کنم ترا به هارون وَنَجْعَلُ لَّکُمَا سُلْطٰنًا: و کنیم شما را حجتی هویدا، چون ید و عصا؛ گفته اند سُلْطٰنًا ای حجتّه و گفته اند سُلْطٰنًا ای قوّه و گفته اند نصره فَلَا یَصِلُوْنَ اِلَیْکُمَا بِاَیٰتِنَا: نرسند ایشان به شما به بدی با حجت‌های هویدای ما با شما اَنْتُمَا وَمَنْ اَتَّبَعَكُمَا اَلْغٰلِبُوْنَ: شما و آنکه پس روی کند شما را به آیندگان باشید. سؤال: چون خدای تعالی گفت موسی و هارون را که شما و بنی اسرائیل به آیندگان

- باشید و غالب باشید بر فرعون و قوم او پس چرا چون موسی آمد بنوا اسرائیل درمانده تر گشتند و خواری بیش دیدند از فرعون و قوم او؟ که از پیش آمدن موسی قبط مر بنی اسرائیل را بیگار فرمودندی آلات و نفقات می دادندی، چون موسی بیامد بیگار پیش فرمودند و آلات و نفقات باز گرفتند پس مغلوبتر گشتند نه غالب. جواب گفته اند أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ بِالْحِجَّةِ، لاجرم موسی و بنی اسرائیل همیشه به حجت غالب بودند؛ و گفته اند مراد به آخر داشت که به آخر ظفر شما را بود و خود همچنان بود.
- ۴ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ: چون آمد و آورد بدیشان موسی حجتها و نشانهای هویدا. و حجتهای موسی نه بود چنانکه گفت وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى: گفتند نیست اینچه موسی می نماید مگر جادوی فرابافته وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ: و نشنیدیم ما هرگز این دین که وی دعوی می کند در پدران ما پیشینان، از آنکه چهارصد سال بود تا فرعون اهل مصر را از دین بگردانیده بود و قصه آمدن موسی و هارون به فرعون و کیفیت آن به تفصیل در سورة الاعراف گفته آمد.
- ۸ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ: موسی گفت خدای من داناتر بدانکه که آورد راه راست و دین حق از نزد او وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ: و کیست که او را باشد سر انجام دولت سرای، یعنی دیار مصر. و گفته اند عَاقِبَةُ الدَّارِ یعنی دارالخلد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ: بدرستی که نرهند و پیروزی نیابند ستمکاران، یعنی مشرکان.
- ۱۲ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي: و گفت فرعون مر اهل مصر را که یا سرهنجمنان ندانسته ام شما را هیچ خدای جز از من فَأَوْفِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ: آتش بر افروز مرا یا هامان بر گل و خشت پخته کن فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطْلُعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى: بنا کن مرا گِرد کوشکی
- ۱۶
- ۲۰

- تا مگر من دیده‌ور گردم به خدای موسی، که می‌گوید مرا خدایی است فوق الفوق وَإِنِّي لَا أَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ: و من همی اندیشم که موسی از دروغ‌زنان است، در آنچه می‌گوید که مرا خدایی است فوق. منکران فوقیت خدای گویند اقرار دادن به فوقیت خدای تعالی مذهب فرعون است ۴
- که او گفت خدای فوق است و می‌صرح کرد تا به خدای رسد، و غلط می‌گویند لا بل که موسی گفت مرا خدایی است فوق و فرعون همی انکار کرد و در قول موسی بشک بود گفت وَإِنِّي لَا أَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ پس پدید آمد که اقرار به فوقیت خدای تعالی مذهب موسی است و اعتقاد ۸
- موسی است و انکار فوقیت وی اعتقاد و مذهب فرعون است. آخر آن کوشک بلند بکرد. در اخبار آمده است که پنجاه هزار بتا در آن کار می‌کردند بجز لبانان و اجاران و حصاصان و نجاران و حدادان؛ چندان برآوردند که از در کوشک تا به سربیک ماهه راه بود، چندان نبود که خشتی از درگاه به دیناری بر سر آن بردندی. در اخبار است که طول آن صرح چنان بود که وقت طلوع آفتاب بر آن تافتی سایه آن به مغرب رسیدی، و هنوز تمام نشده بود که خدای فرعون را هلاک کرد. گویند ۱۲
- رسم خشت پخته هاما آورد در جهان بنای آن صرح را. ۱۶
- وَأَسْكَبَرَهُو وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: و گردن کشی کردند او و لشکرهای او در زمین مصر بناسزا وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يَرْجِعُونَ: و پنداشتند که ایشان با ما نخواهند گشت. و گریرجعون به ضم یا خوانی و فتح جیم مجهول باشد: پنداشتند که ایشان را با ما نخواهند گردانید به قیامت. ۲۰
- فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَبَبَدْنَاهُمْ فِي آلِيمٍ: فرا گرفتیم او را و لشکرهای او را در افکندیم ایشان را در دریای قلزم فَنَظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ: نگه کن که چگونه بود سرانجام آن ستمکاران. گفته اند خدای تعالی فرعون را در

آن دریا هلاک کرد زیرا که وی بدان نازیدی که می‌گفت دریا در فرمان من است، چون به آب نازید خدای تعالی او را به آب هلاک کرد.

- وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ: و کردیم ایشان را پیشوایانی در ضلالت که می بازخواندند با آتش، یعنی بازان چیزی که بدان دوزخ واجب آید ۴
چون کفر و معصیت و يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنْصَرُونَ: و روز قیامت یاری نکنند و نگه ندارند ایشان را از عذاب.

- وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً: و از پی ایشان در داشتیم در این جهان نفرین به عقوبت و هلاکت و يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ، ای: من ۸
الممقوتین: و روز قیامت ایشان از خشم گرفتگان باشند بر ایشان؛ و گفته‌اند مِنْ الْمَقْبُوحِينَ ای: من المهلكين، و گفته‌اند مِنْ الْمَقْبُوحِينَ
الملعونین نفریدگان.

- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى: و بدرستی که ۱۲
بدادیم ما موسی را نامه — یعنی تورات و الواح — از پس آنکه هلاک کردیم گروهان نخستین را، چون قوم نوح و قوم ابراهیم و قوم صالح؛ و گفته‌اند قرون اولی قوم فرعون بودند زیرا که خدای تعالی ایشان را پیش از آن هلاک کرد که موسی را تورات داد بَصَائِرَ لِلنَّاسِ: بینشهایی بود آن ۱۶
کتاب مردمان را، یعنی حجت‌های هویدا که بدان فرا دیدندی فرا حق وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: و راه‌نمونی و هویدایی و بخشایشی و سبب رحمتی تا فراخورد آن آن بود که ایشان در اندیشیدندی و پند گرفتندی.
گفته‌اند معناه: تا این گروه از اهل کتاب در آن در اندیشند و بدانچه در آن ۲۰
است از نعت و صفت مصطفی بگروند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ: و نبودی تو یا محمد بدان سوی مغرب — در آن وادی مقدس — چون بگزاردیم به موسی فرمان رسالت و آگاه کردیم موسی را از کار نبوت وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ: و

نبودی تو از حاضران. سؤال: چون گفت و مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ معلوم گشت که رسول آنجا حاضر نبود، نیز چه فایده بود در آنکه گفت و مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ؟ جواب گوئیم آنچه گفت و مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ مراد از آن آن است که میان خدا و میان موسی رفت به طور سینا، و آنچه گفت و مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ مراد از آن آن است که میان موسی و شعیب بود، مصطفی علیه السلام آن را شاهد نبود و از آن همه خبر می کرد به صدق، بیايد دانست که آن خبرها نمی کرد مگر به وحی و رسالت.

۸ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا: بیک ما بیافریدیم میان موسی و میان تو گروهانی را فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ: دراز بکشید بر ایشان زندگانی و روزگار گذشته تا فراموش کردند آن احوال را که تو یک یک با یاد ایشان می دهی و تو غربتی نا کرده و تعلم نا کرده این نیست مگر به تعلیم سماوی ترا. گفته اند ۱۲ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا مَعْنَاهُ: و گروهانی بسیار بیافریدیم میان موسی و میان این اهل کتاب قرناً بعد قرن تا اخبار موسی را نقل می کردند بدیشان؛ پس از توبشنیدند موافق آنکه ایشان روایت کردند، آن دلیل است بر صدق رسالت تو و مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ: و نبودی تو یا محمد مقیم در اهل مدین پیوستگی و آنچه رفت میان ایشان، و با نا بودن تو میان ایشان تَتَلَوْا عَلَيْهِمُ آيَاتِنَا: همی برخوانی بر ایشان یعنی بر قوم تونشانهای ما از گذشته، آن نه از خویشتن می گویی وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ: بیک ما بودیم فرستنده ترا به رسالت.

۲۰ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الظُّلُمِ إِذْ نَادَيْنَا: و نبودی تو یا محمد سوی آن کوه — یعنی طور سینا — چون بخواندیم موسی را، چنانکه گفت فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ. گفته اند إِذْ نَادَيْنَا اِي: نادینا امتک؛ و آن آن بود که موسی در مقام مناجات فرا خدای گفت «بار خدایا، این همه فضل با امت من بکردی که ایشان را از بندگی فرعون برهانیدی و به ملک رسانیدی و دشمنان

- ایشان را هلاک کردی و بر ایشان من و سلوی فرستادی و میغ بر سر ایشان سایبان کردی و عمود نور بر ایشان فرو گذاشتی و جز از آن کرامت‌های دیگر که دادی، اذا هیچ امت باشند فاضلتر از امت من؟». خدای گفت
- ۴ «یا موسی، امت محمد فاضلتر از امت تو و از همه امتان، بل که علمای ایشان فاضلتر از انبیای بنی اسرائیل و جهال ایشان فاضلتر از علمای بنی اسرائیل». موسی گفت «یا رب، ایشان را از امت من کن». خدای گفت «یا موسی، این طمع مکن زیرا که نَبِیْهُمْ مِنْهُمْ». پس موسی گفت «یا رب، اگر این نکنی مرا از ایشان کن». جواب آمد که «یا موسی، ۸ انت مِنْهُمْ». و در روایت دیگر است که خدای تعالی گفت «یا موسی، تو ایشان را در نیابی که ایشان در آخر الزمان باشند اما اگر خواهی آواز ایشان ترا بشنوم». موسی گفت «یا رب، بشنوان». حق تعالی ندا کرد که: یا امة محمد. فاجابوه من اصلا بآبائهم و ارحام امهاتهم لَیِّک ربنا ۱۲ و سعدیک.

- و قتادة بن دعامة السدوسی روایت کند که موسی به طور سینا در مناجات با خدای گفت «یا رب، من در الواح صفت امتی می یابم که همیشه مؤمن باشند و امر معروف کنند و نهی منکر کنند ایشان را از امت من کن». خدای گفت «تلك امة محمد، ایشان امت محمداند». موسی گفت «بار خدایا، من در الواح صفت امتی می یابم که ایشان قتال کنند با اهل ضلالت و قتال کنند با دجال، ایشان را از امت من کن». خدای گفت «ایشان امت محمداند». موسی گفت «یا رب، من در الواح صفت ۲۰ امتی می یابم که یکی از ایشان قصد خیری کند، ناکرده یکی به یکی در دیوان وی بنویسند، و گریه کند ده نیکی در دیوان او بنویسند، و گریه کند زیشان قصد بدی کند تا نکند هیچیز در دیوان او ننویسند و چون بکند یکی به یکی بیش در دیوان او ننویسند، یا رب ایشان را از امت من

- کن». خدای گفت «ایشان امت محمداند». موسی گفت «یا رب، من در الواح صفت امتی می یابم که ایشان از تو راضی باشند به روزی اندک و تو از ایشان راضی باشی به کار اندک، ایشان را از امت من کن».
- ۴ خدای گفت «ایشان امت محمداند». موسی گفت «یا رب، من در الواح صفت امتی می یابم که ایشان صدقات فرا نستانند و نخورند و ایشان را بر آن مزد دهی، یا رب ایشان را از امت من کن». خدای تعالی گفت «ایشان امت محمداند». موسی گفت «یا رب، من در الواح صفت امتی می یابم که ایشان در این جهان واپسین همه امتان باشند و در آن جهان سابقان همه امتان باشند به بهشت، ایشان را از امت من کن». خدای گفت «ایشان امت محمداند». موسی گفت «یا رب، من در الواح صفت امتی می یابم که ایشان ترا محب باشند آن کنند که تو گویی و تو آن کنی که ایشان گویند، ایشان را از امت من کن». خدای گفت «ایشان امت محمداند». موسی گفت «من در الواح صفت امتی می یابم که ایشان در قیامت شفیعان باشند شفاعت ایشان را بداده، ایشان را از امت من کن». خدای گفت «ایشان امت محمداند». موسی گفت «یا رب، من در الواح صفت امتی می یابم که تو ایشان را در بهشت درآری به شهادت ان لا اله الا الله، ایشان را از امت من کن». خدای گفت «ایشان از امت احمداند». موسی همی الواح از دست بیفکند و گفت «یا رب، مرا نیز از امت احمد کن». خدای گفت «یا موسی، اینی اصطفتیک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما اتیتک و کن من الشاکرین».
- ۸
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

و در دیگر روایت موسی گفت «یا رب، ایشان فاضلتر باشند از بنی اسرائیل؟». خدای گفت «علمائهم افضل من انبیاء بنی اسرائیل و جهالهم افضل من علماء بنی اسرائیل». موسی گفت «یا رب، اجعلنی

- ۴ «یا رب، بشنوان». قال فنادی الجلیل جلّ جلاله «یا امة محمد»؛ فاجابوه من اصلاب ابائهم و ارحام امهاتهم «لَیِّکَ یا رَبَّنَا لَیِّکَ». فقال «اعطیتکم قبل ان تسألونی و استجبْتُ لکم قبل ان تدعونی و غفرت لکم قبل ان یستغفرونی»؛ فذلک قوله و مَا کُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ اِذْ نَادَیْتَنَا وَلَکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ: بیک بخشایشی بود از خدای تو فرستادن تو لَئِنْذِرَ قَوْمًا مَا اَتَتْهُمْ مِنْ نَذِیرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ: تا بیم کنی گروهی را که نیامد بدیشان هیچ بیم کننده ای پیش از تو تا فراخورد آن آن بود که ایشان دراندیشند و پند گیرند.
- ۱۲ وَلَوْلَا اَنْ تُصِیْبَهُمْ مُّصِیْبَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ اَیْدِیْهِمْ: وگرنه آن بودی که فرا ایشان رسیدی رسیده ای از عذاب بدانچه پیش کرد دستهای ایشان، یعنی به کرد ایشان فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَیْنَا رَسُوْلًا: ایشان گفتندی ای بار خدای ما چرا نفرستادی به ما رسولی فَتَتَّبِعْ اَیَاتِکَ وَنَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ: تا ما پس روی کردیمی نشانهای ترا و بودیمی از گرویدگان، اگر نه برای این بودی ما بجای آنکه ترا فرستادیم عذاب فرستادیمی بر ایشان که سزاوار عذاب اند و لکن ترا از پیش بفرستادیم تا بهانه نماند ایشان را. در این آیت ما را حُجَّت است بر آنکه بنده به عقل خود محجوج باشد اگرچه رسول نبود
- ۱۶ وَلَکِنْ خَدَی تَعَالٰی رَسُوْلَ فَرَسْتَادِ اَزْ بَهْرَتَا کَیْدِ حُجَّتْ رَا. گفته اند وَلَوْلَا اَنْ تُصِیْبَهُمْ مُّصِیْبَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ اَیْدِیْهِمْ مراد از آن عذاب قیامت است. فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا: چون آمد بدیشان سزا و درست از نزد ما. گفته اند مراد از این حق امر است به توحید و گفته اند مراد ازین حق رسول است و گفته اند قرآن است قَالُوا لَوْلَا اُوتِیَ مِثْلَ مَا اُوتِیَ مُوسٰی: گفتند
- ۲۰

کافران مکه چرا ندادند او را مانند آنکه داده بودند موسی را کتاب بیکبار؛ گفته اند یعنی معجزات چنانکه موسی را دادند. خدای گفت *أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ*: ای نه کافر شدند بدانچه داده بودند موسی را از پیش چون تورات *قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا*: گفتند موسی و محمد دو جادواند هم پشت بپوشیده بر سحر و بی راه کردن خلق و دروغ گفتن بر خدای و گر *سِحْرَانِ تَظَاهَرَا* خوانی: تورات و قرآن دو جادوی است هم پشت بپوشیده و *قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ*: و گفتند ما به همه ناگرویدگانیم، هم به موسی و هم به محمد و هم به تورات و هم به قرآن. ۴ ۸

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ: بگو یا محمد بیارید نامه ای که آن صوابتر و راه نماینده تر از این دو کتاب تورات و قرآن تا من باری پس روی کنم آن را *إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*: گر هستید راست گویان در آنچه گفتید که تورات و قرآن دو جادوی است. ۱۲

فَإِنْ لَمْ يَنْتَهِبُوا لَكَ فَاَعْلَمْ أَنَّكُمْ تَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ: گر پاسخ نکنند ترا یا محمد — به آوردن مانند این دو کتاب — بدان که ایشان پس روی می کنند کام و هواهای ایشان را، نه حجت را و *مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ*: و که بود گمراه تر از آن کس که پس روی کرد کام و هوای او را بی حجت و بیانی از خدای *إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ*: بدرستی که خدای راه ننماید گروه ستمکاران را. سؤال: چرا گفت خدای راه ننماید گروه ستمکاران را بعدما که بسیار ظالم یابیم که راه یابند؟ جواب گوئیم معناه *لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* ماداموا علی ظلمهم، تا آنکه که بازگردند با نظر و استدلال؛ و گفته اند معناه *لَا يَهْدِي مَنْ عِلْمَ بِسَابِقِ عِلْمِهِ* آنه یخرج من الدنيا علی ظلم الشرک؛ و گفته اند معناه فراخورد ظلم ایشان نبود راه نمودن ایشان؛ و گفته اند معناه *لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ إِلَى الْجَنَّةِ*.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: بدرستی که پیوسته کردیم ایشان را گفتار به امر و نهی و وعده و وعید تا فراخورد آن بود که ایشان دراندیشند و پند گیرند. و گفته اند نظمنا لهم هذا القرآن تا دراندیشند چون عجز خویش اندر این بینند بدانند که این نه سخن مخلوق است؛ و ۴ گفته اند وصلنا معناه فصلنا و بیّنا لهم القول بالدلائل والحجج.

الَّذِينَ اتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ: آن کسان که بدادیم ایشان را نامه از پیش این قرآن و از پیش محمد ایشانند که بگرویدند به محمد و به قرآن. سؤال: چرا گفت اهل کتاب اند که بگروند به محمد و ۸ قرآن بعد ما که بوبکر و عمرو و عثمان و علی و دیگر مهاجرین بگرویدند و نه از اهل کتاب بودند؟ جواب گوئیم الَّذِينَ اتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ یعنی علم التوریه و الانجیل، چون عبدالله بن سلام و یاران وی و بحیرا راهب و یاران وی، ایشان بودند که وقت نزول این آیت بودند بگرویده. ۱۲

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا: و چون برخوانند بر ایشان قرآن را گویند بگرویدیم ما بدین قرآن و بدین رسول که این از خدای ما حق است إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ: بدرستی که ما بودیم از پیش این قرآن و ۱۶ این رسول بگرویده. سؤال: ای نه مؤمنان اهل کتاب بر دست مصطفی ایمان آوردند از پس آمدن وحی، پس چرا گفتند ما از پیش این گرویده بودیم؟ جواب گوئیم آنکه گفتند إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ معناه خاضعین منقادین للحق، ما گردن نهاده بودیم آن را که چون محمد بیاید به وی ایمان آریم. گفته اند معناه مؤمنین بنعته و صفته. ۲۰

أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا: ایشانند که بدهند ایشان را مزد ایشان دوباره — یکی به ایمان ایشان به نعت و صفت محمد در کتب اول، دیگر به ایمان ایشان به محمد و قرآن؛ و گفته اند یک مزد به ایمان ایشان، دیگر مزد به ثبات ایشان بر ایمان — بدانچه صبر کردند بر حق، و

بدان رنج که بدیشان رسید در دین حق از جفاهای کافران و يَذْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ
 السَّيِّئَةِ: و همی باز دارند به نیکوی بدی را، یعنی به ایمان کفر را و به
 حلم و مدارا جفاهای کافران را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: و زانچه روزی
 کرده ایم ایشان را هزینه می کنند به زکات و صدقه. در خبر است که ۴
 خدای تعالی مؤمنان را بر صدقه در اول اسلام یکی را یکی وعده کرد
 گفت وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِ إِلَيْكُمْ. مؤمنان انده گن شدند گفتند: زارا
 کارا که صدقه ما اندک است ثواب ما اندکی خواهد بود. خدای گفت
 يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ. مؤمنان هم اندوه گن می بودند که خیرات ما در ۸
 جنب سیات ما کجا با دید آید که به هر چیزی دو ثواب بیش نیابیم. آیت
 آمد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا. مؤمنان هم شاد نشدند که گناه ما
 ده چند طاعت ما بیش است این خیرات ما سیات ما را وفا نکند. آیت
 آمد كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ، گفت به ۱۲
 یکی هفتصد باز دهم؛ آنکه شاد شدند، خدای تعالی ایشان را شادتر کرد
 گفت أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ: و چون بشنوند بیهوده — یعنی شتم و مسبت
 دشمنان، گفته اند ملاهی و مناکیرو مناهی — روی بگردانند از آن وَقَالُوا
 لَنَا أَعْمَالٌ وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ: و گویند ما را است کارهای ما و شما را است
 کارهای شما، ما را به جرم شما نگیرند و نه شما را به جرم ما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ،
 ای: سلامه متا لکم: ما را با شما کار نیست. گفته اند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ معناه
 خدای بی عیب بر شما نگه بان است از خدای بترسید؛ و گفته اند معناه ۲۰
 اگر مکم الله بالتوبة؛ و گفته اند این سلام وداع است: بدرود باشید لَا
 نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ: که ما مکافات نادانان باز نکنیم. گفته اند این آیت در
 شأن عبدالله بن سلام آمد که وی چون مسلمان شد از اسلام وی شکست
 بزرگ آمد در اهل کتاب و قوت تمام آمد در مسلمانی؛ قوم وی با وی

- جفاها کردند هم در مجاهره و هم در مغایبه. و گفته اند این خاص در شأن بوبکر صدیق آمد رضی الله عنه که کافران مکه را از وی غیظ بیش بودی، زانکه وی چون ایمان آورد داعی گشت در اسلام؛ وی را دکانی بود در عین بازار مکه، محتشمان بر دکان وی نشستندی چه وی مردی بود ۴ خوش لقا و خوش سخن جوامرد و متلطف، صنادید قریش هیجا دوستر از آن نداشتندی بنشستن که بر دکان او. و او طاسهای انگبین و روغن بهم در پیش ایشان بنهادی تا ایشان می خوردندی و وی مناقب رسول و حجج اسلام در دلهای ایشان می کاریدی تا ایشان یک یک در اسلام می آمدندی ۸ چون عثمان عفان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و جز ایشان؛ از آن سبب کافران مکه از وی بحقد بودند. و نیز هر گه که قصد جفای رسول کردند بوبکر بودی که خویشان را سپر رسول کردی تا هر کین که از رسول در دل داشتندی به بوبکر بیغاریدندی. اسما بنت ابی بکر گوید: ۱۲ ای بس که پدرم از در درآمدی پوست از سروی همی برخاسته چنانکه از خربزه غاب برخیزد از بس که بر سروی زده بودندی که قصد زخم رسول خدای کردند بوبکر گفتی چرا می زنید او را أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا انْ يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ؟ و هر چند بتوانستی احتمال و مدارا می کردی با کافران. ۱۶
- إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ: بدرستی که تو یا محمد راه نمایی — یعنی نتوانی که راه نمایی به معرفت آن را که تو دوست داری وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ: بیک خدای راه نماید آن را که خواهد وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: و او داناتر به راه یافتگان که کیست اهل هدایت. این آیت در حدیث بوطالب آمد عم رسول علیه السلام و حرص رسول بر اسلام وی و وفات وی بر کفر، و قصه وی در سورة صاد بتمامی گفته آید إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی. و گفته اند إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ إِسْلَامُهُ، چون بوجهل وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، چون حمزه.

و آن آن بود که مصطفی علیه السلام شبانگاهی به بطحای مکه بیرون شد به قصد خلوت عبادت؛ بوجهل نیز بیرون رفته بود با قومی از کهتران و موالی خویش، چون مصطفی را بدید ایشان را بروی آغالید تا وی را بزدند پیشانی او را مجروح کردند و سروی را مجروح کردند و بشکستند و جامه‌ی وی را بدریدند. وی گریان با استار کعبه آمد، آن شب آنجا بود همی گریست؛ دیگر روز خبر آن در مکه افتاد. حمزه به صید رفته بود آن روز باز آمد، چون در خانه شد زنش خوان پیش او نهاد و آب از چشم او فرو گشت از غبن را. حمزه گفت «چه افتاده است که می‌گریی؟». گفت «چرا نگریم؟ کار بدانجا رسید که با بنی هاشم می‌جفا کنند نه‌اراً چهاراً، برادرزاده‌ی ترا محمد را می‌زنند و در خاک می‌گردانند، هر چه بتر با وی همی کنند». حمزه آن بشنید تافته شد و برجوشید گفت «که کرد؟». گفت «بوالحکم هشام». حمزه همی برجست و هنوز سلاح بنه نهاده بود، آمد تا به بطحای مکه، بوجهل را دید پیش وی باز آمد به ترحیب و تعظیم. حمزه کاللیث المَغْضَب دست بزد و گریبان او را بگرفت همی زد و دشنامش همی داد تا او را زیر لگد آورد و همچنانکه رسول را مجروح کرده بود و سربشکسته، حمزه او را مکافات کرد و گفت: تو که باشی که دست بر برادرزاده من آری ای کذا و کذا؛ و کمان بر سروی می‌زد تا سه جای سر او را بشکست و گفت: من زنده و تو با بنی هاشم همی جفا کنی؟ چون او را خُرد و مُرد فرو کوفت باز گشت چون شیر غران تا به کنار کعبه مصطفی را دید اندوهگن نشسته سربه زیر فرو برده همی گریست. حمزه گفت «إِرفِعْ رَأْسَكَ يَا مُحَمَّد، سر برآر که آنچه سزای دشمن تو بود بازان حیز بکردم، یک جا ترا سربشکست من سه جای سر او را بشکستم، رداء ترا بدرید من ردا و ازار و حلّهای او را برهم دریدم، تودل با جای آر و غم مدار». هر چند رسول را می‌نواخت رسول از اندوه و غبن سر از پیش

بر نیاورد تا حمزه بسیار تلطّف کرد؛ رسول گفت «یا عمّ دَع مَن لا اب له، دَع مَن لا امّ له، دَع مَن لا قرابة له، یتیمان چنین باشند خواری کشند، این همه خواری با مَن از آن است که مرا کسی نیست، پدرنه، مادرنه، قرابت نه». حمزه گفت «یابن اخ، غم مدار گر ترا بزد مَن او را بازدم و ۴
گر ترا خسته کرد مکافاتش باز کردم، نیز چه خواهی چه کنم، هرچت مراد است بگو، به زمین نیابم تا به مراد تونکنم اندی که تودل شاد گردی». رسول سر برآورد گفت «یا عمّ، گرهمی شادی دل مَن خواهی این غبن از دل مَن نشود و دل خسته مَن شاد نگردد مگر به اسلام تو که به ۸
خدای ایمان آری تا دل مَن از همه غمان رسته گردد». حمزه گفت «یابن اخ یک راه که این همه شادی به دل تو خواهد رسید به ایمان مَن اسلام عرضه کن». مصطفی علیه السلام بروی عرضه کرد، حمزه مسلمان شد. ۱۲

وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ تُخَلِّفُ مِنَّا آيَاتًا: و گفتند کافران مکه گر پس روی کنیم ما ترا یا محمد در این دین دیر بر نیاید که ما را از این زمین مکه بر بایند؛ خدای گفت أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا: ای نه ما کرده ایم ایشان را مکه شهری شکهمند بی بیم يُجِبِي إِلَيْهِ فَرَاتٌ كُلِّ شَيْءٍ: تا می کشند ۱۶
و می آرند بدان شهر میوه های هر چیز، یعنی از هر گونه میوه و نعمتها بدیشان می آرند در حال کفر ایشان رِزْقًا مِّن لَّدُنَّا: روزی از نزد ما، برای حرمت حرم را؛ یعنی در حال کفر ایشان ایشان را به نعمت نیکو می داریم، گر اسلام آرند داشت خویش از ایشان باز گیریم؟ لا بل که ۲۰
ایشان را نیکوتر داریم وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر ایشان نمی دانند که امن و نعمت و عافیت ایشان را در مکه به حرمت حرم است نه به کفر ایشان. این یک بهانه بود از آن بهانه ها که اهل مکه همی آوردند تخلف و تأبّی ایشان را از اسلام. خدای تعالی جواب ایشان باز داد، آنگه گفت:

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا: ای بس که ما هلاک کردیم دیه و اهل دیه و شهر و اهل شهر را که ایشان دهنه گرفته بودند در زیش ایشان قَتَلْنَا مَسَاكِينَهُمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا: آن آرامگاههای ایشان آرام نگرفت در آنجا از پس ایشان مگر اندکی؛ یعنی راه گزری، و گفته اند کوف و شغال، و گفته اند جای جای آبادانی و ساکنی اندک مایه وَكُنَّا نَخْنُ الْوَارِثِينَ: و ما بودیم مُردماند گیرنده از پس هلاکت ایشان.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا: و نبودی خدای تو یا محمد هلاک کننده دیهها و شهرها تا نفرستادی در مهین شهر آن پیغامبری، الزام و ابلاغ حجت را يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا: می برخواندی و عرضه می کردی بر ایشان نشانهای ما را و سخنان ما را به امر و نهی و وعد و وعید. نه آن است که اگر رسول نفرستادی حجت بر ایشان لازم نبودی زیرا که بنده به عقل خویش محجوج باشد لکن ابلاغ حجت به قول رسول باشد و تا ابلاغ حجت نبود خدای تعالی عذاب نکند. پیغامبر گفت عليه السلام: لن يهلك الناس حتى يعذروا من انفسهم، و نیز گفت: لن يهلك على الله الا هالك و مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَاهْلُهَا ظَالِمُونَ: و نبودیم ما هلاک کننده شهرها و دیهها مگر که اهل آن ستمکاران بودندی به ظلم شرک و انواع فساد و معاصی.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا: و آنچه داده اند شما را از چیز دنیاوی آن همه خنور و برخورداری زندگانی نزدیکترین و بترین است بدان منازید و مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى: و آنچه نزدیک خدای است — چون بهشت و کرامات وی — به و باقی تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ: ای خرد ندارید و خردمندی نکنید تا بدانید که بهشت باقی به دنیای فانی حقیر نباید داد. در اخبار است که موسی علیه السلام در مناجات با خدای عزوجل گفت: الهی اعطيت الدنيا اعداك و منعته اولياک. فقال: یا موسی اعطيت

الدنيا اعدائى لیتمرغوا و منعته اولیائی لیتضرعوا یا موسی و ما الدنيا فتذکر
انما هی معبر مخوف و مسلک مأوف و ما الدنيا فتذکر جناح بعوضه
قُسمت علی جمیع البشر.

- ۴ اَقْمَنَ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَا قِيَةَ لَهُ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا: ای آن
کس که هنگام کرده ایم ما او را وعده نیکوبه بهشت و کرامات آن و او
بازرسنده بازان و بازبیننده آن را چنان کس بود که برخوردارى داده باشیم
او را برخوردارى زندگانی نخستین و بترین ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ:
پس او روز رستخیز از حاضرکردگان بود در دوزخ در عذاب گرفتار. این
مثل مؤمن و کافر است و گفته اند خاص مثل بوبکرو بوجهل است.

- وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: و آن روز که روز
قیامت بود بخواند ایشان را خدای پس گوید کجا اند آن هنبازان من که
می دعوی کردید که ایشان هنبازان من اند و شفیعان شما. و این اَيْنَ
شُرَكَائِيَ بر دعوی کافران گوید، نه آن است که خدای را هنباز بود.

- قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ: گویند آن کسان که سزا گشته بود بر ایشان
گفتار وعید و واجب ببوده بر ایشان عذاب، و ایشان قاده باشند و گفته اند
۱۶ اصنام باشند که ایشان را به سخن آرند گویند رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ اَغْوَيْنَا: ای
بار خدای ما اینها اند آن کسان که بی راه کردیم ایشان را. گویند ایشان
را چرا بی راه کردید؟ گویند اَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا: بی راه کردیم ایشان را
چنانکه خود بی راه بودیم تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ مَا كَانُوا اِتَانَا يَعْبُدُونَ: بیزاریم زیشان به تو
ایشان نبودند که ما را می پرستیدندی بیک بر هوای خویش می رفتند.
۲۰ گفته اند آن معبودان ایشان را حوالت با شیاطین کنند گویند این مشرکان
دیو را می پرستیدند، چنانکه جای دیگر گفت بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ: و گویند مشرکان را که
بخوانید هنبازان شما را — یعنی یاری خواهید از بتان و معبودان شما تا

فریاد رسند شما را — بخوانند ایشان را پاسخ نکنند ایشان را وَرَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ: و بینند عذاب را و دوزخ را گویند ای دروغا گرایشان بودند که راه یافتندی به حق. سؤال: لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ شرط است جوابش کو؟ جواب گویم جواب در این مضمراست، ای: لو انهم کانوا یهتدون لما رأوا العذاب.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ: و آن روز بخواند ایشان را خدا فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ: پس گوید چه پاسخ کردید رسولان را.

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ: فالتبست عليهم الاخبار و الجواب پوشیده گردد بر ایشان جواب دادن در آن روز که متحیر گردند و کور دل فرو مانند از جواب سؤال خدای قَهْمٌ لَا يَتَسَاءَلُونَ: ایشان نپرسند و نیارند پرسید یک دیگر را از جواب.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا: اما آن کس که توبه کرده بود و بگرویده و کرد کار نیک به اخلاص؛ و گفته اند وَعَمِلَ صَالِحًا باداء الطاعات فَقَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ، وَعَسَىٰ مِنَ اللَّهِ وَاجِبٌ: هراینه باشد از رستگاران و پیروزی یافتگان.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ: و خدای تو یا محمد بیافریند آنچه خواهد و برگزیند آنچه خواهد. آفریدن عام است اختیار خاص، گفته اند معناه: بیافرید همه فریشتگان را و برگزید از همه جبرئیل را و بیافرید همه پیغامبران را و برگزید از همه مصطفی را و بیافرید همه بندگان را و برگزید از همه عارفان را و بیافرید همه دینها را و برگزید از همه دین اسلام را و بیافرید همه شریعتها را و برگزید از همه شریعت اسلام را و بیافرید همه روزها را و برگزید از همه روز آدینه را و بیافرید همه شبها را و برگزید از همه شب قدر را و گفته اند معناه وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ: و برگزید آن را که ایشان را سزد برگزیدن؛ و گفته اند معناه: و برگزید آنکه ایشان را بهین

بود، و ایشان مَفُوضان باشند که خدای تعالی ایشان را بهین اختیار کند؛ و گفته اند مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ این مَا جحد است ای: نسزد بتان را اختیار کردن که به دست ایشان نه آفریدن است نه اختیار کردن، ایشان را خدایی نرسد سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ: پاک است خدای و برتر از آنچه ایشان می هنباز آرند با او. و گفته اند این آیت جواب کافران است که گفتند لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ: و خدای تو یا محمد می داند آنچه می بپوشد دلهای ایشان از بغض و آنچه می آشکارا کنند از کفر و تکذیب. گفته اند این عام است یعنی نهان و آشکارای خلق می داند.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ: و او است خدای که نیست خدای مگر او او را است و او را سزد سپاس و آزادی در این جهان و در آن جهان وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و او را رسد قضا و فرمان و خدایی و با وی گردانند همه را که آفریده او اند و در حکم و فرمان او اند و همه را بازگشتن باز او است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ: بگو یا محمد ای دیدید — یعنی چه گوید و چه بینید — گر کردی خدای شب را بر شما همیشه تا روز رستخیز مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ: که بودی خدای جز خدای که با شما آوردی روشنای روزای می فرا نشنوید دلیل و حجت را و در نیاوید آن را تا خدای را بدانید و فرا نشنوید ذکر نعمت تا شکر کنید خدای را.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ: بگو یا محمد ای دیدید — یعنی چه گوید و چه بینند — گر کردی خدای روز را بر شما همیشه تا روز رستخیز تا همه روز بودی هیچ شب نبودى مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ: که بودی خدای جز خدای که به شما آوردی شبی

که آرام گرفتید در آن أَفَلَا تُبْصِرُونَ: ای می بینید به چشم دل این دو نعمت را شب و روز و تعاقب آن تا خدای را بر آن شکر کنید.

- در تعاقب شب و روز هم حجت است و هم نعمت، حجت بر قدرت
 ۴ خدای تعالی از آن روی است که مختلف است هم در لون و هم در
 مدت؛ و مختلفات دلیل صنع باشد، زیرا که آثار طبع یک جنس بود
 چنانکه از نار جز حرارت نبود و از برف جز برودت نبود، چون شب و روز
 را مختلف اللون و الطبع و الزیادت و النقصان همی بینیم پدید آمد که
 ۸ صنعی است نه طبعی. و حجت در آن بر حکمت از آن روی است که گر
 همه شب بودی و روز نبودی جهان بر خلق زندان تاریک بودی و خلایق
 متمکن نبودندی از تصرف و تقلب در معاش خویش، احوال عالم منتقض
 و متشوش بودی؛ و گر همه روز بودی خلق را امکان استراحت نبودی و
 ۱۲ انواع نبات و شجرات و زروع و ضرع را از نسیم شب نصیب نبودی،
 احوال عالم مستقیم نبودی. چنین گویند که شب از نسل بهشت است و
 روز از نسل دوزخ، و آن آن بود که خدای تعالی چون بهشت را بیافرید در
 آن این قدر ظلمت بود که ظلمت شب دیگر همه نور بود؛ خدای تعالی به
 ۱۶ کمال رحمت خود این ظلمت شب را از بهشت بیرون گرفت و به دنیا
 آورد راحت اهل دنیا را، از آن است که اهل دنیا را در شب راحت و
 استراحت بود. و چون دوزخ را بیافرید همه ظلمت بود مگر این قدر نور بود
 که روز است؛ خدای تعالی این نور را از دوزخ بیرون گرفت و به دنیا
 ۲۰ آورد، از آن است که خلق در روز رنجور باشند در کد کسب و تعب و عنا
 که روز از نسل دوزخ است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ: و از بخشایش او بود که
 کرد شما را شب و روز تا آرام گیرید در آن، یعنی در شب وَلِيَتَبَتُّوا مِنْ
 فَضْلِهِ: و تا بجوید از افزونی نیکوی او در روز. گفته اند در این تقدیم و

تأخیر است معناه: جعل لكم الليل لتسكنوا فيه وجعل لكم النهار لتبتغوا من فضله. سؤال: چون خدای گفت روز را از بهر آن آفریدم که لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ چرا کسب فریضه نگویند؟ جواب گوئیم لَتَبْتَغُوا لام تمکین است نه لام غرض همچنانکه گفت جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فيه لام تمکین ۴ است، زیرا که زینجا واجب نیاید تا خفتن به شب فریضه بود؛ و گفته اند مِنْ فَضْلِهِ مراد از این فضل علم و عبادت است وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: و تا فراخورد آن آن بود که شما شکر کنید خدای را بر این دو نعمت شب و روز.

۸

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: و آن روز که روز قیامت بود بخواند ایشان را — یعنی مشرکان را — پس گوید کجاند آن کسان که می دعوی کردند هنبازی ایشان با من و می دعوی کردید نصرت ایشان شما را روز قیامت.

۱۲

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا: و بیرون آریم از هر گروهی گواهی، و آن آن رسول بود که گواهی دهد بر امت فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ: پس گوئیم بیارید حجت شما، تا به چه حجت مرا هنباز گفتید و رسولان را رد کردید فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ: بدانند که حجت خدای را است بر ایشان. گفته اند معناه: بدانند که دین حق دین خدای است به توحید؛ و گفته اند معناه: فعلموا ان الله هو الحق، چنانکه جای دیگر گفت و يعلمون ان الله هو الحق المبين. سؤال: اگر کافران در آن جهان خدای را بحقی بدانند پس عارف باشند، آنکه عارف جاوید در دوزخ چگونه بود؟ جواب گوئیم علم جز از معرفت ۲۰ بود، کافران را در قیامت به خدا علم آید و لکن معرفت نیابند؛ و دلیل بر آنکه علم به خدای غیر معرفت او بود آن است که یکی از ما داند که این شهر را سلطانی است و لکن معرفتش نیست به وی زیرا که اگر او را ببیند نشناسد، پدید آمد که علم غیر معرفت است وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: و

گم شده بود از ایشان آن روز هر آنچه می فرا بافتند از شبتهای باطل. گفته اند معناه: گم شود از ایشان آن معبودان ایشان، چنانکه جای دیگر گفت قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا. سؤال: اینجا گفت وَضَلَّ عَنْهُمْ معبودان ایشان از ایشان گم شدند و جای دیگر گفت عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ با یکدیگر خصومت می کنند، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم به اول گم شوند معبودان از عابدان خذلان ایشان را، به آخر بادیید آیند خصمی را، آنکه همه را در دوزخ کنند چنانکه گفت إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ. ۴ ۸

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى: بدرستی که قارون بود از گروه موسی، و ابن عم موسی بود نام وی قارون بن صاقب بن قاهت، و نام موسی موشا بن عمران بن قاهت، و قارون داماد موسی بود به خواهر قَبْعَى عَلَيْهِمُ: افزونی جست بر ایشان، یعنی بر موسی و هارون و قوم وی. ۱۲

و سبب بغی وی آن بود که قارون مال دار بود و توانگر بود به مالهای بسیار و گویند مالهای او از خزاین فرعون بود که وی خازن فرعون بودی. چون موسی پیامد به نبوت قارون به وی ایمان آورد. چون نگه کرد همه عزّ در بنی اسرائیل موسی و هارون را دید، او را از آن حسد آمد، با موسی گفت «تو عزّ نبوت گرفتی و هارون عزّ حبورت گرفت من بر چه ام؟». موسی گفت «عزّ دادن به خدای است، آن را دهد که خواهد». قارون گفت «لا بل که تو این بازار به تکلف می گیری»، منافق گشت. موسی گفت «لا بل این عزّ عطای خدای است، خواهی که بدانی؟ عصای ۱۶ ۲۰

خویش را بیار در عصاهای ما افکن تا پدید آید». قارون عصای خویش بیاورد و هر محتشمی را در بنی اسرائیل عصای بود، سیصد و ششت عصا بیاوردند در خیمه موسی بنهادند — و آن خیمه ای بود از اذیم مهبط وحی موسی بودی — دیگر روز نگه کردند عصای موسی و هارون از میان آن

همه عصاها بر بالید و شاخها و برگهای سبز چون درخت مورد پدید آورد. موسی گفت «بدیدی که این کرامت ما را از خدای است». قارون گفت «لا بل که تو این به جادوی کردی». موسی خشم گرفت، از خدا درخواست تا قارون را به زمین فرو برد.

۴

سُدی گوید: بغی قارون بر موسی آن بود که وی را مال بسیار بود و موسی را از دنیا چیزی نبود، قارون را از موسی همی خشم آمد گفت «وی گرسنه ای برهنه و همه عز و بازار بنی اسرائیل وی را»، که ششصد

۸

هزار مرد به مجلس در پیش موسی بنشستندی و قارون یکی بودی در پیش وی چون دیگر مردمان؛ صبرش بر سید زنی بدنام را به مزد بگرفت گفت «این صد دینار گیر به نقد و برو چون موسی بر منبر شود به مجلس و خلق حاضر باشند تو بر سربنی اسرائیل بر پای خیز و به آواز بلند بگویی که

۱۲

موسی دوش با من فاحشه کرد، تا آب او بشود آنگه من ترا بجز از این مالهای بسیار دهم». آن زن را بر آن داشت و بر آن راست بنهاد و خود بیامد پیش منبر وی بنشست چنانکه عادت وی بودی. چون موسی مجلس گرم کرد آن زن به دل بیدار گشت پشیمان شد از آن قصد که داشت آواز

۱۶

داد که «یا موسی ای کلیم خدای سخنی از من فراشنو، بدان که من بر چنین و چنین قصد آمده بودم به مجلس توبه فرمان قارون که وی مرا به مزد گرفت که چنین گو موسی را بر ملا، چون ترا بدیدم و سخن ترا بشنیدم پشیمان گشتم از آن قصد که داشتم مرا بحل کن». موسی آن بشنید به

۲۰

قارون فرو نگریست گفت «باش، توبا من بر این راهی؟». قارون در وی گمارید، سخت خجل گشت. موسی همی از منبر فرو آمد روی به مقام مناجات نهاد، خود را در خاک افکند همی غلتید و زاری می کرد تا جبرئیل آمد که «یا موسی، چه بوده است؟». گفت «یا رب می بینی که قارون با من می چه کند». خدای تعالی وحی فرستاد که «یا موسی

بردباری کن که مرا بتر از آن می‌گویند بندگان من و من ایشان را عقوبت نمی‌کنم». موسی گفت «یا رب تو صبوری مرا صبر برسید». خدای گفت «چه خواهی؟». گفت «زمین را در فرمان من کن تا مراد خویش از قارون برآرم». خدای تعالی زمین را در فرمان وی کرد. ۴

موسی بتک می‌آمد تا به سرای قارون. و قارون چون بدید که موسی بتظلم با خدای شد دانست که او را قصه‌ای آرد، یکسر برفت بر تخت خویش بنشست و حاجبان و غلامان را در پیش خود به پای کرد و همی ترسید نگه کرد موسی از در درآمد خشم آلود، زمین را فرمان داد که: یا ۸

ارض خذیه. زمین تخت قارون را فرو برد. قارون خواست که پیش موسی باز آید به زنهار، زمین او را بگرفت، پایش تا به کعب به زمین فرو شد. موسی دیگر بار گفت: یا ارض خذیه. زمین او را تا به زانو فرو برد. قارون فریاد می‌خواند که: یا موسی زنهار توبه کردم. موسی در آن خشم همی ۱۲

گفت که: ای زمین فرو بر. زمین او را تا به گردن فرو برد. هارون در رسید، سر قارون را بگرفت گفت «ای برادر، او را در کار من کن، دانی که قرابت است، ادب گرفت، نیز نکند». موسی هارون را گفت «دور شو و گر نه هم اکنون زمین را فرمایم تا ترا نیز فرو برد که زمین در فرمان من ۱۶

است». هارون دست از قارون برداشت، زمین او را فرو برد و میراث او به موسی رسید. موسی اندیشید که گر مال وی بازماند مردمان گویند موسی آن از بهر آن کرد تا مال او برگیرد زمین را فرمود تا مال او را و سرای او را همه فرو برد وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ: خدای ۲۰

گفت بداده بودیم ما او را گنجها چندانکه خزینهای او را بگرانی برداشتندی گروهی مردان قوی. کلبی گوید: خزاین او چهارصد هزار درم بود به چهل مرد قوی برگرفتندی هر مردی ده هزار درم؛ و این در اخبار آمده است. سؤال: همی پس مال و خزاین قارون درم دار آن قدر بود که به

- چهل مرد برگرفتندی هر مردی ده هزار درم، پس این چیست که در صحیح اخبار آمده است که درم و دینار دنیا از درمی نیم درم شدادِ عاد در آن بهشت ارم ذات العماد بکار برد و دو دانگ و نیم با قارون فرو شد، جمله باقی درم و دینار دنیا از درمی نیم دانگ است در دست مردمان، ۴ پس آیت با اخبار چون موافق آید؟ جواب گوییم بیشتر مفسران بر آنند که این مفاتیح جمع مفتاح است و آن کلیدهای خزاین او بود هر کلیدی مقدار انگشتی، کلید خزینه‌ای بودی که سوار بر اسب تازی با نیزه در آن جولان کردی از درم و دینار آگنده؛ چندان کلید بود آن خزاین را که چهل ۸ مرد قوی بستم برگرفتندی آن را که با او می‌بردندی و هرگز آن کلیدها از خود جدا نکردی. اما قول کلبی که گفت مال قارون چهار صد هزار درم بود، بدان آن خزینها خواست که قارون چون به جایی بیرون شدی آن را با خویشتن می‌بردی عوارض را. سؤال: ناء بالحمل آن بود که بگرانی برداشت بار را، پس چرا نگفت لَتَنُوْا بِهَا الْعُصْبَةَ بعدما که از لغت چنین آمدی؟ جواب گفته‌اند این مقلوبه است معناه: لَتَنُوْا الْعَصْبَةَ بها؛ و گفته‌اند لَتَنُوْا بِالْعَصْبَةِ معناه: لَتَنُوْا بِالْعَصْبَةِ، آن کلیدهای او گران‌بار کردی چهل ۱۶ مرد قوی را، این عُصْبَةُ در این موضع چهل مرد است و گفته‌اند هفتاد مرد قوی بودند اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ: چون گفت او را گروه او که این همه شادی مکن و این همه بطر میار و چندین مناز به کفر بدرستی که خدای دوست ندارد بل که دشمن دارد دنه‌گرفتگان را و نازندگان را به کفر و شرک و نازندگان را به دنیا. نازیدن به دنیا خطا است ۲۰ زیرا که مصطفی گفت علیه السلام: لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة ماء، چون این را قیمت نبود نزد خدای نازیدن بدان خطا است؛ و نیز دنیا دشمن خدای است چنانکه رسول گفت علیه السلام: ما نظر الله الى الدنيا منذ خلقها بغضاً لها، پس هر که خدای

را داند دشمن او را دوست داشتن و بدان نازیدن از وی خطا باشد؛ و نیز دنیا شاغل و مانع است بنده را از خدای، پس هر که خدای را خواهد از وی به دنیا بازماندن خطا باشد.

وَأَسْتَفِغِ فِي مَا آتَيْكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا : و بجوی ۴

در آنچه خدای ترا داده است سرای آن جهان — یعنی بهشت که نصیب تو از مال دنیا آن است که خویشتن را پیش فرستی — و فرو مگذار نصیب تو از دنیا؛ و گفته اند معناه: انفق من الحلال؛ و گفته اند نَصِيبُكَ مِنَ الدُّنْيَا:

الكفن و القبر وَآخِرِينَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ : و نیکوی کن با خلق خدای ۸

چنانکه نیکوی کرد خدای با تو وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ : و مجوی تباهی در زمین و گردن کشی بدرستی که خدای دوست ندارد — لا بل که دشمن دارد — تبه کاران را.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي : قارون گفت بدرستی که بداده اند مرا ۱۲

این خواسته به دانشی که نزد من است؛ یعنی علی علم لله عندی بآئی اهل لهذا المال؛ گفته اند معناه: علی علم عندی بصنعة الذهب، من این مال به دانش خویش و زیرکی خویش به دست آورده ام کس را بر من در این تحکم نیاید. ۱۶

و سبب به دست آوردن آن مال بسیار او آن بود که چون موسی

علیه السلام از طور سینا بازگشت الواح می آورد، چون قوم را دید که گوساله می پرستیدند از خشم که وی را آمد الواح را بر زمین زد، دو لوح از آن بشکست. خدای تعالی او را فرمود که: آن دو لوح را زرین بکن. ۲۰

موسی گفت: بار خدایا من زرا ز کجا آرم چندانکه این دو لوح زرین بکنم. جبرئیل آمد او را سه نبات درآموخت که آن کیمیای زربود، هر چند آهن و روی و مس بود که از آن کیمیا اندک مایه بر آن سودند همه زر گردد. موسی بدان کیمیا چندان زربکرد که آن دو لوح زرین بکرد.

- چون از آن فارغ شد نیز زرنخواست زیرا که زاهد بود، از آن سه نبات یکی در قارون آموخت دیگر در هارون و دیگر در خواهر وی که زن قارون بود نامش مریم. هارون در دنیا زاهد بود نصیب خویش به قارون داد. قارون بر دنیا حریص بود، بکوشید تا آن زن نیز به دست آورد؛ چون هر سه جوهر جمع کرد زرمی کرد چندانکه خواست. آن همه درم و دینار وی را از آن بود و موسی کلیم خدای سه روزان بودی که نان نیافتی. خدای گفت **أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا**: ای او نمی دانست که خدای تعالی بسی هلاک کرد از پیش او گروهان گذشته را آنکه سختر از او بودند به نیرو و بیشتر از او به فراهم آوردن دنیا، چون شداد عاد که همه درم و دینار و جواهر و یواقیت جهان از دست جهانیان بستد و بهشتی ساخت از زر و سیم و جواهر و یواقیت، و ستد و داد همه جهانیان با بژول افکند و همه اموال جهان جمع کرد آخر خدای **تَعَالَى** او را هلاک کرد و آن مالها را ناپدید کرد **وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**: و نپرسند از گناهان ایشان بدکاران را. سؤال: یک جای گفت **فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** همه را بپرسم، اینجا گفت **وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**، نه این تناقض بود؟ جواب گفته اند معنی این آن است **۱۶** که نپرسند ایشان را که چه کردید، زیرا که نشان آن بر ایشان ظاهر بود چنانکه گفت **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ**، اما پرسند که چرا کردید. و گفته اند مجرمان را از گناه یکدیگر نپرسند، بل که هر گوسپندی را به پای خویش آویزند. و گفته اند معناه: این امت را از گناهان دیگر امتان **۲۰** نپرسند. و گفته اند این آیت آن است که کافران را روز قیامت خود سؤال نکنند لا بل که ایشان را یکسره دوزخ برند.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ: بیرون آمدی قارون بر گروه خویش — یعنی بر بنی اسرائیل — در آن آرایش وی. و آن آن بود که قارون چون به تماشا

۴ بیرون رفتی هزار کنیزک از یک سوی خویش می بردی بر استران سپید در جامهای صرخ و هزار غلام بر اسبان تازی و تخاره آراسته از دیگر سوی با خویشان همی بردی و خلق بروی نظاره می کردندی قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا: گفتندی آن کسان که می خواستندی زندگانی نزدیکترین یعنی زینت دنیا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ: کاشکی ما را همچنین استی که قارون را داده اند از دنیا بدرستی که او — یعنی قارون — خداوند نصیب بزرگ است.

۸ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا: و گفتندی آن کسان که داده بودند ایشان را دانش — به عیب و فساد دنیا — ای وای شما پاداش خدای آن جهانی به مر آن کس را که بگروید و کرد کار نیک از این زینت و مال قارون وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ، ای: و ما يعطاها: و ندهند آن ثوابهای آن جهانی مگر شکیبان را که بر درویشی و محنت دنیا ۱۲ صبر کنند. گفته اند وَمَا يُلْقِيهَا آن موعظه که اهل علم مر نادانان را می گفتندی که وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ با دل ندهند مگر صابران را.

۱۶ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ: فرو بردیم او را و سرای او را و همه املاک او را به زمین فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ، ای: من عذاب الله: نبود او را هیچ گروه و هیچ لشکر که یاری کردند او را و نگه داشتندی او را از عذاب خدای وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ: و خود نبود از نگه دارندگان خویش و کین کشندگان.

۲۰ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ: و گشتندی آن کسان که می آرزو خواستندی چون حال وی را پیشاروز — یعنی دینه روز — که می گفتندی يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ: می گفتندی — وَيَكَانَ اللَّهُ: الم تر أن الله — ای نگه نکردی که خدای فراخ کند روزی مر آن را که خواهد از بندگان او بتری او را و اندازه کند

روزی آن را که خواهد. گفته اند وَيَكَاَنَّ اللَّهَ معناه: وایلیکم الم تعلم انّ الله يبسط الرزق؛ و گفته اند وَیْی جدا است از كَاَنَّ چنانکه گویند وَیْ این چه بود که تو کردی، ایشان گفتند وی کانّ الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده لَوْلَا اَنْ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْنَا: اگر نه آن بودی که نیکو داشت کرد خدای ما ۴ را به عصمت لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَاَنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ: هرینه فرو بردندی ما را نیز به زمین ای ندیدید که نرهند کافران از عذاب.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا: آن سرای آن جهانی — یعنی بهشت — کنیم — یعنی سازیم و دهیم — مر آن ۸ کسان را که نخواهند برتری در زمین و نه تباهی. گفته اند عُلُوًّا آن بود که خواهی که جامهٔ تونیکوتر از جامهٔ دیگر کس بود و مرکب تونیکوتر بود و غاشیهٔ تونیکوتر بود از دیگران، و فساد تباهی بود به معصیت. مصطفی گفت علیه السلام: نگه کردم شب معراج در بهشت بیشتر اهل آن ۱۲ درویشان و بیچارگان بودند و هیچ گروه کمتر از توانگران در بهشت می نشدند، و نگه کردم به دوزخ بیشتر اهل آن توانگران و گردن کشان بودند و هیچ گروه در آنجا می نشدند کمتر از درویشان وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ: و سرانجام نیک مرپر هیزگاران را است؛ اعتبار به حال قارون و حال ۱۶ موسی. در اخبار است که هرگز در جهان به ولادت کس آن شادی نکردند بنو اسرائیل که به ولادت قارون کردند، آوازی شنیدند از هوا که الامور بالخواتیم. جان همه جانوران که بردارند به آسمان برند و جان قارون را به زمین فرو برند. و هرگز در بنی اسرائیل به ولادت کس آن اندوه ۲۰ نبود که به ولادت عیسی بود چنانکه در سوره مریم گفته آمد، عاقبتش نگر بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. وقارون را گفت فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا: هر که آورد نیکوی او را نیک افتد از آن، معنی این گفته آمد در سوره النمل وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا

السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: و هر که آورد بدی پاداش ندهند آن کسان را که کردند بدیها را مگر آنچه بودند که می کردند یعنی فراخورد آن پاداش دهند ایشان را.

۴ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ: بدرستی که آن خدای که وحی فرستاد بر تو قرآن را بازگرداننده تو است سوی واگشتن جای. گفته اند فَرَضَ عَلَيْكَ معناه اوحی الیک، و گفته اند معناه فرض علیک العمل بالقرآن، و گفته اند معناه اوجب علیک الوعظ بالقرآن؛ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ گفته اند الی مکه بالعزّ والنصر. و این آیت به جحفه فرود آمد که پیغامبر از مکه می آمد اندوهگن، خدای تعالی او را مژده داد به باز رسیدن او به مکه به مراد دل؛ و گفته اند إِلَيَّ مَعَادٍ ای الی الحشر، و گفته اند الی الجنة قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى: بگو یا محمد خدای من داناتر که کیست که او آورد راه راست، راه نبوت و رسالت و راه توحید و مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: و کیست که او در گمراهی هویدا است.

وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ: و نبودی تو یا محمد که او میداشتی که وحی فرستند به تو این نامه، یعنی قرآن را إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ، لکن رحمه من ربک: بلکه بخشایشی بود از خدای تو و فضلی از خدای تو بر توبه نبوت و رسالت فَلَا تَكُونَنَّ ظَهيراً لِلْكَافِرِينَ: مباش هم پستی مر ناگرویدگان را، خطاب رسول را است و مراد غیر او را.

وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ: و مگردانند ترا از نشانهای خدای، یعنی آیات قرآن؛ گفته اند از دین توحید بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ: پس از آنکه فرو فرستادند سوی تو. سؤال: ای در مصطفی خود این تهمت بود که او را از توحید و قرآن بگردانیدندی تا او را گفت وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ؟ جواب گفته اند این خطاب رسول را است و مراد غیر او را. و گفته اند این همه نهی است از مدهانت در دین وَأَذِغْ إِلَى رَبِّكَ: و بازخوان با خدای تو،

یعنی با دین و طاعت او وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: و مباحث از هنباز آرندگان به ریا.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ: و مخوان با خدای خدای دیگر لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ:

- ۴ نیست خدای مگر او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ: هر چیز — یعنی هر زنده — مردنی است مگر او. و گفته اند معناه: كُلُّ شَيْءٍ مُتَغَيِّرٌ إِلَّا هُوَ؛ و گفته اند كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى مِيت، معناه: كُلُّ شَيْءٍ فَنَى إِلَّا هُوَ فَاتَهُ الْبَاقَى الَّذِي لَا يَفْتَنِي؛ و گفته اند مراد از این كُلُّ بعض است و این وَجْه صلت است.
- ۸ ابن عباس گوید معناه: كُلُّ عَمَلٍ بَاطِلٍ إِلَّا مَا يَرَادُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ لَهُ الْحُكْمُ: او راست و او را سزد قضا و فرمان بر بندگان در دو جهان؛ گفته اند لَهُ الْإِلَهِيَّةُ وَالْمَلِكُ وَالسُّلْطَانُ وَالْحُجَّةُ وَالْبُرْهَانُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و با وی گردانند شما را روز قیامت؛ گفته اند اِلَى حُكْمِهِ وَقَضَائِهِ تُرْجَعُونَ
- ۱۲ فی الدارین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که
سورة العنکبوت بخواند او را به عدد هر مؤمنی و کافری ثوابی باشد در دو
جهان.

۴ • اَلَمْ • اَحْسِبَ النَّاسَ اَنْ يُّتْرَكُوا، معنی حروف تهجی در اوایل سورة گفته
آمد، اما در این موضع خاص گفته اند الم: انا الله اعلم، منم خدای داناتر،
می دانم که چه خواهد بود در امت محمد از فتنها و خلاف و اختلاف، ای
پنداشتند مردمان چه پنداشتند که فرو گذارند ایشان را اَنْ يَقُولُوا اَمَنَّا: بدانکه
۸ همی گویند بگرویدیم وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ: وایشان را آزمون نکنند به جهاد، تا
پدید آید مخلص و مصدق از منافق و مکذب. و آن آن بود که سیزده سال
مصطفی به مکه بود خلق را با دین می خواند برفق و مدارا و امر نبود به
حرب و قتال، و به اول خلق دو گروه بودند کافر محض و مؤمن محض،
آخر گروه منافق پدید آمد، نفاق همی ورزیدند میان مؤمنان و کافران.
۱۲ چون امر آمد به قتال آن بر ایشان سخت دشخوار آمد، بهانه ها می کردند
تخلف را و مؤمنان را نیز از قتال باز می داشتند، این آیت فرو آمد. گفته اند
شان نزول این آیت آن بود که چون آیت آمد در سورة الانعام که قُلْ هُوَ
الْقَادِرُ عَلَى اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ الایة مصطفی علیه السلام
۱۶ بترسید بر این امت، زاریها کرد از بهر این امت را تا خدای تعالی عذاب

فوق و تحت از این امت بگردانید؛ چون فازین رسید که *أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعاً* این شفاعت رسول را بنه داد، از آن است که مصطفی گفت ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقه؛ یاران بشنیدند اندوهگن گشتند که میان امت این همه خلافا خواهد بود، خدای تعالی این آیت بفرستاد.

۴

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: بدرستی که آزمون کردیم ما آن کسان را که از پیش ایشان بودند، یعنی امتان گذشته *فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا*: تا هست داند خدای و تا معلوم خدای خلق را پدید آید که که اند آن کسان که مصدق بودند در ایمان ایشان چون مخلصان *وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَافِبِينَ*: و تا هراینه هست داند و معلوم او خلق را پدید آید که که اند مکذبان در ایمان ایشان چون منافقان. سؤال: چون در ایمان کذب نبود چرا گفت *وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَافِبِينَ*؟ جواب گوئیم این کاذب به معنی مکذب است و این *صَدَقُوا* به معنی تصدیق است و در لغت صدق باشد به معنی تصدیق و کذب بود به معنی تکذیب چنانکه شاعر گوید:

۱۲

لیث یعشر یصطاد اللیث اذا ما الیث کذب عن اقرانه صدقا
ای: صدقا. گفته اند معناه: تا پدید آید که که اند آن کسان که تمام بجای آوردند حق ایمان و که اند تقصیرکنندگان در حق ایمان.

۱۶

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ: ای چه پنداشتند آن کسان که می کنند بدیها چون کافران و منافقان *أَنْ يَسْبِقُونَا*: که پیشی گیرند بر ما و از پیش عذاب ما بشوند ساء *مَا يَخْجَمُونَ*: بد آمد آنچه ایشان می حکم کنند گر چنین پندارند.

۲۰

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ: هر که اومید می دارد دیدار خدای را و ثواب او را گورنج کش به تقوی و طاعت *فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ*: زیرا که زمان زده خدای آیندنی است و بودنی است. گفته اند معناه: مَنْ کان یخاف البعث بعد الموت گوساز قیامت بساز که آن بودنی است *وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ*: و او

است شنوای گفتار بندگان دانا به همه کردار ایشان.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ: و هر که کوشش کرد بدرستی که آن کوشش که می کند تن خویش را می کند؛ چنانکه جای دیگر گفت من عمل صالحا فلنفسه. سؤال: مجاهدت میان دو تن بود و هر کس کار خویش خود کند پس چرا این را مجاهدت خواند؟ جواب گوییم خدای تعالی عمل صالح را مجاهدت خواند زیرا که در آن با شیطان باز باید کوشید و نیز در آن با هوای تن باز باید کوشید چنانکه پیغامبر گفت علیه السلام: افضل الجهاد مجاهدة النفس. گفته اند وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ، معناه: هر که می با کافران جهاد خواهد کرد به غزو گوی نخست جهاد با هوای تن خویش کن إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: بدرستی که خدای بی نیاز است از جهانیان، از جهاد و غزو و طاعت ایشان، ایشانند که نیازمندند به ثواب آن. ۴ ۸ ۱۲

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: و آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: هراینه بپوشیم و در گذاریم از ایشان بدیهای ایشان وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ: و هراینه پاداش دهیم ایشان را نیکوتر آنچه بودند که می کردند. سؤال: چرا گفت وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ بعد ما که آن کس که آمن و عمل الصالحات، او را تکفیر سیات می چه باید؟ جواب گفته اند آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مراد از این عمل صالح اخلاص است در ایمان و مؤمن مخلص را سیات بود؛ و گفته اند این عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اداء طاعت است و اجتناب کبایر، و این سیات صغایر است، معناه: چون از کبایر اجتناب کنند ما صغایر ایشان در گذاریم. سؤال: چرا گفت وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ پاداش دهیم ایشان را نیکوتر آنچه کردند بعد ما که چنانکه نیکوترین طاعتی را پاداش بود به کمترین طاعتی هم پاداش بود ۱۶ ۲۰

چنانکه گفت فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره، پس چرا أَحْسَن را خاص کرد؟ جواب گفته اند معناه: احسن ممّا کانوا یعملون، پاداش دهیم ایشان را نیکوتر از کردار ایشان به یکی ده تا هفتصد تا هفتصد هزار اضعاف. و گفته اند أَحْسَنَ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ آن است که خدای تعالی کردار ۴ مطیعان را آنچه نیکوتر بود به ثواب نیکوترین برگیرد و آن دیگر که نه نیکوتر بود هم بدان نرخ برگیرد به فضل خود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا: و بفرمودیم مردم را بجای مادر و پدر نیکوی؛ و اگر احساناً خوانی: نیکوی کردن. این آیت در شأن سعد بن ۸ ابی وقاص آمد که وی نیکوکار بودی بجای مادر و پدر، چون مسلمان گشت مادرش خویشتن را در رمضای مکه بیفکند گفت: گر پسر من از دین محمد جادو برنگردد من خویشتن را در ریگ سوزان هلاک کنم. خبر به سعد آوردند، سعد گفت: دعوا الکافرة تَمُتْ، چون کار فرا دین ۱۲ رسید گفت: دست بدارید تا هلاک شود. خدای تعالی این آیت بفرستاد گفت وَأَنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ: و گر باز کوشند با تو تا هنباز آری به من آنچه نیست ترا بدان دانشی، چون بت که هیچ حجت نیست بر آنکه آن خدای است؛ و گفته اند مَا لَيْسَ: آنچه نیست، یعنی ۱۶ خدای را خود هنباز نیست لَكَ بِهِ عِلْمٌ و ترا بدان دانش است که خدای را هنباز نیست فَلَا تُظْلِمُهُمَا: فرمان مبر ایشان را، یعنی مادر و پدر را در شرک و معصیت. پیغامبر گفت علیه السلام: لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَتْبِعْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: با من است بازگشتن شما بیاگاهانم ۲۰ شما را به مکافات بدانچه بودید که می کردید از نیک فرزندی و بد فرزندی. وهب بن منبه گوید در سرتورات نبشته است که اَنِّی اَنَا اللّٰهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا، من رضی عنه والده فانا عنه راضٍ ومن سخط علیه والده فانا علیه ساط. و پیغامبر گفت علیه السلام: لیعمل البار ما شاء اَن یعمل فلن

يدخل النار وليعمل العاق ما شاء ان يعمل فلن يدخل الجنة.
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ: و آن کسان که
بگرویدند و کارهای نیک کردند به اخلاص — میان ایشان و میان خدای
ایشان — هراینه درآریم ایشان را در خیل شایستگان، و با ایشان در بهشت
جاویدان. ۴

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ: و از مردمان کس است که می گوید
گرویده ایم به خدای قَازِ اُودِی فی اَللهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ: چون
برنجانند او را در کار خدای — یعنی به سبب مسلمانی رنجی با وی
رسد — کند — یعنی شمرد — عذاب مردمان را چون عذاب خدای. سؤال:
محنت همه محنت است چه از خدای بود چه از بنده در همه صبر باید
کرد، پس چرا ایشان را ملامت کرد بدانکه محنت بنده را چون محنت
خدای شمردند؟ جواب گوئیم جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ بر آن معنی
است که از آن بترسد چنانکه از عذاب خدای باید ترسید. گفته اند معناه:
در آن جزع کند چنانکه در عذاب خدای جزع کنند اهل عذاب. این آیت
در شأن منافقان آمده است و گفته اند در شأن عیاش بن ابی ربيعة آمده
است که وی از مکه به مدینه آمد مسلمان شد، بوجهل هشام برادر وی بود
مادری؛ مادرش سوگند خورد که از آفتاب به سایه نشود تا عیاش از
مسلمانی برنگردد. بوجهل با یکی دیگر از مکه به طلب عیاش آمدند؛ وی
در کوه پنهان شد، وی را باز جستند الحاح کردند که با مادر آبی چندانکه
وی از آفتاب به سایه آید آنکه ما ترا از اسلام باز نداریم. وی را بفریفتند و
باز مکه بردند، مرتد گشت وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ: و گریباید یاری ای از
خدای تَوَلَّيْ قَوْلُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ: گویند هراینه ما با شما بودیم بر دین. و آن
عیاش بود و قوم او که سال فتح مکه گرفتار آمدند در دست مسلمانان
گفتند ما هم از شما ایم؛ و آخر نرستند از تیغ خالد. خدای گفت اَوَلَيْسَ

اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ: ای نه خدای داناتر است بدانچه در دل‌های جهانیان است، بل که دانا به اندرون دل‌های خلق او است و بس.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا: و هراينه مي‌داند خدا آن كسان را كه بگرويدند وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُتَافِقِينَ: و هراينه مي‌داند آن دورويان را دردين.

۴

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا: و گفتند آن كسان كه نگرويدند مر آن كسان را كه گرويده بودند پس روي كنيد ما را و راه ما را وَلَنُحْمِلَ خَطَايَاكُمْ: تا برگيريم كوژكاريهاي شما را وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: و نيستند ايشان بردارنده از كوژكاريهاي ايشان چيزي بدرستي كه ايشان دروغ زنانه.

۸

وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ: و هراينه بردارند گران بارهاي ايشان و گران بارهايي با گران بارهاي ايشان. سؤال: چون از پيش گفت وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ آنكه از پس گفت وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ، از پيش گفت برنگيرند از پس گفت برگيرند، نه اين تناقض بود؟ جواب گفته اند اول اثقال ضلالت ايشان است ديگر اثقال اضلال ايشان است مرديگران را، اين است معني أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ؛ و گفته اند أَثْقَالِهِمْ بار عقوبت است چنانكه جاي ديگر گفت زدهايم عذابا فوق العذاب وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ: و هراينه بپرسند ايشان را روز قيامت از آنچه بودند مي‌فرايافتند از دروغ و شبهت و مي‌کردند از معصيت و اين سؤال تقرير و تبكيت باشد نه سؤال استعلام.

۲۰

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ: و بدرستي كه بفرستاديم نوح را سوي گروه او. مخرج اين آيت مخرج تسليت و ترفيت است رسول را و مؤمنان را در احتمال ايشان جفاهاي مكيان را، با ياد ايشان داد احتمال نوح از قوم او نهصد و پنجاه سال. اما قوم نوح گفته اند عرب بودند و بس و گفته اند عرب و عجم بودند كه وي به همه خلق رسول بود؛ اول قول معروفتر است فَلْيَتَّ

- ۴ فیهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا: درنگ کرد در میان ایشان هزار سال کم پنجاه سال. از پیغامبر علیه السلام روایت است که گفت: نوح دویست و پنجاه ساله بود که بروی وحی آمد و در میان قوم خویش نهصد و پنجاه سال بیود و از پس آنکه قوم او را هلاک کردند دویست سال بزیست. بر این روایت عمر وی هزار و چهارصد سال بود فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ: پس بگرفت ایشان را آن آب از حد درگذشته آب عذاب و ایشان ستمکاران بودند به ظلم شرک و معاصی.
- ۸ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ الْكَافَّةِ: برهانیدیم ما او را و اهل آن کشتی را. و ایشان هشتاد تن بودند و گفته اند هشت تن بودند؛ حسن بصری گوید خود هفت تن بودند: سام و حام و یافث و سه زن ایشان و هفتم ایشان نوح وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ: و کردیم آن را نشانی و عبرتی مرجهانیان را، یعنی آن کشتی را. گفته اند نشان آن بود که تختهای آن بر جودی بماند تا اوایل این امت آن را بدیدند و بدان عبرت گرفتند. و گفته اند معناه: آن را نشانی کردیم تا بر مثال آن کشتیها کردند در جهان. و گفته اند معناه: وَجَعَلْنَا قَصَّتْهَا عِبْرَةً لِّلْعَالَمِينَ.
- ۱۶ تاریخ انبیا علیهم السلام: محمد هیصم رحمه الله در کتاب فنون آورده است از ابن عباس رضی الله عنه که او گفت: آدم هزار سال بزیست، و از مرگ آدم تا به طوفان نوح هزار و دویست و چهل و دو سال بود، و از طوفان تا به مرگ نوح سیصد و پنجاه سال بود، و میان نوح و ابراهیم دو هزار سال و دویست و چهل سال بود، و میان ابراهیم و موسی هفتصد سال بود، و میان موسی و داود پانصد سال بود، و میان داود و عیسی هزار و دویست سال بود، و میان عیسی و محمد ششصد و بیست سال بود، و گفته اند پانصد و پنجاه سال بود. و از جمله انبیا پنج عبرانی بود و پنج عربی، اما عبرانی آدم بود شیث و ادريس و نوح و ابراهیم، و اما عربی هود بود و صالح و

اسماعیل و شعیب و محمد علیهم السلام.

وَابْرَاهِيمَ، واذکر ابراهیم، گفته اند معناه: وَنَجَّینَا ابراهیم و گفته اند معناه: و ارسلا ابراهیم. او را ابوالضیفان گفتندی، اول مهمان دار او بوده است و اول کس که ثربد کرد او بود و اول کس که شارب پست کرد او بود و اول کس که مسواک کرد او بود و اول کس که استحداد کرد او بود و اول کس که ختنه کرد او بود و اول کس که مضمضه کرد و استنشاق کرد او بود و اول کس که سپیدموی گشت او بود. دویست سال عمر وی بود به قول وهب بن منبه إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ: چون گفت مر گروه خویش را که به یگانگی پرستید خدای را و بترسید از وی و پرهیزید از آزار وی و از هنباز آوردن با وی ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: آنتان به شما را و نیک افتد و نیک خود آن است گر هستید که می دانید.

۱۲ اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا: بدرستی که آنچه شما می پرستید از فرود خدای بتانند. وثن آن بت را گویند که نه مصور بود و صنم آن را گویند که مصور بود وَتَخْلُقُونَ اِفْکًا: و می فرابافید دروغی بر خدای که می گویند بت هنباز خدای است اِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا یَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا: بدرستی که آنها که می پرستید آن را از فرود خدای پادشاهی ندارند شما را روزی دادنی فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ: بجویند نزد خدای روزی، یعنی روزی از خدای خواهید پس چرا نه او را پرستید. گفته اند این رزق بهشت است یعنی بهشت خدای بجویند بدانکه او را پرستید وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ: و به یگانگی پرستید او را و سپاس داری او را کنید که با وی گردانند شما را به قیامت، امروز آن کنید که فردا آن را حجت دارید.

۲۰ وَاِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَدَّبْ اُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ: وگر بدروغ دارید حق را زیان شما را دارد نه رسول را بدرستی که بدروغ داشتند گروهانی که از پیش شما بودند وَمَا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ: و نیست بر رسول مگر رسانیدن هویدا

وحی و رسالت را.

۴ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ: ای نگه نکردند که چگونه ابتدا کند خدای آفریدن آفریده را پس باز گرداند او را به زنده کردن از پس مرگ، آن خدای که توانست آفریدن اول دیگر بار هم تواند إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ: بدرستی که آن بر خدای آسان است. دشخواری در کار از دو چیز بود نقصان قدرت و نقصان علم، خدای تعالی قادر و عالم بر کمال است پس هیچ کار بر وی دشوار نباشد.

۸ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ: بگو یا محمد بروید در زمین — سدی گوید: برخوانید قرآن را — نگه کنید که چگونه ابتدا کرد آفریدن را ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ: پس خدا بیافریند آفریدن دیگر و زنده کند زنده کردن واپسین إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بدرستی که خدای بر هر چیزی که خواهد از زنده کردن واپسین و جز آن توانا است. این جواب منکران ۱۲ بعث است که می گفتند محال بود مرده را زنده کردن، خدای تعالی حجتها بنمود بر کمال قدرت خود؛ ایشان گفتند چه فایده بود در زنده کردن مردگان؟ خدای گفت:

۱۶ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ: تا عذاب کند آن را که خواهد که اهل آن بود و رحمت کند بر آنکه خواهد که اهل آن بود، یعنی تا اهل ثواب را به ثواب رساند و اهل عقاب را به عقاب رساند؛ و گفته اند معناه: يعذب الكافرين ويرحم المؤمنين؛ و گفته اند معناه: يعذب من يشاء على الذنب الصغير ويرحم من يشاء على الذنب الكبير وَاللَّهُ تَقْلُبُونَ: و با وی گردانند شما را روز قیامت.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ: و نیستید شما عاجزیابندگان خدای را از عذاب شما و نه پیش بشونده از پیش عذاب خدای در زمین و نه در آسمان. خواهد شما را از آسمان عذاب فرستد

خواهد از زمین و ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر: و نیست شما را از فرود
 خدای هیچ دوستی و نه هیچ یاری کننده‌ای که عذاب خدای از شما باز
 دارد؛ ای: ما لکم من دون الله من قریب ینفعکم ولا مانع یمنع عذاب الله
 عنکم.

۴

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ: و آن کسان که نگرویدند به نشانهای
 خدای — یعنی به دلایل و حجج او — و به باز رسیدن با وی و به دیدار او
 أُولَئِكَ يَتَّخِذُونَ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: ایشانند نومید شده از
 بخشایش من و ایشانند که ایشان را بود شکنجه دردناک، و آن عذاب
 دوزخ است.

۸

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ: نبود پاسخ قوم ابراهیم او را
 مگر آنکه گفتند بکشید او را یا بسوزید او را. سؤال: چرا جواب قومه به
 نصب گفت نه به رفع بعد ما که اسم کان است؟ جواب گوییم تقدیم
 ۱۲ خبر کان است بر اسم تقدیر، کان جواب قومه قولهم اقتلوه چنانکه در و ما
 كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا گفته آمد. این نیز تسلیت دل رسول و مؤمنان را
 است که گفت ابراهیم نیز از پس نوح چندان حجت نمود بر وحدانیت
 ۱۶ خدای و بطلان اوئان، او را جواب آن دادند که بسوزید او را تا همه را از
 هلاک او نصیب باشد؛ بر آن اتفاق کردند آنگه هیمة بیاوردند و اتون
 عظیم بکردند و آتش در زدند چنانکه قصه آن در سورة الانبیا یاد کرده آمد
 فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ: برهانید او را خدای از آتش. مصطفی را گفتند
 ۲۰ علیه السلام آنت بزرگ کرامت که خدای تعالی با ابراهیم کرد. مصطفی
 گفت خدا با امت من به از آن کرد و کنتم علی شفا حفرة من النار
 فانقذکم منها إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: بدرستی که در آن رهانیدن او
 نشانها و عبرتها و حجتها بود مر گروهی را که بگرویدند، یعنی
 گرویدگان را و آن کسان را که خواهند که بگروند چون نظر کنند.

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا: ابراهیم گفت بدرستی که آنچه شما
 فرا گرفته اید از فرود خدای بتانی را به خدایی مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا:
 دوستی است میان شما در زندگانی نخستین. و اگر مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ به اضافت
 خوانی معناه: مودَّة وصلکم ثُمَّ یَوْمَ الْقِیَمَةِ یَكْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ: پس روز رستخیز
 ۴ وی ستوه شود برخی از شما به برخی و ویزار شود برخی از برخی وَیَلَعْنُ
 بَعْضُکُمْ بَعْضًا: و بنفرینند برخی از شما برخی را وَمَا وُیِّکُمْ التَّارُ: و
 بازگشتن جای شما آتش بود وَمَا لَکُمْ مِّن نَّاصِرٍ: و نبود شما را هیچ
 یاری کنانی که شما را از آتش و عذاب نگاه دارند. ۸

فَاقْنِ لَهُ لُوطٌ: باور داشت او را لوط، برادرزاده ابراهیم. از مردان ایشان
 لوط به وی ایمان آورد در همه کوئا و از زنان ساره عم زاده ابراهیم و دختر
 نمرود وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي: و گفت من هجرت کننده ام ازین زمین
 کوئا به سوی زمین خدای من، زمین فلسطین، إِلَى رَبِّي ای: الی ارض
 ۱۲ رَبِّي. گویند خری بخرید به چهل درم و ساره را بر آن نشانند و برفت لوط با
 وی تا به حلب شام رسید إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: بدرستی که او است
 نیست همتا درست کار درست گفتار. گفته اند معناه: انه هو العزيز المنتقم
 ۱۶ من نمرود و قومه، الحکیم حکم باهلاک نمرود. در اخبار است که
 ابراهیم را از ساره یک پسر بود اسحاق و از هاجر اسماعیل بود، و ساره صد
 و بیست و هفت ساله بود که بمرد و ابراهیم از پس وی زنی دیگر خواست
 نام وی قیطورا؛ وی را از قیطورا شش پسر آمد و از پس مرگ قیطورا زنی
 ۲۰ دیگر خواست نام وی حجورا، وی را هفت پسر آمد؛ جمله سیزده پسر بودند
 بجز اسماعیل و اسحاق و این دو مذکوراند از فرزندان ابراهیم.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ: و ببخشیدیم ابراهیم را اسحاق پسر و
 یعقوب نواده وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ: و کردیم و بنهادیم در فرزندان

- او پیغامبری و نامه. گفته اند فی ذُرِّيَّتِهِ ها کنایت از ابراهیم است و گفته اند کنایت از اسحاق است و گفته اند از یعقوب است و آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الْآلِثْنِ: و بدادیم او را مزد او در این جهان. سؤال: چون دار ثواب آن جهان است که نعمت آن باقی است و بهین است چرا خدای تعالی ثواب ۴ ابراهیم در این جهان فانی داد؟ جواب گفته اند مراد از این مزد نقدی است و وعدی خود در آن جهان بود؛ و ثواب خدای دوستان او را بر کردار نیک دو نوع بود نقدی و وعدی. سخن گفته اند تا آن مکافات نقدی ابراهیم چه بود، گفته اند ثنای نیکو است او را در این جهان چنانکه گفت ۸ و ترکنا علیه فی الاخرین سلام علی ابرهیم؛ و گفته اند این اجر برکت است که خدا در فرزندان او کرده است؛ و گفته اند این اجر توفیق است وَ اِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ: و بدرستی که او در آن جهان از شایستگان بود. گفته اند از امت محمد بود و گفته اند مع الانبياء فی الجَنَّةِ. ۱۲
- وَلَوْطًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اِی: و اذکر لوطاً و ارسلنا لوطاً و نَجَّيْنَا لوطاً: و یاد کن لوط را چون گفت مر گروه او را، اهل آن چهار شهر سدوم و داذوما و صَبَوَام و عَمُورَا اِنَّكُمْ لَتَاَوْنُ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِيْنَ: ای شما ۱۶ با زشت کاری آید — چون لواطه — پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه هیچ کس از جهانیان.
- اِنَّكُمْ لَتَاَوْنُ الرَّجَالَ: ای شما می آهنگ کنید به مردان به لواطه وَ تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ: و می برید راه را؛ گفته اند نسل را و گفته اند معناه: می برید راه بر ۲۰ راه گذریان. و آن آن بود که ایشان به راهها شدندی به راه زدن و لواطه کردندی با غربا و تَاَوْنٌ فِی نَادِيْكُمْ الْمُنْكَرُ: و همی کنید در انجمن شما ناشایست. و آن آن بود که ایشان به هنجمن بنشستندی قباها گشاده عورت برهنه علک می خاییدندی و خیو در روی یکدیگر می انداختندی و کمان گروهه می انداختندی و جعد فرو گذاشتندی و عورت بنگار کردندی

و چون ستور فرا یکدگر می رفتندی فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَيُّتَيْنَاِ عَذَابٍ
 اللَّهُ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ: نبود پاسخ گروه او او را مگر آنکه گفتندی به ما
 آرزو عذاب خدای گر هستی از راست گویان. چون لوط در ایشان درماند و
 ۴ اذن یافت از خدا به عذاب خواستن.

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ: گفت ای بار خدای من یاری ده
 مرا بر این گروه تباه کاران به هلاکت ایشان و نجات من.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى: و چون آمدند و آوردند رسولان ما به
 ۸ ابراهیم مژدگان به فرزند، ابراهیم ایشان را گفت شما را نیز هیچ کار بوده
 است جز این که مرا مژدگان آوردید به فرزند قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ
 إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ: گفتند بدرستی که ما هلاک کننده اهل این شهریم
 زیرا که اهل آن بودند و هستند ستمکاران به کفر و لواطه و منکرات.

سؤال: چرا گفت أَهْلُ هَذِهِ الْقَرْيَةِ شهر لوط را قریه خواند نه مصر یا بلد بعد
 ۱۲ ما که قریه دیه بود و آن شهرها بود در هر یکی صد هزار مرد مقاتل؟ جواب
 گویم در لغت شهر بزرگ را قریه خوانند زیرا که قریه از جمع و اجتماع
 بود چنانکه گویند قریة الماء فی الحوض ای جمعت، و شهر گرچه
 ۱۶ بزرگ بود هم قریه بود لاجتماع الناس فیها.

سؤال: چرا گفت أَهْلُ هَذِهِ الْقَرْيَةِ نگفت اهل تلك القرية بعد ما که هذه
 اشارت فرا حاضر بود و آن شهرهای لوط از ابراهیم دور بود؟ جواب گویم
 آن شهر گر در اضافت با ابراهیم دور بود در اضافت به جبرئیل و بدان
 ۲۰ فرشتگان نزدیک بود زیرا گفت هَذِهِ الْقَرْيَةِ. سؤال: چرا گفت اهل هَذِهِ
 الْقَرْيَةِ نگفت اهل تلك القرية بعد ما که نه یک شهر بود لا بل که پنج شهر
 بود شهرهای لوط و چهار را از آن می هلاک کرد جبرئیل سدوم و دادوما و
 صبویم و عمورا، پس چرا نگفت انا مهلكوا اهل هذه القرى یا تلك القرى،
 به لفظ وحدان یاد کرد أَهْلُ هَذِهِ الْقَرْيَةِ؟ جواب گویم جبرئیل هَذِهِ الْقَرْيَةِ

اشارت فرا سدوم کرد شهر لوط که آن نزدیکتر بود و گرچه آن را و دیگر شهرها را می هلاک خواست کرد نخست آن را هلاک کرد.

- قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا: ابراهیم گفت بدرستی که
 ۴ برادر زاده من لوط در آنجا است گفتند فریشتگان ما داناتریم بدانکه در آنجاست که اهل هلاکت کیست و اهل نجات کیست لُتَجِئْتُهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا
 أَمْرَاتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ: هراینه برهانیم او را و اهل خاندان او را مگر زن او را و اعله که او بود از واماندگان هلاکت را. در اخبار است که ابراهیم
 ۸ نخست که از جبرئیل بشنید که شهرهای لوط را هلاک خواهد کرد دلش به حدیث لوط مشغول گشت. جبرئیل را گفت «یا جبرئیل، گردر آن شهر صد تن مسلمان بودندی شما اهل آن شهر را هلاک کردیدی؟»
 گفت «نه». گفت «گر پنجاه تن بودندی؟». گفت «نه» گفت «گر ده تن بودندی؟». گفت «نه». ابراهیم گفت «پس لوط و اهل بیت وی در
 ۱۲ آنجا اند و ایشان مسلمانانند». جبرئیل گفت «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا، ما به دانیم که در آنجا مسلمان کیست؟» یعنی لوط و دو دختر او بیش مسلمان نیست. گفته اند لوط و دوازده دختر وی مسلمان بودند و لکن
 ۱۶ ایشان خود نه اهل آن شهر بودند.

- وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئِ بِهِمْ: و چون آمدند رسولان ما به لوط
 اندهگن کردند او را به آمدن ایشان از آنکه دانست فعل بد ایشان و ضاق
 بِهِمْ ذَرْعًا: و تنگ دل گشت و درماند در حدیث ایشان. چون غوغا غلبه
 ۲۰ آوردند به در سرای لوط و آهنگ بدان خانه کردند که فریشتگان در آنجا بودند و جبرئیل پری به روی ایشان فرو آورد همه کور شدند آنگه لوط را تهدید کردند که باش تا جادوان آوردی در خانه کردی تا ما را به جادوی کور کردند با تو بگوئیم. لوط بترسید و قَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ: فریشتگان گفتند مترس و اندوه مدار اِنَّا مُتَجَوِّكُ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَاتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ:

بدرستی که ما رهاننده توایم و خاندان تو مگر زن تو باشد از بایس ماندگان
هلاکت را.

۴ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ: ما
فروآورنده ایم بر اهل این شهر عذابی از آسمان بدانچه بودند که می نافرمانی
کردند. چون ایشان را هلاک کردند، لوط برفت و دختران را نزد ابراهیم
برد و آنجا بود تا اجلش برسد؛ ابراهیم را وصی کرد تا فرزندان لوط را
ترویج کرد.

۸ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً: ویدرستی که ما باز گذاشتیم از آن شهر و از آن
امت نشان هویدا، و آن آب سیاه است که پدیدار خلق است و گویند هر
که در آن نگرد سرایها و ستونها و مساکن ایشان را بیند در زیر آن آب
سیاه؛ و گفته اند آن نشان باقی از پس ایشان آن سنگها است که بر ایشان
باریده است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: مر گروهی را که خرد را کاربندند و بدیشان
عبرت گیرند.

۱۶ وَالْإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا: و یاد کن چون بفرستادیم به مدین برادر ایشان
را شعیب، یعنی رسول ایشان. وی را برادر ایشان خواند در نسبت ووی به
اصحاب الرس نیز رسول بود و نه از نسب ایشان بود و گفته اند اصحاب
الرس هم ایشان بودند، والله اعلم فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ: گفت ای گروه من
به یگانگی پرستید خدای را و آَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ: و او مید دارید روز واپسین
را، یعنی ثواب قیامت را به ایمان و طاعت. و گفته اند و آَرْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ
۲۰ ای صدقوا به، و گفته اند معناه: بترسید از روز واپسین وَلَا تَغْنَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ: و تباهی مکنید در زمین به کفر و شرک و فساد و شما
تباهی کنندگانید به خیانت در کیل و وزن که ایشان تجارت کردند و
در وزن و کیل خیانت کردند چون شعیب ایشان را به وحی آسمان از آن
خیانتها خبر کرد و نهی کرد،

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ: بدروغ داشتند او را بگرفت ایشان را آن زلزله عذاب، و گفته اند بانگ عذاب فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ: گشتند در سرایهای ایشان مرده و بر جا مانده.

- ۴ وَعَادًا وَثَمُودَ: و نیز هلاک کردیم قوم هود را و قوم صالح را. و گفته آمد که قوم هود را چرا عاد گفتند و قوم صالح را چرا ثمود گفتند و قصصهای ایشان بتفصیل یاد کرده آمد در سورة الاعراف و جز از آن وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ: و بدرستی که پدید آمده است شما را از جایگاههای ایشان
- ۸ جای عبرت و پند گرفتن، چنانکه جای دیگر گفت فتلک بیوتهم خاویه بما ظلموا وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ: و آراسته کرده بود ایشان را دیو کارهای ایشان — تا پنداشتند که بر حق ما ایم — بگردانیده بود ایشان را از راه حق وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ: و بودند ببینش نمایندگان از خویشتن که می دعوی بصارت کردند. سؤال: چرا گفت وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ بعد ما که اگر بینا بودند از راه حق بنگردیدندی؟ جواب گفته اند معناه و كانوا مستبصرين بامور الدنيا لا بامور الدين؛ و گفته اند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ: بودند فرا بیننده فرا حق گر نظر کردند؛ و گفته اند
- ۱۲ فرابیننده بودند به دلایل و حجج لکن حق را انکار می کردند به هوا.
- ۱۶ وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ: و هلاک کردیم قارون باغی را و فرعون طاغی را و هامان لاغی را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ: و بدرستی که آورد موسی بدیشان هویداییها یعنی معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ: گردن کشی کردند در زمین از پذیرفتن حق وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ: و نبودند پیشی گیرنده بر عذاب ما و از پیش آن بشونده و نه ما را عاجز یابنده. در لغت گویند سبقت ای اعجزته.

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنْبِهِ: هری را و همه ی را بگرفتیم به گناه او، که جز کفر بود زیرا که عقوبت کفر نه در این جهان باشد فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا: از

- ایشان کس بود که بفرستادیم بروی باد سنگ ریزه پاشنده، چون قوم هود
وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ: و زیشان کس بود که بگرفت او را بانگ عذاب،
چون اهل انطاکیه که جبرئیل دوالنی در دروازه آن شهر بگرفت و بانگی
بر ایشان زد ان کانت الا صیحه واحده، همه را هلاک کرد و قوم صالح ۴
که ایشان را بانگ عذاب گرفت به رجفه چنانکه بگفتیم وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ
الْأَرْضَ: و زیشان کس بود که فرو بردیم او را به زمین، چون قوم لوط و چون
قارون وَمِنْهُمْ مَّنْ أَعْرَفْنَا: و زیشان کس بود که غرقه کردیم، چون قوم نوح و
قوم فرعون با فرعون وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ: و نبودی ۸
که خدا ستم کردی بر ایشان چون ایشان را می هلاک کرد بیک ایشان
بودند بر تنهای ایشان می ستم کردند و آن معبودان ایشان را فریاد
نرسیدند. آنگه مثل زد مشرکان را و معبودان ایشان را به عنکبوت گفت:
- مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ: داستان آن کسان ۱۲
که فرا گرفتند از فرود خدای دوستانی یعنی معبودانی برای نفع و دفع را
چون داستان تننده ای است که اتَّخَذَتْ يَتًا: فرا گرفت یعنی بکرد خانه ای
تا او را پناه گاهی بود وَإِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ: بدرستی که
سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است چنانکه از آن خانه عنکبوت وی را ۱۶
نه نفع بود و نه دفع از بت کافر را نه نفع بود و نه دفع. و گفته اند مَثَلُ
الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ: داستان آن دیوان که فرا گرفتند از دون
خدا دوستانی چون کافران و دنیا داران چون داستان عنکبوت است که
خانه فرا تند و در آنجا به نخیز نشیند تا مگس را در دام آرد آنگه خون دل ۲۰
او را برکشد پس او را فروگذارد، همچنین شیطان دنیا را دام گیرد تا آدمی
را بدان صید کند و به وسوسه بروی می تند تا او را در ظلمات کفر و شرک
افکند و ببندد، چون دل او را از معرفت تهی کند آنگه او را هیمة دوزخ
فرو گذارد لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: گر بودندی مشرکان بدانستندی که بت بدان

ضعیفی است هرگز بت را نپرستیدندی.

۴ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ: بدرستی که خدای داند هر چه آن را می خدای خوانند از فرود خدای از هر چیزی که بود که آن خدایی را نشاید وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است یعنی خدای است نیست همتا بی عیب بی آفت درست کار درست گفتار راست داور حکم کننده به عذاب مشرکان وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ: و این داستانها می زنیم مردمان را و پدید می کنیم — وَمَا يَعْقِلُهَا إِي: و ما يفهمها — و درنیابند آن را مگر دانایان و ندانند آن را بسزا مگر عارفان.

۸ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ: بیا فرید خدای آسمانها را و زمین را بسزا و درست. گفته اند بِالْحَقِّ ای: لاظهار الحق، و گفته اند مقدمة لیوم الحق، و گفته اند لتحقيق ما وعد و أوعده، و گفته اند لاظهار التوحید، و گفته اند بِالْحَقِّ ای: بقوله الحق كُنْ فَيَكُونُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ: بدرستی که در آن نشانی است گرویدگان را. حجت همه را است لکن آن را به مؤمنان اضافت کرد زیرا که نفع آن بتمامی ایشان را بود.

۱۶ أَتُلُّ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ: برخوان یا محمد آنچه وحی کردند به تواز نامه یعنی قرآن و به پای دار نماز را به تمامی شرایط آن و بفرمای بدان إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ: بدرستی که نماز باز دارد از زشت کاری و ناشایست. سؤال: امر و نهی از قادر و عالم بود و نماز نه عالم و قادر است تا از آن نهی بود پس چرا گفت إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى؟ جواب گفته اند معناه: نماز باید که مانع گردد از فحشا و منکر که بنده در نماز یاد کند که کجا ایستاده است و کرا ایستاده است و چرا ایستاده است تا این اذکار مانع گردد او را از فحشا و منکر؛ پیغامبر علیه السلام گفت که: مَنْ لَمْ تَنْهَ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا. و گفته اند معناه: نماز باید که باز دارد از فحشا و منکر بیرون نماز چنانکه در نماز،

زیرا که آن خدای که از بهر او را می دست بداشتی بی حرمتی را در نماز بیرون نماز همان است. و گفته اند معناه: اِنَّ الصَّلٰوةَ يَكْفُرُ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرَ چنانکه جای دیگر گفت ان الحسنات يذهبن السيئات. اما فحشا گفته اند آن بود که قبح آن در عقل بود و منکر آن بود که قبح آن در شرع بود، و گفته اند که فحشا ترک خشوع باطن است و منکر ترک خشوع ظاهر وَلَدِكُمُ اللّٰهُ اَكْبَرُ: و هراینه یاد کرد خدای بزرگتر. گفته اند معناه: ذکر الله للعبد بالثواب اکبر من صلوة العبد له، و گفته اند وَلَدِكُمُ اللّٰهُ يَعْنِي الصَّلٰوةَ اکبر من آن یبقی معه ذنب، و گفته اند معناه: ذکر الله بالقران فی الصَّلٰوة اکبر منه فی غیر الصَّلٰوة، و گفته اند معناه: ذکر الله کبیر چنانکه گفت وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ اى: هَيْئٌ عَلَيْهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ: و خدای می داند آنچه شما می کنید از خیر و شر در نهان و آشکارا. گفته اند معناه: خدای می داند آن نماز که شما می کنید گر نیک کنید گربد کنید، پیغامبر گفت ۱۲ علیه السلام: لَوْ يَعْلَمُ الْمَصْلٰى مِنْ يٰنَاجِى مَا انْفَتَلَ مِنْ صَلٰوةٍ.

وَلَا تُجَادِلُوا اَهْلَ الْكِتَابِ اِلَّا بِالَّتِىْ هِىَ اَحْسَنُ: و پیکار مکنید با اهل علم — یعنی با اهل نامه، جهودان و ترسایان — مگر بدانچه آن نیکوتر، یعنی به عقل و حجت؛ گفته اند به حلم و مدارا. و گفته اند معناه: چون شما را گویند ما نگریم به خدای شما و نه به رسول شما و نه به کتاب شما، شما که مسلمانانید گویند ما باری گرویده ایم به خدای شما و به رسول شما و به کتاب شما. و گفته اند معناه: وَلَا تَجَادِلُوا نَصَارَى نَجْرَانَ اِلَّا بِالْدَعْوَةِ اِلَى الْاِسْلَامِ اِلَّا الَّذِیْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ: مگر آن کسان که ستم کردند از ایشان. سؤال: کافران همه ظالم باشند چنانکه خدای گفت وَالْكَافِرُونَ هُمْ الظّٰلِمُونَ پس چرا گفت اِلَّا الَّذِیْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ بعد ما که همه ظالم اند؟ جواب گوئیم این ظلم معانده است بستیهیدن با اهل حق، آن کس که عنود کند و حق فرا نشنود با وی مناظره کردن فایده نکند. ۲۰

گفته اند این آیت منسوخ است به آیت السیف وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ: و گوید ما گرویده ایم بدانچه فرو فرستاده اند سوی ما چون قرآن و بدانچه فرو فرستاده اند سوی شما چون تورات و انجیل وَالْهَئِثَّا وَالْهَئِثُّكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ: و خدای ما و خدای شما یکی است — لَهُ مُسْلِمُونَ ۴ ای: موحدون — و ما او را گروید گانیم و فرمان برداران.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ: و همچنانکه جبرئیل بر تومی خواند یا محمد بگفتیم ما و فرو فرستادیم سوی تو نامه یعنی قرآن قَالَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَوْمَئِذٍ يَهُ: آن کسان که دادیم ایشان را نامه — یعنی تورات و انجیل و علم آن ۸ چون عبدالله بن سلام و بحیرا راهب و دیگر مؤمنان اهل کتاب — گرویده می باشند بدان وَمِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَوْمَئِذٍ يَهُ: و از اینها — یعنی از عرب — کس است که گرویده می بود بدین، چون یاران تو وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ: و ۱۲ و یستوه نشود به نشانهای ما مگر ناگرویدگان از اهل مکه. سؤال: چه معنی بود این را که گفت انکار نکند آیتهای ما را مگر انکار کنندگان و ناگرویدگان، این همچنان بود که کسی گوید دروغ نگوید بر خدای مگر دروغ زنان، این خود همه کس داند چه حکمت بود در چنین سخن؟ جواب گوئیم معناه: و ما یحجد بآیاتنا الا الکافرون بالله و بکل رسول. ۱۶ گفته اند این جواب جهودان است که می دعوی کردند که ما خود گرویده ایم بدانچه ببابیست گروید؛ خدای گفت دروغ گویند هر که به قرآن بنگرود کافر است و گرچه به تورات و انجیل گرویده بود.

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ: و نبودی تو یا محمد که برخواندی از پیش وحی قرآن هیچ نامه وَلَا تَخْطُطُ يَمِينُكَ: و نه نبشتی آن را به دست راست تو إِذَا لَا رَتَابَ الْمُبْطِلُونَ: که گردانستی ای خواند و دانستی ای نبشت آنکه بشک شدند تبه کاران، یعنی کافران. سؤال: چرا گفت گر تو یا محمد نبیسنده بودی ای و یا از نبشته برخواننده بودی ای کافران بشک

شدندی در حدیث تو بعد ما که مع گونه اُمّیاً خود هم بشک بودند در حدیث او؟ جواب گوئیم معناه: گر تو اُمّی نبودی ای کافران را در حدیث تو جای شک بودی پس چون اُمّی ای جای شک نیست که تو آنی که نعت و صفت تو در کتب خوانده اند. سؤال: چرا گفت گر محمد خواننده و نبیسنده بودی کافران بشک شدند بعد ما که در آن جای شک بود پس همه پیغامبران خدای نبیسنده و خواننده بودند بدان در ایشان جای شک بود؟ جواب گوئیم معنی آن است اگر تو یا محمد خواننده و نبیسنده بودی ای نه اُمّی بودی ای کافران در این قرآن بشک شدند که محمد مگر این قرآن از جایی بر می گیرد و بر ما می خواند نه وحی آسمان است، جای این شک و این تهمت بودی گر تو نه اُمّی بودی ای؛ و گفته اند جای شک از آن معنی بود که در همه کتب اولی نعت و صفت محمد نبی اُمّی بوده است، اگر وی نه اُمّی بودی ایشان بشک شدند که محمد نه آن نبی اُمّی است.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ: بیک این قرآن آیت‌های است هویدا به حجج و براهین و حدود و احکام و حلال و حرام در دلهای آن کسها که داده اند ایشان را دانش. سؤال: چرا انکار کنید بر آن کسان که گویند قرآن در صدور علما است بعد ما که خدای گفت بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ؟ جواب گوئیم خدای تعالی گفت بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ نگفت بل هوایات فی صدور الذین اوتوا العلم تا واجب آمدی که آیات در صدور علما بودی، پس از اینجا واجب آید که بیان آن در صدور علما بود. و گفته اند مراد ازین آیات بینات حجج و دلایل توحید است، محمد صابر گفتی رحمه الله معناه: یا محمد عجزک عن انشاء الشعر و قرائة الكتب و عن الکتابة دلایل و اضحات فی صدور الذین اوتوا العلم. سؤال: چرا گفت بَلْ هُوَ آيَاتٌ

- بَيِّنَاتٌ نَّگفت بل هی آیات بَیِّنَات بعد ما که آیات جمع است؟ جواب
گوییم این لهو اشارات فر قرآن است یعنی قرآن آیات بَیِّنَات است وَمَا
يَجْعَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ: و انکار نکنند آیتهای ما را و حجتهای ما را بر
صدق دعوی تو و نبوت و رسالت تو مگر ستم کاران به ظلم شرک. ۴
- وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ: و گفتند کافران مکه چرا فرو نیارند بر
وی — یعنی بر محمد — نشانی از خدای او، چنانکه ما می در خواهیم؛
یعنی خدای را به ما نمودن یا فریشته فرو آوردن یا به ما نامه آوردن از
خدای به دست خط او. و گر آیات خوانی نشانهایی از خدای به امانی ما ۸
چنانکه کوههای مکه را از جای برداشتن و در مکه آنها روان کردن و باغ
و بوستانها پدید آوردن قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ: بگو یا محمد این نشانها و
معجزها که شما می در خواهید بآرزو نزد خدای است، و او بر آن قادر
است و مرا نزد خدای قدر آن است که آنهمه مرا بدهد لکن بر من نیست ۱۲
معجزه نمودن بآرزوی شما، بر من بیش از آن نیست که حجت تمام
بنمایم بر صدق دعوی خویش و اینک بیاوردم کتابی چون قرآن که همه
شما عاجزید از قلیل و کثیر آن وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ: و من همی بیم کننده ای ام
هویدا، نه آرزو برآورنده شما. سؤال: ای بدین کار برآید که کسی دعوی ۱۶
پیغامبری کند چون از وی معجزه و حجت خواهند گوید إِنَّمَا الْآيَاتُ
عِنْدَ اللَّهِ خدای قادر است که بدهد؟ اگر چنین می شاید هریکی از ما
تواند که دعوی پیغامبری کند چون حجت در خواهند گوید خدای قادر
است بر آنکه بدهد. جواب گوییم مصطفی را علیه السلام چندان حجت و ۲۰
معجزه بود بر صدق دعوی او که هیچ پیغامبر را نبود، زیرا که او را قرآن
معجزه بود صد و چهارده سوره هر سوره بر حده معجزه بود بل که هر آیت بر
حده معجزه که خلق اولین و آخرین از آن عاجز آمدند لکن به امانی و

تشهّی کافران نبود؛ و گفته آمده است چند جای که چرا خدای تعالی
 بآرزوی ایشان معجزه نفرستاد رسول را.

۴ **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ:** ای نه بسنده است ایشان را
 دلیل بر صدق تو آنکه ما فرو فرستادیم بر تو این قرآن که می برخوانند بر
 ایشان، و ایشان همه عاجزند در آن و نیز اخبار این موافق است با اخبار
 کتب اول، و نیز خبرهای بسیار می کند ایشان را در قرآن چنانکه مصداق
 آن روزبه روز پدیدار می آید و هیچ کس از اهل کتاب با حرص ایشان بر
 ۸ تکذیب محمد حرفی بر وی نتوانستند گرفت، حجت از این ظاهرتر کدام
 بود؟ **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ:** بدرستی که در این قرآن و در این
 بیان دلایل و حجج بخشایشی و پندی است مرگروهی را که بگردند
 بدان. گفته اند نزول این آیت در آن بود که گروهی از اهل مکه به مدینه
 آمدند و کتابها از اهل مدینه بخواستند و در آن نعت و صفت مصطفی را
 ۱۲ تأمل می کردند، وی قرآن بر ایشان می خواند و ایشان آن را قبول نمی کردند،
 خدای تعالی این آیت بفرستاد **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ الْآيَةِ،**
 آنکه کافران مکه گفتند یا محمد گواه که داری بر صدق دعوی خویش؟
 ۱۶ خدای تعالی آیت فرستاد.

قُلْ كَفَىٰ بِاللّٰهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا: بگو یا محمد بسنده است خدای میان
 من و میان شما گواه بر نبوت و رسالت من، گر گویند به چه حجت
 می گویی که خدای گواهی داد بر نبوت و رسالت من، گوی بدان حجت
 ۲۰ که خدای گفت محمد رسول الله **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا** و گفت انك
 لمن المرسلين و گفت یا ایها الرسول و یا ایها الرسل؛ اگر گویند به چه
 حجت گفتی که این سخن خدای است نه فرابافته کس، گو بدان
 حجت که خارج است از قدرت بشر. پدید آمد که این سخن خدای است
 نه سخن مخلوق **يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ:** می داند آنچه در آسمانها و

زمین است، یعنی چنین سخن خدای داند گفت که غیب دان هفت آسمان و هفت زمین است تا به علم کامل خود چنین قرآن نظم کند وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ: و آن کسان که بگرویدند به ناچیز — چون بت — و کافر شدند به خدای اُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: ایشانند که ایشان ۴ زیان کارانند بر آنکه بهشت از دست بداده اند و دوزخ جاویدان حاصل کرده.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ: و بشتاب می خواهند از تو یا محمد عذاب. و آن ۸ آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد تا کی تهدید کنی ما را به تو نخواهیم گروید گر عذاب بودنی است دیر می آری. خدای گفت وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ: و گر نه زمان زده نام برده ایستی — که عذاب کفار قوم توبه تأخیر خواهد بود تا هر که گرویدنی است بگردد و هر که ناگرویدنی است عذاب دوزخ جاویدان او را است، گر نه این بودی — ۱۲ هراینه آمدی بدیشان عذاب بل الساعة موعدهم بیک قیامت وعده گاه ایشان است و همنگار که آمد آن آمدنی وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: و هراینه به ایشان آید عذاب ناگاه و ایشان آگاهی ندارند.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: بشتاب می خواهند از تو ۱۶ یا محمد عذاب دوزخ را و بدرستی که دوزخ ساخته است و تمام فرارسیده و هلاک کننده ناگرویدگان را؛ کی بود آن عذاب؟

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ: آن روز که درآید بر ایشان عذاب آتش و ۲۰ بپوشد ایشان را از زبرایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: و از زیر پایهای ایشان، یعنی همه در میان آتش باشند زیر آتش و زبر آتش و راست آتش و چپ آتش و پیش آتش و پس آتش، طعام آتش و شراب آتش و لباس آتش، احاطت دوزخ بر ایشان این بود وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: و گوئیم بچشید آنچه

بودید می‌کردید، یعنی وبال و عقوبت آنچه می‌کردید از معاصی و کفر و گر
یَقُولُ به یا خوانی: خدای گوید و مالک گوید بچشید.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِيَّ وَاسِعَةً: ای آن بندگان من که بگرویده‌اید

۴ بدرستی که زمین من فراخ است فَلْيَأْتِي فَاعْبُدُون: مرا که منم به یگانگی

پرستید، در مکه نتوانید بود آنجا شوید که توانید. شأن نزول این آیت آن

بود که یاران رسول در جفاهای اهل مکه درماندند و اذن نبود که با ایشان

حرب کردند یا جواب ایشان باز دادندی، از غبن آن همی برنفتند به

۸ رسول همی نالیدند خدای تعالی این آیت را بفرستاد و رخصت داد ایشان

را در هجرت، هر که خواستی به هجرت برفتی. بسیاری از یاران رسول

برفتند بیشتر سوی حبشه شدند که نجاشی ایشان را سخت نیکو می‌داشت

تا آنکه که امر آمد از خدای تعالی رسول را به هجرت سوی مدینه، آنکه

۱۲ هجرت فریضه گشت تا سال فتح مکه. چون مکه را فتح کردند از آن پس

هجرت فضایل بود. پیش از هجرت رسول هجرت مباح بود و از پس

هجرت رسول هجرت فریضه بود تا سال فتح مکه و از پس فتح مکه هجرت

فضایل بود. هجرت بر این سه قسمت بوده است که یاد کردیم. گفته‌اند

۱۶ این آیت تحضیض است مؤمنان را بر عبادت و مبادرت به طاعات و

خیرات، چنانستی که خدای تعالی می‌گوید: ای آن بندگان من که

گرویده‌اید بدرستی که زمین من فراخ است، کارگاهی یافته‌اید فراخ،

کار کنید پیش از آن که در آن گورتنگ و تاریک گرفتار آید، چرا، زیرا

۲۰ که:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ: هر تنی چشنده مرگ است

— و اشکال که برین آیت آید گفته آمد در سورة الانبیا — پس با ما گردانند

شما را به قیامت، تا پاداش دهیم شما را بدانچه کردید.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا: و آن کسان که

بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص هراینه فرو آریم ایشان را از بهشت در درجتهای بلند. و گر لَتَّوْیَتْهُمْ به ثاخوانی: هراینه جای دهم ایشان را؛ مَثْوًی مقام بود ثَوًّا اقامت بود تَجْرًی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: می رود زیر اشجار و مساکن آن و در میان آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: جاویدان باشند در آنجا نیک مزدی است مر کارکنان را.

۴
۸
الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ: آن کسان که صبر کردند — بر آزار کافران و دشمنان و صبر کردند بر محنتها و صبر کردند در طاعتها و صبر کردند از معصیتها — و بر خدای ایشان توکل کنند، بدانکه داشت خویش از وی بینند و در بایست خویش با وی گذارند.

وَكَايِنَ مِنْ دَائِيٍّ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا: چندا جنبنده که بر ندارد و باز نهد روزی خویش اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِنَّا كُنتُمْ: خدای خود روزی دهد او را و شما را که آدمیانید و مؤمنانید اولیتر که روزی دهد که شما بهین جنبندگانید وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و او یعنی خدای شنوا است دعای آن روزی خواهند گان را که روزی می خواهند روزی خوارگان را، و آن چهار فریشته اند بر چهار رکن عرش روزی می خواهند اهل روزی را، یکی بر هیئت آدمی آدمیان را ۱۶ روزی می خواهد، یکی بر هیئت گاو ستوران را روزی می خواهد، یکی بر هیئت کرکس مرغان را روزی می خواهد، یکی بر هیئت شیر سباع را روزی می خواهد. خدای تعالی شنوا است دعای ایشان را دانا به احوال روزی خوارگان. گفته اند معناه: شنوا است گفتار اهل مکه را که مهاجران را می گفتند: مشوید به مدینه که شما را آنجا ضیاعی و مستغلی و مالی نیست، جز از آن نباشد که عیالی باشید بر مردمان؛ خدای تعالی این آیت بفرستاد. چنین گویند که هیچیز از جانوران روزی باز نهد مگر آدمی و مور و موش. آدمی هرگز سیر نشود از جمع و منع، و مور یک ساله قوت باز ۲۰

نهد بیش ننهد، و موش جمع می‌کند تا آنکه که دندان‌ش بریزد نیز نهول ننهد.

وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ: وگر پرسى ایشان را یا محمد که ۴
که آفریدست آسمانها و زمین را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ: و که رام
کرد آفتاب و ماه را هراینه گویند خدای فَاَتَى يُؤْفِكُون: از کجا و به کدام
شبهت می بگردانند ایشان را از وی به پرستیدن جزوی و از کجا دروغ بر
ایشان می روا کنند به کفر و شرک. آنکه پدید کرد که روزی نه در آن
بسته است که در شهر خویش و عشایر خویش باشند یا به غربت، بل که ۸
روزی به تقدیر خدای است.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: خدای بگستراند و فراخ کند روزی
مر آن را که خواهد از بندگان او وَيَقْدِرُ لَهُ، اى: و یقتیر له: و تنگ کند مر
آن را که خواهد. گفته اند یوسّع علی مَنْ یشاء اختیاراً و یقتّر علی مَنْ یشاء ۱۲
اختیاراً إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: بدرستی که خدای به هر چیز از صلاح و
فساد بندگان دانا است؛ داند که یکی را توانگری سازد و یکی را
درویشی. در اخبار است که قال الله تعالى فى بعض الكتب إِنَّ مِنْ
الناس ناساً لا یصلحهم الا الغنى ولو افقرتهم لکفروا وَاِنَّ مِنْ النَّاسِ ناساً ۱۶
لا یصلحهم الا الفقر ولو اغنیتهم لکفروا.

وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: وگر پرسى ایشان را یا محمد که که
فرو آورد از آسمان آبی؛ گفته اند مِنَ السَّمَاءِ اى: من المطر، و گفته اند
مِنَ السَّمَاءِ اى: من السحاب و گفته اند مِنَ السَّمَاءِ: از آسمان فَاَخْبَا بِهِ ۲۰
الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا: پس زنده کرد زمین را بدان آب از پس مردگی آن،
یعنی پرمردگی و زمخکی اَن لَّيَقُولَنَّ اللَّهُ: هراینه گویند خدای قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ:
بگو یا محمد سپاس و آزادی و ستایش خدای را بر این نعمت از خدای و
بر این اقرار از شما. گفته اند معناه: قولوا الحمد لله، که چنین است شکر

خدای را کنید، مگویید سقینا بنو فلان چنانکه عادت عرب بودی بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: بیک بیشتر ایشان خرد ندارند و خرد را کار نبندند تا بدانند که جز خدای خدایی را نشاید.

- ۴ وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ: و نیست این زندگانی نخستین و بترین مگر مشغولی و بازی که خلق بدین می از عقبی باز مانند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ: و بدرستی که آن سرای واپسین است که آن را زندگانی است بی مرگ، ای: آن است سرای زندگانی، بزرگ غبنی باشد که بدین نفسی چند زندگانی چنان زندگانی را از دست بدهند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: گر هستند که بدانند. گفته اند معناه: لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ لما اشتغلوا عن الآخرة الباقية بالدنيا الفانية. سؤال: حیوان جانور بود و آن جهان نه جانور است، پس چرا آن را حیوان گفت؟ جواب گفته اند حیوان و حیات یکی بود چنانکه موتان و موت یکی بود، معناه حیوة الآخرة وهی حیوة الباقية. و گفته اند مراد از این حَيَوَان بهشت است و بهشت حیوان است جانور سخن گوی چنانکه پیغامبر گفت علیه السلام: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ قَالَ لَهَا تَكَلَّمِي، فَقَالَتْ أَنَا حَرَامٌ عَلَى كُلِّ بَخِيلٍ وَمَرَأَى.

- ۱۶ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ: چون در نشینند در کشتی و موج برآید و کشتی در غرقگاه افتد و کار سخت بیستد دَعَوْا آلَ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: بخوانند خدای را ویره کنندگان او را دین، به توحید و گفته اند این دین دعا است؛ و آن آن بودی که چون مشرکان در کشتی بودند و کار بر ایشان سخت بیستادی ایشان بت را پوشیدندی و دست سوی آسمان به دعا برداشتندی و آهنگ به خدای آسمان دادندی و گفتندی فریادرس ما در دریا او است که خدای آسمان است. چون خدای ایشان را برهانیدی و بسلامت و بیاوان آوردی ایشان با سر کفر و شرک خویش شدند گفتندی خدای آسمان رهانید لکن به شفاعت بتان رهانید آن است که خدای گفت فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ

إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ: چون برهانیدی ایشان را سوی بیاوان همی ایشان هنباز می آوردندی.

۴ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ: تا ناگرویده و ناسپاس می شوند بدانچه داده ایم ما ایشان را. گفته اند این لفظ لِيَكْفُرُوا لفظ امر است مراد توبیخ یعنی: گو می کنید خود بینید سزای خویش وَلِيَتَمَنَّعُوا: و برخورداری کنندا به کفرو شرک خویش، لفظ امر است و مراد توبیخ؛ و گریه کسر لام خوانی عطف باشد بر لیکفروا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: زودا که بدانند قبح فعل ایشان و مکافات ایشان به عذاب جاوید.

۸ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا: ای نگه نکردند و ندانسته اند که ما کرده ایم شهر مکه را امن و امن گاهی و ایشان را در آن جا فرو آورده. این جواب کافران مکه است که می گفتند رسول را گرما می به تو ایمان آریم قبایل ۱۲ عرب ما را از مکه بیرون کنند وَيُحَافِظُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ: و می ربایند مردمان را از گرداگرد ایشان، چنانکه قبایل عرب یکدیگر را و اهل مکه ایمن و ساکن می باشند، مکافات من این بود که بت را با من برابر کنند أَقْبَالَطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ: ای به ناچیز — چون بت — می بگروند و ۱۶ به نکوداشت خدای — یعنی به رسول و قرآن و دین حق — می کافر شوند و ناسپاسی کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: و که بود ستمکاره تر از آن کس که فرا بافت بر خدای دروغ به شرک و تکذیب حق أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ: یا بدروغ داشت دین حق را و رسول حق را چون آمد به وی آئیس فی جَهَنَّمَ ۲۰ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ: ای نه در دوزخ است جایگاه مرناگرویدگان را. وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: و آن کسان که بکوشیدند در کار ما و در طلب رضای ما از بهر ما هراینه بنماییم ما ایشان را در راههای ما، یعنی

راههای طاعت ما به زیادت توفیق. سؤال: چرا گفت چون جهد کنند بنماییم ایشان را راههای ما، بعد ما که تا نخست از خدای تعالی هدایت نبود از بنده جهد نبود؟ جواب گفته اند جاهدوا فی طلب العلم لنهیدینهم سُبُلنا بفتح الاحکام و الحقایق. و گفته اند معناه جاهدوا فی درجۃ ۴ لنهیدینهم الی الدرجة العلیا الی اعلی درجات المجتهدین. و گفته اند معناه لنهیدینهم طریق الجنة وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ: و بدرستی که خدای با نیکوکاران است به توفیق و عون و عصمت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الروم
برخواند او را به هر حرفی چندان ثواب بود که همه بندگان رومی را آزاد
کردی.

- ۴ اَلَمْ، اَی اَنَا اللهُ اَعْلَمُ، مِنْ خدای دانا به همه احوال خلق و به غلبه
فارس بر روم و شماتت قریش بدان بر مسلمانان و دانا بدانکه زود بود غلبه
روم بر فارس تا سالی چند. و آن آن بود که پیش از روزگار پیغامبر
۸ علیه السلام میان فارس و روم وقایع و حربها بسیار بودی؛ در آن وقت که
پیغامبر به مکه دعوی پیغامبری کرد غلبه ای افتاد پارسیان را بر روم
سخت، چنانکه شام و یمن و جزایر عرب همه از دست رومیان بیرون
کردند و بگرفتند. مشرکان خاصه قریش بدان شادی کردند و بر مسلمانان
شماتت کردند، گفتند: شما که مسلمانانید همی گفتید که نصرت اهل
۱۲ کتاب را خواهد بود بدیدی که پارسیان بر روم غلبه کردند و پارسیان نه
اهل کتابند و روم اهل کتابند، چگونه غلبه کردند پارسیان بر رومیان.
أَبِي بَنِ خَلْفِ الْجَمْحِي بوبکر صدیق را گفت «یا بابکر، پدید آمد دروغ یار
تو که می گفت غلبه اهل کتاب را خواهد بود». بوبکر گفت «تا ببینی که
۱۶ زود بود که روم بر پارسیان غلبه کنند یکبارگی». ابی گفت «هرگز این
نتواند بود با چنان غلبه که پارسیان بر روم کردند». بوبکر گفت «تا

ببینی». ابی گفت «گرو بندی؟». بوبکر گفت «بندم». گرو بستند به پنج اشتر تا پنج سال که گر تا پنج سال روم را بر پارسیان غلبه نبود بوبکر پنج اشتر مرابی را بدهد و گر غلبه بود پنج اشتر از ابی بستاند. چون بوبکر گرو بست پیامد رسول را خبر کرد، پیغامبر علیه السلام گفت «یا بابکر، زد ۴ فی الخطر و زد فی الاجل: شتر با هفت برو سال با هفت بر». همچنان بکرد. هفتم سال خبر آمد که رومیان بر پارسیان غلبه کردند؛ بوبکر به مدینه بود، نامه نبشت به پسر خویش عبدالرحمن به مکه تا هفت اشتر از پسر ابی بن خلف بستد. ۸

و سبب غلبه روم بر پارسیان ابن عباس گوید آن بود که پیغامبر علیه السلام چهار نامه فرستاد از مکه به چهار ملک به دعوت ایشان تا اسلام آرند: یکی به قیصر ملک روم، دیگر به نجاشی ملک حبشه، سدیگر به مقوقس ملک اسکندریه و گویند مقوقس ملک مصر بود، چهارم به کسری ۱۲ ملک پارس. قیصر رومی چون نامه مصطفی به وی رسید همه بطارقه و جاثلیقان و ارکان مملکت خویش را جمع کرد و بر قصر اعلی شد و درهای آن استوار بکرد و مردان مقاتل را در سلاح تمام کرد و حزم بغایت کرد احتیاط را، پس کوس اعظم را بزد، فرمود تا همه اهل شهر قسطنطنیه ۱۶ حاضر آمدند. آنکه از قصر اعلی آواز داد که: یا معشر الخلائق، شما دانید که موسی بشارت داد و عیسی بشارت داد به نبی امی عربی حجازی مکی هاشمی محمد؛ اینک وی پدید آمد، هیچ بهانه نماند، همه را به وی ایمان باید آورد. قال فثاروا باجمعهم، ایشان همه بر شوریدند و غلغل از میان ایشان برآمد، همه بیکراه آهنگ به قصر قیصر دادند و لکن وی اهبت تمام ساخته بود و حزم وثیق بکرده، به دست اشارت کرد و آواز داد که: آرام گیرید که من این برای آن کردم تا شما را بیازمایم در دین تا صلب ۲۰ هستید، بدانستم صلابت شما در دین عیسی. ایشان آرام گرفتند. چون

ایشان را بازگردانید مر رسول مصطفی را گفت «بیدی؟ من یقین چون روز روشن می‌دانم که محمد آن رسول حق است که انجیل و همه کتب به نور او روشن است و مزین است و نعت و صفت وی در همه کتابها مبین است، لکن گرمین دین او گیرم و اظهار کنم این همه ولایت بر من بشورد و این همه خلق بیکبار بر من خروج کنند». آنکه رسول مصطفی را به اکرام و اجلال بازگردانید. اما نجاشی ملك حبشه اسلام آورد و جعفر طیار را مکرم و منعم بازگردانید و نامه مصطفی را به اعظام و احترام جواب بازنبشت، چنانکه درو اِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ گفته آمد. و اما مقوقس نامه رسول را جواب نیکو بازنوشت و مصطفی را هدیهها فرستاد: اشتری فرستاد گرانمایه نام آن دلدل و خری فرستاد مصری نام آن یعفور و کنیت او ابوزیاد و عصایی فرستاد عکازه‌ای از بلور و کنیزکی فرستاد از خاص خویش نام او ماریه القبطیه — آنکه ابراهیم بن النبی از وی بود — و غلامی فرستاد نام وی شیرین و درآهه‌ای خرسبز فرستاد و ردایی گران بها و جفتی موزه سپید و عمامه‌ای فرستاد مانند یک تاه مروارید بهای آن هفت هزار درم به دست خویش آن را مطوق در بسته و دروعا نهاده تا به مهر به رسول خدای آوردند. مصطفی آن را بر سر نهاد و بامداد بیرون آمد، از زیبایی که آن بود بر سر مصطفی یاران همه از شادی برافروختند. حسان ثابت شاعر رسول بود — و شعرا طموع باشند — وی طمع آن کرد، اندیشید که چه شعر گویم رسول را که وی بدان شادتر گردد تا آن عمامه را به صلت مرا دهد؛ دانست که رسول از هیچیز بدان شادی نباشد که چهار یار وی را بستایند، در حال سه بیت بگفت و بر پای خاست و بر خواند و آن این است:

اصابعنا خمس عن الخمس تُخبرُ و ذلك بالحُسبان والعلم أبصروا
فخنصر صديق وفاروق بنصر و عثمان وُسطى والسبابة حيدر

- و ابهام خیر المرسلین محمد فصلی علیه الواحد المتکبر
 قال: فاحمرت و جنتا رسول الله صلی الله علیه، همی دست فرا کرد آن
 عمامه را از سر برگرفت و به حسان داد. و اما کسری — اخزاه الله — نامه
 ۴ رسول را بدید و انبان برید را پر از خاک کرد و وی را بخواری
 باز گردانید. چون خبر به رسول آوردند گفت: مزق کتابی مزق الله ملکه، و
 به خاک مرا جواب داد لاجرم خاک زمین او را زیر سنب اسبان آریم. خود
 همچنان بود که پسر وی او را بکشت.
- ۸ و آن آن بود که چون کسری رسول مصطفی را بخواری باز گردانید در
 حال کس فرستاد به باهان سپاه سالار وی به یمن که: آن مرد حجازی را
 بگیر و بند کرده به من فرست تا وی که باشد که به من نامه نویسد. چون
 فرمان او به باهان آمد اندوهگن شد از آنکه وی خردمند بود، دانست که
 ۱۲ نه نیکو باشد با محمد جفا کردن؛ و نیز ترسید که شومی در وی رسد و
 نمی توانست فرمان کسری را مخالفت کردن. دو تن را قاصد نزد رسول
 فرستاد که: چنین فرمانی به من رسید از خدایگان مهین — یعنی کسری —
 و من امر عالی او را خلاف نتوانم کرد و نمی خواهم که ترا از من مکروهی
 ۱۶ رسد، صواب آن است که تو متواری گردی تا مرا عذری بود گویم وی را
 در نیافتیم. چون قاصدان وی نزد رسول آمدند دو تن بر ، از در درآمدند
 ریشها بسترده و موی لب دراز فرو گذاشته. رسول و یاران ایشان را چنان
 بدیدند تعجب می کردند از گستی ایشان؛ رسول گفت «چرا چنان
 ۲۰ کرده اید؟». گفتند «خدایگان ما را چنین فرموده است». مصطفی گفت
 «لکن امرنی ربی باجفاء الشوارب و اعفاء اللّٰحی». ایشان رسالت ادا
 کردند از باهان. رسول خدای از آن حدیث اندوهگن گشت، ایشان را فرو
 آورد. آن شب جبرئیل خبر آورد که در این ساعت پسر کسری شیروی پدر
 را بکشت، خدای تعالی شر او را کفایت کرد. دیگر روز بامداد پیغامبر

علیه السلام رسولان باهان را پیش خواند و ایشان را صلت فرمود و گفت
 «بازگردید بسلامت که خدای من آن خدایگان شما را هلاک کرد».

ایشان گفتند «یا محمد، چنین سخن مگوی که به کم از این بوده است
 که خدایگان بر تو خشم گرفته است و تو طاقت وی نداری، زبان
 نگه دار». مصطفی علیه السلام گفت «سخن کوتاه کنید، جبرئیل مرا خبر
 کرد که کسری را بکشند»؛ ایشان را بازگردانید. چون با نزدیک باهان
 رسیدند هنوز خبر هلاکت کسری به وی نرسیده بود، باهان را از آن سخن
 مصطفی عجب آمد گفت «تا بنگریم که این سخن حقیقت است یا نه».

هم در آن روز نامه شیروی در رسید پسر کسری که: پدر بر رعیت ظلم
 می کرد، وی را از روی زمین برداشتم و به ملکیت به جای وی بنشستم و تو
 که باهانی بر مقام خویش و عمل خویش همی باش و میان رعیت ما در
 آن نواحی عرب عدل گستران و نگران مرد حجازی را نیازاری؛ یعنی

محمد را. چون کسری را بکشند ولایت وی شوریده گشت، رومیان
 دست یافتند بر پارسیان؛ بدان بی حرمتی که کسری مصطفی را کرد و
 بدان حرمت که قیصر رومی نامه و رسول مصطفی را داشت خدای تعالی
 رومیان را بر پارسیان دست داد تا غالب گشتند. قوله تعالی: الم: منم
 خدای دانا بدانکه:

غَلَبَتِ أَلْرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ: بدانکه غلبه کردند بر روم فی أَدْنَى الْأَرْضِ
 در نزدیکترین زمین به عرب؛ گفته اند نزدیکترین زمین به قریش چون شام
 و یمن و حوالی آن وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فی بَضْعِ سِنِينَ: و ایشان—یعنی
 رومیان—از پس غلبه فارس بر ایشان زود بود که غلبه کنند بر پارسیان در
 اند سال، یعنی تا هفت سال، بضع شماری را گویند از سه تا به نه. و
 همچنان نبود. در اخبار است که سبب غلبه رومیان بر پارسیان آن بود که
 در ولایت کسری زنی بود که پسران محتشم زادی. وی را در آن وقت دو

- پسر بود نام یکی شهرابراز و نام دیگر فرخان. کسری مادر ایشان را گفت: هنر ایشان بگو. مادر گفت: شهرابراز احلم من ارزن حلیم ترازیخ استوار است و فرخان انقذ من سنان تیزتر از سنان است. کسری شهرابراز را برگزید و امارت داد و صدهزار سوار در فرمان او کرد و برادر وی را فرخان ۴ سپه سالاری داد و زیر دست وی کرد و بفرمود ایشان را به حرب روم. برفتند، حرب می کردند با کلب الروم و ظفر ایشان را می بود؛ بیشتر روم را بگرفتند و فرخان در پیش لشکر می رفتی هرجای که قصد می کرد همی گرفت. شبی فرخان به خواب دید که برجای کسری نشسته استی و تاج ۸ ملک بر سر. وی نادان گونه مردی بود، اما در مبارزت یگانه بود. دیگر روز آن خواب را بگفت. اصحاب اخبار آن خبر را به گوش کسری رسانیدند. کسری نامه نبشت به شهرابراز که: سرفرخان برگیر و با جواب نامه به ما فرست. شهرابراز جواب باز نبشت که: فرمان خداوند را است ۱۲ ولکن همه قوت این لشکر و دولت ما به فرخان است و همه قهر اعدا به مبارزت او است، خدایگان به بنگرد. کسری دیگر بار نامه نبشت که: وی را سر برگیر. شهرابراز توقف می کرد؛ کسری بروی خشم گرفت، منشور فرستاد فرخان را به امارت و خلعت فرمود وی را و نامه نبشت به ۱۶ عزل شهرابراز و ملطفه ای نبشت در سرب فرخان که: شهرابراز را هلاک کن. منشور به فرخان رسید؛ خلعت بپوشید و به مقام امارت بنشست، پس مر برادر را گفت «وصیت خویش بکن و سخن خویش بگو که من سرترا همی برخوادم گرفت برای فرمان کسری را». شهرابراز گفت «باش تا ۲۰ یک کار بکنم»؛ بشد و آن نامه های کسری که سوی وی نبشته بود به کشتن فرخان بروی عرضه کرد، گفت «بینی که من با توجه کردم، نکو باشد که تو با من چنین کنی؟». فرخان گفت «زیرا مادر ما گفتی شهرابراز احلم من ارزن و فرخان انقذ من سنان»؛ آنکه بگریست و د.

- برادر عذر خواست و با وی عهد کرد که ما نیز کسری را طاعت نداریم. کس فرستادند بنزدیک کلب الروم که توبا پنجاه هزار سوار یا تا دیدار کنیم. کلب الروم پیامد با پنجاه هزار سوار؛ شهر ابراز و فرخان هردو با پنجاه هزار سوار برفتند، چون بهم نزدیک رسیدند یک تن را در میان سفیر کردند و هردو لشکر را با یکسو کردند و هردو برادر با کلب الروم بهم دیدار کردند و اسرار خویش وی را بگفتند و نامهای کسری که به کشتن آن دو برادر فرستاده بود به وی نمودند و گفتند «ما قصد کشتن کسری کردیم از بهر آنکه وی به ما چنین قصد کرد»، و عهدها کردند با یکدیگر و سفیر را بکشتند و هم پشت گشتند و آمدند با دویست هزار سوار، کسری را هلاک کردند و بر پارسیان غلبه کردند **لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ**: خدای را است فرمان از پیش و از پس. گفته اند معناه **لِلّهِ الْعَوْنُ وَالنَّصْرَةُ**، و گفته اند معناه **لِلّهِ الْحُكْمُ وَالْقَضَاءُ**، و گفته اند معناه **لِلّهِ اسْتِحْقَاقُ الْأَمْرِ**. عبدالله بن المبارك الدینوری گوید **لِلّهِ الْعِلْمُ وَالْقُدْرَةُ وَالْمَشِيَّةُ** من قبل ان خلق الخلق و من بعد ان خلق الخلق، و این قبل و بعد رفع علی الغایة است. سؤال: چرا نگویند امر خدای و قول خدای قدیم است بعد ما که خدای تعالی آن را گفت **مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ** رفع علی الغایة و رفع علی الغایة در امر آن بود که ازلی بود و ابدی بود و آنچه ازلی بود و ابدی بود نبود مگر قدیم. جواب: گوئیم رفع علی الغایة قدیمی واجب نکند چنانکه گفت و قد کفروا به من قبل رفع علی الغایة واجب نیاید تا کفر ایشان قدیم بود، و نیز گفت بما کذبوا به من قبل واجب نیاید تا تکذیب ایشان قدیم بود؛ و دیگر قولهای مفسران در معنی این امر گفته آمد، پس واجب نیاید تا قول خدای تعالی قدیم بود **وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ**: و آن روز که خبر غلبه روم آید بر پارسیان شادی کنند گرویدگان به نصرت خدا **يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ**: یاری دهد آن را که خواهد، روم را برپارسی و اهل اسلام را بر اهل کفر و هو العزیز

- الرَّحِيمُ: و او است کین کش از دشمنان و بخشاینده بر مؤمنان. و این خبر غلبه روم سالِ حُدیبیّه آمد که کافران مکه رسول را و یاران او را از حُدیبیّه بازگردانیدند. رسول و یاران از آن سخت اندوهگن بودند، چون بر آن اندوه از آنجا بازگشتند خدای تعالی مؤمنان را از آنجا هفت شادی رسانید: ۴
- یکی شادی مغفرت رسول، چنانکه گفت: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؛** دیگر شادی رضای خدا از مؤمنان به بیعت رضوان؛ سدیگر شادی به باز رسیدن جعفر طیار از حبشه بمراد؛ ۸
- چهارم شادی به اسلام نجاشی؛ پنجم شادی به فتح خیبر؛ ششم شادی به غلبه روم بر پارسیان؛ هفتم شادی به وعده نصرت خدا مؤمنان را به فتح فارس و روم، چنانکه اینجا گفت بنصر الله.
- وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ،** ای: وعد الله وعداً لا يخلفه: هنگام کرده است خدای تعالی هنگامی که خلاف نکند آن را **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ:** بیک بیشتر مردمان نمی دانند که وعده خدا خلاف نبود. ۱۲
- يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا:** می دانند آشکاری از این زندگانی نخستین چون حرف و صناعات و تجارات و معاملات و **وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ:** و ایشانند که ایشان از آن جهان بی آگاهی اند. در اخبار است که ۱۶
- سه گروه از خلق در دوزخ بمانند هفت بار چند عمر دنیا: **الكاسون العارون،** پوشیدگان به جامه برهنگان از تقوی؛ **والمستمنون المهزولون،** و آن فربهان به تن لاگران از خیر؛ **وَالْعَالَمُونَ الْجَاهِلُونَ،** و آن دانایان زیرکان به کار دنیا و نادانان به کار دین چنانکه در این آیت پدید کرد، **آنکه گفت:** ۲۰

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ: ای درنیدیشند در تنهای ایشان— به دلهای ایشان، گفته اند معناه مشاورت نکنند با يك دیگر و نظر و استدلال نکنند تا بدانند که—

نیافریده است خدا آسمانها و زمین را و آنچه میان آن است از خلق و عجایب مگر بسزا و درست. و معنی بالحق گفته آمد و آجَل مُسَمًّى: و زمان زده نام برده تا جهان به سرآید و إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِإِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ: و بدرستی که بسیاری از مردمان به باز رسیدن با خدای — یعنی به قیامت — و به دیدار خدای ایشان ناگرویدگان اند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ: ای نرفتند در زمین — سُدًى گوید: ای برنخوانند قرآن را — تا نگه کنند و ببینند و بدانند که چگونه بود سرانجام آن کسان که از پیش ایشان بودند کَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً: و بودند سختتر از اینها به نیرو و آثارُوا الْأَرْضَ، ای: و قلبوها للزراعة: و بگردانیدند و بشورانیدند زمین را به کشت و برز و عَمَرُوهَا أَكْثَرِمَمَّا عَمَرُوهَا: و آبادان کردند زمین را بیش از آنکه اینها آبادان کردند به بناها و باغ و بوستانها و ضیاع و مستغلات. و گفته اند و عَمَرُوهَا ای: و عاشوا فیها اکثر ممّا عاش هؤلاء القوم وَ جَاعَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ: و آوردند بدیشان رسولان ایشان هویداییها یعنی معجزها و حجتها. گفته اند بِالْبَيِّنَاتِ یعنی بالامر والنهی والوعد والوعید، ایشان بنگرویدند تا هلاك کرد ایشان را فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ: نبودی که خدا ستم کردی بر ایشان بیک ایشان بودند که می ستم کردند بر تنهای ایشان به ظلم و شرك و انواع فساد.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَؤُوا أَسْوَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ: پس بود سرانجام آن کسان که بدی کردند بترین عذابی بدانکه بدروغ داشتند نشانههای خدای را یعنی دلایل و حجج او را. گفته اند بِآيَاتِ اللَّهِ یعنی بتوحید الله و کَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ: و بودند که بدان خندستانی کردند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ: خدا است که ابتدا کند خلق را به آفریدن از خاك پس باز گرداند او را به خاك. گفته اند يَبْدَأُ الْخَلْقَ بِالْأَحْيَاءِ ثُمَّ

یعیده بالا حیاء بعد الموت ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: پس با وی گردانند شما را روز قیامت.

وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ: و آن روز که روز قیامت بود نومید گردند کافران که حجت ندارند تا از رحمت خدای نومید شوند سؤال: چرا گویند که صاحب کبیره را نجات بود بعد ما که خدای گفت یومئذ یبلس المجرمون؟ جواب گوئیم مراد از این مجرمان مشرکان اند، نبینی که گفت

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ: و نباشد ایشان را از هنبازان ایشان — یعنی از بتان و آنچه دون خدای می پرستند — خواهش گرانی و کائوا بشر کائهم کافرین: و باشند به هنبازان ایشان ناگرویدگان. سؤال: چرا گفت و کائوا بشر کائهم کافرین بعد ما که مشرکان بدان معبودان گرویده بودند؟ جواب گوئیم معناه باشند بدیشان روز قیامت ناگرویدگان که ایشان تبرا کنند هم عابد از معبود و هم معبود از عابد. و گفته اند و کائوا بشر کائهم کافرین ای بسبب شرکائهم کافرین بالله.

وَيَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةُ يُفَرِّقُونَ: و آن روز که روز قیامت بود آن روز بود که پیرا کنند.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ: اما آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص و بگزاردند طاعتها ایشان در مرغزاری باشند؛ و آن روضه مرغزاری است و رای دوزخ، اهل بهشت را آنجا فراهم آرند آنکه همه را از آنجا به بهشت برند. گفته اند این روضه نام بهشت است و گفته اند نزهت گاه اهل بهشت است، يُحْبَرُونَ ای: یسرون: شاد و خرم می دارند ایشان را آنجا، و گفته اند یحبرون ای: یحبرون و یزینون: ایشان را می آریند به پیرایه های بهشت، و گفته اند یحبرون ای یُسرون بسماع الالحان فی غرفات الجنان. در اخبار است: اذا

كان يوم القيامة يقول الله تعالى آين الذين كانوا ينزهون انفسهم واسماعهم
عن الله ومزامير الشيطان ادخلوهم فى رياض المسك واسمعوهم حمدى و
ثنائى واخبروهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون.

۴ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ: واما آن كسان كه
نگرویدند و بدروغ داشتند نشانهای ما را — گفته اند دلایل و حجج ما را،
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ یعنی البعث بعد الموت — و باز رسیدن بازان جهان فَأُولَئِكَ
فِي الْعَذَابِ مُخَصَّرُونَ: ایشان در عذاب حاضر کردند گان باشند جاویدان.
۸ عذاب کافران در میان آتش دوزخ بود، اما عذاب عاصیان مؤمنان در
درکت زبرین به حرارت آتش باشد نه در آتش.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ: نماز کنید خدای را آنکه که په
شبانگاه رسید — این امر است به نماز شام و نماز خفتن — و آنکه که به
۱۲ بامداد رسید؛ این امر است به نماز بامداد.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و او را است و او را سزد و او را رسد
سپاس و آزادی و ستایش در آسمانها و زمین؛ و گفته اند مراد از این حمد
نماز است وَعِشْيَا: و به آخر روز؛ این امر است به نماز دیگر وَحِينَ تُظْهِرُونَ:
و آنکه که بگاه نماز پیشین رسید؛ و این امر است به نماز پیشین.

۱۶ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ: بیرون می آرد زنده را از مرده، کالانسان من
النطفة وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ: و بیرون می آرد مرده را از زنده، کالنطفة من
الانسان؛ و گفته اند معناه يخرج الدجاجة من البيضه والبيضه من الدجاجة
والحبة من السنبله والسنبله من الحبة والمؤمن من الكافر والكافر من المؤمن
۲۰ والنخلة من النواة والنواة من النخلة وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا: و زنده کند زمین
را از پس مردگی آن وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ: و همچنان بیرون آرند شما را از گور
که نبات را از زمین، و گر تُخْرَجُونَ به فتح تا خوانی: بیرون آیند از گور.
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ: و از نشانهای هستی و یگانگی و کمال

قدرت و علم خدا آن است که بیافرید شما را از خاک، یعنی از آدم و آدم را از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ: پس شما همی مردمانی باشید که می‌پراکنید در زمین و می‌گردید در معاش خویش.

۴ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا: و از نشانه‌های هستی و یگانگی و کمال صفات خدای نیز آن است که بیافرید شما را از تنهای شما جفتانی؛ و آن زنانند و گفته‌اند أَزْوَاجاً ای: اصنافاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً: تا آرام گیرید با ایشان و کرد میان شما و میان جفتان شما مهربانی و دوستی و بخشایش، دوستی در جوانی و رحمت در پیری إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: بدرستی که در آن الفت و مودت و رحمت میان جفتان شما نشانه‌ها است مرگروهی را که در اندیشند و پند گیرند.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و از نشانه‌های هستی و یگانگی او و کمال صفات او آفریدن آسمانها و زمین است وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَانِكُمْ: ۱۲ وفادای زبانهای شما یعنی لغتهای شما و گونه‌های شما، سپید و سرخ و زرد و سیاه‌چرده؛ و گفته‌اند وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَانِكُمْ یعنی اصنافکم فی الاخلاق که هیچ روی به روی نماند و خوی به خوی نماند إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ: بدرستی که در آن یعنی — در آفریدن آسمانها و زمین و ۱۶ اختلاف لغات و الوان شما — نشانه‌ها است و حجتها است مرجهانیان را.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: و از نشانه‌های هستی و یگانگی و کمال صفات وی نیز خفتن شما است به شب و روز وَابْتَغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ: و جستن شما از افزونی نیکوی او. گفته‌اند معناه: مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَابْتَغَاؤُكُمْ بِالنَّهَارِ ۲۰ من فضله، و گفته‌اند مَنَامُكُمْ وَابْتَغَاؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَابْتَغَاؤُكُمْ بِالنَّهَارِ زیرا که این هر دو هم در شب بود و هم در روز؛ و این فَضْلُ گفته‌اند علم و عبادت است، و گفته‌اند حَجَّ و غزو است و گفته‌اند کسب و تجارت است إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ: بدرستی که در آن — خفتن به شب و

روز و تصرف و تقلب خلق در آن — نشانها و حجتها و عبرتها است مر گروهی را که دریابند پند و حجت را.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا: و از نشانهای هستی و یگانگی و کمال صفات وی نیز آن است که می نماید شما را بخونکی بیمی و ۴ اومیدی؛ یعنی بیم از آنکه تگرگی بود یا طوفانی یا عذابی بود و اومید آنکه رحمتی و راحتی و بارانی بود، و گفته اند خوفًا للمسافر و طمعًا للحاضر وَ يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ بَغْدًا مَوْنَهَا: و فرو می آرد از آسمان و از میغ آبی پس زنده کند بدان باران زمین را از پس مردگی و خشکی و زمخکی ۸ آن نباتها إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: بدرستی که در آن گردانیدن میغ و پدید آوردن برق و رعد و فرستادن باران و رویانیدن نباتها نشانها و عبرتها و حجتها است مر گروهی را که خرد را کار بندند به نظر و استدلال.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ: و از نشانهای هستی و یگانگی و کمال صفات او نیز آن است که ایستاده می بود آسمان در هوا و زمین بر آب به فرمان او و امساک او و گفته اند به توحید او ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ: پس چون بخواند اسرافیل شما را خواندنی از زمین ۱۶ همی شما آنکه بیرون می آید از زمین آهنگ به قیامت داده.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و او را است هر آنچه در آسمانها و زمین است از خلق و عجایب که همه مخلوق او است و او خالق آن و همه مملوك او و او مالك آن و همه دلیل برهستی و یگانگی و کمال صفات وی كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ: هری و همه ای او را فرمان برداراند، به ایجاد و تحویل؛ ۲۰ گفته اند قَانِتُونَ ای: مطیعون، بر این قول قَانِتُونَ خاص مؤمنان باشند؛ گفته اند قَانِتُونَ ای: خاضعون منقادون، بر این قول همه آفریدگان باشند بطوع یا بکُرْه؛ و گفته اند قَانِتُونَ همه اقرار دهندگان باشند به وی اقرار دلالت

- وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ: و او آن خدای است که ابتدا کند خلق را به آفرینش پس بازگرداند او را به آفریدن و زنده کردن از پس مرگ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ: و آن آفریدن بروی دیگر بار آسانتر از آفریدن اول. سؤال: چون در قدرت خدای تعالی هیچ فعل دشخوار نبود پس چرا گفت وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ آن آسانتر آید بروی بعد ما که فعلی از دیگر آسانتر بر کسی بود که وی را دشخواری بود؟ جواب گوئیم معناه: و هوهین علیه، چنانکه گویند الله اکبر ای الله الکبیر، و گفته اند وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ای: علی المحیا، و گفته اند أَهْوَنُ عَلَيْهِ فی اوهامکم که دروهم خلق آفریدن دوم آسانتر از آفریدن اول، زیرا که آفریدن اول از آب بود و آفریدن دوم از گل و دروهم شما صورت کردن از گل آسانتر از آنکه از آب وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: و او را است — یعنی خدای را است و او را سزد — صفت برترین — چون علم و قدرت و جلال و کبریا و عزّت و عظمت و ۱۲ الاهیّت و ربوبیّت — در آسمانها و زمین؛ و گفته اند الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ قَوْلَهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است نیست همتا درست کار و درست گفتار راست داور.
- ۱۶ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ: بزد و پدید کرد شما را داستانی هم از تنهای شما، آن را که بت خدایی را و هنبازی خدای را نشاید و آن مثل این است که هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ: هیچ هست شما را از آنچه زیردستان شما اند هیچ هنبازانی در آنچه روزی کرده ایم شما را از نعمت و ملک فَاَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ: تا شما با زیردستان شما در آن نعمت یکسان و برابر باشید تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ: تا شما از آن زیردستان بترسید و بازشکھید چنانکه از تنهای خویش و از آزادان بازشکھید، هرگز شما خود این روا ندارید؛ یعنی همچنانکه شما روا ندارید که زیردست خویش را با خویشان در خداوندی و مهتری برابر دارید تا از وی همچنان بازشکھید

۴ که از خداوند و وی را همچنان حق شناسید که خداوند را، چون شما خویشتن را این روا ندارید بدانید که خدای تعالی هم روا ندارد که بتی را در خدایی و مملکت با خود برابر و هنباز کند كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ: چنین پدیدار می‌کنیم نشانه‌های هویدا مرگروهی را که دریابند حق و حجت را، یعنی سود ایشان را دارد.

۸ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ: بیک پس روی کردند آن کسان که ستم کردند به ظلم شرك کام و هواهای ایشان را به نادانی، از آن است که حق و حجت را می‌نبینند و نپذیرند فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: که راه نماید آن را که گم کرد او را خدا و نبود ایشان را یاری‌کنندگان که ایشان را نصرت کنند و از عذاب برهانند.

۱۲ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا: بیست بر دین اسلام بگشته از همه دینهای بد راست ایستاده بر مسلمانی. گفته‌اند معناه فاخلص عملك وانت على الدين الحنيف كما قال فاستقم كما امرت، و گفته‌اند معناه فاستقم بقلبك على الدين الحنيف ففطرت الله آتت فطر الناس عليها، ای: الزموا فطرة الله: دین خدای را نگه دارید آن که صورت کرد مردمان را بر آن، و آن دین اسلام است؛ و فطرت دین بود چنانکه كعب بن مالك گوید:

۲۰ إِنْ تَقْتُلُونَا فدين الله فطرتنا والقتل في الله عند الله تفضيل فدين الله فطرتنا ای فدين الله ديننا؛ و گفته‌اند ففطرت الله ای: الزموا خلقه الله التي فطر الناس عليها يوم الميثاق، و آن آن بود که روز ميثاق همه آدمیان بر دین اسلام بودند و از پس آن ایشان را در رحم مادران هم بر دین اسلام صورت کردند چنانکه پیغامبر گفت عليه السلام كل مولود يولد على الفطرة حتى ان ابواه يهودانه او لينصرانه او ليمجسانه لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون: بدل کردن نباید آفرینش خدای را و دین خدای را آن است دین درست و راست و بایسته بیک بیشتر

- مردمان نمی‌دانند که ایشان را در رحم بر این صورت کرده‌اند.
- ۴ مُنِيبَۙ اِلَیْهِ، اِی: کونوا منیبین الیه: باشید بازگردندگان به دل به وی، یعنی با خدای. گفته‌اند این‌ها راجع است با مَا تَقْدَمُ فَاَقِمْ وَجْهَكَ، معناه: فاقیموا وجوهکم منیبین الیه بر دین بیستید آهنگ کنندگان باشید و به دل با گردندگان باشید با خدای وَاتَّقُوهُ: و بترسید از خدای و پرهیزید از آزار خدای وَاقِمُوا الصَّلٰوةَ: و بپای دارید نماز را — گفته‌اند مراد از این صلوة متابعت حق است وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ: و م باشید از هنبازآرندگان.
- ۸ مِنَ الَّذِیْنَ فَرَقُوا دِیْنَهُمْ: م باشید از آن کسان که جدا شدند از دین ایشان که روز میثاق آوردند و از مادران برآن زادند وَكَانُوا شِیْعًا: و گشتند گروه گروه، تا به هفصد ملت كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ: هر گروه بدانچه نزدیک ایشان است از دین و اعتقاد شادانند که پندارند که بر راه حق همی ایشانند و بس.
- ۱۲ وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ: و چون فرا رسد با مردمان گزندى و بلاى و محنتى و دردى و آفتى بخوانند خدای ایشان را مُنِيبَۙ اِلَیْهِ: بازگردنده به دل با وی ثُمَّ اِذَا اَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً: پس چون بچشانند یعنی برساند بدیشان از خود یعنی به فضل خود بخشایشى و نکو داشتى اِذَا فَرِقُ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُوْنَ: همی گروهى از ایشان به خدای ایشان هنبازمى آرند، آنها که مشرکانند گویند این فرج از خدا بود لکن به شفاعت الهة ما بود و اینها که مسلمانانند گویند این از فلان بود و به سبب فلان بود، خدای گفت:
- ۱۶ لِيَكْفُرُوا بِمَا اٰتَيْنَاهُمْ: تا ناسپاس و ناگرویده می‌باشند بدانچه دادیم ایشان را که آن را از دون ما می‌بینند و می‌پندارند فَتَمَتَّعُوا: و تا برخوردارى اندك می‌کنید بدون ما؛ گفته‌اند لیکفروا و لیتمتعوا، لفظ امر است و مراد از آن تویخ و تهدید فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ: زودا که بدانند.
- ۲۰ اَمْ اَنْزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطٰنًا: اِی هیچ فرو فرستادیم بر ایشان حجتى شَرِك را

فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ: تا آن گواهی می دهد بدانچه ایشان می هنباز آرند با خدای. سؤال: از حجت سخن چگونه ممکن بود تا گفت فَهُوَ يَتَكَلَّمُ؟ جواب گوئیم این تکلم وجه دلالت است در آن چنانکه گویند کل صامت ناطق، شاعر گوید:

۴

یا وَاَضَعُ الْمِيتَ فِي قَبْرِهِ كَلَّمَكَ الْقَبْرِ فَلَمْ تَفْهَمْ
وَإِذَا أَدْفَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا: و چون چشائیم و رسانیم مردمان را نکوداشتی — فراخی نعمت و امن و صحت و عافیت — شادی کنند بدان وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ: و گربدیشان رسد بدی — یعنی سختی و بیماری و بیمی و تنگی و بلایی — بدانچه پیش کرد دستهای ایشان، تا کفارتی بود آن را و گر کافر بود عقوبتی بود او را إِذَا هُمْ يَقْتَضُونَ: همی ایشان نوید باشند از فرج.

۸

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ: ای نگه نکرده اند و ندانسته اند که خدا بگستراند و فراخ کند روزی آن را که خواهد آزمون او را و تنگ کند بر آنکه خواهد بهی او را إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: بدرستی که در آن بسط و تقدیر روزی بر بندگان نشانها است و عبرتها و حجتها مر گروهی را که بگروند به قضا و تقدیر او.

۱۲

۱۶

قَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ: بده خداوند خویشی را حق او، و آن رحم پیوستن باشد به چهارچیز: به دل و به زبان و به تن و به دنیا، که به دل اورانیکو- خواه باشی همان پسندی او را که خود را پسندی، و به زبان با وی گشاده باشی و نیکوگوی، و به تن او را یاری دهی چون محتاج گردد، و به دنیا او را عون کنی وقت حاجت وَالْمُسْكِينِ: و درویش را به زکات و صدقه وَأَتَى السَّبِيلِ: و راه گذری را، و آن مهمان بود که برسد و سایل که به درآید، و مهمان که رسد و شب را با خانه خویش نتواند شد يك روز او را مهمان داشتن واجب است و سه روز سنت و ما بعد آن فضایل، و هر مهمان

۲۰

که شب را با خانه تواند شد یکبار او را مهمان کردن واجب است و يك روز سنت و ما بعد آن فضایل ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ: آن — قضاء حق درویش و خویشاوند و راه گزری — به مر آن کسان را که خشنودی خدای خواهند، بل که نیک خود آن است وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: و آن کسان — که این حقها بگزارند — ایشانند که ایشان رستگارانند از عذاب پیروان به ثواب؛ و معنی مفلح گفته آمد.

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوهَا فَيَأْمُرَ النَّاسَ فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ: و آنچه شما بدهید از افزونی تا افزون گردد درخواستهای مردمان افزون نگردد نزد خدا. این آیت را سه تفسیر کرده اند: یکی وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّوْا اَي: لِلرَّبِّ، لِيَرْبُوهَا فَيَأْمُرَ النَّاسَ اَي: مِنْ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ اَي: لیس له ثواب عندالله. بر این قول سؤال: هیچ ربادهنده خود طمع ثواب خدای نکند بر آن ربا که می دهد پس چرا گفت فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ؟ جواب گوئیم کس بود که درمانده ای را دست گیرد به ربا، پندارد که او را بر آن مزد بود از آنکه درمانده ای را می دست گیرد و باشد نیز که غریمش مفلس گردد، چون مال از وی باز نتوانند ستد طمع کند که خدا او را مزد دهد، خدای گفت فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ. دیگر تفسیر وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّوْا: آنچه بدهید از ربا یعنی صدقه ای یا هر چه بدهید به طمع آنکه شما را بیش باز دهند و نیت آن دارید و گرچه به زبان نگوئید لکن به دل می خواهید که افزونی باز دهند شما را، چنین صدقه فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ. سدیگر تفسیر: وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّوْا، اَي: مِنْ مال جمعتموه من الربا من اموال الناس فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ، چنانکه پیغامبر علیه السلام گفت: اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ ثُمَّ يَرْبِيهَا لِاحِدِكُمْ كَمَا يَرْبِي احَدَكُمْ مُهْرَهُ او فَصِيلَهُ حَتَّى اِنَّ اللِّقْمَةَ لِتَصِيرَ مِثْلَ جَبَلٍ اَحَدٌ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ: و آنچه بدهید از مال پاکیزه و پاک از طمع مکافات مخلوقان و بدان رضای خدای خواهید فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ:

ایشانند اضعاف یابندگان و ایشانند به اضعاف آرندگان کار خویش.
 سؤال: چرا وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ به لفظ خطاب یاد کرد و آنکه گفت
 قَاوُلِيْكَ هُمْ الْمُضْعِفُوْنَ به لفظ خبر، از خطاب به خبر شد؟ جواب گوئیم
 ۴ در لغت عرب روا بود در سخن از خطاب به خبر شدن، قال الله تعالى:
 حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم، از خطاب به خبر شد، شاعر گوید
 اما رَأَيْتَ سِوْفَ الْحَتَفِ تَأْخُذُكُمْ حتی جما جمهم فی اللوح تختلف
 اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ: خدای آن خدای است که بیافرید شما را
 ۸ پس روزی داد شما را ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ: پس بمیراند شما را پس زنده
 کند شما را از پس مرگ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ: هیچ
 هست از هنبازان شما کسی که بکند ازینچه یاد کردیم هیچیز، یعنی از
 خلق و رزق و احیا و اماتت. خدای تعالی در این آیت چهار فعل از خود
 یاد کرد خلق و رزق و احیا و اماتت، دو ماضی خلق و رزق و دو مستقبل
 ۱۲ احیا و اماتت، آن دورا ماضی یاد کرد زیرا که تقدیر آن سابق است تا
 جهانیان بدانند که چنانکه کس خلق خویش را تبدیل نتواند کرد کس
 روزی خویش را تبدیل و تغییر و زیادت و نقصان نتواند کرد سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
 ۱۶ عَمَّا يُشْرِكُونَ: پاک است خدای و برتر و بیزار از آنچه با وی هنباز آرند
 چیزی که از این همه افعال عاجز است.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: آشکارا شد و غلبه گرفت تباهی در بیابان و
 دریا بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ: بدانچه کرد دستهای مردمان. سخن گفتند
 ۲۰ تا این فساد چیست؟ گفته اند این فساد کفر و شرک است و آن پیش از
 مبعث مصطفی بود علیه السلام که همه جهان کفر و شرک داشت، و
 گفته اند این فساد قحط و تنگی است، و گفته اند این فساد انواع معاصی
 است، و گفته اند این فساد قتل قاییل است مرهابیل را، اول فساد در
 بیابان آن بود و در دریا فساد جَلَنَدای ملک بود که کس در دریا آن فساد

- نکرد که او کرد. سخن گفتند که تا این بر و بحر چیست؟ گفته اند این بر و بحریابان و دریا است چنانکه یاد کردیم، و گفته اند این بر بلاد بیس است و این بحر بلاد ریف، و گفته اند این بر رُستاهای است و این بحر شهرها، و گفته اند این بر رعیت است و این بحر سلطان، و گفته اند این بر عامه اند و این بحر علما، و گفته اند این بر مردانند و این بحر زنان، و گفته اند این بر فرزندانند و بحر مادران و پدران، و گفته اند این بر درویشانند و بحر توانگران، و گفته اند این بر هفت اندام است و بحر دل، و گفته اند این بر شاگردانند و بحر استادان که در همه تباهی درآمده است ۸
- لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا: تا بچشانیم ایشان را برخی از آنچه کردند؛ یعنی عقوبت کنیم ایشان را بدان قحط و تنگی و بلاها و فتنها و دردها، گفته اند معناه قدرناها علی الخلق لنذیقهم بعض الذی عملوا، و گفته اند لنذیقهم معناه لنذیقتهُم لام تأکید. است لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: تا فرا خورد آن آن بود ۱۲
- که ایشان باز گردند به توبه. و دیگر قولها در لَعَلَّ گفته آمده است.
- قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ: بگو یا محمد بروید در زمین نگه کنید که چگونه بود سرانجام آن کسان که از پیش بودند کَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ: بودند بیشتر ایشان هنباز آرندگان با خدای، یعنی ۱۶
- آن هلاکت و عقوبات ایشان را و عاقبت بد ایشان بدان بود که مشرک بودند.
- فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ: راست دارد دل خویش را مر این دین درست و بایسته را به اخلاص، و معنی این گفته آمد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ: از پیش آنکه بیاید روزی که آن روز را باز گردانیدن نبود از خدای. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است ای: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ مِنْ اللَّهِ يَوْمٌ ای: ۲۰
- بامر الله يوم — لا مردله، و گفته اند لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ از خدا آن روز را رد

نبود چون وی با پس نبرد آن را معلوم گردد که کسی دیگر نتواند برد، و گفته اند معناه لامرّه لاحد منه الی الدنیا، در آن روز خدای تعالی کس را نیز با دنیا نگرداند تا توبه کند و ساز قیامت سازد یَوْمَئِذٍ یَصْدُّعُونَ: آن روز بپراکنند گروهی سوی بهشت گروهی سوی دوزخ.

۴

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ: هر که نگرود بروی بود وبال و عقوبت کفروی وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ: و هر که کرد کار نیک به اخلاص مرتنهای ایشان را بستر می سازند، ای: یفرشون فی القبر، گفته اند یمهدون فی الجنة.

۸

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ: تا پاداش دهد آن کسان را که بگرویدند و کردند کارهای نیک از افزونی نیکوی او؛ و گفته اند معناه وفقهم الله للعمل الصالح لنجزیهم من فضله، و گفته اند این لام قسم است ای لنجزینهم الله إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ: بدرستی که او دوست ندارد ناگرویدگان را، با مؤمنان فضل کند و با کافران عدل کند.

۱۲

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ: و از نشانههای او ویگانگی او و کمال صفات او آن است که می فرستد بادهای را مژدگان دهنده به باران وَلِيَذِقَكُمُ مِنْ رَحْمَتِهِ: و تا می چشاند و می رساند شما را از باران او. و این رحمت باران است، باران را رحمت خواند زیرا که سبب آن رحمت خدای است وَلَتَجْزِيَنَّ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ: و تا می رود کشتیها در دریاها به فرمان او بدان بادهای وَلَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: و تا می جوید از افزونی نعمت او این جهانی به کسب و تجارت و تا فراخورد آن آن بود که شما سپاس داری کنید بر این نعمتها.

۱۶

۲۰

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ: و بدرستی که بفرستادیم از پیش تو یا محمد پیغامبران را به گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ: بیاوردند به ایشان هویداییها یعنی حجتها و معجزها هویدا و ایشان بنگرویدند فَانْتَقَمْنَا مِنْ

الَّذِينَ أَجْرَمُوا: کین کشیدیم ما از آن کسان که بدکاری کردند به کفر و معاصی وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ: و بود سزا بر ما یاری دادن گرویدگان را به حجت و تقویت.

- ۴ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا: خدا آن خدای است که بفرستد بادهای را تا بینگیزد میغ را فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ: پس بگستراند آن را در آسمان یعنی در هوا و درهم پیوندد آن را چنانکه خواهد و چندانکه خواهد که بباراند وَيَجْعَلُهُ كَسَفًا: و کند آن میغ را پاره‌ها، یعنی پاره‌پاره فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ: و بینی باران تند را که بیرون می‌آید از شکافها و میانهای آن میغ. و آن بادهای که میغ انگیزد و براند و بگستراند و بباراند صبا است و جنوب و شمال، اما دبور باد عذاب است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: چون برساند آن باران را بدانکه خواهد از بندگان او إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ: همی ایشان شادی می‌کنند و مژدگان می‌پذیرند، خاصه اهل بوادی که چون باران نیاید ایشان را زود تنگی افتد و چون باران آید زود نبات برآید و سبزه پدید آید در خصب افتند.
- ۸
- ۱۲

- وَأِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ: و گر چه بودند و بدرستی که بودند از پیش آنکه فرو آرند باران بر ایشان از پیش آن نومیدان. سؤال: ۱۶ چون گفت مِنْ قَبْلُ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ دیگر بار چرا گفت مِنْ قَبْلِهِ بعد ما که مِنْ قَبْلُ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ خود این فایده بداد؟ جواب گفته‌اند مِنْ قَبْلُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْمَطَرُ وَمِنْ قَبْلِهِ مِنْ قَبْلِ السَّحَابِ، و گفته‌اند مِنْ قَبْلِهِ مِنْ قَبْلِ النَّبَاتِ، آنکه گفت ۲۰

فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ: نگه کن به نشانهای رحمت خدا، و آن آثار نباتهای گوناگون است. و گر آثار رَحْمَةِ اللَّهِ خوانی وحدان بود، ای: نگه کن به نشان رحمت او. سؤال: چرا گفت إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ نگفت إلى رحمة الله؟ جواب گوییم زیرا که در آن وقت که باران می‌بارد محنت و

- مشقت بود مردم را که در نهفت باید شد و از وحل رنج باشد، اما چون روزی چند برآید انواع نبات و زهرات پدید آید روی زمین چون باغ ارم گردد، آنکه وقت نظاره بود زیرا که گفت فَأَنْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْنِهَا: چگونه زنده کند زمین را از پس مردگی آن و خشکی آن إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِيئِ الْمَوْتَى: بدرستی که آن خدای که این کرد هراینه او بود زنده کننده مردگان. سه چیز در این جهان نشان قیامت است: یکی رستن نباتهای بهاران مانده است به خاستن خلق از گور، پیغامبر علیه السلام گفت: اِذَا رَأَيْتُمُ الرِّبْعَ فَاکْثَرُوا ذَكَرَ النُّشُورِ مَا أَشْبَهَ الرِّبْعَ بِالنُّشُورِ. دیگر روز عید مانده است به روز قیامت که خلق از کویها و محلتها و از هر جای بیرون می آیند سوی خروج، روز قیامت همچنان بود خلق از هر سوی روی به عرصات قیامت نهند، پیغامبر علیه السلام گفت: مَا أَشْبَهَ عِيدَ كُمْ بِمَوْعِدِ كُمْ. سدیگر روز آدینه مانده است به روز قیامت که خلق از نماز باز گردند روی به خانها نهند، روز قیامت همچنان بود یومئذ یصدر الناس اشتاتا وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او — یعنی خدای — بر هر چیز توانا است از زنده کردن زمین و رویانیدن نبات و زنده کردن خلق و برانگیختن ایشان روز قیامت.
- وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا: و اگر بفرستادیمی تفت بادی با سردبادی تا کشت ایشان را تبه کردی چنانکه بدیدندی آن را زرد گشته لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ: هراینه روز گذاشتندی از پس آنکه چنان ببود ناسپاسی می کردند به جزع و سخنان کفر می گفتندی.
- فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى: بدرستی که تو یا محمد درنیابانی مرده دلان را حق و حجت و نشان و عبرت وَلَا تُسْمِعُ الْكُفَّاءَ: و نشنوانی و درنیابانی کردلان را خواندن، و گریسمعُ به فتح یا و میم خوانی: فرا نشنوند و درنیابند آن کسان که خویشان را کرسازند خواندن ترا إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ:

چون برگردند از حق روی بگردانیدگان یکسر ازپند.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْجُمُي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ: و نیستی تو یا محمد راه نماینده
 کوردلان را از گمراهی ایشان، وگرمَا أَنْتَ تَهْدِي الْعُمِّي خوانی فعل باشد
 ای: نیستی تو یا محمد که راه نمایی آن کسان را که خویشتن را کور
 سازند إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا: نشنوانی و در نیاوانی پند و حجت مگر آن
 کسی را که بگردد به نشانهای ما؛ یعنی منفعت نگیرد به پند تو مگر آن
 کس که بگردد به آیتهای ما فَهُمْ مُسْلِمُونَ: ایشان باشند گرویده و حق را
 گردن نهاده.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعِفٍ: خدای آن خدای است که بیافرید شما را
 از سستی، چون نطفه. سؤال: ضَعِف صفت ضعیف باشد از آن چیز آفریدن
 محال بود پس چرا گفت خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعِفٍ؟ جواب گفته اند مِنْ ضَعِفٍ
 ای: مِنْ شَيْءٍ ضَعِيفٍ وهی النطفة، وگفته اند مِنْ ضَعِفٍ ای: علی حال
 ضعف که هیچیز نیست به اول حال ضعیفتر از آدمی ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعِفٍ
 قُوَّةً: پس کرد از پس سستی نیرو، یعنی از پس آنکه ضعیف بودید شما را
 قوی گردانید چنانکه در وقت جوانی ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً: پس
 کرد از پس نیرو سستی در کهولت و پیری از پس آن يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ:
 می آفریند و از حال به حال می گرداند مردم را چنانکه خواهد نطفه و علقه و
 مضغه و عظم و لحم و جنین و ولید و رضیع و فطیم و یافع و مترعرع و
 مراهق و مدرک و امرد و طار و شاب و فتی و کهل و شیخ و هَرِم و هِم و هُوَ
 الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ: و او است دانا به تمامی احوال خلق و توانا بر هر چه خواهد.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُخْرِفُونَ: و آن روز که برخیزد رستخیز سوگند
 می خورند بد کاران، یعنی کافران مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ: که درنگ نکردند بر
 زمین و در زمین مگر ساعتی، از درازی که ایشان را روز قیامت آید اول
 گویند إِنْ لَبِثْتُ إِلَّا عَشْرًا، پس از آن گویند ان لبثتم الا یوماً، پس از آن

گویند ان لبثتم الا ساعه، همه عمر دنیا ایشان را در جنب روز قیامت چند یک ساعت آید و سوگند می‌خورند بر آن كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ: همچنان بودند در دار دنیا که می‌بگردانیدند ایشان را از صواب؛ یعنی عادت ایشان دروغ گفتن بوده بود در دار دنیا روز قیامت همچنان دروغ می‌گویند بگزاف.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ: و گویند آن کسان که داده باشند ایشان را دانش به خدا و کتاب خدا و توفیق داده باشند ایشان را به ایمان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه ایمان عطای خدای است زیرا که ایتا از خود بر آن واقع کرد لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ: بدرستی که درنگ کردید در زمین و بر زمین چنانکه در نبشته خدا بوده است تا روز برانگیختن: سؤال: چرا گفت لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ بعد ما که لبث ایشان در زمین بود نه در نبشته و کتاب خدا؟ جواب گفته اند معناه لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ بقدر ما هو مكتوب فی کتاب الله، گفته اند این کتاب لوح محفوظ است؛ و گفته اند فی كِتَابِ اللَّهِ ای: فی قضاء الله؛ و گفته اند معناه: و قال الذين اوتوا العلم بقضاء الله و اوتوا الايمان بالله لقد لبثتم الى يوم البعث فهذا يوم البعث وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: اینک این است روز برانگیختن که پدید آمد بیک شما بودید نمی‌دانستید که بعث کی خواهد بود.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَغْدِرَتُهُمْ: آن روز سود ندارد آن کسان را که ستم کردند به ظلم شرک عذر ایشان وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: و نه ایشان را با دنیا گردانند تا آشتی کنند.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ: و بدرستی که پدید کردیم و بزدیم ما در این قرآن مردمان را از هر گونه ای داستان از امر و نهی و وعد و وعید و اخبار و امثال وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ: و گر بدیشان آری یعنی به مردمان

مکه آری نشانی، چنانکه ایشان بآرزو درخواهند کوههای مکه را زر گردانیدن و زمین مکه را باغ و بوستان کردن و جویهای روان پدید کردن
 لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ: هراینه گویند آن کسان که نگر ویدند
 ۴ که نیستید شما — یعنی محمد و مؤمنان — مگر دروغ زنان نابکاران.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ: همچنان مُهر نهد خدای به
 نکرت بر دلهای آن کسان که نمی دانند حق را و باور ندارند بعث را.

فَاضْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: شکیبایی کن — یا محمد بر جفاهای کافران و
 ۸ آزار ایشان ترا به تکذیب و انکار — که هنگام کرده خدای درست و
 راست است به نصرت تو و هلاکت ایشان وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ: و
 سبک سار مکندا ترا و بملغزاندا ترا آن کسان که بی گمان نیستند به بودن
 قیامت، تا حلم دست بداری و استعجال کنی به عذاب ایشان پیش از
 وقت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة لقمان
برخواند به عدد هر درخت که در جهان است وی را ثوابی در دیوان
بنویسند.

۴ الم: انا الله اعلم، و گفته اند الم نام این سورة است، و گفته اند قسم
است: سوگند بدان خدای که الله است و لطیف است و مجید است که:
تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ این سورة آیتهای نامه درست است، یعنی
القرآن، الْحَكِيمِ الْحَاكِمِ علی کل کتاب قبله بالنسخ، و گفته اند الْحَكِيمِ
المنیع عن النقص و الباطل، و گفته اند الْحَكِيمِ المحکم عن الغیب، و ۸
گفته اند الْحَكِيمِ يحکم بالحلال والحرام والحدود والاحکام.
هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ: راه نمونی است و سبب رحمت مرنکوکاران را،
یعنی مؤمنان را.

۱۲ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ: آن مؤمنان که
پای دارند نماز را، به تمامی شرایط آن — اقامت صلوة پدید کرده آمد در
سر قرآن — و بدهند پاکی خواسته را — زکات تن و زکات مال — و ایشانند
که ایشان بدان جهان بی گمان اند.

۱۶ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: ایشانند بر راه راست و بر
راه نمونی و بر هودایی از خدای ایشان به توفیق و هدایت خدای ایشان و

ایشانند که ایشان رستگاران اند از عذاب و پیروزی یافتگان به ثواب.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: و از مردمان کس بود

که می بخرد- یعنی اختیار کند- بیهوده سخن تا گم می شود از راه خدای.

وگر لِيُضِلَّ به ضم یا خوانی: تا گم می کند مردمان را از راه خدای یعنی از ۴

دین خدای بغير علم: به نادانی و يتخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين: و فرا

گیرد آن را به خندستانی و بازی ایشانند که ایشان را بود عذاب خوارکننده، و آن عذاب دوزخ است. این آیت در شأن نصر حارث آمد.

وی مردی بود به مکه بغایت دشمن داشتی رسول خدا را، به حیره رسیده ۸

بود لختی کتب از قصهای رستم و اسفندیار و وقایع و مقامات عجم به

دست آورده بود آن را همی خواندی؛ هرگه که رسول قرآن بر خواندی در

مکه نصر حارث در برابر وی بیستادی و گروهی را فراهم کردی و قصهای

رستم و اسفندیار همی خواندی گفتی «گر محمد رسول است من هم ۱۲

رسولم وگروی کتابی می خواند من نیز کتابی می خوانم وگروی دینی

می ورزد من نیز دینی می ورزم وگروی قومی تبع دارد من نیز قومی تبع

دارم»، و هم بر آن تعدی و عداوت می بود تا روز بدر گرفتار آمد، فقتل

صبراً. و گفته اند این لَهُوَ الْحَدِيثِ مراد از این شعرهای مغنیان است، ۱۶

پیغامبر علیه السلام گفت: اِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْقَيْنَةَ الْمَغْنِيَةَ و بیعها و شرها و

ثمنها و تعلیمها و الاستماع اليها، ثم تلا هذه الآية؛ و نیز گفت: الغناء

ينبت النفاق في القلب.

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَىٰ مُسْتَكْبِرًا: و چون بر خوانند بروی سخنان ما را و ۲۰

عرضه کنند بروی حجتهای ما را روی بگرداند از آن گردن کشی، یعنی

نصر و هرکه به لهو حدیث نازد کَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا: گویی نشیندی آن را کَانَ

فِي أُذُنِهِ وَفَرَأ: گویی در گوش او کری و گرانی استی از شنیدن حق فَبَشَّرُهُ

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ: بیا گاهان او را به عذاب دردناک، کشتن روز بدر بزاری و از پس آن عذاب دوزخ.

۴ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ: بدرستی که آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص — و گفته اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی ذکر خدا و سماع قرآن را بر لهُو حدیث اختیار کنند — ایشان را است بهشتیهای با نعمتها.

۸ خَالِدِينَ فِيهَا: جاویدان باشند در آن وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا: هنگام کردن خدای درست و راست است وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است نیست همتا در اکرام اولیا و اهانت اعدا درست کار درست گفتار راست داور. آنگه دلایل بر هستی و یگانگی خود یاد کرد و گفت:

۱۲ خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا: بیافرید آسمانها را بی ستون که می بینند آن را چون آبی بداشته در هوا كالَمَوْجِ الْمَكْفُوفِ. سؤال: ای نه کوه قاف ستون آسمان است و اطراف آسمان بر آن است پس چرا گفت بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ جواب گفته اند معناه تَرَوْنَهَا بغیر عمده آسمان را خود ستون نیست، و گفته اند بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا یعنی بی ستون که می بینید آن را، یعنی ستون هست لکن شما می بینید؛ گفته اند ستون آن توحید موحدان است وَالْقُلُوبُ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ: و درافکند در زمین کوههای استوار و بیخاور آن تَمِيدٌ بِكُمْ، کی لا تمیل بکم: تا بنچسباند زمین شما را، و سبب آفریدن چهل هزار کوه در زمین جایهای دیگر گفته آمد وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ: و بپراکند در زمین از هر جنبه ای وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: و فرو آوردیم از آسمان و از میغ آبی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ: و برویانیدیم در زمین از هرگونه نبات نیکو.

هَذَا خَلَقُ اللَّهِ: این آفریده خدای است که پدید کرد. سؤال: چرا گفت هَذَا خَلَقُ اللَّهِ نَكُفْتُ هَذَا مخلوق الله بعد ما که اینچه یاد کرد مخلوق است نه

خلق، خلق فعل خدای است بدو قایم و آن غیر مخلوق باشد؟ جواب
 گوئیم در لغت مخلوق را خلق گویند به مجاز چنانکه مضروب را ضرب،
 گویند هَذَا الدَّرْهَمُ ضرب فلان، ای: مضروبه، و منسوج را نسج، گویند
 هَذَا الثَّوبُ نسج فلان، ای: منسوجه. و گفته اند هَذَا خَلْقُ اللَّهِ اشارت
 ۴ است از خدای تعالی فازان خلق که فعل او است و آن خود غیرمخلوق
 است فَأَرَوْنِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ: با من نمایند تا چیست آنکه آفریده اند
 آن کسان— که می خدای خوانید آن را— از فرود او بَلِ الْغَالِيُمُونَ فِي ضَلَالٍ
 مُبِينٍ: بیک ستمکاران در گمراهی اند هويدا، که آن چیز را که هیچیز
 ۸ نتواند آفرید با خدای آفریدگار می هنباز گویند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ: و بدرستی که بدادیم ما لقمان را دانش و
 درستی در گفتار و کردار.

۱۲ صفت لقمان حکیم، در اخبار است که لقمان حکیم مردی بود در
 روزگار داود النبی علیه السلام، بنده ای حبشی مردی را از بنی اسرائیل؛
 آزادی یافت و سبب آزادی او آن بود که وقتی در سرای آن مرد گوسپندی
 بکشتند، وی مرلقمان را گفت «رو بهین چیزی از آن گوسپند به من آر».
 ۱۶ لقمان برفت دل و زبان آن گوسپند را پیش وی آورد. وی گفت «برو
 بترین چیزی را از آن گوسپند به من آر». لقمان همان دل و زبان را پیش
 او آورد. وی گفت «چون است که بهین چیزی خواستم این آوردی و
 چون بترین خواستم همین آوردی؟». لقمان گفت «زیرا که برتن مردم
 ۲۰ از این دو چیز به نبود و هم از این دو چیز بتر نبود». خواجه وی گفت
 «احسن، دریغ باشد چون تو حکیمی بنده مخلوقان، رو که آزادی». و
 گفته اند سبب آزادی وی آن بود که وقت کشت خداونده وی او را به
 کارفرمانی برزگران فرستاد و بفرمود که فلان جای گندم کارید و فلان
 جای جو و فلان جای کنجد کارید. لقمان فرا کرد تا یک جای که وی

گندم فرموده بود جو کِشتند. چون وقت بهاران آمد آن مرد به نظاره کشتزارها بیرون رفت چنانکه عادت وی بودی هر سال؛ آن سال با ضیعتی رسید جورسته دید، لقمان را گفت «نه ترا گفته بودم اینجا گندم کار؟». ۴

لقمان گفت «بلی ولکن ما جو کشتیم پنداشتیم گندم روید». آن مرد گفت «توندانستی که جو کاری گندم نروید». لقمان گفت «ای خواجه توندانستی که امروز معصیت کاری فردا بهشت نروید؟». آن مرد مفسد بود، بدان حکمت لقمان بیدار گشت و توبه کرد و لقمان را آزاد کرد. و ۸

گفته اند سبب آزادی وی آن بود که خداونده وی مقامر بود، وقتی با کسی برکنار رود اب قمار در بست که «گر بر من آید من این آب را بخورم»؛ و آن کس گفت که «گر بر من آید ده هزار درم بدهم». قمار بر خداونده لقمان آمد. وی در خوردن آن آب فرو ماند، سه روز مهلت خواست؛ با ۱۲

خانه آمد اندوهگن. لقمان وی را گفت «خواجه مرا چه بوده است که چنین اندوهگن است؟». وی گفت «ترا بازی چه کار است؟». گفت «بگو، باشد که فرج تو بردست من برآید، فی کلّ رأس حکمة». آن مرد گفت «دان که چنین حالی افتادست». لقمان گفت «ای خواجه این ۱۶

سلیم است، آن مرد را گوی: من آن روز آن آب را گفتم که آنجا می رفت در آن وقت، تو آن آب را با من آرتا من بخورم. وی نتواند که آن آب را باز آرد بر تو هیچیز نیاید». آن مرد را بدان فرج آمد، لقمان را آزاد کرد. و گفته اند سبب آزادی لقمان آن بود که وقتی آن خداونده او خیار می خورد، ۲۰

لقمان پیش وی ایستاده بود به خدمت، زان میان خیاری تلخ آمد وی آن را به دست لقمان داد که بخور. وی آن را بخورد و هیچ روی ترش نکرد و ننمود که آن تلخ است. خداونده وی را گفت «ای عجب، بدان تلخی می خوری و روی ترش نکنی». لقمان گفت «ای خواجه، بسیار نعمت خوش از دست تو بستدم و بخوردم اگر بدین یک تلخ بنالم ناجوامردی

- بود». آن مرد را آن سخن خوش آمد، وی را آزاد کرد.
- چون آزادی یافت به علم آموختن رفت از هزار و هفتصد استاد علم آموخت و خود مردی بود روشن دل و متواضع خوب عشرت نیکو خوی عابد و زاهد ناصح و مشفق و راست گوی هرگز دروغ نگفتی. خدای تعالی او را ۴
- مخیر کرد میان دو کار: میان کار نبوت و میان علم و حکمت. وی علم و حکمت اختیار کرد از بهر عافیت را. خدای تعالی وی را حکیمترین اهل روی زمین کرد. هزار سال عمر وی بود. داود پیغامبر وی را در علم و حکمت شاگردی کردی و خضر علیه السلام وی را گفتی: کاشکی من ۸
- بجای تو بودمی وگر هر روز هفتاد بار مرا گرگ بخوردی مرا شایستی. همه پیغامبران را به حال وی اغتباط بود. وی را گفتند «به چه یافتی این همه علم و حکمت؟». گفت «به سه چیز: صدق الحديث و اداء الامانة و ترک ما لایعیننی». و گویند او را هزار پسر بود، هرگز به آمدن یکی از ۱۲
- ایشان شادی نکردی و به مردن هیچ یکی از ایشان اندوه ننمودی و ایشان را پندها دادی. گویند اول پند وی مرپسر را آن بود که گفت: ای پسر، گر تو بهشت را می دوست داری خدای تو طاعت ترا دوست دارد، تو آن کن که او دوست دارد تا وی ترا آن دهد که تو دوست داری؛ وگر تو دوزخ ۱۶
- نپسندی و خدای تو نیز معصیت نپسندد، تو حذر کن از آنچه او نپسندد تا او ترا برهاند از آنچه تو نپسندی. و از پسران وی یکی آن است که خدای تعالی یاد کرده است در این سورة نامش نُعمان و گفته اند سَلَم و گفته اند زاذان. لقمان وی را پنندهای بسیار بداد چنانکه در این سورة یاد کرده ۲۰
- است اِنْ اَشْكُرْ لِّهٖ وَ مَنۡ يَّشْكُرْ فَاِنَّمَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهٖ: و بفرمودیم لقمان را که شکر کن خدای را و هر که سپاس داری کند بدرستی که آن سپاس داری تن او را بود. سؤال: چرا گفت هر که شکر کند تن خویش را کند بعد ما که گفت اِنْ اَشْكُرْ لِّهٖ، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنچه گفت فَاِنَّمَّا

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ: وَيَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: ای
 پسرک من هنباز میار با خدای بدرستی که هنباز آوردن با خدا ستمی
 بزرگ است. شرک را ظلم خواند زیرا که ظلم وضع الشئ فی غیر موضعه
 بود، چنانکه گویند مَنْ أَشْبَهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ، ای: فما وضع الشبه فی غیر
 موضعه؛ و هر که بت را خدا گوید خدای را نه بجای آن نهاده باشد و
 بندگی خویش را نه بجای آن نهاده باشد. و گفته اند لَا تُشْرِكْ تَمَّ
 الکلام، آنکه گفت بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. ۴ ۸

وَوَضَّيْنَا لِلْإِنْسَانِ بِوَالِدَيْهِ: و بفرمودیم مردم را بجای مادر و پدر نیکوی
 خاصه بجای مادر زیرا که حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ: برگرفت او را مادر او
 سستی بر سستی وَفَصَّالَهُ فِي عَمَامَيْنِ: و از شیر باز کردن او در دو سال. آن همه
 رنج او کشیده از بهر آن گفتیم أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ: که شکر کن مرا به
 اداء طاعت و پرهیز معصیت و مادر و پدر را به احسان و مبرّت. خدای
 تعالی حق مادر و پدر را با حق خود قرین کرد زیرا که دون خدای کس را
 بر مردم آن حق نیست که مادر و پدر را، آنکه گفت إِلَيَّ الْمَصِيرُ: با من
 است همه را بازگشتن، مکافات کنم هر کس را به فعل او. خدای تعالی
 در این آیت به حق مادر و پدر فرمود، مادر را تأکید کرد بدانکه گفت
 يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ مَعْنَاهُ: آن شکر تن او را سود دارد و آن نیکوی با تن خویش
 می کند وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ: و هر که ناسپاسی کرد—زیان تن او را
 داشت نه خدای را چرا؟ زیرا که—خدای بی نیاز است از شکر بنده و
 ستوده و سزاوار ستایش. ۱۲ ۱۶ ۲۰

حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ از آن وقت که فرزند در رحم مادر پدید
 آید مادر را ضعف بر ضعف می افزاید تا به وقت ولادت و در ولادت هزار و یک درد
 بکشد و از پس آن تا دو سال به رضاع وی رنج می کشد و رنج حضانت وی

- بکشد؛ از آن است که خدای تعالی حق مادر را فرا نهاد از حق پدر. در اخبار است که موسی علیه السلام در مناجات با خدای تعالی گفت بارخدایا نیکوی با که کنم؟ گفت با مادرت. موسی دیگر بار گفت بارخدایا نیکوی با که کنم؟ گفت با مادرت. موسی سدیگر بار گفت ۴ بارخدایا نیکوی بجای که کنم؟ گفت بجای مادرت، آنکه گفت بجای پدر تو زیرا که حق مادر بیش است. در اخبار است که عبدالله بن عمر مردی را دید در طواف بار گران بر پشت گرفته بازان طواف می کرد؛ وی را گفت «ای جوانمرد، این بار بر پشت چرا می داری، فرونه تا سبک بار گردی؛ گر این بمثل زرو گوهر است کرا نکند با خویشان گردانیدن در طواف». آن ورنا گفت «یا هذا، در این زنبیل نه زراست و نه سیم و نه گوهر لا بل که پیرمادری است مرا، حج می دهم او را و این هفتم بار است تا او را از اقصای یمن بر پشت بیاوردم و چنین که می بینی او را هفت حج بدام، چه گویی حق وی بگذاردم؟». عبدالله عمر گفت «ای ورنا اگر بجای آنکه هفت بار او را بر پشت بیاوردی و هفت حج بدادی هفتاد بار بیاری و هفتاد حج او را بدهی هنوز حق آن یک جنبیدن که در شکم او بجنبیده ای بنگزارده ای».

۱۶

- وَأِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ: وگر باز کوشند با تو بر آنکه هنباز آری به من آنچه نیست ترا بدان دانش و حجت که آن هنباز خدای است. و مَا لَيْسَ: و آنچه نه هنباز خدای است لَكَ بِهِ عِلْمٌ: و ترا بدان دانش است که در اندیشی بدانی که بت خدایی را نشاید فَلَا تُطْعِمُهُمَا: فرمان مبرایشان را در شرک آوردن وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا: و صحبت کن با ایشان یعنی با مادر و پدر در معاملت دنیا نیکو و اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ آتَاكَ إِيَّاهُ: و متابعت کن راه آن کس را که به دل بازگشته است با من، چون مصطفی. این آیت در شأن سعد بن ابی وقاص آمد و قصه وی جای دیگر

۲۰

گفته آمد. ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: پس با من است بازگشتن شما بیاگاهانم شما را بدانچه بودی که می‌کردید. از آنجا که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ تَا اینجا معترض است در میان قصه لقمان و وصیت وی از آنکه این وصیت باخورد آن وصیت بود؛ و گفته اند اعتراض این وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ در میان قصه لقمان از آن است که قصه سعد بن ابی وقاص با مادر و پدر وی در میان نزول آیات لقمان حکیم افتاد. و آن آن بود که چون سعد مسلمان شد پدر وی وقاص را حمیت جاهلیت بخواست گفت: به زمین نیایم تا سر سعد را برنگیرم اگر از دین محمد برنگردد. خبر به سعد آوردند، وی برفت سر پدر برگرفت همی آورد پیش رسول از دست فروآویخته. رسول گفت «آن چیست؟». گفت «سر پدر من است». گفت «چرا کردی؟». گفت «زیرا که او خواست بر من شام خورد به کین اسلام، من بر او چاشت خوردم». مادرش آن بشنید برفت از حمیت جاهلیت خود را در رمضاء مکه بیفکند در ریگ سوزان گفت «سوگند به لات و عزی گریه بر خیزم زین ریگ سوزان تا پسر من از دین آن جادو برنگردد». خبر به سعد آوردند و سعد آن وقت در پیش رسول نشسته بود میان یاران، چو آن بشنید گفت «دعوا الکافرة تمّت، دریغ نبود به دوزخ». رسول آن هینمه بشنید گفت «چه بودست؟». بگفتند. رسول سعد را فرمود به مدارا با مادر؛ این آیت در آن وقت فرو آمد، آنکه تمامی قصه لقمان را یاد کرد.

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْقَالًا حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ: ای پسرک من بدرستی که آن—یعنی روزی تو، گفته اند إِنَّهَا یعنی الحسنة او السيئة، بدرستی که روزی تو یا آن کردار تو—گر باشد هم سنگ دانه ای از سپندان دانه فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ: پس باشند در سنگ سخت—گفته اند مراد از این صخرة آن صخره است که این هفت زمین زبر آن است—یا در

آسمانها پنهان بود یا در زمین پنهان بود يَأْتِيهَا اللَّهُ: بيارد آن را خدای. گر
 بر روزی رانی يَأْتِيهَا اللَّهُ: به تورساند خدای آن را، زیرا که روزی به
 روزی خواه رسد؛ و گریهها بر کردار رانی يَأْتِيهَا اللَّهُ: بادید آرد آن را
 خدای روز قیامت و بر آن مکافات کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ: زیرا که خدای
 ۴ است باریک دان و باریک بین باریک کار نیکوکار. در اخبار است که
 لقمان حکیم یک پسر را پندهای بسیار بداد، هیچ گونه باصلاح می نیامد؛
 آخر انبانی پر گاورس بکرد و به عدد هر گاورسی او را پندی نیکو می داد،
 ۸ همی فرانپذیرفت تا گاورس با یکی آمد. لقمان به خدا بنالید و تضرعها
 کرد گفت: بار خدایا هر چه طاقت من بود بکردم سود نمی دارد مگر توبه
 نظر رحمت بنگری. بیت:

گردوست عنایت کن داین کار نکوشد گریخت نگون گردد این درد تو دوشد
 ۱۲ گر فضل ملک باشد این کار برآمد گر عدل ملک باشد این بنده فروشد
 آخر آن پسر را در پیش بنشانند و آن یک گاورس را که مانده بود بر
 دست نهاد گفت: ای پسر او میدم به کناره رسید و گاورس با یکی افتید،
 إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ الْآيَةُ؛ این بگفت خدای تعالی نظری
 برحمت بدان پسر کرد، دلش گشاده گشت از خدای غفلت بیدار گشت
 ۱۶ دست بر آورد جامه بدرید، هول این سخن چنان بر دلش کار کرد که زهره
 وی بچکید بر جای جان بداد. و آن که از پس این خبر می کند از پندهای
 او مر دیگر فرزندان را بود؛ و گفته اند آن دیگر پندها مر دیگر مردمان را بود
 ۲۰ که لقمان را عادت بودی که مردمان را پند می دادی ایشان را بجای فرزند
 داشتی، زیرا گفت يَا بُنَيَّ، آنکه گفت:

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ: ای پسرک من بیای دار نماز را و
 بفرمای به نکویی وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ: و باز زد کن از ناشایست و ناشناخت،
 نخست تن خویش را آنکه دیگران را. معروف آن بود که دین داران و

خردمندان آن را نیکو شمرند و منکر آن بود که در عقل و شرع آن را نیکو ندانند و صواب ندارند وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ: و شکیبایی کن بر آنچه فرا تو رسد، زیرا که هر که امر معروف کند و نهی منکر با وی جفا کنند و جفا گویند بر آن صبر باید کرد إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ غَرَمِ الْأُمُورِ: بدرستی که آن—امر معروف و نهی منکر، و گفته اند صبر کردن بر اذی— از درست ترین کارها است.

وَلَا تُصَغِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ: و مگردان رخ تو از مردمان به تکبر. صعر ددی بود که در گردن اشتراک سر از یک سو کند، تکبر را بدان مانده کرد زیرا که متکبر روی از مردمان بگرداند وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا: و مرو در زمین به دنه. مرح غایت فرح بود چنانکه آن کس از بطر قرار نگیرد، و آن مذموم است إِنَّ آلَ اللَّهِ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ: بدرستی که خدا دوست ندارد هر کشنده ای و نازنده ای را که به زینت دنیا و به معصیت بنازد.

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ: و میانجی نگه دار در رفتن تو، مدو چون دیوانگان و مَلَنَجْ چون رعنایان وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ: و فرو دار آواز تو—یعنی آواز هر چند توانی برمدار که آن عیب باشد— بدرستی که زشت ترین و ناخوشترین آوازه آواز خران است، تا خلق بدانند که به بلندی آواز فخر نیاید خاصه در باطل.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: ای نگه نکردی تا بدانی که خدای تعالی رام کرده است از بهر شما را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، چون آفتاب و ماه و ستارگان و فریشتگان و میغها و کوهها و دریاها و اصناف حیوانات و نبات همه را مسخر می دارد از بهر مصالح آدمیان را وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً: و تمام کرد بر شما نیکوداشتهای او آشکارا و نهان. و گرنعمه به تنوین خوانی لفظ وحدان بود. ابن عباس گوید ظَاهِرَةً الاسلام و ما حسن من خلقک و بَاطِنَةً ستر

الذنوب والعيوب. گفته اند ظاهرهٔ الايمان و باطنهٔ المعرفة، و گفته اند ظاهرهٔ تسوية الجوارح و باطنهٔ تسوية الاحشاء، و گفته اند ظاهرهٔ النعماء و باطنهٔ الآلاء يعنى دفع البلاء، و گفته اند ظاهرهٔ الحواس الظاهرة و باطنهٔ الحواس الداخلة، و گفته اند ظاهرهٔ انواع الرزق و باطنهٔ الغذاء، و گفته اند ظاهرهٔ نشر احسانكم و باطنهٔ ستر مساويكم، و گفته اند ظاهرهٔ التبيين و باطنهٔ التزيين، و گفته اند ظاهرهٔ التصوير و باطنهٔ التنوير، و گفته اند ظاهرهٔ مدخل الغذاء و باطنهٔ مخرج الاذى، و گفته اند ظاهرهٔ خلق و باطنهٔ خلق، و گفته اند ظاهرهٔ المراثيات و باطنهٔ المخفيات، و گفته اند ظاهرهٔ القران و باطنهٔ تأويل القران، و گفته اند ظاهرهٔ الدنيا و باطنهٔ العقبى؛ و مكافات اين همه آن است كه گفت و ذروا ظاهر الاثم و باطنه و مِنْ اَنَاسٍ مَّنْ يُجَادِلُ فِي آلِهَةٍ بغيرِ عِلْمٍ: و از مردمان كس است كه پيكار مى كند در خدایى خدایى بى دانشى و حجتى كه چيزى با خدایى هنباز مى گوید كه آن چيز از اينچه ياد كرديم هيچيز نتواند كرد وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ: و بى بيانى و حجتى از عقل و بى نبشته اى هویدا، يعنى حجتى شرعى.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ: و چون گویند ایشان را—يعنى كافران مكه را— كه پس روى كنيد آن را كه فرو فرستادست خدای، چون آیات بينات قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا: گویند نه بیک ما پس روى كنیم آن را كه يافتیم ما بر آن پدران ما را، چون شرك به تقليد أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ: و گر چه ديو بود كه مى باز خواند ایشان را با عذاب دوزخ سوزان، ایشان مى پس روى كنند آن را.

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ، اى: و مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ: و هر كه بگردد به خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ: و او ويژه كننده دين بود خدای را. گفته اند معنا: و من يخلص دينه لله و هو محسن فى سائر عمله؛ و گفته اند معنا: و من يخلص عمله لله و هو محسن اى مؤمن فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى: بدرستى كه دست در

زد در گوشه استوارترین و آن توحید است وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ: و با خدای است سرانجام کارها.

۴ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنُكَ كُفْرُهُ: و هر که نگرود اندوهگن مکندا ترا یا محمد ناگرویدن او. گفته اند این آیت در شأن بوطالب آمد که بر کفر بمرد و مرگ وی حسرتی گشت بردل رسول. خدای تعالی وی را بدین آیت تسلیت کرد إلتنا مرجعهم فَنَبِّئْهُمْ بِمَا عَمِلُوا: با ما است بازگشتن ایشان— فَنَبِّئْهُمْ بِمَا عَمِلُوا ای: فنجازیهم و نکافیهم— بیا گاهانیم به مکافات ایشان را بدانچه کردند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: بدرستی که خدای نهمار دانا است بدانچه در دلها است، آن خدای که درون دلها داند هیچیز از علم وی غایب نباشد.

۱۲ نَمَتُّهُمْ قَلِيلًا: برخورداری دهیم ایشان را اندک مایه در دنیا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ: پس بیچاره بازگردانیم ایشان را با عذاب زفت و سخت، و آن عذاب دوزخ است.

۱۶ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمُوتَ وَالْأَرْضَ: و گرپرسی ایشان را یا محمد که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ: هراینه گویند خدای آفرید قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ: بگو یا محمد سپاس و آزادی و ستایش خدای را، بر این اتفاق شما با ما در این اصل؛ و گفته اند معناه قولوا الحمد لله: چون مقرر آید که آفریدگار جهان خدای است حمد او را کنید و او را پرستید؛ و گفته اند معناه الحمد لله على التوحيد بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر ایشان نمی دانند خدای را به یگانگی تا بدانندی که حمد او را باید کرد.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ: خدای را است آنچه در آسمانها و زمین است إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: بدرستی که خدای است که اوبی نیاز است از عبادت بندگان ستوده و سزاوار ستایش.

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلاَمٍ: و گر هرچه در زمین درخت است قلم

بودی وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ: و این دریا که هست مدد کندی این را هفت دریای دیگر بنرسدی سخنان خدای. سبب نزول این آیت آن بود که کافران مکه گفتند: این قرآن محمد طراوت و عذوبت لفظ دارد ولکن معانیش غور ندارد. خدای تعالی این آیت بفرستاد ردّ بر ایشان. مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ ای: معانی کلمات الله و فوایدها و احکامها؛ بر این قول این کلمات قرآن باشد؛ و گفته اند ای: فضل کلام الله و شرف القرآن. در اخبار است که عیسی علیه السلام فرا نیستانی رسید که خداونده آن را می‌تَرید، یک نی از آن با وی به سخن آمد گفت «یا روح الله، به حرمت خدای بر تو که از این مرد درخواستی تا مرا نبرد». ۴

عیسی علیه السلام گفت «چه خواهی در این جهان؟». گفت «یا روح الله، همی اومید دارم که از نسل من شاخی بماند تا در آخر الزمان مگر از وی قلمی باشد که بدان قرآن نبیستند تا آن فخری باشد مرا بر همه ۸

نیهای روی زمین از بس شرف که قرآن را است». عیسی از آن مرد درخواست. وی شفاعت او بداد، آن نی را نبرد، نسل آن بماند؛ هر نی که در جهان بدان قرآن نویسند از نسل آن است و آن را بر قلمهای دیگر فخر است. و گفته اند مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ ای: اغراض الله فی افعاله. و ۱۶

گفته اند مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ: معانی آن سخنان که خدای تعالی بهشتیان را گوید به لطف. و گفته اند مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ بر ظاهر است که هرگز سخنان خدا بنرسد زیرا که هر چه بحاصل آید از مخلوقات از خدای تعالی براستای آن گُن بود و آن را نهایت نیست. و گفته اند مراد از ۲۰

این کلمات دلایل و حجج است، والله اعلم إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: بدرستی که خدای نیست همتا است درست کار درست گفتار راست داور.

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَغْنُكُمُ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ: نیست آفریدن شما و نه برانگیختن شما—در کمال قدرت خدای—مگر چون یک تن؛ یعنی چون

آفریدن یک تن و برانگیختن یک تن إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بدرستی که خدای شنوا است به انکار ایشان بعث را بینا به کردار ایشان.

- ۴ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ: ای نگه نکردی تا بدانی که خدای است که می‌درآرد شب را در روز و يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ: و می‌درآرد روز را در شب. سؤال: چرا گفت می‌درآرد روز را در شب و شب را در روز، بعد ما که ولایت هریکی از شب و روز جدا است هرگز آن را مداخلت نبود، پس ایلاج ایشان در یک دیگر چون باشد؟ جواب گوئیم ایلاج شب و روز آن است که از این در آن می‌افزاید و از آن در این می‌افزاید؛ و گفته‌اند ایلاج آن است که این را بر آن می‌درآرد و آن را بر این می‌درآرد. آن خدای که قادر است بر تعقیب این دو ضدّ شب و روز، قادر است بر تعقیب حیات و موت وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ: و رام کرده است آفتاب و ماه را كُلُّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى: هری و همه‌ای می‌رود تا زمان زده‌نام برده؛ و آن منتهی منازل آن است. گفته‌اند إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى: الی یوم القیامة زیرا که دور افلاک از مقدمات قیامت است منتهای آن روز قیامت است وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدا بدانچه شما می‌کنید آگاه است بر شما نگه می‌دارد تا روز قیامت شما را بدان مکافات کند. ۱۶

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ: آن — گردانیدن شب و روز و تسخیر شمس و قمر و کواکب و تحویل احوال عالم — بدان است و برای آن است تا بدانند که خدای است که او خدایی را سزاوار است و جزوی خدایی را نشاید وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ: و آنچه آن رامی خدای خوانید از فرود او آن همه ناپیچ است و خواندن آن و پرستیدن آن نادرست و ناروا است وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ: و خدای است که او برتر از همه چیزها است بزرگ و بزرگوار است. و معانی علی و کبیر به جایهای دیگر گفته آمد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَنْعَمَتِ اللَّهُ: ای نگه نکردی تا بدانی که

کشتیها می‌رود در دریا به نیکوداشت خدای و به فرمان او يُرِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ: تا فرا شما می‌نماید از نشانه‌های او و عجایب صنع او در دریا. چنین گفته‌اند همه عجایب دنیا ده قسمت است هفت از آن در دریا است و ۴
عجبت‌ترین همه آن است که مردم از دریا به سلامت بیرون آید. گفته‌اند يُرِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ این آیات صنعهای خدای است که کشتی بدان گرانی بر سر آب می‌رود و به یک باد آن را از هرسوی می‌رانند و اهل آن سزاوار ۸
هلاکت و از میان امواج به سلامت بیرون آید إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ: بدرستی که در آن—راندن کشتیها و در آن عجایب البحر— نشانها و عبرتها است هر شکیبای سپاس دارنده را. گفته‌اند معناه لِكُلِّ صَبَّارٍ فِي الشَّدَةِ شَكُورٍ فی النعمة؛ و گفته‌اند لِكُلِّ صَبَّارٍ عَلَى النَّظَرِ وَالْإِسْتِدْلَالِ شَكُورٍ لِنِعْمَةِ إِذَا عَرَفَهُ.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُمِ: و چون درآید بر ایشان یعنی بر اهل کشتی ۱۲
نرآبی چون سایبانها دَعَا إِلَهَهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: بخوانند خدای را ویژه‌کنندگان او را دین و دعا. و آن آن بود که مشرکان در کشتی چون موج هایل برآمدی و کشتی در خطر و تهلکه افتادی ایشان بت را پنهان کردند و دل یکسربه خدای آسمان گردانیدندی و دعاهای خالص ۱۶
کردندی گفتندی اینجا بجز خدای آسمان فریاد نرسد فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ: چون برهانیدی ایشان را و به سلامت سوی بیابان آوردی فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ: از ایشان بودی که بر راه راست ایستاده بودی و بودی که از راه راست بگردیده بودی. گفته‌اند فَمِنْهُمْ مُؤْفَى الْعَهْدِ وَمِنْهُمْ نَاقِضُ الْعَهْدِ، و آن آن ۲۰
بودی که مشرکان چون از دریا سلامت یافتندی گفتندی: آری این نیکوی با ما خدای آسمان کرد لکن به شفاعت الهه ما کرد؛ تا کافر شدند به خدای وَمَا يَجْعَلُ بَايَاتِنَا إِلَّا كُلَّ خَتَّارٍ كَفُورٍ: و نستاوه نشود به نشانها و به توحید مامگر هر فریبنده نسیاسی که خویشتن را عشوه می‌دهد به شبهات و

نعمتها و آیت‌های خدای را نسیاسی می‌کند.

- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَآخِشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: ای مردمان ای
 بترسید از خدای شما و پرهیزید از آزار خدای شما و بترسید از روزی که
 بی‌نیازی نکند هیچ پدر از فرزند خویش و بنگزارد از وی هیچ حق و سود ۴
 ندارد وَلَا مَوْلُوهُ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا: و نه هیچ زاده‌ای بود که اوبی نیازی-
 کننده بود و حق گزارنده و سوددارنده بود پدر خویش را به چیزی، زیرا که
 نَفْسِي نَفْسِي شده بود إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: بدرستی که وعده خدا به بودن قیامت
 حق است و برخاستن شفقت روز قیامت حق است و راست است. محمد ۸
 هیصم گفتی رحمه الله: روز قیامت خدای تعالی همه شفقتها را از دلها
 ببرد از بهر آن را تا همه رحمت و رأفت یک خدای را ماند بر خلق؛ نخست
 در شفقت و رحمت بر همه در بندد تا کس را بر کس رحمت نماند، آنگه
 در خزانه رحمت بی نهایت خود بر خلق خاصه بر مؤمنان باز گشاید، چندان ۱۲
 رحمت کند بر مؤمنان که کافران نیز طمع کنند به رحمت خدای تا ابلیس
 نیز طمع کند و گردن بیازد گوید: هم اکنون بر من رحمت کند و بیا مرزد.
 این است معنی قول مصطفی علیه السلام که او گفت إِنَّ لِلَّهِ مَائَةَ رَحْمَةٍ
 قَسَمَ مِنْهَا رَحْمَةً بَيْنَ عِبَادِهِ يَتَعَاطَفُونَ وَبِهَا يَتَرَاحِمُونَ وَآخِرُ تَسَعًا وَ ۱۶
 تسعین لنفسه یرحم بها عبادہ يوم القيامة. محمد هیصم گفتی رحمه الله:
 این یک رحمت که امروز در دنیا میان خلق قسمت کرده است آن را روز
 قیامت نیز از ایشان بازستاند، نبینی که می‌گوید لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ
 و جای دیگر گفت يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابیه، این یک رحمت را ۲۰
 نیز روز قیامت بازان نود و نه برد تا همه رحمت او را بود، آنگه کافران و
 منافقان از آن بی نصیب باشند آنجا بماند گنه کاران اهل سنت و جماعت
 آن همه رحمت‌های خدای نصیب ایشان بود فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا: فریفته
 مکناد شما را زندگانی نخستین و بترین از شناختن قیامت را وَلَا يَغُرَّتْكُمْ

بِاللَّهِ الْغُرُورُ: و فریفته مکناد شما را از خدا دنیای فریبنده و دیو فریبنده و نفس فریبنده و قرین فریبنده. و گر غُرُور به ضمّ غین خوانی فریفتن بود و غُرُور به فتح غین غار بود.

- ۴ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ: بدرستی که خدای است که نزد او است دانستن قیامت که کی خواهد بود وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ: و فرو آرد باران را وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ: و او داند آنچه در زهدانهاست از نر و ماده و خوب و زشت و کامل و ناقص و سعید و شقی وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا: و نداند هیچ تن که چه خواهد کرد فردا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ: و نداند هیچ تن که به کدام زمین و به کدام قدم که بردارد و فرو نهد بمیرد. شأن نزول این آیت آن بود که مردی نزد رسول آمد گفت: یا محمد بگو که قیامت کی خواهد بود و بگو که باران کی خواهد آمد که ما را به آب سخت حاجت است و زن من باردار است بگو تا کی بخواد زاد و چه خواهد زاد پسریا دختر و من دانم که دی چه کردم بگو تا فردا چه خواهم کرد و من دانم که کی زادم بگو تا کی بخوام مرد. خدای تعالی این آیت بفرستاد در جواب وی و بنمود که علم این چیزها خدای را است با کس ندهد.
- ۱۶ در حکایت است که هارون الرشید ملک الموت را به خواب دید وی را گفت: مرا خبر کن تا من کی خواهم مرد. ملک الموت به پنج انگشت سوی وی اشارت کرد. هارون بیدار گشت، معبران را بخواند که این خواب مرا چه تعبیر است؟. گروهی گفتند: آن اشارت ملک الموت به پنج انگشت مگر پنج سال است که امیرالمؤمنین را پنج سال عمر خواهد بود. گروهی گفتند: محتمل است پنج ماه را و محتمل است پنج روز را، و بر این قطع نتوانستند کرد بیقین؛ آخر گفتند تعبیر این خواب هیچ کس به از محمد بن مقاتل الرازی نداند. وی را بیاوردند گفت: یا امیرالمؤمنین آن اشارت پنج انگشت اشارت بود بازان که پنج علم است که آن را کس

- نداند مگر خدای چنانکه در این آیت پدید کرده است إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، الآیة. امیرالمؤمنین را آن نیکوآمد، وی را عطاها بخشید. عکرمه شاگرد ابن عباس گوید: خبر آوردند ابن عباس را که جهودی است به چهارفرسنگی تنجیم ورزد خبرهای غیب می گوید خبر او راست می بیاید.
- ۴ ابن عباس مرا بفرستاد به احضار وی. چون بیامد ابن عباس وی را گفت «تویی که از غیب همی خبر کنی؟». جهود گفت «بلی ولا اقول الا حقاً صدقاً». ابن عباس او را گفت «ما أریک الا احد الکاذبین». جهود گفت «ترا پسر هست به دبیرستان؟». گفت «هست». گفت «شبانگاه می آید تب گرفته و سر هفت روز را در گور بود». ابن عباس گفت «الله اکبر، این بدانستم در حدیث فرزند، در حدیث من چه گویی؟». گفت «تو از این جهان بیرون نشوی تا نابینا نگردی پیش از مرگ». ابن عباس گفت «آن من بگفتی، در حدیث خویش چه گویی؟». گفت «من سر سال را مرده باشم». گفت «کجا میری؟» گفت «ندانم». عکرمه گفت ما هرچه وی آن روز بگفت بنوشتیم و تاریخ آن نگه می داشتیم، همچنانکه او گفت راست بیامد. این از مفاتیح غیب است کس نداند مگر خدا یا آن کس که خدا او را خبر کند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: بدرستی که خدای است دانا به همه و آگاه به همه. علم دانش بود و خبر آگاهی بود. سؤال: چون علم و خبر در معنی یکی بود و علیم و خبیر در معنی یکی بود پس چه فایده بود در تکرار خَبِيرٌ بعد ما که عَلِيمٌ را یاد کرد؟ جواب گوییم خبر تحقیق علم بود زیرا که علم باشد که به معنی ظَنٌّ بود چنانکه شاعر گوید: ۲۰ ولا علم الا حسن ظنّ بغایت؛ اما خبر نبود مگر علم حقیقت، پس که چنین بود در ذکر خبیر تحقیق علیم بود. و گفته اند خبر تأکید علم بود و خبیر تأکید علیم، و علیم و خبیر خدای است و بس.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هرکه سورة الم تنزیل را
برخواند چندانش مزد بود که شب قدر را همه در عبادت بیدار داشتی.

۴ اَلَمْ: انا الله اعلم، گفته اند معناه الف الله لام لطیف میم مجید
گفت آن خدای که الله است و لطیف است و مجید است؛ و گفته اند
قَسَمُ اقسام الله تعالی بآلائه و لطفه و مجده؛ و گفته اند الم نام قرآن است و
گفته اند نام این سورة است.

۸ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ: این سورة فرستادن نامه ای است؛ و معنی تنزیل و کتاب
گفته آمده است لَا رَيْبَ فِيهِ: جای شک نیست در این، و فلا ترتابوا فيه مِنْ
رَبِّ الْعَالَمِينَ: از خدای جهانیان است یعنی سخن او است و وحی و تنزیل
او است.

۱۲ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ: ای می گویند — کافران مکه — که محمد این قرآن را از خود
فرابافته است. و گفته اند این اَمْ به معنی بل است بل که می گویند افْتَرَاهُ،
نه چنان است که ایشان می گویند بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ: بیک این قرآن
سخن درست است و بسزا از خدای تو، بگفت و بر تو وحی فرستاد لِتُنْذِرَ
قَوْمًا مَّا آتِيَهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ: تا بیم کنی بدین گروهی را که نیامدست
۱۶ بدیشان هیچ بیم کننده ای از پیش تو؛ که از وقت اسماعیل تا به روزگار
مصطفی علیه السلام به قریش هیچ رسول نبود و نه به عرب لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ: تا

فراخورد آن آن بود که ایشان راه برند و راه یابند به حق.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: خدای آن خدای

است که بیافرید آسمانها و زمین و آنچه میان آن است از خلق و عجایب

در شش روز؛ گفته اند در شش روز از روزهای آن جهان هر روزی ۴

هزار سال، و گفته اند در شش روز از روزهای این جهان، و گفته اند در

شش ساعت از روز، و خود توانستی که به کُنْ فَيَكُونْ بیافریدی لکن

خواست که خلق را دلالت کند بر تائی در کارها. چنین گفته اند التائی

مِنَ الرَّحْمَنِ وَالْعَجَلَةِ مِنَ الشَّيْطَانِ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ: پس استوی کرد بر ۸

عرش بی چون و بی چگونه مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ: نیست شما را از

فرود خدای هیچ دوستی و نه هیچ خواهش گری. گفته اند معناه ما لکم

مِنْ دُونِهِ مِنْ قَرِيبٍ يَنْفَعُكُمْ وَلَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لَكُمْ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ: ای

درنیدیشید و پند نگیرید. لفظ استفهام است و مراد از این امر. ۱۲

يُدَبِّرُ الْأُمُورَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ: می سازد کار از آسمان به زمین.

گفته اند معناه: یدبّر امر الارض فوق السماء. و گفته اند یبعث الملائكة

بمصالح الخلق ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ، ای: یعرج الامر الیه عند انقضاء الدنيا: پس با

وی گردد سروکار بندگان که اکنون همه به قضا و تقدیر او است، فردا ۱۶

همه با وی درست باید کرد. گفته اند ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ ای: یعرج الملائكة

الیه، پس برشوند آن فریشتگان که اکنون به زمین می آیند تدبیر را چنانکه

جبرئیل به وحی و میکائیل به روزی و اسباب روزی و عزرائیل به قبض

ارواح و دیگر فریشتگان به انواع تدبیر، پس برشوند سوی او فی یَوْمٍ كَانَ ۲۰

مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ: در روزی چند آن که باشد اندازه آن هزار سال از

آنچه شما می شمردید. سؤال: اینجا گفت فی یَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ و

جای دیگر گفت فی یَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، یکجا مدت

قیامت را هزار سال نهاد و یکجا پنجاه هزار سال، نه این تناقض بود؟ جواب

گفته اند اینجا که گفت اَلْفَ سَنَةٍ این تقدیر مسافت مجری فریشتگان است از زمین تا به آسمان، از زمین تا به آسمان پانصد ساله راه و سطرناى آسمان پانصد ساله راه، جمله این هزار سال راه باشد؛ و آنجا که گفت خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ آن تقدیر مسافت فریشتگان است از زمین تا به عرش ۴ پنجاه هزار ساله راه است، در این هیچ تناقض لازم نیاید. و گفته اند اینجا که گفت فى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ و آنجا که گفت خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ هردو خبر از طول روز قیامت است، لکن یکجای آن را اَلْفَ سَنَةٍ گفت در اضافت به عامه خلق و دیگر جای آن را خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ گفت در ۸ اضافت به کافران، زیرا که مدت آن روز بر خلق متفاوت باشد، کس بود که روز قیامت بروی یک ساعت بیش نیاید و کس بود که آن روز بروی پنجاه هزار سال آید؛ نبینی که در دار دنیا کسی که روزی در اندوه و عسرت گذارد گوید: آن روز بر من سالی آمد. از علی روایت است که او گفت: ۱۲ روز قیامت پنجاه موقف است، در هر موقفی هزار سال بنده را باز دارند. این همان معنی بود که بگفتیم، پس در این تناقض لازم نیاید.

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: آن خدای که تدبیر همه چیزها کند داننده ناپیدا و پیدا است. گفته اند الغیب ما غاب عن علم العباد و الشهادة ما ۱۶ علمه العباد؛ و گفته اند غیب احوال آن جهان است و شهادت احوال این جهان؛ و گفته اند غیب آن است که خلق آن را نمی بینند و شهادت آنچه آن را می بینند؛ و گفته اند غیب معدوم است و شهادت موجود؛ و گفته اند غیب آن است که خلق آن را بی دلیل ندانند و شهادت آنچه بی دلیل ۲۰ دانند؛ و گفته اند این غیب و شهادت نهان و آشکارای خلق است اَلْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: ارجمند بی همتا و بخشاینده، العزیز المنتقم من الکافرين الرحيم بالمؤمنين خاصة.

اَلَّذِیْ اَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ: آن خدای که نیکو کرد هر چیز را که آفرید

آفرینش آن. سؤال: چرا گویند کفر و معاصی آفریده خدای است بعد ما که خدای گفت من هر چه آفریدم نکو آفریدم و کفر و معاصی قبیح است، پس چگونه آفریده خدای تواند بود؟ جواب گوئیم خدای تعالی گفت
 ۴ أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ آفریدن آن نیکو کرد، لاجرم آفریدن کفر و معاصی از خدای نکو است اگر چه کفر و معاصی قبیح است؛ و گفته اند هر چه آفرید فراخورد حکمت آفرید نکو آفریدن آن این است لاجرم بروی تاوان نیست. و گر خَلَقَهُ به فتح لام خوانی معناه: عَلَّمَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، این احسان به معنی علم بود چنانکه علی گوید رضی الله عنه: قِيمَةُ كُلِّ انسان بقدر ما یحسن ای: بقدر ما یعلم. در لغت گویند فلان لا یحسن شیء ای: لا یعلم شیء وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ: و آغاز کرد آفریدن مردم را از گل، و آن مردم آدم بود علیه السلام.

۱۲ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ: پس کرد—یعنی بیا فرید—فرزندان او را از بیرون آورده ای از آب ضعیف؛ و آن نطفه بود بیرون آورده از پشت مرد و سینه زن. سؤال: اینجا می گوید مردم را از سلاله ای از ماء مهین آفرید، جای دیگر گفت مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، مردم را از سلاله ای از طین آفریدم، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم اینجا که گفت مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ مراد از آن آدم بود و اینجا که گفت مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ مراد از این نسل آدم است و نسل آدم فرزندان او باشند پس تناقض لازم نیاید.

۲۰ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ: پس تمام کرد او را—یعنی آدم را و آدمی را—و در آورد در وی از جان او. سؤال: چرا گفت مِنْ رُوحِهِ بعد ما که خدای را جان نشاید تا از آن در آورد در مردم؟ جواب گوئیم مِنْ رُوحِهِ معنی آن است که روحاً بأمیره، در آورد در وی جانی به فرمان او وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ: و کرد شما را شنوایی و بیناییها—یعنی گوشهای

شنوا و چشمهای بینا— و دلهای خردمند. سؤال: چرا گفت ثُمَّ سَوِيَهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ همه به لفظ وحدان یاد کرد به لفظ خبر آنکه گفت وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ به لفظ جمع؟ جواب گوئیم آنچه گفت ثُمَّ سَوِيَهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ مراد از آن آدم است و هریکی از آدمیان جداگانه و ۴ آنچه گفت وَجَعَلَ لَكُمْ مراد از این همه است بر جمله و جمله خبر از افراد باشد، پس تناقض واجب نیاید. و آن سؤال که چرا سمع را به لفظ وحدان یاد کرد و ابصار را به لفظ جمع در سورة البقرة یاد کرده آمد قلیلاً مَا تَشْكُرُونَ: اندکی است آنچه می سپاس داری کنید که بدین اندامها نه همه ۸ طاعت کنید. و گفته اند معناه ما تشکرون قلیلاً و لا کثیراً؛ و گفته اند معناه ما اقل ما تشکرون علی هذه الاعضاء و علی تسویتها.

وَقَالُوا ءَاِذَا ضَلَلْنَا فِی الْاَرْضِ: و گفتند کافران منکران بعث ای چون گم بودیم ما در زمین، یعنی چون بریزیدیم و با خاک زمین یکی گشتیم ۱۲ و ناپدید شدیم. وَصَلَلْنَا به به صاد خوانده اند ای: انتنا و تغیرنا، و گفته اند معناه صیرنا کالصلّة، والصلّة الارض الیابسة، ای: چون با زمین یکسان ببودیم ءَاِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ: ای ما در آفریدن نو خواهیم بود، هرگز که این نبود. خدای گفت بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ: بیک ایشان به باز رسیدن با ۱۶ خدای ایشان یعنی به انگیختن از پس مرگ ناگروید گانند.

فَلْیَتَوَقَّیْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ: بگویا محمد که جان بردارد همه شما را فریشته مرگ— یعنی عزرائیل— آن که برگماشته اند بر شما. سؤال: چرا اینجا گفت یَتَوَقَّیْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ و جای دیگر گفت تَوَقَّیْهُ ۲۰ رُسُلُنَا و جای دیگر گفت اللّهُ یَتَوَقَّى الْاَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم جان کشیدن از ناخن پای تا به حلقوم فعل فریشتگان است اعوان ملک الموت و جان برداشتن فعل ملک الموت بود و امانت فعل خدای بود، پس تناقض لازم نیاید ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ: پس با خدای شما

گردانند شما را روز قیامت.

- وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ: وگر بینی یا محمد آنکه که بدکاران در پیش افکنده باشند سرهای ایشان را نزد خدای ایشان، یعنی روز قیامت. سؤال: وَلَوْ تَرَىٰ شرط است جوابش کوبعد ما که شرط بی جواب نباشد؟ جواب گفته اند جوابش در او ضمیر است، معناه: لَرَأَيْتَ مَذَلَّتْهُمْ وَحَقَّارَتُهُمْ وَتَعَجَّبْتَ مِنْ حَالِهِمْ؛ و گفته اند چنین شرط را جواب یاد نکنند تمامی تأکید را، چنانکه گویند لورایت علیاً بین الصّنفین، جواب یاد نکنند تفخیم سخن را رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا: گویند ای بار خدای ما بدیدیم و بشنیدیم یعنی بدانستیم که ما را می چه بایست کرد و دریافتیم و فرمان بردار گشتیم فَأَرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ: بازگردان ما را این بار تا کنیم کار نیک بدرستی که ما بی گمانانیم به قیامت و به سؤال و به حساب، آیقنوا حین لا ینفعهم الیقین.

- وَلَوْ شِئْنَا لَا تَتَنَبَّأُ كُلُّ نَفْسٍ هُدًىهَا: وگر خواستیمی بدادیمی هر تنی را راه راست او، یعنی معرفت و هدایت و گفته اند هُدًىهَا راه نمودن او وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي: بیک سزا گشته و سابق شده است از من گفتار؛ و آن گفتار آن است که لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ: هراینه پر کنم دوزخ را از پریان و آدمیان جمله. و این سخن سابق شده بدان است که همه خلق شایسته بهشت نباشند و مشیت خدای تعالی موافق علم و حکمت او بود پس خواست که گروهی را به دوزخ کند به معصیت ایشان تا دوزخ از ایشان پربراید، از بهر این را هدایت گروهی خواست دون گروهی.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: گویند ایشان را بچشید عذاب دوزخ بدانکه فرو گذاشتید این روز را و باز رسیدن بازین روز، یعنی بدانکه این روز را نساخدید إِنَّا نَسِينَاكُمْ: بدرستی که ما فرو گذاشتیم شما را در عذاب جاویدان وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: بچشید عذاب جاویدان بدانچه

بودید که می‌کردید هر چه بتر.

- إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا: بدرستی که به نشانهای ما و سخنان ما آن کسان بگروند و حق ایمان آن کسان بجای آرند که چون پند دهند ایشان را بدان خَرُّوا سُجَّدًا: بیفتند سجود کنان، و خضوع کنندگان باشند ۴ فرمان خدای را. سؤال: چرا گفت مؤمن به آیتهای خدای آن کسان باشند که چون بشنوند آن را به سجود افتند؟ بعد ما که این شرط ایمان نیست که اگر کسی این نکند هم مؤمن باشد و در هیچ موضع این واجب نیست مگر که به سجده تلاوت رسند سجود سنت است. جواب گوییم این سجود ۸ خضوع است که آن را قبول کنند و این از شرط ایمان است؛ گفته‌اند معناه حق گزارنده ایمان بتمامی آن کسان باشند که چنین باشند؛ و گفته‌اند إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا معناه اذا دعاهم المؤذن الى الصلوة مؤذن را اجابت کنند به آمدن به جماعت وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ: و نماز کنند ۱۲ به ستایش خدای ایشان—گفته‌اند به پاکی یاد کنند خدای ایشان را—و ایشان گردن کشی نکنند از فرمان خدا.

- تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ: برخیزد پهلوه‌ای ایشان از بسترها به نماز شب. سؤال: چرا نگفت یرفعون جنوبهم، بردارند پهلوه‌ای ایشان از بسترها ۱۶ بعد ما که پهلوها خود برنخیزد لکن بردارند؟ جواب گوییم این صفت خاصگان خدای است چون مستقیمان طاعت، ایشان خویشتن را چنان پیراسته باشند که پهلوه‌ای ایشان قرار نگیرد بر بستر وقت عبادت، و صفت ایشان چنانکه محمد کرام گفت رحمه الله: سی سال است تا تن من از ۲۰ من خواب نه خواسته است. و گفته‌اند مراد از این نماز خفتن است که نخسبند تا نماز خفتن نکنند. يَذْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا: می‌خوانند خدای ایشان را به بیم و اومید، خَوْفًا مِنَ النَّارِ وَ طَمَعًا فِي الْجَنَّةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: و از آنچه روزی کرده ایم ایشان را نفقه می‌کنند به زکات و صدقه،

یعنی به شب نماز کنند و به روز صدقه دهند.

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ: نداند هیچ تن آنچه نهان ساخته اند ایشان را—یعنی نمازکنان شب را و گراخفی به سکون یا خوانی: آنچه نهان می سازم— از روشنایی چشمها؛ یعنی کرامتهایی که دل‌های ایشان بدان شاد گردد و چشمهای ایشان بدان خنک گردد. قُرَّةِ أَعْيُنٍ خنکی چشم بود و خنکی چشم از شادی دل بود و گرمی چشم از اندوه دل بود، از آن است که شادی دل را قرة العین گویند و اندوه دل را سخنة العین گویند که از شادی دل آب خنک از چشم برود و از اندوه دل آب گرم از چشم برود جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: پاداشتی بود بدانچه بودند می کردند از کارهای نیک. حسن بصری گوید اخفوا اعمالهم فاحفی الله ثوابهم.

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ: ای آن کس که گرویده بود چنان کس بود که بیرون شونده بود از دین هرگز که یکسان و برابر نباشند. گفته اند این آیت در شأن علی بن ابی طالب آمد و ولید بن عقبه؛ و آن آن بود که ولید عقبه مر علی را گفت: انا افصح منك لساناً واحسن منك وجهاً وابسط منك يداً و ما كنتُ دونك في اللقاء و در هیچ حرب از تو کم نیامدم. علی او را گفت: اسكت فانك فاسق. خدای تعالی این آیت بفرستاد. سؤال: چرا فاسق را مؤمن گویند بعد ما که خدای تعالی در این آیت فاسق را ضد مؤمن نهاد؟ جواب گوئیم فاسق باشد که کافر بود و این فاسق در این موضع به معنی کافر است ولكن واجب نیاید تا هر فاسق کافر بود؛ این همچنان است که جای دیگر گفت أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مجرم را در برابر مسلمان نهاد، واجب نیاید تا هر چه مجرم بود نامؤمن و نامسلمان بود ولكن مجرم بود که کافر بود؛ و همچنین جای

دیگر گفت اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، در این آیت سیئه را در برابر ایمان آورد واجب نیاید تا هر سیئه کفر بود و خروج از ایمان بود، فسق و فاسق همچنین است؛ برای آن را که خدای تعالی فاسق را در برابر مؤمن آورد واجب نیاید تا هر فاسق خارج بود از ایمان و کافر بود، و از پس این آیت خود پدید است که این فاسق در این موضع کافر است، نبینی که گفت وَاَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا أُيْهِمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ، و این صفت کافران است.

وَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى: اما آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص میان ایشان و میان خدای ایشان را بود بهشتهای مأوی. گفته اند این مأوی جایگاه خاصگان خدا است، جنات چهار است: جنات نعیم و جنات عدن و جنات فردوس و جنات مأوی، و گفته اند جَنَّاتُ الْمَأْوَى صفت همه بهشت است نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: روزی بود آن بهشت ایشان را. گفته اند نُزُلًا منزل گاهی بود ایشان را بدانچه بودند که می کردند از صالحات. آنکه جای کافران پدید کرد و گفت:

وَاَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا أُيْهِمُ النَّارُ: و اما آن کسان که بیرون شدند از دین و از فرمان خدای بازگشتن جای ایشان آتش است كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا: هر که که خواهند که بیرون آیند از آنجا و اگر دانند ایشان را در آنجا. و آن آن بود که دوزخ جوش برآرد، دوزخیان را از قعر بر سر اندازد، فریشتگان باشند ایستاده با مقام ایشان را می زنند و به قعر دوزخ فرو می برند، به یک ضربت هفتاد خریف به دوزخ فرو می شوند؛ و گفته اند كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا: هر که که خواهند که عذاب سبک گردد ایشان را می سوزانند به عذاب، این اُعِيدُوا اعادت زیادت عذاب بود

چنانکه گفت زَدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ وَقِيلَ لَهُمْ دُوفُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ: و گویند ایشان را بچشید آن عذاب آتش که بودید که آن را بدروغ همی داشتید.

۴ وَلَنَذِيقَنَّ هُم مِّنَ الْعَذَابِ الْآذِنِ دُونَ الْعَذَابِ الْكَبِيرِ: و هرآینه بچشانیم ما ایشان را از عذاب نزدیکترین و کمترین فرود عذاب بزرگترین. گفته اند عذاب ادنی عذاب بدر است، و گفته اند محن این جهانی است، و گفته اند عذاب گور است. پنج جای خدای تعالی در قرآن عذاب گور را یاد کرده است: یک جا گفت فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا یعنی فی القبر؛ دیگر جای گفت وَ لَوْ تَرَى إِذْ قُرْعُوا فَلَا قُوَّةَ یعنی فی القبر؛ سدیگر جای گفت يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ و ذلک فی القبر؛ چهارم جای گفت يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى یعنی فی القبر؛ پنجم اینجا گفت مِّنَ الْعَذَابِ الْآذِنِ دُونَ الْعَذَابِ الْكَبِيرِ یعنی عذاب القبر لَعَلَّهُمْ ۱۲ يَرْجِعُونَ: تا فراخورد آن آن بود که ایشان باز گردند از کفر با ایمان و از باطل با حق. سؤال: اگر این عذاب ادنی عذاب گور است پس چرا گفت لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بعد ما که از پس آنکه در گور شدند نیز باز گشتن نبود با ایمان و با حق؟ جواب گوئیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ معناه: این وعید بکردیم به عذاب گور و از پس آن به عذاب دوزخ تا فراخورد این وعید آن بود که ایشان با حق گردند؛ گفته اند معناه: لکی يرجعوا من العذاب الادنی الی العذاب الاکبر يوم القيامة.

۲۰ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ دُكِّرَ بآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا: و که بود ستمکاره تر بر تن خویش از آن کس که پند دادند او را به آیتهای خدای خویش پس روی بگردانید از آن به انکار و جحد آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُتَقِيمُونَ: بدرستی که ما از بدکاران به اعراض از آیات ما کین کشنده ایم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ: بدرستی که ما بدادیم موسی را نامه یعنی

- تورات فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ: مباش در گمانی از دیدار او. سؤال:
- مصطفی موسی را دیده بود چون این آیت آمد یا نه، اگر دیده بود خود بشک نبود پس چرا گفت فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ؛ وگر ندیده بود جای شک بود در دیدار او، پس چرا گفت فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ؟ جواب ۴
- گفته اند این خطاب رسول را است، مراد منکر بعث را؛ و گفته اند مراد از خطاب هم رسول را است که او را می وعده دهد به دیدار موسی تا شب معراج چهار بار موسی را بدید: یک بار در راه بیت المقدس موسی را در گور بدید نماز می کرد، دیگر بار در مسجد انبیا او را بدید با رسولان حشر ۸ کرده و در قفای مصطفی نماز کرد، سدیگر بار به آسمان چهارم، و چهارم بار چون از قاب قوسین بازگشت موسی را همانجا بدید و امر به پنجاه نماز بروی عرضه کرد تا موسی گفت «یا محمد تخفیف خواه»؛ مصطفی از خدا تخفیف خواست تا با پنج آمد. و گفته اند فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ ۱۲ معناه فلا تکن فی شک من لقاء موسی الادی من قومه وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ: و کردیم او را راه نماینده مرفرزدان یعقوب را به دعوت با حق؛ و گفته اند او را راه نمونی کردیم به بیان حق.
- وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا: و کردیم از ایشان پیشوایانی که ۱۶ راه می نمودند به فرمان ما خلق را به بازخواندن با توحید برای آن که صبر کردند؛ وگر لَمَّا به تشدید خوانی: آنکه که صبر کردند، شما نیز صبر کنید تا کرامات یابید وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ: و بودند به آیتهای ما بی گمان.
- إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُم يَوْمَ الْقِيَمَةِ: بدرستی که خدای تو آن است که او ۲۰ داوری کند و جدا کند میان ایشان روز رستخیز فیما كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ: در آنچه بودند که در آن فادوای می کردند از دین و اعتقاد و افعال.
- أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ: ای: اولم نبین لهم: ای پدید نکردیم ما ایشان را؛ و گر

به یا خوانی فعل خدای بود و روا بود که فعل اهلاک بود کَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ: که چند هلاک کردیم از پیش ایشان گروهانی را چون امم ماضیه و قرون خالیه یَمْشُونَ فِی مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَآیَاتٍ: می روند اینها در جایگاههای ایشان بدرستی که در آن هلاک کردن ایشان نشانها و عبرتها و حجتها و پندها است أَفَلَا یَسْمَعُونَ: ای می فرانشنوند خبرهای ایشان و می درنیاوند.

۸ أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ: ای نگه نکردند تا بدانند که ما می رانیم آب را - یعنی میغ پُر آب را، گفته اند آب روان - سوی زمین بی نبات فَتُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ: پس بیرون آریم بدان آب کشت را می خورد از آن رُسته چهار پایان ایشان چون گیاه و کاه و تنهای ایشان چون حبوب و طعام أَفَلَا یُبْصِرُونَ: ای نمی بینند، و نمی دانند که آن خدا که قادر است بر تحویل احوال آن کشت قادر است بر احیاء خلق و بر هر چه خواهد.

۱۶ وَتَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ: و می گویند کافران مکه کی خواهد بود این گشادن مکه گر هستید راست گویان. و آن آن بود که یاران رسول چون در جفاهای اهل مکه درماندندی گفتندی: باشید تا روز فتح مکه مکافات شما باز کنیم. اهل مکه به خندستانی می گفتندی: متى هذا الفتح، هین کی خواهد بود این فتح مکه. و گفته اند متى هذا الفتح حکایت قول مسلمانان است که می گفتند قیامت کی خواهد بود؛ قیامت را بآرزو می خواستند تا از محنت دنیا و جفاهای دشمنان برهند. خدای گفت

قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لَا یَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ: بگویا محمد روز حکم و داوری قیامت سود ندارد آن کسان را که نگر ویدند در دنیا گروش ایشان آن روز.

اما بیشتر مفسران بر آنند که این فتح فتح مکه است لا يَتَفَعُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
 اِيْمَانَهُمْ: سود ندارد آن کافران را ایمان ایشان با شمشیر خالد ولید که
 در افتاد و همی کشت تا در کویهای مکه خون براند و ایشان از بیم جان
 شهادت می گفتند و خالد می کشت خاصه از بنی خزیمه وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ: و نه
 ۴ ایشان را هیچ زمان دهند.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ: بگرد از ایشان یا محمد، یعنی از مکافات ایشان؛ و این
 آنکه آمد که رسول به مکه بود و امر نیامده بود به قتال و از پس آن امر آمد
 به قتال وَانْتَظِرْ: و چشم می دارنصرت ترا و هلاک ایشان را؛ و گفته اند
 ۸ معناه وانتظر الامر بالقتال إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ: که ایشان چشم دارند گاندهلاکت
 ترا. واللّه اعلم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الاحزاب را
برخواند خدای تعالی فریشتگان را گواه کند بر آزادی وی از دوزخ.

- ۴ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ: ای پیغامبر بزرگوار. النَّبِيُّ به همز خوانده اند و بی همز
معروفتر و به، زیرا که در خبر است که مردی رسول خدای را گفت یا
نَبِیُّ اللَّهِ؛ به همز. رسول گفت لا تنبروا باسمی انما انا نَبِیُّ اللَّهِ. و نیز در
لغت حجاز ترک همز فصیح تر دارند و قرآن به لغت ایشان است. نبی
بی همز مرتفع باشد چنانکه گویند مکانُ نبیُّ ای مرتفع؛ و نبیُّ به همز از
نَبَأُ بود و نبأ خبر بود. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ معناه یا رفیع الاسم رفیع الذکر رفیع
۸ القدر رفیع الهمة رفیع المعراج رفیع الدرجة اِتَّقِ اللَّهَ: بترس از خدای و بپرهیز
از آزار خدای؛ ای ثبات کن بر تقوی. امر است رسول را به ثبات بر تقوی
زیرا که رسول خود مَتَّقِی بود، گفته اند این خطاب رسول را است و مراد
۱۲ همه مؤمنان را. و گفته اند اِتَّقِ اللَّهَ فی نقض العهد، و گفته اند اِتَّقِ اللَّهَ فی
تجدید العهد مع کفار مکه بعد ما نقضوا العهد وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ: و
فرمان مبرنا گرویدگان را و دورویان را. الْكَافِرِينَ مراد از آن بوسفیان
حرب است و یاران وی، وَالْمُنَافِقِينَ عبداللّه بن اُبَی و یاران وی. شأن
۱۶ نزول ابتداء این سورة آن بود که مصطفی علیه السلام سال حُدیبیّة با اهل
مکه صلح کرده بود بر آنکه تا ده سال با من حرب نکنید و با عهدیان من

حرب نکنید و با حریبان من یار نگردید. اهل مکه دو سال بر آن عهد ثبات کردند آنگه عهد رسول را بشکستند بدانکه با بنی ویل یار گشتند و با بنی بکر، و ایشان حریبان رسول بودند و بر بنی خزاعه بیرون آمدند و ایشان عهدیان رسول بودند. چون عهد رسول را بشکستند خواستند که آن ۴ نقض عهد را بر رسول خدای بپوشند و او را بفریبند؛ در آن وقت امیر ایشان بوسفیان حرب به روم بود، کس فرستادند که زود به مدینه شو و با محمد عهد تازه کن، پیش از آنکه وی آگاه شود که ما عهد وی بشکسته ایم که اگر وی خبر شود قصد ما کند و ما با وی برنیاییم. بوسفیان به مدینه آمد ۸ برای تجدید عهد را. این قصه مقدمه فتح مکه است بازان پیوسته در سورة النصر گفته آید ان شاء الله إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا: بدرستی که خدای بود و هست به نقض عهد ایشان دانا درست کار درست گفتار، حکم کرد که بوسفیان را نکشی. و آن آن بود که رسول قصد کرده بود به کشتن وی و ۱۲ یاران وی چون بدانست که ایشان عهد وی را نقض کردند، لکن خدای تعالی نخواست کشتن وی از آنکه دانست که وی مسلمان گردد.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ: و پس روی کن آن را که وحی می کنند به تو از خدای تو، یعنی تو فرمان خدای نگه دار نگر به قول کافران و منافقان کار نکنی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا: بدرستی که بود و هست خدا بدانچه شما می کنید آگاه و گر بما يَعْمَلُونَ به یا خوانی خبر باشد. ۱۶

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا: و توکل کن بر خدای در باب مصالح و معاش خویش و بسنده است خدای کارران و نگهبان، ای و کفی الله وکیلاً، فاکتف بالله وکیلاً. ۲۰

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ: نکرد خدای هیچ مرد را هیچ دودل در میان او. شأن نزول این آیت گفته اند آن بود که کافران مکه می گفتند محمد دو دل دارد، به یک دل قرآن می فرابافد به دیگر دل معاملت خلق

می‌ورزد؛ این آیت در جواب ایشان آمد. و گفته‌اند این آیت در آن آمد که کافران مکه مردی را معروف به ابی‌معمر گفتندی که دودل دارد از بس اخبار و حکایات که او یاد داشت، تا روز بدر که لشکر قریش به هزیمت شد وی در آن لشکر بود به تاختن همی‌دوید تا به مکه یک‌تا نعلین در دست‌وی‌ویک‌تا در پای؛ بوسفیان نخست وی را بدید از منهرمان، گفت «هین یا با معمر ما وراک؟». گفت «لشکر ما را بشکستند میان کشته و خسته و اسیر». بوسفیان گفت «این یک‌تا نعلین در دست چرا داری؟». وی گفت «از بدر تا اینجا بدویدم خود آگاهی نداشتم که نعلین در پای دارم یا نه». مردمان بدان بدانستند که نام ذوقلین او را محال است؛ این آیت بیامد، آنکه گفت وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ: و نکرد آن زنان شما را که می‌ظهار کنید ایشان را مادران شما. این آیت در شأن اوس بن صامت آمد و زن وی خوله که وی بر عادت جاهلیت آن زن راظهار کرد؛ وظهار در جاهلیت طلاق باین بودی، در اول اسلام هم بر آن عادت می‌رفتند. خدای تعالی در این آیت بنمود که آن باطل است و بدین لفظ زن هشته نگردد؛ و حدیثظهار بتمامی در سورة مجادلة گفته آید. سؤال: چرا گفت زنظهار کرده را که مادر شما نگردد بعد ما که هرکس داند که زن مرد هرگز مادر او نگردد؟ جواب گوییم در جاهلیت مردی که زن خویش راظهار کردی آن زن را در حرامی همچون مادر خویش داشتی که نیز هرگز روا نداشتی به وی رسیدن گفתי چون برزفان برفت که انت علی کظهر اُمی، زن مادر شد و در آن باب حرجها کردند؛ خدای گفت آن همه باطل است وَمَا جَعَلَ ادْعَاءَكُمْ ابْتَاءَكُمْ: و نکرد خدای تعالی پسرخواندگان شما را پسران شما؛ یعنی همچنانکه بهظهار زن بر مرد همچون مادر نگردد به بتی کس فرزند نگردد. این در آن آمد که زید حارثه مولای رسول بود، رسول علیه السلام او

را پسر خوانده بود. چون زینب بنت جحش دختر عمت رسول از مکه بهجرت به مدینه آمد، طمع می‌داشت که رسول او را به زنی کند. امر آمد از خدای تعالی که او را به زید حارثه ده؛ بداد. چون یکچند برآمد زید او را دست بداشت. رسول او را بخواست، منافقان شماتت کردند گفتند: ۴ محمد می‌گوید زن پسر را بزنی شاید کردن و خود زن پسر را بخواست. خدای گفت وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ: آن گفتار شما است به دهنهای شما، یعنی به زفانهای شما که می‌گویید زید بن محمد و آن را حقیقت نیست وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ: و ۸ خدای می‌گوید سخن راست و درست و او راه نماید راه راست و آن راه راست و صواب آن است که گفت:

اُدْعُوهُمْ لِاَبَائِهِمْ: بخوانید ایشان را به پدران ایشان؛ گوید زید بن حارثه، مگوئید زید بن محمد هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ: آن دادتر نزد خدای فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوْا اَبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِی الدِّیْنِ: اگر ندانید پدران ایشان را برادران شما اند در دین. سؤال: چرا گفت و چه معنی بود این را که گردانید پدران ایشان را برادران شما اند در دین بعد ما که گرنیز پدران ایشان را می‌دانیم هم برادران مانند اندر دین؟ جواب گوییم معناه: گرنام پدران ایشان دانید ایشان را به پدران ایشان بازخوانید و گردانید ایشان را برادر خوانید گوید یا اخی یا گوید یا عبدالله، یا مؤمن، یا مسلم وَمَوَالِیْكُمْ: و ابن عم شما اند گوید یا بن عم؛ و مولی نیز دوست بود گوید ای دوست، و مولی نیز یار بود گوید یا صاحبی وَلَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ فِیْمَا اَخْطَاْتُمْ بِهٖ: و نیست بر شما بزه ای و تنگی در آنچه بخطا گفتید آن را پیش از نهی وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ: بیک بدان گیرد که قصد کرد دلهای شما از پس نهی، گرنیز گوید. و گفته اند معناه: و از پس نهی گر کسی بخطا گوید وی را بر آن گرفتاری نبود اما بقصد نباید گفت وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَّحِیْمًا: و بود و هست

خدای آمرزگار و بخشاینده تایید آن را. و از تمامی رحمت خدای بر مؤمنان تا بدانجای است که در این آیت گفت آن گنه که بخطا کنید بدان شما را نگیرم و آنچه بقصد کنید خود غفور و رحیم.

- ۴ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ: پیغامبر اولیتر به گرویدگان از تنهای ایشان، بر سه معنی: یکی رسول بر ایشان مشفق تر و ایشان را ناصح تر از آنکه ایشان مرتنهای ایشان را، دیگر معنی أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ بآن امره نافذ فیهم و حُکمه جار علیهم و لیس لهم آن یحکموا بهوی انفسهم، سدیگر معنی النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ بقضاء دیونهم و حفظ عیالهم و مراعاة ضایعیه منہم بانفسهم من بعضهم ببعض وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ: و زنان او مادران ایشانند؛ یعنی در حرمت و تعظیم مؤمنان ایشان را چون مادران مؤمنانند و در تحریم نکاح، اما در ستر و حجاب چو دیگر زنانند. در خبر است که زنی مرعایشه را گفت رضوان الله علیها «یا امّاه». عایشه گفت «من ترا مادر نیستم من مادر مردانم، ترا باید گفت یا اُختی». سؤال: چرا است که خدای تعالی زنان رسول را مادر مؤمنان خواند گفت وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و رسول را پدر ایشان نخواند لا بل که گفت ما کان محمد ابا احد من رجالکم؟ جواب گوییم زیرا که خدای تعالی خواست که مؤمنان زنان رسول را به نام تعظیم بخوانند حرمت ایشان را، و زن را به هیچ نام نخوانند مه از آن و به از آن که او را مادر خوانند و رسول را به هیچ نام نخوانند مه از آن و به از آن که او را رسول الله خوانند زیرا گفت وَلَکِنَّ رَسُولُ اللَّهِ. دیگر جواب: زنان رسول را مادر مؤمنان خواند تا کس طمع نکند در مناکحت ایشان، زیرا که روا نبودی مادر را به زنی کردن؛ اگر رسول را پدر مؤمنان خواندی نیز روا نبودی که وی کس را از امت به زنی کردی، زیرا که چنانکه روا نبود مادر را به زنی کردن نیز روا نبود دختر را به زنی کردن، از بهر آن را رسول را پدر مؤمنان نخواند. سدیگر جواب: رسول را پدر مؤمنان

- نخواند لا بل او را چون جان ایشان خواند گفت اَلنَّبِيُّ اَوَّلِيُّ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ، یعنی به ایشان اولیتر از جان ایشان؛ و بسیار پدر باشد که از فرزند تبرّا کند اما هرگز نبود که جان از تن تبرّا کند تا بدانند که رسول به مؤمنان نزدیکتر از پدر ایشان. محمد هیصم گفتی رحمه الله: درینچه گفت ۴
- وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ نشان آن است که هرکه او را دارد عایشه را یا کسی را از زنان رسول بدگفتن وی نه حلال زاده بود، زیرا که مادر را بدگفتن در حلال زادگی در نیاید. و نیز در خبر است که پیغامبر علیه السلام عایشه را گفت مَنْ لَمْ يَرْضَ بَكِ اُمًّا لَمْ يَرْضَ بِي رَسُولًا وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَغْضُهُمْ اَوَّلِيُّ ۸
- بِبَغْضِ: و خداوندان خویشها برخی از ایشان اولیترند در میراث از برخی. و آن آن بود که در اول اسلام میراث به هجرت بودی نه به قرابت. اعرابی از مهاجری میراث نیافتی و نه مهاجری از اعرابی و گرچه مسلمان و قرابت بودند، آخر تعالی آن حکم را منسوخ کرد بدین آیت فی کِتَابِ اَللّٰهِ: در ۱۲
- نِبْشَةُ خدای، یعنی در لوح المحفوظ. گفته اند این کِتَابِ اَللّٰهِ قرآن است یعنی در قرآن پدید کرد که میراث به ایمان و قرابت است نه به هجرت مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَاَلْمُهَاجِرِينَ: از گرویدگان و هجرت کنندگان. سؤال: چرا گفت ۱۶
- قرابتان یک به دیگر اولیترند از مؤمنان و مهاجران بعد ما که قرابت با ایمان و هجرت منافات نکند زیرا که قرابت باشد که هم مؤمن بود هم مهاجر؟ جواب گوییم معناه: وَاُولُوا الْاَرْحَامِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَاَلْمُهَاجِرِينَ بعضهم اَوَّلِيُّ ببعض من غیرهم، ایشان به میراث یکدیگر اولیترند از دیگر مؤمنان و هجرت کنندگان اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا اِلَى اَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا: مگر آنکه کنید ۲۰
- بجای دوستان شما نیکویی. و آن آن بود که کسی درویشی را که نه قرابت بود و یا قرابت بود ولیکن نه وارث بود وصیتی کند تا به سیک مال روا باشد و گریبش از سیک صیت کند در بیماری هم روا باشد گر ورثه رضا دهند، و اما در تن درستی وی را حکم بود بر همه مال خویش و

- تصرف در آن گمانِ ذلک فی الکتابِ مَسْطُوراً: بود و هست این حکم در لوح محفوظ نبشته و در کتب اولین همچنین بوده است. سؤال: چرا پس علی را به خلافت رسول اولیتر نگویید از بوبکر و عمر و عثمان بعد ما که خدای تعالی گفت وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ و علی بود از اولوا الارحام رسول نه بوبکر و عمر و عثمان؟ جواب گوئیم اینکه خدای گفت وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ در باب میراث است نه در باب خلافت، زیرا که اگر در خلافت بودی عباس اولیتر بودی به خلافت رسول از علی، زیرا که عباس عمّ بود و علی ابن عمّ، و عمّ ابن عمّ را حجاب کند پس پدید آمد که این در میراث است نه در خلافت.
- وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ: و یاد کن چون فرا گرفتیم از پیغامبران عهد استوار ایشان وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ: و از تو یا محمد و از نوح عهد فرا گرفتیم. گفته اند این عهد روز میثاق بوده است که خدای تعالی عهد بر فرزندان آدم گرفت اول بر مصطفی آنکه بر نوح آنکه بر دیگر رسولان یک یک آنکه بر امتان یک یک، و آن عهد توحید بود و قصه میثاق در و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ بَتَمَامِي گفته آمده است. سؤال: چرا از همه پیغامبران نوح را خاص کرد بدانکه او را با مصطفی هم عهد کرد؟ جواب گوئیم زیرا که اول ناسخ شریعت نوح بوده است و آخر ناسخ شریعت مصطفی بوده است و امتحان تکلیف شرایع به نسخ از نوح بوده است تا مصطفی علیه السلام گفته اند این عهد کتب است که خدای تعالی در همه کتابها عهد بر رسولان گرفت که خود بر توحید ثبات کنید و خلق را بازان خوانید و بدان رسول و کتاب که از پیش باشد اقرار دهید و همه یکدیگر را تصدیق کنید و از پس نوح ابراهیم را و موسی را و عیسی را بر خصوص یاد کرد گفت وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ زیرا که ایشان بودند صاحب کتاب به نسخ شریعت، و گفته اند از بهر فضل ایشان را وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا: و فرا

گرفتیم از ایشان عهد استوار. سؤال: چون از پیش بگفت وَاِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ تا به آخر آنکه گفت وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً، تکرار چرا کرد بعد ما که از پیش حدیث میثاق یاد کرده آمد؟
 ۴ جواب گفته اند تکرار کرد برای تأکید را، نبینی که گفت مِيثَاقاً غَلِيظاً. و گفته اند اول میثاق بر توحید بوده است دیگر میثاق غلیظ بر اظهار نعت و صفت محمد بوده است.

لَيْسَلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ: تا بپرسند راستان را از راستی ایشان؛ یعنی روز قیامت رسولان را بپرسند از تبلیغ وحی و امتان را بپرسند از اجابت.
 ۸ بوسهل انماری گوید معناه لَيْسَلُ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ: هراينه بپرسند. راست آهنگان را از راستی ایشان. سؤال: چرا صادقان را تخصیص کرد به سؤال بعد ما که جای دیگر گفت فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؟ جواب گوییم صادقان را خاص کرد به تقریر و تبکیست دیگران را، یعنی چون ۱۲ راستان و راست آهنگان را بپرسد و فرونگذارد بنگر که حال دیگران چگونه باشد. مقصود از سؤال صادقان تهویل و تخویف دیگران باشد وَاعْتَدِ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً؛ و ساخته است ناگرویدگان را به مصطفی عذاب دردناک، و آن عذاب دوزخ است جاوید. سؤال: چون عذاب کافران را ۱۶ ساخته است مؤمن چرا ترسد از عذاب کافران؟ جواب گوییم بدانکه گفت عذاب کافران را ساخته است مؤمن را جای ایمنی نباشد چنانکه گفت أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ بهشت متقیان را ساخته است برای این را نامتقی را ۲۰ جای نومییدی نباشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: یا ایها الذین اقرؤا و وخذوا و صدقوا و قالوا لا اله الا الله محمد رسول الله: ای آن کسها که گرویده اند و ای شما که گروید گانید اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: یاد کنید نیکو داشت خدای را بر شما. سؤال: چه فایده است در ذکر نعمت بعد ما که کافر را هم ذکر نعمت

هست و در آن فایده نه؟ جواب گفته اند اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ معناه اشکروا
 نعمة الله، چنانکه عمر بن عبدالعزیز گوید ذکر النعمة شکرها. و گفته اند
 به ذکر نعمت فرمود تا آن باعث گردد مؤمنان را بر شکر نعمت، زیرا که
 ۴ مقدمه شکر ذکر نعمت است اِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ: چون به شما و حرب شما
 آمد لشکرها، یعنی احزاب عرب. این آیت در حدیث احزاب آمده است و
 آن را حرب خندق گویند، سال پنجم بود از هجرت. اول سال هجرت
 خود حرب نبود رسول را با کافران، دیگر سال از هجرت حرب بدر بود،
 ۸ سدیگر سال حرب احد بود، چهارم سال بدرالصغری بود، پنجم سال حرب
 احزاب بود.

قصه حرب احزاب: و سبب آن آن بود که چون رسول علیه السلام
 بنی نضیر را جلا کرد، رئیس جهودان حِیّ بن اخطب به مکه شد و
 ۱۲ بوسفیان حرب و اهل مکه عهد کرد که گر شما به حرب محمد آید ما با
 شما یار گردیم و به تن و به ستور و سلاح و مال شما را مدد کنیم تا اسلام
 را یکسر مستأصل کنیم. بوسفیان امیر مکه برخاست و چهار هزار سوار از
 مکه و اطراف مکه فراهم کرد و به اکناف عرب برآمد، به همه استعانت
 ۱۶ کرد تا ده هزار سوار جمع کرد و آهنگ به مدینه دادند از هرسوی. و
 جبرئیل مصطفی را خبر کرد که لشکری عظیم قصد مدینه کرد، شما دل
 قوی دارید که خدای شما را نصرت کند. مصطفی علیه السلام بیرون آمد،
 منادی کرد، یاران حاضر آمدند. رسول خطبه کرد گفت «بدانید که
 ۲۰ سواران عرب هم پشت گشتند بر حرب ما و قصد کردند به ما، شما چه
 صواب بینید در مدینه بباشیم یا به حرب بیرون شویم؟». یاران گفتند
 «بیرون رویم که اگر در شهر بباشیم عدو پندارد که آن از عجز است». رسول
 خدای دیگر بار همین سخن تکرار کرد بر سیل مشاورت. علی
 گفت «یا رسول الله، گر ترا همی دشوار آید بیرون رفتن ما را دستوری ده

تا ما به حرب بیرون شویم». رسول را آن رای خوش نیامد. سلمان فارسی گفت «یا رسول الله، به نواحی ما—یعنی به دیار عجم— چون لشکر عظیم قصد شهری کند گردد آن شهر کننده کنند و اهل شهر در شهر می باشند و با ۴ عدو حرب می کنند، گر صواب بینی ما همچنان کنیم». رسول را رای سلمان صواب آمد، بفرمود تا حوالی مدینه کننده کنند. رسول خدای به نفس خویش با همه یاران به کنار مدینه آمدند کننده می کنند؛ انس بن مالک گوید: سختی پدید آمد در کننده چنانکه هیچ آهن بر آن کار نکرد؛ ۸ مسلمانان در آن فرو ماندند، رسول را خبر کردند. رسول بیامد و معول به دست گرفت و بفرمود تا آب بر آن سنگ زدند آنگه سه بار گفت بسم الله و معول بزد، آن سنگ خاره همه ریگ نرم گشت.

سلمان گوید: من با رسول ایستاده بودم به اول زخم که بزد نوری از سوی یمن پدید آمد. رسول مرا گفت «بدیدی یا سلمان؟». گفتم ۱۲ «دیدم». گفت «چه دیدی؟». گفتم «شهرهای یمن را بدیدم». رسول گفت «زود بود که خدای تعالی آن همه را به ولایت به امت من دهد». آنگه ضربت دیگر بزد، نوری سوی شام پدید آمد. رسول مرا گفت «دیدی؟». گفتم «دیدم». گفت «چه دیدی؟». گفتم «شهرهای شام ۱۶ را بدیدم». گفت «زود بود که خدای تعالی آن همه را به ولایت به امت من دهد». ضربت سدیگر بزد، نوری سوی مشرق پدید آمد. رسول گفت «دیدی؟». گفتم «دیدم». گفت «چه دیدی؟». گفتم «خراسان و ۲۰ شهرهای عجم را بدیدم». رسول گفت «زود بود که خدای تعالی آن همه را به ولایت به امت من دهد». عبدالله بن ابی آن باز شنید، گفت «آنت عشو و غرور که محمد مردمان را می دهد، خود در مدینه درمانده شهر را بر خویشان حصار می کند و می گوید همه جهان به ملکت بخواهم گرفت». آیت آمد قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمُلْكِ الْآیَةِ. آنگه در آن کننده مصطفی به دست

- خویشتن خاک برمی داد تا به سینه در خاک شد و سه شباروز برآمده بود که رسول خدای طعام نخورده بود و از گرسنگی سنگ بر شکم بسته بود. جابر بن عبدالله الانصاری آن بدید دلش بر وی بسوخت، دستوری خواست از رسول و با خانه شد میزبانی را بساخت. و قصه میزبانی وی در وَاِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بگفته آمد. چون کنده تمام کرده شد یک جای راه بگذاشتند تا با عدو آنجا حرب کنند. و رسول زنان خویش را به حصنی فرستاده بود در مدینه؛ لشکر عدو خبر یافتند، دو سوار مبارز قصد آن کوشک کردند تا حرم رسول را برده گیرند. چون به در کوشک رسیدند زنان رسول مَرَحَّسَانِ ثابت را گفتند «بیرون شو با ایشان حرب کن که مرد در میان ما تویی». حسان گفت «گر از من حرب آمدی رسول مرا اینجا نفرستادی». و آن آن بود که حسان بددل بود، حرب نتوانستی دید و گویند شمشیر کشیده نتوانستی دید از بددلی، اما زنان آور بود و زنان از دهن بیرون کردی از بینی وی برگذشتی؛ مصطفی علیه السلام گفت مبادا که وی حرب بیند زهره وی بچکد، وی را با جرم خویش بدان حصار فرستاد. چون زنان وی را گفتند بیرون رو به حرب، وی بترسید. صفیه عمه رسول زهری در پوشید و خودی بر سر نهاد و نیزه ای به دست گرفت به حرب آن دو مبارز بیرون آمد، یکی را بیفکند، دیگر به هزیمت شد. چون لشکر عدو فرا کنده رسیدند—هرگز کنده ندیده بودند—فرو ماندند. مبارزترین ایشان عمرو بن عبدود بود—مردی بود نام دار در همه عرب کس باوی برنیامدی به مبارزت، صد و شانزده سال عمر وی بود—همی چون آن کنده بدید عنان بگردانید. ابلیس بر هیئت جبلة بن حکیم پیش وی آمد— و جبلة مردی بود در قریش سی سال بود تا بمرده بود— چون عمرو وی را بدید عجبش آمد. ابلیس گفت: من رسول عزّی ام، مرا زنده کرد و به تو رسول کرد که «من از تو ناخشنودم و بر تو بخشم ام که تو

- به بدر مرا نصرت نکردی و به احد مرا نصرت نکردی». چون عمرو این سخن بشنید حمیت جاهلیت او برجوشید، برگشت و اسب در کنده افکند و از کنده گذاره شد، قصد رسول و یاران کرد بانگ برزد. مسلمانان بر معرکه ایستاده بودند، آواز عمرو بشنیدند که: هل من مبارز. ایشان را آن آواز عمرو هول آمد. بوبکر صدیق رضی الله عنه قصد کرد که به روی وی بیرون آید به مبارزت، رسول وی را نگذاشت. عمر قصد کرد همچنین رسول او را نگذاشت؛ و عمرو اسب بر در مدینه افکنده ناورد می زد و جولان می کرد و می گفت هل من مبارز، چون کس را ندید که به روی وی بیرون آمدی روی سوی لشکر کرد و این بیتها می گفت:

و لقد بحجت من النداء لجمعهم هل من مبارز

و وقفت اذ جبن الرجال بموقف القرن المناجر

- ان الشجاعة في الفتى والجود من خير الغرايز
تا علی چو شیر غران به روی وی بیرون شد. و آن تأخیر علی را از آن افتاد که رسول علیه السلام می خواست که زره خویش را در وی پوشاند و زره حاضر نبود، تا حاضر آوردند رسول آن را به دست خویش در وی پوشانید و تیغ خود به دست وی داد و وی را دعا به نصرت کرد. علی آهنگ به عمرو داد غران و نران. نخست جواب شعر عمرو باز داد:

لا تعجلن فقد اتيك مجيب صوتك غير عاجز

فلقد دنت منك الممات فان تفرّو ان تناجز

- انّی لا رجوا ان تقوم عليك نايحة الجنائز
عمرو وی را گفت «من انت؟». علی گفت «انا علی بن ابی طالب». عمرو گفت «یا غلیم، ارجع وراك فلست بشکلی ولا اقاتلك». علی گفت «چرا؟». گفت «زیرا که مرا با پدر تو دوستی بود، من روان او را اندوهگن نکنم به کشتن تو». علی گفت «امروز روز حرب است نه روز

- محابا، بهانه میار، از سه کاریکی بکن». عمرو گفت «آن چیست؟». علی گفت «بگولا اله الا الله». عمرو گفت «الخرس خیر من هذا القول، دیگر چیست؟». علی گفت «ارجع وراك، گر این سخن نگویی چنانکه آمدی بازگرد به سلامت بر خویشان ستم مکن». عمرو گفت «بازگشتن من عادت ندارم تا دشمن خویش را نکشم، دیگر چیست؟». علی گفت «پس از اسب فرود آی که من پیاده‌ام تا حرب کنیم». عمرو از اسب فرود آمد گفت «هذا شأنی»، چون شیر مست سه زره برهم پوشیده به چهار هزار درم زره و خود و سلاح بر تن وی. عمر خطاب گوید: ۴
- چون وی پای از اسب بازگردانید پنداشتم او را که رجل من رجال عاد، بس بر یکدیگر حمله بردند، گردی برآمد چنانکه کس نیز ایشان را ندید؛ مسلمانان سخت غمگین گشتند که مبادا که علی بتر آید، دعا می‌کردند و ما هیچیز نمی‌شنیدیم میان ایشان مگر آواز شمشیر زخم. چون ساعتی برآمد گرد فرونشست علی را دیدم تکبیر می‌کرد عمرو را کشته بیفکنده و تیغ بر پشت وی فرو می‌آورد از خون پاک می‌کرد. مسلمانان همه تکبیر برآوردند. چون لشکر عدو بدانستند که عمرو کشته شد، دو مبارز دیگر پیش علی آمدند گفتند «یا علی بس کاری نبود که پیرمردی را بکشتی، او را نه تو کشتی او را زاد کشت، اکنون مردی کن». علی چون شیر غرآن حمله‌ای برد بر ایشان، یکی را از ایشان به یک ضربت بکشت؛ آن دیگر زره و خود را در علی انداخت و بجست. او را گفتند «ترا چه بود؟». ۸
- گفت «رأيتُ الموت الاحمر بين عيني». آنکه مبارزان یک یک می‌آمدند تا شش مبارز را علی بکشت. و حرب در پیوستند یکی از میان عدو سعد بن معاذ را که مهتر انصار بود تیری زد بر اکحل و گفت «خذها و انا ابن غرقه». سعد گفت «غرقك الله في النار اللهم لا تمتني حتى انتقم من قريظه». و لشکر عدو را از کنده بتاختند، هر روز به حرب می‌آمدند و ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

- حرب می کردند و بتر می آمدند تا نَعِیم بن مسعود الثقفی نزدیک رسول آمد اسلام آورد. و وی مردی بود سخت زیرک و متهدی. رسول را گفت «یا رسول الله، آن کافران این همه به پشتی قریظه می کنند که عهد تو بشکسته اند و ایشان را یاری می کنند به مال و به ستور و سلاح، دستوری ۴ دهی تا من مکاری برآرم، بشوم ایشان را از مدد و عون لشکر بازدارم که سخن مرا نزد ایشان قبول بزرگ است و ایشان خود پندارند که من کافرم». رسول گفت «صواب آید». نَعِیم در شب نزدیک قریظه شد و ایشان ندانستند که وی مسلمان شده است. ایشان را گفت «شما دانید ۸ که من همیشه شما را ناصح بوده ام؟». گفتند «بلی انت انصح الناس». گفت «شما بگزاف ناکردنی کاری بکردی که عهد این مرد را یعنی محمد بشکستید و با این لشکر عرب یار گشتید و محمد را معلوم گشت نقض عهد از شما و مدد شما مراعدای او را، مبادا که فردا ۱۲ روز این لشکر عرب با وی برنیایند بازگردند و شما را پیش مسلمانان افکنند و شما با محمد برنیایید؛ صواب آن است که بوسفیان حرب را بگویند که گر می خواهی که ما به تن و مال و سلاح و به ستور شما را یاری دهیم رهنی به ما دهید که گر شما باز گردید و محمد قصد ما کند به ۱۶ حرب، شما ما را یاری دهید تا ما ایمن باشیم، آنگاه هر یاری که توانیم بدهیم». و آن شب که نَعِیم را با قریظه این سخن رفت دیگر روز نوبت قریظه بود به حرب کردن با مسلمانان، همان شب رسول خدا منافقی را از مدینه پیش خواند و وی را گفت «با تورازی دارم زینهار که کس را ۲۰ بنگویی». منافق گفت «معاذ الله که من راز رسول خدای را با کس بگویم». رسول گفت «بدان که جوش و بوش لشکر عدو فرو نشست، بدانکه ایشان به قریظه پشت قوی داشتند اکنون قریظه از ایشان جدا شدند فردا به حرب نخواهند آمد تا از بوسفیان حرب رهن نستانند و بوسفیان رهن

ندهد، بینی که ما فردا بدین لشکر چه کنیم». آن منافق این سخن از رسول بشنید صبرش برسد تا هم در ساعت بدوید و خود را در کنده افکند و گذاره شد و بوسفیان را آگاه کرد. بوسفیان گفت «باش تا قریظه را بیازماییم، گر چنین است که تومی گویی هلاک از ما برآمد». آنکه کس فرستاد به قریظه که «هلا بیرون آید به حرب مسلمانان، ما را از مکه و اطراف عرب بیاوردید و درین گرما و تفت باد حرّه فرو آوردید و خود در سایه‌های خوش بنشستید، گر با ما در عهدید به حرب آید که امروز نوبت شما است». ایشان گفتند «ما به حرب آنکه آییم که رهنی به ما دهید که گر محمد به آید شما ما را فرو نگذارید، ده مرد به ما فرست چنانکه ما خواهیم به رهن تا ما ایمن باشیم آنکه بیرون آییم به حرب مسلمانان». بوسفیان این سخن بشنید گفت آمد سخن آن مرد، بترسید. در ساعت خدای تعالی هزار فریشته را بفرستاد تا برکنار کنده بیستادند آنجا که حرب گاه بود و بانگی بر ایشان زدند، و از دیگر سوباد و گرد سرخ برخاست چنانکه سنگ ریزه در روی لشکر عدو می‌پاشید تا همه کورو کنست گشتند و هزیمت در ایشان افتاد؛ باد چنان نیرو کرد که همه خیمها و خرگاههای ایشان را همی برکند و دیگرهای ایشان را نگوسار می‌افکند. در اخبار است که شغالی در آن لشکرگاه سر به خمیره فرو کرد، در آنجا طعام بود سرش در آن گرفت به سنگی باززد طراقی بیامد، هزارهز در همه لشکر افتاد، نفسی نفسی شد؛ بوسفیان حرب از بیم لگام بر سر اسب می‌بایست کرد بر دُم اسب می‌کرد، بر اسب نشست، شکال بر پای اسب؛ از شتاب کس کس را ننگریست، همه به هزیمت شدند و مسلمانان در افتادند مال بسیار از ستور و سلاح و متاع و طعام در مدینه آوردند. چنین گویند که آن نصرت که در حرب احزاب خدای تعالی مؤمنان را ارزانی داشت از برکت سلمان پارسی بود که چون خندق

می‌کنند وی معول از عمر خطاب بستد و می‌کند و می‌گفت:

مَا لِي لِسَانٍ فَأَقُولُ شِعْرًا

اسأل رَبِّي عِزَّةً وَنَصْرًا

۴ عَلَى عِدْوِي وَاسْأَلْهُ صَبْرًا

پیغامبر آن بشنید که سلمان از میان خاک آن شعر می‌گفت و از خدای نصرت می‌خواست و از خویشتن ضعیفی می‌نمود، رسول را آن خوش آمد گفت: احسنت یا باعبدالله ما ترکت لشاعر فضلاً، دل بر نصرت خدای

نهادم، و همچنان بود فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُودًا لَمْ تَرَوْهَا: بفرستادیم بر ایشان بادی و لشکری از فریشتگان—چنانکه یاد کردیم— نه می‌دیدید و نه دیدند آن را. در اخبار است که آن شب باد جنوب مرشمال را گفت «(رو، تا محمد را و مسلمانان را نصرت کنیم)». شمال گفت «(الْحَرَّةُ لَا

تَسْرِي بِاللَّيْلِ)». خدای تعالی صبا را فرمان داد به نصرت رسول؛ از آن است که پیغامبر گفت نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَاهْلَكَ عَادٌ بِالدَّبُورِ وَكَانَ آلُ اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا: و بود و هست خدای بدانچه شما می‌کردید از حرب و صبر و دعا بینا.

۱۶ إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ: چون آمدند به شما از زبر شما، یعنی از زبر مدینه چون بوسفیان حرب که از سوی زبر درآمد با چهارهزار سوار وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ: و از فرود شما چون بوالاعور السلمی و غیینة بن حصن الفزاری با شش هزار سوار و هزار پیاده جمله ایشان ده هزار سوار و هزار پیاده وَإِذْ زَاغَتْ

۲۰ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ: و چون بگردید چشمها—یعنی سوی هیچیز نگرستند اهل مدینه مگر سوی لشکر عدو— و برسید دل‌های گروهی به گلوها؛ و ایشان منافقان بودند و گروهی از ضعیفان و ضعیف‌دلان مسلمانان. سؤال: دل چون به گلورسد مرگ آید نیز آن کس را بقا نبود پس چرا گفت وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؟ جواب گفته‌اند وَبَلَغَتِ ای:

کادت ان يبلغ القلوب الحناجر؛ و گفته اند چون یکی را بیم صعب رسد
 سل منتفخ گردد دل را از جای بردارد، آن است که گفت وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ
 الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا: و اندیشه می کردند به خدای اندیشه ها که مگر
 ۴ خدای ما را نصرت نکند. و ایشان که این اندیشه می کردند هم گروهی
 بودند از ضعیف دلان مسلمانان، اما یاران رسول خود دل بر نصرت خدای
 داشتند و دل قوی داشتند به وعده نصرت.

هَذَا لِكَ أَتَيْتِ الْمُؤْمِنُونَ وَزَلُّوا زِلَالًا شَدِيدًا: آنجا آن وقت آزمون کردند
 ۸ گرویدگان را بدان محنت و بلرزانیدند ایشان را بیم و هراسی و لرزانیدن
 سخت.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: و چون می گفتند دورویان و
 آن کسها که در دل های ایشان بود بیماری شک، چون عبدالله بن ابی و
 ۱۲ معتب بن قشیر مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا: هنگام نمی کرد ما را خدای و
 رسول او به نصرت مگر فریفتنی را که ما را بفریفتند تا در مدینه بیستادیم و
 گریزگاهی نجستیم تا لاجرم چنان ببودیم که به غایط بیرون نمی توانیم
 شد، شهر بر ما حصار کردند و نیز وعده می دهد که شام و یمن و مشرق و
 ۱۶ مغرب بخواهیم گرفت.

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ: و چون می گفت گروهی از ایشان یعنی منافقان یا
 أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ: ای اهل مدینه نه جای شما است اینجا که
 ایستاده اید، یعنی در حرب گاه مه ایستید که لشکر عدو شما را ببیند و به
 ۲۰ دانش بکشد، گر در افتند شما را بداشتند فَارْجِعُوا: باز گردید و تَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ
 مِنْهُمْ النَّبِيَّ: و دستوری می خواستند گروهی از ایشان بازگشتن را. و آن آن
 بود که منافقان بامدادان که رسول به حرب گاه شدی حاضر آمدندی از بیم
 مسلمانان، آنکه گروهی پنهان می گریختندی و گروهی بهانه می آوردندی
 بی دستوری يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ: می گفتندی بدرستی که خانه های ما

گذاشته است و بخلل است، یعنی دشمن را بدان راه است. خدای گفت دروغ می‌گویند وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ: و نیست آن خانهای ایشان گذاشته و بخلل
 اِنْ يُرِيدُونَ اِلَّا فِرَارًا: نمی‌خواهند مگر گریختن از حرب، بهانه آن را می‌آرند.

- ۴ وَلَوْ دَخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ اَفْطَارِهَا: و اگر درآمدی بر ایشان از کناره‌های مدینه
 ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ: پس از ایشان درخواستی آزمون شرک لَا تَوَهَا: هراینه اجابت
 کردند بدان و اگر لَا تَوَهَا به مد خوانی لا عطوها بود وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا اِلَّا يَسِيرًا: و
 درنگ نکردند در آن-یعنی در اجابت به کفر- مگر اندک مایه؛ و
 ۸ گفته‌اند وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا- ای: معها- اَلَا يَسِيرًا: و اگر کفر آوردند با کفر
 بقا نبودی ایشان را مگر اندک روزگار که خدای تعالی ایشان را همه
 هلاک کردی.

- وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَلَّهِ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْاَدْبَارَ: بدرستی که بودند که پیمان
 ۱۲ کردند با خدای از پیش که بنگردانند پشتها را، یعنی به هزیمت نشوند و از
 حرب باز نه ایستند وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا: و بود و هست عهد خدای
 پرسیدنی، که بنده را از آن پیرسند و از بنده درخواهند. و آن عهد سال بدر
 کردند که گروهی از مسلمانان به بدر حاضر نبودند، چون می‌شنیدند که
 ۱۶ خدای تعالی آیتها می‌فرستاد در ثناهای بدریان، ایشان گفتند گر این بار
 حرب پیش آید ما همه تن و جان فدا کنیم و هیچ تخلف نکنیم، از پس آن
 به حرب احد بعضی قضای نحب کردند و بعضی منتظر دیگر حرب
 می‌بودند؛ پس از آن چون حرب احزاب افتاد گروهی تقصیر کردند. در
 ۲۰ این آیت شکایت از ایشان است. و گفته‌اند آنها که عهد کردند هفتاد تن
 بودند که پیش از هجرت رسول از مدینه به مکه شدند و با رسول بیعت
 کردند که گر تو نزدیک ما آیی هر دشمن که قصد تو کند ما بجان بیستیم
 در عون و نصرت تو.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ: بگويا محمد سود ندارد شما را گریختن گر بگریزید از مرگ یا از کشتن وَإِذَا لَا تُمْتَتُونَ إِلَّا قَلِيلًا: و آنکه شما را برخورداری ندهند مگر اندکی؛ یعنی گر از حرب باز ایستید از اجل باز نه ایستید. علی گوید رضوان الله علیه:

۴

الحرب إن باشرتْها لا یکن منک الفشل إصبر علی احوالها لا موت الا بالأجل وحسین بن علی گوید رضی الله عنه:

إذا كانتِ الابدان للموت أنشئت فقتل الفتی بالسیف فی الله اجمل

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنْ آلِهِ: بگويا محمد کیست آنکه نگه دارد شما را از خدای و قضای خدای إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا: اگر خواهد خدای به شما بدی، یعنی کشتنی یا هزیمتی و غارتی و محنتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً: یا خواهد به شما بخشایشی، یعنی نصرتی و دولتی و غنیمتی و نعمتی وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا: و نیابند از فرود خدای دوستی که کار ایشان را بسازد و بسربرد و نه یاری که ایشان را از عذاب خدای نگه دارد.

۸

۱۲

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ: بدرستی که می داند خدای کران کنندگان را و بازدارندگان را از شما که مردمان را از نصرت رسول باز می داشتند وَالْقَائِلِينَ لِأَخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا: و آن گویندگان مر دوستان و برادران ایشان را که بیاید نزدیک ما آید به حرب مشوید و ایشان منافقان بودند که مردمان را از نصرت حق تعویق کردند و لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا: و خود نیامدندی به حرب مگر اندکی چندانکه خویشان را با دیدار رسول و یاران نمودندی آنکه به تسلل می گریختندی.

۱۶

۲۰

أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ: بخیلانند بر شما که نتوانند دید هیچ خیر و شادی شما. سؤال: أَشِحَّةٌ چرا به نصب است؟ جواب گفته اند نصب علی الحال است، و گفته اند نصب علی القطع است، و گفته اند نصب علی الذم

است، و گفته اند مفعول است ای: قَدْ يَعْلَمُهُمُ اللَّهُ اشْحَةً وَتَرَوْنَهُمْ اشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ: چون بیاید بیم، یعنی چون پیش آید حرب و حرب را خوف گویند زیرا که سبب خوف است رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ: بینی ایشان را یا محمد— چون ایشان را به حرب خوانی — می نگرند سوی تو و می گردد چشمهای ایشان چون گردیدن آن کس که تاسه مرگ بروی می درآید. که چشمهای وی سیاهی به سپیدی می درشود از هراس فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِالْأَسِنَّةِ حِدَادٍ: چون باز شود حرب دراز زفانی کنند بر شما آن منافقان به زفانهای تیز که آیا دیدید که ما چه مردیها کردیم گر نه ما بودیمی شما را همه علف شمشیر کردند اَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ: بخیلانند به مال و غنیمت که هیچیز به شما نتوانند دید. گفته اند اَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ بخیل اند به خیر که از ایشان خیر نیاید اَوَّلِيكَ لَمْ يُؤْمِنُوا: ایشان که باور نداشته اند حق را. سؤال: چرا منافق را مؤمن گویند بعد ما که خدای می گوید اَوَّلِيكَ لَمْ يُؤْمِنُوا؟ جواب گوئیم اَوَّلِيكَ لَمْ يُؤْمِنُوا ای: لم يَصَدَّقُوا بقلوبهم، و گفته اند معناه: ایمن نکرده اند مؤمنان را از شر خویش فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ: لاجرم به باد کرده است خدای کارهای ایشان را وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا: و هست آن— به باد کردن کارهای ایشان— بر خدای آسان که بشومی نفاق ایشان کارهای ایشان را همه حبطه کرده است.

يَخْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا: می پندارند که لشکرهای عرب نشده اند به هزیمت از بیم که در دلهای ایشان بود گفتندی هرگز این لشکر از کنار مدینه زاستر نشوند تا خاک مدینه را به سنب اسب نبرند و دین اسلام را مستأصل نکنند وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْا لَوْ أَنَّهُمْ بِأَدْوْنِ فِي رَأْبٍ: و اگر آمدندی لشکرهای منافقان مدینه آن دوست داشتندی که ایشان بیابانی بودند در میان بیابانیان، تا کام می گذاردندی به شماتت مسلمانان يَسْلُونِ

عَنْ أَنبَائِكُمْ: می‌پرسیدندی از خبرهای شما و شماتت می‌کردندی وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا: وگر نیز در میان شما بودندی هنگام حرب کارزار نکردندی مگر اندکی، یعنی لا قلیلاً ولا کثیراً.

۴ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: بدرستی که بود و هست شما را در پیغامبر خدای پی بردن نیکوی به آموختن آداب بندگی در اندوه و شادی لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ: مر آن کس را که بود که می‌ترسد از خدا و روز واپسین و او مید می‌دارد ثواب خدای را به روز واپسین وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا: و یاد کرد خدای را بسیار، به دل به توکل و به زفان به تکبیر.

۸ وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ: و چون بدیدند گرویدگان آن لشکرها را گفتند این است آنکه وعده کرده بود ما را خدای و رسول او؛ و آن آن بود که رسول ایشان را وعده کرده بود و خبر کرده از احزاب به وحی آسمان از پیش به ده روز وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ: و راست گفت خدای و رسول خدای به هر چه وعده کرد وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا، ای: تصدیقاً بوعده الله: و نیفزود ایشان را مگر باورداشتن وعده خدای را وَتَسْلِيمًا: و گردن نهادن قضای خدای را و فرمان برداری فرمان خدای را.

۱۶ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ: از گرویدگان بودند مردانی که راست کردند و تمام بجای آوردند آنچه با خدای تعالی پیمان کرده بودند بر آن، چون بذل کردن جان در حرب کافران فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ: و از ایشان کس بود که تمام کرد پیمان خویش تا به اجل، چون حمزه و یاران وی و عبدالله بن جُبیر و یاران او که حرب می‌کردند تا کشته شدند وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ: و از ایشان کس بود که چشم می‌داشت حرب دیگر را تا در آن جان فدا کند که در این حرب کشته نشد مگر در دیگر حرب کشته شود وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا: و بدل نکردند عهد خدای را بدل کردنی.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ، ای: و قفهم الله بوفاء العهد ليجزى

الصادقين بصدقهم: آن توفیق بداد ایشان را تا پاداش دهد ایشان را وفاداران را به راستی وفاداری ایشان. بوسهل انماری گوید معناه: لیجزین الله الصادقين بصدقهم وُعَذِّبَ الْمُتَافِقِينَ إِنْ شَاءَ: و عذاب کند دورویان را گر خواهد. سؤال: چرا عذاب منافقان را در مشیت بست بعد ما که عذاب ۴ منافقان به قطع و یقین است؟ جواب گفته اند معناه إِنْ شَاءَ آن یموتوا علی النفاق، و گفته اند إِنْ شَاءَ: و قد شاء أَنْ يُعَذِّبَهُمْ أَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ: یا توبه دهد ایشان را از نفاق به اخلاص إِنْ شَاءَ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا: بدرستی که بود و هست خدای آمرزگار به تأخیر عذاب از اهل عذاب و بخشاینده بر ۸ مؤمنان مخلص.

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا: و باز گردانید خدا آن کسان را که بنگرویدند به گُرم ایشان — یعنی لشکر احزاب را — نیافتند نیکی، یعنی مرادی از مسلمانان؛ و گفته اند خَيْرًا ای: مالی و غنیمی وَ كَفَى اللَّهُ ۱۲ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ: و بسنده کرد خدای از گرویدگان کارزار. و آن آن بود که رسول بر ایشان سنه خواند گفت اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ سَرِيعِ الْحِسَابِ اهْزِمِ الْاِحْزَابَ، خدای تعالی ایشان را هزیمت کرد وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا: و بود و ۱۶ هست خدای نیرومند به نصرت اولیا کین کش از اعدا.

وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ: و فرود آورد آن کسها را که هم پشت گشته بودند ایشان را — یعنی احزاب را — از اهل نامه — و ایشان بنی قریظه بودند — از حصارهای ایشان. صیاصی جمع صیصیه بود و صُصَّةٌ سُورٌ گاو بود و حصن را صُصَّةٌ گویند زیرا که بدان تحصن کنند ۲۰ چنانکه گاو به سُور و تحصن کند وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ: و درافکند در دلهای ایشان بیم از مسلمانان قَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ قَرِيقًا: تا گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می گرفتید.

وَ أَوْزَنَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ: و میراث داد شما را زمین ایشان و

- سرایهای ایشان و خواستهای ایشان وَ اَرْضًا لَمْ تَطَوْهَا: و میراث داد شما را زمینی که نرفته اید بر آن، چون زمین خیبر، و گفته اند زمین عجم، و گفته اند از مشرق تا به مغرب. سؤال: چرا گفت وَ اَرْضًا لَمْ تَطَوْهَا بعد ما که زمینی که یاران رسول نرسیده بودند بدان هنوز ایشان را میراث نداده بودند ۴ تا که آنجا رسیدند و فتح کردند آنکه ایشان را بود. جواب گفته اند وَ اَوْرَثَكُم اَرْضَهُمْ معناه: همان انگار که بداد شما را آن زمین؛ وعده ای است که کرد ایشان را لکن به لفظ ماضی آورد تأکید را، و گفته اند معناه وَ اَرْضًا لَمْ تَطَوْهَا سیورثکم ارضاً، و گفته اند این ایراث آن است که در لوح محفوظ نبشته است آن را به نام مسلمانان و تقدیر آن از پیش بکرده.
- اما قصه قتل بنی قریظه آن بود که ایشان با رسول خدای عهد داشتند از پس حرب احد آن عهد بشکستند و با احزاب یار گشتند بر حرب رسول؛ ۱۲ چون خدای تعالی احزاب را هزیمت کرد رسول را فرمود که یکسر به حرب قریظه رو، و رسول منادی فرمود که یکسر همی روید تا بنی قریظه و علم به دست علی داد و خود سلاح در پوشید— و گفته اند رسول خدای هنوز سلاح برنکشیده بود— برفتند. مسلمانان در راه می شدند، بنی عدی را دیدند همه سلاح پوشیده و منتظر رسول و یاران ایستاده. مسلمانان ایشان را گفتند «شما را که خبر کرد که ما به حرب قریظه می شویم؟». گفتند «حیة الکلبی ما را خبر کرد که ساخته باشید تا با رسول خدای به حرب شوید»؛ و آن جبرئیل بود که بر هیئت حیة الکلبی ایشان را آگاه کرده بود. ۲۰ علی رضوان الله علیه از پیش به کنار حصار رسید علم بزد. بنی قریظه مردمانی بودند گردنآور به مال و سلاح و شوکت تمام از کس نترسیدندی، چون علم رسول را بدیدند دشنام دادند رسول خدای را و به حرم وی برراندند و به زفان افراط کردند. چون رسول بر رسید علی گفت «یا رسول الله، تو حرب ایشان را به من گذار و از اینجا زاستر شو تا نشوی آنچه

- ایشان می‌گویند». رسول گفت «یا اخوان القردة و الخنازیر، انزلوا علی حکم الله و رسوله». چون بدانستند که رسول است گفتند «یا محمد یا بالقاسم، ما کنت فحاشاً، این فحش چرا می‌گویی؟». رسول مر بولبابة را گفت «برو و حجت بر ایشان گیر که ایشان حلفای تواند؟؛ از آنکه ایشان حلفای اوس بودند و بولبابة از اوس بود. وی برفت ایشان را بگفت. ایشان گفتند «تو ما را ناصحی، چه فرمایی گر صلح کنیم چه بود؟». بولبابة انگشت به گلوی خویش بیاورد، یعنی گرفت و آید همه را گلوباز برند.
- ۴ بولبابة گفت در ساعت که آن بگفتم دانستم که خدای را و رسول را خیانت کردم به هوای تن. چون فرود آمد رسول وی را گفت «یا بالبابة خُنتُ الله و رسوله». گفت «صدقْتَ فیما قلتَ یا رسول الله». پس از آن بولبابة خود را بر ستون بست از ندامت، و آن آیت که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** در آن آمد، پس از آن خدای تعالی توبه او را بپذیرفت.
- ۱۲ چون بولبابة باز گشت مهتر ایشان کعب بن اسد ایشان را گفت «یا قوم کان سخت شد و ما را هیچ مدد نیست و این مرد را یعنی محمد را کار در اقبال است و طالع او قوی است، می‌بینید که همه لشکرهای عرب را هزیمت کرد و روی به ما آورد، اکنون که درماندیم از سه کاریکی بکنید». ۱۶ گفتند «آن چیست؟». گفت «چون نیک می‌دانید که وی آن نبی اُمّی عربی هاشمی است که نعت وی و صفت وی در کتابها خوانده‌اید به وی ایمان آرید». ایشان گفتند «ما خود را تبع کس نگردانیم، دیگر چیست؟». گفت «گر این نکنید امشب شب شنید است ما را امان دهند بیایید تا بر ایشان شبیخون کنیم». گفتند «فردا شنید ما بریده گردد این نتوانیم کرد». گفت «پس بیایید تا پس فردا روزیک شنید شمشیر در گردانیم زنان و فرزندان خویش را همه بکشیم و همچنان شمشیرزنان فرو شویم می‌زنیم و می‌گیریم تا همه کریم وار کشته شویم». گفتند «ما

با زنان و فرزندان خویش این معاملت نکنیم». کعب گفت «شما دانید».

- ۴ پس چون عاجز شدند رسول مرایشان را گفت «پس بر حکم که فرود آید؟». ایشان گفتند «بر حکم سعد بن مُعَاذِ مَهِتَرِ انصار»؛ از آنکه وی از اوس بود و ایشان حلفاء اوس بودند پنداشتند که وی در کار ایشان سعی کند. کس به سعد شد و وی را در حرب احزاب تیری بر رگ اکحل آمده بود و خون بسیار رفته و هنوز می‌رفت. وی سست شده بود و دل از جان خویش برداشته چندانی زندگانی می‌خواست که قریظه را به کام دل خویش بیند؛ چون وی را خبر کردند که قریظه جز بر حکم توفروء می‌نیایند، گفت الله اکبر الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی أُرانیهم کما أَرَدْتُ، کار من است، حیلت کنید مرا آنجا برید. وی را بر خری — و گویند در محقه ای — می‌آوردند؛ چون از دور می‌آمد رسول مر انصار را گفت «برخیزید همه پیش مهتر خویش باز شوید به استقبال». پیش وی باز آمدند، عبدالله بن ابی وی را گفت «یا سعد، ایشان را نگر تو دانی که اگر بجای آنکه حلفاء اوس بودند حلفاء خزرج بودندی من ایشان را بجان بیستادمی». سعد گفت انا أبرء الی الله من حلف کلّ یهودی و یهودیة». وی را در پیش رسول آوردند، رسول وی را گفت «یا سعد چه حکم کنی قریظه را؟». گفت «تا فرو آیند تا چنانکه ببايد کرد بکنم». ایشان همه فرود آمدند. سعد گفت «بر حکم من کار کنید؟». گفتند «کنیم». گفت «خدای بر این گواه؟». گفتند «گواه». آنکه مر رسول را گفت «یا رسول الله توبه حکم من رضا دهی؟». گفت «دهم». گفت «خدای بر این گواه؟». گفت «گواه». سعد گفت «أری ان تقتل مقاتلیهم و تسبا ذراریهم و تقسم فیهم». اسلام بر ایشان عرضه کرد، ایشان ابا کردند. سعد گفت «حکم من آن است که هر که از ایشان مرد

- است گردن وی بزنید و هر که زن و فرزند است همه را اسیر گیرید و مالهای ایشان را غنیمت گیرید». پیغامبر صلی الله علیه گفت «یا سعد لقد حکمت بما حکم الله به من فوق سبعة ارقعه». در ساعت مهتر ایشان را حُیّی بن اخطب اسیر پیش رسول آوردند بسته جبّه دیباه پوشیده و پاره ۴ پاره کرده. رسول وی را گفت «هین یا عدوّ الله اسلام آرتا برهی». حُیّی گفت بسیار عزّها دیدم گاه است که ذلّ بینم، هر چه کردم با تو بر هیچیز پشیمان نیستم، بهتر از من بیش از این محنت دیدند، هر چه بتوانی کرد به من بکن، من اسلام نیارم». رسول بفرمود تا او را گردن بزدند، آنکه مر ۸ سعد را گفت «هر چه خواهی بکن». سعد گفت «شمشیر دهید». شمشیر در گردانیدند، چهارصد مرد مقاتل را - و به یک روایت هفتصد مرد را - گردن بزدند و هزار کم پنجاه سر را اسیر بردند و اموال ایشان را همه برگرفتند وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا: و بود و هست خدای بر هر ۱۲ چیز - بر نصرت مؤمنان و هلاکت کافران - توانا. کَانَ در قرآن بر پنج معنی است کان ازلی است، چنانکه در صفات خدای تعالی کان الله علی کل شیءٍ قَدِيرًا؛ و کان ماضی است، چنانکه و کان فی المدینه تسعه رهط؛ و ۱۶ کان حال است، چنانکه ان الصلوة کانت علی المومنین کتاباً موقوتاً؛ و کان مستقبل است، چنانکه فی یوم کان شره مستطیراً؛ و کان صیوروت است، چنانکه فان من المغرقین و کان من الکافرین.
- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ: ای پیغامبر بزرگوار بگویی مر زنان ترا. اما ۲۰ زنان رسول معروفترین یازده بودند هشت قرشیّات و سه ناقرشیّه، اما آن هشت که قرشی بودند: اول خدیجه بنت خُوَیَلِد، تا وی زنده بود مصطفی علیه السلام هیچ زن نخواست جز وی، و عایشه بنت ابی بکر الصدیق و حَفْصَة بنت عمر الخطاب، و سَوْدَة بنت زَمْعَة، و زَیْن بنت جَحْش، و مِیْمُونَة بنت الحارث، و امّ سَلَمَة بنت امیّه، و امّ حَبِیبه

بنت ابی سفیان بن حرب. اما ناقرشیه: جُوَیریه بنت الحارث، و صَفِیَّه بنت حُیَّ بن اخطب، و حُمَیرِیَّه، و جز این نیز بود ولیکن نه معروف چنانکه عمره مهترزاده ای بود از عرب پدر وی او را بر رسول می ستود آخر گفت «و ازیدک یا رسول الله، هرگز تا او بوده است او را بیماری نبوده است». رسول گفت «چراغ بکشتی، گر او را نزد خدای قدری بودی او را بیماری و محنت رسانیدی پس که چنین بود او را نخواهم»؛ وی را طلاق داد، خود هنوز به خانه نیامده بود. زن دیگر بخواست نامش اُمیمه بنت النعمان و به خانه آورد، چون قصد وی کرد او گفت: «اعوذ بالله منك». رسول گفت «لقد عُدَّتْ بِمَعَاذٍ»، او را طلاق داد و متعه داد و گسیل کرد. و زنی دیگر را از بنی زُهره خواستاری کرد از پدرش. وی گفت «بها برص یا رسول الله، ترسم ترا نشاید»، و دروغ گفت لا بل که از درویشی رسول می اجابت نکرد؛ چون با خانه شد آن دختر پیرس شده بود. و زنی را بخواست نامش سَبا مهترزاده ای بود؛ خبر باز آن دختر بردند که محمد حجازی ترا بزنی کرد، دختر از شادی در ساعت بمرد. و زنی را وصف کردند پیش رسول و بروی ستودند چندانی که رسول را رغبت افتاد در تزویج او، آنکه عایشه را بفرستاد تا وی را ببیند تا چنان هست که می وصف کردند. عایشه رضوان الله علیها بشد، او را بدید افزون از آنکه صفت کرده بودند. عایشه اندیشید که رسول او را ببیند بازان همه جمال بازار عایشه و دیگر زنان کاسد شود؛ اندوهگن شد، در راه که می آمد می اندیشید که بگوید رسول را جمال وی بتمامی چنانکه هست یا نه؛ گر بگوید دل رسول از دست بشود که رسول را همه دل در وی آویزد، و گر نگوید رسول خدای را خیانت کرده باشد. اندوهگن می آمد، فرشته ای بر هیئت اعرابی او را پیش آمد گفت: یا ام المؤمنین اندوهگن چرایی؟ خواهی که خدای آن اندوه از دل تو ببرد؟؛ دو رکعت نماز او را در آموخت

که آن را بکن و از پس آن روی بر زمین نه و بگویا میسر کل عسیر یسر
 علینا کل عسیر. عایشه به خانه آمد پیش از آنکه رسول را خبر کرد از حال
 آن زن آن نماز بکرد و سر بر زمین نهاد دعا می کرد، هنوز سر بر نیاورده بود
 ۴ که خبر به رسول آوردند که آن زن بمفاجا بمرد. و نیز از زنان رسول
 ام شریک بود حدیث وی فروتر آنجا که وَاَمْرَاةٌ مُّؤْمِنَةٌ اِنْ وَهَبْتُ نَفْسَهَا
 لِلنَّبِيِّ بِيَايَدٍ گفته آید ان شاء الله. این است جمله زنان رسول که یاد کردیم
 و از جمله ایشان عایشه بود که بکر به خانه رسول آمد، دیگر همه ثیبات
 ۸ بودند.

مناقب عایشه صدیقه ام المؤمنین ده شرف است عایشه را بر دیگر زنان
 رسول: یکی آنکه او بود معروف به مادر مؤمنان هر چند خدای گفت وَ
 اَرْوَاٰهُ اُمَّهَاتُهُمْ، لکن خاص عایشه را گفتندی یا ام المؤمنین. دیگر آنکه
 ۱۲ از همه زنان رسول او بود که مادر و پدر او مهاجرین بودند. سدیگر او
 دوستر بود از همه زنان بر رسول تا بدانجای که رسول به در مرگ گفت: یا
 عایشه مرگ بر من خوش شد بدانکه خدای مرا خبر کرد که تو در بهشت با
 من خواهی بود. چهارم عالمترین همه زنان رسول بود چنانکه رسول گفت
 ۱۶ ثلث علم من عایشه روایت کند دیگر باقی، دوازده هزار مرد صحابی و
 چهار هزار شاگرد بود عایشه را و هر مسئله که مشکل شدی بر یاران از پس
 رسول از عایشه پرسیدندی. پنجم زاهدترین همه زنان رسول بود و زهدش تا
 بدانجا بود که صد هزار درم بنزدیک وی آوردند از معاویه بیستگانی
 ۲۰ وی، در آن وقت وی را خلقانی بود می دواخت به برگ خرما، گفت «این
 چه مال است؟». گفتند «حق تو است از بیت المال». وی آن خلقان و
 سوزن از دست بنهاد و آن صد هزار درم بردرویشان قسمت کرد و بداد و
 همان خلقان و سوزن بر دست گرفت. ششم آنکه حافظترین همه زنان
 رسول بود که دوازده هزار خبر از بر بر خواندی و دوازده هزار حدیث و

- دوازده هزار مثل و دوازده هزار بیت اشعار عرب. هفتم آنکه نوبت وی دو شب بودی و نوبت دیگر زنان یک شب و آن یک شب هم به دستوری عایشه بودی. هشتم آنکه چون جبرئیل وحی آوردی بر رسول و رسول با زنی در بستر بودی، وی را از آنجا جدا کردی آنکه وحی به وی گزاردی مگر که با عایشه در بستر بودی، وی را از عایشه جدا نکردی تا عایشه همچنان وحی یاد گرفتی که رسول؛ تا وقتی جبرئیل دویست آیت قرآن بر رسول خواند، عایشه بشنید همه بیکبار یاد گرفت؛ رسول او را گفت «یا عایشه گوش دار تا بر تو خوانم». عایشه گفت «لا بل تو گوش دار تا من بر تو خوانم»، همه از بر برخواند. نهم آنکه مرگ رسول بر کنار عایشه بود بر سینه وی روی بر روی وی و لب بر لب او و مرگ در کنار او و دفن در حجره او. دهم آنکه عایشه بود که بکریه خانه رسول آمد فی لیلۃ القدر خیر من ألف شهر و پیغامبر او را گفت فضل عایشه علی سایر النساء کفضل الشریذ علی سایر الطعام، و گفت احب النساء الی عایشه و هی من ازواجی فی الجنة، و نیز گفت یا عایشه لولا ان الله اخبرنی انک معی فی الجنة ما خرجت من الدنيا بأشد غمّاً من فراقک، و نیز گفت یا عایشه من لم یرض بک أمّاً لم یرض بی رسولاً؛ تا بدانی که از زنان رسول عایشه فاضلتر بود و از فرزندان رسول فاطمه رضوان الله علیها ان کنتن ترذدن الحیوة الدنیا و زینتها: گر هستید که می‌خواهید زندگانی نخستین و آرایش آن فتعالن امتعنن و اسرخنن سراحاً جمیلاً: بیاید تا کابین بدهم شما را و یله کنم شما رایله کردن خوب با قضای حق شما. چون این آیت بیامد پیغامبر در حجره عایشه شد، وی را گفت «یا عایشه سخنی با تو می‌بخوام گفت نگر شتاب نکنی در جواب، نخست بنگر و بیندیش و با پدر مشاورت کن آنکه بگوی». عایشه گفت «تن و جان من فدای تو بادا آن چه سخن است؟». رسول گفت «تا دیگر زنان را بخوانم در پیش

ایشان بگویم، نگر شتاب نکنی که دل من به حدیث تو مشغول تر بود». آنگاه کس بفرستاد همه زنان خویش را حاضر کرد و این آیت را بر ایشان خواند و ایشان را مخیر کرد میان صحبت رسول با محنت دنیا و میان فرقت رسول با نعمت دنیا. عایشه گفت «یا رسول الله، این چنان سخنی بود که در این همی با پدر مشاورت باید کرد؟ لا بل که صحبت تو خواهم و گر همه محنت دنیا بر من ببارد شاید اندی که از تو جدا نمانم». چون وی این سخن بگفت، دیگر زنان وی را مخالفت نتوانستند کرد، ایشان نیز همچنان گفتند که عایشه گفت مگر حُمیریّه که وی گفت «من باری طاقت نمی دارم در این محنت و فاقه». رسول او را طلاق داد و حق وی بداد. زن پشیمان شد در خویشتن افتاد که این چه بود که من با خویشتن کردم که رسول خدای را از دست بدادم پس از آن بیامدی و در راه رسول بنشستی و زاریها کردی و روی در پیش رسول در خاک مالیدی تا مگر رسول او را بخواند و به خویشتن گیرد، رسول گفت «لا بل یک ره که تو دنیا را بر من اختیار کردی نیز صحبت مرا نشایی»؛ و در بعضی اخبار است که رسول او را مراجعت کرد.

وَأِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ آلَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا: و گر هستید که می خواهید خدای را و رسول او را — یعنی رضای خدای را و صحبت رسول را — و آن سرای آن جهان را، یعنی بهشت فَإِنَّ آلَ اللَّهِ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا: بدرستی که خدای ساخته است نیکوکاران را از شما مزد بزرگ، یعنی کرامات آخرت.

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ بَأْتٍ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ: ای زنان پیغامبر هر که بیارد از شما زشت کاری پیدا کرده، یعنی قبح آن پدید کرده در عقل یا در شرع و گر مُبَيَّنَةٌ به کسر یا خوانی: هویدا کننده عذر ملامت کننده بدان. مراد از این فاحشه سخط است بر قضای خدای، و گفته اند آزار دل رسول است، و

- گفته اند خواست زینت دنیا است آن را از ایشان فاحشه خواند زیرا که ایشان خاصگان خدا بودند هر که قدر او بزرگتر زلت او زشتتر و کار بروی باریک تر یُضَاعَفَ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ: افزون گشت او را عذاب دوباره، یعنی دو چندان که کس دیگر را زیرا که قدر ایشان بزرگتر از قدر دیگر زنان و هر که او بزرگتر زلت او بزرگتر و عقوبت او بیشتر، چنانکه خدای تعالی رسول را گفت لَقَدْ كَذَبْتَ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً إِذَا لَا ذَنْبَكَ ضِعْفَ الْحَيَوةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ از بهر آن را که قدر او بزرگتر زلت او مخاطره تر و كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً: و بود و هست آن بر خدای آسان.
- ۴
- ۸ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ: و هر که فرمان برداری کند از شما خدای را و رسول او را وَيَعْمَلْ صَالِحاً: و کند کار نیک به اخلاص. سؤال: چرا گفت وَمَنْ يَقْنُتْ وَيَعْمَلْ صَالِحاً به یا بعد ما که فعل مؤنث است، چنانگفت و من تقنت و تعمل به تا؟ جواب گوئیم و من يقنت لفظ من مذکر است و معنی آن در این موضع مؤنث است، يَقْنُتْ وَيَعْمَلْ در این موضع به یا خوانی راجع بود به لفظ من و اگر تَعْمَلْ به تا خوانی فعل اناث بود نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ: بدهیم ما او را مزد او دوباره، یعنی دو چندان که کس دیگر را. سؤال: چرا گفت نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَيُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ، بعد ما که یکی را بر کاری مزد افزون دادن از آنکه دیگری را میل بود و بر جرم یکی را افزون از آن عقوبت کردن که دیگری را ظلم بود و میل و ظلم از خدای حکیم روا نبود، پس این چگونه است؟ جواب گوئیم مزد و ثواب بر کار متفاوت بود، هر که او بزرگوارتر مکافات فعل او بیشتر هم در خیر و هم در شر و این مقتضای حکمت است و از عقل همین واجب کند؛ نبینی گر ملکی ترا سیبی دهد مکافات وی بیش از آن واجب آید که گر حاجبی ترا اسبی دهد؛ و بر بدل اگر وزیر ملک لفظتی یا لحظتی خطا کند،
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

عقوبت او بیش از آن بود که اسطبل‌ی را بر فاحشه کبیره، هر که او بزرگ‌تر چنانکه زلت او بزرگ‌تر طاعت او نیز بزرگ‌تر و مزد و ثواب او بیشتر وَاعْتَدْنَا لَهُا رِزْقًا كَرِيمًا: و ساخته ایم ما او را مزدی بزرگوار در بهشت.

- ۴ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ: ای زنان پیغامبر نیستید شما چون کسی دیگر از زنان، یعنی حال شما نازک‌تر و کار بر شما باریک‌تر بود. سؤال: چرا گفت كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ نگفت كَواحِدَةٍ مِنَ النِّسَاءِ بعد ما که وحدان نسا واحده باشد نه احد. جواب گوییم واحده یکی بود و أَحَد کسی، و مراد و مقصود از این نه آن است که شما نه چون یک تن اید از ۸ زنان تا واحده گفتی؛ مراد و مقصود از این آن است که شما نه چون کسی دیگر از زنان، اگر گفتی كَواحِدَةٍ مِنَ النِّسَاءِ کسی را به دل آمدی که مراد از این آن است که شما نه چون یک زن اید از زنان بل که چون زنان دیگرید، چون گفت لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ این تهمت برخاست ۱۲ اِنْ اَتَقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ: گر پرهیز گارید نرمی و فروتنی مکنید در سخن گفتن، چنانکه عادت زنان باشد که سخن آراسته و مزاح آمیز گویند، چنان مگویند گر پرهیز گارید. سؤال: چرا این ادب در سخن گفتن مشروط کرد به شرط تقوی بعد ما که متقی را و نامتقی همه را ادب نگه ۱۶ باید داشت در گفتار؟ جواب گوییم این اِنْ به معنی اِذ است معناه اِذ اَتَقَيْتُنَّ: چون شما متقیان باشید در خورد آن آن باشد که سخن درست و درست گویند و سخن بیکار مگویند فَيُظْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ: که آنکه طمع کند آن کس که در دل وی بیماری و شک بود که مگر شما او را ۲۰ می‌دوست دارید وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا: و سخن که گویند درست و درست گویند، دور از تهمت و مزاح و این ادبایی است که خدای تعالی زنان را در آموخته است از اینجا است که پیغامبر گفت صلوات الله علیه: تَعَلَّمُوا سورة النور و عِلَّمُوا نِسَاءَكُمْ سورة الاحزاب.

- وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ: و بآرام باشید در خانهای شما، چون به فتح قاف خوانی؛ وگرو قَرْنَ به کسر قاف خوانی از وقار باشد، شکهمندی بود یعنی: شما که زناید شکهمند آنکه باشید که در خانهای شما باشید، زیرا که زن در خانه نیکوتر و بشکوه تر. در خبر است که نِعَمَ حِصْنِ الْمَرْأَةِ بَيْتُهَا. ۴
- در اخبار است که مصطفی صلی الله علیه و آله روزی یاران را پرسید که «زنان را چه بهتر مرد را چه بهتر؟». گروهی گفتند «زن را شرم بهتر و مرد را خرد بهتر». رسول نپسندید گفت «این خود نیکو است لکن نه جواب من است». گروهی گفتند که «زن را آن بهتر که ادب آموزد و مرد را آن بهتر که ادب در زن آموزد». رسول هم این جواب را نپسندید. گروهی گفتند که «زن را کدبانوی بهتر و مرد را کدخدایی». رسول هم نپسندید. علی رضی الله عنه سرفرو داشت از میان یاران بیرون شد و در حجره فاطمه شد گفت «یا فاطمه پدرت ما را مسئلتی پرسیده است همه یاران در جواب آن فرو ماندند». گفت «آن چیست؟». گفت «می پرسد مرد را چه بهتر و زن را چه بهتر، هر جواب که می گویم رسول آن را همی نپسندد». فاطمه زهرا رضوان الله علیها گفت «جواب این من دانم». گفت «چیست؟». گفت «مرد را آن بهتر که زن نامحرم را نبیند و زن را آن بهتر که مرد نامحرم را نبیند». علی آن را یاد گرفت و پیامد میان یاران پنهان بجای خویش بنشست پس سر بر آورد گفت «یا رسول الله من جواب دهم». رسول گفت «بیاریا بالحسن». علی بگفت. رسول گفت «احسن یا علی، از کجا آوردی؟». علی گفت که «از فاطمه آموختم». رسول گفت «می دانستم که این تیر هم از جعبه ما است، فاطمه بضعة متی». و لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى: و خویشان را از حد بیرون میاراید بی عستکی چون بی عستکی نادان و ارنخست، آن وقت که مسلمانی نبود

- زنان حریره‌های تنک پوشیدندی باذبانه‌ها گشاده بیرون آمدندی همی خرامیدندی سلحه و دامن بر کتف افکنده و پیراهنهای مرواریدین پوشیدندی و در آن بیرون خرامیدندی پیش مردان نامحرم، تَبَرَّجَ الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى چنان بود وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ: و بیای دارید نماز را و بدهید زکات. سؤال: چرا زنان رسول را به زکات فرمود بعد ما که ایشان را خود مال نبود؟ جواب گفته اند مراد از این زکات صدقه است از آن مقدار که بود، و گفته اند مراد از این زکات نفس است چنانکه عیسی علیه السلام گفت: وَأَوْصَا فِی الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، مراد از آن زکات نفس است وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: و فرمان بردار باشید خدای را و رسول او را، در فرایض و سنن و در طلب رضای خدای و طلب رضای رسول إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ: بدرستی که خدای می آن خواهد بدین ادبهای نیکو که شما را می درآموزد تا ببرد از شما بزه و بدنامی و عیب. سؤال: چرا گفت لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ بعد ما که اهل بیت رسول خود رجس نبودند و ببردن رجس از اهل بیتی بعد آن بود که آن باشد. جواب گوئیم لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ معناه لیبعد عنکم تا دور دارد از شما که اهل بیت رسولید بزه و عیب، أَهْلَ الْبَيْتِ ای: خانه دان رسول وَطَهَّرَكُم تَطْهِيراً: و پاک دارد شما را از همه عیبها پاک داشتی. سؤال: چون گفت لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تطهیر فایده داد، پس چه فایده بود در تکرار وَطَهَّرَكُم تَطْهِيراً؟ جواب گوئیم مراد از این رجس وزر و بال است و مراد از این تطهیر پاک داشتن از عیب و طعن منافقان و دشمنان است، پس این بردن رجس جذ بود و پاک داشتن از عیب و طعن جذ. پیغامبر گفت صلوات الله علیه: اگر مردی میان رکن و مقام هزار سال ییوسته خدای را عبادت کند ولکن اهل بیت مرا دوست ندارد یا طعن آرد در ایشان او را نگوسار در دوزخ افکنند. و نیز پیغامبر گفت صلوات الله علیه:

مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها تردى. بوهريه گوید رضی الله عنه: روزی مصطفی به در حجره فاطمه شد، او را دید در سرای نیمه فراز کرده و از پس در ایستاده اندوهگن. رسول وی را گفت «یا قرّة العین پدر اندوهگن اینجا چرا ایستاده ای؟». گفت «زیرا که حسن و حسین هر دو گرسنه بودند در این میان بدر بیرون شدند نمی دانم که کجا شدند دلم به ایشان مشغول شده است». رسول گفت «یا قرّة عینی دل مشغول مدار که خدای بر ایشان رحیم تر از تو است، وی ایشان را ضایع نگذارد». پس گفت: یا رب نگه دار ایشان باش هر جا که باشند در بیابان و دریا. آنکه جبرئیل آمد گفت «ایشان هر دو در حایط بنی النجار خفته اند و فریشته ای ایشان را پاس می دارد». مصطفی علیه السلام می رفت به طلب ایشان، شبانی را دید گفت «من ایشان را دیدم که فرا نزدیک من آمدند و بر ایشان اثر گرسنگی دیدم، دانستم که ایشان را به طعام حاجت است؛ قدحی شیر پیش ایشان داشتم، کھین خواست که بخورد مهین وی را گفت ای برادر بهوش باش تونه از آن اهل بیتی که چیزی خورد اصل آن نادانسته که از کجاست. چون مهین این سخن بگفت کھین قدح بنهاد آب در چشم آورد از آرزوی شیر و هر دو برفتند». پیغامبر علیه السلام همی رفت با چشمی پر آب تا بدانجا که جبرئیل نشان داده بود، حسن و حسین را دید هر دو بهم خفته دست در آگوش یکدیگر کرده و فریشته ای نزد ایشان یک پرزیر فرو کرده و ایشان را بر آن خوابانیده و دیگر پرزیر برایشان سایبان کرده. رسول علیه السلام ایشان را برگرفت و بر دوش نشاند و بوسه می داد و می آورد و می گفت «اینست سره مرکبی که شما را است و اینست سره دو سوار که شمااید و پدر شما به از شما است». ایشان را همی آورد تا به مسجد، یاران را گفت «بگویم شما را که کیست که پدر وی بهین پدران است و مادرش بهین

مادران است و جدّش بهین جدّان است و جدّتش بهین جدّتان است و عمّش بهین عمّان است و عمّتش بهین عمّتان است و خالش بهین خالان است و خالّتش بهین خالّتان است؟». یاران گفتند «بلی یا رسول الله». گفت «آن حسن و حسین اند که پدر ایشان علی است و مادر ایشان فاطمه زهرا است و جدّ ایشان رسول خدای است و جدّه ایشان خدیجه کبری است و عمّ ایشان جعفر طیّار است و عمّتشان امّ هانی است و خال ایشان قاسم و خالت ایشان زینب فرزندان مصطفی، هر که ایشان را دوست دارد امروز بهشتی است فردا با ایشان در بهشت باشد و هر که ایشان را دشمن دارد امروز دوزخی است فردا با دشمنان من در دوزخ باشد».

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُنْتَلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ: و یاد کنید و برخوانید آنچه می‌خوانند در خانه‌های شما از سخنان خدای — یعنی قرآن — و سخن درست، یعنی تفسیر قرآن و بیان حلال و حرام و حدود و احکام و شرایع اسلام. گفته اند معناه: یاد کنید ای اهل بیت رسول که خانه دان شما خانه دان وحی و رسالت است همه را به شما اقتدا باید کرد و چنان باید که شما پیراسته ترین همه باشید که حدیث شما نازک تر باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا: بدرستی که بود و هست خدای نیکوکار به شما باریک دان و باریک بین و باریک کار و آگاه به همه چیزها به همه احوال شما. آنکه چون خدای تعالی زنان رسول را پنדה داد و ادبها آموخت و ایشان آن همه را کار بستند، خدای تعالی بر ایشان ثنا کرد بدانکه گفت إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْآيَةَ. گفته اند امّ سلمه جفت رسول چنانکه عادت زنان باشد خواست که نازی کند بر رسول گفت «یا رسول الله چون است که خدای تعالی در قرآن همه ثناهای نیکو بر مردان کرده است چنانکه گفت التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْآيَةَ، وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الْآيَاتِ، وَالَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ

- الآیات، وَقَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الآیات و جزاین و برما که زنانیم ثنا نکرد؟»، خدای تعالی این آیت بفرستاد در ثنای ایشان گفت إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ: بدرستی که گردن نهادگان از مردان و گردن نهادگان از زنان حکم و فرمان خدای را؛ گفته اند: مخلصان از مردان و زنان و ۴
- اقرار دهندگان به حق از مردان و زنان وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: و گرویدگان از مردان و زنان. سؤال: اگر مؤمن و مسلمان یکی است پس چرا خدای تعالی فرق کرد میان ایشان؟ جواب گفته اند مخالفت لفظ مخالفت معنی واجب نکند، و گفته اند این مسلمین و مسلمات موحدان اند از مردان و ۸
- زنان و این مؤمنین و مؤمنات به معنی مصدقان اند و توحید ظاهر غیر تصدیق دل باشد وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ: و فرمان برداران از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ: و راست گویان و راست آهنگان و وفاداران از مردان و زنان و ۱۲
- الصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ: و شکیبانان از مردان و زنان وَالخَاشِعِينَ وَالخَاشِعَاتِ: و ترس کاران و فروتنان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ: و صدقه دهندگان و نیکی کنندگان از مردان و زنان وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ: و روزه داران از مردان و زنان، روزه فریضه و از هر ماه سه روز وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ: و آن نگه دارندگان فرجهای ایشان را از ناشایست از ۱۶
- مردان و زنان وَالَّذَاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالَّذَاكِرَاتِ: و آن یاد کنندگان خدای را بسیاری از مردان و زنان؛ گفته اند مراد از این ذکر ذکر دل است زیرا که کثرت و دوام در آن ذکر واجب است، و گفته اند مراد از این ذکر ذکر خدای است در سه حال قیاماً وَقُعُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ، آنکه چون خدای تعالی بر ایشان بدین ده چیز ثنا کرد ثواب ایشان را یاد کرد گفت: أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً: ساخته است خدای ایشان را آمرزش و مزد بزرگ در بهشت. سؤال: اگر خطاب ذکور خطاب اناث باشد پس چرا خدای تعالی درین آیت اناث را جدا از ذکور یاد کرد؟ جواب گفته اند خطاب

- چنان است خطاب الذکور خطاب الاناث، و اندر این آیت خبر است نه خطاب؛ و گفته اند هر چند خطاب ذکور خطاب اناث باشد لکن خدای تعالی در این آیت تخصیص خواست، زنان را جدا یاد کرد از بهر تشریف
- ۴ زنان رسول را چنانکه ایشان را جدا گانه گفت وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ هر چند در أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ درآمدند.
- وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: نسزد هیچ مرد گرویده را و نه هیچ زن گرویده را چون فرمود خدای
- ۸ وَرَسُولٍ أَوْ فِرْعَانٍ أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: گفته اند
- إِذَا قَضَى اللَّهُ أَمْرًا: علم الله، و گفته اند قَضَى اللَّهُ أَمْرًا: حَتَمَ اللَّهُ أَمْرًا، و گفته اند أَتَمَّ اللَّهُ أَمْرًا. سؤال: چرا گفت لَهُمُ الْخِيَرَةُ نگفت لهما الخيرة بعد ما که خبر از دوتن می کند؟ جواب گوئیم وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ
- ۱۲ مراد از آن همه مؤمنین و مؤمنات است نه همی یک مؤمن و مؤمنة. این آیت در شأن زینب بنت جحش آمد و زید بن حارثه و آن آن بود که زینب بنت جحش دختر عمه رسول بود، زینب بنت امیمة بنت عبدالمطلب زنی بود قرشیّه بزرگ اصل با جمال و مال رزینه و حصینه، از مکه بهجرت به
- ۱۶ مدینه آمد، طمع می داشت که رسول خدا او را به زنی کند و لکن به جمال و مال و اصل و نسب خویش عُجَبی داشت. خدای تعالی خواست که عجب وی را در وی شکند، رسول را فرمود که وی را به زید حارثه دهد و زید مولی و پسر خوانده رسول بود. چون رسول زینب را خواستاری کرد
- ۲۰ برای زید را، زینب از آن سخن اندوهگن گشت و برادر وی عبدالله بن جحش سپه سالار رسول نیز سخت از آن غمناک شد و علی و عباس نیز اندوهگن گشتند و رسول را به طبع بشریت هم می خوش نیامد لکن فرمان خدای چنان بود، لابد زینب را به زید می بایست داد. چون آیت آمد وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ الْآيَةُ، همه گردن نهادند حکم خدای را و زینب را

به زید دادند. یکچندی برآمد، زید همی نالید که «یا رسول الله من چه
مرد زینب باشم، وی زنی قرشیّه بنت عمّۀ مصطفی و من مردی از موالی و
من به حق وی نمی‌رسم، وی بر من تطاولها دارد و عیش ما منغص
است». و خدای تعالی خبر کرده بود که آخر زینب را از زید جدایی افتد ۴
و وی را به رسول دهد. رسول علیه السلام دل بر آن وعده خدای می‌داشت
و به حکم خدای تعالی راضی می‌بود؛ تا روزی خواست که در حجره زید
شود ایشان را پندی دهد، از آنچه میان زینب و زید مساعدت نمی‌بود.
چون از در حجره در شد زینب به لب تنور بود پیش وی باز آمد، رسول ۸
گفت «زید کجاست؟». گفت «غایب است». رسول را چشم بر روی
زینب افتاد، سر در پیش افکند گفت «یا مقلب القلوب والابصار ثبت
قلبی علی دینک و طاعتک»، و هم از آنجا بازگشت، دل بر وعده خدای
راست می‌داشت. چون زید درآمد، زینب او را خبر کرد از آمدن رسول و ۱۲
بازگشتن وی. زید نزدیک رسول آمد گفت «یا رسول الله من زینب را
همی دست باز دارم». رسول گفت «نباید، او را نگه دار و حق او بگزار به
عشرت و حرمت» وَمَنْ يَغْصِ آلَهُ وَرَسُولُهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا: و هر که
نافرمانی کند خدای را و رسول او را بدرستی که گم شد گمراهی ای ۱۶
هویدا.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ: و یاد کن یا محمد چون
می‌گفتی مر آن را که نیکو داشت کرد او را خدای به اسلام و نکوداشت
کردی تو که رسولی او را به آزادی، و آن زید حارثه بود أَفْسِكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ: ۲۰
نگه دار با خویشان جفت ترا زینب و اتقِ اللَّه: و بترس از خدای تا در حق
وی تقصیر نکنی وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ: و پنهان می‌داشتی در دل تو
آنچه خدای پدید کننده آن است وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ: و
می‌باک داری از مردمان و خدای اولیتر که از وی شُکّه داری. گفته اند

این حکایت از قول رسول است مرزید را — که زن اورا نگه دار و از خدای
 بترس وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ پوشیده و پنهان می داری در تن
 تو آنچه خدای پدید آورنده آن است، یعنی تو پنهان می داری رسیدن توبه
 ۴ وی که می گویی به وی نمی رسم و خدای پدید کننده آن است چنانکه
 گفت فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا: و می شرم داری از مردمان که می گویند
 — یعنی منافقان — که زید نه کفوی زینب است، تو از ایشان باک مدار از
 خدای ترس. گفته اند این خطاب از خدای است مر رسول را وَ تُخْفِي فِي
 ۸ نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آن حُب رسول بود مرتزوج زینب را و علم رسول بود به
 وعده خدای، و آن هر دو خود نه فعل رسول بود و ابداء خدای تعالی آن را
 باز گردانیدن زینب بود با رسول به نکاح درست بمراد وی، وَ تَخْشَى
 النَّاسَ اِي: وَ تستحيي من الناس: و شرم می داشتی از مردمان که گویند
 ۱۲ محمد زن پسر را به زنی کرد، وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ: و خدای اولیتر که
 از وی شکوهی؛ چون وی مباح کرد به زنی کردن زن پسر خوانده را تو به
 قول مردمان خاصه به قول منافقان التفات مکن فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا
 زَوَّجْنَا كَهَا: چون زید بگزارد و برآورد از زینب حاجت خود — یعنی مراد
 ۱۶ خویش از وی بیافت و وی را دست بازداشت و وی عدت خویش از وی
 بداشت — به زنی به تودادیم او را؛ و گفته اند معناه آمَرْنَاكَ بِتَزْوِجِهَا، و
 گفته اند معناه أَبَحْنَاكَ تَزْوِجَهَا. و معروف آن است که خدای تعالی زینب
 را به رسول داد؛ زینب بر دیگر زنان رسول فخر کردی که گفתי زَوَّجَكُنَّ
 ۲۰ اِهَالِيكُنَّ من رسول الله وَ زَوَّجْنِيه الله من فوق سبع سموات. و نیز زینب مر
 رسول را گفתי: من بر تونازها کنم که کس از زنان تو آن نتواند کرد زیرا
 که جَدَّ من وَ جَدَّ تَوِيكِي است — یعنی عبدالمطلب — و نیز مرا خدای
 تعالی به خودی خود به توداده است از زور هفت آسمان.

در اخبار است که سه تزویج زبَر هفت آسمان بوده است: یکی تزویج

زینب چنین که بگفتیم، دیگر تزویج عایشه رضی الله عنها. و آن آن بود که چون خدیجه را مرگ آمد رسول خدای اندوهگن بود، جبرئیل علیه السلام آمد و حریری سبز از بهشت به مصطفی آورد صورت عایشه بر آنجا نقش کرده، و گفت «یا رسول الله، خداوندت سلام می‌کند و همی گوید گر خدیجه را از تو باز ستدم شاید که ترا چنین بدلی باز دادم». ۴

چون مصطفی علیه السلام بدان صورت عایشه نگریست همه دلش دوستی آن گرفت. چون جبرئیل باز گشت، پیغامبر بوبکر را بخواند و عایشه را از وی خواستاری کرد. بوبکر گفت «یا رسول الله، عایشه خُرد است قدر شش ساله بیش نیست جز خدمت را شاید گر فرمایی او را فدای تو کنم. رسول گفت وی را به من فرست تا او را ببینم». بوبکر به خانه آمد، طبقی از رطب نیکو بسیار است و بر دست عایشه نهاد نزد مصطفی فرستاد و گفت «او را گو: پدرم گفت که ما را این است ارضیت؟». چون پیغامبر چهره ۱۲

عایشه را بدید هم بر آن صورت که در حریر بهشت دیده بود گفت «رضیت رضیت». در خبر است که در آن وقت که عایشه آن پیغام به رسول بگفت خواست که باز گردد، رسول کنار دامن وی را بگرفت تا وی را تمامتر برینند. عایشه گفت «مه، گر نه آن استی که تو رسول خدایی و دوست ۱۶

بابای منی لَلطَمْتُكَ». از پس آن عایشه گفت: وَیَحٰی کُنْتُ دَلَالَةً نفسی ولم أشعُر. آنکه بوبکر وی را به رسول داد وی هنوز شش ساله بود، چون رسول او را به خانه برد نه ساله بود. سدیگر تزویج فاطمه زهرا بودست ۲۰

رضی الله عنها.

در خبر است که علی رضوان الله علیه مر مقدار اسود را گفت «هیچ دانی که رسول فاطمه را به نام که می‌دارد که هیچ خاطب را در حدیث وی اجابت می‌نکند؟». مقدار گفت «یا علی، سخنی با تو بگویم بشنوی؟». گفت «آن چیست؟». گفت «به همه دل بدان که رسول

- خدای فاطمه را جز به نام تو نمی‌دارد». علی گفت «از کجا می‌گویی بعد ما که صنادید قریش آرزومندان اند، تا ایشان مخاطب باشند مرا این طمع کی باشد». مقداد گفت «یا علی، یک کار بکن؛ رسول خدای اکنون در حجره ام سلمه است، تو در شوبنشین و سخن مگوی. چون رسول گوید به ۴ چه شغل آمده‌ای؟، تو گوی یا رسول الله به خواستاری فاطمه آمده‌ام». علی برفت و عرق از وی در می‌گشت تا به در حجره رسید، در بزد؛ رسول گفت «آن در کوفتن علی است، در باز کنید». علی درآمد رسول او را گفت «یا علی ما وراك»، چه حاجت است که بدین وقت آمدی؟». ۸
- علی گفت «جئتُ مخاطباً الی الله ورسوله ابنة رسول الله»، فرزند رسول را همی خواستاری کنم. رسول گفت «کدام را؟». علی گفت «فاطمه را یا رسول الله». رسول سر در پیش افکند ساعتی دیر پس سر برآورد گفت «مرحبا و اهلاً». علی همی این بشنید برخاست هیچ سخن نیز نگفت و ۱۲ بیرون آمد. مقداد بر در بود گفت «هین یا علی چه رفت؟». علی بگفت که چه رفت. مقداد گفت «یا علی ابشر فقد تم الامر، به خانه شو، نیز از این سخن مگوی تا آنکه که ترا بخواند». علی برفت. روزی چند برآمد کس رسول آمد علی را بخواند. علی گفت: در نزد رسول شدم، روی او را ۱۶ دیدم درفشان چون ماه شب چهارده و دسته‌ای قرنقل به دست، مرا بنشانند و گفت «یا علی، من آن روز که تو حدیث فاطمه کردی همان ساعت خواستم که عقد کنم لکن انتظار کردم فرمان خدای را، اکنون جبرئیل آمد و مرا خبر آورد که خدای تعالی رضوان خازن بهشت را فرمود تا بهشت ۲۰ را بیاراست و فریشتگان مقرب را امر آمد تا بر کرسیهای بهشت بنشینند و روح آن فریشته تنها یک صف باشد به نوبت تو خواستاری کرد فاطمه را، خدای تعالی فریشتگان را گفت گواه باشید که من فاطمه زهرا را بنت محمد مصطفی به علی دادم؛ و بفرمود فریشتگان را تا در و یواقیت و

مرجان بهشت نثار کردند و درخت طوبی را بفرمود تا نثار کرد بر حورالعین و این دسته قرنقل از آن است. علی شادان بازگشت روز دیگر نزدیک رسول آمد گفت «یا رسول الله، تنهام دلم همی بگیرد صواب بینی که این شادی بر من تمام کنی؟». رسول گفت یا علی مهلت دهی تا شب؟». ۴

علی گفت «الله و رسوله اعلم». رسول گفت «توبرو اکنون و ساز بساز امشب را که شب دامادی تو است». علی گفت: به حجره آمدم هیچیز ندیدم از اسباب و ساز در همه حجره من مصحف قرآن بود و تیغی و ۸

مصلی ای، با خویشان گفتم چون رسول فرمود که ساز بساز هم تکلفی نباید کرد، برفتم کناری چند ریگ بیاوردم، که خانه نشیب و فراز بود ناهموار هموار کردم و رسول خدای به بازار شد فاطمه را پیراهنی خرید به چهار درم، بیاورد و در وی پوشانید و مشاطه بیامد تا وی را بیاراید. فاطمه در پیش مشاطه بود که سایلی به در آمد گفت: یا اهل بیت الرحمة برهنه ام ۱۲

با من مواسا کنید به جامه ای چندانکه عورت بپوشم تا خدای شما را حلّهای بهشت پوشاند. فاطمه آن بشنید مر مشاطه را گفت: باش تا من کاری بکنم. پس آن پیرهن را برکشید و بدان سایل داد. رسول می آمد آن پیرهن را بازان سایل دید، هیچیز نگفت، نزد فاطمه آمد گفت «پیرهن ۱۶

کویا فرزند؟». گفت «به مستحقّی دادم». رسول گفت «امشب شب عروسی تو است چون کنی؟». فاطمه گفت «خدای بهتر داند». در ساعت جبرئیل آمد گفت: یا رسول الله خدایت می سلام کند و همی گوید دل شاد دار که هفتاد هزار حلّه لونالون به نام فاطمه کردم در بهشت ۲۰

هریکی از آن بهتر— بل که رشته ای از آن بهتر— از دنیا و هر چه در دنیا چیز است. آنکه رسول به بازار رفت پیراهنی دیگر بخرد به هشت درم بنسیه و در فاطمه پوشانید. چون شبانگه آمد جبرئیل آمد با هزار هزار فریشته و مصطفی دست فاطمه را بگرفت و همی آورد به خانه علی،

- جبرئیل از راست و میکائیل از چپ؛ چون به حجره علی رسید گفت «یا علی باز این فرزند من چنان زندگانی کن که با پاره‌ای از من که وی پاره‌ای است از من، شادی دل وی شادی دل من باشد و کراهیت دل وی کراهیت دل من باشد»، این بگفت و بازگشت. چون شب درآمد علی با ۴ فاطمه بهم سخن می‌گفتند، آخر علی گفت «چیزی در دل من همی گردد یا فاطمه با من بگو تا در راه که همی نزد من آمدی سه جای بنشستی آن چرا بود مگر می‌کراهیت داشتی آمدن به خانه من؟». فاطمه گفت «یا علی گر نه آن بودی که بابا مرا وصیت کرده است که سرخویش از ۸ کدخدای خودمپوش والا نگویم که چرا می‌نشستم، ولیکن برای وصیت رسول را چون پرسیدی بگویم، بدان که از گرسنگی پایم کار نمی‌کرد که برفتمی همی نشستم تا می‌آسودم». آنکه چون سه شباروز برآمد مصطفی به تهنیت آمد و در خانه هیچیز نبود که وی را میزبانی کردند. علی مر ۱۲ فاطمه را گفت «تو رسول را به حدیث مشغول می‌دار تا من بروم چیزی حیلت کنم». علی برفت گلیمی داشت آن را به چهار درم بداد، می‌آمد که طعام خرد، سایلی او را پیش آمد الحاح کرد. علی دو درم از آن به وی داد؛ سایلی دیگر پیش آمد عریان، علی آن دو درم دیگر به وی داد؛ زآستر ۱۶ شد، اعرابی وی را پیش آمد با اشتری نیکو مهار به دست گرفته گفت «یا علی این ناقه را بخر که سود کنی». علی گفت «هیچیز ندارم». اعرابی گفت «من ترا مهلت دهم». گفت «به چند؟». گفت «به دویست درم». علی آن را بخرید؛ زآستر شد، اعرابی دیگر او را پیش آمد گفت ۲۰ «یا علی این اشتر بهایی است؟». گفت «هست». گفت «به چند دهی». گفت «هم اکنون به دویست درم خریدم با تو مساومت کنم». اعرابی گفت «به چهارصد درم بنقد به من دادی؟». گفت «دادم». چهارصد درم نقد وی را داد. علی خواست که طعام خرد از شادی نخست

بشتافت تا رسول را خبر کند، چون از در حجره درآمد رسول گفت «یا علی تو گویی قصه یا من گویم». علی گفت «یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد همه تو گوی». رسول گفت «یا علی آن اول اعرابی که ترا پیش آمد جبرئیل بود و آن دیگر اعرابی میکائیل بود و آن ناقة ناقة صالح بود و آن بها خلف آن چهاردم بود که تو در کار خدای کردی، خدای تعالی چهارصد درم ترا خلف باز داد این جهانی، باش تا فردا که به ثواب آن جهانی رسیم لَکِنِّی لَا یَکُونَنَّ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرْجٌ: تا نباشد بر گرویدگان تنگی و بزه ای فی ازواجِ اَدْعِیَائِهِمْ: در زنان پسرخواندگان ایشان که ایشان را به زنی کنند إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا: چون روا کنند از ایشان حاجتی یعنی چون به ایشان رسند و دست باز دارند ایشان را وَعَدْتَ اِیْشَانَ بَدَارُنَدَ وَکَانَ اَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا: و بود و هست فرمان خدای گزارده و بوده. سؤال: چرا شرط کرد که إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا که به ایشان رسیده باشند بعدما که گر پسر خوانده بدان زن نرسیده بود و دست باز دارد هم حلال است مر پدر خوانده را؟ جواب گوئیم إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا از بهر تأکید بیان را یاد کرد تا بدانند که اگر چه بدان زن رسیده باشد هم حلال بود مر پدر خوانده را چون پسر خوانده او را دست باز دارد و عدت وی بدارد و آن که به وی نرسیده باشد در آن خود خلافی نیست.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِیِّ مِنْ حَرْجٍ فَمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ: نبود بر پیغامبر هیچ تنگی و بزه ای در آنچه پدید کرد خدای او را از تزویج زنان سُنَّةَ اللَّهِ — ای: سَنَ اللَّهِ سُنَّةً — فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ: نهاد خدای است که بنهاد در میان آن کسها که گذشتند از پیش، یعنی پیغامبران گذشته که ایشان را زنان مباح بود هر چند خواستندی، گر تو نیز زن داری بیش از چهارتر ملامت نیست وَکَانَ اَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا: و بود و هست فرمان خدای اندازه ای اندازه کرده، یعنی گزارده و بوده.

- الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ: آن کسها که رسانیدندی پیغامهای خدای را و از وی ترسیدندی و نترسیدندی از کس مگر از خدای. گفته اند این الَّذِينَ صفت آن الَّذِينَ است که از پیش گفت سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ، و گفته اند این الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ ۴ صفت مصطفی است، و وی را الَّذِينَ گفت به لفظ جمع تعظیم و تفخیم را وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا: و بسنده است خدای نگه دارنده و پاداش دهنده.
- مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ: نبود ستوده ترین خلق پدر هیچ کس از مردان شما. سبب نزول این آیت آن بود که مردمان زید بن حارثه را زید بن محمد می گفتند و رسول را بازید می گفتند از آنکه رسول زید را پسر خوانده بود، خدای تعالی آن را نپسندید نهی کرد از گفتن آن. سؤال: چه زیان داشتی که محمد پدر کسی بودی از مردان تا خدای تعالی این حکم را نفی کرد؟ جواب گفته اند مقصود از نفی این حکم آن بود تا خلق بدانند ۸ که پسر خوانده پسر نباشد زیرا که در کتب اولی در بود که نبی امی عربی پدر هیچ مرد نبود، یعنی پسران وی به مبلغ مردان نرسند؛ چون مردمان بمجاز زید حارثه را زید بن محمد می گفتند و رسول را بوزید می گفتند، خدای تعالی این را برداشت تا اهل کتاب در غلط نیفتند. و گفته اند ۱۲ مقصود از آن آن بود که رسول را به نام تعظیم بخوانند که یا رسول الله، یا نبی الله، یا خاتم النبیین، نگویند یا بازید وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ: بیک پیغامبر خدای بود و مُهر پیغامبران بود. و گر خاتیم به کسر تا خوانی مهر کننده پیغامبران بود و آخر پیغامبران بود. سؤال: چرا مصطفی را ۱۶ خدای تعالی آخر پیغامبران کرد بعد ما که او گفت الاخیر شر؟ جواب گفته اند او را خاتم النبیین کرد تا وی ناسخ همه شرایع بود و شریعت وی را ناسخ نبود؛ و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد زیرا که خاتم مُهر بود و ۲۰

- تا مهر نگشایند نامه نخوانند، همچنین تا به مصطفی اقرار ندهند به هیچ پیغامبر اقرار نداده باشند؛ و گفته اند وی را خاتم النبیین خواند زیرا که وی مهر کرامات خدای بود، تا وی را از گور برنیزند کس را به بهشت نرسانند؛ و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد تا دیگر پیغامبران منتظر او باشند نه وی منتظر ایشان، چنانکه در دار دنیا به مهمانی که خوانند هر مهمانی که عزیز و محتشم بود او را به آخر خوانند تا وی منتظر دیگران نباشد چون وی در رسد دست به طعام کنند؛ و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد تا بودن وی و بودن امت وی در گور دراز نبود، چون ایشان در گور شدند قیامت برخیزد؛ و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد از بهر فضیلت او را و تکثیر امت او را که تا به قیامت همه امت وی باشند، و آمده است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف امت احمد بود دیگر از آن همه پیغامبران وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ و بود و هست خدای تعالی بر هر چیز - از نعت و صفت مصطفی و احوال وی - دانا، که نعت و صفت وی در همه کتب اولی چنین بوده است که وی خاتم پیغامبران باشد. و گفته اند معناه: وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ الْمُصْطَفَى وَشَرْفِهِ عَلِيمًا، یعنی شرف مصطفی را بتمامی خدای داند و بس. کدام محمد؟ محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصَيِّ بن کلاب بن مُرَّة بن کعب بن لُؤَيِّ بن غالب بن فِهر بن مالک بن النَضْر بن کنانة بن خُزَیْمَة بن مدرک بن الیاس بن مُضَرَّ بن نزار بن مَعَدَّ بن عدنان. گروهی نسب مصطفی را تا به آدم بگویند، ولكن رسول عليه السلام نسب خود می گفت چون به معَدَّ عدنان رسید نیز نگفت.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا؛ ای آنکسان که گرویده اید و ای شما که گرویدگان اید یاد کنید خدای را یاد کردن بسیار. گفته اند مراد از این ذکر کثیر ذکر نعمت است زیرا که نعمت خدای بسیار است و

ذکر آن شکر آن است، پس ذکر بسیار باید تا شکر نعمتهای بسیار باشد. و گفته اند مراد از این ذکر ذکر دوام است، زیرا که هیچ طاعت به دوامت بر بنده فریضه نیست مگر ذکر خدای. و گفته اند مراد از این ذکر اداء طاعت است و پرهیز معصیت، زیرا که چنین گفته اند مَنْ اطاع اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَهُ وَمَنْ عصاه فَقَدْ نَسِيَهِ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَوَاتُهُ وَصِيَامُهُ. و ذکر خدای بر سه وجه است: ذکرى است به دل، چون شکر و صبر و توکل و تفویض؛ و ذکرى است به زفان، چو تسبیح و تکبیر و تهلیل و تمجید؛ و ذکرى است به جوارح و آن اداء طاعات ظاهرى است.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا: و به پاکی و بی عیبی یاد کنید او را بامداد و شبانگاه. و گفته اند این امر ندب است به تسبیح خدای بامداد و شبانگاه، چنانکه در خبر است که رسول هر بامداد هفتاد بار تسبیح کردی و تسبیح وی آن بودی که گفتی سبحان الله و بحمده سبحان الله العظيم و بحمده استغفر الله. و گفته اند مراد از این تسبیح صلوات است و این بُكْرَةً امر است به نماز بامدادان و أَصِيلًا امر است به نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز خفتن.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ: او آن خدای است که آفرین می کند بر شما و فریشتگان او آفرین می کنند بر شما. صلوات از خدای برکت و کرامت بود و مغفرت، و صلوات از ملائکتان بر ما دعا بود و استغفار، و از ما بر مصطفی تحیت بود يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: تا بیرون می آورده دارد شما را از تاریکیها به روشنایی، یعنی از تاریکیهای کفر به روشنایی ایمان و از تاریکیهای فکرت به روشنایی معرفت و از تاریکیهای شبهت به روشنایی حجت و از ظلمات دنیا به نور عقبی و از ظلمات گور به روشنایی بهشت و از ظلمات قیامت به نور عرش. محمد هیصم گفتی رحمه الله: لفظ الاستقبال يدل على استمرار الاحوال، خدای تعالی اخراج

مؤمنان را از ظلمات به نور به لفظ استقبال آورد از بهر استمرار احوال را، تا بدانند که همیشه در هر حال وی بیرون — آرنده مؤمنان باشد از ظلمات به نور و کَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً؛ و بود و هست خدای به گرویدگان بخشاینده که طاعت‌های ایشان بپذیرد و معصیت‌های ایشان را بیامرزد و از دوزخ برهاند و به بهشت رساند.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ: آفرین ایشان آن روز که به وی رسند و ببینند او را سلام باشد. گفته اند معناه تحية بعضهم لبعض في الجنة، چنانکه پیغامبر گفت: السلام تحية اهل الجنة في الجنة؛ و گفته اند معناه: تحية الله لهم يوم يرونه سلام. و آن آن بود که ایشان را گوید: مرحبا بعبادی و احبابی و اصفیائی الذین ارضونی فی الدنیا طبتم و طابت لکم الجنة لکم ما تمیتکم من التحية والكرامة هذا يومکم الذی کنتم تُوعدون وَاَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِیماً؛ و ساخته است ایشان را مزدی بزرگوار در بهشت جاودان.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً: ای پیغامبر بزرگوار — معنی نبی گفته آمد در سر سورة — ما بفرستادیم ترا گواهی دهنده. گفته اند معناه: شاهداً لی بالالوهية، چنانکه گفت فاعلم انه لا اله الا هو؛ و گفته اند شاهداً لی بالتوحيد، چنانکه گفت قل هو الله احد؛ و گفته اند معناه: شاهداً علی الانبياء بالصدق، چنانکه گفت وجینا بك شهيدا علی هولاء؛ و گفته اند معناه: حاضرأ مع اسمی، و شهود حضور بود و این حضور به معنی مقارنت نام مصطفی است با نام خود، چنانکه لا اله الا الله محمد رسول الله؛ و گفته اند شاهداً ای عالماً بی، و شهادت علم بود یعنی مرا بسزا تودانی و بس چنانکه ترا بسزا من دانم و بس و مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا: و مژدگان دهنده و بیم کننده؛ یعنی مبشراً للمؤمنين بالجنة ونذيراً للكافرين بالتار، و گفته اند معناه مبشراً للمطيعين بالكرامة ونذيراً للعاصين بالعقوبة.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ: و باز خواننده با خدای به فرمان او؛ و گفته اند

- معناه داعیاً الی توحید الله، و گفته اند الی طاعة الله، و گفته اند داعیاً الی جنة الله، یا ذنیه: بهدایت و توفیق و گفته اند بأمره و سراجاً مُنیراً: و چراغی تابان. گفته اند معنی الآیه: شاهدی الی الربوبیة و لِلانبیاء بالعدالة و لِلأمة بالهدایة و مبشراً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْكَرَامَةِ و نذیراً لِلْكَافِرِينَ بِالْأَهَانَةِ و داعیاً الی ۴ الله بالرسالة و سراجاً مُنیراً فی الدنیا بالشریعة و فی العقبی بالشفاعة:
- سؤال: چرا خدای تعالی رسول را به چراغ مانده کرد نه به آفتاب مانده کرد تا تمام تر بودی؟ جواب گفته اند خدای تعالی خود مصطفی را به آفتاب مانده کرده است در این آیت زیرا که این سراج آفتاب است ۸ چنانکه گفت جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً، و او را به ماه مانده کرد چنانکه گفت طه و به ستاره مانده کرد چنانکه گفت والنجم اذا هوى. و گفته اند وی را به چراغ مانده کرد نه به آفتاب زیرا که از چراغی هزاران چراغ ۱۲ توان گرفت اما از آفتاب آفتاب دیگر نتوان گرفت؛ و گفته اند وی را به چراغ مانده کرد زیرا که قوت چراغ به چهار چیز بود: چراغ دان و روغن و پلیته و آتش، قوت مصطفی نیز به چهار یار بود ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چنانکه خدای تعالی گفت فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه؛ و گفته اند وی را به چراغ مانده کرد زیرا که چراغ در شب ۱۶ افروزند نه در روز، مصطفی نیز در تاریکی کفر آمد که همه جهان ظلمات کفر داشت. سؤال: چرا وی را به شمع مانده نکرد بعد ما که شمع از چراغ مهتر و بهتر؟ جواب گفته اند زیرا که شمع نصیب توانگران است و چراغ نصیب درویشان و مصطفی درویش بود و نور درویشان و ۲۰ پیش رویشان بود. و گفته اند وی را به چراغ مانده کرد نه به شمع زیرا که چراغ بی غش است اما شمع با غش بود. و گفته اند وی را به شمع مانده نکرد زیرا که شمع را ببرند و به آب غرق کنند و چراغ را این نبود. چون یاران رسول ثنای خدای بر رسول بشنیدند گفتند: یا رسول الله هنیئاً

- لكَ كُلِّ كَرَامَةٍ فَمَا لَنَا؟ خدای تعالی گفت
- وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا: و مژدگان ده گرویدگان را
 که ایشان را است از خدای افزونی نیکویی بزرگ از خدای رحمت و از
 ۴ مصطفی شفاعت. منافقان چون این بشنیدند سر بر آوردند گفتند: ما نیز هم
 از مؤمنانیم. خدای گفت بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما. آنکه سخن
 به اول سورة گشت.
- وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ: و فرمان مبریا محمد نا گرویدگان را و
 ۸ دورویان را، یعنی بوسفیان حرب و قوم او را و عبدالله بن ابی و قوم او را
 وَدَعْ أَذِهِمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ: و بگذار مکافات ایشان را — و گفته اند:
 احتمال کن آزار ایشان را — و به دل با خدای چسب درمکاید ایشان و
 كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا: و بسنده است خدای ترا کارران و نگه بان؛ ای: و کفی الله
 ۱۲ وکیلاً فاکتف بالله وکیلاً. پیغامبر علیه السلام پیش از این آیت به شب
 حَرَسَ داشتی، چون این آیت بیامد نیز حرس نداشت گفت مرا خدای
 نگه دار بس.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ: ای مؤمنان خردمند چون
 ۱۶ بزنی کنید زنان گرویده را — و گرز زن اهل کتاب بود حکم هم این
 است — ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ: پس دست باز دارید ایشان را از
 پیش آنکه به ایشان رسید فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا: نیست شما را بر
 ایشان هیچ عدتی که بدارند آن را، زیرا که عدت از رسیدن مرد است به
 ۲۰ وی، شرط مَسَّ نه همی مجامعت صریحه بود، لا بل هرگاه که مردی زنی
 بخواست و با وی خالی نبود و عذری مانع نباشد از وطی — چون بیماری
 یا حرم یا حیض یا نفاس یا روزه فریضه یا کسی که مردم را از وی شرم
 آید — مهر تمام واجب آید و گرد دست باز دارد عدت تمام واجب آید، و اگر
 مهر مسمی نبود مهر مثل واجب آید؛ و اگر خلوت چنانکه گفتیم نبوده باشد

نه بر مرد مهر واجب آید و نه بر زن عَدَّت واجب آید، و اگر دست باز دارد نصف مهر واجب آید اگر مهر مسمی بود و اگر مهر نامسمی بود متعه لازم آید فرا خورد حال او فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا: متعه دهید ایشان را و یله کنید ایشان را یله کردنی خوب بی ضرار به قضاء حق وی.

۴

يَا آلَنَبِيِّ إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ آلَلَاتِي أَتَيْتَ أَجُورَهُنَّ: ای پیغامبر بزرگوار بدرستی که ما حلال و گشاده کردیم ترا از زنان تو— یعنی بزنی کردن— آن زنان که بداده باشی کابین ایشان. سؤال: چرا شرط کرد که آلَلَاتِي أَتَيْتَ أَجُورَهُنَّ بعد ما که گرهنوز بنداده باشد کاوین چون پذیرفت نکاح حلال است و گر نیز مهر مسمی نباشد هم نکاح روا است؟ جواب گوئیم این که گفت أَتَيْتَ أَجُورَهُنَّ مراد از این ایتا ضمان است و مراد از این اجور مهر است. سؤال: چه خاصیت رسول را در این که گفت او را إِنَّا

۸

أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ آلَلَاتِي أَتَيْتَ أَجُورَهُنَّ بعد ما که غیر نبی را همین حکم است هر زن که به نکاح درست خواهند و کاوین باز بُرند حلال است، پس چرا رسول را بدین تخصیص کرد؟ جواب گوئیم مراد از این افزون از چهار است که رسول خدای را افزون از چهار زن حلال بود و غیر

۱۲

او را روا نبود وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَمِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ: و آنچه پادشاه گشته است بر آن دست تو، یعنی زیردستان از پرستاران هر چند باشند، رسول و امت در ملک یمین یکسانند و آنچه باز گردانیده است خدای با تو از سبایا وَبَنَاتٍ عَمَّكَ: و دختران برادر پدر تو، از بنی عبدالمطلب و بنی هاشم. اعمام

۱۶

رسول نه بودند: بوطالب و بولهب و ضرار و مُقَمَّم و زُبَیْر و حارث و غِذَاق و حمزه و عباس، و کَهِین همه اعمام وی عباس بود و او دیرتر بزیست و به آخر عمر نابینا گشت و به روزگار عثمان عفان بمرد وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ: و دختران عَمَّتان تو. و عَمَّات رسول شش بودند: عاتکه و اُمِّیْمَة و اُمِّ حَکِیم و دُرَّه و اَرُوی و صَفِیَّه، و از جمله عَمَّات رسول صَفِیَّه بود که مسلمان بود

۲۰

- مادر زبیر بن العوام و از جمله اعمام رسول حمزه مسلمان بود و عباس و
 بَنَاتِ خَالِكَ: و دختران برادر مادر تو و بَنَاتِ خَالَاتِكَ: و دختران خواهران مادر
 تو، و احوال و خالات رسول از بنی زُهره بودند اَللّٰه تَنی هَاجَرَن مَعَكَ: آنها که
 ۴ هجرت کردند با تو و یا از پس بیامدند نزدیک تو. سؤال: چرا گفت وَ
 بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ، عمّ را به لفظ وحدان آورد و عَمَّات را به لفظ
 جمع، همچنین وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ، خال را به لفظ وحدان
 آورد و خالات را به لفظ جمع؟ جواب گوئیم زیرا که عمّ اسمی بر وزن
 ۸ مصدر است تشبیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود، اما عَمَّت اسم است
 نه بر وزن مصدر و همچنین جواب از خال و خالات و اَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً، ای:
 و احللنالك امرأة مؤمنة: و حلال کردیم ما ترا زنی گرویده، یعنی
 امّ شریک. و امّ شریک زنی بود از مکه با جمال و مال، مسلمان شد
 ۱۲ خواست که به هجرت به مدینه آید، اهل بیت او را همی نگذاشتند، وی
 پنهان به بازار مکه آمد همراه طلب می کرد. جهودی از مدینه به مکه آمده
 بود به بازرگانی، مرّام شریک را گفت «کجا قصد داری؟». گفت «به
 مدینه نزد رسول خدای». جهود را از وی خشم آمد خواست که وی را
 ۱۶ هلاک کند از غیظ محمد، گفت «بیا تا من ترا به مدینه برم، مرا ستور
 هست و ساز تمام دارم، ترا به هیچیز دل مشغول نباید داشت». می خواست
 که او را در راه هلاک کند. برفتند. آن جهود در راه وی را ماهی مالح داد
 و آب از وی باز گرفت؛ تشنگی بر وی غالب گشت، در منزلی فرود
 ۲۰ آمدند. امّ شریک گفت «ای ناجوان مرد بی حاصل مرا ضمان کردی هر
 چه مرا در راه بکار آید و نگذاشتی که من زاد و ساز را به بساختمی، اکنون
 با من چنین کردی؟». جهود گفت که «تو ندانستی که من از کین و
 بغض محمد جاد و هر چه بتر با تو بکنم، دل بر مرگ بنه که تو هرگز بدان
 جاد و نرسی». امّ شریک گفت «حسبی الله و نعم الوکیل» و سر بنهاد، و

- جهود آب داشت در رخت پنهان کرد و بخفت. چون همه در خواب شدند، ام شریک گفت که: من دل از جان خویش برداشتم، ساعتی بود خنکی یافتم از سینه خویش، نگه کردم سطلی آب دیدم بر سینه من نهاده به زنجیر از هوا فرو گذاشته، آوازی شنیدم که «ای ضعیفه بخور، نوشت باد و گوارنده». من سیراب بخوردم، آبی سردتر از برف سپیدتر از شیر شیرین تر از انگبین. چون سیر بخوردم سطل ناپدید شد. زمانی بود، جهود برخاست آواز من شنید که همی گفتم حسبی الله ونعم الوکیل. ووی پنداشته بود که من از تشنگی هلاک شدم، آواز داد که «ای زن هنوز زنده ای؟».
- ۸ گفتم «والحمد لله خدای مرا از تو و از آب تویی نیاز کرد»، قصه بگفتم. جهود نگه کرد تازگی و سیرابی مرا بدید بدانست کرامت خدای با من، دلش به مسلمانی گشاده گشت، گفت «مردی که به دوستاری وی کسی را چنین کرامت بود آن مرد نبود مگر حق و دین وی نبود مگر دین حق، اسلام عرضه کن». مسلمان گشت، خویشان را خدمت کار ام شریک کرد تا به مدینه رسید. چون به مدینه رسید جبرئیل رسول را خبر کرد از قصه ام شریک؛ رسول به استقبال وی پیش آمد. چون ام شریک را چشم بر روی مصطفی افتاد گفت «یا رسول الله، تن و جان من فدای تو باد، چیزی ندارم عزیزتر از تن و جان من که بر قدم عزیز تو افشانی، خویشان را فدای تو کردم». رسول او را قبول کرد، آن وی را بجای عقد نکاح بود *إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَكِحَّهَا*: گر ببخشد تن خویش مر رسول را چون خواست پیغامبر بزرگوار که به زنی کند او را *خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ*: ویژه ترا است آن نکاح از فرود مؤمنان؛ که رسول را آن روا بود کس دیگر را روا نیست نکاح بی مهر و بی ولی و بی شهود *قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ*: بدرستی که ما دانسته ایم آنچه پدید کردیم ما و مباح کردیم ایشان را یعنی دیگر پیغامبران را فی ازواجهم: در حدیث

- زنان ایشان از یکی تا به چهار و بیش از آن وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ: و آنچه
 زیردستان ایشان باشند هر چند خواهند لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ: تا نباشد بر تو
 یا محمد در حدیث زنان تنگی و آن زان بود که پیغامبر را علیه السلام آن
 قَوْتُ نفسانی بود که کس را از امت آن نبود و آمده است که هر پیغامبری ۴
 را چهل مرده قَوْتُ بود و موسی را چهل پیغامبر قَوْتُ بود و مصطفی را چهل
 موسی قَوْتُ بوده است وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و بود و هست خدای آمرزگار
 گناه مؤمنان و بخشاینده بر تو و امت تو.
- تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ، ترجی به همز خوانند و بی همز خوانند معناه: باز ۸
 پس داری آن را که خواهی از زنان تو وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ: و به خویشان
 آری آن را که خواهی از ایشان. و گفته اند این ارجا به معنی طلاق است
 و این ایوا به معنی حفظ است، یعنی آن را که خواهی نگه داری از زنان و
 آن را که خواهی دست باز داری. و گفته اند این ارجا فرو گذاشتن است در ۱۲
 وطنی و این ایوا به معنی وطنی است؛ و آن آن بود که خدای تعالی مصطفی
 را رخصت داد در صحبت با زنان وی چنانکه خواستی، و لکن رسول
 گفت: من خود تسویت نگه دارم گرچه خدای تعالی مرا مباح کرده است
 ترک تسویت. زنان را در نوبت برابر داشتی مگر عایشه که وی را دونوبت ۱۶
 بود که سَوْدَةُ بَرَادِ برآمده بود نصیب خویش سوی عایشه کرد وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ
 مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ: و آن را که خواهی که به وی رسی از آنها
 که جدا شدی هیچ بزه نیست بر تو و هیچ تنگی یا محمد ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ تَقَرَّ
 أَعْيُنُهُنَّ: آن نزدیکتر و سزا تر بدانکه روشن بود چشمهای ایشان و شاد بود ۲۰
 دلهای ایشان که تو آن میل که کنی به یکی بیش از آنکه به دیگر به
 فرمان خدای و اذن خدای است وَلَا يَحْزَنَ: و اندوهگن نباشند و رشک نبرند
 وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ: و خشنود باشند بدانچه داده باشی ایشان را از
 نصیب نفس و نفقه همه ایشان وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ: و خدای می داند

- آنچه در دل‌های شما است از افزونی میل سوی زن جوان وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
 خَلِيمًا؛ و بود و هست خدای دانا به اندرون دل شما بردبار که عقوبت نکرد
 زنان رسول را بدانکه از رسول دنیا خواستند، و آن آن بود که زنان رسول
 ۴ بی صبر گشتند در فقر و فاقه، عایشه را گفتند از زبان ما رسول خدای را
 بگو که ما را به از این بداریا دست بازدار. عایشه بگفت. رسول اندوه‌گین
 گشت یک ماه زنان را فرو گذاشت با هیچ کس صحبت نکرد و به دیگر
 روایت طلاق بداد رجعی آنکه این آیت آمد که ترجی من تشاء منهن
 ۸ لَا يَحِلُّ لَكَ الْيَسَاءُ مِنْ بَعْدُ: گشاده نیست ترا یا محمد زنان نیز از این
 پس، یعنی از پس این نه زن که ترا است. گفته‌اند این منسوخ است زیرا
 که رسول را روا بودی هر چند زن خواستی، و گفته‌اند مراد از این نسا اهل
 کتاب است که وی را روا نبودن زن کافره را بزنی کردن زیرا که زنان
 ۱۲ رسول مادر مؤمنان بودند و کافره را نرسد که مادر مؤمنان باشد وَلَا أَنْ
 تَبَدَّلَ بَيْنَ مِنْ أَزْوَاجٍ: و نه آنکه بدل گیری بدیشان هیچ زنانی وَلَوْ أَغْبَجَكَ
 حُسْنُهُنَّ: و گر چه خوش آید ترا نیکوی ایشان إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ: مگر آنها
 که زیر دست تواند، یعنی بردگان که از دار کفر آرند وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ
 ۱۶ شَيْءٍ رَقِيبًا: بود و هست خدای بر هر چیز از کردار بندگان نگهبان.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ: ای آن کسان که گرویده‌اید و
 ای شما که گرویدگانید در مشوید در خانهای پیغامبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى
 طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرٍ إِنِئْهُ: مگر که دستوری دهند شما را و بخوانند شما را به
 ۲۰ خورشی نه چشم دارنده آن را و وقت آن را. این آیت در شأن گرانان و
 افسوس‌خوارگان آمده است که گروهی چشم بر نهاده بودند هر که که از
 حجرة رسول علیه السلام دودی برآمدی ایشان قصد کردند که بر آن طعام
 کوبند چون برسیدی خویشتن را ناخوانده در افکندندی و آنچه بودی
 بخوردندی چون از خوردن فارغ شدندی همچنان نشسته می‌بودندی به

حدیث و رسول خدای را آن‌همی دشوار آمدی و لکن به کریم طبعی ایشان را زجر نکردی تا خدای تعالی این آیت بفرستاد وَلَکِنْ إِذَا دُعِیْتُمْ فَأَدْخُلُوا: بلک چون شما را بخوانند آنگه درشوید فَأَیْذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا: پس چون طعام خورده باشید بپراکنید، یعنی بروید و منشینید وَلَا مُسْتَأْیِسِنْ لِحَدِیْثٍ: و نه انس گیرندگان به سخن، چنانکه عادت ایشان بودی إِنْ ذَلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ: بدرستی که آنتان آن بود که آزار آرد پیغامبر را فَيَسْتَخِیْ مِنْکُمْ: شرم دارد از شما که شما را بیرون کند و بانگ برزند و شما را خرد آن نبود که ادب نگاه دارید ناخوانده درنشوید و از پس طعام به حدیث بیهوده ننشینید، ۴

خدای گفت وَاللّٰهُ لَا یَسْتَخِیْ مِنْ الْحَقِّ: و خدای را شرم کرم باز ندارد از پدید کردن حق و درآموختن ادب وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَآءِ حِجَابٍ: و چون بخواهید از زنان رسول خنوری بخواهید از ایشان از پس پرده‌ها. شَأْنُ نَزُولِ این آیت آن بود که در اول اسلام میان مردان و زنان حجاب نبودی در دیدار و سخن گفتار چنانکه عادت عرب و اکراد بودی؛ تا روزی مصطفی و عایشه و عمر خطاب طعام بهم می‌خوردند، دست عمر به دست عایشه بازآمد، عمر از خوردن فرو ایستاد. رسول گفت «مَا لَکَ یَا ۱۲

عمر لا تأکل؟». عمر گفت یا رسول الله چه بودی گر خدای تعالی حجاب فرمودی میان مردان و زنان». خدای تعالی بر وفاق رای عمر این آیت را بفرستاد. پانزده آیت است در قرآن که بر وفاق رای عمر آمده است ان شاء الله عزّ وجلّ در آیت محمد رسول الله که فضل صحابه بگویم آن گفته آید ذَلِکُمْ أَظْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَقُلُوبِهِنَّ آنتان پا کیزه‌تر—یعنی بصلاح تر—مر ۲۰

دل‌های شما را و دل‌های زنان را از ریب و آزار و تهمت وَمَا کَانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ: و نسزد و نه روا باشد شما را که بیازارید رسول خدای را، بدانکه ناخوانده در خانه وی شوید و از پس طعام به حدیث بنشینید و بی حجاب با زنان وی سخن گوید و به هیچ وجه وی را کراهیت نماید

وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا: و نه آنکه بزنی کنید زنان او را از پس وفات او هرگز. این آیت در شان طلحه آمد که وی گفت: گرسول را پیش از من فرمان آید من عایشه را بزنی کنم. این سخن از طلحه زلتی بود، زیرا که حرمت رسول از آن بزرگتر بود که کسی طمع کند به ۴ مناکحت جفت وی از بعد وی. خدای در این آیت نهی کرد از مناکحت زنان رسول از پس او. سؤال: چرا نهی کرد از مناکحت زنان رسول از پس وی؟ جواب گوئیم زیرا که زن در بهشت با شوهر باز پسین باشد و خدای تعالی نپسندید که کسی از زنان رسول در بهشت با کسی باشد جز رسول. ۸ در خبر است که ام حبیبه رسول را پرسید که «یا رسول الله گرزنی را از مؤمنان در دنیا دو شوهر بوده باشد با کدام از ایشان در بهشت بود؟». گفت «باز آن که با وی نیکو خوتر و نیکو کارتر بود». و معلوم است که هیچ شوهر از رسول خدا نیکو خوتر و نیکو کارتر نبود و حذیفه بن الیمان به ۱۲ آخر عمر زن خویش را گفت: گر خواهی که در بهشت با من باشی نگر از پس من شوهر دیگر نکنی، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ مَعَ آخِرِ أَزْوَاجِهَا فِي الْجَنَّةِ إِنَّ ذَلِكَ كَمَا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا: بدرستی که آنان — یعنی بزنی کردن زنان رسول از پس او و کراهیت دل او — هست نزد خدای بزرگ زلتی. ۱۶

إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا: گر آشکارا کنید چیزی را از گفتار و کردار شما یا پویشید آن را بدرستی که بود و هست خدای به هر چیز دانای. آنکه چون آیت حجاب آمد پدران و مادران و برادران و خواهران زنان گفتند ما نیز بنزد ایشان نشویم و با ایشان سخن ۲۰ نگوئیم بی واسطه. این آیت آمد که:

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ فِي آبَائِهِمْ: بزه ای و تنگی نیست بر زنان در حدیث پدران ایشان، نسبی و رضاعی که ببینند ایشان را وَلَا أَبْنَاءَهُمْ: و نه پسران ایشان وَلَا إِخْوَانَهُمْ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِمْ: و نه برادران ایشان و نه پسران برادران ایشان وَلَا

۴ **أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ:** و نه پسران خواهران ایشان **وَلَا نِسَائِهِنَّ:** و نه زنان ایشان که از اهل دین ایشان باشند، اما درپیش زن جهود و ترسا و گبرزن مسلمان را برهنه نباید بود **وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ:** و نه آنچه زیردستان ایشان باشند، چو پرستاران؛ اما زیردستان ایشان از مردان هم نشاید که ببینند ایشان را.

سؤال: چرا این همه را یاد کرد و عمّ و خال را یاد نکرد؟ جواب گوئیم زیرا که عمّ و خال به جای پدر و مادر باشند، و گفته اند زن را درپیش عمّ و خال هم آن به که پوشیده بود، زیرا که چون ایشان خلقت زن را ببینند باشد که پیش فرزند خویش صفت کنند، آن نه صواب باشد **وَأَتَقِينَ اللَّهَ:** و بترسید از خدای و پرهیزید از آزار خدای ای جمله زنان تا جز از این گروه که یاد کردیم شما را نبینند **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا:** بدرستی که بود و هست خدای بر هر چیز از احوال شما گواه و دانا.

۱۲ **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ:** بدرستی که خدای و فریشتگان او درود می دهند و آفرین می کنند بر پیغامبر بزرگوار. بگفتیم که صلوات از خدای چه بود از فریشتگان چه بود و از ما چه بود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا:** ای آن کسان که گرویده اید و ای شما که گرویدگان اید درود دهید بر پیغامبر و آفرین کنید آفرین کردنی. در خبر است که چون این آیت فرو آمد پیغامبر علیه السلام بیرون آمد نزدیک یاران شادان و گماران یاران را گفت «هتثونی هتثونی». یاران گفتند «یا رسول الله بماذا نهيتك هتاك الله كل خير و كرامة». این آیت را برخواند **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، الْآيَةُ.** یاران گفتند «یا رسول الله قد عرفنا السلام عليك، فكيف نصلي عليك؟». گفت «قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد». آنکه رسول گفت «هر که یکبار بر من صلوات دهد، خدای من ده بار بروی صلوات دهد و هر که ده بار بر من صلوات دهد، خدای من صد بار بروی صلوات دهد و هر که یک بار خدای بروی

- صلوات دهد، آتش دوزخ به وی نرسد». عایشه رضی الله عنها گوید: وقتی در خانه تاریک خُلقان خویش می‌دوختم سوزن از دست من بیفتاد، همی جستیم تا که رسول خدای از در آمد همه خانه از نور وی چنان روشن شد که سوزن را بدیدم برگرفتم گریستن بر من افتاد. رسول گفت ۴ «یا حمیرا، چرا می‌گریی؟». گفتم «یا رسول الله، بر غبن آن کس می‌گیریم که روی ترا در قیامت نبیند، آذا آن کدام بدبخت بود». رسول گفت «یا عایشه، دانی که روی مرا در قیامت که نبیند؟ آن کس که بدفرزند بود مادر و پدر را و آن کس که سایل را تهی دست از در باز گرداند و آن کس که مرا در پیش وی یاد کنند وی بر من صلوات نفرستد». سؤال: چون خدای تعالی ما را فرمود که بر رسول صلوات دهید پس چرا ما با خدای حوالت کنیم می‌گوییم اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّد؟ جواب گوییم صَلُّوا عَلَیْهِ امر است بدین سخن که گوییم اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی ۱۲ مُحَمَّد؛ این همچنان است که خدای تعالی رسول را گفت وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ، رسول گفت اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی آلِ ابی اَوْفٰی؛ دیگر جواب گوییم که صلوات ثنای رسول باشد و ثنای رسول در خورد او باید و از ما او را ثنا و آفرینی بسزای او نیاید پس ما خدای را تعالی گوییم یا رب تونایب ما باش به ۱۶ درود بهین مر رسول مهین را. سؤال: رسول را با قدر و شرف و فضل وی به صلوات ما چه حاجت باشد؟ چون او را به صلوات ما حاجت نیست پس چه فایده بود در صلوات دادن بر وی از ما؟ جواب گوییم بلی رسول را به صلوات ما حاجت نیست، لکن ما را به شفاعت وی حاجت است و رسول ۲۰ شفاعت آن را کند که بر وی صلوات دهد؛ چنانکه پیغامبر گفت: هرگاه که در روی زمین مؤمنی بر من صلوات دهد فرشته‌ای به من آید گوید یا محمد فلان پسر فلان فلان جای بر تو صلوات داد من ضمان کردم که روز قیامت دست او را به دست تو دهم تا او را شفاعت کنی. و گفته اند

صلوات از ما بر رسول استزادت شرف است، چنانستی که ما می‌گوییم
 اللَّهُمَّ زِدْهُ شَرَفًا وَتَعْظِيمًا وَكَرَامَةً وَقَرَبَةً. در اخبار است که چون پیغامبر
 این آیت را برخواند و یاران را در آموخت که صلوات چگونه دهید بوبکر
 ۴ صدیق رضی الله عنه بر پای خاست و زار بگریست. رسول گفت «وما
 يُبْکِیکَ یا بابکر؟ چرا می‌گریی؟». گفت «یا رسول الله، همی از آن
 گریم که گرتر از میان ما ببرند آنکه صلوات ما که به تو رساند؟». رسول
 گفت «حقا که خدای را فریشته‌ای است نام وی صلصابل، یک پر او به
 ۸ مشرق و دیگر پر او به مغرب، در همه روی زمین هیچ مؤمن بر من صلوات
 ندهد که نه آن فریشته صلوات او را نسخت کند به خط سبز بر کاغذی از
 نور و بر من عرضه کند؛ من گویم: آفرین خدای بر آن دوست باد، ببر آن
 را بمهر بنه به علّین تا روز قیامت در ترازوی وی نهند. چون روز قیامت
 ۱۲ بود آن نسخه را بیارند در ترازوی آن بنده نهند ترازوی او را گران کنند».

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: بدرستی که آن کسها که می‌آزارند خدای
 را و رسول او را لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: بنفریده است ایشان را خدای
 در این جهان و در آن جهان. گفته‌اند این در شأن جهودان آمده است که
 ۱۶ خدای را ناسزا گفتند. سؤال: اگر هر که خدای را و رسول را بیازارد در
 لعنت خدای باشد دو جهانی، پس واجب آید تا همه گناه کاران دو-
 جهانی در لعنت خدای باشند، زیرا که هر که گناهی کرد خدای را و
 رسول را بیازرد. جواب گفته‌اند این در شأن آن جهودان آمد که گفتند ان
 ۲۰ الله فقیر و یدالله مغلوله و رسول او را جادو گفتند و دیوانه؛ و گفته‌اند این در
 شأن منافقان آمد که به خدای و آیات خدای استهزا کردند وَاعْدَّ لَهُمْ عَذَابًا
 مُّهِينًا: و ساخته است ایشان را عذاب خوارکننده، معناه یهانون فیه و آن
 عذاب دوزخ است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا: و آن کسها که بیازارند

- گرویدگان را از مردان و زنان بی آنکه جرمی کرده باشند فَقَدْ
 اَحْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا: بدرستی که برگرفتند و بر پذیرفتند دروغی و ستمی و
 بزه ای هویدا. این آیت در حدیث منافقان مدینه آمد، و آن آن بود که در آن
 ۴ وقت که پیغامبر صلوات الله علیه به مدینه آمد زنان مدینه بر عادت خویش
 به شب به فراغت گاه از شهر بیرون شدند روی گشاده و منافقان
 می شدند در راه زنان می نشستند بر قصد زنا و به پرستاران دست درازی
 می کردند و قصد زنان آزاد نیز می کردند؛ زنان مسلمانان به رسول بنالیدند
 ۸ که گروهی ما را می رنجه دارند در راه. رسول ایشان را بخواند و بانگ بر
 ایشان زد ایشان جرم بر اصحاب صفه نهادند گفتند آن ایشان می کنند که
 ایشان قومی اند عذب و غربا و ما را خود زنان و کنیزکان هست از ما این
 نیاید پیغامبر علیه السلام گفت: یا معشر الناس اتَّقُوا اِذِي الْمُسْلِمِينَ فَانه
 ۱۲ مَنْ اِذِي مُسْلِمًا فَقَدْ اِذَانِي وَمَنْ اِذَانِي فَقَدْ اِذِي اللَّهِ. آنکه خدای تعالی
 ادب در آموخت زنان را در سترتا از بدان رسته باشند گفت
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ: ای پیغامبر بزرگوار
 بگوی مر زنان ترا و دختران ترا و زنان گرویدگان را، یعنی زنان امت ترا
 ۱۶ يُذْنِبْنَ عَلَيْهِمْ مِنْ جَلَابِيهِمْ: تا فرو گذارند بر خویشتن چادرهای ایشان، یعنی
 تا خود را به چادرها بپوشند چنانکه بر و سینه همه پوشیده بود زیر چادر
 ذَلِكَ اِذْنِي اَنْ يُعْرِفَنَّ فَلَا يُؤْذِنَنَّ: آن نزدیکتر و اولیتر بدانکه بشناسند ایشان را تا
 نیازازد ایشان را. سؤال: اگر مقصود آن بود که ایشان را بدانند پس چرا
 ۲۰ گفت ذَلِكَ اِذْنِي اَنْ يُعْرِفَنَّ؟ جواب گفته اند اَنْ يُعْرِفَنَّ معناه ان لایعرفن تا
 ندانند که ایشان که اند و با ایشان مزاح نکنند و ایشان را نیازازند. و
 گفته اند ذَلِكَ اِذْنِي اَنْ يُعْرِفَنَّ معناه آن اولیتر بدانکه بشناسند ایشان را به
 آزادی که ایشان آزادند پیرامن ایشان نگردند زیرا که در جاهلیت قصد
 پرستاران کردند بزنا و قصد زن آزاد کم کردند، خدای تعالی چادر

- پوشیدن را علامت آزادان نهاد تا بدانند که ایشان آزادند ایشان را نرنجانند
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا: و بود و هست خدای تعالی آمرزگار و بخشاینده مر
- تایبان را و پرهیزکاران را از زنا و حرام. گفته اند معناه غفورا رحیما للإمام
- ۴ ان اکرههّن علی الزناء بعد التحريم. در اخبار است که زنی نزدیک رسول
آمد گفت «یا رسول الله، من رسول همه زنانم به تو، هر چه من گویم همه
ایشان گفته باشند». رسول گفت «بیار تا چه پیغام داری». گفت «یا
رسول الله، زنان می گویند خدا ترا رسول فرستاده است به مردان و زنان،
چنانکه مردان به تو ایمان آوردند ما ایمان آوردیم و چنانکه ایشان نماز
- ۸ می کنند ما همی کنیم و چنانکه ایشان روزه می دارند ما همی داریم و
چنانکه ایشان زکات می دهند ما همی می دهیم و باز آن شوهران را خدمت
می کنیم رنج ایشان می کشیم و فرزندان ایشان را می داریم و رنج ایشان
می کشیم و چون به سفر شوند ایشان را خلیفتی می کنیم و ایشان را جماعت
- ۱۲ از پس جماعت و غزو از پس غزو و مجلس از پس مجلس می یابند و ما از
آن بی نصیب». پیغامبر علیه السلام یاران را گفت «نگه کنید هرگز پیغام
گزاردنی شنیدید و سخنی نیکوتر از این؟»، آنکه گفت «ای خواهر خبر
از من به زنان امت من برسان که در خانه نشستن شما و حق شوهران
- ۱۶ گزاردن شما را بهتر و فاضلتر از حج حاجیان و غزو غازیان و جهاد
مجاهدان و جماعت جماعت کنندگان و از همه کارهای مردان».
- لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُتَافِفُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: اگر باز نیستند دورویان و
- ۲۰ آن کسها که در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق و نکرت و قصد
زنا و آزدن رسول و مؤمنان و رنجانیدن زنان وَالْمُزْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ: و آن
خبرهای بدروغ افکنندگان در شهر که عادت داشتندی اراجیف افکندن
در مدینه برای اندوه دل مسلمانان را که فلان لشکر اسلام را بشکستند و
فلان قوم قصد حرب مسلمانان کردند و فلان کشته شد، و گفته اند

الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ: آن عیب جویان اصحاب صفه بودند که به شب در راه می نشستند و مؤمنان را می رنجانیدند و گناه بر اصحاب صفه می نهادند گر باز نیستند از آن فعل بد ایشان لَنُغَرِّبَنَّكَ بِهِمْ: هرآینه براغالیم ترا بر ایشان و دست دهیم ترا تا گردن ایشان می زنی ثُمَّ لَا يُجَاوِزُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا: پس ۴ چون برگماشتیم ترا بر ایشان نیز همسایگی نکنند با تو در مدینه مگر اندکی تا همه مستأصل گردند به کشتن و جلا کردن.

مَلْعُونِينَ: نفریدگانی اند سزاوار لعنت، نَصَبٌ عَلَى الذِّمِّ آئِنَ مَا تُقِفُوا: هر جا که یابند و به دست آرند ایشان را از آن پس اخذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا: ۸ بگیرند ایشان را و بکشند ایشان را کشتن بزاری؛ اکنون حکم هم بر این است هر که سخنان زناده گوید به طعن آوردن در اسلام یا در قرآن یا در صفات خدای تعالی وی را ببايد کشت به زاری و خواری.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ: این است و چنین بوده است نهاد خدای ۱۲ در آن کسها که گذشتند از پیش، چون مزدک لعین و مانی لعین که چون زنده و الحاد اظهار کردند ایشان را به خواری و زاری بکشند وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا: و نیابی نهاد خدای را یعنی حکم خدای را گردانیدنی؛ یعنی این حکم همیشه ثابت باشد و منسوخ نگردد. ۱۶

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ: می پرسند ترا یا محمد مردمان از آن قیامت نزدیک که کی خواهد بود بگو که دانش آن که قیامت کی خواهد بود نزد خدای است، هیچ فریشته مقرب را و هیچ پیغامبر مرسل را علم کی بودن قیامت نبود. پیغامبر را علیه السلام چون از قیامت پرسیدندی گفتی «ما المسؤل عنها باعلم من السائل» وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا: و چه دانی تو یا محمد شاید بود که بودن قیامت نزدیک است؛ و کلّ ما هو آتٍ قَرِيبٌ سؤال: چرا نگفت لعلّ الساعة تكون قریبة بعد ما که ساعت مؤثث است؟ جواب گفته اند این قریب صفت

ساعت است و صفت مؤنث چون به لفظ فعلیل بود به معنی مفعول بود آن را علامت تأنیث نباشد، چنانکه گویند کَفَّ خَضِيبٌ وَلَحِيَةٌ دُهَيْنٌ وَسَنَةٌ جَدِيدٌ. و گفته اند مراد از این ساعت بعث است و لفظ بعث مذکر است. و گفته اند این قریب نه نعت ساعت است بلکه ظرف است، ای: لعلَّ السَّاعَةِ بِمَكَانٍ قَرِيبٍ ۴

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا: حقاً که خدای بنفریده است ناگرویدگان را به قیامت — لعن خدای در این جهان کافران را اهانت است به سیف و جزیت و در آن جهان تأبید عقوبت است — و ساخته است ایشان را آتش سوزان، یعنی دوزخ جاودان. ۸

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا: جاویدان باشند در آنجا و در آن لعنت همیشه نیابند هیچ دوستی که ایشان را فریاد رسد و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد. و گفته اند وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا: قَرِيبًا يَنْفَعُهُمْ وَلَا مَانِعًا يَمْنَعُ عَذَابَ اللَّهِ عَنْهُمْ که بود ایشان را آن عذاب. ۱۲

يَوْمَ نَقَلَّبُ وُجُوهَهُمْ فِي النَّارِ: آن روز که می گردانند رویهای ایشان را در آتش یعنی از لون به لون می گردانند آن را گاه سیاه و گاه زرد و گاه سبز و گاه تیره. گفته اند گردانیدن رویهای ایشان آن بود که آتش آن را می سوزد و دیگر بار نو می آفریند چنانکه جای دیگر گفت كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها، و گفته اند تحویل وجوه ایشان مسخ ایشان باشد، و گفته اند تحویل وجوه ایشان با پس گردانیدن رویهای ایشان باشد در آتش و آن آن بود که غُلها بر گردن ایشان نهند و سرهای ایشان را باز پس ۲۰

شکنند يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ: می گویند ای کاشکی ما فرمان بردیمی خدای را به توحید وَأَطَعْنَا الرُّسُلَ: و فرمان بردیمی پیغامبر را در رسالت و شریعت. گفته اند معناه يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ فِي الْفَرَايِضِ وَأَطَعْنَا الرُّسُلَ فِي السُّنَنِ. سؤال: چرا نگفت وَأَطَعْنَا الرُّسُلَ که أَلرُّسُولَ به لام الف گفت و

لام را در چنین موضع آنگه لام الف گردانند که قافیه شعر بود و قرآن نه شعر است؟ جواب گوییم لعمری قرآن نه شعر است و لکن فواصل آیات قرآن بجای قوافی است در اشعار، این لام را لام الف گردانیدند برای فواصل آیات را؛ و خوانده‌اند وَاَطَعْنَا الرَّسُولَ به لام مفرده و همچنین خوانده‌اند وَاَضَلُّونَا السَّبِيلَ به لام مفرده.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا: و گویند ای بار خدای ما فرمان بردیم ما مهتران ما را در کفر و شرک و بزرگان ما را در انکار حق و حجت فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ: تا گم کردند ما را از راه حق. سؤال: چه فرق است میان ۸ سادات و کُبرّا تا خدای تعالی آن را به دو لفظ مختلف یاد کرد؟ جواب گفته‌اند سادات و کبرا یکی بود در معنی لکن آن را به دو لفظ مختلف یاد کرد نخستین لفظ را چنانکه گفت ما ضل صاحبکم و ما غوی، ضلالت و غوایت در معنی یکی بود لکن به دو لفظ مختلف یاد کرد ۱۲ تحسین لفظ را در لغت گویند معاذ الله مِن کَذِبٍ وَمِینٍ، گرچه کذب و مِین یکی بود، و گویند عاقلٌ لیب و حسنٌ جمیل.

رَبَّنَا اٰیَهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ: گویند سَفَله ای بار خدای ما بده ایشان را — یعنی بکن پیشوایان و مهتران ما را — دو چندان عذاب که ما را ۱۶ کنی، زیرا که هم ضالّ بودند و هم مضلّ وَالْعَنُتُهُمْ لَعْنًا کَبِیرًا: و بنفرین ایشان را نفرین بسیار، و گر کبیراً به با خوانی: لعنت بزرگ. جواب آید ایشان را که لکلّ ضعف و لکن لا تعلمون.

يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ اٰذَوْا مُوسٰى: ای آن کسها که ۲۰ گرویده‌اید و ای شما که گرویدگانید مبادید چنان کسها که بیازردند موسی را قَبْرًاۙ اَللّٰهُ مِمَّا قَالُوْا: و یزار گردانید او را خدای از آنچه ایشان بروی گفتند وَكَانَ عِنْدَ اَللّٰهِ وَجِیْهًا: و بود موسی نزد خدای شکهمند. و اما آزدن

موسی در سورة الصف بگفته آید که چه بود؛ و نیز گفته اند آزدردن ايشان موسی را آن بود که قارون و اهل وی قصد کردند که آب روی موسی ببرند تا خدای تعالی بر زفان آن زن براثت موسی از آن بهتان بنمود چنانکه در سورة القصص گفته آمد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ: ای آن کسان که گرویده اید و ای شما که گروید گانید بترسید از خدای و پرهیزید از آزار خدای وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا: و گوید گفتار درست و صواب. ابن عباس گوید: قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا یعنی لا اله الا الله چنانکه پیغامبر گفت علیه السلام جَدِّدُوا اِيْمَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. سؤال: چرا امر کرد مؤمن را به گفتار لا اله الا الله بعد ما که کلمه توحید یک بار بگفتن بیش فریضه نیست؟ جواب محمد هیصم گفتی امر به چیزی بر دو وجه است امر اقامت بود و امر استدامت بود، این امر استدامت است یعنی ثبات کنید بر کلمه توحید، و گفته اند معناه سخن درست گوید مگوید زید بن محمد مرزید حارثه را، و گفته اند این امر است به صدق سخن که سخن راست گوید تا خدای تعالی به برکت آن

يُضْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ: به صلاح آرد کارهای شما را، یعنی گردد طاعتهای شما تقصیری و خللی باشد به برکت کلمه توحید و به برکت راستی زفان آن خللهای شما را تدارک کند و کارهای شما را ببراهد وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ: و بیامرزد شما را گناهان شما، چنانکه پیغامبر گفت: شهادة ان لا اله الا الله طمست ما قبلها من الخطايا ان مَحَتَ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را، فرمان برد خدای را در اقرار به خدایی او و رسول او را در اقرار به رسولی او و فرمان برد خدای را در فرایض و رسول او را در سنن و فرمان برد خدای را در احکام و رسول او را در بیان آن فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا: بدرستی که پیروز گشت پیروزی بزرگ به رستگاری ازدوزخ و یافت بهشت.

- إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ: بدرستی که ما عرضه کردیم زینهارى را بر آسمانها و زمین و بر کوهها. سؤال: آن امانت چیست که خدای تعالی عرضه کرد بر آسمانها و زمین و کوهها؟ جواب گفته اند آن امانت امر و نهی است به شرط ثواب و عقاب، و گفته اند آن امانت ۴ اداء شریعت است بى تقصیر، و گفته اند پنج نماز است بوقت چنانکه در خبر است که على رضى الله عنه چون وقت نماز درآمدى لرزه بر هفت اندام وی افتادى و از لون به لون مى گشتى، وی را گفتندى «ترا چه مى بود یا على؟». گفتى «درآمد وقت آن امانت که خدای آن را بر هفت آسمان ۸ و هفت زمین عرضه کرد، نیارستند پذیرفت آن را مبدا که در آن تقصیر افتد و مردم آن را در پذیرفت، ندانم بگزارم بسزا یا نه، بیم من از آن است». و خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت: این امانت صوم است و غسل جنابت و آن سرى است میان بنده و خدا که خلق را بدان راه ۱۲ نیست. و گفته اند این امانت حفظ جوارح است از ناشایست، و گفته اند این امانت نگه داشت معرفت خدای است به شرط صیانت، و گفته اند این امانت نگه داشت زفان است از فضول و ناصواب. سؤال: عرض امانت بر آسمان و زمین و جبال چگونه درست آمد بعدما که آن نه عاقل اند؟ ۱۶ جواب گوئیم عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ معناه: على اهل السموات والارض والجبال، بر اهل آن عرضه کرد به شرط ثواب و عقاب گفتند «بار خدایا ما خود ترا مطیعیم ثواب و عقاب در میان نه»، زانچه ترسیدند که مبدا که در آن تقصیر افتد فَأَتَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا: باز ایستادند که برداشتندى و پذیرفتندى آن را وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا: و ترسیدند از آن یعنی از تقصیر در آن وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ: و برداشت و بر پذیرفت آن را مردم، یعنی: آدم صفی صلوات الله علیه. سؤال: ابا کردن از قبول فرمان خدای معصیت است پس هفت آسمان و زمین و کوهها همه در خدای عاصی بودند که ابا کردند از

- قبول امانت وی؟ جواب گوییم ابا کردن بر دو وجه بود اباء معصیت بود و اباء مخافت بود، این اباء مخافت است و شفقت که ترسیدند از تقصیر در آن، چنین ابا احتیاط و صیانت بود نه جرم و معصیت؛ و گفته اند این عرض امانت بر سبیل مثل است یعنی گرما این امانت را بمثل بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیمی نیارستندی پذیرفتن، چنانکه جای دیگر گفت لَوَانَزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ الْآیة. سؤال: چرا اشفاق از آسمان و زمین و جبال یاد کرد بعد ما که اشفاق و شفقت آنجا بود که حیات بود و آسمان و زمین و جبال را حیات نیست؟ جواب گوییم اشفاق و خوف و خشوع مرتب نیست بر حیات، از ناحی این روا باشد؛ و گبر بر سبیل مثل رانی خود این اشکال نیاید. سؤال: چرا امانتی که هفت آسمان و زمین برنپذیرفتند آدم بر پذیرفت؟ جواب گوییم آدم صلوة الله علیه آن را بر امید بهشت بر پذیرفت که آن وقت از بهشت افتاده بود در حسرت آن بود، چون خدای تعالی این امانت را بر همه عرضه کرد و نیارستند پذیرفت، آدم بپذیرفت بر آن امید که مگر به بهشت رسد إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا: بدرستی که آدم بود ستمکار بر تن خویش نادان. سؤال: ای جرمی کرد آدم بدانکه امانت خدای تعالی بپذیرفت تا خدای او را ظلوم و جهول خواند؟ جواب گوییم معناه: آدم ظلوم و جهول بود به خوردن آن درخت در بهشت که ستم کرد بر تن خویش و نادان بود به تمامی ضرر آن؛ و گفته اند معناه ظلوماً بقبول الامانة جُزَافاً جهولاً بخطرهای عاقبتها؛ و گفته اند ظلوماً فی قبول غرور الشیطان جاهلاً ناسیاً لعهد الله. سؤال: ظلوم مبالغه ظالم است و جهول مبالغت جاهل، گیر که آدم ظلمی کرد بر خویشتن و نادانی کرد، چرا نه او را ظالم و جاهل خواند؟ جواب گفته اند او را ظلوم و جهول خواند تمامی ملامت او را، زیرا که وی خاص بود و خاصان را به زلت ملامت بیش آید. و گفته اند او را ظلومه و جهول خواند بر سبیل مبالغت، زیرا که

ضرر آن یک لقمه خوردن او همه آدمیان را فرا رسید؛ و گفته اند مراد از این انسان آدمی است نه همی آدم که آدمی بر خویشتن همی ستم کند به تقصیر در حق خدای خویش و فعل نادان وار کند.

- ۴ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ: تا عذاب کند خدای دورویان را از مردان و زنان وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ: و هنباز آرندگان را با خدای از مردان و زنان. سؤال: لِيُعَذِّبَ اللَّهُ لَام كُنْی است و لام کی آنجا درآرند که فعلی مقدم شده بود تا آن فعل غرض از آن بود یا عاقبت آن بود و اینجا فعلی مقدم نشده است پس لِيُعَذِّبَ اللَّهُ غرض و عاقبت چیست؟ جواب گفته اند ۸ معناه لِيُعَذِّبَنَّ اللَّهُ الْآیة این لام به معنی لام تأکید است نه لام غرض و عاقبت؛ و گفته اند معناه: عرضه کردیم این امانت را بر اهل آسمان و زمین و کوهها تا پدید آید منافق از مخلص و مشرک از موحد تا عذاب کند منافقان را و مشرکان را وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: و تا عصمت و توفیق خود ارزانی دارد گرویدگان را از مردان و زنان مراداء امانت را و گر از ایشان تقصیری آید توبه دهد ایشان را و بپذیرد توبه ایشان وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً: و بود و هست خدای آمرزگار و بخشاینده بر مؤمنان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة سبا
برخواند چندانیش مزد بود که همه دنیا او را بودی در کار خدای بدادی.

- ۴ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: سپاس و آزادی و ستایش آن خدای را سزد که او را است آنچه در آسمانها و زمین است.
- ۸ ابن عباس گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الشُّكْرُ لِلَّهِ وهوان صنع الی خلقه فحمدوه، لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ برسه معنی: یکی همه مخلوق او و او خالق آن، دیگر همه مملوک او و او مالک آن، سدیگر همه دلیل بر هستی و یگانگی او وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ: و او را است و او را سزد سپاس و آزادی و ستایش در آن جهان. حمد آخرت آن هفت حمد است که مؤمنان در آن جهان در هفت جایگاه کنند خدای را یک حمد آن وقت که از شمار پردازند و از مظالم قیامت برهند وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. دیگر حمد آن وقت که به سر دوراه نیک بختان از بد بختان جدا گردند گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. سدیگر حمد آنکه که از صراط بگذرند و از دوزخ ایمن گردند گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ. چهارم حمد آنکه که به در بهشت رسند گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ. پنجم حمد آنکه که به درجات خویش رسند ۱۶ گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا. ششم حمد آنکه که در درجات خویش

فرو آیند گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ. هفتم حمد آنکه گویند که از مایده خلد بپردازند. وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ: و او است درست کار درست گفتار راست داور و آگاه به همه چیزها. گفته اند الحکیم الحاکم علی خلقه بما ۴
یشاء، و گفته اند الحکیم المحکم، و گفته اند الحکیم المنیع الذی لا یلحقه قهرٌ ولا تناله آفةٌ، و گفته اند حکیم خداوند حکمت بود چنانکه علیم خداوند علم بود و خبیر خداوند خبر بود، و گفته اند خبیر مبالغت عالم بود و خبر مبالغت علم بود. ۸

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا: می داند آنچه درآید در زمین و آنچه بیرون آید از آن چون آبها و نباتها و جواهر و مردگان و مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ: و آنچه فرود آید از آسمان چون فریشتگان و باران و روزی بندگان و رحمت و عذاب وَمَا يَخْرُجُ فِيهَا: و آنچه برشود بر آن چون ۱۲
فریشتگان و نسخت کردار بندگان و جانها و دعاها و داعیان وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ: و او است—یعنی خدا است—بخشاینده بر مؤمنان آمرزنده گناهان ایشان.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ: و گفتند آن کسان که نگریدند —چون کافران مکه— نیاید به ما قیامت، و سوگند خوردند بر انکار قیامت چنانکه گفت وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ. خدای تعالی جواب ایشان باز داد و تأکید کرد بودن قیامت را و سوگند بر آن یاد کرد گفت قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ: بگویا محمد آری به خدای من ۲۰
که به شما آید رستخیز عالم الغیب: داننده ناپیدا خدای است او داند که قیامت کی خواهد بود. و اگر عالم الغیب به خفص میم خوانی صفت لله بود ای: الحمد لله عالم الغیب و روا بود که بدل رَبِّي بود، ای: بَلَىٰ وَ

عَالِمِ الْغَيْبِ؛ وگرنه رفع خوانی ابتدا بود و روا بود که خبر ابتدا بود ای: هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ: ای لا یبعد عنه: دور نیفتد و غایب نگردد از وی و از علم وی همسنگ ذره ای فِی السَّمَوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ: در آسمانها و نه در زمین. ابن عباس گوید الذرة النملة الصغيرة الحمیرا، و گفته اند ذره خردله بود، و گفته اند ذره آن بود که در آفتاب بگردد چون به روزن درافتد، و گفته اند ذره آن بود که هفتاد از آن بیاید تا چند یکی از آن بود که در آفتاب بگذرد، و گفته اند ذره جزو لایتجزا بود، و لکن این قول ضعیف است زیرا گفت وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ و از جزو الذی لایتجزا کم محال بود وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ: و نه کم از آن و نه مه از آن إِلَّا فِی كِتَابٍ مُبِينٍ: که نه در نبشته هویدا است، یعنی در لوح محفوظ. چرا نبشت آن را؟

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: تا پاداش دهد آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص میان ایشان و میان خدای ایشان؛ و گفته اند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ رَاجِعٌ است باز آنجا که گفت معناه لَتَأْتِيَنَّكُمْ السَّاعَةُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا. بوسهل انماری گوید معناه: لِيَجْزِيَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ: ایشانند که ایشان را بود آمرزش و روزی بزرگ وار، چون روزی بهشت.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ: و آن کسان که بکوشیدند در نشانههای ما و اندر سخنان ما به انکار و تکذیب مُعَاجِزِينَ کوشندگان که مگر از پیش عذاب ما بشونده باشند و مگر ما را عاجز یابند؛ و گر مُعَاجِزِينَ به تشدید جیم خوانی: کران کنندگان خویشان را و دیگران را از ایمان أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ: ایشانند که ایشان را بود شکنجه از عذاب دردناک، و آن عذاب دوزخ است، اگر أَلِيمٌ به خفض میم خوانی نعت رِجْزٍ باشد و گر أَلِيمٌ به رفع خوانی نعت عَذَابٌ باشد.

- وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، اى: قل بلى و ربى لتأتيتكم ليرى الذين اوتوا العلم: بگويا محمد و سوگند ياد كن كه قيامت بودنى است تا فرا بينند و بدانند آنكسان كه داده اند ايشان را دانش تورات چون عبدالله بن سلام و ياران او از اهل كتاب الَّذِى اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ؛ آن كتاب كه ۴ فرفروستادند به تواز خداى تو چون قرآن آن حق است، كه در كتابهاى اول حديث قيامت همچنين ياد کرده است كه در قرآن تا ايشان بدانند كه قرآن موافق تورات است، از آنجا حَقِّ قرآن بدانند. و گفته اند وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ابتدا [ى] سخن ديگر است، اى: و يعلم الَّذِينَ اوتوا العلم: و ۸ مى دانند آنكسان كه داده اند ايشان را علم قرآن كه خبر قيامت حق است وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ: و راه مى نمايد خدا ايشان را به راه راست راه توحيد راه قرآن و راه بهشت راه خداى نيست همتا و ستوده و سزاوار ستايش. و گفته اند اين عزيز و حميد هر دو صفت خداى است و گفته اند ۱۲ هر دو صفت صراط است؛ بر اين قول اضافه شىء الى نفسه بود.
- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: و گفتند آن كسان كه نگرويدند چون كفار عرب هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مُمْزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ: هيچ ۱۶ بيا گاهانيم شما را و راه نماييم شما را بر مردى كه مى خبر كند شما را چون بريزانند شما را هر بريزانيدنى — يعنى چون بريزيديد در گور و با خاك زمين يكي ببويديد شما — آنكه در آفرينش نواخواهيد بود.
- أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: اى بر خداى فرابافته است دروغى اَمْ بِهِ جِنَّةٌ: يا ۲۰ وى را ديوانگى است كه مى چنين سخن گويد. خداى گفت در جواب ايشان كه نه بر خدا دروغ گفت و نه ديوانه است بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ: بيك آنكسان كه نگرويدند بدان جهان خود در گمراهى اند دور از حق، معناه فى الضلال البعيد فى الدنيا والعذاب الشديد فى الآخرة.

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: ای نگه نکردند
 سوی آنچه با پیش ایشان است و آنچه با پس ایشان است از آسمان و
 زمین، تا بدانند که آن خدای که قادر بود بر آفریدن آسمان از دودی و
 آفریدن زمین از کفی و قادر بود بر نگه داشتن آسمان معلق در هوا و
 نگه داشتن زمین بر روی آب، قادر باشد بر زنده کردن ایشان از پس مرگ.
 و گفته اند معناه: ای می‌نبینند آسمان را از زیر سر ایشان و زمین را از زیر
 پای ایشان تا بدانند که إِنْ نَشَأْ نُخَسِّفْ بِهِمُ الْأَرْضَ: گر خواهیم فروبریم
 ایشان را به زمین اَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ: یا فرو افکنیم بر ایشان
 پاره‌ای از آسمان، تا هلاک کنیم ایشان را به کفر ایشان. سؤال: چرا
 گفت إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، نگفت الی ما
 فوقهم و تحتهم من السماء والارض، بعد ما که آسمان و زمین زبر و زیر
 مردم است نه پیش و پس مردم؟ جواب گوئیم بَيْنَ يَدَيَّ کسی آن بود که
 او را دیدار با آن افتد و مردم که فرا پیش نگرد دیدار او به زمین افتد، از آن
 است که زمین را مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ گفت؛ و مَا خَلْفَ کسی آن بود که تا روی
 بنگرداند آن را نبیند و آسمان چنان است که تا روی بنگردانیم آن را
 نبینیم از آن است که آن را خَلْفَ ما خواند إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِيٍّ:
 بدرستی که در آفریدن آسمان و زمین نشانی و عبرتی و حجتی است هر
 بنده‌ای را باز گردنده به دل با خدای. و گفته اند مُّنبِيٍّ ای: راجعاً الی
 النظر والاستدلال، و گفته اند المنیب الذی کان لسانه ذا کراً و قلبه شا کراً
 و بدنه صابراً. ۲۰

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا: و بدرستی که بدادیم ما داود را از فضل ما
 افزونی نیکوی. و آن فضل گفته اند که فضل خلافت بود و گفته اند فضل
 نبوت بود و گفته اند فضل ملکوت بود و گفته اند فضل فضیلت بود و
 گفته اند فضل داود بر دیگران این بود که از پس می‌گوید يَا جِبَالُ أَوِیْ مَعَهُ:

- ای کوهها آواز می گردانید با داود به تسبیح: سؤال: چرا گفت يَا جِبَالُ اَوْبٰی مَعَهُ، امر کرد جبال را بعد ما که امر عاقل را درست آید و جبال ناعاقل اند؟ جواب گفته اند این امر تسخیر است نه امر ایجاب، و گفته اند این امر مر اهل جبال را است و آن امر الهام است که چون داود آواز ۴ برآوردی در کوه، اهل کوه با وی آواز می گردانیدندی و هر چه در کوه سنگ و نبات بودی همچنان با وی آواز می گردانیدندی؛ و گر بر کنار دریا آواز برآوردی به الحان زبور، همه جانوران دریا روی به وی نهادندی و با وی آواز می گردانیدندی و از لذت حلاوت آواز او جان می دادندی و مرده بر ۸ سر آب می افتادندی. سؤال: چرا گفت يَا جِبَالُ اَوْبٰی مَعَهُ نگفت اَوَيْنَ چنانکه جای دیگر گفت اِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ به لفظ جمع؟ جواب گوییم آنجا که گفت يُسَبِّحْنَ مراد از آن اجزا و بقاع جبال است و جماعت اناث است و اینجا که گفت اَوْبٰی مَعَهُ مراد از این جبال است و ۱۲ جبال جمع مذکر است و حکم جمع مذکر چون حکم یک مؤنث بود، زیرا گفت اَوْبٰی نگفت اَوَيْنَ وَالطَّيْرَ: و مرغان؛ معناه: یا ایها الطَّيْر ای مرغان شما نیز آواز گردانید با داود. سؤال: چرا وَالطَّيْرَ را به نصب یاد کرد نه به رفع بعد ما که عطف است بر جبال؟ جواب گفته اند وَالطَّيْرَ منادات ۱۶ است به الف و لام معطوف بر منادی مفرده چون به الف و لام بود به نصب بود چنانکه شاعر گوید:

- الا یا عمرُ وَالضَّحَاكَ سِیرَا وقد جاوزتما جنم الطریق
و گفته اند وَالطَّيْرَ معناه: وَسَخَرْنَا لَهُ الطَّيْرَ. و نیز وَالطَّيْرَ به رفع خوانده اند ۲۰ عطف باشد بر جبال معناه: یا جبال و یا طیر، ای مرغان شما نیز آواز گردانید با داود. و آن آن بود که چون داود در دشت آواز برآوردی مرغان هوا حاضر آمدندی و با وی آواز می گردانیدندی و از حلاوت آواز او همی مردندی و همی افتادندی وَآلَتَا لَهُ الْحَدِیدَ: و نرم گردانیدیم او را آهن. و آن

آن بود که داود را و قوم او را حاجت بسیار افتادی به حرب با کافران بلشتابیان و ایشان خلقی بسیار بودند همه کفار عمالقه. و قوم داود مردمانی بودند به کالبد ضعیف، با زخم بلشتابیان طاقت نمی داشتند. ۴

خدای تعالی داود را فرمود تا زرهها کردی و آهن وی را نرم گردانید چون خمیر تا چون سندان آهن پیش نهادی و دست سوی آن می بردی، چندانکه دست وی بدان می رسیدی آن آهن چون خمیر می شدی وی از آن همی فرا گرفتی و به انگشت می مالیدی و حلقه می کردی در هم می افکندی در ساعت زرهی بکردی و در پوشیدی پس گفتی نعم آلة الحرب هذه، آنکه به زرآدخانه فرستیدی. ۸

أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ: فرمودیم او را که بکن زرهای فراخ تا غازیان در پوشند زخم اعدا را زیشان باز دارد وَقَدَّرَفِي الْكَسْرُ: و اندازه نگه دار در پیوستن زره، گفته اند معنی این تقدیر آن است که میخهای حلقه زره سست مکن که حلقه را بشکند و سخت باریک مکن که جنبان باشد زره سست آید به اندازه کن تا زره استوار آید؛ و لکن این قول ضعیف است زیرا که زره داودی نه به میخ باشد که آهن داود را چون خمیر بودی به انگشت فرا مالیدی و حلقه کردی و درهم افکندی و آن او را معجزه بود، چون چنین بودی وی را در زره پیوستن به میخ حاجت نبود؛ پس معنی این تقدیر آن است که حلقهای زره به اندازه برابر کن و یکسان کن تا زره سخر آید نه چنان که بعضی از حلقها فراخ تر آید و بعضی تنگ تر که زره سست آید. و گفته اند معنی این تقدیر در طول و عرض زره است وَأَعْمَلُوا صَالِحًا: و کار کنید کار نیک یا آل داود: ای قوم داود شکر این نعمت را. گفته اند مراد از این عمل صالح جهاد است و گفته اند مراد از این عمل صالح عبادت است. در اخبار است که چون این امر به داود آمد وی در اهل بیت خویش عبادت بر بخشید شبان روز هیچ وقت محراب وی از عبادت خالی نبود ۲۰

- إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستی که من بدانچه شما می‌کنید بینام که شما را بدان مکافات کنم. در اخبار است که چون داود را علیه السلام اجل نزدیک آمد جبرئیل آمد و صحیفه آورد از خدای تعالی و داود را گفت هر کس که از پسران تو این صحیفه را از بخواند بی آنکه این بگشاید وی ۴ خلیفه تو باشد، و آن صحیفه مختوم بود به خاتم زرین. از فرزندان داود سلیمان بود که آن را بخواند و وی آن روز دوازده ساله بود و در آن صحیفه نبشته بود که ما اقلّ الشیء و ما اکثره، کمترین چیز چیست و بیشترین چیست و تلخترین چیست و زشتترین چیست و استوارترین چیست و ۸ نومیدترین چیست و دل‌گیرترین چیست و نزدیکترین چیست و دورترین چیست و بترین چیست. سلیمان آن هرده را برشمرد گفت: لا حول ولا قوة الا بالله کمترین چیزی در جهان یقین دل مردم است و بیشترین شک است و تلخترین حاجت و نیاز است و زشتترین کفر است و استوارترین ۱۲ جان است در تن و نومیدترین جان است چون از تن بیرون آمد و دل‌گیرترین تن است بی جان و نزدیکترین مرگ است و دورترین دنیا است چون برگردد و بترین چیزی زن بد است. چون سلیمان این بگفت داود صحیفه باز گشاد نگه کرد همچنان بود که سلیمان گفت به حرفی ۱۶ تفاوت نبود. پس آنکه او را ولی عهد خویش کرد و با صحیفه قضیبی بود داود آن را به وی تسلیم کرد و خاتمی بود یک سوی آن نبشته که الملك لله و بر دیگر سونبشته که العظمة لله و بر سدیگر سونبشته که السلطان لله و بر چهارم سونبشته که محمد رسول الله. داود آن را به سلیمان تسلیم کرد. ۲۰ وَلَسْلَيْمَنْ الرِّيحُ، ای و سخرنا لسلیم الریح: و رام کردیم سلیمان را آن باد که حامله شادروان او بود عُذُوْهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ: بامدادان یک ماهه راه و شبانگاهان یک ماهه راه، که بساط سلیمان بامداد از اصطخر برگرفتی و در ساعت به شام بردی تا سلیمان به شام و طایف شغل خویش بگاردی،

چون فارغ شدی به آخر روز آن شادروان را برگرفتی و با اصطخر آوردی؛ و
بودی که به بابل بردی آن را در یک ساعت چنانکه سلیمان خواستی به
فرمان وی می‌رفتی *وَاسَلَّمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ*: و روان کردیم او را چشمهٔ مس. و
آن آن بود که سلیمان علیه السلام می‌خواست که مسجدی کند چنانکه در
۴ آنجا هیچ ستون نبود فرسنگی در فرسنگی، کم می‌نشایست. با حکما
مشورت کرد گفتند حیل آن کس نداند از مخلوقان مگر صخر جتی که
وی را چهار هزار سال عمر است همه حیل جهان او داند کرد. سلیمان
اشخاص فرستاد تا وی را از جزیره دریا بیارند و ایشان را گفت احوال او
۸ در راه نگاه دارید تا هر چه کند مرا بگویید. وی را بیاوردند. سلیمان
پرسید ایشان را که «چه دیدی از وی در راه؟». گفتند «چهار جایگاه
بخندید ندانیم که چه سبب بود». سلیمان نخست وی را پرسید که «آن
خندهٔ تو از چه عجب بود، تو چه عجب دیدی که خندیدی؟». گفت
۱۲ «یکجا فرا رسیدم مردی را دیدم کوش فرا کوش گرمی داد وی را وصیت
می‌کرد که زینهار چنان کنی که سال بدارد، و آن مرد روز سه دیگر در
گور خواست بود، مرا از طول امل او با قرب اجل وی خنده آمد. دیگر
منجمی را دیدم بر نطعی نشسته طالع مردمان همی گرفت به دو دانگ و
۱۶ در زیر نطع وی گنجی بود به دو ارش فروتر دو بار هزار هزار دینار، وی از
آسمان همی خبر کرد به دو دانگ و از دو ارش فروتر از خویشتن خبر
نداشت. سدیگر طبیبی را دیدم که مردمان را داروی علت همی فروخت
و او خود در آن علت درمانده بود، خود را حیل نمی‌توانست کرد مردمان
۲۰ را حیل کرد. چهارم دو تن را دیدم که از سرا بیرون آمدند، یکی از
ایشان از این سوی شد و دیگر از آن سوی شد؛ رحمت خدای با یکی
همراه ایستاد و لعنت وی با دیگر همراه ایستاد، از آنکه یکی سوی طاعت
می‌رفت و یکی سوی معصیت». سلیمان وی را گفت «یا صخر، ترا از بهر

- آن خواندم تا تدبیر کنی مسجدی را فرسنگی در فرسنگی بی ستون چنانکه
 من همه لشکر خویش را در آنجا در نماز بینم و هیچ ستون واسطه نباشد در
 آن میان». صخر گفت «راه این آن است که سقیفه ای فرسنگی در
 فرسنگی بکنی چندانکه ترا همی باید به ستونها چنانکه معتاد است و بر
 بام آن جویها کنی از کنار تا کنار شاه دیوال و پر (پ+ر) از مس بریزید
 تا همه ببندد هریکی چون تزه ای یک فرسنگ طول آن، آنگه کاز و ستونهای آن
 از زیر بکشید و زیر آن خالی گردد تا آن همه تزه ای روین بماند بر
 شاه دیوار، آنگه زور آن بپوشید، مسجدی باشد فرسنگی در فرسنگی». ۴
 سلیمان گفت «آن همه مس از کجا آرم؟». صخر گفت «تو دانی». ۸
 سلیمان دعا کرد، خدای تعالی او را عین القطر چشمه مس روان کرد سه
 شبان روز، و سلیمان پریان را و آدمیان را بفرمود تا مس همی برگرفتند و
 آن جویها پُر بریختند تا ببست چون تزه گشت هریکی فرسنگی، و هنوز ۱۲
 در آن بود که سلیمان را مرگ آمد و گویند باره اصطخر هم از آن روی
 دیوان بکردند وَمِنْ الْجَنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ: و از پریان نیز مسخروی
 کردیم و از دیوان آن کس که می کردند پیش وی هر چه سلیمان
 درخواستی از کوشکها و بناها و اوانی و امتعه و قدور به فرمان و به تسخیر ۱۶
 خدای او را وَمَنْ يَرْغَبُ مِنْهُمْ عَنْ آمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ: و هر که بگشتی از
 ایشان از فرمان ما بپشانیدیمی او را عذاب سوزان. و آن آن بود که
 فریشتگان ایستاده بودند هریکی با حربه ای آتشین، هر آن دیو که
 نافرمانی کردی سلیمان را، فرشته او را حربه ای آتشین بزدی برجا ۲۰
 بسوختی و هر دیو که در روی او نگرستی در ساعت بسوختی. و چون
 خشم گرفتی بفرمودی تا او را ببستندی و درو عایی کردند و به قعر دریا
 فرو گذاشتندی، از آنجا است که غواصان باشند که به دریا فرو شوند در
 قعر دریا خمره یاوند پندارند که آن صدف است، برآرند سر به مهر، سرباز

کنند مانند مگسی از آن بیرون آید؛ آن از آن دیوان بود که سلیمان بند کرده بود.

- ۴ یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ: می‌کردندی سلیمان را هر آنچه وی خواستی از محرابها و مسجدها و تماثیل: و تندیسها. و آن آن بود که سلیمان هیچ جا از مسجد دوستر نداشتی، دیوان را فرمودی تا مسجدها و محرابها و صومعهها می‌کردندی، وی در آنجا نماز و مناجات می‌کردی و تماثیل صورتهای فریشتگان و رسولان بودی که وی را همی‌کردندی و شیاطین همه آن بودند که رسولان را و فریشتگان را دیده بودند بر هیئت ایشان سلیمان را تماثیل می‌کردندی تا سلیمان را از دیدار ایشان عُدَّت عبادت بودی، و در آن روزگار صورت کردن و در آن نگرستن حلال بود، و نیز سلیمان خواست که فرا خلق نماید که تماثیل را نباید پرستیدن که آن همه ساخته مخلوقان است خدایی را شاید وَجْفَانٍ كَالْجَوَابِ: و نیز کردندی دیوان او را کاسها چون حوضها چنانکه از هر کاسه هزار تن سیر طعام بخوردندی وَقْدُورٍ رَاسِيَاتٍ: و دیگهای استوار در زمین. گفته اند که آن دیگهای وی را از مس بکردند چنانکه در هر یکی از آن صد اشتریا دویست گاویا هزار گوسفند در بنجیدی. گفته اند آن دیگها از سنگ خاره بود بکردندی در کوه خاره میان آن به الماس می‌بریدندی و زیر آن تهی می‌کردندی طبخ را. و آن آن بود که سلیمان حاجت خواست از خدای تعالی که همه خلق را مهمان کند، خدای عزوجل گفت: تَوَاطَقَتْ أَنْ نَدَارِي كَيْفَ خُلِقَ مَرَا ۲۰ روزی روزی دهی، خلق من من روزی توانم داد و بس. سلیمان گفت: بار خدایا مرا دستوری ده و یاری ده. خدای عزوجل او را دستوری داد. سلیمان همه ارکان مملکت را حاضر کرد و گفت «هین ای قوم همه میان در بندید و بکوشید که من خلق خدای را در زمین مهمان خواهم کرد»؛ بعضی را از دیوان بفرمود تا دیگها از کوه ببریدند و کاسها بریدند، و

- بعضی را فرمود تا اطراف جهان املاک وی با هم آوردند از انواع مواشی و انواع اطعمه، و باد را فرمود تا ندای سلیمان به گوشها رسانید آواز داد که «الا همه به مهمان سلیمان آید»، و باد را فرمود تا ایشان را همی برگرفت و نزد سلیمان می آورد تا جهانیان را از اطراف جهان حاضر کردند، و میغ ۴ را فرمود تا آب از دریا همی برگرفت و در آن دیگها می کرد؛ و حیوانات بسیار بکشتند و در آن دیگها بپختند و حوضهای بسیار آب در کردند، و باد را فرمود تا فواکه بسیار از اطراف جهان بیاورد. چون فذلك رسید که دست فرا طعام خواستند کرد، خدای تعالی فرمان داد دابه ای را از قعر دریا که: ۸ برو امروز مهمان سلیمان شو. دابه سر از دریا برآورد گفت «یا خلیفه الله مهمان توام». سلیمان گفت «برآی هرچه خواهی هر چند خواهی بخور و هر که هست در دریا با خویشتن برآر». دابه به قدرت خدای تبارک و تعالی از دریا برآمد سر به هوا برکرد پس فرونگریست آن همه خلق را دید و آن ۱۲ همه طعامها و شرابها و ساختها نهاده، همی دهن باز کرد چند بادیه عرب و آن همه طعامها را هرچه ساخته بودند به یک لقمه فرو برد و زبان با کام زد طرّقی برآورد، پس گفت «ای سلیمان دیگر کجا است؟». سلیمان به تعجب در وی می نگریست گفت «هنوز سیر نشدی؟». دابه گفت «یا ۱۶ رسول الله، این همه که بخوردم هنوز سیکی را از شکم من بیش فرا نرسیدست، دو چندین دیگر باید تا من سیر شوم». سلیمان گفت «شما چند باشید در این دریا؟». گفت «ما هفصد امت ایم در قعر این دریا و ۲۰ عدد هرامتی خدا داند، هریکی را از ما هر روز بامداد سه چندین طعام باید که بخورد و شبانگاه سه چندین، و هرگز تا ما را خدا بیافریده است گرسنه نبوده ایم». سلیمان ضعف خویش بدانست گفت الهی انا المغرور انا المغرور اَعْمَلُوا اِلَ دَاوُدَ شُكْرًا: کار کنید یا اهل داود خدای را شکر کنید او را. آل داود گفته اند اهل بیت او بودند و گفته اند قوم او بودند. سؤال:

چرا گفت اِعْمَلُوا اِلَ دَاوُدَ شُكْرًا نَگفت اُشکروا بعد ما که در لغت نگویند
 اِعْمَل الشکر گویند اُشکر؟ جواب گفته اند بدان اِعْمَلُوا هم طاعت خدا
 خواست و هم شکر او، معناه: اعملوا بطاعة الله شاكرين له وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي
 ۴ الشُّكُورُ: و اندکی اند از بندگان من سپاس دار. شکور هوسپاس تمام سپاس
 بود، چنین سپاس دار اندک بود زیرا که شکر بنده بی توفیق خدای نباشد و
 آن توفیق از خدای بنده را نعمتی بود که بر آن شکر واجب آید و آن شکر
 هم بی توفیق خدای نباشد. الی ما لانهاية له، هرگز بنده به تمامی شکر
 ۸ نعمت خداوند نرسد زیرا گفت وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ. و گفته اند مراد
 از این شکور مؤمنانند و ایشان اندک اند، زیرا که مؤمن در جنب کافر
 اندک است.

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ: چون قضا کردیم بر سلیمان مرگ مَادَّلْتَهُمْ عَلَى مَوْتِهِ
 ۱۲ اِلَّا دَاوُدَ الْاَرَضِي تَأْكُلُ مِنْ سَائِهِ: راه ننمود ایشان را — یعنی لشکر سلیمان را —
 بر مرگ او مگر رومیز که می خورد عصای او را. و آن آن بود که سلیمان
 نمازهای دراز کردی، هر گه که از نماز پیرداختی نباتی دیدی که بر رسته
 بودی از مصلی او، وی آن نبات را پرسیدی که تو چه چیزی و چه چیز را
 ۱۶ شایی. آن نبات نام خویش بگفتی که من چه ام و چه را شایم. سلیمان
 بفرمودی که آن را نسخت کردند و جایی بنهادندی و بگفتی که آن چه
 علت را بکار آید. اصل این ادویه و عقاقیر از آنجا است. چون عمر
 سلیمان به آخر رسید روزی سر از سجود بر آورد نباتی دید بر رسته، آن را
 پرسید که: تو چه نامی گفت؟ گفت: خرنوب. یعنی خراب ملکت تو آمد
 ۲۰ و نوبت دیگر آمد. سلیمان اندوهگن شد بگریست. و ملک الموت عادت
 داشتی آمدن نزد وی؛ آن وقت نزد سلیمان آمد. گفت «یا عزرائیل خود را
 فرا من نمای بر آن هیئت که جان بستانی». گفت «این بی فرمان خدا
 نتوان کرد تا از خدای تعالی اذن خواهم»، آنگه برفت و از خدای تعالی

- اذن خواست و پیامد خود را بر آن هیئت که جان ستاند فرا سلیمان نمود، سلیمان بی هوش گشت. ملک الموت دست برفق بر سینه او نهاد، با هوش آمد گفت «یا ملک الموت، هیچ فریشته از تو هولتر هست؟».
- ۴ گفت «من نزدیک فریشته ای باشم که گردن او نزدیک عرش خدای است و قدم وی از هفتم زمین به پانصد ساله راه فروتر است، گر خدای تعالی او را فرماید هفت آسمان و زمین را برگیرد وی را هیچ رنج نرسد؛ و آن فریشته نزدیک فریشته ای باشد که سروی نزدیک عرش خدای است و قدم وی از هفتم زمین به هزار ساله راه فرو گذشته؛ و آن فریشته نزدیک ۸ فریشته است که لب زورین وی نزد عرش است و لب زیرین او به تحت الثری، گر خدای تعالی او را فرماید، به دم هفت آسمان و زمین با دهن کشد و وی را از آن آگاهی نبود». ملک الموت باز گشت، دیر برنیامد که باز آمد تا جان سلیمان بردارد. در آن وقت سلیمان فرا محراب رفته بود ۱۲ که نماز کند و از پیش وصیت کرده بود که چون مرا مرگ آید مرا زود دفن مکنید که دیوان بگریزند و این مسجد تمام نگردد؛ و آن آن مسجد بود که یاد کردیم. سلیمان بر پای بود در محراب دست برآورده که تکبیر کند ۱۶ ملک الموت از هوا فرو آمد. سلیمان او را گفت «چرا آمدی؟». گفت «استدن جان ترا». سلیمان گفت «تا باز گردم و اهل خویش را بدرود کنم». گفت «فرمان نیست»؛ همچنان جان وی برداشت. در اخبار است که مرگ پنج پیغمبر مفاعات بوده است: ابراهیم و موسی و هارون و داود و سلیمان. چون ملک الموت جان سلیمان را برداشت همچنان مرده ۲۰ فرا عصا چسبیده بود تا یک سال دیوان و پریان نمی دانستند که وی مرده است یا زنده و هیچ دیو نمی یارست در وی نگریستن، گفتند هرگز او نماز بدین درازی نکردی چه شاید بود. دیوان بشدند از دابة الارض در پذیرفتند که: اگر تو عصای وی را بخوری تا اگر مرده است بیوفتد ما هر جا که تو

بنا کنی ترا آب و گل آریم. دابة الارض بن عصای او را بخورد؛ عصا بگردید، سلیمان بیفتید فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ: چون بیفتاد بدانستند دیوان و پریان که ایشان غیب ندانند ۴ که اگر ایشان بودند که غیب بدانستندی درنگ نکردندی در آن عذاب خوار کننده، یعنی در آن یک ساله کار سخت. و گَرِثُيَّتَتْ به ضم تا و با و کسریا خوانی: باز نمودند پریان و دیوان را و بدانستند مردمان که دیوان و پریان غیب ندانند. و آن آن بود که از پیش پریان و دیوان می دعوی غیب کردند و خلق را بدان بهانه بربرزیدن سحر می داشتند، به مرگ سلیمان ۸ معلوم گشت مردمان را که پریان و دیوان می دروغ گفتند در دعوی علم غیب.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِهُمْ آيَةٌ: بدرستی که بود اهل سبا را در جای ایشان ۱۲ نشانی. چون سَبَإٌ به تنوین خوانی نام آن قوم بود و گَرِ سَبَإٌ به نصب خوانی بی تنوین نام قبیله باشد و نام آن زمین و مَسْكِهُمْ وحدان بود و مساکنهم جمع بود. قصه سبا: در اخبار است که سبا ناحیتی بود میان اردن و فلسطین، جایی خرم با نعمت بسیار و ایشان را برزور طلخی بود عظیم ۱۶ فرسنگی در فرسنگی چون دریا آب ایستاده، آن را به سنگ و قیر برآورده بودند و سه در آهنین بر آن نهاده، سالی که آب بیش بودی در زورین را باز کردند تا رودی بزرگ آب می رفتی خود بیش از آن با کار نشدی، و سالی که آب میانه بودی در میانگین باز کردند، و سالی که آب کمتر بودی در زیرین باز کردند. رودی بزرگ آب می رفتی و بر دو جانب آن ۲۰ رود آبادانی بودی، سیزده شهر بود همه پر مردم هر شهری را رستها و نواحی و ارباع، اهل آن همه در نعمت طاغی گشتند و کافر شدند. خدای تعالی به هر شهری از آن رسولی فرستاد، ایشان رسولان را تکذیب کردند جَنَّانٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ: دو بوستان بود ایشان را از راست وادی و از چپ

وادی، باغ در باغ و کوشک در کوشک پیوسته و ایشان بر منظرها بنشستندی به مجلس لهو و طرب در آن باغها پیوسته می‌نگرستندی و از آن میوه‌ها که بر زمین افتادی نخوردندی از ناز؛ کنیزکان ایشان در میان چمنها می‌رفتندی زنبیل‌های بزرگ بر سر نهاده تماشا می‌کردندی در زیر ۴ درختان تا میوه در زنبیل ایشان می‌افتادی، شبانگاه از تماشا باز آمدندی، میوه‌های لطیف می‌آوردندی دست کس بدان نارسیده، از آن خوردندی. سؤال: چرا گفت آیهٔ نگفت آیتان بعد ما که جَنَّتَانِ گفت و جَنَّتَانِ آیتان باشد نه آیه؟ جواب گوئیم این آیه مراد از این عبرت است که مردمان را ۸ بود به حال ایشان، و گفته اند علامه من عجایب صنع الله کُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشکُرُوا لَهُ: خدای گفت می‌خورید از روزی خدای شما یعنی از آن نعمتها و سپاس دارید او را به توحید و طاعت بَلَدَةٌ طَیِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ شهری است خوش پُر نعمت و خدایی دارید آمرزگار. رسولان ایشان را پندها دادند فرا ۱۲ نپذیرفتند.

فَاَعْرِضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ: برگشتند از حق بفرستادیم — ای: گشاده کردیم — بر ایشان سیل از بند. گفته اند عَرِم نام آن وادی است و گفته اند عرم نام آن موش است که آن بند را ببرد. و آن آن بود که چون ۱۶ ایشان اعراض کردند از حق و با رسولان خدا جفا کردند و بر باطل بستهیدند، رسولان ایشان را تهدید کردند به زوال نعمت ایشان گفتند «این نعمت را چگونه زوال آید؟». گفتند «این بند را گشاده کنند تا آب آنهمه نعمت را ببرد». ایشان گفتند «بند ما را که تواند گشاد؟» رسولان ۲۰ گفتند «خدای تعالی موشی را برگمارد تا آن را به دندان ببرد». ایشان گریبان بسیار نزد آن بند بیستند تا موش را باز دارد. خدای تعالی موشی را بگماشت تا بر سر آن بالا شد، مر آن گریبان را گفت «دور شوید که من گماشته خدایم، بگریزید و گرنه هم اکنون نخست شما را هلاک

کنم». خدای تعالی هیبتی داد آن موش را چنانکه حمله ای بر آن گریبان برد، بعضی را از ایشان زهره بچکید از بیم او و بعضی بگریختند و بعضی زینهار خواستند، برستند از آن موش. آن موش فرا شد، آن بند را برید، آب گشاده شد چنانکه آن همه شهرها را برفت و بیشتر آن خلق هلاک شدند وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْنِ: و بدل کردیم ایشان را با آن دو بوستان که ایشان را بود بر آن دو جانب رود دو بوستان دیگر ذَوَاتِی الْأُكُلِ خَمِطٌ: خداوند میوه بی طعم. خَمِطٌ درختی بود با خار میوه آن بی طعم و آنلی: و شورگزر و شئیءٌ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ: و چیزی از کنار کوهی اندک مایه.

ذَلِكَ جَزَاءُكُمْ بِمَا كَفَرُوا: آن پاداش دادیم ایشان را بدانکه نگر ویدند وَ هَلْ نُجَازِیْ إِلَّا الْكَافِرُونَ: و هیچ پاداش دهیم چنان پاداش مگر ناسپاس را. و گریجازا به یا و فتح را خوانی: چنان پاداش دهند مگر ناسپاسی را و گریجازی به یا و کسر را خوانی: چنان پاداش دهد خدای مگر ناسپاس را و کافر را.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً: و کرده بودیم میان ایشان و میان آن شهرها که برکت کرده بودیم در آن شهرها — چون زمین شام — دیههایی ظاهر، چنانکه از دیه به دیه دیدار بودی وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ: و اندازه کرده بودیم در آن زمین میان آن دیهها رفتن گاه. گفتیم ایشان را سِيرُوا فِيهَا لِيُبَيِّنَ لِآيَامًا أَمِينٍ: می روید در آن زمین و در آن دیهها شبها و روزها بی بیمان. و آن آن دیهها بود که در آن زمین سبا به هم نزدیک بود چنانکه هر که خواستی از دیه به دیه می شدی در میان نعمت.

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا: و گفتند ای بار خدای ما دوری افکن میان سفرهای ما؛ از بظر طغیان آوردند گفتند ما را چنین دیهها و باغها درهم پیوسته می نباید، آن باید که منزلهای ما دورادور بود تا ما به کاروان به بازرگانی رویم و سفرها کنیم و گریزازا بَاعِدْ به ضم با و فتح عین

- خوانی خبر باشد از شکایت ایشان که چون خدای تعالی آن نعمت را بر ایشان زوال آورد از پس آن پراکندگان ایشان فراهم آمدند و اندک مایه نعمت فرا دیدار آمد چون کنار و ازدن و با نقش و مانند آن، ایشان در آن جزعها می کردند. خدای تعالی رسولی بدیشان فرستاد تا ایشان را پند می داد که «جزع مکنید که آن نعمت پیشین را زوال آمد به ناسپاسی، مبادا که این بار به وی صبری یکباره مستأصل گردد». ایشان گفتند «چه بماند از محنت که خدا ما را نرسانید، ما را از روزی درافکند تا کوه و کاروان نکنیم نان نبینیم». در اخبار است که چون خدای تعالی خواست که نعمت سبا زوال کند فریشته ای را فرمود تا آن خارستان و بیشه طایف را برگیرد و به سبا برد و فریشته ای دیگر را فرمود که آن نعمت سبا را برگیرد و به طایف برد. آن دو فریشته آن دو جایگاه را برداشتند می بردند در راه فرا هم رسیدند یکی مر دیگر را گفت «از کجا می آیی و کجا می شوی؟». گفت «از آنجا می آیم که تو می شوی و آنجا می شوم که تو می آیی». وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ: و ستم کردند بر تنهای ایشان— به کفر و طغیان و کفران— کردیم ایشان را سمرها و عبرتها که بدیشان عبرت گیرند. سؤال: چرا گفت جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ بعد ما که احادیث اعراض است و ایشان اجسام بودند و اجسام اعراض نگرده؟ جواب گوییم این احادیث جمع احدوثة است و احدوثة آن چیز باشد که آن را برگویند به مثل و به سمر، در لغت گویند که جعل فلان احدوثة فی الشرِّ وَمَرَّفْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ: و پیراکنندیم ایشان را هر پیراکنندنی تا جهانیان در استیصال بدیشان مثل زنند گویند تفرَّقُوا ایدی سبا إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَايَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ: بدرستی که در آن هلاک کردن ایشان و تمزق سبا نشانها و عبرتها بود مر هر شکیبایی را در محنت سپاس داری در نعمت.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ: بدرستی که راست کرد بر ایشان ابلیس اندیشه خویش؛ صَدَقَ به تخفیف و صَدَقَ به تشدید همان بود. و اندیشه ابلیس آن بود که خدای تعالی او را بلعنت کرد به سبب آدم، وی گفت لَا حَتِّكَ دُرَيْتُهُ إِلَّا قَلِيلًا و گفت فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، ۴ در دل کرد که همه فرزندان آدم را بی راه کند و بر کفر با خویشتن به دوزخ برد و آن ظَنّ وی در اهل سبا حقیقت گشت که بر کفر هلاک شدند فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا قَرِيفًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: پس روی کردند او را—یعنی ابلیس را— مگر گروهی از گرویدگان، و آن گروه مستقیمان طاعتند؛ و گفته اند ۸ معناه فَاتَّبَعُوهُ فِي الْكُفْرِ إِلَّا قَلِيلًا و هم المؤمنون، بر این قول این من تفسیر باشد و بر قول اول این من تبعیض باشد.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ: خدا گفت نبود و نباشد او را—یعنی ابلیس را— بر ایشان—یعنی بر مؤمنان—هیچ دستی به قهر و غلبه که ایشان ۱۲ را بجبر بر معصیت داردی اما بر کافران دست بود وی را چنانکه خدای تعالی گفت إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ الْآيَةُ إِلَّا لِتَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ، ای: و ما سلطانه الا لتعلم من يؤمن بالآخرة ممن هو منها في شك: ۱۶ بنگماشتیم او را مگر تا معلوم ما خلق را پدیدار آید که کیست آن کس که بگروود بدان جهان از آن کس که وی در گمان است از آن جهان. و گفته اند إِلَّا لِتَعْلَمَ ای نری، و گفته اند معناه لنمیز، و گفته اند معناه تا هست دانیم ما وَرَثَتِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ: و خدای تو یا محمد بر هر چیز نگهبان است و به همه دانا. هر چند به علم ازلی خود دانست که مؤمن که ۲۰ باشد و کافر که باشد لکن ابلیس را بیافرید و برگماشت تا معلوم خدای تعالی خلق را پدید آید مؤمن از کافر.

فَلِي أَدْعُوا الَّذِينَ رَعَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ: بگو یا محمد مشرکان را که بخوانید آنها را که می هنباز

- گویید با خدا و می دعوی کنید که ایشان خدایانند بدون خدای تا چیست به دست ایشان از خدایی، لَا يَمْلِكُونَ پادشاهی ندارند هم سنگ ذره ای در آسمانها و نه در زمین. و قولهای مفسران در ذره گفته آمد جای دیگر.
- سؤال: چرا گفت زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ نگفت زعمتم مع الله بعد ما که هیچ ۴
- مشرک چیزی را دعوی خدایی نکرد دون خدای لابل که آن چیز را دعوی خدایی کرد با خدا به شرکت؟ جواب گوییم معناه: قل ادعوا الذين من دون الله زعمتهم شرکاء لله وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ: و نیست ایشان را—یعنی معبودان ایشان را—در آسمان و زمین هیچ هنبازی وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ۸
- ظهير: و نیست خدای را از ایشان هیچ هم پستی و یاری و هنبازی. سؤال: چرا گفت وَمَا لَهُ مِنْهُمْ کنایت از بتان به لفظ جمع ممیزان کرد بعد ما که بتان ناممیزاند؟ جواب گوییم مراد از لَهُمْ و مِنْهُمْ در این موضع معبودان مشرکان را است و ایشان بعضی ممیزاند چون ملایکه و عزیر و ۱۲ عیسی و گر چه اصنام ناممیزاند چون ممیز و ناممیز بهم یاد کنند تغلیب ممیز را نهند.

- وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ: و سود ندارد خواهش گری نزد او—یعنی در قیامت—مگر آن کس را که دستوری داده بود خدا او را ۱۶ به شفاعت. و گر اُذِنَ به لفظ مجهول خوانی: مگر آن کس که دستوری داده باشند او را به شفاعت، و این لَهُ گفته اند کنایت از شفیع است و گفته اند این ها کنایت از مشفوع له است. و این جواب مشرکان است که می گفتند ما این بتان را بر آن اومید می پرستیم که ما را شفاعت کنند یعنی ایشان بر هیئت فریشتگان اند ایشان را می پرستیم تا فریشتگان در قیامت ما را شفاعت کنند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ: تا آنکه و ابرند از دلهای ایشان بیم و هراس. سؤال: حَتَّىٰ در سخن بیان غایت و نهایت را دارند، این حَتَّىٰ بیان غایت و نهایت چیست تا گفت حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ؟ ۲۰

- جواب ابن عباس گوید معناه لَمَّا ارَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ مُحَمَّدًا كَلَّمَ جَبْرَائِيلَ بِالرَّسَالَةِ فَسَمِعَ الْمَلِيكَةَ كَلَامَهُ فَصَعَقُوا فَكَانُوا صَاعِقِينَ حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ. و بوبکر عَبدِش گوید هر حَتَّى در قرآن که فرایش آن إِذَا باشد آن حَتَّى به معنی لَمَّا باشد معناه لَمَّا فزع عن قلوبهم. محمد هیصم گفتی ۴
- رحمه الله حَتَّى در لغت عرب بر دو وجه بود حَتَّى بود به معنی غایت و نهایت و حَتَّى بود به معنی کمال؛ آنچه به معنی غایت و نهایت چنانکه گویند اَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا، به خفض رأس ای: انتهیتُ اَلَى رَأْسِهَا؛ و آنچه به معنی کمال باشد چنانکه گویند اَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا، به نصب سین یعنی: اَكَلْتُ رَأْسَهَا اَيْضًا. این حَتَّى در این موضع بیان کمال صعق فریشتگان است و این با ماتقدم در جواب مشرکان است که ایشان می‌گفتند ما این بتان را می‌پرستیم از بهر آن را که ایشان بر هیئت فریشتگانند تا روز قیامت فریشتگان ما را شفاعت کنند، چنانستی ۱۲
- که خدا گفتی کیف تجترون بالشفاعة و قد بلغ مخافتهم و مهابتهم مَنَى أَنَّهُمْ سَمِعُوا كَلَامِي بِالرَّحْمَةِ فَصَعَقُوا فَكَانُوا صَاعِقِينَ حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ فَكَيْفَ إِذَا سَمِعُوا كَلَامِي بِالْهَيْبَةِ فِي الْقِيَامَةِ، آن فریشتگان که به آواز رحمت من طاقت نداشتند در قیامت که آواز هیبت من بشنوند کی زهره دارند که بی اذن من کسی را شفاعت کنند. حَتَّى إِذَا فُزِعَ خوانده‌اند و فُزِعَ به را و غین معجمه خوانده‌اند، اگر فُزِعَ به قرائت معروف خوانی معناه کُشِفَ و کُشِطَ عَنْ قُلُوبِهِمُ الْفَزَعُ، و کَرَفِرِعَ به را و غین معجمه خوانی معناه جُلِيَ عَنْ قُلُوبِهِمُ الْفَزَعُ چون آن بیم زیشان باز بردند. فَزَعْتُ مِنْهُ آن بود که خَفَّتُهُ، و فَزَعْتُ إِلَيْهِ آن بود که التَجَأْتُ إِلَيْهِ، و فَزَعْتُهُ و اَفْرَعْتُهُ آن بود که خَوَّقْتُهُ، و فَزَعْتُ عَنْهُ آن بود که كَشَفْتُ عَنْهُ الْفَزَعُ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ: گفتند چه بود آنچه گفت خدای شما قَالُوا الْحَقَّ: گفتند سزا و درست. سؤال: قَالُوا الْحَقَّ این جواب که داد فریشتگان را؟ اگر گویی

- فریشتگان دادند چگونه جواب دادند که ایشان بی هوش گشته بودند و گروهی دیگر بودند که این جواب دادند ایشان که بودند؟ جواب گفته اند **قَالُوا الْحَقَّ** حکایت از قول جبرئیل است و فریشتگان که با وی بودند جواب دادند **مر آن فریشتگان صعق را گفتند حق گفت یعنی قرآن گفت**. ۴ و گفته اند **قَالُوا الْحَقَّ** همان فریشتگان که با هوش آمدند یکدیگر را گفتند دانیم که حق گفت هر چه گفت. **قَالُوا الْحَقَّ** به نصب قاف خوانده اند و به رفع خوانده اند، چون به نصب خوانی صفت قرآن بود و چون به رفع خوانی صفت خدا بود یعنی **تَكَلَّمَ اللَّهُ الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ**؛ و او ۸ است برتر از همه چیزها بزرگ و بزرگوار. **عَلِيَّ** در لغت عرب بر سه معنی بود: **عَلِيَّ** بود به معنی قهر و غلبه چنانکه خدا گفت **إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ**؛ و **عَلِيَّ** بود به معنی قدر و جلال چنانکه گویند **فُلَانٌ مِنْ عَلِيَّةِ الْعُلَمَاءِ**؛ و **عَلِيَّ** بود به معنی **عُلُوِّ** ذات چنانکه گفت **وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى**. ۱۲ خدای تعالی **عَلِيَّ** است بر این هر سه معنی هم به معنی قهر و غلبه است و هم به معنی قدر و جلال و هم به معنی **عُلُوِّ** ذات. و کبیر نیز در لغت عرب بر سه معنی بود: کبیر بود به معنی طول و عرض چنانکه گویند **جبلٌ کبیرٌ**؛ و کبیر بود به معنی مدح و ثنا چنانکه گویند **کبیر الهند** ۱۶ و کبیر الروم؛ و کبیر بود به معنی عظمت ذات و کمال صفات، و نشاید که گویی خدا کبیر است به معنی طول و عرض، اما کبیر است به معنی مدح و ثنا و به معنی عظمت ذات و کمال صفات.
- ۲۰ **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**: بگو یا محمد کیست آنکه می روزی دهد شما را از آسمانها و زمین. و گفته اند معناه: **مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَرْزُقُكُمْ**، کیست در هفت آسمان و هفت زمین که روزی دهد شما را. اگر جواب دهند و گرنه **قُلِ اللَّهُ**: بگو یا محمد که خدا است که روزی دهد از آسمانها و زمین، از آسمان چون باران و از زمین

- چون نبات و روزی دهد در آسمان و زمین اهل آن را وَاِنَّا اَوْيَاكُم لَعَلٰی
هُدًى اَوْ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ: و ما یا شما هراینه بر راه راستیم یا در گمراهی
هویدا. سؤال: چگونه درست آید چنین سخن که ما یا شما بر راه راستیم یا
در گمراهی هویدا؟ جواب گفته اند مخرج این آیت مخرج مسالمت است ۴
و مدارا یعنی از ما دو گروه یکی بر ضلالت است، چنانکه کسی با کسی
سخنی می گوید و آن کس می ستیهد و می گوید که از ما دویکی دروغ
می گوید. و گفته اند معناه: و انا لعلی هدی و ایاکم فی ضلال مبین. و
گفته اند این راجع است با ماتقدم از حدیث روزی، یعنی ما و شما بر راه ۸
و بی راه در روزی یکسانیم که روزی به قسمت است؛ چنانکه پیغامبر
علیه السلام گفت الرزق مقسوم مفروغ و هو آتی ابن آدم علی اى سیره
سارها لیس تقوی متقی بزایده و لا فجور فاجر بناقصه.
- قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَفْنَا: بگویا محمد که نپرسند شما را از آن جرم ۱۲
که ما کردیم وَلَا تُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ: و نپرسند ما را از آنچه شما کنید. این
نیز هم مدارا است از رسول با کافران مکه که در آن وقت امر نبود به
حرب کردن با کافران.
- قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ: بگویا محمد فراهم آرد میان ۱۶
ما خدای ما روز قیامت پس حکم کند میان ما بحق وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ: و
او است داور میان خلق دانا به همه احوال خلق. ابن عباس گوید: من
معنی فتاح نمی دانستم تا روزی زنی را دیدم از عرب با شوهر خویش
خصوصت می کرد در آن میان گفت بینی و بینک الفتاح؛ بدانستم که فتاح ۲۰
حاکم باشد.
- قُلْ اَرُونِی الدِّینَ الْحَقُّمُ بِهِ شُرَکَاءَ: بگویا محمد که فرا من نمایید
آنها را پیوسته ای شما بدو به هنبازی که با خدای هنباز می گویند تا چه
دلیل است بر خدایی ایشان کَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: حقا که نه

خدایانند بل که او است خدای نیست همتا درست کار و درست گفتار.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ: و نفرستادیم ترا یا محمد مگر مرهمه
مردمان را بشیراً و نذیراً: مژدگان دهنده و بیم کننده، بشیراً للمؤمنین بالجنة و
نذیراً للکافرین بالنار. و گفته اند این کافّة از کف است و کف منع بود
۴ معناه: و ما ارسلناک الا مانعاً للناس عن الکفر و الشرک و الفواحش، منع
الانذار لا منع العجز وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر مردمان
نمی دانند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: و می گویند کی خواهد بود این
۸ وعده قیامت گر شما رسولان هستید راست گویان.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ: بگویا محمد
که شما را وعده گاه روزی است نه بپس ایستید از آن ساعتی و نه پیش
۱۲ بشوید چون اجل فرا رسید.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ: و گفتند
کافران مکه نگرویدیم ما بدین قرآن و نه بدانچه پیش از این بود چون دیگر
کتابها. و آن آن بود که گروهی از اهل کتاب به مکه رسیدند، اهل مکه
ایشان را گفتند: چه گوئید در این مرد ما—یعنی محمد—و در این کتاب
۱۶ او؟ ایشان گفتند او آن نبی عربی امی است که ما نعت و صفت او در
کتابهای خویش خوانده ایم. اهل مکه را از آن خشم آمد گفتند ما خود نه
بدین قرآن بگرویم و نه بدان کتابها که از پیش این بودست. خدا گفت و
لَو تَرَوْا الظَّالِمُونَ مُوقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ: اگر بینی تو یا محمد چون آن
۲۰ ستمکاران بازداشته باشند نزد خدای ایشان یعنی در قیامت. سؤال: و لَو
تَرَوْا شرط است، جوابش کجا است بعد ما که شرط بی جواب نباشد؟
جواب گفته اند جوابش آن است که لَعَجِبْتَ مِنْ حَالِهِمْ؛ و گفته اند
جوابش آن است که لَرَأَيْتَ دُلْهَمَ و حقارتهم؛ و گفته اند جوابش متروک

است غایت تأکید را، چنانکه گویند لَوْرَأَيْتَ عَلِيًّا بَيْنَ الصَّفِينِ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلُ: همی بازگردند برخی از ایشان سوی برخی گفتار؛ و آن سخن گردانیدن ایشان یک با دیگر آن بود يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ: گویند آن کسان که سست گرفته بودند ایشان را مر آن کسان را که گردن کشی کردنددی گر نه شما بودید هراینه بودیمی ما گرویدگان.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا: گویند آن کسان که گردن کشی کردنددی مر آن کسان را که ضعیف شمردندی ایشان را اتَعْنُ صَدَدْنَا كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ: ای ما بازداشتیم و بگردانیدیم شما را از راه حق پس از آنکه آمد به شما بیک شما خود بد کاران بودید.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا: و گویند آن کسان که ضعیف داشتندی ایشان را مر آن کسان را که گردن کشی کردنددی بَلْ أَلْبَلِي وَ الْتَهَارَ: بیک سگالش شب و روز بود إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا:

چون بفرمودی ما را که کافر شویم به خدا و کنیم او را — یعنی گوئیم او را — همتایان و هنبازان. سؤال: چرا گفت بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ الْتَهَارَ بعد ما که از شب و روز مکر محال بود؟ جواب گوئیم معناه: بل مکرکم ایانا فی

الَّيْلِ وَ الْتَهَارَ؛ و گفته اند معناه: بل ادبار الزمان و فساد الایام ادرکنا، بخت بد روزگار در ما رسید إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا چون بفرمودید ما را به کفر و شرک وَاسْرُوا الدَّامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ: و نهان کنند قاده از سِفلة حسرت و پشیمانی را — و گفته اند وَاسْرُوا الدَّامَةَ: و اشکارا

کنند قاده و سِفلة پشیمانی را — چون ببینند عذاب را وَجَعَلْنَا الْآغْلَالَ فِي أَعْقَابِ الَّذِينَ كَفَرُوا: و کرده باشیم بندها در گردنهای آن کسان که کافرند هَلْ يُخْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: هیچ پاداش دهند ایشان را — یعنی کافران را — مگر بد آنچه کرده اند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ: و نفرستادیم ما در هیچ شهر هیچ بیم کننده
إِلَّا قَالَ مُتَرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ: که نه گفتند — مترفوها: جبابروها و
روسائها و اغنیائها — کامرانان و توانگران ایشان که ما بدانچه شما را
بدان فرستاده اند کافریم. این شکایتی است که خدای تعالی از دنیا داران
می کند بدانکه ایشان نخست تکذیب کردند رسولان را، ابن عباس
گوید: وقد شكّا الله فی کتابه من الاغنیاء.

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ: و نیز گفتند آن توانگران
که ما بیشتریم به خواستها و فرزندان و نیستیم ما عذاب کردگان، یعنی
خدا ما را عذاب نکند در آن جهان، لا بل همچنان که امروز ما را نکو
همی دارد فردا که قیامت بود هم آنجا ما را نیکوتر دارد. و غلط کردند
زیرا که این جهان بضد آن جهان است، پیغامبر گفت علیه السلام: الا
كثرون هم الاسفلون يوم القيامة.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ: بگویا محمد که خدای
می گستراند — یعنی فراخ کند — روزی آن را که خواهد و تنگ کند بر
آنکه خواهد؛ يبسط الرزق لمن يشاء اختياراً و يقتر على من يشاء اختياراً و
لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر مردمان نمی دانند، پندارند که فراخی
دنیا به از تنگی.

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى: و نیست خواستهای شما
و نه فرزندان شما آن چیز که نزدیک کند شما را نزد ما نزدیکی. سؤال:
چرا گفت بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ نگفت باللاتی بعد ما که اموال و اولاد یاد
کرد؟ جواب گفته اند در این ضمیر است معناه و ما اموالکم و لا اولادکم
بالخصلة الّتی وبالחסنة الّتی تقرّبکم عندنا زلفی. و گفته اند معناه: و ما
اموالکم بالّتی تقرّبکم و لا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ
عَمِلَ صَالِحًا: مگر آن کس که بگروید و کرد کار نیک. او را مال و فرزندان

سود دارد که مال در کار خدای بکاربرد و فرزندان را در کار خدا دارد. و گفته اند معناه: وَلَكِنْ مِنْ أَمِنْ عَمَلٍ صَالِحاً فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَضْعِ بِمَا عَمِلُوا: بیک آن کس که بگردد و کار نیک کرد ایشانند که ایشان را بود پاداش افزونی بدانچه کردند، به یکی ده تا هفتصد تا هفتصد هزار تا چندانکه خدای داند و بس وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ أَمْنُونَ: و ایشان در درجتهای بهشت باشند آمان از عذاب.

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ: و آن کسان که می کوشند در آیتهای ما به تکذیب و انکار تا مگر عاجز یابندگان باشند ما را و از پیش عذاب ما شوندگان، و گر مُعْجِزِينَ خوانی: گران کننده خویشان را و دیگران را از ایمان اُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ: ایشان در عذاب حاضر گردگان باشند در دوزخ.

قُلْ إِنْ رَتَى يَنْبَسُطَ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرْ لَهُ: بگویا محمد که خدای من بگستراند و فراخ کند روزی آن را که خواهد از بندگان او و تنگ کند بدانکه خواهد وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ: و آنچه شما نفقه کنید — یعنی صدقه دهید — از چیزی — یعنی از مال — وی آن را خلف باز دهد. گفته اند خلف خداوند بنده را عوض این جهانی بود چنانکه پیغامبر گفت: ما نقصتُ مال من صدقة قط. و گفته اند خلف آن بود که بر باقی برکت کند چنانکه خدای تعالی گفت: بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ. سؤال: ما همی بینیم که کسی مال بدهد تا هر چه دارد به صدقه بدهد و هیچ خلف نیابد مفلس گردد و خدای می گوید وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ، پس این چگونه است؟ جواب گویم فَهُوَ يُخْلِفُهُ آن است که خدای تعالی آن مال داده را خلف او گرداند تا ملک آن کس گردد ابدی تا آنچه در دست وی عاریتی بود باقی گردد چنانکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مَالُكَ مَا قَدَمْتَ وَمَالُ وَارِثِكَ مَا أَخْرَت. و گفته اند خلف خدای بنده را بر

نفقه ثواب آن جهانی است و گربنده گوید من مال از آن ندهم که گر بدهم بی روزی مانم خدا گفت وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: او که خدای است بهین روزی دهندگان است.

- ۴ وَ يَوْمَ نَخْشُرُهُمْ جَمِيعًا: و آن روز که روز قیامت بود برانگیزیم ایشان را جمله؛ و گربه یا خوانی خبر بود: برانگیزد ایشان را خدا همه ثُمَّ نَقُولُ لِلْمَلَكَةِ: پس گوییم فریشتگان را؛ و گریقول به یا خوانی: خدا گوید فریشتگان را أَهْلُاءٍ إِيَّاكُمْ كَأَنَّهُمْ يَعْبُدُونَ: ای اینها اند — یعنی مشرکان — که شما را می پرستیدند.

- ۸ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلَيْسَ مِنْ دُونِهِمْ: فریشتگان گویند پا کا خدایا تویی دوست ما نه ایشان ما از ایشان بیزاریم؛ و گفته اند معناه: تویی معبود ما و ما بندگان تونه ما معبود کافرانیم و نه ایشان بندگان ما اند؛ و گفته اند انت ناصرنا بالحجة بل كَأَنَّهُمْ يَعْبُدُونَ الْجِنَّ: بیک ایشان بودند که ۱۲ می پرستیدند پریان را، یعنی دیوان را. سؤال: چرا گویند که ایشان پریان را یا دیوان می پرستیدند بعد ما که هیچ مشرک از آدمیان دیو و پری را نپرستند؟ جواب گوییم بدان آن خواهند که بر هر بتی دیوی موکل بود که کافران را بر پرستیدن آن می داشت و ایشان همی پنداشتند که فریشتگان ۱۶ را می پرستند أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ: بیشتر ایشان بدیشان یعنی به دیوان گرویده بودند: خدا گوید عزوجل:

- فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا: امروز پادشاهی ندارد — یعنی سود ندارد — بعضی از شما بعضی را منفعتی و نه بازداشت گزندی وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ: و گوییم مر آن کسان را که ستم کردند به ظلم شرک بچشید عذاب آن آتش که بودید آن را می

بدروغ داشتید.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ: و چون برخوانند بر ایشان آیت‌های ما را هویدا به لغت عرب و هویدا کننده به حلال و حرام و حدود و احکام. و گفته اند ۴
تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا معناه: تعرض علیهم دلائلنا و حجتنا قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ: گویند نیست این محمد مگر مردی که می‌خواهد که بگرداند شما را و باز دارد شما را عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ: زانچه بودند که می‌پرستیدند پدران شما وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أَفْكٌ مُّفْتَرًى: و گویند نیست این قرآن مگر دروغی فرابافته وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ: ۸
و گفتند کافران مرقح را چون بدیشان آمد — یعنی قرآن — نیست این قرآن مگر جادوی هویدا.

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا: و نداده بودیم ما ایشان را هیچ کتاب‌هایی که برخواندندی آن را، از آن است که ایشان چنان بیگانه و رمیده اند از ۱۲
این قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ: و نفرستاده بودیم به ایشان پیش از تو یا محمد هیچ بیم کننده‌ای، یعنی هیچ رسول که از وقت اسماعیل تا روزگار مصطفی به عرب هیچ رسول نبود، زان است که می‌چندان تعجب کنند از رسالت تو. ۱۶

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: و بدروغ داشتند آن کسان را که پیش از ایشان بودند رسولان ما وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ: و نرسیده اند کفار قوم تو یا محمد به ده یک آنچه داده بودیم ما ایشان را، یعنی کفار گذشته را از مال و قوت و مهلت؛ ایشان را هلاک کردیم، اینها را چه خطر باشد. و ۲۰
گفته اند: وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ معناه: و ما امتثلوا عشر ما امرناهم فَكَذَّبُوا رُسُلِي: بدروغ داشتند رسولان مرا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ: چگونه بود انکار و عقوبت من ایشان را.

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ: بگویا محمد من همی شما را به یک چیز می

- پند دهم و می فرمایم **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَى**: که بیستید خدای را دوگان دوگان به مذاکرات و تنها تنها به فکرت و نظر در حدیث رسالت رسول **ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ**: پس در اندیشید تا بدانید که نیست یار شما را یعنی رسول شما را هیچ دیوانگی. سؤال: چرا گفت به یک چیز می فرمایم ۴ شما را آنکه بیان آن یک چیز به چندین چیز کرد که **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَى** **ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا** الآیه؟ جواب گفته اند **إِنَّمَا أَعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ** معناه بشهادة واحدة و کلمة واحدة علی شرط **أَنْ تَقُومُوا مِثْلَ وَفَرَادَى**؛ و گفته اند **أَعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ** معناه امرکم بخصله واحدة وهی **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَى**. سؤال: چرا گفته اند که بر کافرسه چیز فریضه است ایمان و توبه ۸ و اخلاص بعد ما که خدا گفت **قُلْ إِنَّمَا أَعْظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ** ایشان را به یک چیز بیش نفرمود؟ جواب گوئیم خدای تعالی کافران را بر زبان رسول به ایمان فرمود زیرا که رسول را از ایشان بجز ایمان ظاهر معلوم نگشتی، ۱۲ آنکه چون ایشان ایمان آوردندی بر ایشان واجب بودی میان ایشان و میان خدای که توبه کردند از کفر و در اسلام اخلاص آوردندی، لکن بر رسول آن بودی که ایشان را با توحید خواندی و بس. این همچنان است که بر مؤذن آن بود که مؤمنان را با نماز خواند به **حَتَّى عَلَى الصَّلَاةِ** و لکن بر ۱۶ نماز کن واجب بود که اخلاص در نماز بجای آرد و طهارت تمام دارد و در نماز خشوع بجای آرد و گرچه مؤذن باز این چیزها نخواند **إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ**: نیست او— یعنی محمد— مگر بیم کننده ای شما را پیش از عذاب سخت، عذاب بدرو عذاب گور و دوزخ. ۲۰
- قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ**: بگویا محمد آنچه از شما خواستم از مزد آن شما را باد؛ یعنی هیچ مزدی و جعلی و رشوتی نمی خواهم از شما بر این پیغامبری که می گزارم، هر مزد که بر این خواهم به شما دادم. و گفته اند این آیت ناسخ آن آیت است که گفت **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ**

فِي الْقُرْبَىٰ إِن آجِرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: نیست مزد من مگر بر خدای و او بر هر چیز از احوال خلق گواه است و به احوال همه دانا است.

۴ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ: بگو یا محمد خدای من بر زند حق را بر باطل، یعنی پدید کند و جدا کند حق را از باطل و بر زند حجت را بر شبهت غلام الغیوب: داندۀ ناپیداییها است.

۸ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ: بگو یا محمد که آمد حق یعنی توحید و رسول و قرآن و مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ: و نه ابتدا کند باطل و نه باز گرداند. گفته اند این باطل شیطان است و گفته اند بت است و گفته اند کفر است؛ اگر بر شیطان رانی وَمَا يُبْدِئُ وَمَا يُعِيدُ آن بود که شیطان نه از ابتدا تواند که خلق را بیافریند و نه دیگر بار از پس مرگ برانگیزد، و گر این باطل را بر بت رانی هم این معنی بود که بگفتیم، و گر این باطل را بر کفر رانی مَا يُبْدِئُ وَمَا يُعِيدُ آن بود که کفر را نه اول است و نه آخر که آن را اصلی نیست چنانکه جای دیگر گفت اجْتَنَّبْتُ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ.

۱۲ قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي: بگو یا محمد اگر من گمراهم بدرستی که گمراهی من مرا زیان دارد وَإِنْ أَهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي: و گر بر راه راستم بدان است که وحی می کند به من خدای من إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ: بدرستی که او شنوا است گفتار بندگان را نزدیک است به دانایی؛ و گفته اند معناه سمیع للدعا قریب بالاجابة.

۲۰ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا قُوَّةَ: و گر بینی تو یا محمد کافران را چون بهراسند نباشد درگذشتنی و گریختنی، تعجب کنی از زاری و خواری ایشان. گفته اند معناه إِذْ فِرْعَوْنُ عِنْدَ الْمَوْتِ، و گفته اند إِذْ فِرْعَوْنُ فِي الْقَبْرِ، و گفته اند إِذْ فِرْعَوْنُ عِنْدَ الْبَعْثِ، و گفته اند إِذْ فِرْعَوْنُ مِنْ صِيحَةِ جَبْرِيلَ. و ایشان قومی باشند که در آخر الزمان پدید آیند ایشان را شبانیان گویند،

روی به مکه نهند تا آن را ویران کنند؛ چون به بیدا رسند جبرئیل بانگی بر ایشان زند همه را هلاک کند وَأَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ: و بگیرند ایشان را از جایگاه نزدیک که هم آنجا ایشان را به زمین فرو برند.

۴ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَافُثُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ: و گویند — در درِ مرگ — بگرویدیم ما بدو — یعنی به خدا و به رسول و به قرآن — و از کجا باشد ایشان را فرا گرفتن تو بر آن جای دور؛ و گرتناؤش خوانی به همز تأخر باشد: وَأَنَّى لَهُمُ التَّأَخُّرُ عَنِ الْهَلَاكِ.

۸ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ: و بدرستی که کافر بودند به وی — ای: به محمد و رسولی وی — از پیش؛ و گفته اند به ای بالله وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ، ای يَظُنُّونَ بِالْشَّكِّ: می پندارند به گمان و سخنی می گویند بر جهل مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ: از جایی دور، یعنی دور از حَجَّت و دور از منفعت.

۱۲ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ: و بگردانیده باشند میان ایشان و میان آنچه ایشان می آرزو کنند، چون توبه و تأخر از مرگ كَمَا فَعِلَ بِأَشْيَاءِهِمْ مِنْ قَبْلُ: با ایشان همچنان کنند که با مانندگان ایشان کافران گذشته از پیش کردند إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ: بدرستی که ایشان بودند — یعنی اسلاف و اخلاف کافران — در گمانی از حق به گمان آورده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الملائكة برخواند روز قیامت هشت در بهشت بروی باز گشایند و فریشتگان او را از هر دری می خوانند.

۴ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ: سپاس و آزادی و ستایش خدای را سزد. ابن عباس

گوید اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الشُّكْرُ لِلَّهِ و هوان صنع لخلقهِ فحمدوه فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: هست کننده آسمانها و زمین. ابن عباس گوید: من معنی فاطر نمی دانستم تا روزی دو اعرابی با یکدیگر خصومت می کردند در حدیث چاهی یکی از ایشان گفت انا فطرْتُها ای انا ابتدأتُها، بدانستم که فاطر ابتدا کننده باشد جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا: کننده فریشتگان است رسولانی.

گفته اند مراد از این همه فریشتگان است که همه فریشتگان رسولانند زیرا که اشتقاق ملک از اَلُوکهُ بود و مالکهُ و الوکهُ و اَلیکهُ رسالت بود. اما بیشتر مفسران بر آنند که مراد از این بعضی از فریشتگانند که ایشان رسولانند

۱۲ چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اُولی اَجْنَحَةٍ مَثْنِی وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ: خداوندان پرها اند دوگان و سه گان و چهارگان، بعضی را دوپَر و بعضی را سه و بعضی را چهار و هر که فاضلتر پَرِوی بیشتر تا در

۱۶ اخبار است که جبرئیل را هفتاد هزار پَر است یَزِيدُ فِی الْخَلْقِ مَا می افزاید در آفریدن آنچه خواهد. گفته اند معناه یزید فِی الْخَلْقِ الْمَلَائِكَةُ و

گفته‌اند معناه یزید فی الخلق الاجنحة ما يشاء و گفته‌اند معناه یزید فی اصناف الخلق ما يشاء، و گفته‌اند معناه یزید فی الصورة ما يشاء و گفته‌اند معناه یزید فی الحسن و الجمال ما يشاء و گفته‌اند یزید فی الخط ما يشاء و گفته‌اند فی اللحن و الذوايب ما يشاء إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بدرستی که ۴ خدای بر هر چه خواهد که کند توانا است.

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا: آنچه بازگشاید خدای مردمان را از رحمتی بازدارنده نبود آن را و مَا يُمْسِكُ فَلَا مُزْسِيلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ: و آنچه بازدارد فرستنده‌ای نبود آن را از پس بازداشتن او. گفته‌اند ۸ معناه ما يفتح الله من رزق و مطرو و خصب، و گفته‌اند معناه ما يفتح الله من نبوة و رسالة، و گفته‌اند ما يفتح الله من توفيق و عصمة و هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است ارجمند بی‌همتا درست‌کار درست‌گفتار.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: ای مردمان یاد کنید ۱۲ نکوداشت خدا بر شما. گفته‌اند معناه اشکروا نعمة الله عليكم فان ذکر النعمة شكرها: و به نزدیک ما ذکر نعمت جز شکر است، زیرا که ذکر نعمت مقدمه شکر است. در این آیت امر کرد به ذکر نعمت و آن مقدمه شکر است و در آیت دیگر امر کرد به شکر وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ: هیچ هست آفریدگاری جز ۱۶ خدای که روزی دهد شما را از آسمان و زمین. در این ضمیر است، معناه: هل من خالق غير الله يخلقكم و هل من رازق غير الله يرزقكم. غَيْر به رفع خوانده‌اند و به خفض خوانند؛ چون به رفع خوانی خبر هل من خالق بود، و گر به خفض خوانی بدل از خالق بود لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، ای: لا خالق و لا رازق الا هو: نیست هیچ خدای و هیچ آفریدگار و هیچ روزی‌دهنده مگر یکخدای فَاَنْتَ تُؤْفِكُون: به کدام شبهت می‌بگردانند شما را از وی به سوی جز وی و از کجا دروغ می‌روا کنند بر شما. ۲۰

- وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ: وگر بدروغ دارند ترا یا محمد بدرستی که بدروغ داشتند رسولانی را که پیش از تو بودند. مخرج
- این آیت مخرج ترفیه و تسلیت است مصطفی را که خدای تعالی وی را گفت گر کفار قوم تو ترا تکذیب کنند و با تو جفاکنند عجب مدار که کفار ۴
- گذشته با رسولان همین کردند وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ: و با خدا گردد کارها، بر سه معنی: یکی که همه به قضای او است، و دیگر با وی گردد کارها که همه با وی به حجت درست باید کرد، سدیگر معنی این امور گفته‌اند عذاب است، ای: عقوبت و مکافات بر خدای است. ۸
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ: ای مردمان بدرستی که وعده خدا راست و درست است. گفته‌اند مراد از این وعده روزی است و گفته‌اند مراد از این وعده مرگ است و گفته‌اند مراد از این وعده قیامت است فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا: فریفته مکناداشما را زندگانی دنیا از ضمان روزی و از ساختن مرگ را و قیامت را وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ: و فریفته مکناداشما را از خدا دنیای فریونده و دیو فریونده، و گر غُرُورُ به ضم غین خوانی فریفتن بود مصدر و به نصب غین غار بود.
- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ: بدرستی که دیو شما را دشمن است، و نشان دشمنی او آن است که همه سعادت بنده در خشنودی خدای است و همه راحت بنده در بهشت است و همه محن و عقوبات بنده در دوزخ است و شیطان همه در آن کوشد که مردم را از خدا جدا کند و از بهشت بیفکند و در دوزخ جاویدان آرد، پدید آمد غایت عداوت شیطان مر آدمی را ۲۰
- فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا: او را به دشمن گیرید، ای: با وی حرب کنید. و حرب کردن با وی به سه چیز بود: یکی بدانکه مکاید او را بدانی زیرا که مثل وی چون دزد است، دزد چون بدانست که خداوند خانه از وی آگاه است پیرامن آن خانه نگردد. دیگر بدانکه وساوس او را رد کنی، زیرا که

- مثل وی چون خارجی است هر که یک حمله او را رد کند به هزیمت بشود. سدیگر آنکه به خدای تعالی استعانت کنی از او زیرا که مثل او چون سگ شبان است، اگر با وی بازکوشی جامه دریدن و خستگی بارآرد، صواب آن بود که به شبان بازداشت خواهی تا وی او را از تو بازدارد إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ: بدرستی که او همی بازخواند گروه خویش را تا باشند از اهل آتش سوزان؛ و حزب شیطان آن گروه باشند که فرمان بردار وی باشند به دون خدای چنانکه اینجا گفت:
- ۴
 ۸ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: آن کسان که کافرند ایشان را بود عذاب سخت؛ آنکه حزب خدای را یاد کرد وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ: و آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک ایشان را بود آمرزش و مزد بزرگ. سؤال: آمرزش گنه کار را باید نه نیکوکار را، پس چرا گفت وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ؟ جواب گوئیم این عمل صالح اخلاص است در ایمان، چنانکه کلبی گوید هر جا که در قرآن عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ است مراد از آن اخلاص است، و گفته اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ای تابوا من الذنوب.
- ۱۲
 ۱۶ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا: ای آن کس که آراسته کرده اند او را بدی کردار او را تا پنداشت که آن نیکو است. سؤال: أَفَمَنْ شَرُّهُ حَسَنًا؟ جواب گفتند معناه: افمن زین له سوء عمله تذهب نفسک علیهم حسرات؛ و گفته اند معناه: افمن زین له سوء عمله فراه حسناً کمن حبب الیه حسن عمله فراه صواباً لا یستویان. و گفته اند معناه:
- ۲۰
 افمن زین له سوء عمله تقدراً تهديه فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ: بدرستی که خدا است که گم کند آن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ: هلاک مشودا تن تو بر ایشان از ارمانهای آنکه ایشان می نگرند. گر فلا تذهب به ضم تا و کسر ها

خوانی: هلاک مکن تن خویش را برایشان از حسرت آنکه می‌نگرند إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ: بدرستی که خدا دانا است بدانچه ایشان می‌کنند،
مکافات ایشان با خدا گذار

۴ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا: و خدا آن است که بفرستاد
بادها را—وگر الرِّيح خوانی جنس باد بود—تا بینگیزد میغ را فَسُقْنَاهُ إِلَى
بَلَدٍ مَّيِّتٍ: پس برانیم آن میغ را به زمین پژمرده فَأَخْبَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا:
پس زنده کردیم بدان باران زمین پژمرده را از پس مردگی و زمخکی آن
۸ كَذَلِكَ الْتُشْوِرُ: همچنان بود برانگیختن از پس مرگ، همچنانکه باران
بهاران به زمین آید نباتهای گوناگون سر از زمین برکنند روز قیامت نیز خلق
به یکره سر از گور برکنند.

۱۲ مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا: هر که می‌خواهد که بداند که عزّ
همه کرا است خدای را است و خدای را سزد، دیگر معنی: هر که می‌عزّ
جوید مجویدا که عزّ خدای را است. سدیگر معنی: هر که عزّ جوید از خدا
جویدا زیرا که عزّ او را است آن را دهد که خواهد چنانکه گفت تُعِزُّ مَنْ
تَشَاءُ و بنده را رضای خدا باید جست که عزّ بنده در آن است. پیغامبر
۱۶ علیه السلام گفت روز قیامت خدای تعالی همه خلق را جمع کند چنانکه
آواز منادی به همه برسد و نگرند همه را ببینند، پس منادی آواز دهد که
سيعلم اهل الجمع لمن العز والكرم اليوم، تا سه بار، پس گوید آئین الذين
تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ، دیگر بار منادی آواز دهد که سيعلم اهل
الجمع لمن العز والكرم اليوم، تا سه بار، پس گوید آئین الذين لَا تُلْهِهِمْ
۲۰ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، سدیگر بار آواز دهد که سيعلم اهل الجمع
لمن العز والكرم اليوم تا سه بار، پس گوید آئین الحمدادون الذين يحمدون
ربهم إِلَيْهِ يَضَعُ الذُّكُورَ الْقَلْبَ: سوی وی بر شود آن سخن پاکیزه، و آن
کلمه توحید است وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: و کار نیک بردارد آن را، یعنی به

- اخلاص پذیرند کلمه توحید را. دیگر معنی إِلَيْهِ يَضَعُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ
یعنی التوحید وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یعنی سایر الطاعات یرفعه الکلم الطیب،
یعنی بالتوحید یقبل الاعمال. و گفته اند مرا از این کَلِمُ الطَّيِّبُ دعا است
۴ و الْعَمَلُ الصَّالِحُ یرفع الدعاء؛ چنانکه در خبر است که مردی رسول را
گفت: یا رسول الله ادع الله ان یستجیب دعایی. فقال: اعنی بکثرة
الركوع والسجود. و گفته اند مراد از این کَلِمُ صلوات رسول است و مراد از
این عمل صالح متابعت سنت رسول است. سؤال: چرا گفت الْكَلِمُ
الطَّيِّبُ نگفت الکلم الطيبة بعد ما که کَلِم جمع است جمع کلمه و
۸ جمع مؤنث بود و طیب نعت مذکر است؟ جواب گویم لعمری کلم جمع
کلمه است ولكن لفظ کلم وحدان است زیرا که طیب خوانده طيبة
وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: و آن کسان که می سگالیدند
بدیها ایشان را بود عذاب سخت. گفته اند مراد از این مکر سیئات کفر
۱۲ است، و گفته اند مراد از این آن مکر است که کافران مکه بسگالیدند به
دارندوه هلاکت رسول را، و گفته اند مراد از این مکر ریا [ی] مرایان
است وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْزَوُ: و سگالش ایشان است آن مکر که هلاک شود و
نیست گردد. سؤال: چرا نگفت و مکر اولئک یبور، این هُوَ چرا درآورد و
۱۶ در آن چه فایده است؟ جواب گفته اند این هُوَ عماد است در سخن
درآرند تأکید و تزین سخن را چنانکه وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. و
گفته اند فایده در این قصر و حصر بوار است بر مکر ایشان، یعنی مکر
ایشان است که نیست و باطل گردد نه مکر خدای در ایشان.

۲۰

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ: و خدا بیافرید شما را اولاً از خاک ثُمَّ
مِنْ نُّطْفَةٍ: پس از آب پشت ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجاً: پس کرد شما را جفتانی؛
گفته اند ازواجاً ای افراشا و گفته اند ازواجاً ای اصنافاً وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَ
لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ: و باربرندارد هیچ ماده و باربندد مگر به دانش او وَمَا

يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ: و نه زندگانی دهند هیچ دراز زندگانی را وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمرِهِ: و بنسکاهند از زندگانی او إِلَّا فِي كِتَابٍ: که نه در نبشته بود، یعنی لوح محفوظ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ: بدروستی که آن نبشتن بر خدا آسان است، همی فرمانی کرد قلم را که اُکتب، بنبشت همه بودنیها را تا به روز قیامت. و گفته اند معناه اَنْ حفظ ذلك من غير كتابة على الله يسير لکنه کتب لکی لا تأسوا على ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم. سؤال: چرا گویند که عمر مؤجل است نه کاهد و نه افزایش بعد ما که خدای تعالی در این آیت عمر را زیادت و نقصان یاد کرد گفت وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ؟ جواب گفته اند وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ معناه یکی را عمر دراز ندهند و دیگر را کم ازوی که نه همه در لوح است پس عمر معمر دیگر است و عمر مقصر دیگر، نه چنان است که عمر یکی زیادت و نقصان شود؛ و گفته اند معناه زندگانی ندهند کس را به مرگ دیگر، این نقصان عمر مراد از این مرگ است یعنی مرگ و زندگانی همه در لوح محفوظ است نبشته.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ: و یکسان و برابر نباشد دو دریا این یکی خوش و مزه دار و گوارنده آب آن و این دیگر شور و تلخ، و اختلاف آن دلیل بر کمال قدرت خدای و مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا: و از هر یکی از آن دو دریا همی خورید گوشت تازه چون ماهی و جز آن. سؤال: چرا گوشت تازه را یاد کرد بعد ما که مالح بیشتر خورند؟ جواب گوئیم مخرج این سخن مخرج ذکر منت است به ذکر نعمت و نعمت و منفعت در لحم طری است، در لحم مالح جز مضرت نبود زیرا که گفت لَحْمًا طَرِيًّا که آن بکار آید وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا: و بیرون می آرید زیوری که می پوشید آن را خاصه از دریای شور وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ: و بینی آن کشتیهها را در دریا شونده و آینده به یک باد و آن از

عجایب صنع خدا است؛ و گفته اند مَوَآخِرَای تشق الماء بکلکلهای ای: بشکافد آب را به سینه خویش، و کلکل سینه کشتی بود لَتَبْتُمْوَا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: تا بجوید از افزونی نیکوی او تا فراخورد آن بود که شما سپاس داری کنید خدای را.

۴

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ: می درآرد شب را در روز و می درآرد روز را در شب ای از این در آن می افزاید و از آن در این می افزاید تا روز به پانزده ساعت رسد و شب با نه ساعت آید و شب به پانزده ساعت رسد و روز با نه ساعت آید وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ: و رام کردست آفتاب و ماه را كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى: هریکی از آن می رود تا زمان زده نام برده، تا به مبلغ خویش رسد آنگه باز گردد، و گفته اند الی اجل مسمى تا به در قیامت آنگه فرو ایستد ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ: آنتان است خدا که خداوند و پروردگار شما است لَهُ الْمُلْكُ: او را است و او را سزد پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ: و آن کسان که می خدا خوانید ایشان را از دون خدای پادشاهی ندارند پوست خورما استه ای را یعنی هیچ چیز. قِطْمِيرٍ آن پوستک بود که خورما استه در میان آن بود و آن حقیرترین چیزی بود بدان مثل زنند یعنی برهیچ چیز پادشاهی ندارند.

۱۶

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ: گریخوانید ایشان را نشنوند خواندن شما را زیرا که جماد و خوامد اند ندانند و نتوانند و نشنوند وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ: و گرنیز بشنوند پاسخ نکنند شما را. سؤال: به اول گفت لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ سمع از ایشان نفی کرد آنگه گفت لَوْ سَمِعُوا سمع اثبات کرد نه این تناقض بود؟ جواب گفته اند لَا يَسْمَعُوا صفت بعضی از معبودان ایشان است چون شمس و قمر و کواکب و اصنام، وَلَوْ سَمِعُوا صفت بعضی دیگر است چون ملائکه و عزیز و عیسی و عجل و شیطان. و گفته اند معناه: و گرنیز بشنودی اجابت نکنندی شما را به تغییر آنکه شما

۲۰

ایشان را می خدای خوانید. و گفته اند معناه: وگربشنوند دعای شما را
 اجابت نکنند شما را به قضای حاجت زیرا که قادر نیستند بر قضای
 حاجت شما وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكُكُمْ: و روز رستخیز کافر شوند یعنی
 انکار کنند هنبازگفتن شما ایشان را با خدا و تبرا کنند از مشرکان وَلَا
 يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ: و بنیاگاهانند ترا کس چنانکه خدای آگاه کنده همه
 چیزها.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ: ای مردمان شما همه نیازمندانید
 به خدای وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: و خدا است که اوبی نیاز است و ستوده و
 سزاوارستایش، و گفته اند معناه: خدای بی نیاز است از توحید شما
 شما باید نیازمند توحید و طاعت، و گفته اند معناه: خدا است بی نیاز از همه
 و همه خلق نیازمند به وی. در اخبار است قال الله تعالى في بعض
 الكتب عبادي كلکم فقرا الا من اغنيتہ فسلونی الغنا اغنيکم، عباى
 ۱۲ كلکم ضلال الا من هديته فسلونی الهدى اهدیکم و عبادى كلکم هالک
 الا من اخذت بیده فسلونی النجاة انجکم، عبادى لو ان اولکم و آخرکم و
 حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم و شاهدکم و غایبکم و صغیرکم و
 کبیرکم اجتمعوا على قلب اتقى عبد من عبادى لم یزد ذلك فى ملكى
 ۱۶ جناح بعوضة ولو ان اولکم و آخرکم و حیکم و میتکم و رطبکم و یابسکم و
 شاهدکم و غایبکم و صغیرکم و کبیرکم اجتمعوا على قلب اشقى عبد من
 عبادى لم ینقص من ملكى جناح بعوضة، ولو ان اولکم و آخرکم و حیکم
 و میتکم و رطبکم و یابسکم و شاهدکم و غایبکم و صغیرکم و کبیرکم
 ۲۰ اجتمعوا فى صعيد واحد فسال کل واحد منکم ما بلغت امنیته فاعطيته
 ذلك لم ینقص من ملكى کما لو ان احدکم مر على شاطئ بحر فغمس
 فيه ابرة ثم انتزعها و ذلك لانی ما جد و اجد و احد عطائی کلام و عذابى
 کلام اذا اردت شیأ قلت له کن فیکون. اما حمید گفته اند به معنی حامد

است چنانکه علیم به معنی عالم، ای: یحمد عبادۀ علی توحیدهم و طاعتهم، و گفته‌اند حمید به معنی محمود است ای: هو الذی یستحق الحمد من عبادہ.

- ۴ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ: اگر خواهد ببرد شما را از روی زمین - ای: هلاک کند شما را - و بیارد آفریده نو، بدل از شما و به از شما.

وَمَا ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ: و نیست آن - بدل کردن شما - بر خدای دشخوار.

- ۸ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، ای: لا یحمل حامله ثقل اخری، ای: لا یؤخذ نفس بذنب غیرها، بر ندارد هیچ کس بزه کس دیگر و بزمند نگردد هیچ کس به بزه کسی دیگر. سؤال: پس نه زاد قیامت به کردار خواهد بود که نیکی خصم فرا خصم دهند و بدی خصم بر خصم نهند، پس چون است که در این آیت می‌گوید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؟ جواب گوییم بلی روز قیامت کس بخودی خود گناه کسی دیگر برنگیرد اما بکره بر نهند چون ظالم بود، چنانکه در اخبار آمده است وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى: و گر بازخواند گران بار کرده‌ای سوی بار خویشتن بر ندارند از وی چیزی و گر چه خویشاوند نزدیک بود. فَضِيل بن عیاض گوید: هی الّام تَلَقَى وَلَدَهَا فِي الْقِيَمَةِ فَتَقُولُ: يَا بُنَيَّ الْمَ يَكُنْ بَطْنِي لَكَ وَعَاءُ الْمَ يَكُنْ حَجْرِي لَكَ حَوَاءُ الْمَ يَكُنْ ثَدْيِي لَكَ سَقَاءُ؟ فيقول: بلى. فتقول: تَعَالَى فَاحْمِلْ عَنِّي ذَنْبًا وَاحِدًا. فيقول: اليك عَنِّي يَا أُمَّاهُ فَأَنْتِ مَشْغُولٌ بِنَفْسِي إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ: بدرستی که تو که بیم کنی - یعنی بیم کردن تو یا محمد - سود دارد آن کسان را سود دارد که بترسند از خدای ایشان به غیب. گفته‌اند بالغیب ای بالقلب و گفته‌اند بالغیب ای فی دار الدنيا و گفته‌اند بالغیب ای فی حال الغيبة

عن الخلق و گفته اند بالغیب صفت خدای است، ای: بترسند از آن خدای که غیب است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ: و به پای دارند نماز را وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ: و هر که پاکی کند از کفر و شرک و معاصی بدرستی که آن پاکی که می کند تن او را سود دارد وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: و با خدای است بازگشتن همه را. ۴

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ: و یکسان و برابر نبود نابینا با بینا، یعنی کافر با مؤمن و عالم با جاهل و عاقل با سفيه وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ: و نه تاریکیها با روشنایی، یعنی کفر با ایمان و شبهت با حجت، و گفته اند معناه اهل الظلمات و اهل النور وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ: و نه سایه خوش با تفت باد، یعنی بهشت با دوزخ، و گفته اند معناه اهل بهشت با اهل دوزخ. ۸

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ: و نباشند برابر و یکسان زندگان با مردگان، یعنی عقلا با جهال و گفته اند معناه عارفان با منکران. سؤال: این لاها چرا درآورد گفت وَلَا الظُّلُمَاتِ وَلَا النُّورُ، نگفت ولا الظلمات والنور چنانکه گفت وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ به یک لا؟ جواب گوئیم این از جوامع الکلم است معناه: وَلَا الظلمات مع النور وَلَا النور مع الظلمات، همچنین وَلَا الظل مع الحرور وَلَا الحرور مع الظل، همچنین ۱۶

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ مع الأموات وَلَا الأموات مع الأحياء إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ: بدرستی که خدا بشنوند و دریاوند حق آن را که خواهد وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ: و نیستی تو یا محمد شنونده و دریاواننده آن را که در گورها بود. سؤال: مصطفى علیه السلام رسول به زندگان بود نه به مردگان گورستان، پس چرا گفت وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟ جواب گوئیم و ما انت بمسمع من كأنهم فی القبور، و گفته اند معناه كما لا يسمع مَنْ فِي الْقُبُورِ كَذَلِكَ لَا تَسْمَعُ الْكُفُورُ، این همچنان است که جای ۲۰

دیگر گفت قَدْ يَسُوءُ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُوءُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ.
إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ: نیستی تو یا محمد مگر بیم‌کننده‌ای.

۴ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ: بدرستی که ما بفرستادیم ترا بحق، ای: بیان
الحق و بتحقیق الوعد و الوعد و مقدمه لیوم الحق، و گفته‌اند بالحق ای
بالقران، و گفته‌اند بالحق ای بالتوحید و بالدعوة الی الحق بَشِيرًا وَنَذِيرًا:
مژدگان دهنده مؤمنان را به بهشت و بیم‌کننده کافران را به دوزخ وَإِنْ مِنْ
أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ: و نبود هیچ گروه که نگذشت در ایشان بیم‌کننده‌ای
۸ یعنی رسولی و حجتی از خدای؛ تو نیز یکی باشی از رسولان این همه
تعجب از رسالت تو چرا است.

وَأِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: و گربدروغ دارند ترا یا
محمد بدرستی که بدروغ داشتند آن کسان که از پیش ایشان بودند، یعنی
۱۲ پیش از کفار قوم تو جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ: آمدند و آوردند بدیشان
رسولان ایشان هویداییها و حجتها وَبِالزُّبُرِ: و نبشتهها وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ: و آن
نامه روشن‌کننده، یعنی تورات.

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ: پس بگرفتیم آن کسان را که
۱۶ کافر بودند به عذاب چگونه بود انکار و عقوبت من ایشان را.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: ای نگه نکردی و بندانسته‌ای و
بنه‌اندیشیده که خدای فرو آورد از آسمان و از میغ آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا: پس بیرون آوردیم بدان آب باران میوها فادوا گونهای آن،
۲۰ سپید و سرخ و سبز و سیاه وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا: و از
کوهها خطها و راههای سپید و سرخ و سیاه و کبود و زرد فادوای آن
گونهای آن وَغَرَابِيبُ سُودٍ: و هست سیاه سیاه

وَمِنَ النَّاسِ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ: و از مردمان و از
جنبندگان و ستوران فادوا گونهای آن چنانکه یاد کردیم، و گفته‌اند

كَذَلِكَ اِى كَذَلِكَ نَبِّىْنَ الدَّلَیْلِ وَ الْحَجَجِ لِنَنْظُرُوْا فَتَعْلَمُوْا بِهَا كَمَالِ قَدْرَةِ
 اَللّٰهِ وَ جَلَالِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَتَخْشَوْهُ اِنَّمَا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ: بدرستی که از
 خدا که بترسند علما ترسند، خاصه علمای توحید که جلال و عظمت
 ۴ خدای را بدانند برحسب آن از او بترسند و باشکهند. کفی بخشیة الله علماً
 وَ بِالْاِجْتِرَاءِ عَلَيْهِ جَهْلًا. و خوانده اند اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ به
 رفع الله و به نصب علماء، معناه: خدای تعالی که واشکهد از بندگان او از
 علما واشکهد و ایشان را بشکّه دارد. سؤال: چرا گفت وَ مِنْ اَلنَّاسِ وَ
 ۸ اَلدَّوَابِّ وَ الْاَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ به لفظ تذکیر نگفت الوانها به لفظ تأنیث
 چنانکه از پیش گفت ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا؟
 جواب گویم آخر را اَلْوَانُهُ كُفْتُ معناه: الوان ماتقدم ذكره اِنَّ اَللّٰهَ عَزَّ وَ
 ۱۲ غَفُوْرٌ: بدرستی که خدا نیست همتا است و آمرزگار است و بخشاینده بر آن
 کسان که نظر و استدلال کنند تا خدای را بدانند.

اِنَّ الَّذِیْنَ یَتْلُوْنَ کِتَابَ اَللّٰهِ: بدرستی که آن کسان که میخوانند کتاب
 خدای را یعنی قرآن وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ: و بیای دارند نماز را وَ اَنْفَقُوا مِنْ رَزَقِنَاهُمْ
 سِرًّا وَ عَلَانِیَةً: و نفقه کنند از آنچه روزی کرده ایم ایشان را نهان و آشکار
 ۱۶ را، نهان صدقه تطوع و آشکارا چون زکات فریضه یَرْجُونَ بَیْعَارَةً لَّنْ تَبُوْرَ: اومید
 می دارند بازرگانی [ای] که به زیان نیاید، وَ مَنْ تَاَجَرَ مَعَ اللّٰهِ لَمْ یَخْسِرْ.

لِیُوَفِّیْهُمْ اُجُوْرَهُمْ وَ یَزِیْدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: تا تمام بدهد خدای ایشان را — و
 هرینه که تمام بدهد ایشان را — مردهای ایشان و بیفزاید ایشان را اضعاف
 ۲۰ از فضل او اِنَّهٗ غَفُوْرٌ شَكُوْرٌ: بدرستی که او است آمرزگار و سپاس دارنده یقبل
 الیسیر و یعطى الكثير ولا یمنّ على العبد الفقیر.

وَ الَّذِیْ اَوْحٰیْنَا اِلَیْكَ مِنَ الْکِتَابِ: و آنچه وحی کردیم ما سوی تو یا محمد
 از نامه، یعنی قرآن هُوَ الْحَقُّ: آن است کتاب بهین بسزا مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ:
 موافق آن را که پیش از این بود از کتابهای پیغامبران، و گفته اند

باوردارنده کتابهای گذشته را، و گفته اند معناه امرأ بتصدیق ما بین یدیه، و گفته اند معناه راست کننده آن کتابها را که از پیش آن بود زیرا که در همه کتابهای پیغامبران نعت و صفت محمد و قرآن پدید کرده بود، اگر قرآن نبودی آن همه کتابها دروغ بودی؛ در بودن قرآن صدق آن همه کتب واجب آمد إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ: بدرستی که خدا به بندگان او آگاه و بینا بود وقت قسمت کتب دانست که کتاب بهین قسمت رسول بهین و امت بهین باید نهاد.

- ۸ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا: پس ما میراث دادیم این قرآن را مر آن کسان را که برگزیدیم ما از بندگان ما، یعنی امت محمد. سؤال: ثُمَّ تَرْدِيفُ سَخْنَى را باشد بر سخنی، این تردیف بر چیست؟ جواب گفته اند معناه: اوحینا الیک هذا القرآن ثم اورثناه امتک، و گفته اند این ثُمَّ به معنی مَعَ است ای: مع علمنا بأنّ منهم ظالم لنفسه اورثناهم الکتاب، و گفته اند در این ضمیر است معناه: ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم الملیکة اسجدناکم ثم اکرماکم ثم اجتبیناکم ثم اصطفیناکم ثم الکتاب الشریف اورثناکم. سؤال: چرا دادن قرآن این امت را به لفظ ایراث آورد بعد ما که میراث آن را گویند که از مرده به یکی دیگر رسد؟ جواب گفته اند به لفظ ایراث آورد تا مؤمنان بدانند که مطیع را و عاصی را در آن نصیب است، چنانکه در میراث همه ورثه را نیک را و بد را نصیب بود؛ و گفته اند به لفظ میراث آورد نه به لفظ عطا، زیرا که عطا را آید که باز خواهند و باز ستانند اما میراث را نیاید که باز ستانند، تا بدانند که کرامت قرآن را بر مؤمنان زوال نبود؛ و گفته اند به لفظ ایراث آورد زیرا که میراث خوشتر و گوارنده تر بود فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ: از ایشان بود که ستمکار باشد بر تن خویش وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ: و زیشان بود که میانجی بود وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ: و زیشان بود که پیشی گیرنده بود به نیکیها بِإِذْنِ اللَّهِ: به توفیق
- ۱۲
- ۱۶
- ۲۰

خدا و به فرمان خدا. در معنی این ظالم و مقتصد و سابق سخن گفتند: پیغامبر علیه السلام گفت: سابقنا سابق و مقتصدنا ناجی و ظالمنا مغفور له. بوبکر الصديق گوید: السابق الذى يسبق الى الجهاد والمقتصد الذى يتردد فى الجهاد والظالم الذى يتخلف عن الجهاد. عمر خطاب گوید: السابق الذى يحضر الجماعة قبل الاذان والمقتصد الذى يحضر الجماعة بين الاذان و الاقامة والظالم الذى يحضر بعد الاقامة. عثمان عفان گوید: السابق الذى يختار العقبى على الدنيا والمقتصد الذى يختارهما جميعاً والظالم الذى يختار الدنيا على العقبى. على مرتضى گوید: السابق الذى يختار الفريضة والسنن والنوافل والمقتصد الذى يؤدى الفريضة دون السنن والنوافل والظالم الذى يقصر فى الفريضة. عايشه گوید: السابق الذى اسلم قبل الهجرة والمقتصد الذى اسلم بعد الهجرة وقبل الفتح والظالم الذى اسلم بعد الفتح. ابن عباس گوید: السابق المخلص والمقتصد المرایى والظالم الكافر يعنى كافر النعمة. و گفته اند السابق الذى سرّه و علانيّته فى الخير والمقتصد الذى سرّه خير من علانيّته والظالم الذى سرّه شرّ من علانيّته. و گفته اند السابق الذى يريد بعمله الآخرة والمقتصد الذى يريد بعمله الدنيا والآخرة والظالم الذى يريد بعمله الدنيا محضاً. و گفته اند السابق الذى يأكل الحلال والمقتصد الذى يأكل الشبهة والظالم الذى يأكل الحرام. و گفته اند السابق الذى يجمع الحسنات والمقتصد الذى يجمع السيّات محضاً. و گفته اند السابق المتطهر والمقتصد التايب والظالم المصير. و گفته اند السابق الذى ابتكر بالخيرات الى آخر عمره والمقتصد الذى اقبل فى كبره والظالم الذى اذنّب من اول عمره الى آخر عمره. و گفته اند السابق الذى زاد حسناته على سيّاته فى الميزان والمقتصد الذى استوى حسناته و سيّاته والظالم الذى يزداد سيّاته على حسناته. و گفته اند السابق الذى يدخل

- الجنة بلا حساب و المقتصد الذى يحاسب ثم يدخل الجنة و الظالم الذى يعاقب ثم ينجوا من النار الى الجنة. محمد كرام گوید: السابق الذى شغله معاده عن معاشه و المقتصد الذى يعمل لكلاهما و الظالم الذى شغله معاشه عن معاده. بوعمر و مازنى گوید: السابق الذى يجتنب الصغائر و ۴ الكبار و المقتصد الذى يجتنب الكبار دون الصغائر و الظالم الذى يرتكب الكبار و الصغائر. استاد محمد بن احمد بن جعفر گوید: السابق الشاكر بجميع نعم الله و المقتصد الشاكر على بعض نعم الله و الظالم التارك شكر نعم الله. محمد هيصم گوید: السابق الذى تعلم القرآن و ۸ عمل به و المقتصد الذى تعلم القرآن و لم يعمل به و الظالم الذى لم يتعلم القرآن و لم يعمل به. سؤال: چرا چون تقسيم كرد اين امت را ظالم را تقديم كرد در ذكر، نه سابق را تقديم كرد؟ جواب گوئيم از كرامت خداى تعالى اين امت را گنهكاران اين امت را در اين جهان در ذكر تقديم كرد و در آن جهان در رحمت تقديم كند ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ: آن است آن فضل بزرگ، يعنى ميراث دادن قرآن ايشان را. و گفته اند معناه ذلك الاصطفا هو الفضل الكبير، و گفته اند معناه ذلك الاذن يعنى توفيق السابق هو الفضل الكبير، و گفته اند معناه ذلك ادخالهم الجنة هو الفضل الكبير. ۱۶ زائده كنيزك عمر خطاب گفت: آرد خمير كردم و به سلع شدم هيمه مى كردم، پشتواری هيمه بيستم، خشخشه اى شنيدم از پس من؛ چون باز نگرستم سواری را دیدم مرا گفت «كيف حالک يا زائده؟». گفتم «خير است والحمد لله، رسول خدا در میان ما مژدگان مى دهد به بهشت و بیم مى کند از دوزخ». سوار گفت «رسول خدای را از من سلام کن گو: رضوان خازن بهشت ترا سلام مى کرد و مى گوید هیچ کس به تو شادتر از من نیست، مژدگان که امت ترا بدیدم که روز قیامت سه گروه خواهند بود، گروهی بی شمار در بهشت شوند و گروهی را شمار آسان بکنند و در

بهشت آرند و گروهی به شفاعت تو در بهشت شوند». این بگفت خواست که باز گردد نگه کرد من آن حُزْمه هیمه می‌برنتافتم، وی مرسنگی را گفت «برگیر آن حُزْمه هیمه را و به در سرای زایده بر». سنگ آن هیمه را برگرفت و به در سرای آورد و باز گشت. زایده گوید من یکسر آمدم تا نزد مصطفی وی را خبر کردم؛ وی گفت «یا معشر اصحابی ابشروا بالجنة». جَنَاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا: آنت فضل بزرگ که در بهشتهای بایستگی آرند ایشان را. چون يَدْخُلُونَهَا به ضم یا و فتح خا خوانی: در آرند ایشان را؛ و گر يَدْخُلُونَهَا به فتح یا خوانی: در شوند در آن بهشتهای يَدْخُلُونَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلَوْلُؤَا: پیرایه برکنند ایشان را در آن بهشتهای از دست و رَنَجْنَهَا از زرو گوهر. و آن اساور نشان ملکوت بود زیرا که رسم عرب آن است که ملوک ایشان اساور در دست کنند و در بهشت از زرو گوهر باشد چنانکه رسول علیه السلام گفت اللؤلؤة منها خيرٌ من الدنيا وما فيها وَلِيَأْسُوهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ: و پوشش ایشان در آنجا تُنکِترین دیبای باشد چنانکه هفتاد هزار از آن بر هم نهند چند برگ لاله ای نبود.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ: و گویند حمد آن خدای را که ببرد از ما اندوه، یعنی اندوه دار دنیا و اندوه مرگ و اندوه گور و اندوه قیامت و اندوه دوزخ؛ و گفته اند اندوه شام و چاشت، و گفته اند اندوه گناهان إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ: بدرستی که خدای ما آمرزگار است و سپاس دارنده به قلیل، یقبل القلیل و يعطى الجزيل ولا یمنّ على العبد الذلیل. ۲۰

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ، ای: الحمد لله الذی احلنا: سپاس و آزادی و ستایش آن خدای را سزد که فرو آورد ما را در سرای بایستگی — یعنی بهشت جاوید — به فضل خویش لا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ: به ما نرسد در اینجا رنجی یعنی محنتی و بلایی و دردی و اندوهی وَلَا يَمَسُّنَا

فِيهَا لُغُوبٌ: و نرسد به ما در اینجا ماندگی، یعنی رنج کسب و طلب نعمت.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا: و آن کسان که کافرند ایشان را بود آتش دوزخ مرگ قضا نکنند برایشان تا بمیرند و بر آسایند وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا: و سبک نکنند از ایشان از عذاب آن. در اخبار راست که کافربه وقت مرگ از بن هر موی برتن وی درد مرگ بکشد، آن همه درد بکشیده آرزو خواهد مرگ را هزار سال. می گوید: یا مالک یا مالک. چون هزار سال برآید مالک جواب دهد که: ۴
هین چه می خواهید؟ گوید: لنقض علينا ربك، مرگ می باید تا بو که بمیریم برهیم كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ: چنان پاداش دهیم هر ناسپاسی را. و گریجزی به ضم یا و فتح زا خوانی: چنان پاداش دهند.

وَهُمْ يَضْطَرُّونَ فِيهَا: و ایشان به بانگ فریاد می خواهند در آنجا، ۱۲
می گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ: ای بار خدای ما بیرون آر ما را از این دوزخ تا ما کار کنیم کار نیک جز آنکه بودیم که می کردیم. جواب آید ایشان را که أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ: ای نه ما عمر داده بودیم شما را چندان که پند گرفتی در آن آنکه خواستی که ۱۶
پند گیرد؛ و گفته اند هفتاد سال و گفته اند یک ساعت از پس بلاغت و جَاءَكُمْ النَّذِيرُ: و به شما آمد بیم کننده. گفته اند این نذیر رسول است و گفته اند علما اند و گفته اند النذیر هو الشيب في الرأس قَدْ وَفُوا: بچشید قَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ: نیست ستمکاران را هیچ یار و رها کننده. ۲۰

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: بدرستی که خدا است داننده ناپیدای آسمانها و زمین؛ و گفته اند غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ما غَابَ عَنْ اهل السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، و گفته اند معناه مخفیات السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، و گفته اند مراد از این غیب قیامت است إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: بدرستی

که او دانا است بر آنچه در دلها است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ: او آن خدای است که کرد شما را از پس درآیندگان در زمین فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ: هر که کافر شد بروی است کفر او، یعنی و بال آن بروی است و زیان او را دارد وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا: و نیفزاید کافران را کفر ایشان نزد خدای ایشان مگر خشمی وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا: و نیفزاید کافران را کفر ایشان مگر زیان کاری.

۸ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ: بگو یا محمد ای ببینید آنچه آن را خدای می خوانید از دون خدا با من نمایید تا چه آفریده اند از زمین و در زمین أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ: یا هست ایشان را هنبازی در آسمانها أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ: یا داده ایم ایشان را—یعنی مشرکان را— نامه ای تا ایشان بر هویداییها اند از آن. و اگر عَلَى بَيِّنَةٍ خوانی: بر هویدایی و حجتی اند از آن کتاب و از آن دعوی که می کنند بَلْ إِنْ يَعْذُ الْظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا: بیک وعده نمی کنند ستمکاران برخی زیشان مر برخی را مگر فریبی؛ یعنی قاده مر سفله را مگر فریفتنی. و آن آن بود که قاده مر سفله را می گفتند چون در زمین باشیم خدای زمین را باید پرستید و خدای زمین بتان اند و نیز می گفتند ما را استحقاق آن نیست که خدای آسمان را پرستیم به نفس خویش، سبیل ما آن است که ما این بتان را می پرستیم تا ما را بدان به خدای تقرب بود؛ و نیز می گفتند ما را از بت پرستیدن در این جهان نیک افتادست، اگر قیامت بود در آن جهان ما را به بود؛ و نیز می گفتند بت می پرستیم زیرا که ایشان بر هیئت فریشتگان اند تا فریشتگان روز قیامت ما را شفاعت کنند. این بود غرور ایشان یکدگر را.

إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَرَوْهَا: بدرستی که خدای است که

نگه می‌دارد آسمانها و زمین را تا بنگردد؛ و نگاه داشت آن را در کلمه توحید بسته است، و گفته‌اند امساک آسمان به ابقای اکوان است، و گفته‌اند امساک آسمان نفی اعدام آن است، و گفته‌اند امساک آسمان بدان است که آن را مرکب آفریده است از دو اجزا: اجزای ثقیل و اجزای ۴ خفیف تا آن دو اجزا متماسک می‌باشند، و گفته‌اند امساک آن به کُنْ فَيَكُونُ است، و گفته‌اند امساک آن به افلاک است که متدافع‌اند وَلَيُنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ: وگر بگردند نگه ندارد آن را هیچ کس از پس او، یعنی از پس بگردانیدن او، و گفته‌اند از پس نگه داشتن او اِنَّهُ ۸ كَانَ خَلِيماً غَفُوراً: بدرستی که او بود و هست بردبار و آمرزگار که کافران را به تعجیل عقوبت نکند بر آن شرک ایشان که از قبح آن خواست که آسمانها و زمین از هم بازترکد و آمرزگار است آن را که توبه کند از شرک و معاصی.

۱۲

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ: و سوگند خوردند به خدا به تمامی سوگندان ایشان، ابن عباس گوید من حلف بالله فقد حلف جهد يمينه لَيِّنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لِيَكُونَنَّ أَهْدَى مِنْ إِخْدَى الْأُمَمِ: که گربدیشان آمدی ۱۶ بیم‌کننده‌ای یعنی رسولی هراینه بودندی راه یافته‌تر از یکی از امتان. و آن آن بود که اهل کتاب در جاهلیت به بازرگانیها به مکه شدند، قریش بر ایشان تطاول کردند گفتندی نحن اهل حرم الله سكان بيت الله اولاد خليل الله اشراف خلق الله. اهل کتاب ایشان را در دین سرزنش کردند که شما قومی اید که نه شما را رسول است و نه کتاب و نه دین و نه ۲۰ شریعت. قریش سوگندان خوردندی که گربه ما آمدی رسولی ما راه یافته‌تر بودیمی از همه امتان فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُوراً: چون آمد بدیشان بیم‌کننده‌ای — یعنی مصطفی علیه السلام — نیفزود ایشان را مگر رمیدنی از حق.

اِسْتِكْبَارًا فِي الْاَرْضِ: گردن کشی کردند در زمین و وَمَكْرَ السَّيِّئِ: و سگالش بد، چنانکه سگالیدند به دارندوة هلاکت رسول را وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ اِلَّا بِاَهْلِيهِ: و در نرسد سگالش بد مگر هم درسگالنده آن، چنانکه در ایشان رسید که آن گروه که آن مکر سگالیدند هلاکت رسول را همه به بدر کشته شدند فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِينَ: هیچ چشم می دارند مگر رفت پیشینان را، یعنی عقوبتی مانند عقوبت ایشان را فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً: نیابی نهاد خدای را بدل کردنی وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَخْوِلاً: و نیابی نهاد خدای را بگردانیدنی.

اَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: ای نرفتند در زمین — سدی گوید ای برنخوانند قرآن را — تا نگه کنند که چگونه بود سرانجام آن کسان که از پیش ایشان بودند وَ كَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً: و بودند سخت تر از ایشان — یعنی از كفّار قوم تو — به قوت وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ: و نبودی که عاجز کردی خدای را هیچیز در آسمانها و نه در زمین از عذاب ایشان اِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً: بدرستی که او بود و هست دانا به احوال خلق توانا بر عقوبت ایشان.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا: و گربگیردی خدای به تعجیل مردمان را به عقوبت بدانچه کرده اند مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ: بنگذاشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده ای را. سؤال: مجرم آدمی بود دیگران را چرا هلاک کردی؟ جواب گفته اند مراد از این دابّة مجرمان است و گفته اند مراد از این جانوران است که ایشان را از بهر آدمی آفریده است و از بهر ایشان را می دارد، چون آدمی نبود ایشان را نیز می چه کند؛ و گفته اند ایشان را نیز هلاک کردی نکال مجرمان را و ایشان را خود بدان ایلام مکافات بودی وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى: بیک باپس می دارد ایشان را تا زمان زده نام برده فَإِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا: چون بیاید

و فرارسد زمان زده ایشان بدرستی که بود و هست خدای به بندگان بینا
که مکافات کند ایشان را.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة یس را
برخواند سیصد و سی حج پذیرفته در دیوان او نویسد.

یس: گفته اند معناه یا انسان و گفته اند معناه یا محمد و گفته اند معناه
یا رجل و گفته اند معناه یا سید المرسلین و گفته اند معناه یا سند المذنبین، ۴
این همه خطاب مصطفی را باشد؛ و گفته اند معناه قسم: اقسام الله بتأییده
و سنائه؛ و گفته اند یاسین نامی است قرآن را و گفته اند نام این سورة
است و گفته اند بعضی است از نام مهین خدای تعالی، و دیگر قولها در ۸
حروف تهجی گفته آمده است. یس به اظهار نون خوانده اند و به اخفای
نون خوانده اند معنی بنگردد و به فتح نون خوانده اند معناه اقرأ یاسین.
چنین گویند که چهار هزار جای خدای تعالی مصطفی را یاد کرده است
در قرآن به تصریح و کنایت، این یکی است از آن.

وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ: سوگند به قرآن درست. گفته اند حکیم به معنی ۱۲
حاکم است که این قرآن حکم کننده است بر همه کتابها به نسخ؛ و
گفته اند حکیم به معنی مُحکِم است درست کننده احکام دین و شریعت،
چنانکه الیم به معنی مُولِم و سمیع به معنی مُسمِع، شاعر گوید

أَمِنْ رِيحَانَةِ الدَّاعِي السَّمِيعِ يَتَوَرَّقُنِي وَاصْحَابِي هَجُوعِ ۱۶
السَّمِيعِ أَيْ: مَسْمُوع. سوگند بدین قرآن حکیم، إِنَّكَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ: که تو یا

- محمد از فرستادگانی. این جواب کافران است که گفتند لست مرسلأ، خدای تعالی درین آیت سوگند یاد کرد به رسالت مصطفی ردّ بر کافران.
- سؤال: سوگند از بهر کرا یاد کرد از بهر کافرا را یا از بهر مؤمن را؟ اگر از بهر کافر را یاد کرد، کافر خدا را هم به سوگند باور ندارد پس چه فایده بود
- ۴ در ذکر قسم از بهر او را؛ وگرنه از بهر مؤمن را یاد کرد، مؤمن خود بی قسم خدای را باور همی دارد پس چه فایده بود در ذکر قسم از خدای تعالی؟
- جواب گوییم قسم نوعی است از تأکید، خدای تعالی خواست که سخن خود را به همه وجوه تأکید کند چون قسم نوعی بود از تأکید بدان نیز سخن
- ۸ خود را تأکید کرد. عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: که تو یا محمد بر راه راست بایسته دایمی؛ یعنی علی دین الاسلام و گفته اند علی طریق الانبیا و گفته اند علی طریق الجتّه.
- ۱۲ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ: این قرآن سخن گفتن و پیغام فرستادن خدا است نیست همتا و بخشاینده. و تنزیل به نصب لام خوانده اند معناه اِقْرَأْ تَنْزِيلَ وَاتَّبِعْ تَنْزِيلَ. لِيُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاءُ وَهُمْ: تا بیم کنی — بدین قرآن — گروهی را که بیم نکرده اند پدران ایشان را، یعنی عرب که از وقت اسماعیل تا به روزگار مصطفی علیه السلام بدیشان رسول نبود فَهُمْ غَافِلُونَ:
- ۱۶ ایشان غافلند از حق و دین و شریعت. فَهُمْ گفته اند خبر از پدران ایشان است و گفته اند خبر از کافران آن وقت است.
- لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: بدرستی که سزا گشت
- ۲۰ گفتار وعید بر بیشتر ایشان زان است که ایشان نمی گروند. و آن آن گروه بودند که ایشان اهل وعید بودند در سابق علم خدا چون بوجهل و شبیه و عتبه و ولید بن مغیره و عاص بن وایل و جز ایشان.
- إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ: ما کرده ایم در گردنهای ایشان غلّهای نکرت — یعنی بند حرمان — تا دستهای ایشان با

زنخدانهای ایشان ماندست؛ و گفته‌اند این در دوزخ خواهد بود، ای: همنگار که ما غله‌های آتشین بر گردنهای ایشان نهادیم تا دستهای ایشان بر گردنهای ایشان بسته ماند **فَهُمْ مُقَمَّحُونَ**: تا ایشان سر برداشته‌گان و چشم اوکنندگان و زنخ افتیدگان باشند در دوزخ.

۴

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا: و کردیم ما از پیش ایشان ندی و از پس ایشان بندی. گفته‌اند مراد از این بند نکرت است و گفته‌اند مراد از این بند حرمان است و گفته‌اند مراد از این بند عقوبت است در دوزخ که در آنجا پنافته باشند **ابْدَالًا بِدَفْءِ غَشِيَتَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ**: پوشانیده باشیم بینایی ایشان را تا ایشان فرا نبینند؛ گفته‌اند آن در این جهان بود به کوری دل تا فرا حق نبینند و گفته‌اند در آن جهان بود در دوزخ؛ و گفته‌اند مراد از این بوجهل است که وی قصد کشتن رسول کرد، سنگ بزرگ برگرفت بیاورد تا بر رسول زند و رسول سر بر سجده داشت، خدای تعالی **شَرَّاءُ** کفایت کرد که وی را کور کرد از دیدار رسول. زان پس چون رسول نماز کردی در پیش کعبه بوجهل وی را ندیدی.

۱۲

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: و برابر و یکسان است بر ایشان گریسم کنی ایشان را یا نکنی بنخواهند گروید. مراد از این آن گروه کافرانند که در سابق علم خدای ایشان از این جهان بر کفر بیرون خواستند شد و گفته آمد اشکالی که بر این آیت آید که پس چه فایده بود در رسالت، مرستادن بدیشان بعد ما که می‌دانست که بنخواهند گروید و جرب آن که فایده در ارسال رسول بدیشان الزام حجت بود تا ایشان را بهانه نماند بر خدای تعالی.

۲۰

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ: پند تو که سود دارد آن کس را دارد که پس روی کند قرآن را **وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ**: و بترسد از خدای مهربان به ناپیدایی. گفته‌اند بالغیب ای بالقلب و گفته‌اند بالغیب ای فی دارالدنیا

و گفته اند بالغیب ای فی حال الغیبة عن الخلق و گفته اند معناه و خشی الرحمن الذی بالغیب فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ: مژدگان ده او را به آمرزش و مزدی بزرگوار.

- ۴ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ: ما ايم که زنده کنيم مردگان را و زنده کنيم دلهاي مرده را به معرفت وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ: و می بنویسیم آنچه پیش کردند و نشانهای ایشان را. گفته اند معناه ما قدموا من عمل حسن او سیئ و آثارهم ما خلفوا من سنة حسنة او سيئة. و گفته اند معناه ما تقدموا عليه فعملوه و ما تأخروا عنه فتركوه. و گفته اند معناه ما قدموا من الاموال و ما اخروا للورثة وَكُلَّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ: و هر چیزی از کردار بندگان و جز آن بشمرده ايم و بدانسته و نبشته در لوح محفوظ که هیچیز بر ما پوشیده نیست.

- ۱۲ وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ: و بزنی و پدید کن ایشان را—یا محمد، یعنی کافران مکه را—داستان آن شهر انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ: چون آمد بدیشان—بدان شهر—فرستادگان.

- إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ: چون بفرستادیم ما بدیشان دوتن، یونس و تومانی. گفته اند ایشان یاران عیسی بودند، عیسی ایشان را به انطاکیه فرستاد تا اهل آن را با مسلمانی خوانند. و گفته اند ایشان فرستاده خدای تعالی بودند، چون آنجا شدند و دعوی رسولی کردند ملک آن شهر ایشان را پیش خواند از ایشان حجت خواست گفت: به چه حجت می گوید که ما رسولان خداییم؟ گفتند: ما بیمار را درست کنیم و پسر را درست کنیم و نابینای مادرزاد را درست کنیم. بکردند. ملک ایشان را جادو خواند، بفرمود تا ایشان را موی روی بکنند و در شهر بگردانیدند نکال ایشان را و به زندان کردند. این است که گفت فَكَذَّبُوهُمَا: بدروغ داشتند ایشان را فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ: نیرومند کردیم ایشان را به سدیگری. و آن شمعون

بود خاص یار عیسی که عیسی از پس ایشان بفرستاد، و گفته اند خدای
 تعالی او را از پس آن دوتن بفرستاد، وی همچنان معجزها می نمود، ابرای
 اکمه و ابرص و شفاء مرضی؛ و هیچ نگفت که من رسولم تا مردمان دل با
 وی دادند، وی را عزیز می داشتند؛ آخروی را گفتند «پیش از تو در این
 شهر دوتن آمده بودند هم این فعلها می نمودند ما ایشان را در زندان کردیم
 بدانکه دعوی پیغامبری کردند». شمعون بگفت «بیارید ایشان را تا به چه
 حجت دعوی پیغامبری کردند». ایشان را از زندان بیاوردند. شمعون الصفا
 چنان نمود که من خود ایشان را ندانم. فرا ایشان گفت «شما به چه
 حجت می گوید که ما رسولان خدا ایم؟». گفتند «بدان حجت که ما
 ابرای اکمه و ابرص کنیم». شمعون گفت «من این بکنم». ایشان
 گفتند «ما شفاء مرضی کنیم». شمعون گفت «من همین بکنم». ایشان
 گفتند «ما مرده زنده کنیم». شمعون گفت «من باری این نتوانم کرد،
 گر شما این بنمایید من اقرار دهم که شما رسولان خدای اید». ایشان
 مرده را زنده کردند، شمعون اقرار داد به رسولی ایشان. آن ملک انکار کرد
 گفت «شما همه با یکدگر در ساختید در این جادوی»، بفرمود تا ایشان را
 بخواری می بردند و اهل بازار با ایشان جفا و استخفاف می کردند فَقَالُوا إِنَّا
 إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ: گفتند آن رسولان که ما به شما رسولانیم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا: گفتند آن قوم که نیستید شما مگر آدمیان
 همچون ما وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ: و نفرستاده است خدا
 بر شما هیچ چیز نیستید شما مگر که می دروغ گوید.

قَالُوا رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ: گفتند آن رسولان که خدای ما
 می داند که ما به شما رسولانیم.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ: و نیست بر ما مگر رسانیدن هویدا پیغام و
 فرمان خدای را به شما.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ: گفتند آن قوم که ما فال بد گرفتیم به شما که تا شما در این شهر ما آمدید تنگی و قحط و بیماری پدید آمده است. و آن آن بود که خدای تعالی به هر شهری که رسول فرستادی محنتی رسانیدی اهل آن شهر را تنبیه ایشان را تا فراخورد آن آن بودی که ایشان بیدار گشتندی و با ۴ راه حق آمدندی، ایشان خود آن را فال بد گرفتندی و از شومی آن رسول شمردندی. اهل انطاکیه همچنان کردند گفتند مر رسولان را لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ: گربازنه ایستید—از این سخن که می‌گویید که خدا یکی و ما رسولان او—هراینه ما شما را به سنگ بکشیم وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ: و هراینه فرا شما رسد از ما عذابی دردناک. ۸

قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ: گفتند رسولان که این اختر بد شما با شما است، یعنی از شومی کفر و شرک شما است و همیشه تا مشرک باشید با شما است. اَئِنَّ ذِكْرُكُمْ: ای بدانکه شما را پند دادند و توحید خدا با یاد شما ۱۲ دادند می فال بد گیرید بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ: بیک شما گروهی اید گزاف کاران.

وَجَاءَ مِنْ أَفْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى: و پیامد از کنار شهر مردی می‌شتافت. و آن مرد حبیب النجار بود که نابینا بود به دعای ایشان بینایی یافته بود، شنید که غوغای بازار با رسولان خدای همی جفا کنند بدوید تا در ایشان رسید قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ: گفت ای گروه من متابعت کنید رسولان خدای را. ۱۶

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ: پس روی کنید آن کس را که نمی‌خواهد از شما مزدی و جعلی و ایشان راه برنده اند به حق. ایشان وی را گفتند: باش تو بدیشان گرویده. وی گفت ۲۰

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و چه بودست مرا که نپرستم آن خدای را که او آفرید مرا و با وی گردانند شما را و همه را.

عَاتَّخِذْ مِنْ ذُوْنِهِ إِلَهَةً إِنَّ يُرِذْنَ اَلرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُوْنَ: ای من فراگیرم از دون خدای خدایانی که گر خواهد به من خدای من گزندی — یعنی بلایی و محنتی — بی نیازی نکند از من خواهش گری ایشان چیزی و نه برهانند مرا. ۴

إِنِّي إِذَا لَقِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: بدرستی که من آنکه در گمراهی هویدا باشم. إِنِّي أَقَمْتُ بِرِّيْكُمْ فَاسْمَعُونِ: منم گرویده به خدای شما فرا شنوید از من لا اله الا الله و گواه باشید بر آن. در این حجت است ما را بر آنکه ایمان ظاهر است نه باطن و ایمان اقرار است تا گفت فرا شنوید و گواه باشید. ۸
چون ایشان ایمان وی بشنیدند وی را در میان آوردند و زیر لگد آوردند، چندان بر وی زدند که قصب وی بزیر بشد در زیر لگد ایشان بمرد. در آن قوت خدای تعالی جای او به وی در بهشت بنمود.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ: او را گفتند در رو در بهشت قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ: گفت ای کاشکی گروه من بدانندی که بیا مرزید مرا خدای من و کرد مرا از نواختگان. در آن وقت نصیحت قوم خویش فرو نگذاشت با چندان جفاها که ایشان با وی کردند تا جهانیان بدانند که دین دار کین دار نبود. پیغامبر علیه السلام گفت اَلَا اِنَّ الدِّينَ النَّصِيْحَةَ. ۱۲

وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ: و فرو نفرستادیم ما بر گروه او — یعنی اهل شهر انطاکیه — از پس او هیچ لشکری از آسمان و مَا كُنَّا مُنْزِلِيْنَ: و نبودیم ما فرو فرستنده لشکری عذاب ایشان را، ای: حاجت نبود ما را بدان. ۲۰

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً: همی نبود مگر یک بانگ که جبرئیل بیامد و دوالنی دروازه آن شهر بگرفت و بانگی بر ایشان زد فَأَذَاهُمْ خَامِدُونَ: همی ایشان خشک مرده بودند.

- یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ: ای ارمانا بر آن بندگان. حسرت شدت ندامت بود و این ندا را نداء نکرت گویند چنانکه گویند یا رجلاً فی الدار، معنی آن بود که یا ارمانا بر آن بندگان کجای چه جای تو است که فرو آمدی بر ایشان. سؤال: تحسّر از خدای تعالی محال بود پس چرا گفت یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ؟ جواب گوئیم یا حَسْرَةً نه نداء تحسّر است از خدای بل که تحسیر است خلق را بر ایشان، خدا خلق را می گوید حسرت خورید بر ایشان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ: نیامد بدیشان هیچ پیغامبری که نه ایشان به وی افسوس و خندستانی می کردند.
- ۸ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ: ای نگه نکردند که چند هلاک کردیم ما پیش از ایشان از گروهان گذشته که ایشان با اینها نمی گشتند، چرا بدیشان عبرت نگرفتند.
- ۱۲ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْتَا مُحْضَرُونَ: و نیست هری و همه ای که نه نزد ما حاضر کرده خواهند بود روز قیامت، ای: ما کلّ الا جمیع لدینا محضرون. و گر لَمَّا به تخفیف خوانی به معنی قَدْ بود و مَا صله باشد ای: و قد کلّ جمیع لدینا محضرون.
- ۱۶ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَمِيَّةُ أَحْيَيْنَاهَا: و ایشان را نشانی دیگر بر صحت بعث آن زمین مرده است که زنده کردیم آن را وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ: و بیرون آوردیم از آن زمین دانهای مختلف تا از آن می خورند. آن خدا که قادر است بر آنکه زمین مرده را زنده کند و الوان نبات را از آن بیرون آرد قادر است بر آنکه خلق را از پس مرگ زنده کند و از گور برآرد.
- ۲۰ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ: و کردیم ما در این زمین باغ بوستانها از خورما بنان و انگورها وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ: و گشاده کردیم روان کردیم در این زمین چشمها. لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ: تا می خورند از میوه آن. سؤال: چرا نگفت لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا بعد ما که این ها راجع است با نخیل و

اعناب یا راجع است با عیون و این همه مؤنث است؟ جواب گوییم این ها راجع است با مِنْ نَخِيلٍ وَاعْنَابٍ وَبَا مِنْ الْعُيُونِ و لفظ من مذکر است زیرا که گفت مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ: و نکردست آن را دستهای ایشان ای سپاس داری نکنند این نعمتها را.

۴

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ: پا کا خدایا آن خدای که بیافرید گونا گونا گون آفریدها را همه از آنچه می برویاند زمین و از تنهای ایشان وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ: و از آنچه نمی دانند ایشان، چون اصناف خلق در قعر دریاها و در میان بیابانها و در کوهها و در آسمانها و در هوا و در زمین.

۸

وَأَيُّ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ: و نشان دیگر ایشان را شب است که بیرون آریم از آن روز را. سؤال: چرا گفت بیرون آریم روز را از شب بعد ما که روزنه در میان شب است تا آن را از میان بیرون آرد؟ جواب گوییم اصل خلقت عالم بر تاریکی است روز در آن عارض است هر گه روز را ببرد اصل دنیا با تاریکی گردد، آن است سلخ روز از شب فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ: همی ایشان در تاریکی مانده باشند.

۱۲

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا: و آفتاب می رود تا آرام گاهی که آن را بود. اما شمس، چنین گویند اهل نجوم الشمس جسمٌ كَرِّي نِيرَانَرِي نهارئی مکانها فی السماء الرابعة. سؤال: چرا گفت لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بعد ما که شمس را خود قرار نبود که پیوسته می رود؟ جواب گفته اند که مستقر آن منتهای آن است به تباستان و زمستان؛ و آن آن است که شمس را سیصد و شصت منزل است صد و هشتاد صیفی و صد و هشتاد شتوی، مستقر آن منتهای منازل صیفی آن است و منتهای منازل شتوی آن. و در خبر است که پیغامبر علیه السلام بودردا را پرسید که «یا بادردا، دانی که مستقر شمس کجا است؟». بودردا گفت «اللّه ورسوله اعلم». رسول

۱۶

۲۰

گفت «مستقرّ شمس به زیر عرش خدا است که هر شب آنجا شود و خدای را سجود کند تا امر آید او را به بازگشتن با کار خویش». و گفته اند مستقرّ آن در در قیامت است آن وقت که فرو ایستد از رفتن و تاریک گردد چنانکه گفت إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. و خوانده اند والشمس ۴ تجری لا مستقرّ لها: خود هیچ آرام نبود آن را، واللّٰه اعلم ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ: آن راندن و گردانیدن شمس و فرود داشتن آن اندازه کردن خدای ارجمند بی همتا است دانا به مصالح خلق.

۸ وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ: و ماه را اندازه کرده ایم جایگاههایی. و القمر به رفع خوانده اند و به نصب خوانده اند چون به رفع خوانی ابتدا باشد و گر به نصب خوانی مشبّه به مفعول بود. اما قمر اهل نجوم گفته اند القمر جسمٌ كُرِّيٌّ مَظْلَمٌ مَصْقُولٌ بَارِدٌ مَائِيٌّ بَلْغَمِيٌّ مَكَانُهُ فِي السَّمَاءِ الْاُولَى. سؤال: چرا نگفت والقمر قدرنا له منازل یا قدرناه فی منازل بعد ما که قمر نه منازل است تا گفت قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ؟ جواب گوئیم معناه قدرنا جریه منازل و فی منازل. و منازل ماه بیست و هشت منزل است: هقعه و هنعه و ذراع و نثره و طرفه و جبهه و زبره و صرفه و عوا و سماک و غفر و زبانا و اکیل و قلب و شوله و نعایم و بلده و سعد ذابح و سعد بلع و سعد سعود و سعد خبا و فرغ ۱۶ دلو مقدم و فرغ دلو مؤخر و بطن الحوت و شرطین و بطین و ثریا و دبران؛ چون ماه این منازل را بگذارد در محاق افتد حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ: تا گردد چون بن خوشه خورما دیرینه. و آن آن بود که خوشه خورما از بن باز نکنند که باد در آن شود درخت را زیان دارد، چنان باز کنند که پاره ای با ۲۰ درخت بماند؛ چون روزگار برآید مقوس گردد ماه نوبدان ماند.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ: نه آفتاب را سزد که دریابد ماه را بر سه معنی: یکی آنکه هرگز به فلک او نرسد زیرا که ماه در فلک اول گردد و آفتاب در فلک چهارم، دیگر معنی در جریان که هرگز به رفتن

بدان نرسد، سدیگر معنی در ولایت که هرگز در ولایت این آن را سلطان نباشد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ: و نه شب پیشی گیرنده باشد بر روز که دیر بکشد تا ولایت روز را بگیردی و نه نیز شب از پیش درآید تا بر روز پیشی گیردی وَ كُلُّ فِی فَلَكٍ يَسْبَحُونَ: و هری و همه ای در گردونی می گردند ۴ هریکی در فلک خویش بر اندازه خویش.

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ: و نشان دیگر ایشان را بر کمال قدرت ما آن است که ما برداشتیم و نگه داشتیم فرزندان ایشان را در آن کشتی پر کرده. و آن کشتی نوح بود که ایشان در پشت پدران ایشان در آنجا برداشته و نگه داشته بودند. سؤال: چرا نگفت حملنا آبائهم و اجدادهم فی الفلک المحشون بعد ما که در کشتی نوح آبا و اجداد ایشان بودند نه فرزندان ایشان؟ جواب گوئیم زیرا که فرزندان ایشان آن وقت در پشتها [ی] پدران بودند؛ چون فرزندان محمول بودند معلوم بود که پدران نیز محمول بودند. ۸

وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ: و بیافریدیم ایشان را از مانند آن کشتی آنچه می درنشینند در آن، چون زورق و بوسی و ارماث، و گفته اند مِنْ مِثْلِهِ یعنی دیگر کشتیها است که بر مثال کشتی نوح کردند در دریاها، و گفته اند مِنْ مِثْلِهِ انعام است که بر آن نشینند در بیابان. ۱۶

وَ إِن نَّشَاءُ نَغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ: و گر خواهیم غرق کنیم ایشان را در دریا فریادرسی نبود ایشان را وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ: و نه ایشان را برهانند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا، لَکِن رَحْمَةً مِنَّا: بیک رحمتی بود از ما تأخیر عذاب ایشان را وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ: و برخورداری بود تا هنگامی تا به اجل. ۲۰

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ: و چون گویند ایشان را که بترسید از آنچه فرا پیش شما است و از آنچه با پس شما است لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: تا فراخورد آن آن بود که بر شما رحمت کنند. مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ

گفته اند گناهان ظاهر است و مَا خَلَفَكُمْ گناهان باطن، و گفته اند مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ عذاب آسمان است و مَا خَلَفَكُمْ عذاب زمین، و گفته اند مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ عذاب قیامت است و مَا خَلَفَكُمْ حکم شقاوت سابق.

۴ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ: و نیامد بدیشان هیچ نشانی از نشانه‌های خدای ایشان که نه ایشان از آن روی بگردانیده باشند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ: و چون گویند ایشان را که نفقه کنید - یعنی صدقه دهید - از آنچه روزی کرده است شما را خدای ۸
تعالی قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ: گویند آن کسان که نگروریده اند مر مؤمنان را ای ما طعام دهیم آن کس را که گر خواهد خدا روزی دهد او را، یعنی درویشان را. و این سخن کفار مکه گفتند به تعنت درویشان که ایشان بندگان خدا اند روزی ایشان بر خدا ۱۲
است مگر ایشان خدای را به روزی می نه ارزند إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ: ای نیستید - شما که مؤمنانید و ما را بدین می فرمایید - مگر در گمراهی هویدا. و گفته اند این خطاب کافران را است که نیستید شما که کافرانید ۱۶
مگر در گمراهی هویدا.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: و می گویند کافران که کی خواهد بود این وعده - سؤال: چرا می پرسیدند که کی خواهد بود این وعده قیامت و عذاب کی خواهد بود بعد ما که وعده نقد بود نه نسیه؟ جواب ۲۰
گفته اند معناه صدق این وعده کی خواهد بود و دیر می بود؛ و گفته اند مراد از این وعده موعود است، یعنی کی خواهد بود قیامت و عذاب - گر هستید راست گویان در این وعده. خدای گفت

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً: چشم نمی دارند مگر یک بانگ را، و آن بانگ اسرافیل است و گفته اند بانگ عزرائیل است که آواز دهد که جان

بیار تَاْخُذْهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ: ناگاه بگیرد ایشان را و ایشان خصومت می‌کنند، ای: یختصمون فی اسواقهم باللغظ. یخصمون به تشدید صاد خوانده‌اند و به تخفیف خوانده‌اند، چون به تشدید خوانی در اصل یختصمون بوده باشد تا را در صاد مدغم کردند، و گربه تخفیف صاد خوانی از خصم یخصم بود و ایشان یعنی کافران خصومت می‌کنند که قیامت نخواهد بود.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ: نتوانند اندرزکردنی و نه نیز ایشان با اهل خویش گردند، تا ایشان را بدرود کنند زیرا که ایشان را بدان مقدار مهلت ندهند. و گفته‌اند معناه ولا الی اهلهم يرجعون بعد الهلاک.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ: و همنگار که دردمیدند در شیپور و در آوردند جانها در کالبدها فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ: و ایشان همی از گورها سوی منادی ایشان پویند روی به دشت قیامت نهاده.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا: گویند ای وای بر ما که برانگیخت ما را از این خواب‌گاه ما. و آن آن باشد که میان دو نفخت صور چهل سال خدای تعالی از اهل گورها عذاب برگیرد ایشان بخسپند چون نفخ سدیگر بود ایشان را برانگیزند، چون هولهای قیامت بینند گویند من بعثنا من مرقدنا هذا؟ ندا آید هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ: این است آنچه وعده کرد خدای مهربان. و گفته‌اند این هم ایشان گویند که این است آنچه وعده کرده بود ما را خدای وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ: و راست گفتند رسولان هرچه گفتند از خبر قیامت.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً: نبود آن برخاستن قیامت مگر همی یک بانگ، و آن بانگ اسرافیل بود و گفته‌اند آواز منادی قیامت بود فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ: همی ایشان همه نزد ما حاضر گردگان باشند.

سؤال: ای کافران را قربت بود به خدای تا گفت لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ؟ جواب گوییم مراد از این قربت قربت سؤال است و حساب نه قرب کرامات یا قرب ذات و گفته اند مراد از این قرب رفع وسایط است که سروکار ایشان همه با خدای اوفتد.

۴

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا: ندا آید که امروز ستم نکنند بر هیچ تن چیزی، ای: لا ينقص من ثواب خیراتها ولا یزاد علی جزاء سیئاتها شیءٌ وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: و نه پاداش دهند شما را مگر آنچه می کردید یعنی به هر چه بودید که می کردید در دار دنیا.

۸

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ: بدرستی که اهل بهشت امروز در شغلی اند - فَاكِهُونَ: میوه داران و نعمت بشاوندگان - نازیدگان و شادان. و گفته اند فکھون و فاکهون در معنی یکی بود ای: ناعمون معجبون فی اقتضا ض البکار علی شطوط الانهار فی ظلال الاشجار فی جوار الجبار.

۱۲

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ: ایشان و جفتان ایشان در سایه ها باشند یعنی در سایه های درختان بهشت. سؤال: چون در بهشت آفتاب و ماه نبود سایه از چه بود؟ جواب گوییم سایه درختان بهشت از نور عرش بود تا شعاع نور عرش بر بصر ایشان غلبه نکند. و خوانده اند فی ظلل در سایه بانها عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ بر تختهای آراسته تکیه کردگان باشند. ارایک جمع اریکه بود و اریکه تخت آراسته بود، چون نه آراسته بود آن را سریر گویند.

۲۰

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ: ایشان را در آن بهشت هر گونه میوه بود وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ: و ایشان را بود هر چه خواهند به فرمان ایشان حاصل گردد و حاضر آید. و گفته اند مَا يَدْعُونَ ای ما يتمنون: ایشان را بود هر چه ایشان را آرزو کند، چنانکه در لغت عرب گویند ادع علی ما شئت، ای: تمنّ.

سَلَامٌ، ای: ولهم سلام: ایشان را بود آفرینی قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ: و آن آفرین گفتاری بود از خدای بخشاینده. ابن عباس گوید کمترین بهشتی را در درجه نشسته بر درگاه او هفتاد حاجب گاه بود که فریشتگان مقرب می آیند تا سلام خدای به ولیّ او رسانند، حاجبان ایشان را بازمی دارند گویند: بار نیست که ولیّ خدا مشغول است با حورالعین؛ تا یک راه که بار باشد در آیند سلام خدای تعالی به بهشتی می رسانند که خدا می گوید ای حبیب من و گزیده من آفرین من بر توباد من از تو خشنودم توا من خشنود هستی. آنکه هدیه های خدای به وی می رسانند. سؤال: چرا گفت سَلَامٌ قَوْلًا به نصب، چرا نگفت سلام قَوْلٌ به رفع بعد ما که قول نعت سلام است؟ جواب گفته اند معناه يقول الله قَوْلًا و گفته اند معناه يسمعون قَوْلًا و گفته اند قَوْلًا نصب علی المدح است.

وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ: و جدا شوید امروزای بدکاران. این ندا به سردو راه درآید. و آن آن است که خلق نیک و بد در دار دنیا بهم آمیخته اند و در گور هم بهم آمیخته باشند و در قیامت همچنان بهم آمیخته باشند تا به سردو راه، آنکه این ندا درآید که: أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ امْتَا زُوا فَإِنَّ الْمُتَّقِينَ قَدْ فَازُوا. چون ندا بشنوند متحیر گردند. فریشتگان عذاب درآیند، ایشان را از هم جدا کنند، چون سار که ملخ چند دوزخیان را از بهشتیان جدا می کنند خویش را از خویش و دوست را از دوست و فرزند را از پدر و پدر را از فرزند و مادر را از فرزند و فرزند را از مادر و برادر را از برادر. ایشان به بانگ برآیند که واویلی واحسرتی؛ پس گویند چندان دستوری دهید که یکدیگر را بدرود کنیم. ندا آید فریشتگان را که بگذارید تا یکدیگر را بدرود کنند که این دیدار واپسین است. ایشان روی به یکدیگر باز نهند تا چهل سال همچنان ایستاده می باشند، پس ندا درآید که امْتَا زُوا؛ آنکه دوزخیان سوی چپ روی به دوزخ نهند و بهشتیان سوی راست روی به

بهشت نهند بر براقها و برنجایب. و دوزخیان را بر سه فوج بکنند: پیران و جوانان و زنان. پیران در پیش می روند نوحه کنان و جوانان از پس ایشان می روند نوحه کنان و زنان از پس ایشان می روند همچنان نوحه کنان تا به دوزخ.

۴

أَلَمْ آعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ: ای نفرموده بودم شما را و عهد بر گرفته بر شما ای فرزندان آدم که پرستید دیورا إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: بدرستی که او شما را دشمنی است هویدا. سؤال: چرا گفت أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ بعد ما که هیچ آدمی خود دیورا نپرستد لا بل که آدمی خود دشمنی دارد با دیوبغایت؟ جواب گوییم این پرستیدن دیورا هنبازآوردن است وی را با خدای و آن آن است که هر که بت پرستد در حقیقت دیورا می پرستد که بر هر بتی دیوی موکل بود مشرک را فرا پرستیدن او می دارد. و گفته اند لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ معناه لا تطيعوه، به فرمان او خدای را مه آزارید.

وَأَنْ آعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: و مرا پرستید که خدام که این است راه راست و درست و بایسته تا به بهشت.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ: و بدرستی که گمراه کرد شیطان از شما خلق بسیار را ای نبودید که خرد را کار بستید و بدانستید که دشمن را نباید پرستید.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ: اینکه این است که آن دوزخ که شما را هنگام می کردند.

۲۰

إِضْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: در شوید در آنجا و سوزان باشید بدان امروز بدانکه کافر بودید.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ: امروز که روز قیامت است مُهر نهیم بر دهنهای ایشان وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ: و به سخن آید با ما دستهای ایشان و آن آن

بود که خدای تعالی روز قیامت کافران را گوید: چرا پرستیدی دون مرا؟ ایشان انکار کنند گویند: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ. خدای تعالی دهنهای ایشان را در مهر کند و اعضاهای ایشان را به سخن آرد وَتَشْهَدُ أَزْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: و گواهی دهد پایهای ایشان بدانچه بودند که می کردند در دار دنیا، دستهای ایشان گویند که ما گواهی دهیم که ایشان در دار دنیا ما را به حاجت به بت می برداشتند و پایهای ایشان گواهی دهند که بر ما در پیش بت به خدمت همی بیستادند، پیشانی ایشان گواهی دهد که ما را در پیش بت به سجود می برزمین نهادند، هفت اندام ایشان گواهی دهند که ما را همی فراپرستیدن بت داشتند.

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ: وگرخواستیمی بمحودیمی ما چشمهای ایشان را فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ: آنکه پیشی گرفتندی سوی راه از کجا فرا دیدندی؛ بر دو معنی: یکی گرخواستیمی چشمهای سر ایشان را کور کردیمی آنکه چون آهنگ راه کردند از کجا فرا دیدندی اکنون که نکردیم چرا شکر نکنند. دیگر معنی و لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ گمراه کردیمی چشمهای ضلالت ایشان را بمحودیمی، چون نکردیم فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ گمراه کنند به راه از کجا فرا بینند. پیغامبر علیه السلام گفت: مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لَهُ عَيْنَانِ فِي قَلْبِهِ وَ عَيْنَانِ فِي رَأْسِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا فَتَحَ عَيْنِي قَلْبَهُ حَتَّىٰ أَبْصَرَ الْغَيْبَ بِالْغَيْبِ.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ: وگرخواستیمی از حال بگردانیدیمی ایشان را بر جایگاه ایشان؛ و علی مکاناتهم بر جایگاههای ایشان، و گفته اند معناه به شومی کفر و معاصی ایشان فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ: نتوانستندی گذشتن و نه باز توانستندی گردید.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ: وهر که ما او را عمر دراز دهیم باز گردانیم

- او را در آفرینش با حال اول، یعنی حال کودکی در نقصان عقل و نقصان علم و قدرت. و گفته‌اند این تنکیس مردم را در پیری با حال اول در بی‌گناهی است که مردم چون عمرش دراز شود و هرم گردد قلم از وی برخیزد چنانکه از کودک برخاسته بود. در خبر است که علی رضوان الله ۴ علیه روزی می‌گذشت پیری را دید در گوشه‌ای افتاده به دو چشم نابینا از پای بازمانده و از تن درآمده فرا هم افتاده، ناله‌ای زار می‌نالید. علی در آن پیری و ضعیفی وی نگریست گفت «ایها الشیخ ترا مرگ وقت است ترا مرگ آرزو نکند؟». آن پیر ازین گلو جواب داد گفت «تو کیی؟». گفت ۸ «من علی بن ابی طالبم». آن پیر هرم گفت «دریغ ظن من در تو، پنداشتم که تو دانا مردی ای، اکنون بدانستم که نادانی». علی گفت «چه نادانی دیدی از من؟». گفت «این که می‌گویی مرگ آرزو نمی‌کند، چرا مرگ آرزو کندم بعد ما که همه مردگان آرزومند حال من اند که همه فضولها از ۱۲ سر من بشده و بر گناهان خویش می‌گیرم و قلم بدی از من برخاسته و در مقام رحمت افتاده و ارحم الراحمین به نظر رحمت به من می‌نگرد». علی گفت «صدقّت، من خطا کردم معذورم دار». سؤال: چرا گفت وَمَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ هرکه او را عمر دراز دهیم نگوسار کنیم او را در ۱۶ آفرینش، بعد ما که آدم را هزار سال عمر بود روز واپسین کاملتر از آن بود که روز اول، نوح همچنان و لقمان حکیم همچنان؟ جواب گوئیم وَمَنْ نُعَمِّرُهُ در استقبال است، نگفت وَمَنْ عَمَّرْنَاهُ تا در ماضی همچنان بودی؛ این حکم در امتان واپسین است أَفَلَا يَعْقِلُونَ: ای خرد ندارند و ندانند که ۲۰ آن خدا که قادر است بر تحویل احوال مردم که چندین او را از حال به حال گرداند از اول تا به آخر قادر است بر آنکه او را از پس مرگ انگیزد نُنَكِّسْهُ وَنُنَكِّسْهُ به تشدید و تخفیف هر دو خوانده‌اند معنی بنگردد.
- وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ: و درنیا موختیم ما محمد را شعر و گفتن شعر و خود

نسزد او را قافیت گویی وَمَا يَنْبَغِي لَهُ: و خود نه روا بود او را. سؤال: قدرت بر شعر عیب است یا هنر؟ گر عیب است پس چرا همه رسولان خدا از آدم تا به مصطفی شعر توانستند گفت و گفتند، و گر هنر است چرا خدای تعالی آن را از مصطفی علیه السلام دریغ داشت؟ جواب گوییم قدرت بر شعر گفتن عیب نیست لکن خدای تعالی مصطفی را آن نداد اظهار معجزه او را، و آن آن بود که وی با عجز او از شعر قرآنی برخواند که همه شعرا و رجزا و فصحا و بلغا و خطبای عالم از مثل آن آوردن عاجز آمدند، آن او را معجز بود، اگر وی شاعر بودی اعجاز خلق از اتیان مثل قرآن او را معجزه نبودى لا بل که او را متهم کردندى به نظم قرآن و جای آن بودى. و نیز در همه کتب اولی در بود که نبی آخر الزمان خاتم النبیین امی باشد، اگر شعر توانستى گفت در آن نقص و مکذاب کتب اولی بودى. سؤال: چرا گفت وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ بعد ما که از وی شعر روایت است چنانکه گفت

هل انتِ الاّ اصبعٌ دميتِ وفى سبيل الله ما لقيتِ
و نیز گفت

انا النبى لا كذب انا ابن عبدالمطلب
و نیز گفت

لا همّ لولا انت ما اهتدينا ولا تصدقنا ولا صلينا
فانزلن سكينهً علينا وثبت الاقدام ان لا قينا
ان اوليك قد بغو علينا وإن ارادوا فتنة ابينا

و جز این روایت است، پس چرا گفت وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ؟ جواب گفته اند وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ معناه: این قرآن که در وی آموختیم نه شعر است و نسزد که این شعر بود زیرا که نظم این دور است از نظم شعر، و این جواب کافران است که می گفتند محمد شاعر است. دیگر

جواب گفته‌اند مصطفیٰ شعر ندانست گفت البته، اما اینکه روایت کرده‌اند همه رجز است نه شعر، شعر جز بود و رجز جز. سدیگر جواب اینکه مصطفیٰ گفت بی‌نظم گفت، راوی آن را منظوم کرد چنانکه پیغامبر گفت هَلْ أَنْتِ إِلَّا أَصْبَعٌ دَمِيتُ بِهِ فَتَحَ يَا وَسْكَونَ تَا، وَفِي سَبِيلِ ۴
اللَّهِ مَا لَقِيتُ بِهِ خَفَضَ تَا كَفَتِ چُونِ چَنِینِ روایت کنند نه شعر و نه رجز، لکن راوی این را نظم بیت آورد و گفت دَمِيتُ وَلَقِيتُ، و این همچنان بود که خدای تعالی در قرآن گفت وَيُجْزِيهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ، این نه بیت شعر است لکن با نظم بیت توان گردانید ۸
چون گویی و یجزهم به کسریم و به آخر گویی مؤمنینا به الف آنکه به نظم بیتی بود، لکن خدای تعالی نه چنان گفت. آنچه از رسول روایت است همچنین است إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ: نیست این کتاب مگر پندی و شرفی و یاد گاری و وحیی قرآن هویدا. ۱۲

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا: تا بیم کند محمد بدین قرآن و بیم کند این قرآن آن را که زنده باشد به دل. سؤال: چرا گفت تا بیم کند آن را که زنده باشد به دل بعد ما که این قرآن زنده دلان را بشیر است نه نذیر؟ جواب گوئیم قرآن نذیر و انذار همه خلق را است لکن به زنده دلان اضافت کرد زیرا که ۱۶
فایده از این ایشان بگیرند وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ: و تا سزا گردد گفتار وعید و لازم گردد حجت بر کافران بدین قرآن.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ: ای نگه نکردند که ما بیافریدیم از بهر ایشان را از آنچه کردیم به قدرت و قوت خود چهارپایانی تا ایشان آن را خداوندان اند. مخرج این آیت مخرج تنبیه است بر ذکر نعمت خدای بر ما در این جهان. انعام چهارپایان بزرگ را گویند چون شتر و گاو اما چهارپایان خرد را چون گوسپند انعام نگویند مگر بر سبیل تبع. سؤال: چرا گفت مما عملت ایدینا نگفت مما ۲۰

- ۴ خلقنا بعد ما که فعل خدای تعالی نه به دست و نه به عضو باشد؟ جواب گفته اند این ید به معنی قدرت و قوت است معناه: مِمَّا صَنَعْنَاهُ بِقُدْرَتِنَا، چنانکه جای دیگر گفت وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ، ای: بِقُوَّةٍ و قُدْرَةٍ. دیگر جواب گفته اند این ایدی صلت است چنانکه گفت بِمِمَّا قَدَّمْتُ أَيْدِيَكُمْ و گفته اند بِيَدِهِ الْمُلْكُ ید صلت است، و گفته اند این ید به معنی نعمت است ای: مِمَّا عَمَلْنَاهُ بَانْعَامِنَا، و ید بود به معنی نعمت چنانکه گویند لی عند فلان ید وله عندی ایادی. و ید را در چنین موضع شاید تفسیر کردن که هیچ حکم از احکام خدای باطل نگردد، اما آنجا که گفت لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ نشاید تفسیر کردن زیرا که هیچ تفسیر با آن راست نیاید مگر هم تخصیص آدم، پس همی به ظاهر اقرار باید داد و ببايد گذشت تا شرف آدم باطل نگردد. سؤال: چرا گفت مِمَّا عَمِلْتُ نگفت مِمَّا صَنَعْتُ بعد ما که خدای را به عمل وصف نکنند به صنع وصف کنند؟ جواب گوییم ۱۲ این عمل به معنی صنع است و فعل چنانکه این ایدی به معنی قدرت است و قوت، چون قدرت را ایدی گفت بر استعارت عرب صنع را نیز عمل گفت بر عادت عرب.
- ۱۶ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ: و رام کردیم آن چهارپایان را مرایشان را که اگر نه تذلیل و تسخیر خدای تعالی بودی پیلی بدان قوت و شتری بدان قوت کی منقاد آدمی ضعیف بودی فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ: از آن هست که مرکب ایشان است چون شتر و اسب و خرو مِنْهَا يَأْكُلُونَ: و از آن هست که می خورند چون ۲۰ شتر و گاو و گوسفند.
- وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ: و ایشان را یعنی مردمان را در آن چهارپایان منفعتها است به بارکشیدن و برنشستن و کرا استدن و از موی آن و پشم آن منافع گرفتن و آشامیدن چو شیر آن و استسقا بران أَفْلا يَشْكُرُونَ: ای سپاس داری نکنند خدای را بر آن. لفظ این لفظ خبر است و مراد از این

امراست به شکر، ای: اُشکروا.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ: و فرا گرفتند مشرکان از فرود
خدای خدایگانی تا مگر ایشان را نصرت کنند در این جهان و در آن
جهان.

۴

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ: نتوانند یاری کردن ایشان را در این جهان و نه در
آن جهان. و گفته اند این هم راجع است با آن معبودان ایشان، ای ایشان
خود خویشتن را نصرت نتوانند کرد عابدان را کی کنند وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ
مُحْضَرُونَ: و ایشان یعنی مشرکان مر ایشان را یعنی بتان را و دیگر معبودان
را لشکری اند حاضر کرده، یعنی پیش ایشان به خدمت و پرستیدن
ایستاده. و گفته اند مراد از این مُحْضَرُونَ در دوزخ بود که عابدان و معبودان
ایشان را همه در دوزخ کنند. و گفته اند مراد از این محضرون روز قیامت
بود که در قیامت همه را حاضر کنند.

۱۲

فَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ: اندوهگن مکنادا ترا یا محمد گفتار ایشان؛ یعنی
قولهم بالانکار والتکذیب والجفا والاذی. اینجا وقف نیکو باشد زیرا که
اگر وصل کنی باز آن ماند که إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ حکایت از قول
کافران باشد و نه چنان است، لا بل که إِنَّا نَعْلَمُ ابتدا [ی] قول خدای
است عزوجل که خدای می گوید: ما می دانیم آنچه نهان کنند و آنچه
آشکارا کنند، یعنی اِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ مِنْ اقْوَالِهِمْ و افعالهم و اسرارهم.

۱۶

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ: ای نگه نکرد مردم که ما بیافریدیم او
را از قطره ای آب پشت. سؤال: این چه استفهام است که خدای تعالی
مردم را می کند که أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ بعد ما که هیچ مردم ندید که او را
بیافریدند از نطفه؟ جواب گوئیم معناه اولم يعلم الانسان این رؤیت به
معنی علم است چنانکه گفت إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرِيهِ قَرِيباً، ای: و
نعلمه. و گفته اند معناه اولم يخبر الانسان، ای خبر نکردند مردم را که ما

۲۰

اورا از نطفه آفریدیم. و گفته‌اند معناه اولم يستعمل رأیه، ای درنندیشد و یاد نکند مردم که ما او را از نطفه آفریدیم فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ: همی او پیکارکشی بود هویدا.

- ۴ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا: و بزد ما را داستانی به مرده و استخوان ریزیده وَ نَسِيَ خَلْقَهُ: و فراموش کرد آفرینش خود را. و آن اُبّی بن خلف الجمحی بود که نزدیک مصطفی آمد استخوانی پوسیده به دست گرفته گفت «یا محمد تو می‌گویی که این استخوان را زنده کنند از پس آنکه چنین بود؟». و آن را به دست بمالید و به باد برداد قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ: آنکه گفت که زنده کند این استخوانها را و آن ریزیده. مصطفی علیه السلام جواب وی باز داد گفت «اللّٰهُ يَحْيِيكَ ثُمَّ يَبْعَثُكَ اِلَى النَّارِ». آن ملعون چون این سخن بشنید مصطفی را تهدید کرد گفت «وَاللّٰتِ لَا قَتْلَكَ». مصطفی علیه السلام جواب وی باز داد گفت «لَا بَلْ اَقْتُلُكَ وَ اَسْلَمُكَ اِلَى النَّارِ». از پس آن مصطفی علیه السلام بر وی بگذشت، او اسبی همی پرورد، رسول گفت «چندین چرا می‌پروری این ستور را؟». گفت «تا بر این اسب ترا بکشم». رسول گفت «لَا بَلْ كِه مِنْ بَرِّ اَنْ بَكْشَمْ تَرَا». این بگفت و برفت تا روز اُحد که اُبّی بن خلف با لشکر مکه به حرب رسول آمد. رسول او را مزراقی زد بر گردن وی. او همی تاخت و فریاد همی کرد در لشکرگاه که «قتلنی محمد». بوسفیان امیر لشکر وی را گفت «ای بی‌حمیت این چه جزع است، واللّٰتِ که ترا بیش از آن زخم نرسیدست که کودکان را در بازی رسد این همه زاری چرا است؟». وی گفت «قتلنی محمد، زیرا که او مرا گفته بود که من ترا بر پشت این اسب بکشم، وی دروغ نگوید امروز مرا زخمی زد که از آن زخم درد مرگ می‌یاوم، و او یلا قتلنی محمد»؛ همچنان فریادکنان تا به مکه می‌شد، در آن درد بمرد الی نار اللّٰه. این آیت در جواب او آمد.

- قُلْ يُخَيِّهَا أَلَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ: بگویا محمد زنده کند آن استخوان را
آن خدای که زنده کرد آن را اول بار؛ آن کس که از قطره‌ای آب صورت
داند کرد از گل هم داند کرد بعد ما که از آب صورت کردن عجبت که از
خاک که همه مصوران از گل صورت کنند و لکن از آب نتوانند. محمد ۴
هیصم گفتی رحمه الله: آن درزی که بر ابتدا جامه داند دوخت چون آن
جامه را باز کند دیگر بار هم بداند دوخت. در این آیت ما را حجت است
بر آنکه بعث اجساد را بود نه ارواح را و آن آن است که آن کافر تعجب از
احیاء عظام می‌کرد که می‌گفت مَنْ يُخَيِّ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ، خدای ۸
تعالی جواب وی باز داد گفت قُلْ يُخَيِّهَا أَلَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ، احیا
بر آن واقع کرد و آن عظام بود، درست شد که بعث اجساد را بود وَهُوَ يَكْلِ
خَلْقَ عَلِيمٌ: و او یعنی خدای به هر آفریدنی دانا است.
- أَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا: آن خدای که کرد شما را از ۱۲
درخت سبز آتش. و آن آن وقت بود که آن دو چوب را بر هم سایید آنگه
از آن آتش پدید آید. گفته‌اند خدای تعالی در آن ساعت آتش ایجاد کند
و گفته‌اند گروهی از متکلمان اسلام که خدای تعالی بعضی از آن اجزای
چوب را آتش گرداند و گفته‌اند آتش خود در آن چوب معبّا باشد به وقت ۱۶
اصطکاک پدید آید، واللّه اعلم. و گفته‌اند مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ، ای:
فی الشجر الاخضر، در آن درخت سبز آتش را بیافریدست که اگر در آن
درخت آتش نبودی آب به خویشتن نکشیدی و گر آب به خویشتن
نکشیدی بار نیارودی. عرب گوید فی کلّ شجر نار و استمجد المرخ و ۲۰
العفار. و آب و آتش دوضداند، آن خدای که قادر است بر آنکه این دو
ضدّ را در یک چیز جمع کند قادر بود بر آنکه حیات و موت دوضدّ را از
پس یکدگر درآرد تا مرده را زنده کند فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ: آنگه شما از آن
چوب آتش می‌افروزید.

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ: ای نه آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را توانا است بر آنکه بیافریند مانند ایشان. سؤال: این چه جواب منکران بعث بود بعد ما که ایشان خود مقر بودند که خدا قادر است بر آفریدن مانند ما و لکن می گفتند مرده را زنده کردن محال است؟ جواب گوئیم أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ معناه أَنْ يَخْلُقَهُمْ ثانياً کما خلقهم اول مرة و آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر از آفریدن مردم چنانکه جای دیگر گفت لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس، چون چنین بود آن خدای که قادر بود بر آفریدن آسمانها و زمین اولیتر که قادر بود بر آفریدن ایشان و زنده کردن ایشان از پس مرگ بلی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ: آری قادر است و خود او است آفریدگار بتمامی آفریننده همه آفریدهها — الْعَلِيمُ — دانا به همه رویها.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: بدرستی که فرمان خدای چون خواهد چیزی را آن بود که گوید آن را بباش آن ببود. این امر در این آیت به معنی قول است چنانکه جای دیگر گفت انما قولنا لشي اذا اردناه الآية. و گفته اند این امر از خدای تعالی خلق است و آن قول او است که كُنْ. ما گوئیم خلق از خدای فعلی است و این قول كُنْ عبارت است از آن خلق، زیرا که اگر خلق كُنْ بودی از سه بیرون نبود: وجود مخلوق به کاف بودی یا به نون یا به هر دو بودی، اگر وجود مخلوق به کاف بودی کاف اولیتر نیست از نون، و گربه نون بودی نون به ایجاد اولیتر نیست از کاف، و گربه هر دو بودی وجود یک چیز به دو سبب روا نبود؛ پس درست شد که كُنْ عبارت است از خلق نه خلق.

فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ: پا کا خدایا آن خدا که بدو است پادشاهی هر چیز. سبحان کلمه تنزیه است و باشد که به معنی تعجب بود و در این موضع محتمل است هر دو را تنزیه را و تعجب را، و این ید صلت

است و این مَلَكُوت به معنی ملک است تا در آن زایده، چنانکه رَحْمَت و رَهَبُوت، گویند الرهبوت خیر من الرحمت؛ و این بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ را دو معنی بود یکی آنکه: او را است و او را سزد پادشاهی بر هر چیز، دیگر معنی: از او است و بدو است پادشاهی هر پادشاه و إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و با وی گردانند شما را روز قیامت. و گفته اند معناه: به وی منسوب کنند شما را که همه آفریده و بنده او اید. و گفته اند معناه تحشرون فیجازیکم باعمالکم يوم القیمه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الصافات
برخواند از هول قیامت آمن گردد.

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا: سوگند بدان برسته استادگان برسته ایستادنی. این واو
۴ واو قسم است و قسم در قرآن خدای تعالی به چهار چیز یاد کرده است: به
ذات خود و به صفات خود و به افعال خود و به مفعولات خود. اما به ذات
خود چنانکه گفت فَوَرَبِّكَ لَنَسْلَنَّهُمْ؛ و به صفات خود چنانکه گفت حم
حاحلمه ومیم ملکه و مجده؛ و به افعال خود چنانکه گفت وَالسَّمَاءِ وَمَا
۸ بَنَاهَا، ای: و بنائها، وَالْأَرْضِ وَمَا طَحِيهَا، ای: و طحوها؛ و به مفعولات
خود چنانکه گفت وَالصَّافَّاتِ صَفًّا.

سخن گفتند تا این صافات چیست. گفته اند صفهای فریشتگان
است در آسمانها چنانکه گفت وَإِنَّا لَنَخْنُ الصَّافُونَ، و گفته اند این
۱۲ صفهای فریشتگان آسمان چهارم است به بیت المعمور و کناره ایشان پدید
نه. مصطفی علیه السلام گفت شب معراج صفهای فریشتگان دیدم در
آسمان چهارم که می گذشتند به بیت المعمور که کناره ایشان پدید نبود.
گفتم «یا جبرئیل، ایشان چنداند؟». گفت «یا رسول الله، پنجاه هزار
۱۶ سال است تا من همچنان می بینم ندانم که از کجا می آیند و به کجا
می شوند، نه اول ایشان دانم نه آخر ایشان دانم». گفته اند این صافات آن

فریشتگان اند که به وقت نماز نزد بیت المعمور نماز کنند و آن نماز خویش را در نماز جماعت کنندگان مؤمنان دنیا پیوندند، چنانکه در اخبار است که چون مؤذن گوید الله اکبر الله اکبر، درهای هفت آسمان باز گشایند؛ چون گوید اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، درهای هشت بهشت باز گشایند؛ چون گوید اَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، حورالعین و ولدان و غلمان به کنگرهای بهشت آیند از شوق دیدار مصطفی؛ چون گوید حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، ندا آید جبرئیل را در آسمان چهارم که بانگ نماز کن؛ چون مؤذن گوید حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، ندا آید اسرافیل را که قامت کن. جبرئیل بانگ نماز کند و اسرافیل قامت کند، هفتاد هزار صف از فریشتگان آنجا در نماز ایستند، هر صف چندانکه از مشرق تا مغرب. چون نماز بکنند ندا آید مر آن فریشتگان را از خدای تعالی که: گواه باشید که من آن نماز شما در نماز جماعت کنان امت محمد پیوستم. صفات صفاً ایشانند. و گفته اند مراد از این صفهای نمازکنان است و گفته اند مراد از این صفهای غازیان است در مصاف حرب

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا: سوگند بدان بازدارندگان بازداشتنی

فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا: سوگند بدان خوانندگان یاد کرد خدای را یاد کردنی. اگر این صافات صفاً بر فریشتگان رانی فَاَلزَّاجِرَاتِ زَجْرًا هم ایشانند که شیاطین را زجر می کنند از آسمانها فَاَلتَّالِيَاتِ ذِكْرًا هم ایشانند که تسبیح و ذکر خدای می خوانند. و گر این صافات صفاً بر نمازکنان رانی فَاَلزَّاجِرَاتِ زَجْرًا آن است که در نماز دیورا زجر می کنند و با دیو حرب می کنند فَاَلتَّالِيَاتِ ذِكْرًا هم ایشانند که ذکر خدای می خوانند. و گر صافات صفاً بر غازیان رانی فَاَلزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ایشان باشند که کافران را از دار اسلام دفع می کنند فَاَلتَّالِيَاتِ ذِكْرًا هم ایشان باشند که تکبیر می کنند. و گفته اند فَاَلزَّاجِرَاتِ زَجْرًا علماوند که خلق را از معاصی زجر می کنند؛ و گفته اند آن

فریشتگانند که میغ را زجر می‌کنند فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا هم ایشانند که خدای را یاد می‌کنند

۴ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ: سوگند بدینچه یاد کردیم که خدای شما یکخدای است. موضع قسم این است جواب قسم به چهار حرف بود إِنَّ و لام و لا و ما.

۸ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ: خدای آسمانها و زمین است و آنچه میان آن است — از خلق و عجایب — و خداوند مشرقها است، برآمدن جایهای آفتاب و ماه و ستارگان و گفته اند مشارق همه اطراف عالم است.

۱۲ إِنَّا زَيْنًا أَلَمْ نَكُنْ لَكُمْ كَوَاكِبَ: ما آراسته کردیم آسمان نخستین را و نزدیکترین را به آرایش ستارگان. و خوانده اند بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ به تنوین و نصب کواکب معناه: ما بیاراستیم آسمان دنیا را به آراستنی و آن آرایش ستارگان روشن کردیم. سؤال: چرا آسمان دنیا را خاص کرد به زینت بعد ما که همه آسمانها را بیاراسته است؟ جواب گوئیم آسمان دنیا را خاص کرد به ذکر زینت آن زیرا که ما آن را بینیم، دیگر آسمانها را نبینیم.

۱۶ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، ای: و حفظناها حفظاً: و نگه داشتیم آسمانها را نگه داشتنی از هر دیوستنبه و شوخ، مَارِدِی: متمرّد و مِنْ كُلِّ خیر متبَعِد.

۲۰ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى، به تشدید سین و میم و به تخفیف آن خوانده اند، چون به تشدید خوانی اصلش يتسمعون بود تا را در سین مدغم کردند: نیوشه نکنند سوی هنجمن برترین. گفته اند ملأ اعلی همه فریشتگان باشند در آسمانها و گفته اند ملأ اعلی فریشتگان دیگر آسمانها باشند جز از آسمان دنیا، زیرا که دیوان به آسمان دنیا رسند و از آنجا نیوشه کنند، سه از ایشان خویشتن را فدای ابلیس کنند تا خبر آسمان به

ابلیس آرند بر زبَرِ یکدیگر شوند؛ آن زبرین گوش به آسمان دنیا باز نهد،
 سخنی از فریشتگان بدزدد فازان که زیروی بود بگوید، در ساعت پاره‌ای
 آتش دروی رسد سوخته گردد، آنکه زیروی بود مخبل گردد، اگر در
 دریا افتد نهنگ گردد و گر در بیابان افتد غول گردد و گر در آبادانی افتد
 ۴ جاثوم گردد، و آنکه زیرین همه باشد آن سخن یاد گیرد بیاید ابلیس را
 بگوید وَيُقَذِّفُونَهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُخُورًا: و می اندازند در ایشان از هر سوی و
 دور می کنند ایشان را دور کردنی وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ: و ایشان را بود عذاب
 ۸ دایم ابدی و آن عذاب آتش است.

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ، ای: لَا يَسْمَعُونَ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ: نتوانند
 شنید سخن فریشتگان آسمان مگر آنکه در ربایند ربودنی فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ
 ثَاقِبٌ: دروی رسد ستاره‌ای آتشین روشن؛ چنانکه بگفتیم.

۱۲ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا: بپرس از ایشان یا محمد که ایشان
 سخراند به آفریدن یا آنکه ما آفریده ایم، چون فریشتگان در آسمانها؛ و
 گفته اند معناه أبعثهم اشدّ ام خلقهم ابتداءً إنا خلقناهم مِنْ طِينٍ لَازِبٍ:
 بدرستی که ما بیافریدیم ایشان را از گِلِ دوسیوم؛ و گفته اند لازب ای:
 ۱۶ لاصق، و گفته اند لازب ای: منتن اسود، و گفته اند لازب ای: لازم، با را
 بجای میم بنهاده اند چنانکه گویند سَبَدَ رَأْسَهُ وَ سَمَدَ رَأْسَهُ وَ اغْبَطْتُ عَلَيْهِ
 الحَمَى وَ اغمطت، شاعر گوید

ولا يحبسون الخير لا شرَّ بعده ولا يحبسون الشرَّ ضربة لازب
 ۲۰ ای: لازم.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ: بیک تو یا محمد شگفتی می کنی از انکار ایشان
 قیامت را و ایشان خندستانی می کنند از حدیث قیامت. بَلْ عَجِبْتَ به رفع
 تا خوانده اند. سؤال: تعجب از خدای تعالی روا بود تا گفت بَلْ عَجِبْتَ به
 رفع تا؟ جواب گوئیم گروهی از مفسران خود این قرائت روا نداشتند اما

بیشتر مفسران روا دارند بعد ما که علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و حمزه و کسایی چنین خوانده اند، معنی تعجب استعظام چیزی بود مِنْ حَيْثُ لَا مَقْتَضَى لَهُ، چنانستی که خدای تعالی می استعظام کند کفر کافران را و انکار ایشان قیامت را بعد ما که هیچ وجه نیست و هیچ عذر نیست انکار قیامت را با چندین دلیل و حجج.

وَإِذَا دُكِرُوا لَا يَذْكُرُونَ: و چون با یاد دهند ایشان را قیامت از آن نیندیشند و چون پند دهند ایشان را پند نگیرند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ: و چون بینند نشانی — چون انشقاق قمر و تکلم ضب و تکلم جدی و تکلم عجل — خندستانی می کنند؛ و در شاذ خوانده اند يَسْتَسْخِرُونَ به حا: آن را جادوی شمردند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ: و گویند نیست اینچه محمد می گوید از حدیث قیامت مگر جادوی هویدا.

عَ إِذَا امْتَنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا: و گویند ای چون ما بمردیم و بودیم خاکی و استخوانهایی ما آنکه برانگیخته خواهیم بود آوَابَاؤُنَا الْآوَلُونَ: یا پدران ما پیشینان.

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ: بگو یا محمد آری شما برانگیخته خواهید بود و شما خواران باشید.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ: آن همی یک بانگ بود و یک دمیدن بود که اسرافیل در صور دمدمه فَاذَا هُمْ يَنْظُرُونَ: همی ایشان می نگرند سوی آسمان که می ترکد و سوی آفتاب و ماه که تاریک می گردد و سوی ستارگان که می ریزند.

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ: و گویند کافران ای وای بر ما این روز شمار است. و گفته اند این دین جزا است چنانکه شاعر گوید

کما یبدین الفتی یوماً یدان به مَنْ یزرع الشوک لم یقلعه ریحانا

- هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ، ای: يقال لهم هذا يوم الفصل: این است روز حکم و داوری و جدایی میان ظالم و مظلوم و میان مطیع و عاصی و اهل بهشت و اهل دوزخ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ: آن که شما بودید آن را بدروغ می‌داشتید.
- ۴ أَخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ — فریشتگان را گویند — بینگیزید آن کسان را که ستم کردند در دار دنیا به ظلم شرک و معاصی و جفتان ایشان را. گفته اند وَأَزْوَاجَهُمْ: وَفُرَاتِهِمْ و اشیاعهم و اتباعهم و امثالهم؛ و گفته اند وَأَزْوَاجَهُمْ یعنی الشیاطین وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ: و آنچه بودند که می‌پرستیدند آن را از فرود خدای فَاهْدُوهُمْ الصِّرَاطِ الْجَحِيمِ، ۸ فسوقوهم و قودوهم: برانید ایشان را و بکشید ایشان را سوی راه دوزخ و فرود آرید ایشان را در میان دوزخ.
- وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ: و بدارید ایشان را که ایشان پرسیدنی اند، تا بپرسم ایشان را. بدارند ایشان را خزنه دوزخ و بپرسند ایشان را اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ: آنکه ایشان را گویند ۱۲ مَا لَكُمْ لَا تَبْأَصِرُونَ، ای: لا تتمنعون: چه بودست شما را که یکدیگر را نصرت نکنید و از عذاب نگه ندارید.
- ۱۶ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ: خدا گفت بل که ایشان امروز همه گردن‌نهادگان اند خدای را به عذاب. استسلام گردن‌نهادن بود چنانکه شاعر گوید
- ومدجج کره الکُماة نزاله لا ممعنٍ هرباً ولا مستسلم
و در اخبار است که استسلام گردن‌آوران آن وقت بود که کژدمی از ۲۰ دوزخ برآید نام او حَرِيش، طولش چندان که سروی به هفتم آسمان و دنبال وی به هفتم زمین، بینی وی چندان که از مشرق تا مغرب، آواز دهد آوازی که همه خلایق آواز او بشنوند کس را هوش نماند مگر آن را که خدای تعالی دل وی را نگاه دارد، پس گوید: أَتَيْنَ مَنْ بَارَزَ الرَّحْمَنَ. همه

گردناوران دنیا آن وقت ذلیل و خوار گردند.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ: و روی فرا کنند برخی از ایشان فرا برخی می پرسند.

۴ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ، سفله گویند مر قاده را و آدمیان مر

دیوان را که شما بودی که درآمدید بر ما از راست. گفته اند این یمین قوت است، ای: به قوت خویش و مکر و حیل خویش ما را از راه می بیفکنید؛ و گفته اند معناه کُنْتُمْ تَأْتُونَا فتصرفوننا عن الدین؛ و گفته اند کُنْتُمْ تمنعوننا عن الحق بالقسم، سوگند می خوردید که دین حق دین شرک است.

۸ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ: قاده گوید لا بل که شما خود نبودید گرویدگان، جرم شما را بود؛ و گفته اند معناه: شما خود مؤمن نبودید، ایمانتان کی بود تا شما را از دین بیفکنیم.

۱۲ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ: و نبود ما را بر شما هیچ دستی به قهر و غلبه که به ستم شما را بر کفر داشتیمی بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ: بیک شما خود گروهی بودید از حد در گذرنده.

۱۶ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا: سزا گشت بر ما گفتار خدای ما به وعید و در رسید در ما خشم خدای ما از بدبختی ما إِنَّا لَذَائِقُونَ: بدرستی که ما چشنده و کشنده خواهیم بود عذاب خدای ما را جاویدان.

فَاعْوِثْنَا كُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ: گمراه کردیم شما را از آنکه بودیم ما گمراهان. چون درمانند اقرار دهنده به جرم خویش.

۲۰ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ: بدرستی که ایشان آن روز در عذاب هنباز باشند یکسان. سؤال: چرا گفت که کافران همه در عذاب یکسان باشند، بعد ما که عذاب کافران در دوزخ متفاوت باشد چنانکه حال ایشان در معصیت متفاوت است؟ جواب گوئیم فَإِنَّهُمْ خبر از عابدان و معبودان کافران است و ایشان همه در دوزخ جاوید باشند؛ این اشتراک

در وجوب عذاب است نه در اجزای عذاب. در اجزای عذاب متفاوت باشند اما در وجوب عذاب متساوی باشند، همچنانکه مؤمنان در یافت بهشت متساوی باشند و لکن در اجزای ثواب و اضعاف متفاوت باشند بر حسب کردار ایشان.

۴

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ: ما چنان پاداش دهیم بدکاران را و کافران را.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ، ای: بآنهم کانوا: آن عذاب جاوید ایشان را بدان بود که بودندی چون ایشان را گفتندی که خدا نیست مگر یک خدا ایشان گردن کشی کردند از توحید.

۸

وَيَقُولُونَ آمَنَّا لَتَارْكُوا إِلَهْتِنَا لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ: و می گفتندی ای ما دست بدارنده باشیم خدایگان ما را برای قافیت گویی دیوانه را. رسول را علیه السلام شاعر و مجنون از بهر آن گفتند که عادت عرب آن بودی که گفتندی هر شاعری را تابعه ای بود از جن؛ ایشان پنداشتند که محمد چنین قرآنی فصیح می گوید او را تابعه ای است از جن که او را یاری می دهد. و ایشان را آن غلط از آنجا افتاد که مصطفی علیه السلام به وقت وحی اثری و تغییری بروی پدید آمدی و لون او سرخ گشتی و عرق بروی نشستی و موی بر تن او به پای خاستی و حال بروی بگردیدی، ایشان پنداشتند که وی همی دیوانه شود. خدای تعالی گفت نه چنان است که ایشان گفتند

۱۶

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ: بیک آورد کتاب حق و دین حق و باور داشت و موافقت کرد پیغامبران را.

۲۰

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْإِلِيمِ: بدرستی که شما چشنده خواهید بود عذاب دردناک را.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: و آن پاداش نکنند شما را مگر بدانچه می کردید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ: مگر آن بندگان خدا که رهانیدگان باشند.

وگر مُخْلِصِينَ به کسر لام خوانی: ویژه کنندگان دین باشند. سؤال: پس نامخلصان را به کردار ایشان جزا نباشد چون خدا گفت وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ؟ جواب گوئیم نامخلصان را جز به کردار ایشان جزا ندهند اما مخلصان را به کردار ایشان جزا دهند و نیز اضعافها دهند به فضل نه به کردار و گفته اند این إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ معنی آن است: لکن عباد الله المخلصین.

۸ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ: ایشانند که ایشان را بود روزی دانسته و پیوسته بر مقدار بامداد و شبانگاه تا ابد الابد قَوَائِدُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ: ایشان را بود میوه‌های گوناگون و ایشان نواختگان باشند به رضا و نعم و وقا و بقا و لقا فی جَنَّاتٍ أَلْنَعِیمَ عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ: در بهشتهای با نعمتها باشند بر تختها روی فارویان با حورالعین و با یک دیگر روز زیارت و بر مائده خلد.

۱۲ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ: می گردانند بر سر ایشان می جامهائی از شراب طاهر بهشت یَتَضَاءُ: سپید و روشن؛ گفته اند بیضاء صفت کاس است و گفته اند صفت شراب است لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ، ای: ملذذ: مزه دهنده مر آشامیدگان را.

۱۶ لَا فِيهَا غَوْلٌ: نه در آن شراب هیچ تواهی بود به بردن خردها چون شراب دنیا؛ و گفته اند معناه: نبود در آن مجلس شراب ایشان فحش و منکر و بیهوده گفتن چنانکه در مجلس شراب دنیا بود وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ، به فتح زا و کسر زا خوانده اند؛ چون به فتح زا خوانی معناه: ایشان را از آن شراب درد سر نکند و نه شراب ایشان برسد؛ و چون به کسر خوانی معناه: نه ایشان از آن شراب مست شوند و نه هرگز شراب ایشان برسد.

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ عَيْنٌ: و نزد ایشان بود خوابانیده چشمانی، یعنی حورالعین. گفته اند قاصرات الطرف عن غیر ازواجهن، و گفته اند قاصرات الطرف من شدة الحیا، و گفته اند قاصرات الطرف آن کنیزکان

باشند که از آن وقت که خدای تعالی ایشان را بیافریدست چشم از هم
برنگرفته باشند گویند ما را از بهر دوستی آفریده اند تا وی به ما نرسد ما
چشم باز نکنیم کَا تَهْنَّ بَيْضُ مَكْنُونٍ: گویی که ایشان خایه مرغ اند دیرینه
داشته باد و گرد بدان نارسیده. گفته اند مراد از این خایه شتر مرغ است در
نهفت که آن بغایت لطیف بود در آن وقت که بیرون بیامده بود، و گفته اند
مراد از این آن پوست درون خایه مرغ است.

فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ: درایستند روی فرا کنند برخی از ایشان

با برخی می پرسند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ: گوید گوینده ای از ایشان من آنم که
مرا یاری بود در دار دنیا از کافران يَقُولُ ءَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُضْطَّعِينَ: می گفتند ای
تو از باور دارند گانی.

ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأَنَّا لَمَدِبُّونَ: ای چون بمرده باشیم و ببودیم
خاکی و استخوانی ریزیده ما پاداش دادگان خواهیم بود. گفته اند این
سخن در بهشت یهودا گوید برادر خویش را بوقطروس، چنانکه قصه ایشان
در سورة الکهف گفته آمد؛ و گفته اند دیگر بهشتیان گویند. و آن آن بود

که بهشتیان تا در قیامت باشند ایشان را دل در دنیا و احوال دنیا نبود از
هول قیامت؛ چون احوال و احوال قیامت را با پس کنند و در بهشت فرو
آیند، آنکه از احوال دنیا براندیشند، آن ابناء دنیا را یاد کنند که در دار
دنیا همه به دنیا نازیدندی و به قیامت بنگفتندی و آنکه بگفتندی آن را

نساختندی. بهشتیان ایشان را نبینند در بهشت، رضوان را پرسند از حال
ایشان رضوان گوید «چنین که شما می نشان دهید که ایشان بودند در دار
دنیا مخاطره است که ایشان در دوزخ اند، گر خواهید که ایشان را ببینید
توانید فرو نگرید که هر چه شما خواهید آن بود».

قَالَ هَلْ أَنتُمْ مُظْلِمُونَ: بهشتیان گویند با آن ندیمان خویش هیچ هستید

شما نگه کنندگان بنگرید تا ایشان را کجا بینید.

فَاطْلَعَ قَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ، اى: وسط الجحیم: نگه کند او را بیند در میان دوزخ. در اخبار آمده است از آنجا که بهشتی فرونگرد تا بدانجا که آن دوزخی بود چهارده هزار ساله راه بود، خدای تعالی آن بهشتی را چنان دیدار دهد که از درجه علی فرونگرد آن کافر را بیند در میان دوزخ.

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لِتُزْدِنِي: گوید به خدای که توخواستی ای که مرا بی راه کردی و هلاک کردی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي: وَلَوْلَا عَصْمَةُ رَبِّي و کرامه ربی: و گر نه نیکو داشت خدا بودی مرا لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ: هراینه من بودمی از حاضرکردگان در دوزخ. آنکه روی با روی یاران خویش کند گوید:

أَقَمَّا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ: اى نه ما ایم که ما بمردنی ایم. إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى: مگر آن مرگ ما اول، که گذشت وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ: ونیستیم ما عذاب کردگان. سؤال: چرا گفت إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى بعد ما که استثناء ماضی از مستقبل درست نیاید؟ جواب گوئیم این استثنا مقطوع است، معناه: لکن موتتنا الاولى قد مضت و انقضت: بیک آن مرگ اول ما خود گذشت آن لابد بودست وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ: نیستیم ما عذاب کردگان.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: بدرستی که این است این پیروزی بزرگ، از دوزخ رسته و در بهشت امن نشسته.

لِيُمَثِّلَ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ: این چنین را کارکنندگان کار کنندگان. أَذَلِكَ خَيْرٌ لَّام شَجَرُهُ الرَّقُومُ: اى آن جایگاه و آن روزی به یا درخت رقوم. و آن درختی است در قعر دوزخ برسته، هیچ درخت نیست در دوزخ که نه شاخی از آن درخت بدان رسیده است.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ: ما کرده ایم آن را عقوبتی مر آن ستمکاران را به ظلم و شرک. و گفته اند فِتْنَةً اى: شبهه للكافرين که چون کافران مکه

حدیث درخت زقوم شنیدند گفتند درخت چون تواند بود در دوزخ، و نیز شبهتی گشت ایشان را چون عبدالله بن الزبیر گفت: زقوم خوش طعمی بود از خورما و مسکه؛ تا گفتند: اینت زراق مردی که محمد است چنین تلبیسها داند کرد بر ما همی ببازد. و قصه آن جای دیگر گفته آید آنجا که ۴

إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْآثِمِينَ.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ: حَقًّا که آن درختی است که بر روید در بُنِ دوزخ. چون در دوزخ روید عجب نبود که در آتش بماند همچنانکه کرم سرکه چون در سرکه پدید آید در آن بماند. ۸

ظَلُّعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ: میوه آن درخت گویی سرهای دیوان استی به زشتی و سرهای ماران به زهرگنی پُر زهر هر یکی چند سبویی به هفتاد گونه زهر آکنده. آن را در زشتی به سرهای دیوان مانده کرد و در زهرگنی به سر شیطان مانده کرد حماط و آن ماری بود در بادیه زشتترین و منکرترین همه ماران سروی به زهر آکنده. ۱۲

فَأَنَّهُمْ لَا يَكُونُونَ مِنْهَا: بدرستی که ایشان خورندگان باشند از آن فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُظُلُونَ: پرکننده باشند از آن شکمها را.

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ: پس حقا که ایشان را بود بر زور آن آمیزی از آن آب گرم سوزان. ۱۶

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ: پس حقا که بازگشتن ایشان با دوزخ بود. و آن آن بود که گرسنگی بر آن دوزخیان غلبه کند چنانکه هزار سال فریاد می‌خواهد از گرسنگی، آنکه زقوم آرند ایشان را؛ چندان بخورند از آن که شکمهای ایشان پر برآید، تشنگی بر ایشان چنان غلبه کند که هزار سال فریاد می‌خوانند از تشنگی. آنکه از آن آب گرم سوزان بدیشان آرند، هر چند از آن بخورند سیر نشوند؛ همچنان در میان آن همه بند و غل خویشتن را می‌کشند تا در میان دریای حمیم و غسلین افتند، آنکه ایشان را از آنجا ۲۰

- ۴ به آتش گردانند. سؤال: چرا گفت ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ بعد ما که خود در دوزخ باشند؟ جواب گفته اند معناه: پس بدان یا محمد که مرجع کافران با دوزخ است با چنین عذاب که یاد کردیم؛ و گفته اند معناه: مرجعهم من الحمیم الی الحجیم که ایشان را از میان آن دریای حمیم و غسلین و غساق با آتش آرند.
- ۸ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ: آن عذاب ابد ایشان را بدان بود که ایشان یافتند پدران ایشان را گمراهان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ: ایشان بر پیه‌های ایشان می‌شتافتند در کفر و ضلالت.
- ۱۲ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ: و بدرستی که گم شد پیش از ایشان بیشتر پیشینیان. وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ: و بدرستی که بفرستادیم در میان ایشان بیم کنندگان یعنی رسولان.
- ۱۶ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ: بنگر که چگونه بود سرانجام آن بیم کردگان که هلاک شدند همه و به دوزخ افتادند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ: مگر آن بندگان خدا رهانیدگان، و گرمُخْلِصِينَ به کسر لام خوانی: ویژه کنندگان دین.
- ۱۶ وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلْيَنصَحْ الْمُجِيبُونَ: و بدرستی که بخواند ما را نوح نیک پاسخ‌کننده بودیم، که به یک سنه او همه دشمنان او را هلاک کردیم.
- ۲۰ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ: و برهانیدیم او را و اهل دین او را از آن اندوه بزرگ، یعنی عذاب طوفان.
- ۲۰ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ: و کردیم فرزندان او را که ایشان بودند بمانده، سام و حام و یافت. جهانیان از فرزندان ایشانند، ما و عرب از فرزندان سام باشیم، و هند و سند و زنج و نبط از فرزندان حام باشند، و یاجوج و ماجوج و ترک و سقلاب از فرزندان یافت باشند.
- وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ: و باز گذاشتیم او را در امتان پسین ثنای نیکو،

و آن این است: سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ: آفرین باد بر نوح در جهانیان.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: ما چنان پاداش دهیم نیکوکاران را.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ: که او بود از بندگان ما گرویدگان و حق ایمان

۴ بجای آرندگان. سؤال: چه تشریف و چه تخصیص بود نوح را در آنکه او را

گفت مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ او را بدان بستود که او از مؤمنان بود بعد ما که

منزلت انبیا و رسل مه از منزلت مؤمنان است؟ جواب گوئیم او را از

مؤمنان خواند برای تشریف مؤمنان را تا کافران بدانند که شرف ایمان

۸ بدانجا است که خدای تعالی پیغامبران را از خیل ایشان بستود. و گفته اند

من عبادنا المومنین مراد از این امت محمد است، خدای تعالی او را از

امت محمد خواند و بدان بروی مَنّت نهاد چنانکه ابراهیم را گفت وَإِنَّهُ

فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ، یعنی مِنْ امة محمد عليه السلام.

۱۲ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ: پس غرقه کردیم دیگران را.

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ: و بدرستی که از گروه او و فرزندان او و اهل دین

او بود ابراهیم خلیل. سؤال: شیعة کسی تبع او بود و ابراهیم خود مأمور بود

از خدای به امر مستأنف و گزیده او به نبوت و رسالت نه تبع نوح، پس

۱۶ چرا خدای او را از شیعة نوح خواند؟ جواب گوئیم بدین مِنْ شِيعَتِهِ آن

خواست که ابراهیم هم در دین نوح بود و موافق او در اصول و مانند او بود

در نبوت و رسالت؛ و در لغت امثال را اشباع گویند چنانکه گفت كَمَا

فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ، نه آن است که كفار سلف تبع كفار خلف بودند

۲۰ لکن چون مانند ایشان بودند ایشان را اشباع ایشان خواند.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: چون بیاورد به خدای خویش دلی بسلامت رسته

از حب دنیا؛ و گفته اند رسته از قسوت و جفوت، و گفته اند سلیم مِنْ

العلاقة که همه دل در خدا بست قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ: چون گفت مر پدر خویش را آزر و

اهل بیت خویش را و گروه خویش را چیست این که شما می‌پرستید.
سؤال: ای ابراهیم نمی‌دانست که آن چیست که ایشان آن را می‌پرستند تا
می‌سوال کرد؟ جواب گوئیم این استفهام زجر و انکار است.

۴ أَفَكَا إِلَهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ، مقدم و مؤخر است ای: اتریدون ان تعبدوا
الهة دون الله بالإفك: ای می‌خواهید که بپرستید از دون خدا بتانی را
فراپافته به دروغ که ایشان هنبازان خدا اند.

۸ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ: چه بود اندیشه شما به خدای جهانیان که بت
را با وی هنباز گوئید، چه اندیشید به وی که با شما چه کند مگر سزای
شما عذاب جاوید.

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ: درنگریست نگریستنی در ستارگان
پس گفت من بیمارم. سؤال: چرا نگفت فنظر نظره الى النجوم بعد ما که
۱۲ نظرعین را به الى مقید کنند گویند نظرت الى فلان؟ جواب گفته اند این
فی به معنی الى است و ادوات خافضه را یکی به دیگر بدل کنند؛ و
گفته اند این نظر فکرت است و نظر فکرت به فی مقید بود چنانکه گفت
أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. و آن آن بود که ابراهیم
۱۶ فکرت کرد در نجوم، پس قوم را گفت «طالع گرفتم، مرا بیماری خواهد
بود»، تا دست از وی برداشتند وی را با خود بدان جشن نبردند. و گفته اند
ابراهیم گفت «مرا بیماری طاعون خواهد بود» و ایشان از آن علت حذور
بودندی. سؤال: پس چرا به تحکم به نجوم بنکوبید بعد ما که ابراهیم بدان
۲۰ بگفت که از نجوم گفت مرا بیماری خواهد بود؟ جواب گوئیم اگر منجم
چون ابراهیم خلیل باشد آنکه تحکم وی به نجوم درست آید، زیرا که وی
مطلع بود بر ملکوت آسمان چنانکه گفت وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. و گفته اند فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ
آن بود که ابراهیم ستان باز خفت، چشم به ستارگان افکند، نمود که من

بیمارم دفع ایشان را. و گفته اند بدانکه گفت اِنِّی سَقِیْمٌ اَنْ خَواست که سَاسُقُمْ: بیمار خواهم شد، که دانست که او را در مستقبل بیماری خواهد بود. سؤال: چرا گفت اِنِّی سَقِیْمٌ بعد ما که در حال بیمار نبود، دروغ چرا گفت؟ جواب گفته اند آن را بر تأویل گفت یعنی: من چون بیمارم که مرا هیچ گونه منش با کیش شما نمی شود چون بیماری که او را منش با طعام نشود. و گفته اند آن سخن زلتی بود از ابراهیم زیرا که گفت وَالَّذِی اَظْمَعُ اَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ.

۸ فَعَتَلُوا عَنْهُ مُدْرِیْنَ: برگشتند از وی یکسر روی بگردانیدگان، و به دشت رفتند به جشن. و تفصیل این قصه در فَجَعَلَهُمْ جُذَازاً گفته آمد.

فَرَاغَ اِلَی الْهَیْهَمِ فَقَالَ اَلَا تَاْكُلُوْنَ: پس بگشت سوی آن بتان ایشان به بت خانه پنهان پس گفت ای نمی خورید انگبین و روغن. و آن آن بود که طاسهای انگبین و روغن در پیش آن بتان نهاده بودند، ابراهیم از آن سیر بخورد پس بر سیل استهزا ایشان را گفت چرا شما نمی خورید.

۱۲ مَا لَکُمْ لَا تَنْطِقُوْنَ: چه بودست شما را که سخن نمی گوید و چرا پاسخ نکنید.

۱۶ فَرَاغَ عَلَیْهِمْ ضَرْباً بِالْیَمِیْنِ: برگشت برایشان و می زد زخمی به دست راست؛ تبر در گردانید همه را خرد و مرد کرد مگر آن مهین ایشان را. گفته اند بِالْیَمِیْنِ ای: بالقوة، و گفته اند بِالْیَمِیْنِ: بدان سوگند که خورده بود که ایشان را بشکند وَتَاللَّهِ لَا کِیْدَنَّ اَصْنَامَکُمْ الْاَیة، و گفته اند بِالْیَمِیْنِ ای: بالفاس.

۲۰ فَاَقْبِلُوا اِلَیْهِ یَرْفُؤْ: روی با وی کردند می شتافتند که یا ابراهیم این که کرد. و آن آن بود که چون ایشان از آن جشن باز آمدند بر عادت خویش یکسر می شدند تا به بت خانه، بتان را دیدند همه ریزه ریزه کرده و تبر در گردن آن مهین نهاده؛ راه با کس نمی دانستند مگر با ابراهیم که او مانده

بود در آن شهر. همه آهنگ به وی دادند، شتابان وی را همی پرسیدند که:
این که کرد؟

۴ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ: ابراهیم گفت ای می پرستید آنچه خود می تراشید
به دست خویش؛ چیزی که امروز تبر و تیشه از خویشتن باز نتواند داشت
فردا عذاب دوزخ از شما چگونه باز دارد.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ: و خدا آفریده است شما را و آنچه شما
می کنید. در این آیت حجت است ما را بر آنکه افعال بندگان مخلوق خدا
است. ۸

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ: گفتند نمرود و قوم او بکنید او را
داشی — یعنی آتش دانی — پس در افکنید او را در آتش بزرگ.
فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا: و خواستند به وی سگالش بد فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ: کردیم
۱۲ ما ایشان را فروترینان و بترآمدگان که همه را هلاک کردیم و ابراهیم را
نجات دادیم.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي: و گفت ابراهیم که من شونده ام به خدای
من. سؤال: چرا ابراهیم چون قصد شام کرد گفت إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي
۱۶ بعد ما که خدا نه به شام بود؟ جواب گفته اند إِلَىٰ رَبِّي ای: إِلَىٰ اَرْضِ
رَبِّي، و گفته اند إِلَىٰ رَبِّي: اِلَى طَاعَةِ رَبِّي، آنجا شوم که خدای خویش
را به یگانگی توانم پرستید. آنکه برفت از کوئا بسوی شام و آوردن و
فلسطین. گویند به حلب شام فرو آمد. خدای تعالی آن نواحی همه به
۲۰ وی ارزانی داشت و مال بسیار وی را بداد، چندانکه دوازده هزارشبان بود

وی را. و وی را سخاوتی بود که بدان در همه جهان معروف بود تا بدانجا
که وقتی از پس سنگی آوازی شنید که سَبَّوحٌ قُدُّوسٌ، از حلاوت که وی
از نام خدای یافت گفت «آن کیست که خدای مرا می نام برد، اَعْدُولُكَ
شَطْرٌ مَّالِي». و آن خود جبرئیل بود، ابراهیم ندانست. جبرئیل دیگر بار

بگفت. ابراهیم گفت «اعدولك جميع مالى». جبرئیل دیگر بار بگفت. ابراهیم گفت «نیز گو و دست من گیر، من غلام تو و هر چه مرا است فدای این نام». در آن وقت فریشتگان بروی نظاره می کردند، بدانستند نیک بندگی او خدای را گفتند «زیرا که خدای تعالی از همه خلق او را ۴ گزید به خلت» سَيِّهْدِيْنِ: زودا که راه نماید مرا. سؤال: ای نه ابراهیم خود بر راه راست بود پس چرا گفت سَيِّهْدِيْنِ؟ جواب گفته اند سَيِّهْدِيْنِ: سیبَتْنِی عَلَی الْهَدٰی، و گفته اند سیهْدین الی الجَنَّة، و گفته اند معناه سیهْدین الی الصواب فی جمیع اعمالی. ۸

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِيْنَ: یا رب ببخش مرا فرزندی از شایستگان. فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيْمٍ: مردگان دادیم او را به پسری بردبار بزرگوار چون اسماعیل، و گفته اند اسحاق؛ علیم فی صغره حلیم فی کبره. ۱۲ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعٰی: چون فرا رسید با وی به کار قَالَ يَا بُنَيَّ اِنِّیْ اَرٰی فِی الْمَنَامِ اَنِّیْ اَذْبَحُكَ: ابراهیم گفت ای پسرک من من به خواب دیدم که ترا می گلو باز بریدمی فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرٰی: بنگر تا چه بینی و چه خواهی کرد. سؤال: ذبیح اسحاق بود یا اسماعیل؟ اگر اسحاق بود پس چرا مصطفی گفت انا ابن الذبیحین، و او از ولد اسماعیل بود. و گر ذبیح اسماعیل بود ۱۶ پس چرا گفت یوسف صدیق الله ابن یعقوب اسراییل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابرهیم خلیل الله؟ جواب گوئیم در این مسئله خلاف است، بنو اسراییل گویند ذبیح الله اسحاق بوده است و ولد اسماعیل گویند ذبیح الله اسماعیل بوده است و علماء اسلام بر این اند زیرا که پیغامبر علیه السلام ۲۰ گفت انا ابن الذبیحین و مراد بدان پدر خویش را داشت عبدالله بن عبدالمطلب و جدّ خویش را اسماعیل. و قصّه ذبیح اسماعیل اندجا در قرآن مذکور است.

اما قصّه ذبیح عبدالله بن عبدالمطلب آن بود که عبدالمطلب را سه پسر

- بود، نذر کرد که اگر او را ده پسر تمام بباشد یکی را قربان کند. دهم پسر وی عبدالله بود پدر مصطفی علیه السلام، و عبدالمطلب او را از همه پسران دوستر داشتی زانکه نور مصطفی در جیهه او بود. هر ده پسر را حاضر کرد و میان ایشان قرعه زد، بر عبدالله افتاد. وی را از دل بر نیامد که او را بکشد. هر چند قرعه می زد همه بروی می افتاد؛ در آن فرو ماند، به نزدیک کاهن قریش آمد وی را بگفت. کاهن گفت «برو ده شتر در برابر عبدالله بدار و قرعه زن، اگر قرعه بر شتر افتد شتر فدای او کن، بکش تا وی برهد. و اگر قرعه بر پسر آید، ده شتر دیگر زیاده کن آنکه قرعه زن تا بر کدام افتد. اگر بر شتر افتد آن بیست شتر فدای او کن و گریه پسر افتد، ده شتر دیگر زیاده کن آنکه قرعه زن؛ همچنین ده ده شتر می افزای و قرعه می زن تا به چه رسد». عبدالمطلب همچنان بکرد، هر چند شتر می افزود قرعه می زد همه بر عبدالله می افتاد، تا شتر به صد رسید؛ آنکه قرعه بر شتر افتاد، آن صد شتر فدای عبدالله قربان کرد؛ یک ذبیح این بود. دیگر ذبیح اسماعیل بن ابراهیم بود به حکم این خبر که بگفتیم. دیگر حجّت آن است که قصّه ذبیح به مکه بودست به منا و به مکه اسماعیل بود و اسحاق به شام بود. دیگر حجّت آن است که عبدالله بن عباس گوید که: ما در اول اسلام هنوز سرّه آن کبش اسماعیل می دیدیم که بر کنار کعبه بود.
- سؤال: برای آنکه ابراهیم به خواب دید که فرزند را می بکشد چرا قصد کشتن او کرد بعد ما که بر خفته قلم نرود و بر خواب حکم نیست؟ جواب گوئیم خواب پیغامبران چون وحی آسمان بود آن بحقیقت امری بود از خدای تعالی، نبینی که فرزند او را گفت يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ. سؤال: پس چون امر بود از خدای تعالی ابراهیم را بر ذبح پس چرا با وی می مشاورت کرد که فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى بعد ما که شاید فرمان خدای را در توقف افکندن؟ جواب: فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى معنی آن است که: ماذا ترى جزعاً ام

- صبراً، ناچار این امر را امتثال باید کرد تو چه بینی چه خواهی کرد جزع یا صبر. و گفته اند فَأَنْظُرْ مَا ذَا تَرَى آن است که: برنگر تا چه بینی در آسمانها؛ که در آن وقت درهای آسمان باز گشادند و درهای بهشت باز گشادند و فریشتگان آسمانها با اهل بهشت همه به نظاره ایستادند.
- ۴ در اخبار است که چون ابراهیم علیه السلام آن خواب بدید دیگر روز مادر اسماعیل را گفت که «او را بر ساز که من او را مهمان دوست خویش خواهم برد». هاجر او را غسل داد و جامه نو در پوشانید و موی او را بشانه کرد و سرمه در کشید و از پس ابراهیم فرا کرد. ابلیس بیامد و ۸ هاجر را گفت «ای نادان پسر ت را می برد تا بکشد». وی گفت «ابراهیم نه آن پدر است که پسر خویش را بکشد». ابلیس گفت «وی می گوید که خدای فرموده است». وی گفت «گر فرمان خدا است تن و جان او فدای فرمان خدا باد». ابلیس از وی ناامید باز گشت، از پس اسماعیل ۱۲ بدوید؛ وی را گفت «ای نادان پدر ترا به کشتن می برد». وی گفت «پدر من از آن مهربان تر است که چنین کند». گفت «وی دعوی می کند که خدا فرموده است». وی گفت «هزار جان من فدای فرمان خدای من باد». آن ملعون نومید باز گشت. ابراهیم وی را می برد تا آنجا که قریان گاه ۱۶ است پس خواب خویش او را بگفت قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلْتَ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ: گفتا ای پدر من بکن آنچه فرمان است ترا زودا که یابی مرا اگر خدای خواهد از شکیبایان. ابراهیم کارد از آستین برون گرفت، اسماعیل گفت «ای پدر سه چیز ترا وصیت کنم: یکی آنکه مرا دست و ۲۰ پای سخت ببندی که مبادا که در حرّ ت موت دستی یا پای پای باز من قطره ای خون بر تو چکد آن بی حرمتی باشد، دیگر آنکه مرا بر روی افکنی مبادا که چشم ت بر روی من افتد دست کار نکند به کشتن من آنکه در فرمان خدای تقصیر افتد، سدیگر آنکه مادرم را از حال من خبر

نکنی زیرا که دل مادران تنک تر بود مبادا که جزعی کند مزد این قربان از وی بشود».

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَلِلَّهِ لِلْجَبِينِ: چون هر دوان گردن نهادند حکم خدا را و بیفکنند او را بر یکسوی پیشانی.

وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ: و آواز دادیم او را که ای ابراهیم. سؤال: چرا نگفت نادیناه این واو چرا درآورد؟ جواب گوئیم بوعمرو علا را که سید القرا بود این پرسیدند، گفت: کتاب الله لا تتکلم فیه. و گفته اند این واو صلت است چنانکه شاعر گوید:

فَلَمَّا اجْزَا سَاحَةَ الْحَيِّ وَانْتَوَى بنا بطن خبث ذی حقاق عقتل
وَانتَوَى وَاوْصَلَتْ اسْتِ مَعْنَاهُ انتَوَى. و گفته اند در این ضمیر است معناه اسلما و نادیناه و همچنین در معنی این بیت امرؤ القیس اجزنا و انتحی.

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا: بدرستی که راست کردی خواب را. سؤال: چرا گفت راست کردی خواب را بعد ما که هنوز ذبح نکرده بود؟ جواب گفته اند ذبح گلو بریدن بود و ابراهیم گلومی برید و لکن خدای تعالی وصل می کرد؛ و گفته اند مقصود از آن مر ابراهیم را تسلیم نفس بود و تسلیم ولد و هر دو بجای آمد زیرا که گفت قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا إِنَّا كَذَّاكَ نَجْزِي الْمُخْسِنِينَ: ما چنان پاداش دهیم نیکوکاران را.

در اخبار است که ابراهیم کارد بر گلوی وی نهاد هر چند می کشید می نبرید، جبرئیل پیامد کارد را بر پشت می گردانید. و آن آن بود که آن وقت فریشتگان آسمانها بر وی نظاره بودند، چون ابراهیم کارد بر گلوی اسماعیل نهاد غلغل از میان فریشتگان برآمد که «بار خدایا، گفتی که من از همه اهل روی زمین ابراهیم را به خلت گزیدم اکنون می بینی که فرزند خویش را به دست خود گلومی برد». جبرئیل گفت: من در آن وقت زیر عرش بودم دانستم که خدای تعالی ابراهیم را دریابد، منتظر

فرمان می‌بودم تا ابراهیم کارد بر گلوی فرزند نهاد، آن وقت امر آمد که «یا جبرئیل، ادرک خلیلی». من همی به یک پرزدن پنجاه هزار سال راه از بطنان عرش به ابراهیم رسیدم، کارد او را بگرفتم بر پشت گردانیدم تا نبرید. و گفته‌اند خدای تعالی گلوی اسماعیل را روین گردانید تا کارد ۴ بر آن کار نمی‌کرد. و گفته‌اند کارد می‌برید و لکن خدای تعالی می‌پیوست.

۸ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ: بدرستی که این آزمایشی هویدا است که جودت عبودیت آنجا پدید آمد.

وَقَدْ تَنَاهَى بِذَنْجٍ عَظِيمٍ: و فدا کردیم او را به گوسفندی بزرگ. در آن حال ابراهیم نگاه کرد گوسفندی از هوا پدید آمد چون شتر بُختی فربه چون دنبه و در پیش ابراهیم بخت. بند از دست و پای اسماعیل برخاست در پای کبش افتاد، ابراهیم او را قربان کرد. پس اسماعیل را گفت: دعا کن ۱۲ که دعای تو مستجاب بود. وی دعا کرد همه مؤمنان را به آمرزش.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ: و باز گذاشتیم او را — یعنی ابراهیم را — در امتان واپسین بر وی ثنا [ی] نیکو و آن آن است که گفت: ۱۶ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: آفرین بر ابراهیم باد چنان پاداش دهیم نیکوکاران را.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ: بدرستی که او بود از بندگان ما گرویدگان. ۲۰ وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ: و مژدگان دادیم او را به اسحاق پیغامبری از شایستگان هر کرامت را. در این نیز حجت است بر آنکه ذبیح اسماعیل بود که خدای تعالی ابراهیم را مژدگان داد به اسحاق از پس حدیث ذبیح، و نیز حجت که چون ابراهیم را بشارت داد به اسحاق، بازان او را بشارت داد به یعقوب پسر اسحاق، پس ابراهیم دانست که اسحاق بزید تا او را پسری بود چون یعقوب. اگر ذبیح اسحاق بودی ابراهیم را

چون معلوم بودی که او به بزرگی رسد و او را پسری آید بعد ما که او را به هفت سالگی می‌بخواست کشت.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ: و برکت کردیم ما بروی و بر اسحاق. در اخبار است که از پشت اسحاق هزار پیغامبر بوده است وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ: و از فرزندان ایشان نیکوکار بود و ستمکار بود بر تن خویش ستمکار هویدا. گفته‌اند مُحْسِنٌ ای: مؤمن و ظَالِمٌ ای: کافر. و گفته‌اند مُحْسِنٌ ای: مطیع و ظَالِمٌ ای: عاصی.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ: و بدرستی که منت نهادیم ما بر موسی و هارون به نبوت و رسالت.

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ: و برهانیدیم ایشان را و قوم ایشان را از آن اندوه بزرگ، یعنی از بلاء فرعون به ذبح ابنا و استحیای نسا؛ و گفته‌اند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ غرق دریا بود.

وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ: و نصرت کردیم ما ایشان را و نگه داشتیم از دشمنان تا بودند ایشان به آیندگان.

وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ: و بدادیم موسی را و هارون را نامه هویدا چون تورات.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ: و بنمودیم ایشان را راه راست به دین و شریعت.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَبِ: و باز گذاشتیم ایشان را در امتان واپسین ثنای نیکو. و آن این است که:

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ: آفرین باد بر موسی و هارون.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: بدرستی که ما چنان پاداش دهیم نیکوکاران را.

إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ: بدرستی که ایشان بودند از بندگان ما

گرویدگان و حق ایمان بجا آوردیدگان.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ: و بدرستی که الیاس از پیغامبران بود. گروهی گفتند الیاس ادریس بودست، و در مصحف عبداللّه بن مسعود ادریس است؛ و گروهی گفتند الیاس خضر است. اما بیشتر مفسران و ۴ اهل اخبار برآنند که الیاس بن نسا پیغامبر دیگر بوده است جز ادریس و جز خضر؛ وی رسول بعلبک بود و ایشان همه بت پرست بودند. اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَلَا تَتَّقُونَ: چون گفت مر گروه خویش را ای نترسید از خدای که او را هبناز گوید. ۸

اَتَدْعُونَ بَعْلًا: ای می خوانید بعل را. گفته اند بعل بتی بود ایشان را زرین آراسته، و گفته اند معناه: اَتَدْعُونَ رَبًّا سَوَى اللَّهِ، و بعل در لغت یمن سید و ربّ بود. ابن عباس گوید: دیر بود که من معنی بعل نمی دانستم تا روزی مردی را دیدم شتری گم شده را می جست، دیگری گفت «من شتری یافته ام خداوندش کیست؟». آن نا شد گفت «انا بعلها»، ای: ربّها. من او را گفتم «تواز کجایی؟». گفت «از یمن». بدانستم که بعل ربّ بود به لغت یمن وَتَذَرُونَ اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ: و می فرو گذارید عبادت آن خدای را که نیکو آفریننده ترین همه آفرینندگان است. ۱۶

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ: خدا است خداوند شما و خداوند پدران شما پیشینان. اللَّهُ رَبُّكُمْ به رفع خوانده اند و به نصب خوانده اند، چون به رفع خوانی ابتدا بود و چون به نصب خوانی بدل از اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ بود. ۲۰

فَكَذَّبُوهُ فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ: بدروغ داشتند او را بدرستی که ایشان حاضر کردگان باشند در دوزخ.

اِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ: مگر بندگان خدای آن رهانیدگان، و گر مُخْلِصِينَ به کسر لام خوانی: آن ویژه کنندگان دین و طاعت خدای را.

قصه الیاس: وی اهل بعلبک را با حق و توحید خواند، ابا کردند و ایشان را ملکی بود نام او آحب، ظلم و غشوم. وی را زنی بود نامش ازبیل فاجره، آنکه یحیی را او کشت. آحب و ازبیل قصد کشتن الیاس کردند؛ وی بگریخت، در کوه در غاری پنهان شد. آحب را پسری بیمار بود کس به الیاس فرستاد که: باز آی و پسر مرا دعا کن گر شفا یابد من ترا بنوازم. الیاس جواب باز فرستاد که: به خدا ایمان آرو گر نه خدا ترا عذاب کند. وی خشم گرفت، پنجاه مبارز را به آوردن او فرستاد، وی را آواز دادند که: فرو آی مترس. وی گفت: ای بار خدای من گرمی دروغ گویند شر ایشان از من کفایت کن. آتش در ایشان افتاد همه را بسوخت. آحب پنجاه مبارز دیگر قوی تر بفرستاد، هم بسوختند. ازبیل را کاتبی بود مؤمن، در سر دوستی داشتی با الیاس؛ آحب او را به الیاس فرستاد تا او را بفریبد و بیارد. چون به وی رسید گفت «ای دوست من بدان که این ملک قصد کشتن تو دارد؛ اکنون که ترا باز یافتم فرمان ترا است بر من، گر خواهی با تو باشم و گر خواهی باز گردم». وی را باز گردانید، و خود در شب باز آمد در شهر متواری، در خانه زنی شش ماه بیبود. آن زن را پسری بود یسع نام، وی به الیاس ایمان آورد. چون الیاس از ایمان قوم نومید شد و قصد ایشان به هلاکت وی بدانست، بر ایشان دعا کرد به قحط هفت ساله. خدای تعالی گفت «یا الیاس، من بر بندگان رحیم ترم که چندین عذاب کنم ایشان را هر چند که کافرند». الیاس کم می کرد تا با دو سال آمد، آنکه او را خدای تعالی به عذاب دوساله اجابت کرد. الیاس گفت «یا رب، میغ را در فرمان من کن تا نگذارم که بیارد و روزی من چنانکه تو خواهی سبب کن»، و خود در کوه شد. خدای تعالی مرغی را بینگیخت تا هر چه الیاس را بایست به وی می آورد تا دوسال؛ قوم او بیشتر از گرسنگی بمردند، بدانستند که آن از دعای الیاس است. زاریها کردند به وی تا وی

ایشان را دعا کرد به نعمت. ایشان فرج یافتند. خدای تعالی او را گفت «حاجت خویش بخواه». وی تأخیر مرگ خواست. مرکبی از هوا فرو آمد مانند اسپ آتشین؛ الیاس بروی نشست و در هوا شد. وی اکنون زنده است، در بیابانها باشد؛ و خضر در دریاها باشد. کسی که در بیابان ۴ درماند و خدای تعالی خلاص او خواهد، الیاس را الهام کند تا او را دست گیرد و راه نماید. و کسی که در دریا درماند و خدای تعالی خلاص او خواهد، خضر را الهام کند و به وی رساند. و در سالی یکبار بهم دیدار کنند به عرفات، و گویند که در آن کوه که غار اصحاب کهف است ۸ آنجا خضر و الیاس بهم دیدار کنند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ: و باز گذاشتیم او را در پسینان ثنای نیکو؛ و آن این است:

۱۲ سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ: آفرین باد بر الیاس و بر اهل او. اِلٰی يَاسِينَ به کسر الف اولی خوانده اند و آل یاسین به مَدّ خوانده اند، چون اِلٰی یاسین بی مَدّ خوانی آن را سه معنی بود: یکی آنکه الیاس و الیاسین یکی بود، چنانکه میکال و میکائیل یکی بود؛ دیگر معنی الیاس و قوم او همه را الیاسین خوانند؛ سدیگر معنی الیاسین در اصل الیاسیین بودست به یا [ء] نسبت، ۱۶ آن یا را طرح کردند چنانکه عالمین در اصل عالمیین بودست یا [ء] نسبت را طرح کردند تخفیف را. و گر آل یاسین خوانی به مَدّ معنی آل مصطفی بود، زیرا که یس نام مصطفی است علیه السلام و آل وی اهل بیت او باشند. و گفته اند آل یاسین همه امت محمداند، چنانکه رسول را پرسیدند ۲۰ مَنْ أَلَك؟ قال «أَلِي مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي وَاتَّبَعَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». پیغامبر علیه السلام گفت: مَنْ احَبَّنِي فِي أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ اتَّخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا: هر که اهل بیت مرا دوست دارد نزد خدای عهدی گرفت، و هر که نزد خدای عهدی گرفت رست.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ: ما چنان پاداش دهیم نیکوکاران را.
 إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ: بدرستی که او بود از بندگان ما گرویدگان.
 وَإِنَّ لُوطًا لِّمِنَ الْمُرْسَلِينَ: و بدرستی که لوط از فرستادگان و پیغامبران ما بود.

۴

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ: چون برهانیدیم او را و اهل او را همگنان إِلَّا
 عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ: مگر آن پیرزن که در بازماندگان بود در عذاب. سؤال:
 چرا گفت وَإِنَّ لُوطًا لِّمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ، لوط از پیغامبران بود چون
 برهانیدیم او را، بعد ما که پیش از آن خود هم از رسولان بود؟ جواب
 گفته اند وَاذْكَرْ اذْ نَجَّيْنَاهُ، و گفته اند معناه: انعمنا علیه اذْ نَجَّيْنَاهُ.
 ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ: پس هلاک کردیم ما دیگران را.

۸

وَأَنكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ: و بدرستی که شما می گذرید بر ایشان
 به بامداد رسیدگان وَبِاللَّيْلِ: و نیز به شب می گذرید بر ایشان که آن
 شهرهای هلاک کرده و آب سیاه بر سرآورده بر راه گذر مگیان بود در
 سفرها می دیدند آن را و هنوز سراها و مسکنهای ایشان در زیر آن آب سیاه
 پدید بود أَفَلَا تَعْقِلُونَ: ای خرد ندارید که بدیشان عبرت گیرید. سؤال: چرا
 گفت مُّصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ، این دو وقت را خاص کرد به گذشتن ایشان بر
 آن؟ جواب گوئیم زیرا که بر آن شهرهای لوط که به زمین فرو برده اند
 نتوان گذشتن مگر به خنکی بامداد یا شب از گند آن.

۱۶

وَإِنَّ يُونُسَ لِمِنَ الْمُرْسَلِينَ: و بدرستی که یونس بن متی از فرستادگان و
 پیغامبران بود.

۲۰

إِذْ أَتَى إِلَى الْفُلِّكَ الْمَشْهُونَ: چون بازگریخت بازان کشتی پر کرده.
 و آن آن بود که خدای تعالی به شعیب نبی وحی فرستاد تا حزقیا ملک را
 فرمود که پیغامبری را به شهر نینوی فرست تا ایشان را با توحید خواند،
 بدان نیکوداشت آن ملک خواست که وی ملکی عادل بود. وی یونس را

اختیار کرد، یونس ابا کرد از آنکه وی آمیختن با مردمان دوست نداشتی. چون ابا کرد، ملک خشم گرفت گفت جز ترانبايد شد. یونس بر آن ملک خشم گرفت برفت تا از آن ولایت او برود در کشتی نشست چنانکه قصه وی در سورة انبیاء گفته آمد.

۴

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ: قرعه زد بود از قرعه بروی افتادگان. و آن آن بود که چون کشتی به میان دریا رسید موج هوا برآمد ملاحان به بانگ برآمدند که: توبه و دعا کنید. ایشان زاری می کردند و هرساعت موج صعتر می شد، آخر ملاحان گفتند «این از شومی گناه کاری است او را بیرون بیايد کرد تا دیگران برهند». یونس گفت «آن گنه کار منم». ایشان گفتند «معاذ الله، خود هیچ اومید نجات نیست مگر به تو». یونس گفت «قرعه زید، هرکه قرعه بروی افتد او را بیرون افکنید». قرعه بزدد، بر یونس آمد؛ یونس گفت «مرا بیرون افکنید». ابا کردند گفتند «دیگر بار برفاکنیم». برفاکنند هم بر یونس آمد تا هفت بار— و گفته اند هفتادبار— چون کار سخت بیستاد یونس سجاده در سر آورد تا کنار کشتی شد، ماهی را دید سر از یک سوی کشتی برآورده و دنبال از دیگر سوی کشتی را در میان اوکنده، دهن فراخ باز کرده؛ یونس در دهن او افتاد. ماهی ۱۶ با قعر دریا شد و کشتی بسلامت برفت. ماهی پنداشت که یونس روزی او است، ندا الهام آمد که «مه، وی زندانی است در شکم تونه روزی تو است». چهل روز در شکم او بود، خدای تعالی شکم ماهی را چون آبگینه کرد او را تا عجایب دریا می دید. چون چهل شبانروز برآمد خدای تعالی ۲۰ آواز تسبیح یونس را به فریشتگان آسمان رسانید، گفتند «بارخدا یا، آواز معروفی می شنویم از جای غریب». خدای تعالی گفت آن آواز زندانی است در شکم ماهی در قعر دریا، بنده من یونس». فریشتگان او را شفاعت کردند. در اخبارست که آن ماهی را سَمَکه زاهده گفتندی،

بحاجت از خدای تعالی درخواست بود تا او را صحبت دوستی از اولیای خود روزی کند، خدای تعالی دعای او را اجابت کرد، آن است که خدای تعالی گفت

۴ قَالَتْقَمَّهُ الْخُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ: فرو برد او را آن ماهی و او سزاوار ملامت بود. ملیم آن بود که سزاوار ملامت باشد و گرچه او را ملامت نکنند و ملوم آن بود که او را ملامت کنند و گرچه سزاوار ملامت نبود.

۸ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ: اگر نه آن بودی که او از تسبیح کنان بودی در آن شکم ماهی، و گفته اند پیش از آنکه در شکم ماهی اوفتاد از مسبحان بود و از دعا کنان، زان بود که چون درماند خدای تعالی او را فرج آورد. در اخبار است که بنده چون در وقت عافیت دعا کننده بود آنکه که در بلا اوفتد دعا کند، فریشتگان گویند این آواز معروف است، او را شفاعت کنند، خدای تعالی او را فرج آرد؛ و گرد روقت عافیت دعا کننده نبود آنکه که در بلا ماند دعا کند، فریشتگان گویند اکنون می دعا کنی که درماندی؟ او را شفاعت نکنند. و گفته اند تسبیح یونس در شکم آن ماهی آن بود که می گفت: يَا مَنْ مِنَ الْمَسَاكِينِ أَخْرَجْتَنِي، يَا مَنْ فِي الْبَحَارِ صَيَّرْتَنِي، يَا مَنْ فِي بطنِ الْحُوتِ سَجَّجْتَنِي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. آن است که گفت فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ: هراینه درنگ کردی و بماندی در شکم آن ماهی تا آن روز که خلق را برانگیختندی.

۲۰ فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ: و او کندیم ما او را با ساده دشت و او بیمار بود نازک و بی قرار بوده در آن غم و بتول در شکم ماهی.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ: و برویانیدیم بروی درختی از کدو تا سایه بروی افکند. و آن آن بود که یونس علیه السلام چون از شکم ماهی خلاص یافت ضعیف گشته بود طاقت آفتاب نداشت، خدای تعالی او را

درخت کدو پدید آورد تا زوروی سایه می‌داشت و آهوی را بینگیخت تا او را شیر می‌داد تا چهل روز، آنکه وی دل در آن درخت کدو بست، خدای تعالی آن را خشک گردانید، وی اندوهگن گشت. خدای تعالی به وی وحی فرستاد که: یا یونس می‌اندوه خوری بر درخت کدو و اندوه نخوردی بر آن همه خلق که من ایشان را هلاک کردم.

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ: و بفرستادیم او را به صد هزار مرد و بیست هزار زیادت، و ایشان اهل نینوی بودند.

۸ فَأَمِنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ: بگرویدند و برخورداری دادیم ما ایشان را تا هنگام مرگ. و آن آن بود که چون اهل نینوی اصرار آوردند بر کفر، یونس ضجر بود ایشان را تهدید کرد که تا سی و پنج روز شما را عذاب آید. این وعده بر رسید میخی سیاه برآمد، یونس برفت در کوه در غاری شد؛ مردمان بدانستند که آن میخ عذاب است، همه به دشت بیرون رفتند زنان و ۱۲ کودکان را همه بیرون بردند، زاریها کردند تا خدای تعالی آن عذاب از ایشان بازبرد.

فَاسْتَفْتِهِمَ الرِّبِّيُّ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ: بپرس از ایشان یا محمد ای خدای ترا دختران باشد و ایشان را پسران.

۱۶ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ: یا بیافریدیم فریشتگان را مادگان و ایشان حاضران بودند تا گواهی دهنده‌اند بدان. این آیت جواب بنی‌ملیح است که ایشان می‌گفتند الملائكة بنات الله.

۲۰ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْئِدَتِهِمْ يَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهِ: بدان که ایشان از دروغ ایشان می‌گویند که فرزند زاد خدای و إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ: بدرستی که ایشان دروغ زنانه.

أَضْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ: ای برگزید دختران را بر پسران.
مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ: چه بودست شما را چگونه می‌حکم

کنید— که خدای را دختران خواهید و خود را پسران— ای درنندیشید تا می چه گوید.

۴ آمَ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ: یا هست شما را حجتی هویدا از کتابی بر این سخن فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بیارید آن کتاب شما را— که از آنجا می گوید— گر هستید راستگویان.

۸ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِسْبًا: و کردند— یعنی گفتند— میان خدای و میان پریان پیوستگی. و آن آن بود که بنوملیح گفتند خدای از پریان زنی کرد تا او را از آن زن فریشتگان دختران آمدند؛ سبحانه سبحانه. و گفته اند این جَنَّة مراد از این فریشتگان اند، ای: قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بنات وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ: بدرستی که دانسته اند جَنِّیان و فریشتگان که اگر ایشان چنین گویند ایشان حاضرکردگان باشند در دوزخ.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ: پا کا خدایا و بزرگا خدایا از آنچه او را وصف کنند بناسزا. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ: مگر آن بندگان خدا ویژه کنندگان؛ وگر مخلصین به فتح لام خوانی آن رهانیدگان.

۱۶ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ: بدرستی که شما و آنچه می پرستید آن را مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ، ای بمضلین: نیستید شما بدان بی راه کننده کس را إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ: مگر آن کس که در سابق علم خدای دوزخی باشد.

۲۰ وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ: و نیست از ما هیچ فریشته ای که نه او را ایستادن جایی است دانسته که آنجا خدای را عبادت می کند. شأن نزول این آیت آن بود که مصطفی جبرئیل را پرسید از حال فریشتگان و عبادت ایشان، خدای تعالی این آیت بفرستاد.

وَأَنَّا لَنَخُنَّ الصَّافُونَ: و ما ایم ما صفزدگان در مقام عبادت.
وَأَنَّا لَنَخُنَّ الْمُسَبِّحُونَ: و ما ایم ما تسبیح کنندگان. سؤال: ای چون

جبرئیل گفت وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَهَمَّ او گفت وَإِنَّا لَنَخُنُّ
الصَّاقُونَ وَإِنَّا لَنَخُنُّ الْمُسَبِّحُونَ پس بعضی از قرآن قول جبرئیل باشد؟
جواب گوییم این همه قول خدای است فرموده است مر جبرئیل را به

خواندن این، پس خواندن این قول جبرئیل باشد نه گفتن این ۴

وَإِنْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ: و بدرستی که گربودندی کافران مکه که همی
گفتندی لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ: اگر نزدیک ما بودی — یعنی اگر به ما
آمدی — کتابی و پندی و رسولی از پیشینان لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ:

هراینه بودیمی ما بندگان خدا پرستگان ویژه کردگان. سؤال: چرا گفت ۸
ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ بعد ما که ایشان ذکر اولین را می اساطیر الاولین
خواندند پس چگونه آن را سبب ایمان نهادند؟ جواب گوییم ذِكْرًا مِنَ
الْأَوَّلِينَ معناه کماکان للاولین من الکتاب والرسول. و آن آن بود که

کفار مکه امتی بودند در ماضی ایام به حال اهل کتاب اغتباط کردند و ۱۲
رسول و کتاب بآرزو خواستندی، چون خدای تعالی بدیشان رسول فرستاد
فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: ناگرویده شدند به وی زود بود که بدانند

ضلالت خویش در این جهان و عقوبت خویش در آن جهان.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ: بدرستی که پیشی گرفته است ۱۶
سخن ما مر آن بندگان ما را فرستادگان، یعنی رسولان؛ و آن سخن وعده
نصرت است مر رسولان را و وعید هلاکت و عقوبت مر کافران را. مخرج
این آیت مخرج تسکین و تسلیت مصطفی است که تنگ دل نبود در

جفاهای کافران، خدای تعالی او را گفت منتظر می باش وعده نصرت ما ۲۰
را چنانکه پیغامبران گذشته صبر کردند تا وعده ما برسد به نصرت ایشان
و هلاکت دشمنان ایشان.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ: بدرستی که ایشان بودند که ایشان
نصرت کردندگان بودند، یعنی رسولان و مؤمنان.

وَأَنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ: و بدرستی که سپاه ما ایشان باشند به آیندگان. سؤال: چرا گفت سپاه ما غالب باشند بعد ما که بسیاری از پیغامبران خدای مغلوب بودند نه غالب چنانکه نوح گفت إِنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ، و ابراهیم در دست نمرود مغلوب بود و موسی و هارون در دست فرعون و مصطفی در دست قریش؟ جواب گوییم مراد از این غلبه غلبه حجت است لا جرم همیشه اهل حق به حجت غالب بودند.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ: بگرد از ایشان — یعنی از مکافات ایشان — تا هنگام هلاکت ایشان؛ یعنی روز بدر و گفته اند حتی حین فتح مکه و گفته اند روز قیامت وَأَبْصِرْهُمْ: و نگه می کن بدیشان، یعنی چشم می دار هلاکت ایشان را فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ: زودا که ببینند ایشان عقوبت خویش را.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ: ای به عذاب ما همی شتاب زدگی کنند. ۱۲
فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ: چون فرود آید عذاب ما به خان و مان ایشان و جایگاههای ایشان بدا بامدادا که بامداد آن بیم کردگان بود آن وقت که عذاب در رسد.

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْ: و بگرد از ایشان تا هنگامی و نگه می کن یا محمد. سؤال: چه فایده بود در تکرار وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ بعد ما که یکبار از پیش بگفت؟ جواب گوییم اول وَأَبْصِرْهُمْ معناه: چشم می دار هلاکت ایشان را، و آن فَتَوَلَّ عَنْهُمْ ای: عن مکافاتهم، و این دیگر وَأَبْصِرْ معناه: نگه می کن و چشم می دار نصرت ترا بر ایشان، و این وَتَوَلَّ عَنْهُمْ ۲۰ یعنی از عذاب خواستن ایشان را تا هنگام هجرت تا آنکه که اذن آید به قتال ایشان فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ: زودا که ببینند نصرت خدای ترا.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ: پاک است و منزّه خدای تو خداوند عزّت است از آنچه می وصف کنند او را بناسزا.

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ: و آفرین باد بر فرستادگان خدای. گفته اند مراد از این مرسلین آن پیغامبرانند که ایشان را یاد نکرده است در این سوره، و گفته اند مراد از این مرسلین یونس و لوط است که ایشان را درین سوره یاد کرد و برایشان سلام نکرد، و گفته اند مراد از این مرسلین مصطفی است ۴ لکن او را مرسلین خواند زیرا که فضل و خصال پیغامبران داشت چنانکه جای دیگر او را گفت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و سپاس و آزادی و ستایش خدای را سزد آن خدای که خداوند و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان است. ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی صلی الله علیه که او گفت هرکه سورة ص بخواند او را به عدد هرچه داود را مسخر بود طاعتی بود در دیوان او. قوله تعالی:

- ۴ ضَ وَالْقُرْآنِ ذِي الْذِكْرِ: سوگند به حق این سورة و به حق قرآن. و گفته اند صاد نام این سورة است، و گفته اند معناه صدق الله، و گفته اند معناه صدق الرسول، و گفته اند معناه صَدَّ ابوجهل عن الايمان، و گفته اند معناه صادوا ای: عارضوا القرآن حتی تعرفوا الحلال والحرام والحدود و الاحکام، و گفته اند صاد نام آن دریا است که زمین بر روی آن است، و دیگر اقاویل در تفسیر حروف تهجی گفته آمد؛ وَالْقُرْآنِ ذِي الْذِكْرِ: سوگند بدین قرآن خداوند شرف. و از فضل و شرف این تا بدانجایگاه است که هر که این قرآن را فرا شنود به هر حرفی نیکی ای در دیوان وی بنویسند، و هرکه این را بخواند نه در نماز به هر حرفی او را ده نیکی بود، و هرکه این را در نماز نشسته بخواند به هر حرفی او را پنجاه نیکی بود، و هرکه این را در نماز بر پای بخواند به هر حرفی او را صد نیکی بود. گفته اند که این ذکر پند است و گفته اند این ذکر بیان است و گفته اند این ذکر یادگار است از خدای عزوجل. سؤال: قسم را چاره نبود از موضع قسم موضع این قسم کدام است که پدید نیست؟ جواب گفته اند موضع قسم آنجا است
- ۸
- ۱۲
- ۱۶

که گفت إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُّمِ أَهْلِ النَّارِ و گفته اند موضع قسم ضمیر است معناه: والقران ذی الذکر انهم لهم يؤمنوا، و گفته اند موضع قسم این بل است که گفت:

۴ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ: بیک آن کسها که کافرند در شکی و خلافی اند حق را.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ: چندا که ما هلاک کردیم از پیش ایشان گروهان را فَنَادَوْا وَلَا تَحْنِمْ: آواز دادند یکدیگر را بفریاد نزدیک عذاب و نه هنگام گریختن بود. مناص حکایت قول عرب است که به ۸ وقت هزیمت در حرب گفتندی مناص مناص.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ: و شگفتی کردند کافران مکه که آمد به ایشان بیم کننده ای از ایشان، یعنی محمد علیه السلام وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ: و گفتند کافران که این محمد جادوی است نهمار دروغ زن. ۱۲ أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ: ای همه خدایان ما را با یک خدا آورد بدرستی که این چیزی است سخت عجب؛ بعد ما که ما را سیصد و شصت خدای است در جوف کعبه، خدایی ایشان از کنار حرم به قدمی فراتر نمی شود و محمد می دعوی کند که یک خدای است خداوند ۱۶ هفت آسمان و زمین.

وَأَنْتَلِقَ الْمَلَائِكَةُ مِنْهُمْ أَنْ أَمْشُوا وَأَضْبِرُوا عَلَى إِلَهَيْكُمْ: و برفت گروهی از ایشان و گفتند یکدیگر را که بروید و صبر کنید بر خدایگان شما و بر پرستیدن ایشان إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ: بدرستی که این دین شرک چیزی است ۲۰ که این را باید خواست و این را باید داشت. و گفته اند که این هَذَا یعنی دین محمد چیزی است که می خواهند که پیش بشود و کاری است او را پیامده؛ گفتند این بازاری است که محمد می خواهد که هر کس خود این خواهد.

و آن آن بود که چون بوطالب عمّ مصطفی را عمر به آخر رسید در آن بیماری مرگ وی گروهی از اشراف قریش در نزدیک وی شدند گفتند «یا باطالب، بینی که این برادرزاده تومی چه کند؟ دینی آورد که هرگز اسلاف ما آن نداشتند، خلافی و اختلافی در میان او کند و قریش را بدنام بکرد و ما برای حشمت و حرمت ترا وی را از این باز نمی داریم، او را بگو تا دست از این باز دارد و با دین پدران خویش آید و پند تو فرا پذیرد که اگر ترا حالی بود وی را خواریها رسد».

۸ بوطالب گفت «شما سخن خویش بگفتید، تا وی نیز بیاید و سخن بگوید و بشنوم». کس فرستاد رسول را بخواند. رسول خدای از در آمد و یکسر همی رفت تا بر بالین بوطالب، و ایشان را خود از آن کین دل افزود که محمد بدیشان التفاوت نکرد. چون بنشست بوطالب وی را گفت: «یابن اخ، اینها قوم تواند، همی چنین گویند، تو چه گویی؟». مصطفی علیه السلام گفت «یا عمّی، من محالی نمی گویم، همی گویم یک بار شهادت بگوئید تا نیک بخت دوجهان باشید». ایشان گفتند «به چه حجت تو رسول خدایی؟». رسول گفت علیه السلام «چه حجت خواهید؟». سنگی بود بزرگ و پهن در میان سرای بوطالب در زمین گرفته، گفتند «آن خواهیم که این سنگ باز شکافی و درختی بلند از میان آن برآری چنانکه صالح ناقه را از میان سنگ بیرون آورد». رسول خدای در آن فروماند، در ساعت جبرئیل آمد گفت «یا رسول الله، اندوهگن چرایی؟». گفت «زیرا که از من چنین همی درخواهند». جبرئیل گفت «چنانکه ایشان از تو درخواستند تو از خدای درخواه». رسول علیه السلام سر بر زمین نهاد و دعا کرد، در ساعت آن سنگ بشکافت و درختی از میان آن برآمد به هوا بر بالید و شاخها سوی مشرق و مغرب باززد. ایشان به تعجب فروماندند گفتند «اکنون که برآوردی هم و

در آنجا کن». رسول خدای دعا کرد، آن درخت در آن سنگ ناپدید گشت. رسول گفت «ای قوم، نیزهیچ بهانه ماند؟ بگویید لا اله الا الله». ایشان همه برخاستند و برفتند. این است که می‌گوید وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ.

۴

وفات ابوطالب: چون ایشان بیرون آمدند رسول خدای مربوطالب را گفت «یا عم، مرا چندین غم ایشان نیست گر همه به دوزخ شوند، مرا غم تو است که دریغم همی آید که توبه دوزخ افتی، یک بار بگولا لا اله الا الله تا مرا دست آویز باشد روز قیامت که ترا شفاعت کنم». بوطالب گفت «یابن اخ،

فَدَعَوْتَنِي وَعَلِمْتُ أَنَّكَ نَاصِحِي وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَكُنْتَ أَنْتَ أَمِينَا
وَعَرَضْتَ دِينًا لَا مُحَالَهَ أَنَّهُ مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينَا
لَوْلَا الْغَضَاظَةُ أَوْ تَكُونُ مَسَبَّةً لَوَجَدْتَنِي سَمِحًا بِذَلِكَ مَتِينَا
وَلَكِنْ نَارٌ وَلَا عَارٌ». مصطفی گوش بر دهن وی نهاد گفت «چندان بگو که من بشنوم و خدای بداند و نیز کس نداند». بوطالب گفت «ای پسر. ترسم که مردمان گویند بوطالب به پیران سر در دین طفلی شد، عار آن برنتاوم، نَارٌ وَلَا عَارٌ». رسول گفت «اکنون بر کدام دین ازین جهان می‌روی؟». گفت «علی دین عبدالمطلب». این بگفت و فروایستاد. رسول اندوهگن و گریان برخاست، علی را گفت «یا علی، ماتم پدردار که من نومید بودم»؛ این آیت آمد که إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ - آنکه چون صداید قریش از آنجا بیرون آمدند گفتند:

۲۰

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ: نشنیده‌ایم ما این دین که محمد آورد در کیش پسین، ای: هرگز در این روزگار ما این نشنیده‌ایم؛ و گفته‌اند فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در دین ترسایی، پس چرا ترسایان این نمی‌گویند که خدای یکی است إِنَّ هَذَا إِلَّا آخِثِلَاقٌ: نیست این که محمد می‌گوید مگر

فرا یافته از خود.

۴ ءَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا: ای همی راستاراست این وحی بروی فرو-
آوردند از میان ما. خدای عزوجل گفت بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي: بیک
ایشان در گمانی اند از یاد کرد من و توحید من و پند من بَلْ لَمَّا يَدُوُّوا
عَذَابٍ: بیک این دلیری از آن می کنند که نچشیده اند عذاب مرا.

۸ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ: ای نزدیک ایشان است
خزینهای رحمت خدای تو-نبوت و رسالت- آن خدای که نیست همتا
است بخشاینده عطاها، تا می گویند که پیغمبری فلان و فلان را باید نه
محمد را.

۱۲ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا: یا ایشان را است پادشاهی
آسمانها و زمین و آنچه میان آن است تا همی تحکم کنند؛ اگر چنین
است فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ: برشوندا به راهها و درهای آسمان. روا باشد که
این لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ صفت بتان باشد و روا باشد که صفت مشرکان
باشد، اگر بر بتان رانی فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ: به آسمان شوندا تا با
شریک خویش رسند، یعنی به خدای رسند گر هنبازان اواند و فوق
باشند؛ و گر بر مشرکان رانی فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ: برآیند تا ببینند سزای
خویش.

۲۰ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ: لشکری باشند از لشکرها آنکه
هزیمت کرده و مقهور، اگر این قصد کنند. و گفته اند معناه: لشکری اند
آن عبادان در پیش آن معبودان شکسته و بیچاره؛ و گفته اند معناه: لشکری
خواهند بود آن کافران مکه- یعنی به بدر- هزیمت کرده، چنانکه
بودند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ: بدروغ داشتند پیش از ایشان- یعنی پیش از قوم
تویا محمد- قوم نوح را وَعَادٌ: و قوم هود هود را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ: و

فرعون خداوند آن میخها. و گفته آید در سورة الفجر که فرعون را چرا ذوالاوتاد گفتند.

وَتَمُودُ: و بدروغ داشتند قوم صالح صالح را وَقَوْمُ لُوطٍ: و بدروغ داشتند قوم لوط لوط را وَأَصْحَابُ الْإِنْجَةِ: و بدروغ داشتند خداوندان آن بیشها مر ۴
شعیب را أُولَئِكَ الْأَخْرَابُ: آن گروهان که یاد کردیم.

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ: نبود هری و همه ای مگر بدروغ داشتند رسولان را سزا گشت عقوبت من بر ایشان. این آیت تسلیت دل رسول را است و تهدید است مر کافران را. ۸

وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً: و چشم نمی دارند اینها مگریک بانگ را؛ و آن بانگ عذاب است ای: هرست و جرست عذاب. گفته اند این بانگ و فریاد و اویلی ایشان بود نزدیک عذاب، و گفته اند این بانگ جبرئیل بود، و گفته اند بانگ اسرافیل به نفخت صوراً لها مِنْ فَوَاقٍ: نباشد ۱۲
آن را هیچ باز گردانیدنی و درنگ کردنی و نبود در آن هیچ مهلتی، ای هم انگار که ببود.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْعَنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ: و گفتند کافران مکه ای خدای ما بشتابان ما را نامه ما پیش از روز شمار. و گفته اند مراد از این نامه کردار است، ای: وعده چه دهی تا به قیامت کنون باد شماره و گفته اند مراد از این آن نامه است که کافران درخواستند از رسول به هریکی جداگانه، چنانکه بگفتیم در حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرؤه. و ۱۶
گفته اند مراد از این آن نبشته است که خدای عزوجل بر سرها قضا کرده است، یعنی: اگر بر سر ما عذاب نبشته است گوتا هم اکنون ببود که ما نخواهیم گروید. خدای گفت تعالی:

إِصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ: تو صبر می کن یا محمد بر آنچه می گویند از تکذیب و انکار و جفا و آزار وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ: و یاد کن بنده ما را داود بن ایشا

- ذَآلَآئِدٍ: خداوند قوت دل و نیکوییهای بسیار آنهُ آوَابُ، ای: رجّاع بقلبه
 الی الله: بدرستی که او واگردنده بود به دل با خدای. سؤال: چه تلفیق
 است حدیث داود را در این موضع با ماتقدم؟ جواب گفته اند معناه اِصْبِرُ
 ۴ عَلٰی مَا یَقُولُونَ: تو یا محمد صبر می کن بر تکذیب کافران و جفاهای
 کافران و حجت می نمای به خبرهای گذشتگان که برایشان می خوانی و آن نه
 علم تو و نه علم قوم تو است تا بدانند که این بجزوحی آسمانی نیست. و
 گفته اند معنی آن است که: یا محمد نگر سبک ساری نکنی در جفاهای
 ۸ کافران، داود را یاد کن و به حال وی عبرت گیر که یک سبک ساری
 بکرد وقت خویش بشولید در حدیث آن مرغ، بنگر که محنت او به کجا
 رسید. فروتر قصه آن مرغ گفته آید. و گفته اند تلفیق از آن روی است که
 حال داود سه بود: اول فقر و مذلت، میانه حرب و مقاتلت، آخر عزّ و
 ۱۲ ملک؛ حال تو یا محمد همچنان: اول فقر، اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا فَاوٰی؛
 میانه حرب، جَاهِدِ الْکُفَّارَ؛ آخر عزّ، وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ.
- اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْاُشْرَاقِ: ما رام کرده بودیم
 کوهها را با وی تا تسبیح می کردند با وی شبانگاه و بامداد. سؤال: چرا
 ۱۶ گفت سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ نگفت لَهُ بعد ما که کوهها او را مسخر بود در
 آواز گردانیدن نه با وی مسخر بود؟ جواب گوئیم در این تقدیم و تأخیر
 است معناه: اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ مَعَهُ. و آن آن بود که خدای تعالی
 داود را به آوازی تخصیص کرده بود که کس را آن نبود، هر جا که الحان
 ۲۰ می گردانیدی همه چیزها با وی آواز می گردانیدندی؛ آن است که گفت
 یُسَبِّحْنَ مَعَهُ.
- وَالظَّیْرَ مَخْشُورَةً کُلُّ لَهُ آوَابُ: و مرغان را نیز رام کرده بودیم و انگيخته
 او را همه با وی آواز گردانیده؛ چنانکه دریا جِبَالُ اَوْبٰی مَعَهُ وَالظَّیْرَ
 بگفتیم.

- وَشَدَدْنَا مُلْكُهُ: و استوار کردیم ملک او را به پاسبانان که هر شبی سی و سه هزار مرد پاسبان بودی بر درگاه وی، و گفته اند و شددنا ملکه بالهیبة و الحشمة. و آن آن بود که مردی بر مردی به گاوی دعوی کرد؛ وی را پیش داود آورد، دعوی بکرد. آن کس انکار کرد و آن مدعی ۴ حجت نداشت. شب درآمد، داود به خواب دید که او را گفتندی که آن منکر را بکش و گاوی با مدعی رسان. چون بیدار شد اندوهگن گشت که بر خواب حکم نباید کرد مبادا که خیالی بود. جبرئیل آمد وی را از خدای امر آورد چنان که وی به خواب دیده بود. وی آن منکر را بخواند و او را ۸ بگفت؛ او دانست که انکار نتواند کرد، اقرار داد. داود او را بکشت، زانکه بگفت که: من پدر آن مدعی را بکشتم و این گاوی به غصب بگرفتم. چون داود حکم کرد به قصاص وی، خلق بترسیدند گفتند: داود حکم به وحی آسمان می کند. بدان سبب هیبتی و حشمتی بزرگ افتاد داود را نزد ۱۲ خلق، همه او را منقاد گشتند وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ: و بدادیم او را علم و درستی کار و درستی گفتار. گفته اند این حکمت و عظمت است وَفَضْلَ الْخِطَابِ: و هویدایی گفتار. گفته اند وَفَضْلَ الْخِطَابِ وی شیبازبانی بود در حکم که البته زبانش در نیاویختی، و گفته اند وَفَضْلَ الْخِطَابِ وی «اما بعد» ۱۶ بودی که در میان سخن گفتی، و گفته اند فصل الخطاب وی آن بود که الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنْ يَدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ انْكَرَ، حکم بر این بنا کردی چون حکم سلسله منسوخ شد.
- و آن آن بود که اول داود علیه السلام حکم میان خلق به سلسله ۲۰ کردی؛ خدای تعالی او را سلسله ای از آسمان فرو گذاشتی، خصمان را بدان فرستادی؛ هر که محق بودی دست وی با سلسله رسیدی و هر که مبطل بودی دستش بدان نرسیدی. تا روزی مردی گوهری نزد مردی امانت نهاد؛ چون بازخواست، آن کس انکار کرد. چو دانست که وی را به

حکم به داود برد و داود به سلسله فرستد، بشد آن گوهر را در میان عصایی تعبیه کرد و با خصم به داوری آمد. داود ایشان را به سلسله فرستاد تا دست که بدان رسد. هردو آنجا شدند، نخست مدعی دست برکرد، دستش به سلسله رسید؛ آنکه خداوند عصا به خصم داد دست به سلسله دراز کرد، دستش به سلسله رسید از آنکه امانت به خداوند داده بود در میان عصا. چون دستش به سلسله رسید گفت «دیدى که من برحقم؟»، و عصا از وی فراستد و گوهر ببرد و آن تلبیس بر داود بیازید.

۴

۸ داود علیه السلام در آن فروماند، خدای عزوجل حکم آن سلسله منسوخ کرد و از آن افکند که البینه علی من یدعی والیمین علی من انکر.

وَهَلْ آتَيْكَ نَبِؤُا الْخَصْمِ، اى: وَقَدْ آتَيْكَ: بدرستی که آمد به تو خبر آن خصم إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِغْرَابَ: چون از زیر در آمدند بران صومعه داود. و آن آن بود که چون خدای تعالی خواست که داود را محنتی رساند وقتی که داود در صومعه نشسته بود زبور بر کنار، مرغکی پیامد در پیش وی بنشست منقش به نقشهای عجب؛ داود قصد کرد تا او را بگیرد از بهر پسر را. آن مرغک زاستر پرید. داود قصد او کرد، او برخاست بر روزن صومعه نشست. داود برخاست سوی وی، آن مرغ از روزن پرید. داود از پی وی بنگریست، چشمش به باغ اوريا افتاد، بتشایع زن اوريا در باغ بر کناره ای نشسته سرمی شست و وی زنی بود نهمار جمیل با جمال. داود را علیه السلام یک نگریستن به هوای دل بدان زن نگریسته آمد، بدانست که خدای تعالی او را بدان بگیرد که کار بر خاصگان باریکتر گیرند. از پس آن روزی دیگر در آن صومعه نشسته بود خالی، همی دوتن را دید که از روزن صومعه وی فرود آمدند بر هیئت دو خصم،

۱۲

۱۶

۲۰

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ: چون در آمدند بر داود علیه السلام بهراسید از ایشان؛ از آنکه بر درگاه وی سی و سه هزار مرد نگاهبان بود، عجب

داشت که کس ناگاه به وی رسد قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ: گفتند مترس که ما دو خصم ایم یکی از ما بر دیگری افزونی جسته فَأَخِكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ: حکم کن میان ما به داد و درست و جور مکن وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الْصِّرَاطِ: و راه نمای ما را بر راه راست. و ایشان در ۴ حقیقت دو فریشته بودند فرستاده آزمون داود را. و سبب آزمون داود آن بود که وقتی در مناجات با خدای گفت «بارخدایا، پیغامبران را کرامات بسیار دادی نصیب من از کرامات چیست؟». خدای عزوجل به وی وحی فرستاد که: یا داود ایشان را نخست محنتها رسانیدم تا سزاوار ۸ کرامات گشتند. داود گفت «الهی، مرا نیز محنت رسان تا سزاوار کرامات تو گردم». و بنده را آن به که از خدای عافیت خواهد نه محنت. چون داود از خدای محنت خواست خدای تعالی او را آزمون کرد بدان حال که وی را بیفتاد. مرخصمان را گفت که: چه خصمی دارید؟. ۱۲ یکی از ایشان گفت:

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَفْسَةً وَلِي نَفْسَةٌ وَاحِدَةٌ: این یکی بردار من بود که او را نود و نه میش است و مرا یک میش فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا: گفت آن خویش نیز مرا ده و مرا نگه دار و پذیرفتار آن کن وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ: و ۱۶ غلبه کرد بر من در گفتار، این روا باشد؟ سؤال: ایشان را آن حال افتاده بود یا نه؟ اگر بود از فریشته بغی و ظلم روا نبود، و اگر نبود پس چرا دروغ گفتند که بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ؟ جواب گوئیم ایشان آن سخن بر سبیل ۲۰ مثل گفتند، یعنی اگر چنین بودی؛ چون بر سبیل مثل گفتند دروغ لازم نیاید.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَفْسِكَ إِلَى نِعَاجِهِ: داود گفت بدرستی که ستم کرد بر توبه درخواستن میش توبا میشان وی وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ: بدرستی که بسیاری از انبازان می افزونی جویند برخی

- از ایشان بر برخی إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: مگر آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَتَاهُ: و خود اندکی اند ایشان و بیقین بدانست داود که ما آزمون کردیم او را بدان فتنه.
- ۴ چون ایشان این سخن از داود شنیدند ناپدید گشتند؛ آنکه داود بدانست که آن مثل چیست، بر حال خویش واقف گشت فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ: آمرزش خواست از خدای خویش و بیفتاد به رکوع. سؤال: در حال رکوع خرورن بود پس چرا گفت وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ نصب علی الحال؟
- ۸ جواب گوئیم این رکوع به معنی سجود است، سجود را رکوع گفت زیرا که سجود و رکوع هر دو خضوع بود و اناب ای: رجع بقلبه الی الله باکیاً متضرعاً؛ به دل بازگشت با خداوند به توبه و تضرع و دعا، و چهل شبان روز همچنان در یک سجود می‌گریست و زاری می‌کرد. چون مصطفی صلی الله علیه و آله فازینجا رسیدی گفتی: نَسَجْدُ کَمَا سَجَدَ اخونا داود؛ و سجده تلاوت کردی. سؤال: آن نظرت از داود معصیت بود یا نه؟
- ۱۲ اگر معصیت نبود استغفار چرا می‌کرد بعد ما که استغفار آمرزش خواستن معصیت بود، و اگر معصیت بود پس چرا داود آن را به معصیت نداشت تا به وی نمودند و استحلال معصیت از پیغامبران محال بود؟ جواب گوئیم داود پنداشت که آن نظرت صغیره است وی را بدان نگیرند از آن تغافل کرد تا آن وقت که وی تنبیه کردند، استغفار کرد.
- ۲۰ فَقَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ: بیامرزیدیم او را آن گنه. و گفته اند که این فا تعقیب است: در حال خدای عز و جل گناه او را بیامرزید و لکن او را خبر نکرد زیرا که خدای تعالی زاری بنده دوست دارد. و گفته اند که آمرزش از پس آن بود که داود بسی بگریست و زاری کرد؛ گویند که در سجود چندان بگریست که نبات از اشک وی برست و ببالید، چون سر برآورد بنالید به نفسهای گرم چنانکه از حرارت نفس و ناله وی نبات بالیده

- بسوخت؛ و چهار هزار کتاب خوان را بنشانند تا ایشان می خواندندی و داود بر سر ایشان می گشتی و نوحه می سراییدی، دو دست به دعا همی برداشتی و پراشک همی کردی و به روی خویش فرو می آوردی و هر طعام که پیش وی آوردندی آن را به آب چشم بیاغشتی آنکه بخوردی. چنین گویند اگر ۴ اشک داود با اشک همه جهانیان برسجند از آن همه افزون آید. گاه گاه که طاقتش برسیدی در اندوه و غم به صحرا بیرون شدی و آواز برآوردی، خلق از آواز او آن حلاوت نیافتندی که از پیش می یافتند. داود گفت «بارخدایا، گیرم که من زلتی کردم جهانیان را چه افتاد که از آواز من ۸ حلاوت نمی یابند؟». وحی آمد که: یا داود آن حلاوت آواز تواز بی گناهی بود. داود زارتر بگریست تا شبی در میان مناجات جبرئیل آمد. داود گفت «یا جبرئیل، مرا به تو حاجتی است و آن آن است که برای من از خدای درخواهی تا از اینجا که منم تا به وی خالی کند تا من ۱۲ سخنی با وی بگویم چنانکه جزوی هیچ کس نشنود». جبرئیل بشد و باز آمد گفت «خداوند می گوید یا داود آن سخن که تو خواهی گفت هنوز به دل نیندیشیده ای که من آن را می دانم؛ و گر مرادت خلوت است، خالی کردم، بگوی سخن خویش». داود گفت «بارخدایا با من بگو تا در ۱۶ قیامت چه خواهی کرد میان من و میان اوریا بدان نگریستن که به هوای دل به زن او نگریستم». جواب آمد که «داد وی از تو بستانم». داود زار بگریست پس گفت «بارخدایا، مرا تشویر زده قیامت کنی؟». جواب آمد که «یا داود، چه پنداشتی که ظلم کنم؟ به عزت من که خدایم که ۲۰ روز قیامت چندان داد کنم که اگر به مثل در دار دنیا درختی بود که آن را شاخهای بسیار بود از آن شاخها یکی بر دیگر بساییده بود، روز قیامت آن شاخ زیرین را زیرین گردانم تا زیرین بر آن زیرین ساید تا داد وی از آن دیگر بسته و داده باشم». ولکن چون خدای تعالی او را بیمارزید

کار او دوجیهانی نیکو بود وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰی وَحَسَنَ مَّآثٍ: بدرستی که او را — یعنی داود را — است نزد ما قربت و کرامت و نیکوبازگشتن جای. خدای عزوجل از پس آنکه زَلَّتْ داود را یاد کرد و مغفرت او را یاد کرد، وی را بستود به قربت و کرامت و حسن عاقبت، تا کس ظن نکند که مگر داود را سقوط منزلت افتاد بدان زَلَّتْ نظرت.

يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ: یا داود ما کردیم ترا زبیبی — درآینده اندر زمین، یعنی نوبت داری از سلف تو، و آن آن بود که پیش از داود در بنی اسرائیل نبوت در سبطی بودی و ملک در سبطی دیگر، داود را خدای عزوجل هردو بداد تا نایب اسلاف خود بود در نبوت و در ملک و در حکومت فَآخِزْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی: و حکم کن میان مردمان بحق و پس روی مکن هوای ترا فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ: که گم راه کند ترا از راه خدای، یعنی از راه صواب و تقوی اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ: بدرستی که آن کسان که گم شوند از راه خدای ایشان را بود عذاب سخت بدانکه ایشان فراموش کردند و فروگذاشتند ساختن روز شمار را.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آن است بی غرض صحیح ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا: آن اندیشه آن کسان بود که کافرنند، پندارند که این جهان را معاد نخواهد بود قَوْلٌ لِلَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ: و اوایی که آن کافران را خواهد بود در آن آتش دوزخ. و گفته اند معناه: ویل از دوزخ جای آن کسها خواهد بود که کافرنند؛ و صفت ویل گفته آمده است در سورة البقرة.

اَمْ نَجْعَلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ كَالْمُفْسِدِيْنَ فِي الْاَرْضِ: یا کنیم آن کسان را که بگرویدند و کردند کارهای نیک چون تبه کاران در زمین اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِيْنَ كَالْفُجَّارِ: یا کنیم ما پرهیزگاران را چون بدکاران؛ هرگز

که این نبود.

كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ: نامه ای است این قرآن که بگفتیم و
فرو فرستادیم سوی تو بابرکت بیش بیوس بود و قرآن مبارک است هرچند
۴ فضل این و معانی این و ثواب این بیش بیوسند بیش است لِيَذَّبُوا آيَاتِهِ: تا
در اندیشند در آیتهای این. تدبیر است و تدبّر، تدبیر وضع مقدمات بود
غرض صحیح را و این از خدای روا بود، و تدبّر النظر فی دُبُر الشَّيْءِ بود و
دبر الشَّيْءِ عاقبت، و این از خدای روا نبود زیرا که او عالم است به عواقب
۸ امور وَلِيَتَذَكَّرْ أُولُوا الْأَلْبَابِ: و تا پند گیرند خداوندان خردها به مواظبت این
قرآن.

وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ: و ببخشیدیم ما داود را — پسری چون — سلیمان نِعَمَ
الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ: نیک بنده بود سلیمان بن داود إِنَّهُ أَوَّابٌ، ای رجّاع بقلبه
۱۲ الی الله: بدرستی که او به دل بازگردنده بود با خدای که در میان آن همه
نعمت دل از خدای بنگردانید و به دنیا میل نکرد.

إِذْ غُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِئَاتُ الْجِبَابُ: چون عرضه کردند بروی
شبانگاهان آن ایستادگان نیک از اسبان. گفته اند که آن هزار اسب بود
۱۶ که دیوان از بهر او از قعر دریا برآورده بودند بروی عرضه می کردند؛ و
گفته اند که آن هزار اسب بود که از ملک سقلاب به غنیمت آورده بودند؛
و گفته اند که آن اسبان از اسطبل وی بود که بروی عرضه می کردند؛
هفتصد را بدید، نگه کرد آفتاب فرو شده بود، همی از تخت درگردید،
۲۰ درخاک می غلتید و زاری می کرد تا خدای عزّوجلّ آفتاب را برگردانید با
جایگاه نماز دیگر آورد تا وی نماز دیگر بکرد در وقت خویش. مصطفی
را علیه السلام پرسیدند: گر کسی را نماز از وقت درگذرد هرگز در فضل آن
رسد؟ گفت: نه، مگر سلیمان بن داود بوده است که نمازی از وی
درگذشت وی در آن رسید از آنکه خدای عزوجل با وی آن کرامت کرد.

گویند همه اسبان تازی در جهان از نسل آن سیصد اسب است که آنجا بماند.

- ۴ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي: ای: آثَرْتُ حُبَّ الْخَيْلِ عَلَى ذِكْرِ رَبِّي: گفت من ای برگزیدم دوستی اسبان را بر یاد کرد خدای من، یعنی نماز فریضه. گفته اند معناه: أَحْبَبْتُ الْخَيْلَ حُبًّا شَغْلَنِي عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ: تا آفتاب پوشیده شد به پرده، یعنی فرو شد. رُذِّقَهَا عَلَى: با من آرید آن اسبان را؛ باز آوردند فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْتَاقِ: در ایستاد می بسود بسودنی ساقها و گردنهای آن را، دست به گردنها و دستهای آن فرو می آورد و به غازیان می داد در سبیل خدای تعالی. و گفته اند مَسْحًا - ای: ضَرْبًا - بِالسُّوقِ وَالْأَعْتَاقِ: ساقهای آن را و گردنهای آن را می زد و می کشت و به درویشان می داد کفارت آن تأخیر نماز را. ۱۲

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ: بدرستی که آزمون کردیم سلیمان را وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ: و برافکنندیم بر تخت او تنی را پس به دل با خدای گشت. گفته اند معناه: فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بِمَصِيبَةٍ وَلَدَةٍ.

- ۱۶ و آن آن بود که وی را پسری آمد سخت شایسته وی دل در وی بست او را فرا میغ اسپرد که: او را در هوای علیا می دار آنجا که دست هیچ دیوو پری به وی نرسد؛ از آنکه بروی از دیو می ترسید. چون دل در میغ بست، خدای تعالی عقوبت آن را جان آن پسر برداشت. دیگر روز سلیمان بیرون آمد پسر را دید مرده بر تخت افتاده. و گفته اند آن بود که سلیمان را هفتصد کنیزک بود سریت و سیصد زن کاوینی، به همه بگذشت او امید فرزندی را. از جمله ایشان یک کنیزک بار گرفت به پسری، چون به زمین آمد ناقص بود به یک دست و یک پای و یک چشم و یک گوش و نیم تن. سلیمان چون آن بدید بدانست که وی را می دل در خدای بایست

بست.

- و گفته اند معناه: فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بِزَوَالِ مَلِكِهِ وَالْقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيِّهِ جَسَداً اى: شیطانا ثُمَّ اَنَابَ. و آن آن بود که سلیمان علیه السلام ملک جزیره را مقهور کرد؛ دختر وی را به سلیمان آوردند بغایت جمال. سلیمان ۴ او را در خانه می داشت، آن دختر را صبر بر رسید از دیدار پدر و پدرش کشته شده بود، چنان نبود که کاهش گرفت از اندوه پدر؛ خاصگان وی او را صورتی بکردند بر هیئت پدرش. وی آن را در پیش نهاد و می پرستید بر عادت خویش و سلیمان از آن غافل. آصف را که وزیر وی بود آن حال ۸ معلوم گشت، حشمت داشت که سلیمان را مصرّح بگفتی، گفت «مرا همی باید که مرا مجلس نهی تا من پیش از مرگ مجلسی بدارم». سلیمان همه ارکان مملکت را حاضر کرد. آصف مجلسی نیکو داشت، پیغامبران خدای را می ستود از وقت آدم تا به وقت سلیمان هریکی را در ۱۲ اول حال در کودکی و در آخر عمر بستود، چون فرا سلیمان رسید حال کودکی او را و جوانی او را بستود و حال پیری او را هیچ یاد نکرد. سلیمان را از آن عجب آمد چون خالی گشت عتاب آن با آصف بکرد. آصف گفت «آن از آن بود که در خانه توبه پیران سر همی بت پرستند و تو ۱۶ از آن غافل». سلیمان در سرای شد و آن بت بشکست و عنفها کرد؛ ولکن خدای عزوجل او را عقوبت کرد بدان تغافل که وی کرد و ملک از وی باز ستد، دیوی را چهل شبان روز فرا گذاشت تا برجای وی بنشست. و آن آن بود که حشمت سلیمان در خاتم وی بود که مهین نام ۲۰ خدای بر آن نقش بود، هرگاه که سلیمان آن را در انگشت کردی به لباس حشمت و هیبت پوشیده گشتی چنانکه هیچ دیو و پری و آدمی زهره نداشتی که در روی وی نگریستی که در ساعت صاعقه ای در وی افتادی و بسوختی؛ و چون آن خاتم با خویشتن نداشتی از دیگر مردمان وادید

نبودی. و وی چون در متوضّا شدی آن خاتم را در آنجا نبردی تعظیم و حرمت نام خدای را؛ وی را کنیزکی بود نام وی جراده، امینه وی بود، آن را فراوی دادی، چون بیرون آمدی آن را فراستدی و در انگشت کردی. چون وقت زوال ملک او آمد در متوضّا شد؛ دیوی بر هیئت وی بیرون آمد ۴ جراده را گفت «مُهریار». جراده پنداشت که وی سلیمان است مهر فرا وی داد؛ دیو آن را ببرد و بر تخت سلیمان بنشست. چون سلیمان بیرون آمد مهر طلب کرد جراده گفت «سبحان الله، نه فراستدی؟». گفت «نستدم». گفت «یا رسول الله بر من ستم مکن، خاتم فراستدی». ۸ سلیمان نگه کرد دیوی را دید بر جای او، بدانست که کار از دست بشد؛ بگریخت به کنار دریا شد.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي: گفت سلیمان ای بار خدای من بیا مرز مرا زلت تغفل من و ببخش مرا پادشاهی که نسزد ۱۲ کس را از پس من إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ: بدرستی که تویی تو بخشنده عطاها. سؤال: ای سلیمان همی نتوانست دید ملک دنیا کسی دیگر را تا می گفت هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي؟ از این می بوی حرص دنیا و بوی حسد آید. جواب گفته اند معناه: هَبْ لِي مُلْكُ الْجَنَّةِ، می چکنم ۱۶ ملک دنیا را که آن را نزد خدای هیچ قدری نیست که گر هیچ قدری بودی آن را فرا دیون دادی. و گفته اند معناه: مرا پادشاهی ای ده که دیون نتواند آن را از من ببرد. و گفته اند هَبْ لِي مُلْكًا سَخَنَ تَمَامَ شَدَّ أَنْگَه گفت لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي نسزد کسی را هرگز که از خدای ملک دنیا خواهد ۲۰ این خواستن از من خطا بود. و گفته اند معناه: مرا ملکیتی ده که کس را ندادی و ندهی تا آن مرا معجزه ای بود؛ زیرا که معجزه آن بود که خارق عادات بود. کلبی گوید که زوال ملک سلیمان چهل روز بود، چون چهل روز تمام شد آن دیو بر خود بترسید از آنکه فتاوی و احکام نه به علم

می‌کرد، گفت و گوی در میان مردمان افتاد. آن دیوبدانست که مردمان بدانستند، برجان خویش بترسید بگریخت و آن خاتم را در دریا افکند گفت: اگر مرا نبود تا سلیمان را هم نبود. خدای عزوجل ماهی را الهام داد تا آن را فروبرد. صیادان ماهی را صید کردند و سلیمان در آن ۴
چهل روز بر کنار دریا بودی و عبادت می‌کردی به روز به روز و به شب در نماز؛ چون شبانگاه آمدی آن صیادان را یاری دادی در بارگرفتن، ایشان یک دو ماهی وی را دادندی پنداشتندی که وی غریب است. آن شب آن ماهی او را دادند که خاتم در شکم وی بود. چون سلیمان شکم ۸
او باز کرد خاتم بیرون آمد، سلیمان آن را برگرفت و با مقام خویش آمد فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ: رام کردیم و فرمان بردار گردانیدیم باد او را. گفته‌اند همه بادهای جهان او را مسخر بود و گفته‌اند که آن بادی بود که حمال شادروان او بود تَجَرَى بِأَمْرِهِ رُخَاءَ حَيْثُ أَصَابَ: می‌رفت به فرمان او نرم ۱۲
هر جا که او خواستی؛ بدان قوت می‌رفتی و برگری بر درخت از آن بنجیدیدی.

وَالشَّيَاطِينُ كُلٌّ بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ: و دیوان را نیز مسخر او کردیم هر بناکننده‌ای و به دریا فروشونده‌ای. و آن آن بود که چون خدای تعالی ۱۶
دیوان را مسخر سلیمان کرده بود، سلیمان خواستی که ایشان را مالیده دارد، ایشان را کارهای سخت فرمودی؛ بعضی را بنا کردن فرمودی و بعضی را غزو کردن فرمودی و بعضی را نسج و بعضی را غواصی؛ به دریاها فروشدندی و گوهرهای قیمتی او را از دریا برآوردندی. در اخبار آمده ۲۰
است که حرم سلیمان از وی کوشکی خواستند از جواهر، وی دیوان را فرمود تا جواهر از دریاها برآوردند و چندانی یواقیت برآوردند که کوشکی از جواهر و یواقیت بکردند صد ارش ده پوشش در هر پوششی صد زن. چون باد شادروان او را برگرفتی و در هوا می‌بردی، دیوان آن کوشک را

برگرفتندی و حرم سلیمان در آنجا و آن را در هوا می بردندی با باد برابر.
 وَأَخْرَجَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ: و دیوان دیگر قرین کرده در بندها. و آن
 آن بود که هر دیوی که در سلیمان عاصی شدی بفرمودی تا او را با دیگری
 قرین کردند به قعر دریا فرو گذاشتندی گروهی را خود همیشه بهم بسته
 ۴ داشتی؛ خدای گفت:

هَذَا عَطَاؤُنَا: این عطای ما است ترا یا سلیمان فَاْمُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ
 حِسَابٍ: خواهی بده خواهی بدار بی شمار که ترا بر این شمار نیست.
 گفته اند فَاْمُنْ أَوْ أَمْسِكْ: آن را که خواهی از دیوان آزاد کن و آن را که
 ۸ خواهی به بندگی می دار و آن را که خواهی از آدمیان می ده و آن را که
 خواهی مده بغیر حساب.

وَأَنَّ لَهُ عِنْدَنَا لُزْلَفًا: بدرستی که او را است نزد ما نزدیکی به کرامت
 وَحُسْنِ مَثَابٍ: و نیکو بازگشتن جای، یعنی بهشت جاویدان. در اخبار است
 که سلیمان علیه السلام چهل سال ملک دنیا داشت، آنگه خدای
 عز و جل جان وی برداشت و به ملک بهشت پیوست.

وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ: و یاد کن بنده ما را ایوب بن موص و به

۱۶ حال وی پند گیر و خلق را پند ده چون بخواند خدای خویش را. محمد
 هیصم گفتی رحمه الله: در منعمان دنیا چند سلیمان کس نبود و در
 ممتحان دنیا چند ایوب کس نبود؛ سلیمان در آن نعمت خدای شکر نیکو
 کرد و ایوب در آن محنت صبر نیکو کرد، خدای تعالی هردو را با یاد خلق
 داد و هردو را نعم العبد خواند تا جهانیان بدانند که بنده نیک آن بود که
 ۲۰ در نعمت خدای شا کر بود و در محنت صابر بود إِذْ نَادَى رَبَّهُ: چون بخواند

خدای خویش را أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِضُطْبٍ وَعَذَابٍ: که من آنم که رسانید
 مرا دیو رنجی و شکنجی. سؤال: چون درد و بیماری ایوب را خدای رسانید
 چرا آن را به دیو منسوب کرد؟ جواب گوئیم هر چند بیماری ایوب را

خدای رسانید لکن سبب شیطان بود، از آن بود که ایوب آن را به دیو منسوب کرد.

- و آن آن بود که دیو ایوب را حسد کرد از بسیاری طاعت ایوب که
 ۴ هر روزی ایوب را چندان طاعت به آسمان بردندی که همه اهل روی زمین را. ابلیس گفت «آن همه طاعت از آن می‌کند که مال بسیار دارد پشت او بدان قوی است و دلش بدان گرم است». خدای گفت «دروغ می‌گویی وی آن همه به توفیق من می‌کند، خواهی که بدانی؟ رو، ترا بر مال وی دست دادم». وی را رمهای بسیار بود از اشتر و گاو و گوسپند و
 ۸ اسب و خر. ابلیس بشد، آتشی در آن رمهای اوزد. چنین گویند که او را چهار هزار سر شبان بود، ابلیس بر هیئت سر شبان مهین پیش ایوب آمد گفت «اوخ آتش در رمهای تو افتاد همه بسوخت»؛ خواست که دل وی را از جای ببرد. ایوب بتوفیق الله و عصمته گفت «اخذہ اللہ الذی
 ۱۲ اعطانیہ، اگر در تو خیری بودی تو نیز هلاک شدی»؛ این بگفت و با وظایف خویش گشت، بذره‌ای از عبادت خویش کم نکرد. ابلیس باز گشت گفت «یا رب، وی آن عبادت به قوت آن فرزندان می‌کند که فرزندان کاری دارد». و او را ده فرزند بود، هفت پسر و سه دختر. خدای
 ۱۶ گفت «دروغ می‌گویی، آن به توفیق من می‌کند، خواهی که بدانی؟ رو، ترا بر فرزندان او به هلاکت دست دادم». آن ملعون بیامد و فرزندان ایوب را که همه در پیش معلم نشسته بودند در زیر سقفی، ستون آن را از زیر بکشید. سقف بر ایشان فرو آورد، همه هلاک شدند. وی بر هیئت معلم
 ۲۰ پیش ایوب آمد نوحه کنان و زاری کنان می‌گفت فرزندان توبه چه زاری هلاک شدند؛ تا مگر دل ایوب را از جای ببرد. ایوب گفت «اخذہ الذی اعطانیہ، اگر در تو خیری بودی تو نیز هلاک شدی». این بگفت با سر عبادت خویش شد. ابلیس باز گشت گفت «یا رب، ایوب آن عبادت از

آن می‌کند که تن درست دارد». خدای گفت «ترا نیز بر تن او دست دادم». ابلیس آمد تا نزد ایوب، وی سر بر سجده داشت؛ زیر زمین درآمد تا برابر ایوب، نفسی در بینی او دمید. از شومی باد او سوهی به ایوب برآمد و هفت اندامش بر جوشید و گویند ایوب آن وقت در نماز ایستاده بود، ابلیس از زیر پای او بردمید؛ بلای ایوب اول از پای پدید آمد و آخر شفای او هم از پای پدید آمد، چنانکه گفت:

أَرْكُضُ بِرِجْلِكَ: پای فرازمین زن. ایوب گفت «طاقت آن ندارم». جبرئیل گفت «چنانکه توانی». آنگه ایوب به پای راست نیرو کرد، چشمه‌ای آب پدید آمد گرم. جبرئیل گفت هَذَا مُغْتَسَلٌ: این غسل را شاید، یا ایوب بدین غسل کن. بکرد هرچه بر ظاهر وی خیم و ریم بود و درد همه بشد. دیگر پای بر زمین زد، چشمه‌ای دیگر پدید آمد. جبرئیل گفت بَارِدٌ وَ شَرَابٌ: این سرد خوردنی را شاید. ایوب از آن شربتی بخورد، درون وی همه درست گشت. چنین گویند که بلای ایوب هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت برداشت.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ: و ببخشیدیم او را اهل و فرزندان او یعنی با وی دادیم آن ده فرزند او و همچنان ده دیگر بدادیم او را رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرًا لِلْأُولَى الْأَلْبَابِ: بخشایشی و نیکوداشتی از ما او را و پندی و یادگاری مر خداوندان خردها را.

وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَخَثْ: و فاگیر به دست تو دسته‌ای گیاه و بزن رحمه را بدان سوگند دروغ مکن. و آن آن بود که رحمه در آن بیماری ایوب گیسوی خویش ببرید و ایوب را به نان بداد.

و سبب آن بود که رحمه ایوب را بر کنار شهر بر سر بالایی بنهاده داشت و شاخی به زور او درآورده و لختی شاخها بر آن افکنده تا وی را سایه بود و وی را بر خاکستر بخوابانیده. و آن از بهر آن کرد که مردمان آن

- شهر گفتند که ما وی را چنان بدان زاری نمی‌توانیم دیدن، وی را از شهر
ببریا ما شهر به وی بگذاریم. رحمه رشته‌ای فرا گرفت و یک سردرگردن
ایوب افکند و یکسر درپای او کرد و میان رشته در گردن خویش افکند و
ایوب را برگرفت و ببرد بر سر بالایی بخوابانید. به روز در شهر آمدی،
۴ مردمان را در سرایها کار کردی؛ وی را طعامکی دادندی، شبانگاه آن را
بر ایوب بردی. شبانگاهی می‌آمد دست تهی، چیزی نیافته بود؛ زنی او را
گفت «ای زن، آن دو گیسوی بدان نیکوی بازان شوهر بیمار افکار زار چه
خواهی کرد؟ به من فروش تا ترانان دهم». رحمه آن را باز کرد فراوی
۸ داد و گرده‌ای بستد. می‌آمد که نزدیک ایوب آید ابلیس بر هیئت پیری
پیش از وی به ایوب شد گفت «خبر داری که این زن ترا چه خیانت کرد
که وی را بر زنا بگرفتند و گیسوهای او ببریدند، نشانت آن باد که می‌آید
گیسو بریده». ایوب را از آن نهمار دل درد کرد؛ چون رحمه فرا رسید ایوب
۱۲ بر عادت خویش دست فرا کرد تا گیسوی رحمه گیرد باز نشیند، گیسو
نیافت؛ گفت «هان تو مرا خیانت کردی، گربه شوم سوگند که صد چوب
ترا بزنم». چون به شد خدای تعالی گفت «سوگند را راست کن نگر که آن
حُرّه را المی نرسانی که او بی‌جرم است». ایوب گفت «پس چه
۱۶ کنم؟». خدای گفت «دسته سپاری بگیر چنانکه صد شاخ بود و بدان او
را بزن تا سوگندت راست شود و وی را المی نرسد».
- در اخبار است که چون ایوب آن سوگند بخورد و رحمه را بدان افک
۲۰ متهم کرد، رحمه اندوهگن گشت. جبرئیل ایوب را خبر کرد که «آن
ابلیس بود که ترا آن گفت، خواست که ترا در بزه افکند». ایوب گفت
«باش که آن ملعون طمع از مال من برآورد و از فرزندان برآورد، اکنون
طمع به دین من کرد، ای بار خدای مَسْنِیَ الضَّرِّ».
- و گفته‌اند که سبب آنکه ایوب از خدای تعالی فرج خواست آن بود

که روزی رحمه از شهر می آمد که نزد ایوب آید، ابلیس بر هیئت پیری
وی را پیش آمد گفت «ای زن، هیچ می دانی که آن همه بلا و محنت
شوهر ترا از چیست؟». گفت «نمی دانم». گفت «آن از آن است که
۴ وی هیچ خدای زمین را نپرستد همه خدای آسمان را پرستد، خدای زمین
خشم گرفت و او را بدان مبتلا کرد». رحمه گفت «زمین را خدای دیگر
باشد؟». گفت «تو ندانستی؟». گفت «نه». گفت «کجا است؟».
گفت «بر سرفلان بالا»؛ خود دیوی را بر سر بالایی بنشانده بود بر تخت
۸ آراسته و لختی دیوان آراسته در پیش وی بر کرسیها بنشانده که ایشان
فریشتگان او اند. رحمه آن بدید، پنداشت که اصلی دارد؛ چون نزد ایوب
آمد وی را بگفت «مردا، ترا این همه بلا و محنت از آن است که همه
خدای آسمان را پرستی، خدای زمین را هیچ نمی پرستی». ایوب گفت
۱۲ «این چه سخن است که تومی گویی؟». رحمه گفت «این مرا پیری
نصیحت کرد». ایوب بدانست که آن دیو بوده است، گفت «بار خدایا،
اکنون که ابلیس را در دین من طمع افتاد مَسْنِی الشیطان بنصب و
عذاب». و گفته اند سبب نالیدن او به خدای آن بود که روزی گروهی از
۱۶ شاگردان او— که در وقت عافیت شاگردان او بودند— به عیادت او آمدند
بر بالین او بنشستند یکی از ایشان گفت که «خدای بر کس ستم نکند،
تا بنده سزاوار عقوبت نگردد او را عقوبت نکند»؛ یعنی که ایوب خود
سزاوار این عقوبت بوده است. ایوب آن بشنید طاقتش برسد گفت «بار
۲۰ خدایا، بر بلای تو مرا صبر است اما بر شماتت اعدا صبر نیست مَسْنِی
الْضَّرِّ». و گفته اند سبب نالیدن ایوب آن بود که کرمکی آهنگ به دل او
داد تا دل او را بخورد و کرمکی آهنگ به زبان او داد به خوردن. ایوب
گفت مبادا که به دل از یاد کرد خدای و به زبان از تسبیح او بازمانم؛ به
خدای بنالید گفت تا این دو چیز بر جای بود مرا همه محنت سلیم بود

اکنون که ازین می‌درمانم زینهار مَسْنَى الضَّرِّ و گفته‌اند سبب نالیدن ایوب آن بود که جبرئیل او را گفت از پس هفت سال که «یا ایوب تا کی صبر کنی، آخر هم و ابلاى خدای بر نیایی». ایوب گفت «پس چه کنم که صبر نکنم؟». جبرئیل گفت «نالای به خدای بنال که خدای عزوجل ناله بنده دوست دارد چنانکه صبر بنده دوست دارد». ایوب بنالید، خدای عزوجل او را عافیت داد.

در آن وقت رحمه در شهر بود، چون باز آمد ایوب را برجای خویش ندید، پنداشت که مگر گرگ او را ببرد؛ ولوله در افتاد در وی، از هر سوی می‌دوید و می‌جست و می‌گفت «ایوبای ایوبای، ای زار بیمارک من». و ایوب خود با جبرئیل بر تخت نشسته بود همبر. رحمه نزدیک ایشان دوید گفت «هیچ خبردارید از آن بیمارک من تا چه افتاد». ایوب او را گفت «اگرش بینی باز دانی؟»، و بگمارید. رحمه گفت «آنگه که درست بود دندان‌ش بازان تو مانست». ایوب گفت «من ایوب تو». رحمه از شادی بیهوش بیفتاد. خدای تعالی در آن وقت بر ایوب ملخ زرین بارانید؛ ایوب در افتاد بجده می‌چید، جبرئیل او را گفت «یا ایوب، تو زاهد بودی در دنیا، چند چینی؟». ایوب گفت «یا جبرئیل، این رحمت خدای است، از رحمت خدای بنده سیر نیاید». در اخبار است که چون هفت سال برآمد از محنت ایوب رحمه او را گفت «یا ایوب، من دانم که دعای تو مستجاب است، چه بود که دعایی در کار خویش کنی تا خدای ترا عافیت دهد تا تو از این سختی برهی و من نیز از این اندوه برهم؟». ایوب گفت «ای رحمه، هفتاد سال در عافیت گذاشتم، باش تا هفتاد سال دیگر در بلا بگذرد؛ چون بلا با عافیت برابر گردد آنگه روی دارد که فای خدای گویم که بلا برگیر اَنَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ: ما یافتیم او را شکوبا نیک بنده بدرستی که او بازگردنده بود به دل با خدای.

وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ: و یاد کن بندگان و خاصگان ما را ابراهیم و اسحاق و یعقوب نواده ابراهیم اُولی الْأَیْدی وَالْأَبْصَارِ: خداوندان نیکوییها و قوتها در دل و بیناییها در دین.

۴ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الْآلِدَارِ: ما ویژه کردیم ایشان را به ویژه یاد کرد آن جهان. و اگر خَالِصَةٍ به تنوین خوانی: به ویژه ای و آن یاد کرد آن جهان بود. محمد هیصم گفتی عجب از آن کس که این آیت داند و گوید پیغامبران خدای کسب کردند مکسب دنیا را.

۸ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُضْطَفِّينَ الْأَخْيَارِ: بدرستی که ایشان نزد ما از گزیدگان و بهینانند.

وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ: و یاد کن — یعنی برخوان در قرآن حدیث — اسماعیل را. گفته اند اسماعیل بن ابراهیم بود، وی را جدا یاد کرد شرف او را؛ و گفته اند این اسماعیل اشمویل بن هلقاا بوده است، تازی گردانیدند ۱۲ اسماعیل شد وَالْإِسْعَ: و یوشع را خلیفت موسی؛ و گفته اند که الیسع خضر است، او را یسع گفتند لِسَعَةَ علمه وَذَا الْكِفْلِ: و آن خداوند پایندانی را. گفته اند که پیغمبری بود و گفته اند که ذالکفل نه پیغمبر بود و لکن پیغمبری را پایندانی کرد بنیابت وی از پس مرگ او و آن را تمام بجای ۱۶ آورد، خدای عزوجل او را بدان سبب در نسق انبیا یاد کرد. و گفته اند ملکی را پایندانی کرد به بهشت تا آن ملک اسلام آورد. و گفته اند وزیر ملکی بود، آن ملک پیغمبران را حبس کرد و می بخواست کشت، بعضی را بکشت؛ آن وزیر باقی را از ملک در پذیرفت که دیگر روز با وی دهد، ۲۰ در شب ایشان را بجهانید. و گفته اند که عابدی را پایندانی کرد که وظایف او بجای آرد و نام ذالکفل عدلک بن اردیا بود، والله اعلم وَكُلُّ مِنَ الْأَخْيَارِ: و این همه که یاد کردیم از گزیدگان و بهینان بودند.

هَذَا ذِكْرُ: این یاد کرد شرفی است ایشان را. و گفته اند معناه: این

یاد کرد ایشان را پندی است مر خلق را تا بر سیرت ایشان روند وَإِنَّ
لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ: بدرستی که پرهیزگاران را نیکوبازگشتن جای
است. و آن چیست؟

- ۴ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْآبْوَابُ: بوستانهای بایستگی بازگشاده ایشان
را درها. گفته اند معناه: بر درهای ایشان بند و کلیدان نباشد زیرا که در
دلهای ایشان بند و دستان نباشد. و گفته اند معناه: مفتحة ابواب قصور هم
الی الله ينظرون متى شاؤا بلا کیف. سؤال: چرا گفت مفتحة به نصب نه
۸ به رفع بعد ما که صفت ابواب است و ابواب به رفع است؟ جواب گفته اند
مفتح راجع است با جنات عدن و جنات به نصب است. و گفته اند مفتحة
نعت است مقدم بر اسم و نعت اسم مرفوع چون مقدم بود بر اسم منصوب
بود چنانکه لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ، شاعر گوید
۱۲ كَانِي خَلَوْتُ الشَّعْرِيَوْمَ مَدَحْتُهُ صفا صخرة صَمًا يُبْسًا بلالها
يُبْسًا به نصب کرد لتقدمه على الاسم.

- مُتَكِّينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ: تکیه کرده باشند در آن
درجات می فراخوانند در آن بهشت میوه های بسیار و از هر شرابی که
ایشان را باید. سؤال: چرا گفت که فرا خواهند بعد ما که آن همه خود
۱۶ ملک ایشان بود و ملک خویش را بنیاید خواست؟ جواب گوییم يَدْعُونَ
معنی آن است که هر چه ایشان خواهند بمراد ایشان بود. و گفته اند که
این يَدْعُونَ به معنی كُنْ فَيَكُونُ است که هر چه خواهند آن بود.

- ۲۰ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ: نزد ایشان بود فروداشته چشمانی
هم زادگان، یعنی حورالعین که از آن وقت باز که خدای تعالی ایشان را
بیافریده است چشم از هم برنگرفته باشند، معناه: غاضات الطرف عن غیر
ازواجهن.

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ: این است آنچه وعده می کنند شما را که

پرهیزگارانید در روز شمار. اِکْرِیْوَعْدُوْنَ به یا خوانی خبر باشد.

إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ: گویند بدرستی که این همی روزی و عطا‌های ما است نباشد این را هیچ برسیدنی، لابل که هر روز افزون باشد تا ابد.

۴

هَذَا: این است جزای متقیان وَإِنَّ لِلظَّالِمِينَ لَشَرَّ مَثَلٍ: بدرستی که از حد درگذرندگان را است—ازایمان به کفر و از سنت به بدعت و از طاعت به معصیت—بترین بازگشتن جای، و آن جهنم است.

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَبْسُ الْيَهَا: دوزخ است که درشوند در آنجا و سوزان باشند بدان بدا بسترا که آن است.

۸

هَذَا: این است جزای طاغیان. گفته اند معناه: بدبستری است این فُلَيْدُوْفُوْهُ: بچشندا آن را حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ: آب گرم و سوزان و فرو شده دوزخیان. حَمِيمٌ از گرما بسوزد و غَسَّاقٌ از سرما؛ و گفته اند غَسَّاقٌ تاریک بغایت، مبالغه غاسق بود، و گفته اند غَسَّا به زبان هرات گندا را گویند قاف زیادت کردند.

۱۲

وَأَخْرَجْنَاهُ مِنْ شَكْلِهِ: و عذاب‌های دیگر از جنس این فاخورد این؛ و عذاب دیگر یعنی در مقدار روزی هفتاد بار سوخته می‌شوند و دیگر بار ایشان را زنده می‌کنند و همچنان عذاب می‌کنند. گرو آخر به مدّ خوانی وحدان بود ازواج: اصناف گوناگون بود عذاب ایشان.

۱۶

هَذَا قَرْحٌ مُفْتَحٌ مَعَكُمْ: چون گروهی را می‌درآزند در دوزخ آن گروه را گویند که از پیش درآورده باشند—چون قاده— که این گروه با شما درآینده اند، آن مقدمات گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ: شادی مبدا ایشان را—و خود نبود که—ایشان درآینده اند در این دوزخ. سؤال: چرا گفت لَا مَرْحَبًا بِهِمْ به تنوین، نگفت لَا مَرْحَبَ بعد ما که لای ترحیب چون مفرد بود نصب کند بی تنوین چنانکه گویند لَا رَجُلَ فِي الدَّارِ

۲۰

نگویند لا رجلاً؛ مگر که مکرّر باشد آنکه گویند لا رجل فی الدار ولا امرأة به تنوین؟ جواب گوئیم عادت عرب آن است که در موضع ترحیب گویند مرحباً و اهلاً، چون نفی آن خواهند گویند لامرحباً، بدان نفرین کنند، زیرا گفت لا مَرَحَباً.

۴

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرَحَبًا بِكُمْ: گویند — آن سفله مر آن قاده را — بیک شما را شادی مباد، و نبود آنْتُمْ قَدْ فُتِمُوهُ لَنَا: شما پیشی کردی تا ما از شما فرا گرفتیم بر اثر شما برفتیم و با شما بهم گرفتار آمدیم قَبَسَ الْقَرَارُ: آنت بد آرامگاهی.

۸

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فِرْدَوْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ: گویند ای بار خدای ما — هر آن که مسلمان بود خدای را گوید ای بار خدای ما و آنکه نه مسلمان بود مالک را گوید ای مهتر ما — هر که پیشی کرد ما را این جرم که بدان دوزخ را سزاوار گشتیم بیفزای او را عذابی افزون از همه در آتش.

۱۲

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ: و گویند چه بودست ما را که نمی بینیم آن مردانی را که بودیم ما در دار دنیا می شمردیم ایشان را از بدان و بدیشان استخفافها کردیمی.

۱۶

أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا: گرفته بودیم ایشان را به سخره. و اگر سِخْرِيًّا به کسر سین خوانی: به خندستانی که برایشان خندیدیمی آم زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ، ای: بل زاغت عنهم الابصار: بل که ما را خود چشم باز نشدی که در ایشان نگریستیمی از استخفاف بدیشان. گفته اند معناه: یا خود هم در این دوزخ اند و ما ایشان را نمی بینیم.

۲۰

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ: بدرستی که خصومت دوزخیان در دوزخ چنانکه یاد کردیم — درست است که بخواهد بود.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ: بگو یا محمد که من همی بیم کننده ام کافران را به

عذاب دوزخ، عذاب نه به دست من است و نه من قادرم برآوردن قیامت و مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ: نیست هیچ خدای مگر یک خدای شکننده کامها.

۴ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا: خدای آسمانها و زمین است و آنچه میان آن است الْعَزِيزُ الْقَهَّارُ: خدای نیست همتا آمرزگار.

۸ قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ: بگویا محمد که آن خبر بزرگ است که شما روی از آن بگردانیده اید. گفته اند مراد از این خبر قیامت است و گفته اند مراد از این قرآن است و گفته اند مراد از این یاد کرد چون ثواب متقیان و عذاب مجرمان و گفته اند مراد از این خصومت ملاء اعلی است زیرا که از پس می گوید:

۱۲ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ: نبود مرا هیچ دانش به انجمن برترین چون خصومت می کنند. پیغمبر علیه السلام گفت آینده ای به من آمد گفت: یا محمد هیچ دانی که در انجمن برترین در چه چیز خصومت می کنند؟. گفتم: ندانم. گفت: فی الکفارات و الدرجات که کفارات گناهان به چه بود و درجات بهشت به چه بود، اما الکفارات فاسباغ الوضوء فی السبرات و نقل الاقدام الی الجماعات و انتظار الصلوة بعد الصلوة؛ و اما الدرجات فاطعام الطعام و افشاء السلام و الصلوة باللیل و الناس نیام. و گفته اند مراد از این نبأ عظیم خبر آدم و فریشتگان است، چنانکه از پس می گوید از حدیث آدم و فریشتگان.

۲۰ إِنْ يُوحَىٰ إِلَىٰ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ: وحی نمی کنند به من مگر تا من بیم کننده ای باشم هویدا به لغت عرب.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ: چون گفت خدای تو مر فریشتگان را که من آفریننده خواهم بود مردمی را از گل، یعنی آدم.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي: چون تمام بیافرینم و درآرم در او جان

به فرمان من فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ: بیفتید او را به سجود. و آن آن بود که ولایت زمین پیش از آدم به دوهزار سال فریشتگان داشتند، آنکه چون خدای عزوجل خواست که آدم را بیافریند ایشان را خبر کرد که من خلیفتی خواهم آفرید در زمین، چون بیافرید ایشان را بفرمود به سجود کردن او را. ۴

فَسَجَدَ لِلْمَلَائِكَةِ كُلِّهُمُ أَجْمَعُونَ: سجود کردند او را فریشتگان همه.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ: مگر آن نوید که گردن کشی کرد و بود از ناگرویدگان. گفته اند خود از پیش کافر بود و گفته اند خود آنکه کافر گشت که ابا کرد از سجود آدم. و تفسیر قصه آن در اول سورة البقره گفته آمد.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي: خدای گفت ای نوید از رحمت چه باز داشت ترا که سجود نکردی آن را که من بیافریدم به ید خود. این ید را تأویل نباید کرد جز از آنکه به ید همی اقرار دهی و دانی ۱۲

که آدم را خاصیتی و شرفی بود در آنکه او را گفت خَلَقْتُ بِإِيدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ: ای گردن کشی کردی از فرمان من یا بودی از برترین کنندگان. سؤال: چه فرق است میان استکبار و میان علو در این موضع تا آن را به دو لفظ یاد کرد؟ جواب گفته اند معناه استکبر علی ام ۱۶

كُنْتُ مِنَ الْعَالِينَ عَلَى آدَمَ؛ و گفته اند معناه استخففت بآدم ام كنت من العالین علیّ.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ: گفت من به ام از آدم زیرا که مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل؛ و آتش نوراست و گل ظلمت، پس من به ام از وی و به را نباید که سجود کند بتررا.

قَالَ فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ: خدای گفت بیرون شو از آسمان و از هیئت فریشتگان زیرا که تو نفریده ای و رانده ای.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ: بدرستی که نفرین من بر تو است تا

روز شمار و قضا و جزا و تا ابد. سؤال: این همه عقوبت و نکال ابلیس را چرا بود بعد ما که او به قیاس کرد آن ترک سجود؟ جواب گوئیم معصیت آن ملعون نه از یک وجه بود لابل که از وجوه بود یکی آنکه باوجود نصّ قیاس کرد و القیاس مع النصّ باطل، دیگر آنکه مخالفت کرد امر خدای ۴ را، دیگر آنکه تکبر کرد بناحق، دیگر آنکه خدای را به سفه منسوب کرد، دیگر آنکه فضل به نسب نهاد نه به ادب، دیگر آنکه گفت اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ دروغ گفت، دیگر آنکه آتش را فضل نهاد بر خاک و خطا کرد، و دیگر آنکه گناه را به گناه نداشت، و دیگر آنکه بر معصیت اصرار آورد، و دیگر ۸ آنکه آدم را حسد کرد، و دیگر آنکه با آدمیان حقد و عداوت کرد، دیگر آنکه کافر شد.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ: ابلیس گفت یا رب مرا زمان ده تا آن روز که خلق را برانگیزند. مراد آن داشت که کین خویش از آدم و آدمیان ۱۲ بازکشد، و گفته اند مراد او آن بود تا از مرگ برهد و خود نرهد. بوسهل انماری گوید: مراد آن ملعون از آن مهلت خواستن آن بود که اعتقاد او آن بود که خدا جبار است بر وی ستم کند و آنچه می کند به قوت فریشتگان می کند و شنیده بود از اسرافیل که در قیامت همه خلق را بمیراند تا او ۱۶ بماند و بس، خواست که آن وقت با خدای حرب کند تا مگر او را مقهور کند و خدایی از وی بستاند.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَعْدِ الْمَعْلُومِ: خدای گفت تو از زمان دادگانی تا آن روز هنگام دانسته. نگفت تا روزبعث تا آن ملعون ۲۰ هم از مرگ ایمن نبود.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ: ابلیس گفت به عزیزی تو که من بی راه کنم ایشان را همه.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: مگر آن بندگان تو ویژه کردگان و

رهانیدگان. وگر مُخْلِصِينَ به کسر لام خوانی: موّحدان مخلص باشند.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ: خدای گفت حق و حقیقت می‌گویم، چون هردو حق به نصب خوانی معنی این بود؛ وگر هردو به رفع خوانی معناه: منم خدای حق و قول من حق، وگر به رفع اول و به نصب ثانی خوانی ۴ معناه: منم خدای حق و همی گویم حق و به خفض ثانی خوانده‌اند قسم باشد.

لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ: هراینه پر کنم دوزخ را از تو و از آن که پس روی کند از ایشان ترا جمله. ۸

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ: بگو یا محمد نمی‌خواهم از شما بر این پیغامبری که می‌گزارم هیچ مزد و رشوتی و نیستم من از درخواست‌کنندگان ناشایست. و گفته‌اند معناه: نیستم من از فرابا فندگان دروغ. ۱۲

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: نیست این قرآن مگر پندی و شرفی و یادگاری مرجهانیان را.

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ: و هراینه بدانید خبر این قرآن و تأویل و عاقبت و وعده و وعید این قرآن و خبر قیامت از پس روزگاری. ۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الزمر
برخواند بهشت آرزومند او گردد. قوله تعالى :

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ، اى : هذه السورة و هذا القرآن تنزيل الكتاب : این سورة
و این قرآن نامه فرستادنى است مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ : از خدای نیست همتا
درست کار و درست گفتار. معنى تنزيل و معنى كتاب و معنى عزيز و
حكيم نبشته آمده است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ : ما ایم که فرو فرستادیم سوى تو این نامه
بحق ؛ اى : لاظهار الحق و لبيان الحلال والحرام والحدود والاحكام
ولتحقيق الوعد والوعيد. و گفته اند بِالْحَقِّ اى : و هو الحق فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ
الَّذِينَ : به یگانگی پرست خدای را ویژه کننده او را دین. اگر این خطاب
رسول را نهی فَأَعْبُدِ اللَّهَ، اى : فاثبت على عبادته؛ و اگر این خطاب غیر او
را نهی فَأَعْبُدِ اللَّهَ امر بود به توحید و عبادت.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ : بدان که خدای را است دین ویژه؛ يعنى وى را
بر بندگان فریضه است دین ویژه. گفته اند معناه خدای را باید آوردن دین
خالص؛ و گفته اند معناه ألا انّ الدين الخالص هو دين الله وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ : و آن کسان که فرا گرفتند از فرود او دوستانی و معبودانى
ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى : — گر گویند ایشان را که چرا می پرستید

- بتان را گویند — نمی پرستیم ایشان را مگر تا نزدیک گردانند ما را به
 خدای و کرامت خدای نزدیکی. و آن آن بود که بت پرستان گفتند که: ما
 را استحقاق آن نبود که خدای را بی واسطه پرستیم، ما کسی را پرستیم
 ۴ که او را به خدای قربتی بود چون فریشتگان تا ما را بدان به خدای تقرّبی
 بود و این بتان بر هیئت فریشتگان اند **إِنَّ اللَّهَ يَخْصِمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ
 يَخْتَلِفُونَ**: بدرستی که خدای داوری کند میان ایشان در آنچه ایشان در آن
 خلاف می کنند از دین و شریعت **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ**: بدرستی
 ۸ که خدای راه ننماید آن کس را که او دروغ زن بود بر خدای و ناسپاس بود
 نعمت خدای را. سؤال: چرا گفت که خدا راه ننماید کاذب و کفار را
 بعد ما که بسیاری را راه نمود و می نماید؟ جواب گفته اند معناه راه ننماید
 به حجت بر مؤمنان، و گفته اند معناه لایهدیه الی الایمان مادام علی کفره و
 ۱۲ کذبه، و گفته اند معناه لایهدیه الی الجنة.

- لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**: اگر خواستی خدای
 که فرا گرفتی فرزندی برگزیدی از آنچه می آفریند آنچه خواهد. سؤال:
 این چه جواب بود مشرکان را بعد ما که ایشان خود می گفتند که اصطفی
 ۱۶ **اللَّهُ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** بان یكون له ولد؟ جواب گفته اند که این جواب
 جهودان و ترسایان است که می گفتند خدای تعالی عزیر را و عیسی را به
 فرزندی گرفت؛ خدای گفت اگر خدای می فرزندی گرفتی باری از
 فریشتگان گرفتی نه از آدمیان. و گفته اند این جواب بنی ملیح است که
 ۲۰ می گفتند **الملائكة بنات الله**؛ خدای گفت اگر خدای می فرزندی گرفتی
لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ برگزیدی به فرزندی آن چیز را که هر چه
 خواهد آفریند زیرا که خدایی را و فرزندی خدای را آن چیز شاید که هر
 چه خواهد آفریند نه فریشته که هیچ چیز نتواند آفرید. و گفته اند لو اراد
 الله ان يتخذ ولداً لاصطفى من الحور العين لامن الجن والانس. محمد

۴ هیصم گفتمی رحمه الله: معناه لو أراد الله أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَا صُطْفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اصطفاءً جلياً ظاهراً حتى علم الكل ان الله اتخذه ولداً، اگر خواستی خدای که فرزندی گیرد چنان گرفتی که همه خلق بدانستندی که فلان آن است که خدای او را به فرزندی گرفته است و پوشیده نبودی بر خلق سُبْحَانَهُ: پاک است او و منزّه و دور از فرزند و شریک و از همه عیب و نقص هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ: او است یکخدای شکننده کامها.

۸ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ: بیافرید آسمانها و زمین را بحق؛ معنی این گفته آمده است يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ: می گرداند شب را بر روز و می گرداند روز را بر شب؛ یعنی یکی از پس دیگر می درآرد، و گفته اند معناه: از این در آن و از آن در این می افزاید و سَحَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ: و رام کرد آفتاب و ماه را كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى: هریکی می روند تا زمان زده نام برده؛ معنی این آجل نبشته آمد أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ: بدان که او است یکی بی همتا و آمرزگار. گفته اند العزيز المنتقم من العاصين الغفار للتائبين، و گفته اند العزيز بعقوبة الكافرين الغفور بمغفرة المؤمنين. ۱۶

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا: بیافرید شما را از یک تن — و آن تن آدم بود — پس بیافرید از آن تن جفت او را، حوّا. سؤال: چرا گفت ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا بعد ما که ثُمَّ تراخی واجب کند و معلوم است که خدای خود حوا را پیش از ما آفرید؟ جواب گفته اند که این ثُمَّ تراخی لفظ است نه تراخی حکم چنانکه گویند اعطيتك اليوم كذا ثُمَّ اعطيتك امس اكثر مما اعطيتك اليوم. شاعر گوید

۲۰ اَنْ مِّنْ سَادَ ثُمَّ سَادَ اَبُوهُ ثُمَّ قَدْ سَادَ قَبْلَ ذَلِكَ جَدُّهُ و روا باشد که این ثُمَّ جَعَلَ بر ظاهر بداری زیرا که خدای تعالی روز

- میثاق فرزندان آدم را بیافرید، آنگه پس از آنکه فرزندان آدم را با پشت وی گردانید حوا را از وی بیافرید وَأَنْزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: و فرو آورد شما را هشت گونه چهارپای از اشتر دونر و ماده، از گاو دونر و ماده، از میش دونر و ماده، از بز دونر و ماده. سؤال: چرا گفت فرو آورد ۴
- این چهار پایان را بعد ما که این همه آن است که خدای تعالی در زمین می آفریند از این هیچیز نیست از آسمان فرو فرستاده. جواب گفته اند این هشت بر آدم فرو فرستاد از بهشت. گفته اند أَنْزَلَ اِی: اعطى يَخْلُقُكُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ: می آفریند شما را در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ: ۸
- آفریدن از پس آفریدن، یعنی حالا بعد حال نطفه ثُمَّ عِلْقَةً ثُمَّ مَضْغَةً ثُمَّ عِظَامًا ثُمَّ لَحْمًا ثُمَّ يَنْفِخُ فِيهِ الرُّوحَ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى. و گفته اند معناه قرناً بعد قرن، و گفته اند فرزندی از پس فرزندی تا باشد که هزار فرزند از یک رحم پدید آید که یکی به دیگری نماند فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ: در سه تاریکی: ۱۲
- تاریکی شکم، تاریکی رحم، تاریکی مشیمه ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَى تُصْرَفُونَ: آنتان است خدای که خداوند و مهتر و پروردگار شما است او را است و او را سزد پادشاهی نیست خدای مگر او به کدام شبهت می بگردانند شما را از وی سوی جزوی. ۱۶
- إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ: اگر کافر شوید زیان شما را دارد زیرا که خدای بی نیاز است از شما و از توحید شما وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ: و نپسندد بندگان خود را کفر. در این آیت حجت است بر آنکه بدی به رضای خدای نیست و این عباد مطلق است مؤمن و کافر همه در این درآمد ۲۰
- چنانکه کسی گوید عبیدی احرار، همه بندگان وی در این در آیند وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ: و گر شکر کنید بپسندد از شما. چنانکه شکر از همه بپسندد کفر از همه نپسندد وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى: و بزه مند نگردد هیچ کس به بزه کسی دیگر، ای: لَا يُوَاحِذُ أَحَدٌ بَذَنْبٍ غَيْرِهِ؛ و بدین آیت قصاص

قیامت برنخیزد زیرا که آخر هر کسی را در قیامت به کردار وی مکافات کنند به جرم خویش سزاوار عقوبت بود به جرم کسی دیگر نگردد ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: پس با خداوند شما است بازگشتن شما پس بیاگاهانند شما را بدانچه بودی که می کردید در دار دنیا؛ یعنی مکافات کند شما را به هر چه می کردید إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: بدرستی که او دانا است بدانچه در دلها است، یعنی نهان و هاشکارا داند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ: و چون فرا مردم رسد گزند، گفته اند مراد از این انسان بوحذافه است، مردی بود جزوع در محنت؛ و گفته اند این عام است که بیشتر مردمان را خوی این است خاصه مشرکان را دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ: بخواند خدای خویش را بازگردنده با وی ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ: پس چون بدهد او را نعمتی از خود فراموش کند آن خدای را که او را می خواندی از پیش؛ و گفته اند معناه فراموش کند آن دعا که از پیش می کردی، و گفته اند فراموش کند آن بلا و محنت که از پیش دعا برای آن می کرد وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا: و کند — یعنی گوید — خدای را همتایان و هنبازان، اگر بر کافر رانی خود شرک آرد با خدای وگر بر مسلمان رانی فرج از مخلوقان بیند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ: تا گم شود از راه او. وگر لِيُضِلَّ به ضم یا خوانی: تا گم کند خود را و دیگران را از راه خدای قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ: بگو که برخورداری کنی به کفر خویش اندک مایه که تو از اهل آتشی دوزخی. این لفظ تمتع امر است و مراد از آن تهدید و وعید است.

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا: ای آن کس که فرمان بردار بود خدای را گاههای شب گاه به سجود گاه به قیام يَخْذُرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةً رَبِّهِ: پرهیز می کند از عذاب آن جهان و او امید می دارد به بخشایش خدای

- او. سؤال: اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ شرط است جوابش کجا است؟ جواب گفته‌اند جواب این ماتقدم است، معناه: اَمَّنْ هُوَ قانت کمن یتمتع بکفره قليلاً ثم هو من اصحاب النار، و گفته‌اند جواب این مضمر است معناه: اَمَّنْ هُوَ قانت کمن هو جيفة بالليل بَطَال بالنهار، و گفته‌اند جوابه: هَلْ يَسْتَوِي الذِّينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، کَلَّا. و خوانده‌اند اَمَّنْ به تخفیف میم، گروهی گفته‌اند معناه: یا من هو قانت آناء الليل ابشر بما وعد الله لك من الكرامات. این آیت در شأن بوبکر صدیق آمده است و گفته‌اند در شأن عثمانِ عفان آمده است قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الذِّينَ يَعْلَمُونَ: بگو یا محمد که هیچ ۴ برابر آید آن کسان که دانند وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ: با آنها که ندانند إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ لَئِيْلًا: بدرستی که این پند که برگیرد خداوندان خردها برگیرند.
- قُلْ يَا عِبَادِ الذِّينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ: بگو یا محمد ای آن کسان که گرویده‌اید بترسید از خدای شما و بپرهیزید از آزار خدای شما لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً: آن کسان را که نیکوی کردند در این جهان نیکوی بود. گفته‌اند هم در این جهان ایشان را بر نکوکاری نیکوی بود چون توفیق زیادت و سیمای وجه و نکونامی و قبول قول و حلاوت عبادت، و گفته‌اند معناه لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً یوم القیامه ۱۲ یعنی ثواب و الکرامات فی الجنة وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ: و زمین خدای فراخ است؛ یعنی زمین دنیا کارکنان خدای را فراخ است، گفته‌اند زمین مدینه به هجرت إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ: بدرستی که تمام بدهند شکیبایان را مزد ایشان در آن جهان بی شمار، ای: بغیر فوت و ۲۰ گفته‌اند بغیر حساب فی الآخرة.
- قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ: بگو یا محمد که مرا فرموده‌اند که به یگانگی پرستم خدای را ویژه کننده او را دین. وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ: و مرا فرموده‌اند که اول‌گرویدگان و

فرمان برداران و گردن نهادهگان باشم خدای را عزوجل. این جواب کافران است که می گفتند: یا محمد از دین پدранت چه گِله بود که آن را دست بداشتی.

۴ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ : بگو یا محمد که من می ترسم که عاصی شوم به خدای خویش از عذاب روز بزرگ.
قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي : بگو یا محمد که خدای را پرستم و بس ویژه کننده او را دین خویش.

۸ فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ : شما می پرستید آنچه خواهید از فرود او. مراد از این تهدید کافران است که می گفتند زیان کارا مردا که تویی یا محمد از این جهان بیفتاده و بدان جهان نارسیده، خدای گفت عزوجل قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ : بگو یا محمد زیان کارترین زیانکاران آن کسان باشند که زیان کردند تنهای خویش را ۱۲ که آن را به کفر به دوزخ افکندند و زیان کردند اهل خویش را که حورالعین و ولدان و غلمان بهشت را از دست بدادند؛ و گفته اند که مراد از این اهل بیت ایشان است که ایشان را بر کفر داشتند تا ایشان را با خویشتن به دوزخ بردند روز قیامت أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ : بدان که آن است ۱۶ آن زیان کاری هویدا.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ : ایشان را باشد از زور ایشان سایبانهایی از آتش و از زیر ایشان سایبانهایی هم از آتش. و آن آن بود که ایشان در میان آتش باشند زور آتش و زیر آتش و طعام آتش و ۲۰ لباس آتش، نعوذ بالله. سؤال : ظلال سایبانها را گویند که زور باشد، تحت را ظلال نگویند پس چرا گفت وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ؟ جواب گوییم آنچه تحت ایشان بود در اضافت بدان دوزخیان بود که زیر ایشان باشند. سؤال : ظلال در اضافت به روشنایی بود و در دوزخ همه ظلمات بود، پس در آنجا

ظل چون شاید بود؟ جواب گوییم مراد از این ظلّ سراق است از آتش و استار آن را ظل خواند بر عادت ظلّ در دار دنیا ذلّک یُخَوِّتُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ: آن است آن عذاب که بیم می‌کند خدای عزوجلّ بندگان خود را بدان می‌گوید یا عِبَادِ فَاتَّقُونِ: ای بندگان من پرهیزید از آزار من و بترسید از من تا به دوزخ گرفتار نیایید.

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا: و آن کسان که پرهیزند از هر چه بدون خدای پرستند که آن را پرستیدندی. طاغوت فاعول بود از طغیان و آن را طاغوت گویند زیرا که بنده به سبب آن به طغیان افتد که از حدّ درگذرد ۸ وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى: و به دل بازگشتند با خدا، ایشان را بود مژدگان به جنت و کرامت فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ: مژدگان ده آن بندگان مرا که فرا شنوند گفتار را و پس روی کنند نیکوترین آن را. گفته اند معناه: یستمعون الاقاویل فیتبعون اصوبه؛ و گفته اند یستمعون ۱۲ اقاویل الله تعالی فیتبعون احسنه کالقرآن: به همه کتابهای خدای اقرار دهند آنکه قرآن را متابعت کنند، و گفته اند معناه یستمعون القرآن فیتبعون محکماته، و گفته اند یستمعون اقاویل الرسول و اخباره فیتبعون احسنه ای: اکذّه بالحجّة اولئک الذّین هدّیهم الله: ایشانند آن کسان که راه نمودست ۱۶ ایشان را خدای عزوجلّ در این جهان به سنت و جماعت و در آن جهان به جنت و کرامت و اولئک هم اولوا الالباب: و ایشانند که ایشان خداوندان خردها اند.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ: ای آن کس که سزاوار گشت بروی سخن ۲۰ عذاب، و او دوزخی بود أَفَأَنْتَ تُنْفِذُ مَنْ فِي النَّارِ: ای تو توانی یا محمد که برهانی او را از آتش دوزخ، کی توانی؛ و این صفت کافران است. سؤال: چرا گفت که حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ نَگفت حَقَّتْ بَعْدَ مَا که لمة مؤثث است؟ جواب گوییم مراد از این كَلِمَةُ الْعَذَابِ وعید عذاب

است و وعید مذکور است. سؤال: چرا گفت أَفَأَنْتَ تُنْفِذُ مَنْ فِي النَّارِ بعد ما که کافر هنوز در دوزخ نبود وقت نزول این آیت؟ جواب گوییم معناه افانت تنفذ من کأته فی النار: آن کافر که از او تا دوزخ بس چیزی نماندست تو کی توانی که او را برهانی. ۴

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ: بیک آن کسان که بترسیدند از خدای ایشان و پرهیزیدند از آزار خدای ایشان ایشان را بود و روارها و درجتها بر زبر آن درجتها بنا کرده در بهشت تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: می رود زیر اشجار و مساکن آن و در پیش آن جویها. این برابر آن است که کافران را گفت لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَاتِ: وعده کرده است خدای این وعده و خلاف نکند وعده خود را، ای: وَعَدَ اللَّهُ وَعْدًا بهذا لا يخلفه. ۸

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً: ای نگه نکردی که خدا فرو آورد از آسمان و از میغ آبی چون باران فَسَلَكَهُ يَتَابِعُ فِي الْأَرْضِ: پس در آورد آن را چشمهایی در زمین. سؤال: چرا گفت در آورد آن را چشمها بعد ما که ینوع آنکه بود که بیرون آید از زمین نه آن وقت که می در خورد در زمین؟ جواب گوییم در این ضمیر است معناه: در آورد آن را در زمین پس بیرون آورد آن را چشمهایی از زمین، لکن بیرون آوردن را یاد نکرد زیرا که از ظاهر بر آن دلیل است ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ: پس بیرون آورد بدان آب کشتی که فادوا بود گونه‌های آن، یعنی از حال به حال می گرداند آن را از اول که پدید آید تا آخر آن ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرِيهِ مُضْفَرًّا: پس خشک گردد تا بینی آن را زرد ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا: پس کند آن را کوفته إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ: بدرستی که در آن پندی است خداوندان خردها را، تا بدانند که آن خدای که قادر است بر تحویل آن نبات از حال به حال قادر است بر آنکه مرده را زنده کند. ۱۲ ۱۶ ۲۰

- آَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ : ای آن کس که گشاده کرد خدای تعالی دل او را به مسلمانی تا وی بر روشنائی بود از خدای او.
- سؤال : آَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ شرط است جواب شرط کو؟ جواب گفته اند افمن شرح الله قلبه بالمعرفة کمن اقصی الله قلبه بالنكرة فهو على قسوة فى قلبه، ۴ و گفته اند این راجع است با ماتقدم اِنَّ فى ذَلِكَ لَذِكْرٌ، معناه: در تحویل احوال عالم حجت است خردمندان را اما آن کس که گشاده کرده بود دل او را به نور معرفت او را به حجت چه حاجت. گفته اند این مثل عمار یاسر است و بوجهل، و گفته اند که مطلق مثل کافر و مؤمن است. اما شرح ۸ صدر، پیغمبر علیه السلام گفت که: چون خدای عزوجل نور معرفت در دلی آرد آن دل را گشاده کرده اند مسلمانی را. گفتند: یا رسول الله آن را هیچ علامتی است؟ گفت: بلى التجافى عن دار الغرور والإصابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ : وای مر آن ۱۲ سیاه دلان را از یاد کرد خدای جهان و توحید او؛ و قسوت انقطاع خواطر خیر بود از دل اُولَئِكَ فى ضلالٍ مُبِينٍ : ایشانند در گمراهی هویدا.
- اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ : خدای است که بگفت و فرو فرستاد نیکوترین سخنی، یعنی قرآن. قرآن را احسن الحديث خواند زیرا که نیکوی سخن به ۱۶ سه چیز بود: به فضل قایل و جودت لفظ و تمامی معنی، قرآن را این هر سه هست؛ قایلش احسن القايلین است و نظمش بدان غایت است که لَئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ، و تمامی معانی آن تا بدانجا است که لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّى كِتَاباً مُتَشَابِهاً : نامه ای است مانسته. سؤال : ۲۰ اینجا همه قرآن را متشابه گفت و جای دیگر گفت بعضی از قرآن متشابه است چنانکه گفت مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ، نه این تناقض بود؟ جواب گوئیم این متشابه غیر آن است، معنی آن متشابهات آنجا گفته آمد اما این متشابه در این موضع گفته اند

- معناه متشابهاً للكتب الاولى فى الاصول، و گفته اند معناه يشبه لفظه لفظه فى الجودة، و گفته اند معناه يشبه اوله آخره مَثَانِي: دوگانها. گفته اند مثنای امره ونهيه ووعده ووعيده ورحمته وعذابه، و گفته اند معناه: منه مثنای، و آن آن است که سورتهاى آن چهار قسمت است: طَوَّل و آن سورتهاى است که دويست آیت است کم و بیش، و دیگر میانین و آن آن است که صد آیت است کم و بیش، و سدیگر مثنای است و چهارم مفصل است. و گفته اند مثنای از قرآن سورة الحمد است لانها تثنى فى كل صلوة چنانکه گفت وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي. و گفته اند که معانى مثنای آن است که از پس یاد کرد گفت تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ: بفراشد از آن پوستهای آن کسان که بترسند از خدای ایشان چون آیت عذاب شنوند ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ: پس نرم گردد پوستها و دلهاى ایشان با یاد کرد خدای چون آیت رحمت شنوند ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ: این قرآن دلیل و حجت و بیان خدای است راه نماید بدین قرآن آن را که خواهد وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ: و هر که را راه ننماید او را خدای نباشد او را هیچ راه نماینده.
- ۱۶ أَفَمَنْ يَتَّقِ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: ای آن کس که بپرهیزد به روی خویش از بدی عذاب روز قیامت. سؤال: پرهیزیدن از عذاب روز قیامت به ایمان و توبه و تقوی و طاعت بود پس چرا گفت که يَتَّقِ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ؟ جواب گوئیم يَتَّقِ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ آن است که هر که او را در دار دنیا محنتی به روی رسد دست را سپر روی کند، در دوزخ دوزخی را دست به غُل کنند تا سوه آتش به روی او می برآید و می سوزد تا اگر خواهد که بازدارد آتش را از خویشتن به روی باز باید داشت خود نتواند.
- ۲۰ و معنی آن است که افمن يتقى بوجهه سوء العذاب يوم القيامة كمن يأتى آمنا يوم القيامة؟ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ: و گویند ستمکاران را

که بچشید آنچه می‌کردید یعنی جزای آن.

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَيَّتُهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ: بدروغ داشتند حق را آن کسان که پیش از ایشان بودند — یعنی پیش از کفار قوم تو بودند یا محمد — به ایشان آمد عذاب از آنجا که می‌ندانستند و آنگه که نبیوسیدند.

فَاَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: بچشانید ایشان را خدای عذاب و نکال در زندگانی نخستین و لعذابِ الْآخِرَةِ اكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: و هر اینه عذاب آن جهانی بزرگتر اگر بدانند.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ: و بدرستی که بزدیم و پدید کردیم مردمان را بدین قرآن از هرگونه داستان و پند لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: تا فراخورد آن آن بود که ایشان در اندیشند و پند گیرند که هر چه در باب دین و شریعت بدان حاجت افتد همه از قرآن بیرون توان آورد. عبدالله بن مسعود گوید: مَنْ ارَادَ عِلْمَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَوَرَّ الْقُرْآنَ.

قُرْآنًا غَرِيبًا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ: قرآنی است تازی به لغت عرب هویدا نه خداوند کثری. گفته‌اند غَيْرَ ذِي عِوَجٍ: غیر ذی تناقض و گفته‌اند غیر ذی عیب، سُدی گوید غیر مخلوق. از این همه اقاویل که گفته‌اند در ۱۶ معنی غَيْرَ ذِي عِوَجٍ دلیل است بر آنکه قرآن مخلوق نیست زیرا که مخلوقی نقص بود و مخلوق بی عیب نبود و بی آفت نبود.

حَجَّتْ مهین بر آنکه قرآن مخلوق نیست آن است که اگر مخلوق بودی به دون خدای قایم بودی زیرا که مخلوق نشاید که به خدای قایم بود؛ پس اگر قرآن مخلوق بودی چون به دون خدای قایم بودی آن چیز را نعت درست آمدی به قرآن نه خدای را، پس چون نعت به قرآن خدای را است درست شد که قرآن مخلوق نیست بعد ما که قیام معنی مخلوق به خدای روا نبود. دیگر حَجَّتْ اگر قرآن مخلوق بودی جایزالعدم بودی زیرا که جواز

عدم برای مخلوق را است، و اگر قرآن جایزالعدم بودی ما را امان نبودی که مگر قرآن خود معدوم گشت مگر قرائت قرآن است که باقی است و قرآن خود معدوم. در اخبار است که ابلیس را گفتند «از خویشتن بتر دیدی؟». گفت «از پیش ندیدم، لکن در این امت محمد می بینم». گفتند «که است؟». گفت «آن کس که قرآن را مخلوق گوید زیرا که من و ابدی من نیارم گفت که قرآن مخلوق است». و معلوم است که بهرام گور را به خواب دیدند سیاه و تاریک چون منج اشیانی بر جوشیده، او را گفتند «کجایی؟». گفت «در درکت اسفل». گفتند «و اتودر آن درکت که بود؟». گفت «منافقان و گویندگان قرآن مخلوق». و همه سلف اسلام بر این اتفاق داشتند که: القرآن کلام الله غیر مخلوق. و از قولها که گفته اند در باب قرآن زشتترین دو قول است: یکی قول کافران که قرآن را مختلق گفتند و دیگر قول قدریان که قرآن را مخلوق گفتند ۱۲ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: تا فراخورد این قرآن آن بود که ایشان پرهیزند از باطل و از ناصواب گفتن در قرآن.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ: بزد و پدید کرد خدای عزوجل داستانی به مردی که او را خداوندان هنبازان بود همه یکدیگر را مخالف و بدخو و بدساز و رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ: و مردی دیگر بسلامت رسته مریک خداوند را. گفته اند این مثل مشرک و موحد است، مثل مشرک چون مثل بنده ای است که او را خداوندان بسیار بود مخالف، هریکی او را به کاری دیگر فرماید هرگز کار آن بنده مستقیم نگردد؛ و مثل مؤمن موحد چون مثل آن بنده است که او را یک خداوند بود بی منازعت و بی خلاف، کار آن بنده مستقیم پیش بشود. و گفته اند که این مثل راغب دنیا است و زاهد دنیا هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ: هیچ برابر آیند به مثل، نه، الْحَمْدُ لِلَّهِ، ای: قولوا یا اهل التوحید الحمد لله: بگوئید ای موحدان شکر خداوند را بر

توحید که ما را یک خداوند است و بس. و گفته اند این حمد ثنای است که خدای تعالی بر خود کرد به وحدانیت بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر ایشان نمی دانند حقّی توحید و تجرید.

۴. إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ: تو یا محمد مردنی ای و ایشان همه مردنی اند. این جواب آن است که کافران مکه چون عیب آلهه بشنیدند از محمد، هیچ جواب نداشتند فرو ماندند گفتند نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ چشم بر مرگ وی نهادیم تا به مرگ از او باز رهیم. سؤال: چرا گفت إِنَّكَ مَيِّتٌ مصطفی را مَیِّت خواند و او هنوز زنده بود و مَیِّت مرده بود؟ جواب گوئیم ۸ مَیِّت به تشدید یا مردنی بود و میت به تخفیف یا مرده بود و خدای عزوجل او را مَیِّت خواند به تشدید یا، نه به تخفیف.

- ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ: پس بدرستی که شما روز قیامت نزد خدای شما پیکار می کنید، یعنی داد تو یا محمد بتمامی از ایشان روز قیامت بستانم.

- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ: که بود ستمکارتر از آن کس که دروغ گفت بر خدای که خدای را همتا و همتا و هنباز گفت و بدروغ داشت سزا درست و راست را. این صدق گفته اند توحید ۱۶ است و گفته اند قرآن است و گفته اند که خبر قیامت است، بدروغ داشت آن را چون به وی آمد أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ: ای نه در دوزخ است جایگاهی مر کافران را.

- وَأَلَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ: و آن که بیاورد راست را و آن که باور داشت آن را. جَاءَ بِالصِّدْقِ گفته اند جبرئیل است و صَدَّقَ بِهِ رسول است، و گفته اند جَاءَ بِالصِّدْقِ رسول است و صَدَّقَ بِهِ بوبکر صدیق، و گفته اند جَاءَ بِالصِّدْقِ رسول است و صَدَّقَ بِهِ مؤمنان اند، و گفته اند جَاءَ بِالصِّدْقِ و صَدَّقَ بِهِ به هر مؤمن مخلص بود که توحید آرد و به دل آن را

مصدق بود اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ: ایشانند که ایشان پرهیزگارانند، و خدای تعالی کرامت دوجاهانی متقیان را وعده کرده است.

لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ: ایشان را بود آنچه خواهند نزد خدای ایشان در بهشت. و گفته اند این عِنْدَ ضمان است ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ: آن است پاداش نیکوکاران.

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا: تا در گذارد از ایشان و بپوشد از ایشان

بترین آنچه کردند. بوسهل انماری گوید لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ، هراینه بپوشد و درگذارد خدای از ایشان بدی آنچه کردند وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ: و پاداش دهد ایشان را مزد ایشان نکوترین آنچه کردند.

سؤال: چرا گفت أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بترین آنچه کردند در گذارد و گفت بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ بعد ما که خدای تعالی همه گناهان مؤمن را

بیامرزد چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً و به همه نیکی پاداش

دهد نه همی به احسن چنانکه گفت فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؟ جواب گوییم این أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا همه

معصیت است زیرا که همه معاصی اسوء است و این أَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا

يَعْمَلُونَ همه طاعت است زیرا که همه طاعات احسن است. و گفته اند

أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا کفر است که آن را نیامرزد و دیگر معاصی که دون آن

است بفضل در گذارد، و آنچه گفت بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ آن است

که به ایمان مؤمن را جزا دهد و دیگر طاعتهای مؤمن را بفضل مکافات

کند بر طفیل ایمان.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ: ای نه خدای است بسند کاربنده خویش را.

وگر بکافی عِبَادَهُ خوانی: کفایت کننده بندگان خویش را وَيُخَوِّفُونَكَ

بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ: و همی بترسانند ترا یا محمد بدان کسان که دون او اند.

این آیت در شأن مصطفی و خالد ولید آمده است، و آن آن بود که سال

فتح مکه رسول صلی الله علیه می خواست که کسی بشود آن عَزَّی را که به شعب بود بنی عطفان آن را پرستیدندی هلاک کند گفت «که بشود؟». خالد گفت «کار من است.» بنی عطفان گفتند «زنهار آن را نیازاری که آن بت شوم آزار است». خالد از آن نه اندیشید برفت و آن را بشکست، گویند به یک ضربت گردن او را بزد، دیوی از میان آن بیرون آمد مویها بالیده تا فرو زمین و در پیش خالد می دوید و فریاد می کرد از خالد. خالد گفت «کفرانک لا سبحانک انی رأیت الله قد اهانک»، حمله برد و او را بکشت، و گویند که از پیش خالد بجست وَمَنْ يُضِلِّ اِلَهًا فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ: و هر که گمراه کند او را خدای نبود او را هیچ راه نماینده.

وَمَنْ يَهْدِ اِلَهًا فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ: و هر که راه نماید او را خدای نبود او را هیچ گمراه کننده. در این آیت حجت است بر آنکه هدی و اضلال از خدای تعالی روا بود، و این هدی و اضلال نه به معنی حکم و تسمیت بود زیرا که حکم و تسمیت را از دون خدای تعالی بدل بود، نبینی که خدای تعالی کافران را ضالَّ خواند و ایشان خود را مهتدی می خوانند و مؤمنان را مهتدی خواند و کافران ایشان را ضالَّ می خوانند، درست شد که حکم و تسمیت را بدل بود از دون خدای. در این آیت می گوید که هدی و اضلال او را بدل نبود، پدید آمد که این هدی و اضلال نه به معنی حکم و تسمیت است. و نیز این هدی و اضلال نه به معنی ثواب و عقاب است، زیرا که خدای تعالی هدی و اضلال را در مشیت خود بست چنانکه گفت يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و ثواب و عقاب تعلق به فعل بنده دارد و آنچه در فعل بنده بسته بود شاید که خدای تعالی آن را در مشیت خود بندد؛ درست شد که این هدی و اضلال به معنی تعریف و تنکیر است. و نیز شاید که این هدی و اضلال به معنی امر بود به هدایت و نهی از ضلالت، زیرا که گفت وَمَنْ يُضِلِّ اِلَهًا فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، خبر کرد که هدی و اضلال

خدای را از دون او بدل نبود و امر و نهی او را از دون او بدل می بود چنانکه خدای تعالی به طاعت فرمود و شیطان از آن نهی می کند و خدای عزوجل از معصیت نهی کرد و شیطان بدان می فرماید اَلَيْسَ اَللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي اَنْتِقَامٍ: ای نه خدای است نیست همتا خداوند کین کشیدن از دشمنان. ۴

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُوْلُنَّ اَللّٰهُ: وگر پرسى ایشان را که آفرید آسمانها و زمین را هراینه گویند خدای زیرا که کافران مقرّب بودند که آفریدگار آسمانها و زمین الله است و لکن او را می همتا و هنباز گفتند قُلْ اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اَللّٰهِ: بگو یا محمد ای بینید آنچه می خدای خوانید آن را از دون خدای اِنْ اَرَادْنِیَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ: گر خواهد خدای که به من رساند گزندى هیچ هستند ایشان بازدارنده آن گزند را، یعنی محنت و بیماری و درد و مصیبت اَوْ اَرَادْنِیَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ: یا اگر خواهد مرا نیکوداشتی کند هیچ هستند ایشان بازدارنده نیکوداشت او، نه. چون این آیت بیامد رسول علیه السلام ایشان را پرسید همه گفتند نه. رسول گفت پس چرا می پرستید ایشان را قُلْ حَسْبِیَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُوْنَ: بگو بسنده است مرا خدا بروی توکل کنندا توکل کنندگان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه ضرّ و نفع از خدای بود نه چنانکه طبیعیان گفتند که ضرّ و نفع از طبایع ایشان است. ۱۶

قُلْ يٰٓاَقَوْمِ اَعْمَلُوْا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ: بگو ای گروه من کار کنید بر جایگاه شما در کوشیدن هلاکت و تهدید من اِنِّیْ عَامِلٌ فَاَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ: که من کارکننده ام و کوشنده در نجات شما، فردا پدید آید زود بود که بدانید عاقبت خویش مَنْ يَّاتِيْهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَيَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ: که کیست که بدو آید عذابی که خوار و هلاک کند او را و فرو آید بروی عذاب دایم. ۲۰

اِنَّا اَنْزَلْنٰا عَلَیْكَ الْكِتٰبَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ: ما فرو فرستادیم بر تو یا محمد این قرآن مردمان را بسزا، ای: لاظهار الحق و لتحقيق الوعد و الوعيد و الدعوة

الى الحق فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ: هر که راه یافت تن او را سود دارد وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِمَا: و هر که راه نیافت تن او را زیان دارد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ: و نیستی تو یا محمد بر ایشان نگاه بان و گماشته تا به ستم ایشان را بر ایمان داری.

۴

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: خدای است که جان بردارد تنها را هنگام مرگ آن وَأَلَّتْ لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا: و آن تن که نه مرده باشد هم جان بردارد آن را در خواب آن فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ: باز دارد و نگه دارد جان آن تن را که قضا کرده بود بر آن تن مرگ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى: و باز فرستد آن دیگر جان را تا زمان زده نام برده. گفته اند معناه الله يتوفى الانفس التى قضى عليها الموت فيمسكها والتى لم تمت يتوفىها ايضاً فى منامها فيرسلها الى اجل مسمى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: بدرستی که در آن جان برداشتن و در آوردن نشانها است گروهی را که در اندیشند تا بدانند که خدا قادر است برانگیختن خلق از پس مرگ.

۸

۱۲

أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ: ای فرا گرفته اند جز خدای — فرود خدای — شفیعانی، چون فریشتگان و بتان قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَايَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَقُولُونَ، ای: اتَّخَذُونَهُمْ شُفَعَاءَ: بگویا محمد گرچه ایشان پادشاهی ندارند به چیزی و هیچ چیز ندانند و نتوانند هم ایشان را پرستید و به شفاعت ایشان اومید دارید.

۱۶

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً: بگویا محمد خدای را است شفاعت همه.

۲۰

سؤال: چرا گفت که شفاعت همه خدای را است بعد ما که پیغمبران را هم شفاعت بود و علما را هم شفاعت بود؛ پیغمبر صلی الله علیه گفت: يشفع يوم القيامة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء حتى ان السقط يظل محبظاً على باب الجنة فيقال له «أدخل»؛ فيقول «لا أدخل حتى يدخل معى ابواى». چون بسیار شفیعان را شفاعت بود چرا گفت لِلَّهِ

الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً؟ جواب گفته اند لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً معناه: لِلَّهِ الْاِذْنَ
بالشفاعة و گفته اند لِلَّهِ الامر بالشفاعة، چرا زیرا که لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْاَرْضِ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: او را است پادشاهی آسمانها و زمین پس با وی
گردانند شما را. ۴

وَإِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَخِذَهُ أَشْمَازُتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ: و چون یاد
کنند و بخوانند خدای را به یگانگی او — أَشْمَازُتْ: نَفَرَتْ و کرهت و
اعرضت — برمد دلهای آن کسان که نگر ویدند بدان جهان وَإِذَا دُكِرَ الَّذِينَ
مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ: و چون یاد کنند آن کسان را که فرود وی اند ۸
همی ایشان — یعنی مشرکان — شادی می کنند. این آیت را بر مشرکان
رانده اند چون ایشان را به توحید خدای فرمایند دلهای ایشان از آن باز رمد و
با دُون او چون بتان آرام گیرد؛ و بر ابنای دنیا رانده اند که چون پیش
ایشان یاد کنند که ضار و نافع و معطی و مانع و رازق و مقدر یک خدای ۱۲
است دلهای ایشان از آن برمد و چون دُون او را بدین صفت یاد کنند باز آن
قرار گیرند.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: بگو یا محمد ای
بار خدای من ای هست کننده آسمانها و زمین ای داننده ناپیدا و پیدا أَنْتَ
تَخْلُقُ بَنِينَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ: تویی که حکم کنی میان بندگان
تو در آنچه بودند که در آن فادوایی می کردند از دین، یعنی مکافات ایشان
از من در مخواه، توبه حجت و دعوت مشغول باش. این آیت ردّ است بر
موکولیان که گویند خدای عزّوجلّ روز قیامت حکم خلق با علی کند تا ۲۰
وی میان خلق حکم کند.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ: و گر مر آن کسان را
بودی که ستم کردند به ظلم و شرک هر چه در زمین است همه و هم چند
آن باز آن لَا فَتْدُوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: هراینه باز خریدندی خود را

بدان مال از سختی عذاب روز قیامت؛ ولیکن خود باز فروشد ایشان را وَ
 بَدَّالَهُمْ مِنْ آلِهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ: و پدید آمده بود ایشان را از خدا آنچه
 نمی بیوسند، حسبوا من الله الثواب فبدا لهم العذاب، و گفته اند معناه:
 حسبوا من الله الوصلة و القرية فبدا لهم الفرقة و القطيعة، و حسبوا من الله
 ۴ الهشری فبدا لهم لا بشری، و گفته اند که ایشان مراویان باشند که خیرها
 کرده باشند ولیکن آخر به ریا به باد داده باشند پندارند که خدای ایشان را
 بدان ثواب خواهد داد، چون فذلك رسد ثواب آن کردار ایشان از ایشان
 بشده باشد و عقوبت ریا بحاصل آمده بود، و گفته اند که این صفت
 ۸ فریفتگان بندگان است که همه تکیه بر رحمت خدای کنند و در طاعت
 او تقصیر کنند و بر آزار خدای دلیری کنند، نعوذ بالله.

وَبَدَّالَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ: و پدید آمده بود
 ایشان را بدیها — یعنی عقوبتهای — آنچه کردند و در رسیده باشد در
 ایشان عقوبت آنچه خندستانی کردند و عقوبت آنکه بدان می استهزا
 کردند.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا: چون فرا مردم رسد گزندی بخواند ما را
 و ابردن آن گزند را ثُمَّ إِذَا خَوْلَانَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ: پس چون
 ۱۶ بدهیم او را نیکوداشتی از ما گوید این که مرا دادند بر دانشی دادند یعنی
 خدای عزوجل دانست که من سزاوار آنم هرگز این را زوال نیاید. و
 گفته اند که این صفت قارون است که او گفت إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
 ۲۰ عِنْدِي؛ خدای تعالی گفت نه چنان است که او گفت بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ: بیک
 آن آزمونی است تا شکر کند یا طغیان آرد. در این آیت ما را حجت است
 بر آنکه روزی به قسمت است نه به حیل و لَکِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بیک
 بیشتر ایشان نمی دانند که فراخی دنیا بر بنده آزمونی باشد او را نه
 کرامت.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: بدرستی که گفتند این سخن را آنکسها که پیش از ایشان بودند، چون قارون و جزوی قَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: سود نداشت از ایشان آنچه بودند که می کردند، یعنی حیلَت ایشان.

۴ فَاصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا: در ایشان رسید عقوبت‌های آنچه می کردند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ: و آن کسان که ستم کردند از اینها به ظلم شرک و دیگر ظلمها سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ: زودا که در ایشان رسد بدیها — یعنی عقوبت‌های — آنچه کردند و نباشند ایشان عاجز یاونده خدای را و از پیش عذاب خدای بشونده. ۸

أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ: ای نگه نکردند و ندانستند که خدای تعالی فراخ کند روزی آن را که خواهد آزمون او را و تنگ کند بر آنکه خواهد بهی او را إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: بدرستی که در آن فراخی و تنگی روزی بر بندگان نشانها است مر گروهی را که گرویده می باشند، به فراخی نعمت غره نشوند و به تنگی نعمت غمگین نشوند. ۱۲

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: بگویا محمد آن بندگان من که گزاف کردند بر خویشان در گناه نومید باشید از بخشایش خدای إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: بدرستی که خدا بیامزد گناهان همه زیرا که او است آمرزگار و بخشاینده. این آیت اومیدوارترین آیت است در قرآن و در شأن وحشی آمده است غلام جُبیر بن مطعم قاتل حمزه. ۲۰

قصه وحشی. وحشی چون حمزه را بکشت با مکه شد؛ هند آن ضمانتها که او را کرده بود که ترا بخرم و آزاد کنم و هر زیور که بر تن دارم ترا دهم و دختر خویش را به تودهم گر حمزه را یا علی را یا محمد را بکشی، وفا بجا نیاورد. وی بر آن کشتن حمزه پشیمان شد، نزد آن

- مستضعفان آمد که به مکه بودند - و ایشان مسلمان بودند - گفت «اگر من به آشتی باز آییم خدای محمد مرا بپذیرد؟». آیت آمد که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونََ اللَّهِ لِمَنْ يَشَاءُ. گفت «این شرط گران است، زیرا که می گوید لِمَنْ يَشَاءُ، مگر مرا نخواهد که جرم من عظیم است». آیت آمد: وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ. وی گفت «این شرط هم گران است، زیرا که می گوید وَ عَمِلَ صَالِحًا، باشد که از من کار نیک نیاید». آنگه این آیت فرود آمد که: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. چون وحشی این بشنید همی دوید سربرهنه و پای برهنه از مکه تا به مدینه یکسر نزد رسول آمد گفت «یا محمد عاصی که به صلح باز آید خدای تو او را بپذیرد؟». گفت «نهمار پذیرد». وحشی گفت «وگرچه گناهکار بود؟». گفت «گرچه گناهکار بود»، و رسول خود ندانست که او وحشی است. وحشی گفت «گرچه وحشی باشد قاتل حمزه؟». رسول علیه السلام بدانست که او وحشی است قاتل عم وی، رسول فرو ماند نتوانست گفت که نه. وحشی همی از دل شهادت آورد. چون شهادت بگفت، رسول گفت «بگو تا عم مرا چگونه کشتی؟». وحشی گفت «یا رسول الله، آن حدیث یاد مکن که گر من بگویم آن مصیبت بر دل تو تازه گردد، دل تو برنتابد، مرا زیان دارد». رسول گفت «ناچار بیاید گفت». وحشی بگفت. رسول را مصیبت عم بر دل تازه گشت، با خویشان برنیامد تا زار بگریست آنگه بانگی بر وحشی زد که «دور شو از من، قلبی لا یحبک ابداً». وحشی همی نومید برخاست از پیش رسول با دلی پر از حسرت و چشم پر اشک بازگشت، گفت: این چه بود که من کردم به خویشان صد فرسنگ راه به اومید بدویدم، چون آمدم بدین خواری مرا براند، انا لله. در ساعت جبرئیل آمد و عتاب آورد رسول را از خدای که: چرا او را براندی؟ من ترا فرستاده ام تا بازخوانی نه

که برانی؛ وحشی آورده من است، او را بازخوان و بنواز و مژدگان ده به او مید رحمت. رسول علیه السلام وحشی را باز خواند و اسلام او پذیرفت و وی را تقرب کرد.

۴ وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ: و باز گردید با خدای شما به دل به توبه و اسلام آرید گردن نهاده و فرمان بردار باشید او را. گفته اند که در این آیت تقدیم و تأخیر است، ای: اسلموا ثم انیبوا، اسلام آرید و باز گردید به فرمان برداری با خدا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ: پیش از آنکه به شما آید عذاب آنکه شما را نگه ندارند از آن عذاب. گفته اند که این متصل است به آیت پیشین، معناه: گرمی مغفرت و رحمت خدای جوید اسلموا و انیبوا؛ و گفته اند این خود ابتداء آیت دیگر است.

وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ: و پس روی کنید نیکوترین آن را که فرو فرستاده اند به شما از خدای شما، چون قرآن. سؤال: احسن قرآن کدام است تا گفت احسنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم؟ جواب گفته اند این احسن خود قرآن است نیکوترین آنچه خدا وحی فرستاده است چنانکه گفت اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ، و گفته اند محکمت قرآن است، و گفته اند امر به طاعت و احسان است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْثَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ: پیش از آنکه به شما آید عذاب ناگاه و شما آگاه نباشید.

۱۶ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ، ای: من قبل أن تقول نفس: پیش از آنکه گوید تنی — یعنی عاصی — ای ارمانی بر آنچه تقصیر کردم در طاعت خدای؛ و گفته اند فِي جَنْبِ اللَّهِ، ای: فی ذات الله وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ: بدرستی که بودم از خواردارندگان حق و طاعت.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: یا گوید — آن تن — گر خدای مرا راه نمودی من بودمی از پرهیزگاران از کفر و معاصی.

- أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: یا گوید آنکه
 که بیند عذاب را گر مرا باز گردانیدن بودی با دنیا من باشمی از
 نیکوکاران و از مؤمنان. گفته اند یا حَسْرَتِي در درمرگ گوید، لَوْ أَنَّ اللَّهَ
 هَدَانِي در گور گوید، لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً در قیامت گوید. آنکه او را گویند: ۴
 بَلَى قَدْ جَاءَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ: بیک
 آمد به تو نشانهای من — یعنی رسولان و کتاب من — بدروغ داشتی آن را
 و گردن کشی کردی از پذیرفتن آن و بودی از کافران و ناسپاسان.
 وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ: و روز رستخیز بینی ۸
 آن کسان را که می دروغ گفتند بر خدای رویهای ایشان سیاه بوده آئین
 فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ: ای نه در دوزخ است جای گردن کشان. پیغمبر
 عَلَيْهِ السَّلَام گفت: لَيْتَقَ اللَّهُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقُولَ قَالَ اللَّهُ كَذَا، فيقول الله
 كَذَبْتُ فَأَنَّى لَمْ أَقُلْهُ؛ او يقول لَمْ يَقُلْ اللَّهُ، فيقول الله كَذَبْتُ فَأَنَّى قُلْتُهُ. ۱۲
 دروغ گفتن همه صعب است و بر خدای دروغ گفتن از همه صعب تر.
 وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ: و برهاند خدای تعالی آن کسان را که
 پرهیزند از کفر و شرک و معاصی به پیروزی ایشان. گفته اند بِمَفَازَتِهِمْ
 ای: بتقوایشان، و گفته اند بایمانان، و گفته اند بتوبتشان، و گفته اند ۱۶
 بِمَفَازَتِهِمْ ای: بموضع فوزهم و هو الجنة. و گر بِمَفَازَاتِهِمْ خوانی یعنی
 بحسناتهم لَا يَمَسُّهُمْ أَلْسُوءُ وَلَا هُمْ يَخْرُتُونَ: نرسد بدیشان بدی و نه ایشان
 اندوهگن شوند، نه بدی رسد ایشان را به عذاب دوزخ و نه اندوهگن شوند
 به فوت بهشت. ۲۰

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ: خدای است آفریدگار هر چیزی. سؤال: اگر خدا
 آفریدگار هر چیز است پس ذات و صفات و افعال او شئی است گویی که
 او خالق آن است؟ جواب گفته اند معناه خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ باین عنه، و
 گفته اند خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ يَصْخُحُ أَنْ يَكُونَ مَخْلُوقاً، و گفته اند این كُلِّ به

معنی بعض است ای: خالق کل مخلوق، و گفته اند این عام است مخصوص به دلیل که ذات و صفات و افعال و اقوال او را به دلیل اخراج کردیم و آن آن است که ذات خدای عزوجل نشاید که مخلوق بود و نشاید که مخلوقی بدوقایم بود، اما هر چه دون او است در این درآید، واجب آید که افعال بندگان مخلوق باشد به عموم این آیت بعد ما که دلیل نیست بر تخصیص افعال بندگان از این عموم وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ: و او بر هر چیزی نگهبان است.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ: او را است بند گشای آسمانها و زمین. گفته اند معناه خزاین السموات والارض، و گفته اند مفاتیح السموات بالمطر و مفاتیح الارض بالنبات، و گفته اند معناه علم غیب السموات والارض وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: و آن کسان که کافر شدند به نشانههای خدای ایشانند که ایشان زیان کارانند بهشت از دست بداده و دوزخ واجب آمده.

قُلْ أَغْفِرُ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ: بگو یا محمد ای جز خدای را می فرمایید مرا که پرستم ای نادانان. این جواب آن است که گفتند کافران رسول را که یا محمد استلم آلھتنا تسلّم و نسلّم.

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ: بدرستی که وحی کردند به تو و بدان کسان که از پیش تو بودند لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ: که اگر هنباز آری با خدای هراینه کردار تو حبطه شود وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ: و هر اینه باشی از زیان کاران. سؤال: چرا گفت وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ بَعْدَمَا كُنْتَ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْوَحْدَانِيَّةِ؟ جواب گفته اند معناه: اوحی الیک لئن اشرکت و اوحی الی کل نبی قبلك لئن اشرکت، این خطاب هر پیغمبری را بودست؛ و گفته اند معناه: وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ

التوحيد آنکه لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ. سؤال: چرا گفت رسول را لَئِنْ أَشْرَكْتَ بعدما که از رسولان خدای خود شرک محال بود؟ جواب گفته اند خطاب رسول را است و مراد غیر او را؛ دیگر گوییم شرک دو است شرک مهین و شرک کھین، شرک مهین کفر است آن خود همه کارهای خیر را حبطه کند و شرک کھین ریا است و آن اضعاف کار را حبطه کند.

بَلِ آلَ اللَّهِ فَأَعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ: بیک خدای را پرست به یگانگی و بباش از سپاس داران.

- ۸ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ: نشناختند خدای را سزای شناختن او. گفته اند معناه وما وصفوا الله حق صفته وما عظموا الله حق عظمته. این آیت در شأن جهودان آمد که گفتند يٰۤاَللّٰهُ مَغْلُوْلَةٌ، و گفته اند در شان آن جهودان آمد که گفتند اِنَّ اللّٰهَ لَمَّا فَرَعَ مِنْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اسْتَلْقٰى عَلٰى عَرْشِهِ حَتّٰى اسْتَرَاحَ، و گفته اند در شان مالک ضیف آمد چنانکه در سورة الانعام بگفته آمد، و گفته اند در شان کافران مکه آمد که رسول را از پرستیدن خدای با پرستیدن بت خواندند وَالْاَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، ای: مقبوضة: و زمین همه در تحت تصرف او و در حکم او باشد روز قیامت، امروز هم در حکم او است لکن هر کسی در آن به بعضی دعوی می کنند آن روز هیچ کس را دعوی نباشد. و گفته اند این قبض برگرفتن زمین است در در قیامت چنانکه جای دیگر گفت وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٍ بِيَمِيْنِهِ: و آسمانها در نور دیده باشند به قوت او. سؤال: ۲۰ چرا این قبض را و یمین را تأویل کنی و ید را تأویل نکنی بعد ما که این از متشابهات است؟ جواب گوییم این را تأویل کنیم زیرا که رسول و یاران رسول این را تأویل کردند، اما ید را در آن موضع تأویل نکردند جز تخصیص آدم را. دیگر گوییم اینجا اگر یمین را و قبض را تأویل کنیم

۴ ابطال حکمی از احکام لازم نیاید اما آنجا که گفت خَلَقْتُ بِيَدَيَّ اگرید را بر قوت تأویل کنیم و گریه بر صفت تأویل کنیم و گریه بر صله تأویل کنیم و گریه بر نعمت تأویل کنیم همه آن است که تخصیص آدم باطل کند، و بر عضو و جارحت تأویل کردن محال است، پس آن نیکوتر که بر ظاهر اقرار دهیم و خدای را عزوجل از عضو و جارحت منزّه گوئیم. اما این یمین در این موضع گفته اند بِيَمِينِهِ ای: یمینه و برکته، و گفته اند بِيَمِينِهِ ای: بقدرته، و گفته اند بِيَمِينِهِ این یمین خبری است چنانکه در خبر آمده است که کِلْتَا يَدَيَّ اللَّهُ يَمِينَانِ، خبری است معنی آن خدای داند و بس آمتا به ۸ کُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبِّنَا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ: پاک است خدای و برتر از آنچه می هنباز آرند با وی. در اخبار است که اوحی الله تعالی الی عیسی: یا عیسی لو تجلیت للسموات لتزلزلت من هیبتی، ولو تجلیت للجبال لتد کدکت من خشیتی، ولو تجلیت للبحار لیبت و بدا قعورها من ۱۲ قدرتی، وَاِنَّ الْخَلَاقَ كُلَّهُمْ سَمِعُوا کَلِمَةً مِنْ کَلَامِي لَمَاتَوَفَّرَا مِنِّي فَاِنَّ الَّذِینَ زَعَمُوا لِلْخَلْقِ بَدِيعًا غَیْرِي.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ: و همنگار که در ۱۶ دیدند در صور و بمرد هر که در آسمانها و آن که در زمین اند إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ: مگر آن که خدای خواست. سؤال: آن کدامین گروه باشند که در نفخت صبق بنمیرند تا خدای تعالی ایشان را استثنا کرد گفت إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ؟ جواب گفته اند ایشان اهل بهشت باشند در بهشت که نفخت صور را نشنوند، و گفته اند ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل باشند، و گفته اند که روانهای سعادا باشند که از آن هول نفخت نترسند ۲۰ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ: پس دردمند در آن صور بار دیگر — و آن سدیکر نفخت بود نفخت بعث — همی ایشان ایستیده باشند می نگرند. ابن عباس گوید ينظرون الى الشمس اذا كَوَّرَتْ والى النجوم اذا انكدرت

و الى الجبال اذا سُيِّرَتْ و الى البحار اذا سُجِّرَتْ.

و أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا: و روشن گشته بود زمین به نور خدای آن. گفته‌اند مراد از این زمین محشر است و آن زمینی بود سپید و روشن از نقره خالص، و گفته‌اند معناه: و اشرفت الارض بعدل ربّها، و گفته‌اند ۴ معناه: و اشرفت ارض الجنة بنور من ربّها وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَ بِالنَّبِيِّنَ وَ الشُّهَدَاءِ: و در دست نهند نامه را و بیارند و حاضر کنند پیغامبران را و گواهان را، و آن کرام الکاتبین باشند که گواهی دهند بر آدمیان و گفته‌اند که این شهدا اعضای مردم است که بر وی گواهی دهند وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ: و ۸ برگزارند میان ایشان داوری بسزا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ: و بر ایشان هیچ ستم نکنند، ای: لَا يُنْقَصُ مِنْ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ وَلَا يُزَادُ عَلَى جَزَاءِ سَيِّئَاتِهِمْ.

وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ: و تمام بدهند هر تنی را - برة او فاجرة، مَا عَمِلَتْ ای: جزاء ما عملت - پاداشت آنچه کرده بود، ۱۲ و خدا داناتر بدانچه کرده باشند، تا پاداش دهد ایشان را بسزا.

و سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا: و برانند آن کسان را که کافرند سوی دوزخ گروه گروه حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا: تا چون آنجا رسند بازکشایند درهای آن را وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ ۱۶ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ: و گویند ایشان را خازنان دوزخ ای نیامد به شما رسولان از شما که برخواندندی بر شما آیتهای خدای شما به امر و نهی و وعد و وعید و دلایل و حجج وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: و بیم کردند شما را از رسیدن و دیدن شما این روز شما قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ ۲۰ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ: گویند رسولان آمدند و پیغام رسانیدند و پند بدادند و لکن سزا گشت بر ما سخن عذاب یعنی بدبخت و قضای بد در ما رسید تا به دوزخ گرفتار آمدیم؛ دعوی جبر کنند.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا: گویند ایشان را در روید در درها

و در کت‌های دوزخ جاویدان باشید در آنجا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ: بدا
واگشتن جا آ که دوزخ است گردن کشان را از حق.

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا: و بپرند آن کسان را که بپرهیزیدند
از کفر و شرک و معاصی و بترسیدند از خدای ایشان سوی بهشت گروه
گروه برنجایب حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا: تا چون آنجا رسند باز
گشاده باشند درهای آن. سؤال: چرا در خبر دوزخ گفت فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و
در خبر بهشت گفت وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا؟ جواب گوییم زیرا که درهای
دوزخ آن وقت بگشایند که دوزخیان آنجا رسند که اگر از پیش
بازگشایندی همه اهل قیامت سوخته گردندی، اما درهای بهشت از پیش
بازگشاده باشند، زیرا آن را گفت وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا؛ و گفته اند این واو
ثمانیه است که عرب هفت را عدد تمام شمرند، هشتم را واو استیناف
در آرند آن را واو ثمانیه خوانند وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ: و گویند
ایشان را خازنان بهشت آفرین باد بر شما طوبیٰ لکم خوش بودی و
شایسته بهشت گشتی فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ: در روید در بهشت جاویدان. و آن
آن بود که اهل بهشت از صراط بگذرند لواها بر بندند ایشان را، پیغامبران
را جدا، صدیقان را جدا، شهیدان را جدا و عالمان را جدا، بر مدارج
خلق. چون به در بهشت رسند دو چشمه آب پدید آید ایشان را؛ از یک
چشمه آب بخورند درون ایشان پاکیزه و پراسته گردد از همه عیبه که
اندرونی مردم باشد، چون غل و غش و حسد و خیانت و جبن و بخل و
قسوت و ظلمت و همه خصال ذمیم؛ آنکه از دیگر چشمه غسل کنند،
ظاهر ایشان شسته و پراسته گردد به لطیفترین خلقتی؛ آنکه ایشان را
گویند طِبْتُمْ لِلْجَنَّةِ و طابت لکم الجنَّة. و گفته اند طِبْتُمْ معنا: همه
خوشی و راحت بادا شما را.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ: و گویند حمد و آزادی آن خدای را

- که راست کرد ما را وعده خود، آن وعده که مؤمنان را کرده بود: وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ وَآزْوَاجًا مِّنَ الْأَرْضِ: و میراث داد ما را این زمین. سؤال: چرا آن را میراث گویند بعدما که میراث مُرَدَمَانْد بود و آن بهشت نه از مرده‌ای بدیشان رسیده بود؟ جواب کلبی گوید: خدای تعالی بهشت را به وسعتی آفریده است که اگر همه کافران ایمان آوردندی آن بهشت همه را فرا رسیدی، چون نیارند خدای تعالی آن را از کافران باز گیرد به مؤمنان دهد تا کمترین مؤمنی را دو هزار ساله راه ولایت بود تَنْبَوُّوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ تَشَاءُ: تا فرو آییم و جای گیریم از بهشت هر جا که خواهیم. هر کسی را خدای تعالی هم بدانجا برد که او را ساخته بود فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ: نیک مزدی است آن بهشت مرکارکنان را.

- و تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ: و بینی یا محمد فریشتگان را — حَافِينَ: مطیفین بحفافی العرش — طواف کننده و پرواز کننده به گرد عرش. محمد هیصم گفتی رحمة الله: خدای عزوجل مصطفی را علیه السلام مژدگان داد به دیدن عبادت فریشتگان، زیرا که هیچ چیزی بر رسول خدای دوستر از عبادت خدای نبود. و خدای تعالی هر کسی را مژدگان داد به بهشت بدانچه داند که وی آن را دوستر داشتی، گروهی را به اشجار و گروهی را به انهار و به حور و غلمان و طعام و شراب و به لباس و فواکه و به لحم طیر و به خمر و به انواع نعیم، و مصطفی را بشارت داد به دیدن عبادت فریشتگان زیرا که انس وی بازان بودی يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ: و حمد می کنند خدای ایشان را. کلبی گوید يُسَبِّحُونَ ای: یصلون بامر ربهم، و گفته اند يُسَبِّحُونَ ای: یصلون مع حمد ربهم نماز می کنند و حمد می کنند خدای ایشان را وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ: و بگزارده باشند میان ایشان داوری بحق وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: و

گویند سپاس و آزادی و ستایش آن خدای را است و آن خدای را
سزد که خداوند و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان



